

# منطق نوین

مشتل برک:

اللغات المشرقیة فی الفنون المنطقية

تألیف صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی متوفی بسال ۱۰۵۰ هجری

بآرجمند شرح

دکتر عبدالحسن مشکوة الدینی

از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی نصر تهران

# منطق نوین

مستل برک :

اللمعاتُ المشرقیة فی الفنون المنطقیة

تألیف صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی متوفی سال ۱۰۵۰ هجری

بترجمه و شرح

دکتر عبدالحسن مشکوة الدینی



مؤسسه انتشارات آسمان

تهران، ۱۳۶۲

شبكة كتب الشيعة



shiabooks.net

رابطہ بدیل < mktba.net

منطق نوین

اللمعات المشرقية في الفنون المنطقية

صدرالدين محمد قوامی شیرازی

عبدالمحسن مشکوةالدهنی



انتشارات آسماء

خیابان انقلاب، روبروی دبیرخانه دانشگاه تهران

چاپ اول این کتاب در بهار ۱۳۸۴ و تجدید و دومین چاپ بهمانه افت مروی بهار ۱۳۸۵.

تیراژ: ۵۵۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است

## آنچه در این مجموعه است

- |                                     |           |
|-------------------------------------|-----------|
| ۱ - مقدمه مترجم و شارح              | صفحه پنجم |
| ۲ - فهرست مطالب کتاب                | « سیزدهم  |
| ۳ - رساله « اللغات المشرقيه »       | « ۲       |
| ۴ - ترجمه رساله « اللغات المشرقيه » | « ۴۴      |
| ۵ - شرح و توضیح اصل و ترجمه کتاب    | « ۱۰۴     |
| ۶ - فهرست موضوعات و مطالب بترتیب    |           |
| حروفی هجائی                         | « ۶۸۴     |
| ۷ - فهرست اعلام و اشخاص             | « ۶۹۵     |





# بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه مترجم و شارح

مرتبه علم و درجه فضل و بزرگواری مصنف این رساله صدرالدین محمد بن ابراهیم بن یحیی قوامی شیرازی معروف بصدرا المتالین و ملا صدرا مشهورتر و مقامش برتر از شرح و بیان است و بهمین مقدار بایستی اکتفا نمود که او احیاکننده آثار و ناقد افکار فلاسفه بزرگ اسلامی و مجدد بلکه بانی فلسفه تازه‌ای است. زیرا مقاصد گنشتگانرا بخوبی توضیح و تشریح و براساس محکمی مستدل و ثابت و حشو و زوائد کلامشانرا ساقط و عقاید پراکنده قدمار که در ظاهر متضاد و متناقض بوده بادقت نظر توجیه و تفسیر و نقادی نموده و با یکدیگر توفیق و التیام داده است و با این عمل حکمتی متین و فلسفه نوینی بجهانیان و اهل حقیقت عرضه داشته است.

آراء علمی و فلسفی او جامع بین حکمت استدلالی مشاء و ذوق و مشرب اشراق و رمز و اشارات اهل تصوف و عرفان است. بهترین معرف هر کسی منشئات و آثار قلم او میباشد که نماینده و نمونه‌ای از نوع فکر و درجه فهم و استعداد شخص است و کسی که بخواهد بمقام شامخ این فیلسوف عالیقدر پی ببرد بایستی بمطالعه کتب و آثار او پردازد.

آثار و مصنوعات این بزرگوار بیشمار است و همه بر عظمت قدرو رفعت مقام و دقت و قوت نظر و وسعت فکر و نبوغ فهم و ذکاوت و استعداد خارق العاده او دلالت دارد .

یکی از مصنوعات این مدقق عالیمقام رساله اللغات المشرقیه فی التنون المنطقیه است که در عین وجازت و اختصار یکی از بهترین تقایس آثار و دارای مزایا و امتیازات بسیار است ، و از جمله امتیازات آن اموری است که ذکر میشود :

۱- این رساله خلاصه اصول وقواعد منطق است و در عین اختصار چیزی از مسائل منطقی در آن فرو گذار نشده است و بهمین جهت خود مصنف در مقدمه رساله گفته است « اصولی هدیه میدهم که راه بسط و تحقیق و بحث و تفصیل را برای خواننده میگذشاید »

۲- علاوه بر مسائل متداول که در سایر کتب منطق نوشته شده است نکاتی که نتیجه دقت نظر و آراء مختص بخود مصنف عظیم الشان است در این رساله ایراد گردیده و از جمله شرط وحدت حمل در تناقض و تفاوت سالبه المحمول با سالبه محصله و معدوله . توضیح اینکه گفته اند سالبه وجود موضوع نمیخواهد و حال آنکه هیچ قضیه ای چه سالبه یا موجب باشد بدون تصور موضوع و وجود ذهنی طرفین حکم منعقد نمی شود و علاوه بر آنها دقت های فلسفی خود را از قبیل توضیح شبهه معدوم مطلق و مجهول مطلق و اشاره ای بوحدت حقه حقیقیه و تحقیق در اینکه وجود لازم ذهنی و عینی ماهیت است . اصالت و تشکیک در حقیقت وجود و بیان مشارکت حد و برهان بنحو دقیقی که اختصاص بخود او دارد یعنی قاعده عقل بسیط و قاعده بسیط الحقیقه کل الاشیاء که همه این

مطالب بعضی را صراحتاً و قسمی را بطور رمز و اشاره و اختصار در این رساله بیان نموده است بنابراین رساله نامبرده نمونه‌ای از جمیع افکار این فیلسوف است و همین امر دلیل بر قطعی بودن صحت انتساب این رساله بصدرالدین است .

۳- از مزایای این رساله آنست که مسائل منطقی را با بیانی محکم و مستدل و باز کر دلیل ثابت نموده است .

### سبب نام گذاری کتاب و عناوین فصول آن

مصنف این رساله مطابق زوشیکه در کتب فلسفی خود دارد در اینجا نیز در عین ایسکه مسائل منطقی را بسبک و روش اهل تحصیل و مانند سایر کتب منطقی بیان نموده بیشتر بمشرب اشراق توجه دارد و بهمین جهت نام کتاب را « اللمعات المشرقیه » و عنوان بابهای آن را « اشراق » و فصول را لمعه قرار داده است و آنرا در نه اشراق که هر یک مشتمل بر چند لمعه است مدون ساخته .

این رساله بسبک کتاب حکمت الاشراق نوشته شده و در بعضی از موارد با عبارات شرح حکمت الاشراق با اندک اختصار و تصرفی مطابقت دارد و بعضی از موارد مذکور که از روی آن تصحیح شده در ذیل صفحات محل آن تعیین گردیده است . بعضی از عبارات کتاب اسفار نیز در این رساله دیده میشود و از جمله یکی از لمعات این رساله که بایکی دو کلمه کم و زیاد با عبارت اسفار مطابقت دارد و در ذیل صفحه محل آنرا در کتاب اسفار تعیین نموده ام بعضی از مطالب این رساله نیز ظاهراً از شرح یامتن اشارات اقتباس گردیده و عیناً با بیان آن کتاب مطابق است باین جهت قسمی



از کلمات غیر خوانا و یا عباراتی که بنظر نا تمام و ناقص میرسیده از روی عبارت متن یا شرح اشارات یا شرح حکمت الاشراق بین دو هلال نوشته و تکمیل گردیده و در ذیل صفحه محل اقتباس و مطابقه آن تعیین گردیده است .

انتساب این رساله به مؤلف عظیم الشان از هر جهت مسلم و متیقن است . زیرا اولاً بطوریکه اشاره شد مطالبیکه مختص بخود مصنف است در این رساله تصریحاً و تلویحاً ذکر شده است و ثانیاً کسیکه آشنا به اصطلاحات و سبک انشاء عبارات و مذاق علمی او باشد بدون شك اطمینان حاصل خواهد نمود که از منشآت آن بزرگوار است .

مثلاً علاوه بر یکی از لمعات این کتاب که عیناً با عبارت اسفار مطابق است جمله « ان اخذت الفطانة بيدك » که در مقدمه این رساله آورده شده در صفحه ۶۵ سطر ۵ کتاب اسفار نیز عیناً مذکور است و باز تعبیر از عقیده مختار خود به مذهب منصور از مختصات او است . در آخر لمعه ۶ از اشراق چهارم و چند جای دیگر آورده شده و در کتاب اسفار و کتب دیگرش نیز بسیار است .

فاضل محقق و دانشمند عالیقدر آقای محمد تقی دانش پژوه در یادنامه ملا صدرا صفحه ۱۰۹ این رساله را جزء مؤلفات او ذکر کرده و نامش را تنقیه نوشته اند قسمتی از عبارت ایشان این است « التنقیه در منطق بهر بی دارای عنوانهای لمعه و بروش متأخران و رساله خوبی است . »

### سبب اقدام به طبع رساله

این رساله تا کنون بچاپ نرسیده و نسخه ای از آن چندین سال

قبل بدست اینجانب افتاده و از رویش نسخه برداری نمودم و چند چیز  
مرا وادار به نشر این رساله نمود :

(اولاً) باهمه مزایائیکه در این رساله موجود است پنهان داشتن  
این گنجینه پربها از نظر اهل فضل و کمال، الحق و الانصاف کاری بس  
خطا مینماید .

(ثانیاً) بواسطه اختصار و جامعیت این رساله برای تدریس و ضبط  
قواعد و مطالعه يك دوره کامل منطق در مدت کمی بسیار مناسب است .  
( ثالثاً ) یکی از اساتید بزرگ و راهنمایان عالیمقدار دانشگاه  
تهران نیز امر و اشاره بطبع و نشر اصل کتاب فرمودند .

### ترجمه کتاب

فهم جملات و عبارات این رساله که در نهایت فشرده گی ، و اختصار  
است قدری مشکل بنظر میرسد و برای همه کس بخصوص برای مبتدیان  
قابل استفاده نیست باین جهت ترجمه گردید تا با مراجعه بآن مطالب  
اصل بخوبی درك شود، در ترجمه سعی کامل بعمل آمد که حتی المقدور  
از حدود اصل تجاوزی نشده و با عین عبارت قابل تطبیق باشد با اینجهت  
اگر در بعضی از موارد جملات غیر سلیس بکار برده شده باشد از جهت رعایت  
امانت در ترجمه است که وظیفه هر مترجمی میباشد و کسیکه وارد کار  
ترجمه باشد مطلع است که این کار بخصوص در مورد متون فنی و موجز  
تا چه حدی مشکل است .

### اقدام بشرح کتاب

علاوه بر ترجمه از جهت اینکه فهم مقاصد کتاب بدون مراجعه  
بکتاب مبسوط ممکن نیست شرح مفصلی بر آن افزوده گردید و برای

توضیح مطالب بکتاب خود مصنف از قبیل تعلیقات شفا و تعلیقات حکمت الاشراق و کتاب اسفار و مأخذ خود مصنف که متن و شرح حکمت الاشراق و متن و شرح منطق اشارات است و کتب دیگر مراجعه شده است .

### ترتیب و تنظیم مطالب شرح

حتی المقدور در ترتیب مطالب شرح پیروی از متن شده است و فقط در چند مورد رعایت ترتیب متن نشده از جمله اقسام قضایا که مواد قیاس و استقراء و تمثیل میباشد با صناعات خمس مخلوط است و چون این مبحث دو قسمت مستقل هستند از یکدیگر مجزا شده و قضایا در بخش دوم و صناعات در بخش سوم ذکر گردیده اند .

حتی المقدور کوشش بعمل آمده که رجه و شرح با سبک روان و عبارات سهل و ساده که خالی از تعقید بوده و بفهم همه کس نزدیک باشد نوشته شود و باین جهت تنظیم بیشتر مطالب باروش متداول در کتب دیگر اختلاف دارد .

در چند مورد که مطالب مشهور منطقی بنظر نگارنده خالی از اشکال نبوده پس از توضیح رأی مشهور نظر شخصی بعنوان پیشنهاد عرضه گردیده است .

توضیحات و مطالبیکه از کتب دیگر اقتباس شده در اغلب موارد مراجع آن نامبرده شده اند و بیشتر جاهائیکه اشاره ای بمأخذ نشده نتیجه نظر خود نگارنده است بخصوص در قسمت مادی منطق که اهتمام بیشتری در تطبیق و مقایسه اقسام قضایا بعمل آمده و این کار ابتکاری

و بدون سابقه است و صحت این مدعی با مقایسه بکتاب دیگر ثابت خواهد گردید .

فهرست مختلطات اشکال چهار گانه و طبقه بندی آنها و بسیاری از مطالب دیگر هر چند که از محتویات کتب استنباط گردیده لیکن استنتاجی است که خود نگارنده بدست آورده است .

### شماره گذاری مطالب شرح

شماره گذاری مطالب شرح برای دو نتیجه است :

(اولاً) توضیحاتیکه مربوط بموارد مخصوص از متن است بتوسط شماره ترتیبی مخصوص بسهولت یافته میشود .

(ثانیاً) فهرست الفبائی که در آخر نوشته شده موارد توضیح اصطلاحات و مطالب را که در چند جا بیان گردیده بسهولت بدست می دهد و باین جهت فهرست مزبور بمنزله فرهنگ مستقلی برای اصطلاحات منطقی میباشد .

### شماره های فرعی

بعضی از مطالبیکه تحت يك شماره عنوان گردیده گاهی دارای فروعی میباشد که مربوط باصل مطلب است باین جهت چند شماره فرعی اضافه شده و شماره های اصلی در طرف راست و فرعی در طرف چپ ممیز قرار گرفته است .

« راهنمایی های لازم برای سهولت استفاده از شرح »

شرح مزبور بطور کلی راجع به بیان فروع و توضیح و ذکر مثال برای مطالب رساله است و از حدود مطالب متن کمتر جائی تجاوز



شده است ولی در عین حال مطالب بطور آزاد بیان گردیده و بدون مراجعه بمتن قابل استفاده است و باین جهت کتاب مستقلى است که برای توضیح متن نیز نافع است و یافتن شرح مربوط بمورد مخصوص بدون مراجعه به ترجمه خالی از اشکال نیست بنابراین بایستى اولاً ترجمه عبارت مورد نظر را یافته و شماره‌ایکه در ترجمه قید شده در نظر گرفته و توضیح آن مطلب را بتوسط شماره مخصوص در شرح پیدا کرد .

پاورقی‌های ترجمه بعلامت يك ستاره و دو ستاره مشخص گردیده تا با شماره‌های مربوط بشرح مشتبه نگردد .

امید است این خدمت ناچیز که بیشتر برای احیاء آثار ہزرگان اسلامى و علم قدیم است در پیشگاه اہل فضل مورد قبول قرار گیرد . در پایان از متصدى محترم مؤسسہ مطبوعاتى و نشر کاه دیگریکہ باطیب خاطر از بذل مال و سعى و کوشش در راه اینگونه کارہای خیر دریغ نداشته و متصدى چاپ این کتاب گردیدند فوق العادہ تشکر میکنم . همچنین از جناب آقای حاج مصطفی حیدرى مدیر چاپخانہ ، و فاضل ارجمند آقای بہبودى کہ در چاپ و تصحیح آن زحمت فراوان کشیدہ اند سپاسگزارم .

عبدالمحسن مشکوة الدینی

## فهرست مطالب کتاب

شرح	ترجمه	متن	
	۴۳		اشراق اول در ایساغوجی
۱۱۰	۴۳	۳	مقدمه در تعریف علم منطق
۱۱۷	۴۴	۳	لمعه اول اقسام تصدیق و تصور
۱۳۰	۴۵	۴	لمعه دوم اقسام دلالت
۱۳۴	۴۶	۵	لمعه سوم لفظ مفرد و مرکب
۱۴۲	۴۷	۵	لمعه چهارم تعریف جزئی و اقسام کلی
۱۵۱	۴۷	۶	لمعه پنجم اقسام لفظ متکثر المعنی
۱۵۲	۴۸	۶	لمعه ششم نسب اربع
۱۵۸	۴۹	۷	لمعه هفتم اقسام محل و محمولات
۱۸۱	۵۱	۸	لمعه هشتم کلیات خمس
			لمعه نهم تعریف نوع و جنس و فصل
۱۸۵	۵۱	۸	و عرض عام و خاصه
۲۱۲	۵۳	۱۰	لمعه دهم کلی منطقی . طبیعی . عقلی
۲۱۶	۵۴	۱۰	اشراق دوم در اقسام قول شارح
۲۱۹	۵۴	۱۰	لمعه اول حد و رسم
۲۲۱	۵۴		لمعه دوم تشکیل حد تام و ناقص
۲۳۷	۵۶	۱۲	ذکر موارد خطا در تعریفات

۲۴۳	۵۷	۱۳	اشراق سوم در باریر میناس
۲۴۴	۵۷	۱۳	مقدمه در وجود عینی . ذهنی . لفظی . کتبی لمعه اول اقسام قضیه خبریه :
۲۴۸	۵۷	۱۳	حلیه . منصله . منفصله لمعه دوم اقسام قضیه :
۲۶۵	۵۹	۱۴	شخصیه . طبیعیه . مهمله . محصوره لمعه سوم اقسام قضیه :
۲۷۳	۵۹	۱۴	خارجیه . حقیقیه . ذهنیه لمعه چهارم معدوله و محصله :
۲۸۰	۶۱	۱۵	موجبه و سالبه
۲۹۳	۶۱	۱۵	لمعه پنجم شرطیات مهمله و مسوره
۲۹۷	۶۱	۱۶	لمعه ششم اجزاء قضایای شرطیه
۳۰۰	۶۲	۱۶	اشراق چهارم جهت و اقسام آن
۳۰۴	۶۲	۱۶	لمعه اول وجوب . امکان . امتناع لمعه دوم تقسیم ثنائی و ثلاثی در جهات و توضیح امکان ذاتی
۳۲۳	۶۴	۱۷	لمعه سوم بازگشت قضایا بموجبه کلیه ضروریه
۳۲۸	۶۵	۱۸	لمعه چهارم تناقض و شرایط آن
۳۳۷	۶۷	۱۹	لمعه پنجم شرط وحدت حمل در تناقض
۳۵۸	۶۸	۲۰	لمعه ششم عکس و اقسام و شرایط آن
۳۶۲	۶۹	۲۰	لمعه هفتم عکس نقیض
۳۸۷	۷۰	۲۱	

پانزدهم	مقدمه	
۳۹۶	۲۱	اشراق پنجم در ترکیب دوم «حجت» ۲۲
۳۹۷	۲۱	لمعه اول تعریف قیاس بیان واجزاء آن ۲۲
۴۰۹	۲۳	لمعه دوم تعریف یکایک اشکال قیاسی ۲۳
		لمعه سوم شرایط صحت شکل اول
۴۱۸	۲۴	و ضروب نتیجه آن ۲۴
		لمعه چهارم شرایط صحت شکل دوم
۴۳۲	۲۴	و ضروب منتیجه آن ۲۴
		لمعه پنجم شرایط صحت شکل سوم
۴۶۴	۲۶	و ضروب منتیجه آن ۲۶
۵۰۷	۲۷	لمعه ششم قیاسهای اقترانیه شرطیه ۲۷
		حل و عقد در اشکالات وارده بر انتاج
۵۲۵	۲۹	قیاسهای شرطیه وجواب آن ۲۹
۵۳۰	۲۹	لمعه هفتم قیاسهای استثنائی ۲۹
۵۴۹	۳۰	اشراق ششم در قیاس خلف ۳۰
۵۴۴	۳۱	لمعه اول قیاس بسیط و مرکب ۳۱
		لمعه دوم تعریف قیاس خلف
۵۵۰	۳۱	و بیان اقسام آن ۳۱
۵۵۶	۳۱	لمعه سوم قیاس دور ۳۱
		اشراق هفتم در اقسام حجت : استقراء . تمثیل .
۵۶۰	۳۲	قیاس و مبادی هر یک از آنها ۳۲



۶۱۹	۸۷	۳۳	اشراق هشتم برهان
۶۱۵	۸۸	۳۳	صناعات خمس
۶۲۹	۹۰	۳۴	لمعه اول مطالب تصویری و تصدیقی
۶۲۳	۹۱	۳۵	لمعه دوم برهان لمی وانی
			لمعه سوم موضوع . مبادی
۶۳۷	۹۱	۳۵	و مسائل علوم
۶۵۰	۹۳	۳۶	لمعه چهارم طریق اکتساب حد
۶۵۷	۹۶	۳۸	اشراق نهم در مغالطه و اقسام آن
۶۶۱	۹۷	۳۹	لمعه اول مغالطات صوری و مادی



المعاني الميسرة

في

الفنون المنطقية

---

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي رفع سماء العقل الهادي إلى أصول الرأى وفروع النقل ، وأقعدته في سوق التصرف في مواد صور الأقيسة وكمياتها ، وعناصر أمزجة الأدلة وكيفياتها ، ليعتبر به نقداً لبراهين من زيتها ، ويوزن مئاquil الحجج من ميلها وحيفها ، ليأمن من النقص والخسران ، ويحترز عن الجور والطفیان ، فقال له « ألا تطفوا في الميزان » وأقيموا الوزن « (١) .

فويل للمعادلين من أهل الشغب والفساد ، والمرء والسراد ، « الذين إذا اكتالوا على الناس يستوفون » وإذا كالوهم أو وزنوهم يخسرون « (٢) .

و الصلوة على البراهين الباهرة ، والحجج الظاهرة ، عهد وآله نتاج مقدمتي الولاية والنبوة ، و وسائل حدود العصمة والعدالة ، و شرائط إنتاج العلم والعمل ، و الوصول إلى المبدأ الأوّل .  
و بعد . فإنني مهّد إليك وهاد إليك من المنطق إلى أصول ، متقحاً فصولها عن فضول ، فان أخذت الفطنة بيدك ، سهل عليك السبيل ، إلى البسط والتحقيق ، والبحث والتفصيل ، والله الهادي إلى طريق الرشاد ، و عليه التوكّل و به الاعتماد .

(١) سورة الرحمن آية ٨ و ٩ .

(٢) سورة المطففين آية ٣ ، ٤ و ٥ .

## ﴿ [ الاشراف الاول ] ﴾

في

✽ ( ايساغوجي ) ✽

و فيه مقدمة وملعات .

## [ المقدمة ]

المنطق قسطاس إدراكيّ يوزن به الأفكار ليعلم صحيحها من فاسدها . و الفكر انتقال الذهن فيما حضر عنده من صور الأشياء . و هو المسمّى بالعلم لينقل إذا كان على ترتيب خاصّ إلى مالا يحضر من جهة مالا يحضر ، وهو الجهل ، والمراد منه مجموع الانتقالين لا الذي بإزاء الحدس ، و قد لا يكون الترتيب على نحو التأدية أو فيما يتأدّى عنه و هو الخطأ فاحتيج إلى العاصم .

## ( ١ ) لمعة

العلم إمّا تصديق و هو الاعتقاد الراجح سواء بلغ حدّ الجزم . فان طابق الواقع فيقين و إلّا فجهل مرّكب . أولاً . فظنّ صادق أو كاذب . و إمّا غيره فتصوّر . و قد يطلق على المعنى الشامل لهما فيرادف العلم .

و كلّ منهما فطريّ و حدسيّ و مكتسب يمكن تحصيله من الأولين إن لم يحصل بأشراق من القوّة القدسيّة و الكاسب من التصوّر حدّ و رسم . و كلّ منهما تامّ و ناقص .

و من التصديق قياس و استقراء و تمثيل يعمّها الحجّة فلاسبيل



إلى إدراك غير حاصل إلا من حاصل . ولكن مع التقطن للجهة <sup>(١)</sup> التي صار لأجلها مؤدياً إلى المطلوب .

فقصارى أمر المنطق أن يعرف الكاسين و أحوال أجزائهما و مباديهما و مراتبهما في القوة و الضعف و الصحة و الفساد ، فيجب عليه النظر في المعاني المفردة ثم في المؤلف منها لتقدمها عليه . و في الألفاظ من حيث دلالتها على المعنى إذ ربما يختلف باختلافها غير مقيد بلمغة دون لغة إلا نادراً .

### لمعة ( ٢ )

الدلالة لفظية و غير لفظية ، و كل منهما وضعية و طبيعية و عقلية .

و الأولى من الأولى مطابقة إن دل اللفظ على معناه من حيث هو معناه ، و تضمن إن دل على جزء المعنى من حيث هو جزؤه . و التزام إن دل على خارجه من حيث هو خارجه بشرط اللزوم العقلي . و الأولى وضعية صرفة ، و الأخيرتان باشتراك الوضع و العقل ، فيستلزمانها دون العكس . فمدلول لفظ الإنسان بالاولى معنى الحيوان الناطق و الثانية أحدهما . و الثالثة قابلية الكتابة .

---

(١) در اصل «للجهة» نوشته شده بود و چون منی درستی از آن استفاده نمیشد کلمه للجهة را بجای آن آوردیم .

## لمعة (۳)

الدال بال مطابقة مفرد . إن لم يقصد بجزئه الدلالة على جزء  
معناه أعم من أن يكون ذا جزء أولاً . و من أن يكون دالاً بوجه  
أولاً . و من أن يكون دلالة على جزء معناه مقصوداً أولاً <sup>(۱)</sup> .  
كهزمة الاستفهام . وزيد . و عبدالله والحيوان الناطق علمين . و مرکب  
إن كان بخلافه و يسمى قولاً . فمنه تام صحيح السكوت عليه . و  
أحد طرفيه اسم . و هو تام المعنى دون مقارنة للزمان ، [ سواء كان  
عينه كأمس و أمثاله . أولاً . و طرفه الآخر إما هو أو الكلمة .  
و هي تام المعنى مقترن بشيء من الزمان ] <sup>(۲)</sup> و منه ناقص يتألف  
من أحدهما والأداة . أو منهما . و هي غير تام المعنى .  
و التام خبر و إنشاء . و الناقص تقييدي أو غيره .

## لمعة (۴)

مجرد المعنى إن منع من وقوع الشراكة فيه فجزئي و إلا  
فکلی . مستحيل أفراداً أو ممکن . معدوم أو موجود . منتشر :  
متناهيلاً أم لا . أو واحداً حقيقياً أم لا ، و الحقيقی بمنع الباقي أم لا .  
و المنتشر متواطئ إن اتفق في الجميع . و مشکک إن اختلف بكمال  
أو نقص . أو تقدّم و تأخر . أو أولوية و عدمها .

(۱) در اصل چنین بود : « على جزء معناه أولاً مقصوداً » .

(۲) قسمتی که میان قلاب است در نسخه مخطوط ذیل لمة چهارم ثبت شده

بود که بجای خود ملحق گشت .

## (٥) لمعة

المتكثر إذا اتحد معناه يسمى مترادفة . وإن تكثر فمتبائنة  
والمترادف المتكثر المعنى . مشترك إذا وضع للجميع . و حقيقة  
و مجاز إذا استعمل في موضوع له وفي غيره بعلاقة . والثاني مستعار  
إن كانت العلاقة مشابهة . و مرسل إن كانت دونها . فإن ترك  
استعماله في الأول فمقول . سواء كان الناقل شرعاً . أو عرفاً  
خاصاً . أو عاماً . فينسب إليه .

## (٦) لمعة

الكليتان مع تفارقهما كلياً متبائنان . مرجعه إلى سالتين  
كليتين . ومع تصادقهما كلياً من الطرفين متساويان . كتقيضيهما .  
مرجعه إلى موجبتين كليتين . و جزئياً من أحدهما فقط . أعم  
وأخص مطلقاً . كتقيضيهما عكساً . مرجعه إلى موجبة كلية و  
نقيضها . و منهما . أعم وأخص من وجه . مرجعه إلى موجبة جزئية  
و سالتين جزئيتين . و بين تقيضيهما كالأولين تباين جزئي . مرجعه  
إلى سالتين جزئيتين .

فالنسب بين الكليتين أربع . و بين الجزئيتين لا يجري سوى  
الأولين . إلا أن يراد بالجزئي معنى آخر . أي الأخص تحت  
الأعم .

لمعة ( ۷ )

إذا قلنا ج . ب . فج موضوع وب محمول ، والقول حمل متواطئ<sup>(۱)</sup> ويسمى حمل . على هو . و . هو هو . أو اشتقاق . ويسمى حمل في هو و ذو هو .

والحمل إما ذاتي أو لتي . أو عرضي متعارف . والذاتي ما يكون الموضوع عين المحمول ذاتاً وعنواناً فإن كان بينهما فرق بالاجمال والتفصيل . فيكون الحمل مفيداً وإلا فلا . والعرضي ما يكون من أفراد . سواء كان محموله ذاتياً داخلياً فيه . أو عرضياً خارجياً عنه .

والحمل في الأول بالذات . وفي الثاني بالعرض . والمحمول العرضي إما لازم في الوجودين كزوايا المثلث للمثلث . أو في العين دون الوهم كسواد الزنجي . و بالعكس ، ككَلْبِيَّة الإنسان . وإما مفارق دائم أو غيره . سريع الزوال أو بطيء . كغضب الحليم وحلمه . وجميع العرضيات يخالف الذاتي في تقدمه و تقوُّمه و خروجها وتأخرها .

و اللازم الأول مشارك الذاتي في وجوب نسبته وعدم تعلُّله بامر خارج .

وقد يكون الشيء ذاتياً لأمر عرضياً لآخر كالسواد للأسود من حيث هو أسود . و لمعروضه . و كذا كل مشتق . و الموجود

(۱) بجای متواطئ متواطئة نوشته شده بود و اصلاح کردید زیرا قول مذکور است مگر آنکه باعتبار قضیه مؤنث آورده باشند .

كذلك عند الجمهور .

ومن العرضيّ مالا واسطة له . إمّا في الثبوت . فيسمّى لازماً  
أوّليّاً كما مرّ . أو في العروض . فيسمّى أوّليّاً كالتعجب للإنسان .  
أو في الإثبات فيسمّى يبتناً . كالتغير للعالم .

و مقابل كلّ منها يعلم بالمقايضة فما يلحق الشيء لذاته أو لأمر  
يساويه جزءاً كان أو خارجاً يسمّى عرضاً ذاتيّاً وما لا يكون كذلك  
يسمّى عرضاً غريباً . و من الأوّل يبحث العلوم لامن الثاني . و إلّا  
لكان كلّ علم في كلّ علم .

### لمعة ( ٨ )

ذاتيّ المهيّة إن كان تمامها فنوع . و إن كان جزؤها ،  
فالمشترك بين مختلفة الحقايق جنس والمختصّ المميّز فصل .  
و النوع حقيقيّ إن كان متفق الأفراد في تمام الحقيقة .  
و إضافيّ . إن كان تحت جنس . و بينهما عموم من وجه . إذ الأوّل  
قد يكون بسيطاً والثاني قد يكون جنساً .

و عرضيّ المختصّ خاصّة و المشترك عرض عامّ فالكليات  
خمس .

### لمعة ( ٩ )

السائل بما هو إمّا أن يطلب شرح اللفظ أو تمام الماهية .  
مختصة كانت أو مشتركة . فيجاب بما يدلّ عليه . أو عليها مطابقة  
و على الأجزاء تضحناً . فيكون الجواب نوعاً أو جنساً .

و السائل بأي شيء إما أن يطلب ما يميز بحسب المهية أو بحسب المعارضة . فيجاء بالفصل أو الخاصة .

فالنوع هو المقول على الكثرة المتفقة الحقيقة في جواب ما هو .  
و الجنس هو المقول على المختلفة الحقائق في جواب ما هو .  
( فقد يكون قريباً . إن كان الجواب إذا سئل عن المهية وأي مشارك لها فيه واحداً . أو بعيداً إن كان متعدداً .

وعدد الأجوبة كعدد مراتب البعد زائداً عليها . الواحد للقريب .  
ثم الأجناس يتصاعد في عمومها إلى جنس غير نوع . والأأنواع  
يتنازل في خصوصها إلى نوع غير جنس . ولا بد من النهايتين . إذ لا  
أعم من الوجود . وإن لم يكن جنساً . ولا أخص من الشخص . و  
المراتب محصورة بينهما و المحصور متناه . و كل واحد من الأوساط  
جنس و نوع باعتبارين .

والفصل : هو المقول على الشيء في جواب أي شيء هو في  
جوهره .

فان ميز عن المشارك في الجنس القريب . فقريب . و إلاً فبعيد  
و كل مقوم لما يميزه مقسم لما يميز عنه .  
و الخاصة : هو الخارج المقول على ما تحت حقيقة واحدة  
فقط من حيث هو كذلك في جواب أي شيء هو في عرضه .  
و هي شاملة و غير شاملة .

والعرض العام : هو الخارج المقول عليها و على غيرها .  
و الخاصة الحقيقية للشيء قد يكون عرضاً عاماً لآخر . و

بهذا الاعتبار لا يكون من المطالب وإذا أخذت إضافية <sup>(١)</sup> لم يكن بينهما فرق .

### لمعة ( ١٠ )

هذه المعاني مفهوماتها منطقيّة . و معروضاتها طبيعيّة . و المركّب من العارض و المعروض عقليّ لا وجود له . و الطبيعيّ فيه خلاف و الحقّ وجوده .

## ﴿ الاشراق الثاني ﴾

في

﴿ ( الاقوال الشارحة ) ﴾

### لمعة ( ١ )

معرف الشيء هو المحمول عليه . المفيد تصوّره و شرطه أن يكون مساوياً له في الصدق لا الأعمّ ولا الأخصّ <sup>(٢)</sup> و أجلى منه في المعرفة لا المساوي والأخفى <sup>(٣)</sup> . وهو في المشهور حدّ إن كان بالفصل . و رسم إن كان بالخاصّة . و كلّ منهما تامّ إن كان مع الجنس القريب و ناقص إن لم يكن معه .

---

(١) در نسخها يکے از روی آن نوشته شده ( الاضافية ) با الف و لام ضبط گردیده و ظاهراً اشتباه از طرف کاتب باشد .  
 (٢) ای ، لا اعم منه ولا اخص منه .  
 (٣) ای ، لا مساویا له ولا اخفی منه .

و ليس الغرض في الحدّ مجزئاً التميز و إلاّ لحصل من العرضيّ  
 فلا يجوز في التامّ منه الإخلال بشيء من المقوّمات . بل يجب  
 إيرادها . و إن كانت الدلالة على سبيل التضمّن .  
 والايجاز غير معتبر لعدم جواز طرح بعض المقوّمات . ولا  
 الزيادة فيها . سواء قلّت الألفاظ أو كثرت .  
 فأخذ الوجيز في حدّ الحدّ خطأ على أنّه إضافيّ مبهول .

### لمعة ( ٢ )

اسم الحدّ على التامّ و الناقص بالاشتراك لدلالة الأوّل على  
 الماهية بالمطابقة . و الآخر عليها بالالتزام . و على الحدود الناقصة  
 بالتشكيك لتفاوت مراتب التحليل في إيراد الأجزاء .  
 والماهية إمّا حقيقة . وهي التي يتقوّم جزؤها العامّ بجزئها  
 الخاصّ . و إمّا غير حقيقة وهي ما لا يكون كذلك ؛  
 و تركيب الحدّ في الأولى من الجنس و الفصل الجامعين  
 لجميع المقوّمات .  
 و الترتيب ليس بضروريّ كما توهم بل مستحسن .  
 و في الثانية من الأمور الداخلة فيها وإن لم يكن جنساً وفصلاً .  
 و ليس كما ظنّ أنّ الحدّ لا يتركّب إلاّ من الجنس والفصل .





## ﴿ في أمثلة من الخطأ في التعاريف ﴾

✽ ( مهنبة للطبع ) ✽

إهمال الحيثيات يوجب الغلط للماهية الجنسية . إذا أخذت  
متخصصة لا يقال على المختلفات . و إن أخذت مشروطة بـ لا تخصص  
فتناني اقترانها بفصل و لم يصدق على المجموع الذي هو النوع لأنها  
جزؤه . فعلى التقديرين لا يكون جنساً .

بل يجب أخذها مطلقة إذا كانت جنساً .

و به يقاس حال البواقي .

فمن الغلط في التعاريف أخذ الجزء مكان الجنس إذ الجزء إذا  
حمل على الكل يكون تكراراً .

و منه أخذ الفصل مكان الجنس كقولهم : « العشق إفراط  
المحبة » . و إنما اللائق أنه محبة مفرطة .

ومنه أخذ الموضوع الفاسد مكان الجنس . كقولهم : « الرماد  
خشب محترق » .

ومنه تعريف الشيء بمساويه في المعرفة والجهالة كقولهم :  
« السواد هو ما يضاد البياض » .

أو بما هو أخفى . كقولهم : « النار هو الأُسطقسُ الشبيهة  
بالنفس » .

أو بنفسه كقولهم : « الإنسان حيوان بشريٌّ » .

أو بما لا يعرف إلا به . كقولهم في حد الشمس : « كوكب

يطلع نهاراً . إذ النهار لا يعرف إلا بطلوع الشمس .  
أو بالمضايك لكون المتضايكين مَعَيْن في المعرفة والجهالة  
فلا يؤخذ في حدّ كلّ منهما إلا ما به يعرف لا [ما] معه . فيقال : « إن »  
الأب حيوان يولد آخر من جنسه <sup>(١)</sup> من نطقته .  
بل يؤخذ في مثل هذه الحدود السبب الموقع للإضافة .  
و يهجر في الحدود الألفاظ المجازية والمشاركة والأسماء  
الغريبة . فان لم يوضع للمعنى اسم فليخترع ما يناسبه من الأسماء .

## ❖ الاشراق الثالث ❖

في

❖ ( بارير میناس ) ❖

تمهيد

وجود الشيء إما عيني أو ذهني أو لفظي أو كتبي . والأولان  
حقيقتان والأخيران وضعيتان لاختلافهما بحسب الأعصار والأهم .

### لمعة ( ١ )

الخبري من المركب التام ما يكون لنسبته مطابق . فان  
حكم فيه بثبوت أمر لا آخر أو نفيه عنه فحملي . وإلا فشرطي .  
والمحكوم عليه في الحملي يسمى موضوعاً والمحكوم به  
محمولاً . والدال على النسبة في الملفوظ رابطة . سواء كانت زمانية

(١) در نسخه‌ایکه از روی آن نوشته شده «من جنسه» ضبط شده و ظاهراً  
غلط کاتب باشد .

ككان وأمثاله أو غيرها . وقد استعير لها هو . وقد يحذف أو يكفى منها بحركة في بعض اللمعات . فالقول يكون ثنائياً .

وكتأليف الشرطي من خبرين يسمنى الأول مقدماً والثاني تالياً أخرجا عن خبريتهما ليربط أحدهما بالآخر فيكون خبراً واحداً . فمنه متصل : لزومي للعلاقة الذاتية أو اتعاقبي إن كانت بين جزئيه ملازمة . ومنه منقصل حقيقي مانع الجمع والخلو وغير حقيقي مانع الجمع دون الخلو أو بالعكس . إن كانت بين جزئيه معاندة بأحد الوجهين .

وإنما انحصرت الأخبار في هذه لأنها إما أن تنحل بطرفها إلى مفردين حقيقياً أو حكماً أولاً . والثاني إما أن يرتبط باللزوم أو العناد . ولكل من الثلاثة إيجاب وسلب هما كيفية النسبة . والصواب من الشرطيات قد يكون أجزاؤها كاذبة .

#### لمعة (٢)

موضوع الحكم إن كان شخصاً فالقضية شخصية أو طبيعة بشرط تعيينها الذهني فطبيعية . أو بلا شرط فمهملة . أو الأفراد كلها أو بعضها فمحصورة كلية أو جزئية موجبة أو سالبة .  
× والمبين لكمياتها سور . وهي أربع <sup>(١)</sup> للأربع .

#### لمعة (٣)

إيجاب القضية يقتضي وجود موضوعها إذا المعلوم لا يثبت له شيء . إما محققاً كما في الخارجية . أو مقدراً كما في الحقيقية أو ذهنياً كما في الذهنية .

(١) در نسخه اصل اربعة ضبط شده است .

فالموجبة بحسب الموضوع أخص من السالبة منع مساواتهما الاتفاقية . لتحقق المفهومات كلها في المبادي العالية ولاستدعاء مطلق الحكم الوجود الإدراكي إذ المجهول مطلقاً لاحكم عليه بنقي أو إثبات .

و الشبهة به عليه مندفة بما ذكرنا من الفرق بين الحملين . إذ الشيء قد يكذب عن نفسه بأحدهما و يصدق عليه بالآخر . على أن الفرق لايجري إلا في الشخصيات و الطبيعيات لاشتمال المحصورات على عقد وضع إيجابي وهو الاتصاف بالعنوان بالفعل . فإن قولنا كل ج ب ليس معناه الجيم الكلي و إلا لكانت طبيعية أو كلبية أو كله بل معناه كل ما يوصف به ج ذهنياً أو عيناً دائماً أو غير دائم محيئاً به أولاً فهو ب<sup>(١)</sup> .

#### لمعة ( ٤ )

القضية إذا جعل حرف السلب جزءاً الجزئياً أولاً أحدهما فمعدولة الطرفين أو أحدهما و إلا فمحصلة . و كل موجبة و سالبة . و ما سموها سالبة المحمول حكموا بانفصالها عن المعدولة في الاعتبار وعدم اقتضاء موجبيتها كالسالبة لوجود الموضوع نفسه .

#### لمعة ( ٥ )

الكلية و الجزئية و الإهمال و التعيين في الشرطيات باعتبار الأوضاع و الأوقات . لا الأعداد كما في الحملات . و سور محصوراتها أدوات معينة .

(١) تمام عبارات ابن لمعة در كتاب اسفار جلد اول صفحه ٩١ با اندك اختلافی مسطور است و مضمون آن با مطالب اشارات صفحه ١٦٠ برابرى دارد .

## لمعة (٦)

من الشرطيات ما يترتب من [ال] حملية أو قسيمية أو خلط  
أو عن إحدى الشرطيتين مع حملية .

## ﴿ الاشراق الرابع ﴾

في

﴿ جهات القضايا و تصرفات فيها ﴾

## لمعة (١)

نسبة المحمول إلى الموضوع لا يخلو من الوجوب أو الامكان  
أو الامتناع وهي مادة القضية وقد يصرح بها في الملفوظة فيسمى  
موجبة والمبين لها جهة . سواء طابقت المادة أم لا .  
و يقابلها الإطلاق العام تقابل العدم والملكة .  
إذ نسبته إلى التوجيه كنسبة الإهمال إلى الكمية .

فإن حكم فيها بضرورة نسبة المحمول إلى ذات الموضوع من  
غير شرط زائد فضرورية مطلقة . سواء كانت أزلية كقولنا الله قيوم  
بالضرورة . أو ذاتية مقيدة بما دامت الذات كقولنا الإنسان حيوان  
لأن ضرورتها غير متأبدة . بل مع بقاء الذات . أو مقيدة بوصف .  
أو بدوام فمشروطة عامة . وفي وقت معين فوقتية مطلقة أو مبهم  
فمتشعبة مطلقة .

وإن حكم فيها بدوامها مادامت الذات فدائمة مطلقة . أو مادام الوصف . فمرفية عامّة .

وإن حكم فيها بسلب ضرورة مقابلها فممكنة عامّة .  
و ربما قيّدت بعض هذه البسائط فتصير مرّكّبات . إمّا بدوام الذاتيّ كالعامّتين فتسميان الخاصّتين . والوقيّتين المطلقتين . فحذف عنهما في التسمية الاطلاق للتقييد . والمطلقة العامّة فتسمّى الوجودية اللادائمة . أو بالآضرورة الذاتية كهي أيضاً . فتسمّى الوجودية والآضرورية . أو بلا ضرورة لجانب الموافق كالممكنة العامّة . فتسمّى بالخاصّة . إذ القيد إشارة إلى مطلقة أو ممكنة عامّتين على عكس ما قيّد بهما في الكيف .

### لمعة ( ٢ )

الامكان العامّ كان بازاء الممتنع . فيدخل فيه الواجب .  
والخواصّ وجدوا ثلاثة أقسام : ضروريّ الوجود و ضروريّ  
العدم ومالا ضرورة في وجوده و عدمه فخصّوه باسم الامكان .  
فالقسمه كانت عند الأوّلين ثنائية : ممكن و ممتنع . وعند  
هؤلاء ثلاثية هما والواجب .  
والعاميّ يصدق على طرفي الخاصّ لصدق غير الممتنع على  
إيجابه و سلبه .

وللامكان محامل أخرى حذفناها لعدم الاحتياج إليها .  
و من توهم أنّ شرط الممكن عدم وقوعه إذ الوجود يخرج  
إلى الوجوب لم يعلم أنّه لو كان كذا فالعدم يخرج إلى الامتناع فإن

لم يضر هذا لم يضر ذلك . بل الممكن باعتبار ماهيته <sup>(١)</sup> أبداً ممكن  
وكل من الضرورية العدم والوجود إنما هي له بالغير .  
والأممات من الجهات هي هذه الثلاث .

### لمعة اشراقية ( ٣ )

الامتياز بين القضايا بالعوارض دون الفصول ليرجع إلى موجبة  
ككلية محلية ضرورية « فالأول » بالعدل « والثاني » بالافتراض . وفي  
العلوم الحقيقية لا يبحث عن الشخصيات . إذ لا برهان عليها . ولا يطلب  
حال بعض الشيء مهماً دون تعيينه . فلا يبقى إلا ككلية .  
« والثالث » بقلب الشرطية محلية بالتصريح بلزومها . أو عنادها  
فإنها في الحقيقة حليّات حذف عنها التصريح بها وجعلت متمثلة و  
منفصلة بأداة الاتصال أو الانفصال .

« والرابع » بجعل الجهة جزء المحمول فيسير الجميع ضرورية .  
إذ الامكان للممكن ضروري كالاتناع للممتنع والوجوب للواجب .  
على أن المطلوب في العلوم الحقيقية ليس إلا الضروريات ، وإن كان  
في الصورة غيرها . إذ الجزم لا يحصل إلا بها . فالبواقي من الجهات  
أجزاء للمطالب لا غير . والجهة واحدة . أولاً ترى أن تقسيم  
الماهيات بالوجوب والامكان والاتناع على نحو التحقيق <sup>(٢)</sup> الضرورة  
في الجميع . وإلا اختل التقسيم الحاصر بالاتفاق فافهم هذا . ودع  
عنك الإطنابات التي لا فائدة فيها سوى إفراغ ! أوعية الدماغ عن  
و ساوس الخيالات .

(١) در اصل ماهیات ضط شده و ظاهراً غلط کاتب بوده است .

(٢) این کلمه در نسخه اصل (البقي) نوشته شده بود و البقين هم خوانده میشود .

## لمعة ( ٢ )

التناقض اختلاف [ال]قضيتين <sup>(١)</sup> يستلزم صدق كل منهما لذاته كذب الأخرى و بالعكس . فلا بدّ في الشخصية من تخالفهما في الكيف واتّحادهما في غيره من الموضوع . والمحمول . والشرط . والاضافة . والمكان . والزمان . والكلّ والجزء . والقوّة والفعل . وردّها المتأخرون إلى وحدتي الطرفين . والفارابيّ إلى وحدة النسبة .

و في المحصورات هذه مع زيادة شرط هو التخالف في الكمّ لكذب الكلّيتين و صدق الجزئيتين فيما هو موضوعهما أعمّ . إذ النظر في أحكام المفهومات دون النوات . و في الموجّهات هي مع التخالف في الجهة لكذب الضروريتين . و صدق الممكنين في مادّة الامكان .

فالتقيض للضرورة والدوام . الامكان والاطلاق العامّين . و للمشروطة والعرفية العامّتين . الحينيتان الممكنة والمطلقة . و للمركّبة المفهوم المردّد بين جزئيهما . لكن في الجزئية بالقياس إلى كلّ واحد .

ولا تناقض بين المطلقتين لعدم تعيين الزمان .

(١) اين كلمه بدون الف ولام ضبط شده بود .



### لمعة حكيمية (٥)

قد مرّ أن الشيء ربما يصدق ويكذب على نفسه بالحملين فإن مفهوم الجزئي مثلاً يصدق على نفسه كسائر الأمور لامتناع سلب الشيء عن نفسه ويصدق عليه نقيضه أيضاً وهو مفهوم الكلّي<sup>(١)</sup> . فلا بدّ في التناقض من وحدة أخرى فوق الثمان المشهورات . هي وحدة الحمل . لئلا يصدق الطرفان . فالجزئي جزئي لا كليّ بأحد الحملين وهو الذاتيّ الأوّليّ . وكلّيّ لاجزئيّ بالآخر وهو الشائع الصناعيّ . وكذا الحال في نظائره . كالإشياء . والآلات . الممكن . والعام . واللامفهوم . وعدم العدم . والحرف .

### لمعة (٦)

العكس المستوي تبديل طرفي القضية مع بقاء السدق والكيف فالسالبة . كليتها . تنعكس مثلها . لامتناع سلب الشيء عن نفسه . وجزئيتها . لا تنعكس لجواز عموم الموضوع والمقدّم . والموجبة بقسميها تنعكس جزئية لجواز عموم المحمول والتالي . هذا بحسب الكمّ والكيف .

وأما الجهة فالموجبات من الدائمتين والعائتين تنعكس حينية مطلقة . فإنه إذا صدق كل ج ب أو بعض ج ب باحدى الجهات الأربع وجب أن يصدق بعض ب . ج . حين هو . ب . وإلا لصدق نقيضها التي هي العرفية . وهي قولنا لا شيء من . ب . ج

(١) كلمة عليه بأنك بعد از يصدق ذكر شده بود در آخر جمله نیز تکرار

شده بود که حذف شد .

دائماً . مادام . ب . وإذا صدق <sup>(١)</sup> النقيض مع الأصل ينتج نقيض الأصل .  
ومن الخاصتين حينية لادائمة . و من الوقتيتين والوجوديتين  
والمطلقة العامة مطلقة عامة .

و السوالب من الدائمتين تنعكس دائمة . و من العامتين عرفية  
عامة . و من الخاصتين عرفية خاصة لادائمة في البعض .  
و البيان في الجميع كما ذكرنا من ضم نقيض العكس مع  
الأصل لينتج المحال . و هو سلب الشيء عن نفسه .  
ولا عكس للممكنتين إيجاباً على المذهب المنصور إذ مفهوم  
الأصل فيهما: كل ما هو . ج . بالفعل . ب . بالإمكان . ومفهوم العكس  
أن ما هو . ب . بالفعل . ج . بالإمكان ، و يجوز أن لا يكون ب  
بالإمكان . ب . بالفعل . لعدم خروجه من القوة إلى الفعل أصلاً . فلا  
يصدق العكس .

و أما على رأي الفارابي فينعكسان ممكنة .  
و لا لهما و للبواقي سلباً . للنقيض في بعض المواد .

### لمعة ( ٧ )

عكس النقيض تبديل نقيضي الطرفين مع بقاء الصدق والكيف .  
و حكم الموجبات في أحد العكسين حكم السوالب في الآخر  
و بالعكس مع الاتحاد في البيان والنقض . و من كان ذا قريحة لا  
يصعب عليه أحكام الموجبات في باب العكوس و أمثلتها .  
و القاعدة الاشرافية أغنت من تعديد أصناف كثيرة كما أشرنا إليه .

(١) «جمع» نسخه بدل صدق .

## ﴿الاشراق الخامس﴾

في

﴿ ( التركيب الثاني ) ﴾

### لمعة ( ١ )

العمدة في الحجج القياس و هو قول مؤلف من القضايا يلزمه من حيث الصورة قول آخر .

فصحة القياس لا يستلزم صحة موادّه من القضايا بل تسليمها .  
و بقيد اللزوم يخرج الاستقراء و التمثيل . <sup>(١)</sup> و قياس المساوات من الأقيسة المركّبة . فلا حاجة إلى قيد يخرجّه .  
أمّا الوحدة معتبرة في صدق المعروف .

و القضية إذا جعلت جزء قياس سميت مقدّمة . أجزاؤها بعد التحليل حدوداً .

فان اشتمل على أحد طرفي المطلوب مادّةً لا صوراً فاقتراني .  
جليّ إن كان مرّكباً من حليتين . و شرطيّ إن كان غيره .  
و إن اشتمل عليه مادّةً و صوراً فاستثنائيّ .

و يوجد في الاقترانيّ حدّ مكرّر في المقدّمتين مخنوف في النتيجة يسمّى الأوسط .

و حدّان هما طرفا المطلوب والرأسان .

(١) در نسخه اصل در اینجا کلمه (هو) ذکر شده است و ظاهراً زائد باشد .

فذاً الموضوع وهو الأصغر صغرى . و ذات المحمول وهو الأكبر كبرى . والتأليف يسمى قرينة وضرباً . و كيفية وضع الأوسط عند الطرفين شكلاً . والقرينة بالنسبة إلى اللازم عنها لذاتها قياساً . واللازم بالنسبة إليها بعد اللزوم نتيجة . و قبله مطلوباً .

### لمعة ( ٤ )

الأوسط إما محمول الصغرى و موضوع الكبرى فهو الشكل الأول . لظهوره في نفسه . ويتبين غيره به . والسياق الأتم . لا نتاجه جميع المطالب من المحصورات الأربع . فقد علم أن حل القياس على أفرادها بالتشكيك .

أو بالعكس . فالأخير لبعده عن الطبع و عدم التفطن لقياسيته إلا بتجشّم . و لهذا أهمله المعلم الأول .

أو محمولها . فالثاني . لموافقته الأول في أشرف مقدّمته التي لا يكون إلا موجبة وهي الصغرى . أو موضوعها . فالثالث . لموافقته له في أخسّيهما التي لا يكون إلا كلية وهي الكبرى . ويكاد الطبع يتفطن لقياسيتهما دون حاجة إلى بيان .

و يشترك الثلاثة في أن لا نتيجة فيها عن الجزئيتين . ولا عن سالتين . ولا عن سالبة صغرى و جزئية كبرى . إلا في سوابق هي في حكم الموجبات كما أشرنا .

## لمعة (٣)

شروط الأوّل : إيجاب الصغرى و فعليتها ليندرج الأصغر في الأكبر بالفعل . وكلية الكبرى . ليتعدّى الحكم من الأوسط إليه .  
فانحصرت ضروبه في أربعة إذا كانت ستة عشر بحسب وجوده .  
تراكيب الأربع المحصورات في إحدى المقدّمتين مع مثلها في الأخرى : فانحذفت بحذف أحد المتقابلين من الكيف والكمّ في إحداها ثمانية . و بحذف أحدهما من الأخرى أربعة .

والشخصي لا يبحث عنه في الحقيقات . والاهمال مغلط .  
ولما كانت النتيجة تابعة لأحد المقدّمتين كمّاً وكيفاً<sup>١</sup> . فيستج  
الأوّل من الضروب من موجبتين كلّيتين موجبة كلية . والثاني .  
من كلّيتين والكبرى سالبة . سالبة كلية . والثالث . من موجبتين  
والصغرى [جزئية]<sup>(١)</sup> موجبة جزئية . والرابع . من موجبة جزئية  
صغرى . وسالبة كلية كبرى . سالبة جزئية .

## لمعة (٤)

شروط الثاني بحسب الكيف اختلافهما فيه وإلاّ لزم اختلاف  
النتيجة الموجب للعقم . و بحسب الكمّ كلية الكبرى . وإلاّ لجاز  
توافق الطرفين كما إذا سلب أحد النوعين عن الآخر و حمل على بعض  
جنسهما . أو حمل الفصل على نوعه و سلب عن بعض جنسه . و تباينهما  
أيضاً كما إذا حمل النوع المسلوب عن الآخر على بعض فصله . أو

(١) كلمة « جزئية » بعد از « والصغرى » در نسخه اصل نیست و چون وافی بطلب نبود اضافه شد .

سلب الفصل المحمول على نوعه عن بعض نوع آخر .  
 وبحسب الجهة : أمران أحدهما إمّا دوام الصغرى أو كون  
 الكبرى منعكسة السالبة . كالدائمتين والمشروطتين والعرفيتين . إذ  
 لو انتفيا لكانت الصغرى غير الضرورية والدائمة . وهي ثلاث عشر  
 أخصّها المشروطة الخاصة والوقتية . والكبرى من التسع الغير  
 المنعكسة السوالب . وأخصّها الوقتية الخاصة . واختلاط أحد  
 الصغريين الخاصتين مع الكبرى الوقتية الخاصة غير منتج .  
 للاختلاف . و ثانيهما كون الممكنة مع الضرورية أو مع كبرى  
 مشروطة .

فصروبه . أيضاً أربعة : لخروج ثمانية من المحتملات الستة  
 عشر بالشرط الأوّل . وأربعة بالثاني . فالأوّل من كليتين  
 مع إيجاب الصغرى وسلب الكبرى . والثاني منهما عكساً .  
 وتسيّجتهما سالبة كلية . والثالث من مختلفتين كيفاً وكماً مع الإيجاب  
 والجزئية في الصغرى . والرابع منهما مع تبديلهما .  
 والبيان بالخلف في الكلّ . وهو ضمّ نقيض النتيجة إلى  
 الكبرى لينتج ما يناقض الصغرى .

و بعكس الكبرى في الأوّل ليعود إلى الشكل الأوّل . وبه  
 و بالافتراض في الثالث . وهو فرض موضوع المقدّمة معيّناً لتصير  
 كلية يحصل المطلوب من قياسين أحدهما من الشكل الأوّل والآخر  
 من هذا ولكن من كليتين .

و بعكس الصغرى في الثاني وجعلها كبرى ثمّ عكس النتيجة  
 ليحصل المطلوب .

### لمعة (٥)

شروط الثالث إيجاب الصغرى . و إلا لجاز توافق الطرفين <sup>(١)</sup> .  
بأن سلب النوع وفصله عما يباين جنسه . أو سلب أحد النوعين عن  
الآخر و حمل فصله عليه .

و فعليتها و إلا لزم الاختلاف .

و كلية إحداهما و إلا لجاز أن يكون [ البعض المحكوم عليه  
بالأصغر غير البعض ] <sup>(٢)</sup> المحكوم عليه بالأكبر .

فصروبه ستة لسقوط الثمانية بالشرط الكيفي . واثنين بالكمي .  
و هي الموجبتان من الكم مع الكلّيتين من الكيف . والموجبة الكلية  
مع الجزئيتين منه . و كيفية الترتيب لا يخفى على الفطن .

والنتيجة في الأوتار موجبة جزئية . وفي الأشعاع سالبة جزئية .  
وما لزم [ كلياً ] <sup>(٣)</sup> في الأولين فما ظنك بغيرهما . لاحتمال  
كون الأصغر أعم من الأوسط المساوي للأكبر أو المشارك له في  
الاندراج تحت الأصغر . فامتنع إيجاب الآخر لجميع الأعم أو  
سلبه عنها .

و البيان بالخلف في الكل . و هو ضم نقیض التّیجئة إلى  
الصغرى لينتج نقیض الكبرى .

(١) عبارت ناقص است و باید چنین باشد ، والا لجاز توافق الطرفين و  
تباينهما ، نا اختلاف موجب عقم گردد .

(٢ و ٣) عبارت متن ناقص بود مطابق عبارت حکمة الاشراف صفحه ١٠٨  
تكمیل شد .

وبعكس الصغرى في الثلاثة الأول والخامس . وبعكس الكبرى وجعلها صغرى ثم عكس النتيجة في الرابع .  
و بالاقتراض في الذي إحدى مقدمتيه موجبة جزئية .  
فظهر أن الثالث لا ينتج إلا جزئية كما أن الثاني لا ينتج إلا سالبة . والأول ينتج الجميع .  
وفي هذه الثلاثة كفاية لطالب الحق .

ويمكن له بالعمل الإشراقي ردّ الضروب المنتجة من كل شكل إلى ضرب واحد . هو المركّب من موجبتين كليتين ضروريتين . وذلك لردّه القضايا إلى الموجبة الكلية الضرورية كما مرّ .  
والضابط في شرايط الثلاثة بحسب الكمّ والكيف كلية ما موضوعها الأوسط ككبرى الأول مطلقاً . وإحدى الثالث . مع اتحادها بالأصغر . وهو المفسّر بالملاقات بالأسر . وإما كلية ما موضوعها الأكبر مع الاختلاف في الكيف .

### لمعة (٦)

قد يتألف من الشرطيات أقيسة اقترانية و أقسامها خمسة .  
لأنها إما عن متصلتين [أو متفصلتين] <sup>(١)</sup> أو حمليّ و متصل أو حمليّ و متفصل . أو متصل و متفصل .

الأول و هو الأقرب إلى الطبع ثلاثة أصناف إذ الأوسط فيها إما جزء تامّ من كلّ واحدة من المقدّمتين . أو غير تامّ من

(١) كلمه او منفصلتين ازروى حكمت الاشراق صفحه ١١٤ اضافند زيرا بقیة عبارت نیز مطابق با آن کتاب است .



كلّ منهما . أو تامّ من إحداهما غير تامّ من الأخرى . فمن الأوّل ينعقد الأشكال الأربعة . والثاني كذا . بالبيان المذكور . والثالث أربعة . لأنّ العملية فيه إمّا صغرى أو كبرى . وأيّاً ما كان فالشركة بينهما إمّا في التالي أو المقدّم . وينعقد الأشكال الأربعة في كلّ قسم منها . إلّا أنّ الأفضل متها ما كانت العملية كبرى والشركة مع التالي . لقربه من الطبع ولمسيس الحاجة إليه في قياس الخلف . لانهلاله إلى هذا الاقتران .

و شرطه إيجاب المتصلة . ونتيجته متصلة مقدّمها مقدّم المتصلة <sup>(١)</sup> وتاليها نتيجة التآليف بين العملية و التالي .

والرابع ستة لأنّ العملية بعدد أجزاء المتصلة أو أقلّ أو أكثر . وأيّاً ما كان . فالمنفصلة فيه إمّا صغرى . أو كبرى . والمطبوع منه ما كانت العملية بعدد أجزاء وينعقد فيه الأشكال الأربعة و شرط إنتاجه كون المنفصلة موجبة كلّية . مع منعها للخلو . الخامس أيضاً ستة لأنّ الاشتراك بينهما إمّا في جزء تامّ منهما أو من أحدهما أو غير تامّ منهما .

والمتصلة في كلّ من الثلاثة إمّا صغرى أو كبرى . والمطبوع ما يكون الشركة في الجزء التامّ مع اتصال الصغرى .

(١) عبارت حکمت الاشراق صفحه ١١٦ بجای « مقدمها مقدم المتصلة »

چنین است « مقدمها مقدم الصغرى بمینه » .

## \* ( حل و عقد ) \*

قد طعن في الأول بأن ملازمة الكبرى وإن كانت في نفس الأمر لكن جاز أن لا يبقى على تقدير ثبوت الأصغر إذا امتنع في نفسه كقولنا : كل ما كان هذا اللون سواداً و بياضاً لم يكن بياضاً<sup>(١)</sup>.

فيجاب بأن الأوسط إن وقع منهما بنحو واحد كان الإنتاج بيتاً . لكن كذبت النتيجة لكذب الكبرى . و ليس من شرط إنتاج القياس صدق مقدّماته . إذ ربما ينتج مع كذبها ويستعمل<sup>(٢)</sup> إلزاماً . و إن لم يقع لم يكن الاقتران قياساً . لعدم تكرّر الأوسط .

و في الرابع والثالث . بأنّ الحملية الصادقة في الواقع جاز أن لا يبقى صدقها على تقدير صدق مقدّم المتصلة . فلا ينتج كقولنا : إن كان الخلاء موجوداً فهو في مادة و ليس كذلك .

و الجواب منع كذب النتيجة إذ المحال لا يمتنع أن يلزم من وجوده نفيه . و قد عرفت أن صدق المتصلة لا ينافي كذب الأجزاء .

## لمعة ( ٧ )

الاستثناء في الاستثنائي وضع أو رفع لبعض أجزاء الشرطية لوضع أو رفع الآخر :

و البسيط منه يتركّب من شرطية و حملية .

(١) عبارت حکمت الاشراف صفحہ ۱۱۵ چنین است « كلما كان هذا اللون سواداً و بياضاً فهو سواد . و كلما كان سواداً لم يكن بياضاً .  
(٢) در نسخه اصل بجای يستعمل ( ولت ) نوشته شده بود .

و المتصلات يستثنى فيها عين المقدم فينتج عين التالي . أو نقيض التالي فينتج نقيض المقدم .

ولا يستثنى عين التالي لعين المقدم . ولا نقيض المقدم لنقيض التالي . لجواز عموم التالي . فيلزم من رفع الأعمّ الأخصّ . ولا عكس . و من وضع الأخصّ وضع الأعمّ ولا عكس .

و في مادة المساوات و إن صحت الأربعة لكنها لخصوص المادة فغير معتبرة لعموم قواعدهم .

و في المنفصلة يستثنى عين جزء لنقيض الباقي أو نقيض جزء لعين الباقي .

و الاتصال فيه إن كان متعدداً أو في مانعة الجمع فقط . يستثنى العين للنقيض لا غير . و في مانعة الخلو فقط النقيضين للعين لا غير .

## ﴿ الاشراق السادس ﴾

في

﴿ قياس الخلف ﴾

لمعة ( ١ )

لا قياس أقلّ من مقدّمين فإنّ المقدّمة إن اشتملت على كلفة النتيجة فهي شرطية يستثنى بقضية أخرى وإن اشتملت على أحد جزئها فلا بدّ من قضية أخرى يشتمل على جزئها الآخر .

ولا قياس من أكثر من مقدّمتين إذا المطلوب له طرفان فقط ولا بدّ لكل منهما من مناسب لا غير . بل يوجد مقدّمات كثيرة لقياسات متعدّدة سابقة إلى قياس واحد لمطلوب واحد فيسمّى قياساً مركّباً قد يطوي التتابع فيه .

### لمعة ( ٣ )

الخلف قياس بيّن فيه حقيقة المطلوب با بطلان نقيضه و يترّك من قياسين : استثنائي . و اقتراني . و قد يردّ الخلف إلى المستقيم بأخذ نقيض النتيجة المحالة و اقترانها بالصادقة على ما يتفق من الأشكال ينتج المطلوب مستقيماً .

و اعلم أنّ في جميع الاقترانات إذا أخذ نقيض النتيجة أوضدّها على أيّ شكل . وقرنت با إحدى المقدّمتين . [ينتج] نقيض [ال]ـمقدّمة الأخرى أوضدّها على أيّ شكل يتفق . و يسمّى عكس القياس و يستعمل في الجدل احتيالاً لمنع القياس .

### لمعة ( ٣ )

قياس الدور هو أخذ النتيجة مع عكس إحدى مقدّماتها لينتج الأخرى . فيكون النتيجة نتيجة ما ينتجها . و يستعمل جدلاً لمنع القياس . و إنّما يمكن في موضوع يتعاكس الحدود ليتحفّظ الكميّة .



## ﴿ الاشراف السابع ﴾

في

✽ ( اصناف ما يحتاج به ) ✽

منها : الاستقراء وهو الحكم على طبيعة كلية بما وجد في جزئياته الكثيرة كحكمك بأن كل حيوان يحرك فكّه الأسفل عند المضغ بما شاهدت من الحيوانات . وهو غير مفيد لليقين إذ ربما يكون حكم ما يستقرأ به بخلاف ما استقري . كالتمساح في مثالنا هذا .

ومنها : التمثيل وهو ما يدّعي شمول حكم أحد الأمرين لآخر يشاركه لمعنى جامع بينهما . و يسمى بالقياس عند الفقهاء . يستعملها الجدليّون . وهو من أضعف الحجج لجواز أن يكون الحكم في الأصل لخصوصيّة ماهيته .

ومنها : قياس الفراسة وهو ما يكون الأوسط فيه هيئة بدنية موجودة في نوع من الحيوان يستدلّ بها على خلق . للزومها لمزاج واحد . فيستدلّ بوجود أحد المعلولين على الآخر . كعرض الأعالى الموجودة في الانسان و الأسد . يستدلّ به على وجود خلق الأسد للانسان وهو الشجاعة .



## ﴿الاشراق الثامن﴾

❖ ( في البرهان ) ❖

تمهيد

القياس إما أن يفيد التخيل أو التصديق . فالأوّل هو الشعر .  
والثاني إن أفاد يقيناً فهو البرهان و إن أوقع ظناً فهو الخطابة . وإلاّ  
فان اشتمل على عموم الاعتراف أو التسليم فهو الجدل . وإلاّ فالسفسطة .  
فالصناعات خمس .

فالبرهان لكونه مفيداً لليقين وجب أن يكون صورتها <sup>(١)</sup> يقينية  
الاحتاج فلا يكون إلاّ قياساً . ومادّتها اليقينية من الأوّليات .  
والمشاهدات . والتجريبات . والحدسيات . والمتواترات . والفطريات .  
فالصناعات : يتألف البرهان من اليقينية والجدل من  
المشهورات . والخطابة من المظنونات . والشعر من المخيلات .  
والمغالطة من الشبهة باليقينية في السفسطة . و بالمشهورات في  
المشاعة .

و لم يعتبر المشابهة بالمظنونات و المخيلات اللتين هما مبادي  
الخطابة والشعر لأنّ المشابهة لهما إن أفاد ظناً أو تخيلاً فهو هو .  
وإلاّ فلم يكن معتقداً بها .

و ما نقل من الملعّم الأوّل أنّ مقدّمات البراهين كنتاجها  
ضرورية ليس معنى الضرورية كما توهم قوم ما يقابل الممكنة بل

(١) صورته صحيح است .

معناها اليقينية الواجب قبولها . ضرورةً كانت أو ممكنة .  
 ثمَّ إنَّ منفعة البراهين أو السفسطة عامّة لجميع الناس لأنَّ  
 من علمهما انتفع بهما . أمّا البرهان فبالاستعمال لتحصيل الحقِّ .  
 و أمّا السفسطة فالاحتراز عنه .  
 بخلاف غيرهما فإنَّ الجدل لا إلزام الغير . و الخطابة للاقناع .  
 والشعر لتخييله .  
 ذلك بحسب الغير و المشاركة معه في التمدُّن .

### لمعة ( ١ )

إنَّ من المطالب العلمية تصورية . و أخرى تصديقية .  
 فمنها . هل . بسيطة كانت إذا طلب بها وجود الشيء في نفسه .  
 أو مركّبة إذا طلب بها وجود الشيء على صفته . و الجواب فيهما أحد  
 طرفي النقيض .  
 ومنها . ما . شارحة كانت إذا طلب بها مفهوم يتقدّم على هل  
 البسيطة وطلبه الحقيقة يتأخّر عنها .  
 ومنها . أيُّ . و يطلب بها تميز الشيء عن غيره في ذاته أو  
 عرضه .

ومنها . لم . و يطلب بها علّة الشيء في نفسه أو علّة التصديق ؛  
 و هذا المطلب هو بالقوّة مطلب ما . لأنّك إذا قلت : لم ج ب . كأنّك  
 قلت : ما سبب كون ج ب .

إلّا أنّه مطلب ما بالقياس إلى النتيجة . و بالقوّة مطلب ما  
 بالقياس إلى الحدِّ الأوسط . و كذا مطلب أيّ داخل تحت هل

المرتبة<sup>١</sup>. وهذه هي أمهات المطالب وإن كانت مطالب غيرها مثل كيف . و كم . ومتى . وأين . وقد يستغنى عنها بأي<sup>٢</sup>.

### لمعة (٢)

الحد<sup>٣</sup> الأوسط في البرهان يجب أن يكون علة لثبوت الأكبر للأوسط . وإلا لم يكن البرهان برهاناً . فهو إما أن يعطي اللمية في نفس الأمر أيضاً فهو لمي<sup>٤</sup> . وإلا فاني<sup>٥</sup> . فان كان معلولاً لنسبة الأكبر إلى الأصغر فهو دليل . وإلا فغيره .

فالدليل يشارك برهان اللم في الحدود . بل كل برهان لم في الحدود إذا بدّل فيه الأوسط بالأكبر يصير برهان إن<sup>٦</sup> ودليلاً .

### لمعة (٣)

أجزاء العلوم : موضوعات . ومبادئ . ومسائل . فموضوع العلم ما يبحث فيه عن أعراضه الذاتية . ومبادئه التصورية هي حدود موضوعاته وأجزائها وأعراضها الذاتية . والتصديقية هي القضايا التي يتوقف عليها براهين مطالبه . ويسمى الأوضاع .

و يجب إصدار العلم بالمبادي .

و مسائله هي القضايا التي يطلب التصديق بها فيه .

والمطلوب في العلوم الحقيقية إنما يستفاد من البرهان . يعطي اللمي<sup>٧</sup> الدائم مطلقاً .

والتطبيعي<sup>٨</sup> لمي<sup>٩</sup> مادامت الطبيعة والمادة موجودتين . فلا برهان على الشخص المتغير كما لاحد<sup>١٠</sup> له .



و حكمنا على الشمس و السماء و غيرهما ليس جزئياً . لأن مفهوماتهما كلية .

و أيضاً الفاسدات لابرهان عليها . لأنها إما معلومة فمحسوسة ، أو غائبة فمحتملة الفناء ، فلا برهان على التقديرين لعدم الدوام لتيقنهما . والعلوم متباعدة إن تباينت موضوعاتها .

وما موضوعه أخص من موضوع آخر فيسمى أسفل منه وتحتة . كالمجسمات تحت الهندسة . و كذا إن تباينت الموضوعات و لكن ينظر أحدهما في الآخر لأعراضه الذاتية . كالموسيقى تحت الحساب . و كل أصل موضوع في علم . يبرهن في غيره . و الغالب أن يكون فيما فوقه .

و قد يكون في العالي ما يبين في السافل بغير ما يبين منه في العالي ليدور .

و العلوم يترتب موضوعاتها في العموم حتى ينتهي إلى ما لأعم من موضوعه . و هو الفلسفة الأولى فإن موضوعها الوجود .

#### لمعة ( ٤ )

الحد لا يكتسب بالبرهان وإلا يلزم الدور و تحصيل الحاصل . لأن الحد من حيث إنه حد أي كونه إدراكاً تفصيلياً لمحدود لو كان مطلوباً لكان معقولاً قبل البرهان . فلو حصل به لكان دوراً . أما المطلوب التصديقي فيراد فيه حال النسبة إلى تعقلها .

وأيضاً فتعقل الحد التام نفس تعقل المحدود تفصيلاً ثم إذا صار المحدود أصغروالحد أكبر . لكان بين الثبوت . ذا وسط و هو باطل .

و كل ما يجعل أوسط فان كان نسبة الأكبر إليه على أنه محمول فيتعدى إلى الأصغر بالمحمولية فلا يلزم أن يكون حدّه . أو على أنه حدّها الأوسط محموله فيجوز أن يكون الأوسط محمولاً على غير الأصغر فهو المصادرة على المطلوب الأوّل .

حدّ الشيء لا يكتسب من حدّ ضدّه إذ لا أولوية . وليس لكل شيء ضدّ .

والاستقراء أيضاً لا يفيد إذ الأشخاص يعتبر .

بل طريق اكتساب الحدّ تحليل صفات الشخص و تركيبه بأن يعتمد فيه و يحذف ما ليس بذاتي له و ينظر أنه من أيّ جنس من المقولات العشر . و إلى المرتبات في جواب ما هو . و المقسمات الحقيقية . حتّى ينتهي إلى مقول لا مقول تحته .

و يجمع المقومات العامة في اسم الجنس بشرط عدم التكرار و الفصول .

فاذا جمعت هذه المحمولات و وجد منها شيء مساو للمحدود في الحمل والمعنى جميعاً فهو الحدّ .

وقد يتفق التوافق في جواب ما ولم كما يقال : إن الكسوف ما هو . فيجاب : هو زوال ضوء القمر لتوسط الأرض بينه وبين الشمس . فاذا قيل لم انكسف القمر . توسط الأرض أوسط . فاشترك الحدّ والبرهان إذا كان الوسط من العلل الذاتية للشيء .

واعلم أن توقّف ابتلال الأرض على المطر المتوقّف على السحاب المتوقّف على صعود الأبخرة المتوقّف على ابتلال آخر ليس

دوراً ممتنعاً . لأنَّ الموقوف عليه غير موقوف عليه بالعدد .  
فالبرهان الدَّوريُّ المتَّحد الوسط مع النتيجة على هذا الوجه .  
ليس في الحقيقة قياساً دورياً يؤخذ الشيء في بيان نفسه . لمغايرة  
الوسط للنتيجة بالعدد وإن اتَّحدا في النوع .

## ﴿ الاشراق التاسع ﴾

في

﴿ ( سوفسطيقي أى المغالطة ) ﴾

تمهيد

كلُّ قياس ينتج ما يناقض وضعاً ما . فإن كان حقّاً أو مشهوراً  
كان برهانياً أو جدليّاً . وإلاّ فسفسطيٌّ يشبه البرهان . أو مشاغبيٌّ  
يشبه الجدل . كما علمت .

ولابدّ فيهما من ترويح تقيضة . و مشابهته إمّا في الصورة  
بأن يشبه ضرباً منتجاً وليس إيتاء . أو في المادّة . بأن يشبه الحقّ  
أو المشهور ولا يكون شيئاً منهما .

﴿ فالمغالطة قياس [ يفسد ] صورته أو مادّته أو هما جميعاً .  
و [ الآتي به ] غلط في نفسه مغالط لغيره <sup>(١)</sup> .

(١) كلمه «يفسد» و جمله «آلاتى به» در نسخه اصل نهود و غلط مغالط  
نوشته شده بود از روى حكمت الاشراف صفحه ١٣٦ اصلاح شد .

## (١) لمعة

فالغلط في القياس بسبب الصورة كما إذا لم يكن من شكل ناتج .  
أو وقع ذهول عن مراعات الشرايط المذكورة في أحد التركيبين .  
كعدم مشابهة الأوسط في المقدّمتين . كمن قال كلُّ إنسان حيوان .  
والحيوان جنس فالإنسان جنس . فالغلط فيه أن الحيوان في الكبرى  
مأخوذ بوجه كونه كلياً . موجود في الذهن فقط . بخلاف ما في  
الصغرى فأنه الحيوان باعتبار ماهيته .

أو لعدم اتّحاد أجد الطرفين في القياس و النتيجة . أو لعدم نقل  
الأوسط بالكليّة .

وأما الغلط بحسب المادة فكالصادرة على المطلوب الأوّل وهو  
أن يكون النتيجة مقدّمة في قياس يتّجها بلفظ آخر . و ككون المقدّمة  
أخفى من النتيجة . أو مساوية لها . فلا أولوية في التبين من التّعكّس /  
و ككذبها فيورد في القياس إمّا لمشابهة لفظية كما يرد الأسماء  
المشتركة مثل العين . والأدوات مثل الواو تارة للقسم . وأخرى  
للعطف . أو بسبب في المعنى إمّا للجهة كأخذ سوابب الجهات مكان  
السوابب الموصوفة بها . و نحوها كأخذ البعض السوريّ مكان البعض  
بمعنى الجزء .

أو أخذ أحد من الكلّ و الكليّ و كلّ واحد مكان الآخر .  
أو لا يهام عكس كمن يرى [كلّ ثلج] <sup>(١)</sup> أبيض فيأخذ أن  
كلّ أبيض [ثلج] <sup>(٢)</sup> .

أولتر كيب مرّكب كقولك الخمسة زوج و فرد . فتصّل ونقول  
 إنّها زوج و إنّها فرد .  
 أو لأخذ ذاتي أو لازمه مكانه كمن رأى الانسان متوهماً مكلفاً  
 فظنّ أنّ كلّ متوهم مكلف .  
 أو أخذ ما بالقوّة مكان ما بالفعل و بالعكس .  
 أو أخذ ما بالعرض مكان ما بالذات و بالعكس .  
 أو أخذ الاعتبار الذهنية واقعة في الأعيان كمن رأى أنّ  
 الانسان الكلّي موجود في الذهن فحكم بكلّيته في العين .  
 أو أخذ جزء العلّة مكانها .  
 أو أخذ ما ليس بعلة علة يوجد في قياس الخلف فيدعى أنّ  
 الكذب لتقيض المطلوب و يكون لغيره .  
 و بعد مراعات ما ذكرنا سهل عليك التحرّز من الأغاليط .  
 ولولا القصور وعدم التمييز [ لما تمّ ] للمغالط [ صناعة ] . [ فهي ]<sup>(١)</sup>  
 صناعة كاذبة يتّبع بالعرض بأنّ صاحبها لا يغلط ولا يغالط و يقدر على  
 أن يغالط المغالط .  
 والعصمة من الله في كلّ الأمور و من لم يجعل الله له نوراً فما  
 له من نور .

(١) جملة «لما تم» و كلمة «صناعة» و «فهي» در نسخة اصل نبود و از  
 روی شرح حکمت الاشراق صفحه ١٣٦ تکمیل شد .

ترجمه

المعاني المطبوعة

في

الفنون والمنطقية

---

## بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش خدائیرا است که آسمان عقلا که باصول رأی و فروع نقل رهبر است بالا برده و او را در بازار داد و ستد قیاسها نشانیده تا صور قیاس و چندی و چونی عناصر ترکیبی ادله را زیر و رو کند و برهانهای سره را از ناسره بیازماید ، و زندهای حجتها را از ناسازی و یکسو روی همساز کند تا از کم و کاست و زیان در امان دارد و از کجروی و ستمگری احتراز جوید .

باو فرمانداد که در سنجش ستم نورزد و ترازوی عدل پیادارد .  
وای بر روی گردانندگان از حق . آنهائیکه فتنه انگیز و تبه کار و پیکار جو و سخن پرداز هستند . آنهائیکه هر گاه بر مردمان پیمان می کنند تمام میگیرند و گاهی که بمردم کیل و وزن میدهند میکاهند .

درود بر برهانهای رخشنده و حجت های آشکار : عهد و خاندانش .  
نتایج حاصله از دو مقدمه ولایت و نبوت ، و واسطه های دو حد عصمت و عدالت . شروط سود بردن از علم و عمل و وسائل راه یافتن بمبدأ اول .

پس از اداء مقدمه . همانا اصولی از منطق به تو ارمغان میدهم و تو را مینمایانم که فصولش از فزونیها پاکیزه گردیده و اگر

تیزهوشی پیش گیری راه گسترش و استواری بیان وجوئی و جدائی  
حق از باطل برایت هموار خواهد بود . و خدای بسوی راستی  
و پیروزی رهنا است . کارها باید بدو گذاشت و اوتکیه گاه است .

## ﴿ [ اشراق اول ] ﴾

درایساغوجی است (۱) و در آن يك مقدمه و چند لمعه است (۲) .

### ﴿ [ مقدمه ] ﴾

منطق ترازوی ادراکست که افکار بدان سنجیده میشود تا فکر  
درست از نادرست شناخته آید (۳) .

فکر انتقال یافتن ذهن در امور حاضر است که صورتهای اشیا اند  
و دانش نامیده میشوند .

ذهن هر گاه از امور حاضره با روش مخصوصی انتقالات خود را  
انجام دهد بامور غیر حاضر از جهت عدم حضور . که جهل است .  
خواهد رسید .

فکر مجموع دو انتقال است . و آن انتقالی نیست که برابر با  
حدس باشد (۴) . گاهی ترتیب امور ذهنی بنحوی نیست که موجب  
تادیه بمجهول گردد و یا ترتیب در چیزهائی که از آن تادیه حاصل  
میشود واقع نشده . و خطا اینگونه فکرهاست که مؤدی نباشد  
و بهمین جهت بقانونی نیازمندی حاصل آمده که نگهدار از خطا  
باشد (۵) .



## لمعة ( ۱ )

علم یا تصدیق است و آن اعتقادیست که راجح باشد (۶) چه بعد جزم برسد و در اینصورت اگر مطابق با واقع باشد یقین است . و گر نه جهل مرکب . و اگر اعتقاد بعد جزم نرسد ظن<sup>۲</sup> راست یا دروغ است . و غیر اعتقاد تصور است . گاهییم تصور بآن معنی اطلاق میشود که شامل هر دو قسم باشد ( تصور و تصدیق ) در اینصورت مرادف با علم خواهد بود .

هر يك از تصور و تصدیق دارای سه قسم است : فطری و حسی و مكتسب و قسم اخیر رامیتوان از دو قسم اول بدست آورد (۷) اگر باشراقی از جانب قوه قدسیه حاصل نگردیده باشد (۸) .

تصوری که مجهول را بدست می دهد حد و رسم است و هر يك از این دو تام و ناقص هستند .

تصدیقی که موجب بدست آمدن مجهولی شود قیاس و استقراء و تمثیل است و حجت<sup>۳</sup> شامل هر سه قسم میشود (۹) .

راهی بدریافت علم غیر حاصل جز از علم حاصل نیست لیکن با توجه یافتن بآن جهتیکه مؤدی بسوی مطلوبست (۱۰) .

آخرین نتیجه منطق آنستکه تصورات و تصدیقات کاسب را میشناساند و احوال اجزاء و مبادی و درجات شدت و ضعف و صحت و فساد آنها را بیان میکند (۱۱) .

بر اینعلم لازمست که در آغاز بمعانی مفرده توجه کند آنگاه

بچیزهائی که از مفردات ترکیب یافته بردارد . زیرا مفردات مقدم بر مرکبات هستند (۱۲) .

قسمتی از الفاظ نیز از جهت اینکه بر معنی دلالت میکنند مورد بحث میباشد (۱۳) زیرا چه بسا معانی بسبب مختلف بودن الفاظ تفاوت میکنند و مبحثی که از الفاظ در منطق می آید مخصوص بلفتی دون لفتی نیست مگر در موارد کمی .

## لمعه ( ۲ )

### ❦ اقسام دلالت ❦

دلالت بر دو قسم است : لفظی و غیر لفظی . و هر يك از این دو سه قسمند : وضعی و طبیعی و عقلی .

در قسم اول از شق اول (لفظی وضعی) هر گاه لفظ بر معنی خود دلالت کند از جهت آنکه معنی آنست مطابقی میباشد . و اگر بر جزء معنی از جهت جزء بودن دلالت کند تضمنی است . و دلالت بر خارج معنی از جهت خارج بودنش التزامی است بشرط آنکه بین آنها لزوم عقلی باشد .

اولی (مطابقی) وضعی صرف است و دو تای دیگر با شرکت وضع و عقل حاصل میشوند . و بهمین جهت تضمنی و التزامی ملازم با مطابقی هستند بدون عکس .

مدلول لفظ انسان بحسب قسم اول معنی حیوان ناطق است و بحسب قسم دوم یکی از حیوان یا ناطق و بحسب سوم قابلیت کتابت است (۱۴) .

## لمعة (۴)

## لفظ مفرد و مرکب

لفظیکه بطور مطابقه دلالت میکند اگر از جزء لفظ دلالت بر جزء معنی قصد نشده باشد مفرد است (۱۵) و شامل مواردی میشود که لفظ جزء داشته یا نداشته باشد. و برای جزء لفظ جهت دلالتی باشد یا نباشد و یا آنکه دلالتش بر جزء معنی مقصود باشد یا نباشد. مانند همزه استفهام. و زید. و عبدالله. و حیوان ناطق. درحالتیکه علم باشند. و مرکب لفظی است که برخلاف مفرد باشد و قول نامیده میشود. قسمی از مرکب. تام است که سکوت بر آن روا باشد (۱۶) و یکی از دو طرفش اسم خواهد بود. و اسم آنست که تام المعنی باشد بدون (۲/۱۷) مقارنه با زمان چه اینکه عین زمان باشد مانند «دیروز» و امثالش. یا نباشد (۳/۱۷) و طرف دیگرش هم یا اسم است و یا کلمه و کلمه آنستکه تام المعنی و با بخشی از زمان مقرون است (۴/۱۷). قسم دیگر از مرکب ناقص است و از اسم وادات. یا کلمه وادات یا از دو اسم یا دو فعل فراهم می آید. وادات آنستکه معنی تمام ندارد (۵/۱۷).

مرکب تام بر دو قسم است: خبری و انشائی (۱۸) و مرکب ناقص تقییدی و غیر تقییدی است (۱۹).



## لمعه (۴)

## تعریف کلی و اقسام آن \*

خود معنی اگر مانع از وقوع شرکت در آن باشد جزئی است .  
و اگر مانع نباشد کلی است (۲۰) .

« کلی بر چند قسم است » :

- ۱- افراد کلی گاهی محال است بوجود آیند .
  - ۲- افراد بعضی از کلیها ممکن هستند و بوجود نمی آیند .
  - ۳- قسمی بوجود آمده و فراوان و منتهای هستند .
  - ۴- آنکه بسیارند و غیر منتهای اند (۲۱) .
  - ۵- گاهی فرد کلی واحد حقیقی و یا واحد غیر حقیقی است (۲۲) .
- آنکه واحد حقیقی است بقیه افرادش ممتنع و یا غیر ممتنع است .  
کلی منتشر اگر در همه افراد همساز و یکسان باشد متواطی .  
و اگر گوناگون باشد مشکک است (۲۳) .
- اختلاف کلی مشکک در افراد یا بحسب کمال و نقص و یا تقدم و تأخر یا اولویت و عدم اولویت است (۲/۲۳) .

## لمعه (۵)

لفظهای فراوان گاهی که معنی آنها یکی باشد مترادف نامیده میشوند و اگر لفظ و معنی هر دو بسیار باشند لفظها متباین هستند .  
يك لفظ که معنی بسیار دارد اگر برای همه نام گذاری شده باشد مشترك است . و اگر در معنی خود و در غیر آن بسبب علاقه ای یکار

برده شود حقیقت و مجاز است . دومی ( حقیقت و مجاز ) اگر بستگی آنها مشابَهت باشد مستعار است و اگر غیر مشابَهت باشد مرسل است . پس اگر استعمال لفظ در معنی اول ترك شده باشد منقول نامدارد . چه گرداننده لفظ از معنی اول . شرع یا عرف خاص یا عام باشد و بهر يك از آنها نسبت داده میشود ( ۲۶ ) .

### لمعة ( ۶ )

دو کلی که همه جا در افراد جدا باشند متباین هستند . بازگشت تباین بدو قضیه سالبه کلیه است . و با صدق کلی از دو طرف مانند نقیضشان مساوی هستند . بازگشت تساوی بدو قضیه موجبه کلیه است . و در صورتیکه از يك طرف به تنهایی صدق جزئی باشد اعم و اخص مطلق اند مانند نقیض آن دو که طرف جزئی بعکس اصل است . بازگشت عموم و خصوص مطلق بیک قضیه موجبه کلیه و نقیض آنست . صدق جزئی از هر دو جانب اعم و اخص من وجه است که بیک موجبه جزئی و دو سالبه جزئی بازگشت دارد . بین نقیض آن دو مانند دو تایی اول که متباینانند تباین جزئی حاصل است و بازگشت تباین جزئی بدو قضیه سالبه جزئی است .

از آنچه بیان شد معلوم گردید که نسبتها بین دو کلی یکی از چهار است و بین دو جزئی غیر از دو قسم اول ( تساوی و تباین ) جاری نیست ( ۲۷ ) مگر آنکه از جزئی معنی دیگری قصد شود و بمعنی اخصی باشد که در زیر اعم قرار گرفته است ( ۲۸ ) .

لمعه (۷)

تعریف حمل و اقسام آن

(۲۹) (۶۲)

هنگامیکه میگوئیم ج ب است . ج موضوع و ب محمول است (۲/۶۲) و این گفتار حمل منوطی میباشد که حمل علی هو یا هو هو نامیده میشود (۶۳) . و یا حملی است اشتقاقی که حمل فی هو و ذهو نامدارد (۶۹) .

قسمی از حمل ذاتی اولی . و دیگری عرضی متعارف است . حمل ذاتی جائیستکه موضوع بحسب ذات و عنوان عین محمول باشد (۶۴) در اینصورت اگر موضوع و محمول باجمال و تفصیل تفاوت داشته باشند . حمل مفید است (۳/۶۴) و اگر تفاوتی بین آنها نباشد مفید نیست (۴/۶۴) .

حمل عرضی در جائیستکه موضوع از جمله افراد محمول باشد (۶۵) چه محمول ذاتی و داخل در ذات موضوع بوده (۴/۶۵) یا عرضی و خارج از آن باشد .

حمل در صورت اول بالذات (۶۶) و در دوم بالعرض است (۶۷) . محمول عرضی یا در ذهن و خارج هر دو جا لازم موضوع است مثل زوایای مثلث برای مثلث (۳۴ - ۲/۴۹) و گاهی در خارج لازمست و در ذهن نیست مثل سیاهی زنگی (۴/۴۹) و عکس آن لازم ذهنی میباشد مانند کلیت انسان (۵/۴۵) .

قسم دیگر محمول عرضی مفارق دائم و غیر دائم است (۴۹) و غیر دائم سریع الزوال یا بطیء الزوال میباشد (۶۰) مانند خشم بردبار و حلم او . همه عرضیها با ذاتی در اینجهت اختلاف دارند که ذاتی مقدم بر موضوع و مقوم و عرضی خارج و مؤخر از آنست .

لازم اول (۴۱) با ذاتی در این شریک است که هر دو واجب است بموضوع نسبت داده شوند و علت خارجی ندارند (۴۴) .

گاهی چیزی برای یکی ذاتی و نسبت بدیگری عرضی میباشد . مثل سیاهی سیاه از جهت سیاهیش . و سیاهی برای معروضش (۳۵) و هر مشتقی همچنانست .

موجود نزد جمهور از این قبیل است (۳۷) .

قسمی از عرضی واسطه ندارد . اگر واسطه در ثبوت نداشته باشد لازم اولی نامیده میشود (۵۳) چنانکه گذشت . و یا واسطه در عروض ندارد و اولی نامدارد . مثل تعجبیکه انسانرا است (۵۴) و گاهی واسطه در اثبات ندارد و لازم بین نامیده میشود مانند تغیر برای جهان (۵۶ - ۵۵) و مقابل هریک از آنها بمقایسه دانسته میشود (۵۰ الی ۵۲) بنابر این هر عارضی که به چیزی بتوسط ذاتش یا بواسطه چیزیکه مساوی با آن باشد پیوسته شود چه واسطه جزء موضوع یا خارج از آن باشد عرض ذاتی نامدارد (۴۶) .

هر عارضی اینچنین نباشد عرض غریب میباشد (۴۷) .

علوم از قسم اول گفتگو میکنند نه از قسم دوم و الا مسائل هر علمی در هر علمی داخل خواهد بود .

## نمعه (۸)

ذاتی اگر تمام ماهیت باشد نوع است . و اگر جزء ماهیت و مشترك بین حقیقتهای مختلف باشد جنس است . و جزئیکه مختص و ممیز است فصل میباشد .

اگر افراد نوع در تمام حقیقت همساز باشند نوع حقیقی خواهد بود . و اگر نوعی باشد که تحت جنس مندرج است نوع اضافی میباشد (۷۴) .

بین نوع حقیقی و نوع اضافی عموم من وجه است . زیرا اولی گاهی بسیط و دومی گاهی جنس است (۷۶) .  
عمول عرضی که بیک نوع اختصاص دارد خاصه است و آنکه مشترك میباشد عرض عام است . باین جهت عدد کلیها پنج است (۷۰) .

## نمعه (۹)

کسیکه می پرسد آن چیست یا شرح لفظ میخواهد و یا تمام ماهیت را میجوید . چه آن ماهیت بیک نوع اختصاص داشته و یا بین چند نوع مشترك باشد . و بایستی باو جوابی داده شود که بر معنی لفظ یا ماهیت مختصه و مشترك بطور مطابقه دلالت داشته باشد و اجزاء را بطور تضمن برساند . و پاسخ او نوع یا جنس خواهد بود .

کسیکه بای شیء پرسش میکند چیز را میخواهد که بحسب ماهیت و یا بحسب عارض موجب تمییز گردد و بایستی بفصل یا خاصه او را پاسخ دهند (۷۱) .



نوع چیز است که بر کثرت متفقه الحقیقه در جواب ما هو گفته شود (۷۳) .

جنس آنست که بر حقایق مختلفه در جواب ما هو گفته آید (۷۷)  
جنس در صورتی قریب است که اگر از حقیقت ماهیت با هر يك از ماهیتهائی که در آن جنس با ماهیت شريك هستند پرسند جواب از همه یکی باشد (۷۹) و اگر جواب متعدد باشد آن جنس بعید خواهد بود (۸۰) و عدد جوابها بشماره مراتب بعد است که بحسب زیاد شدن هر مرتبه ای یکی بر جوابها افزوده میشود (۸۲) .

برای جنس قریب يك جواب است سپس اجناس در فراگیری افراد بالا میروند تا بجنسی برسد که نوع نباشد و نوعها در خصوصی بودنشان پائین می آیند تا بنوعی برسد که جنس نبوده باشد (۸۳) و از دو حد (بالا و پائین) گریزی نیست . زیرا چیزی از وجود همگانی تر نیست و هر چند وجود جنس نمیباشد (۸۵) و چیزی از شخص خصوصی تر نیست و مراتب ما بین این دو جانب محصور است و هر چیزیکه محصور باشد متناهی خواهد بود (۸۴) .

هر يك از ماهیتهائی که متوسط بین دو طرف هستند بدو اعتبار جنس و نوع میباشند (۸۶) .

فصل آنچیز است که در جواب «ای شیء هو فی جوهره» بر ماهیتی گفته آید (۸۸) .

فصل اگر نوع را از آنچه در جنس قریب با آن شريك است جدا سازد فصل قریب است . (۹۰) و اگر در جنس بعید ممیز نماید

فصل بعید میباشد (۹۲) .

هر فصلیکه مقوم نوعی است که آنرا تمیز میدهد مقسم آن جنسی است که نوع را در آن تمیز داده است (۹۳) .

خاصه محمولی است که خارج از ذات ماهیت بوده باشد و تنها بر افراد يك حقیقت از جهت آنکه يك حقیقت است (۹۶) در جواب «ای شیء هو فی عرضه» گفته آید (۹۵) .

خاصه بر دو گونه است : شامل و غیر شامل (۹۸) .

عرض عام محمولی است که خارج از ذات موضوع بوده باشد و بر يك حقیقت و غیر آن حقیقت گفته شود (۹۹) .

آنچه برای یکی از انواع خاصه حقیقی است گاهی برای نوع دیگری عرض عام است (۹۷) و باین اعتبار از مطالب نمیشد (۷۲) و هرگاه اضافی در نظر گرفته شود بین آن دو تفاوتی نیست (۱۰۰) .

### لمعه ( ۱۰ )

مفهوم این معانی منطقی و معروضشان طبیعی و مجموع مرکب از عارض و معروض عقلی است که وجود ندارد (۱۰۱) .  
در طبیعی خلاف است حق آنستکه وجود دارد (۱۰۲) .



## ﴿ اشراق دوم ﴾

\* ( در گفتارهای شارحه است ) \*

## لمعة ( ۱ )

معرف هر چیز معمولی است که مفید تصور موضوع خود باشد  
 (۱۰۳) شرط معرف آنستکه در صدق مساوی با معرف باشد نه اعم باشد  
 و نه اخص. و در شناسائی از آن آشکار تر باشد نه آنکه برابر یا  
 پوشیده تر باشد (۱۰۴) معرف در اصطلاح مشهور (۱۲۳ - ۱۲۷) اگر  
 با فصل باشد حد است و با خاصه رسم (۱۰۵).

هر يك از آن دو اگر با جنس قریب باشد تام و بدون آن ناقص  
 است (۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴) مقصود از حد تنها تمیز نیست و گرنه از  
 عرضی این مقصود حاصل میشود. باینجهت در حد تام روا نیست چیزی  
 از مقومات فروگذار گردد بلکه واجب است همگی ذکر شود (۱۰۷)  
 هر چند دلالت از راه تضمن باشد (۱۰۸) و ایجاز بدون اعتبار است  
 زیرا از میان انداختن بعضی از مقومات روانیست، افزودن بر آنها نیز  
 جایز نمیباشد (۱۰۹) چه الفاظ اندك یا زیاد باشند (۱۱۰) و در تعریف  
 حد کلمه و چیز آوردن خطا میباشد علاوه بر آنکه کلمه‌ای زائد و  
 مجهول است (۱۱۱).

## لمعة ( ۲ )

حد نامی است که بر تام و ناقص بطور اشتراك گفته میشود  
 (۱۱۲) زیرا اولی بطور مطابقه و دیگری بطور التزام بر ماهیت دلالت  
 دارد (۱۱۷).

این نام بر حدود ناقصه بطور تشکیک صادق است زیرا مراتب تحلیل در ایراد اجزاء متفاوت است (۱۱۸) .

ماهیت یا حقیقی است و آن ماهیتی است که جزء عامش بجزء خاص تقوم داشته باشد (۱۲۰) و یا غیر حقیقی و آن ماهیتی است که اینچنین نباشد (۱۲۱) ترکیب حد در قسم اول از جنس و فصلی است که همه مقومات در آن گرد آمده باشد (۱۲۰) و ترتیب ضروری نیست آنچنانکه گمان برده اند بلکه نیکو شمرده شده است (۱۲۴) .

در قسم دوم حد از چیزهایی ترکیب میشود که داخل درماهیت مرکب باشند و اگر چه جنس و فصل نباشند (۱۲۲) و آنچنان نیست که گمان کرده اند که حد جز از جنس و فصل فراهم نمی آید (۱۲۳) . در اینجا مثالهایی از موارد اشتباه در تعریفات برای پاکیزه کردن طبع خواننده از خطا ذکر میشود (۱۲۸) .

و گذاشتن حیثیاتی که مربوط به ماهیت جنسیه است موجب غلط میشود . زیرا هرگاه جنس بحال تخصص یافتگی بکار رود بر امور گوناگون گفته نمیشود (۱۳۰) و اگر با شرط عدم تخصص در نظر گرفته شود منافای با آنستکه بفصل مقتدر گردد . و بر مجموع که نوع است راست نمی آید (۱۳۲) زیرا ماهیت جنسیه جزء نوع است و بهر دو صورت جنس نمی باشد (۲/۱۳۲) بلکه هرگاه ماهیت جنسیه مطلوب باشد بایستی بحال اطلاق گرفته شود . حال بقیه نیز بهمان مقیاس است (۱۳۳) .

بنا بر آنچه گفته شد از جمله ناراست کاریها در تعریفات آنستکه

جزء را بجای جنس آورند . زیرا هرگاه جزء بر کل حمل شود تکرار میباشد (۱۳۲) .

و از جمله خطاها گرفتن فصل بجای جنس است چنانکه میگویند :  
عشق زیاده روی در دوستی است و درخور آنستکه بگویند عشق دوستی  
زیاده از حد است (۱۳۴) . و از جمله اشتباهات آوردن موضوع تباه  
شده بجای جنس است . چنانکه میگویند خاکستر چوب سوخته  
است (۱۳۵) .

و باز از جمله خطاها تعریف مجهول بچیز بسته با معرف  
در شناسائی و جهالت برابر باشد (۱۳۶) مثل آنکه میگویند سیاهی  
چیز بسته ضد سفیدی باشد (۱۳۷) یا تعریف بچیزیکه پوشیده تر  
باشد چنانکه میگویند آتش اسطقسی شبیه بتفس است (\*) (۱۳۸) .  
و باز از جمله خطاها تعریف کردن چیزی بخود است مثل اینکه  
میگویند : انسان حیوان بشری است (\*\*) (۱۳۹) یا تعریف بچیزیکه  
شناخته نمیشود مگر بخودش مثل آنکه برای آفتاب معرف آورده اند :  
ستاره ایست که روز برمی آید . زیرا روز جز به برآمدن آفتاب شناخته  
نمیشود (۱۴۰) .

و از جمله غلطها تعریف بمتضایف است . زیرا متضایفان در شناسائی  
و جهالت باهم اند و در تعریف هر يك از آنها باید چیزی آورده شود

(\*) اسطقس با تشدید سین آخر بلف رومی هر يك از چهار عنصر است  
(برهان قاطع) .

(\*\*) در اینکه انسان و بشر مترادف باشند تردید است زیرا بشر ظاهراً  
بمعنی نموداری بشره و تهی بودن جسد انسانی از پشم و مو است .

که بآن شناخته گردند نه چیزیکه باهم شناخته میشوند . باینجهت بایستی گفت پدر حیوانی است که دیگری از جنس خود را از نقطه خود بوجود می آورد . بلکه در مثل این تعریفات باید سببی آورده شود که بوجود آورنده اضافه است (۱۴۱) .

در حدود ، الفاظ مجازیه و مشترکه واسمهای دور از فهم می باید بکار برده نشود (۱۴۲) و اگر برای معنائی اسمی نهاده نشده باشد بایستی نام مناسبی برایش از نو ساخته گردد (۱۴۳) .

## ﴿ اشراق سوم ﴾

✽ ( در باریر میناس است ) ✽

✽ ( مقدمه ) ✽

(۱۴۵)

هر چیزی دارای چهار وجود است : عینی . ذهنی . لفظی . کتبی . دو قسم اول حقیقی و دوتای دیگر وضعی میباشد . زیرا بحسب اختلاف دورانها و گروهها دگرگون میشوند .

لمعه ( ۱ )

قضیه خبری که قسمی از مرکب تام است (۱۵۳) آنستکه نسبتش برابرخارجی (۱۴۷ - ۱۴۸) داشته باشد (۱۵۱) پس اگر بثبوت چیزی برای دیگری یا نفی از آن حکم شده باشد قضیه حملیه است و گرنه شرطیه خواهد بود (۱۵۶ - ۱۵۷) .

محکوم علیه در قضیه حمله موضوع و محکوم به محمول و لفظیکه در قضیه ملفوظه بر نسبت دلالت کند رابطه نامیده میشود (۱۶۱).  
رابطه بر دو قسم است : زمانی مثل کان و همانند هایش . و غیر زمانی (۱۶۳).

برای غیر زمانی « هو » را بعاریت گرفته اند . و گاهی حذف میشود و در بعضی از زبانها بجای « هو » بحرکتی اکتفا میگردد . و گفتار دو جزئی خواهد بود (۱۶۴).

قضیه شرطیه از دو جمله خبری فراهم می آید (۱۶۶) که اولی مقدم و دومی تالی نامیده میشود (۱۶۸).

این دو جمله از خبریت بیرون شده اند تا یکی بدیگری وابسته گردد و رویهم یک خبر شوند (۱۷۱).

قسمی از آن شرطیه متصله لزومیه است از جهت پیوستگی ذاتی که بین آنها موجود است (۱۹۵) یا شرطیه اتفاقیه است اگر بین دو جزئش ملازمه ای بوده باشد (۱۹۶).

قسم دیگر متصل حقیقی است که جمع و خلوش هیچیک ممکن نباشد (۱۸۳) و قسمی متصل غیر حقیقی مانع الجمع است بدون منع خلو . یا بعکس (۱۸۸) اگر بین دو جزئش معانده ای بیکی از دو وجه (\*) یافت شود (۱۹۲).

همانا خبرها منحصراً در این سه قسم است (۱۵۵) زیرا یا بدو طرفیکه مفرد حقیقی یا حکمی اند (۱۵۸) انحلال می یابد . و یا بمفرد

---

(\*) معانده در جمع یا در خلو .

انحلال نمی‌یابد (۱۶۶ - ۱۶۷). قسم دوم یا بطور لزوم بهم پیوستگی دارند و یا بعناد (۱۷۹) و برای هریک از اقسام سه گانه حالت ایجاب و سلب است و آندو کیفیت نسبت‌اند (۱۹۹) اجزای قضایای شرطیه صادق، گاهی کاذب می‌باشند (۱۹۸).

### لمعه (۴)

موضوع حکم اگر شخص باشد آن قضیه شخصیه است (۲۰۳) و یا حکم بر طبیعت است بشرط آنکه تعین ذهنی یافته باشد و آن قضیه طبیعی خواهد بود (۲۰۲) و اگر طبیعت بدون شرط مورد حکم باشد. قضیه مهمله است (۲۰۱) و اگر موضوع حکم همه افراد یا بعض افراد باشد محصوره کلیه یا جزئیه. موجه یا سالبه خواهد بود (۲۰۴) الی (۲۰۸).

لفظیکه کمیّت افراد را بیان میکند سور است (۲۰۹) و عدد سور برای چهار قسم قضیه‌ایکه ذکر شد چهار است (۲۱۰).

### لمعه (۴)

موجه بودن قضیه اقتضا دارد که موضوع قضیه وجود داشته باشد. زیرا برای معدوم چیزی ثابت نمی‌گردد (۲۱۱ - ۲۱۴). موضوع قضیه یا حقیقتاً وجود دارد همچنانکه در قضایای خارجیّه است (۲۱۹ - ۲۲۱) و یا بفرض موجود است آنچنانکه در قضایای حقیقیه است (۲۲۳) و یا موضوع در ذهن وجود دارد بطوریکه در قضایای ذهنیه است (۲۲۲) و بهمین جهت موجه بحسب موضوع از سالبه



اخص میباشد (۲۲۴) با آنکه هر دو بحسب اتفاق (از جهت احتیاج بوجود موضوع) مساوی هستند (۲۲۵) زیرا همه مفهومات در مبادی عالیه تحقق دارند (۲۲۶) و باز از جهت آنکه هر گونه حکمی وجود ادراکی موضوع خود را میخواهد. زیرا بر مجهول مطلق نه حکم بقی میتوان کرد و نه باثبات (۲۲۷) و شبهه حکم بر معدوم مطلق بتفاوت گذاشتن بین دو حمل که قبلا ذکر شد مندفع است (۲۲۸) زیرا هر چیزی گاهی یکی از دو حمل بر خود صادق نیست و بحمل دیگر بر آن صادق است (۲۲۹).

علاوه بر آنکه تفاوت (بین موضوع موجب و سالبه) جز در قضایای شخصیه و طبیعیه جاری نیست (۲۳۶) و در محصورات بین موجب و سالبه تفاوتی نیست. زیرا محصورات مشتمل بر عقد وضع ایجابی هستند و معنی عقد وضع ایجابی متصف بودن موضوع حکم بعنوانی است که بایستی بآن فعلیت داشته باشد (۲۳۴) و اینکه میگوئیم هر جیمی (ب) است معنیش جیم کلی نیست و اگر چنین باشد قضیه طبیعیه (۲۳۷) یا قضیه کلیه خواهد بود (۲۳۸) و نه مجموع اجزاء جیم موضوع حکم قرار میگیرند (۲۳۹). بلکه معنی موضوع قضیه محصوره آنستکه هر چیزی در ذهن یا خارج بطور همیشگی یا غیر همیشگی وصف حیثیت جیمی داشته باشد (ب) خواهد بود (۲۴۰).



## لمعة (۴)

هرگاه حرف سلب جزء هر دو جزء قضیه . یا جزء یکی از دو جزء قضیه قرار داده شده باشد . قضیه معدوله الطرفین یا یکی از دو طرف است (۲۶۳) .

اگر حرف سلب جزء هیچیک از اجزاء قضیه نبوده باشد محصله است و هر يك از این قضایا دارای موجه و سالبه میباشند (۲۴۲) و قضیه ایراکه سالبه المحمول مینامند (۲۷۸) گفته اند که از دو جهت با معدوله اختلاف دارد (۲۶۸) .

یکی بحسب اعتبار (۲۶۷) . و دیگری آنکه موجه معدوله مانند سالبه اش وجود خود موضوع را نمیخواهد (۲۶۶) .

## لمعة (۵)

کلی و جزئی بودن و افعال و تعین در قضایای شرطیه بواسطه ملاحظه اوضاع و اوقات است و بحسب شماره افراد نیست آنچنانکه در حملیات است (۲۹۲) .

و سور محصورات شرطیه ادوات معینی هستند (۲۹۷) .

## لمعة (۶)

بعضی از قضایای شرطیه از دو حملیه یا از دو متصله یا از دو منفصله که تقسیم حملیه اند (۳۰۳) فراهم میآیند ، و یا آمیخته از دو قسم شرطیه . یا یکی از دو قسم شرطیه با يك حملیه ، میباشند (۳۰۶) .

## ﴿ اشراق چهارم ﴾

✽ ( در جهات قضایا و تصرفاتی است که در آنها میشود ( ۳۱۰ ) ) ✽

## لمعة ( ۱ )

نسبت داشتن هر محمولی بموضوع خود از وجوب و امکان یا امتناع خالی نیست ( ۳۱۲ ) .

اینها ماده قضیه هستند ( ۳۱۳ ) .

گاهی در قضیه لفظی بآنها تصریح شده است . و موجه نامیده میشود ( ۳۱۶ ) .

لفظیکه ماده قضیه را بیان میکند جهت قضیه است . چه مطابق با ماده باشد یا نباشد ( ۳۱۷ ) .

اطلاق عام مقابل با ذکر جهت است ( ۳۲۷ ) و بنحو تقابل عدم و ملکه با آن برابری دارد ( ۳۲۶ ) . زیرا نسبت اطلاق با توجیه مثل نسبت اعمال با بیان کمیت است ( ۳۲۴ - ۳۲۵ ) .

در قضیه موجه اگر بضورت نسبت محمول بموضوع حکم شده باشد بدون شرط زائدی ، قضیه ضروریّه مطلقه خواهد بود ( ۳۳۶ ) . چه ضرورت ازلیّه باشد . مثل آنکه بگوئیم خدا بطور ضرورت قیوم است ( ۳۳۷ ) .

یا ضرورت ذاتیه باشد که مقید است بمادامیکه ذات باقی بماند ( ۳۳۸ ) . مثل گفتار ما : انسان حیوان است . زیرا ضرورت این قضیه

همیشگی نیست . بلکه با بقاء ذات همراه است (۳۴۰) .

و یا ضرورت مقید است بوجود صفتی یا بدوام صفتی و آن مشروطه عامه است (۳۴۳) .

و یا ضرورت در وقت معینی است که وقتی مطلقه میباشد (۳۴۴) و در وقت مبهم منتشرة مطلقه خواهد بود (۳۴۵) .

و اگر در قضیه بدوام نسبت مادامیکه ذات باقی بماند حکم شده باشد دائمه مطلقه است (۳۵۱) .

و یا مقید است باینکه تا وصف باقی باشد . این قضیه عرفیه عامه است (۳۵۲) .

و اگر در قضیه سلب ضرورت طرف مقابل نسبت ، حکم شده باشد ؛ ممکنه عامه است (۳۵۳) .

بسا میشود که بعضی از این بسائط مقید گردیده و مرکب میشوند (۳۵۵) یا به لادوام ذاتی مقید شده اند . مانند دو قضیه عامه که دو خاصه نامیده میشوند (۳۶۲ الی ۳۶۴) .

ودو وقتی مطلقه که لفظ اطلاق از جهت تقیید برای نام گذاری حذف گردیده است (۳۶۵ الی ۳۶۷) .

و مطلقه عامه در صورتی که مقید گردد وجودیه لادائمه نامیده میشود (۳۶۸) .

و یا مثل لادائمه هر گاه مطلقه نیز به لاضرورت ذاتیه مقید گردیده باشد وجودیه لاضروریه نامدارد (۳۶۹) .

و یا به لاضرورت جانب موافق مقید شده است . مثل ممکنه عامه

که ممکنه خاصه نامیده میشود (۳۷۰). زیرا قید لادوام و لا ضرورت اشاره بمطلقه عامه (۳۵۹) و ممکنه عامه است (۳۶۰) بطوریکه در کیف برعکس قضیه‌ای باشند که باین دو مقید شده است (۳۶۱).

#### لمعه ( ۴ )

امکان عام مقابل ممتنع است (۳۷۱). از اینجهت واجب نیز در آن داخل است (۳۷۲).

خواص از منطقیها مفاهیم را بر سه قسم یافته‌اند. آنکه وجودش ضروری، و آنکه عدمش ضروری است، و قسم دیگری هست که وجود و عدمش هیچیک ضروری نیستند. و از اینجهت آنرا باسم امکان اختصاص داده‌اند (۳۷۷).

بنا بر این نزد پیشینیان قسمت دوتائی میباشد: و آن ممکن و ممتنع است (۳۷۴).

و نزد آنان قسمت سه تائی است که همان دوتای نامبرده باضافه واجب است (۳۷۵).

امکان عام بر دو طرف خاص صادق است. زیرا غیر ممتنع بر طرف ایجاب و سلب آن صدق میکند (۳۷۶).

امکان معانی دیگریم دارد که از جهت بی نیازی آنها را انداختیم (۳۷۸ الی ۳۸۱).

کسیکه گمان دارد که شرط ممکن واقع نشدن آن است. زیرا وجود ممکن را بوجوب میرساند (۳۸۴) چنین کسی ندانسته است که اگر چنین باشد عدم نیز ممکن را بامتناع میرساند. و اگر عدم

ضرر نرساند وجود هم ضرر نخواهد رسانید (۳۸۵) .

بلکه ممکن باعتبار ماهیت همیشه ممکن است . و هر يك از ضروری شدن عدم یا ضرورت وجود برای ممکن بسبب غیر است (۳۸۲) و جهات اصلی همین سه تا هستند (۳۸۶) .

### لمعه اشراقی ( ۴ )

امتیاز بین قضا یا بعوارض است نه بفصول ( ۳۸۷ و ۳۹۵ ) تا بازگشت همه قضا یا بموجب کلیه حمله ضروریه باشد (الی ۳۹۴) .  
(اولی) که موجب شدن قضا یا است بمعنویله گردیدن آن است (۴۰۰) .

(دومی) که کلی شدن است بفرض نمودن عنوان کلی برای موضوع است (۴۰۲) .

و در علوم حقیقه از امور شخصی گفتگو نمیشود . زیرا بر امور جزئی برهان اقامه نمیگردد (۳۹۹) و حالت پاره ای از ماهیت بطور اجمال و بدون تعیین آن پاره بدست نمی آید (۳۹۷) .  
بدینجهت قضیه ای که مورد استفاده باشد باقی نمی ماند بجز قضیه کلیه .

(سومی) که حمله شدن قضا یا باشد به آنستکه شرطیه بحمله قلب گردد . باینکه تصریح بلزوم یا عناد قضیه نمایند (۴۰۴) .  
زیرا قضایای شرطیه در حقیقت حمله میباشند که حکم صریح حمله را انداخته اند و بوسیله ادات اتصال یا انفصال متصله و متصله گردیده است (۳۹۰) .

(چهارم) قضایا باین گونه ضروریّه میگردند که جهتدا جزء معمول قرار دهند تا همه‌ی قضایا ضروریّه گردند (۴۰۵) .

زیرا امکان برای ممکن ضروری است . همچنانکه امتناع برای ممتنع و وجوب برای واجب ضروری میباشد (۴۰۷) .

علاوه بر آنکه در علوم حقیقیّه جز ضروریات طلب نمیشود و هر چند در صورت غیر ضروریّه باشد . زیرا جزم حاصل نمیشود مگر بقضیه‌ایکه ضروری باشد (۳۹۸) .

بدینجهت بقیّه جهتها اجزاء مطالب هستند . نه غیراجزا (۴۰۶) و جهت یکی میباشد (۴۱۰) .

آیا نمی بینی که قسمت کردن ماهیات بوجوب و امکان وامتناع تحقیقاً در همه‌ی اقسام بطور ضرورت است (۴۰۷) .

و گرنه تقسیمیکه مورد اتفاق است که همه‌ی اقسامرا فرا گرفته مختل خواهد ماند (۴۰۹) .

این مطالبرا بعقل دریافت کن (۴۱۱) (\*) و سخن درازیهائیرا که جز پر کردن ظروف دعاغی از اندیشه های پنداری سودی ندارد ازخود دور نما (\*\*).

---

(\*) ترجمه فافهم هذا .

(\*\*) عبارت اصل در اینمورد بدون اشتباه نیست و ترجمه تقریبی میباشد . عبارت این است « ودع عنك الاطنابات التي لا فائده فيها سوا افراغ اوهية السماغ من وساوس الخیالات » .

## لمعه (۴)

تناقض اختلاف دو قضیه است (۴۲۱) که صدق هریک از آن دو قضیه (۴۲۲) بخودی خود (۴۲۳) مستلزم کذب دیگری باشد . و بعکس . در قضایای شخصیه ناچار بایستی در کیف مختلف باشند (۴۲۴) و در غیر کیف که : موضوع . و محمول . و شرط . و اضافه . و مکان . و زمان . و کل و جزء . و قوه و فعل است متحد باشند (۴۲۵) . متاخران همه را بوحدت دو طرف قضیه باز گشت داده اند (۴۲۶) و فارابی بوحدت نسبت باز گردانیده است (۴۲۷) .

و در محصورات این شروط هست و شرط دیگری هم اضافه میشود که اختلاف در کم است (۴۲۸) از جهت کاذب بودن دو قضیه کلیه و صادق بودن دو جزئی در جائیکه موضوع آندو قضیه از محمول اعم باشد (۴۲۹) . زیر ا مقصود بیان حکم مفهومات است نه ذوات (۴۳۰) . در قضایای موجه همان شرطها موجود است با شرط دیگری که اختلاف در جهت باشد (۴۳۲) از جهت کاذب بودن دو قضیه ضروری (۴۳۳) و صادق بودن دو ممکنه در ماده امکان (۴۳۴) بنا بر این نقیض ضرورت و دوام (۴۳۷) امکان عام و اطلاق عام میباشد (۴۳۵ - ۴۳۶) و نقیض مشروطه عامه (۴۳۸) و عرفیه عامه (۴۳۹) حینیّه ممکنه و حینیّه مطلقه است (۴۳۹) و نقیض مرکبه مفهوم مردد بین دو جزء آندو قضیه است (۴۴۳) .



لكن در مرگبه جزئيه تقيض هر يك از دو جزء تقيض خود  
قضيه است (۴۴۴) .

بين دو قضيه مطلقه ( منتشره مطلقه و مطلقه عامه ) تناقضى نيست  
زيرا زمان در اين دو قضيه تعيين نشده است (۴۵۷) .

### لمعة حكمت آميزى است ( ۵ )

همانا بيان اين مطلب گذشت كه بسا ميشود چيزى بحسب دو  
حل بر خود صادق و كاذب است (۴۵۹) بطور مثال مفهوم جزئى مثل  
سايير چيزها بر خود صادق است . زيرا سلب شىء از خود ممتنع است .  
و تقيضش كه مفهوم كلى است نيز بر آن صادق ميباشد (۴۶۰) .

پس بناچار در تناقض علاوه بر هشت وحدت مشهور وحدت  
ديگرى شرط است و آن وحدت در حل است (۴۶۱) تا دو طرف صادق  
نباشند (۴۶۳) .

بنا بر اين جزئى بيكى از دو حل كه حل ذاتى اولى باشد جزئى  
است و كلى نيست (۴۶۴) و بحمل ديگر كه شايع صنايعى باشد كلى  
است و جزئى نيست (۴۵۸) .

همچنان است حال در نظاير آن مانند لاشىء (۴۶۵) و لاممكن  
( ۴۶۶ ) و عام ( ۴۶۷ ) و لامفهوم ( ۴۶۸ ) و عدمِ عدم ( ۴۶۹ ) و حرف  
( ۴۷۰ ) .



## لمعه (۶)

عکس مستوی (۴۷۱) بدل ساختن دو طرف قضیه است بطوریکه صدق و کیف باقی بماند (۴۷۴).

سالبه کلیه بمثل خود منعکس میشود (۴۷۶) زیرا سلب شیء از نفس محال است (۴۷۷).

سالبه جزئیه عکس ندارد (۴۷۸) زیرا ممکن است موضوع یا مقدم (۴۷۹) از محمول یا تالی اعم باشند.

موجبه بهر دو قسم بجزئی منعکس میشود (۴۸۰) زیرا ممکن است محمول و تالی از موضوع و مقدم اعم باشند (۴۸۲).

این حکم بحسب کم و کیف بود (واما جهت قضیه). دوقضیه موجبه دائمه (۴۸۸) و دو عامه (۴۸۹) به حینیه مطلقه (۴۹۰) منعکس میشوند. زیرا هر گاه یکی از جهت های چهار گانه این قضیه صادق باشد که هر جیمی ب است. یا بعضی از جیمها ب است لازم است که صادق باشد بعضی از ب ها جیم است در وقتیکه ب میباشد (۴۹۱).

و گرنه نقیضش که عرفیه است صادق خواهد بود که بگوئیم هیچ يك از ب ها جیم نیستند مادامیکه ب هستند.

و در اینصورت هر گاه نقیض قضیه مزبور با اصل گردد آیند نقیض اصلرا نتیجه میدهند (۴۹۲).

عکس دو خاصه حینیه لا دائمه است (۴۹۳) و عکس دو وقتیه و دو وجودیه و مطلقه عامه مطلقه عامه است (۴۹۴).

سالبه‌های دو دائمه بدائمه منعکس میشوند (۴۹۷) و عکس دو عامه عرفیه عامه (۴۹۸) و عکس دو خاصه عرفیه خاصه غیر دائم در بعض است (۴۹۹).

اثبات همگی آنچنانیستکه گفتیم: نقیض عکس را با اصل ضمیمه میکنیم محال که سلب شیء از نفس است نتیجه میدهد (۵۰۰).  
دو ممکنه در حال ایجاب بنا بمنه‌ب منصور (۵۰۵) عکس ندارند (۵۰۴).

زیرا مفهوم اصل در دو ممکنه این است: هر چیزیکه فعلاً جیم باشد بطور امکان ب است. و مفهوم عکس این میشود که هر چیزی فعلاً ب باشد بطور امکان ج است. در صورتیکه جایز است چیزیکه بطور امکان ب باشد فعلاً ب نگردد و از قوه بسوی فعلیت اصلاً بیرون نرود (۵۰۷) بدینجهت عکس صادق نباشد.

اما بنا برآی فارابی دو ممکنه بممكنه منعکس میشوند (۵۰۹).  
دو قضیه ممکنه و باقیها در حال سالبه بودن عکس ندارند زیرا نقیض عکسها در بعض از مواد صادق است (۵۱۴).

### لمعه (۷)

عکس نقیض تبدیل نقیض دو طرف قضیه است بطوریکه صدق و کیف باقی بماند (۵۱۶).

حکم قضایای موجهه در یکی از دو قسم (عکس نقیض و عکس مستوی). عکس حکم سالبه‌ها در قسم دیگر است. و بعکس (۵۱۷) و دلیل و نقض در هر دو مورد یکی میباشد (۵۱۹).

کسیکه دارای قریحه باشد استخراج احکام قضایای موجه در باب عکوس و مثالهایش بر او مشکل نیست (۵۱۸ - ۵۲۱) و قاعده اشراقیه آنچنانیکه اشاره نمودیم (۵۲۴ - ۵۲۰) از شماره نمودن اصناف بسیار بی نیاز میکند .

### ﴿ اشراق پنجم ﴾

✽ ( در ترکیب دوم است . ۵۲۸ ) ✽

#### لمعه ( ۱ )

مهمترین حجتها (۵۳۰) قیاس است (۵۳۳) .  
 قیاس گفتاری است که از قضایائی فراهم آمده باشد و از جهت صورت گفتار دیگری لازمش بوده باشد (۵۳۴) .  
 بنا بر این درستی قیاس صحت موادش را که قضایا میباشد لازم ندارد (۵۳۷) بلکه تسلیم شدن بآن قضایا را میخواهد (۵۴۲) .  
 قید لزوم ، استقرار و تمثیل (۵۴۳) را خارج میکند و قیاس مساوات از جمله قیاسهای مرکب است (۵۴۴) و احتیاجی بقید دیگری نیست تا آنرا خارج نماید (۵۴۵) .  
 زیرا قید وحدت در صادق بودن معرف مورد نظر است (۵۴۶) .  
 قضیه ای که جزء قیاس قرار میگیرد مقدمه (۵۵۴) و اجزاء مقدمه بعد از تحلیل حدود نامیده میشوند (۵۵۵) .  
 قیاس اگر بر یکی از دو جزء که ماده مطلوب است نه صورت

آن مشتمل باشد اقترانی میباشد (۵۴۸ - ۵۴۹) .

قیاس اقترانی اگر از دو قضیه حلیّه فراهم شده باشد حلیّه است (۵۵۰) و اگر غیر این باشد شرطیه است (۵۵۱) .  
و اگر قیاس بر ماده و صورت مطلوب مشتمل بوده باشد قیاس استثنائی خواهد بود (۵۵۳) .

در قیاس اقترانی حدّی یافت میشود که در هر دو مقدمه تکرّر یافته و در نتیجه انداخته شده است و اوسط نامیده میشود (۵۵۸) و دو حدّ دیگر هست که دو طرف مطلوب اند و دو رأس نامدارند (۵۶۰) .  
مقدمه ای که موضوع مطلوب را که اصغر است دارا میباشد صغری (۵۶۱) . و مقدمه دیگری که محمول مطلوب را دارد که اکبر است کبرای قیاس میباشد (۵۶۱) .

تألیف دو مقدمه قرینه و ضرب (۵۶۲) و چگونگی نهاده شدن حدّ وسطها نزد دو طرف شکل نامیده میشود (۵۶۴) .  
قرینه نسبت به قضیه ای که بحسب ذات لازم آنست قیاس گفته میشود (۵۶۳) .

و خود قضیه ای که لازم قرینه است بعد از ظاهر شدن لزوم ، نتیجه (۵۶۵) و پیش از آن ، مطلوب است (۵۶۶) .

## نمونه ( ۴ )

اوسط یا محمول صغری و موضوع کبری میباشد ، در اینصورت شکل اول است (۵۷۳) زیرا این شکل بخودی خود آشکار است (۵۷۶) و حجت بودن شکل‌های دیگر بتوسط آن بیان میشود (۵۷۱-۵۷۷) و ترتیب و روش این شکل از همه کاملتر است زیرا همه محصورات چهار گانه را نتیجه میدهد (۵۷۸) و همانا دانسته شد که قیاس بر افراد خود بتفاوت گفته میشود (۵۷۴) .

گاهی وضع اوسط بعکس این شکل است و آن شکل اخیر است (۵۸۵) زیرا از طبع دور است و توجیهی بقیاس بودنش حاصل نمیشود مگر با زحمت و مشقت فراوان (۵۸۶) .

بهین جهت معلّم اوّل آنرا نادیده انگاشته است (۵۷۲) .  
 و اگر اوسط محمول هر دو مقدمه باشد . شکل دوم است (۵۷۹) .  
 زیرا در صغرای شکل اول که از مقدمه دیگرش شریف تر است (۲/۵۸۰) و جز موجب نمیشد با آن موافقت دارد (۵۸۰) .

و اگر اوسط موضوع هر دو مقدمه باشد در اینصورت شکل سوم است (۵۸۱) زیرا با شکل اول در مقدمه‌ایکه از مقدمه دیگر پست تر (\*) است (۵۸۴) و جز کلی نمیشود و آن کبرای قیاس است موافقت دارد (۵۸۲) . و طبع به نتیجه بخشیدن این دو شکل (دوم و سوم) بدون حاجت داشتن بشرح و بیان زود توجه مییابد (۵۸۶) .  
 هر سه شکل در این خصوص شریکند (۵۸۷) که از دو مقدمه

(\*) یا ، خصوصی تر است . بنا بر نسخه « اخصیها » .

جزئی (۵۸۸) و از دو قضیه سالبه (۵۸۹) و از صغرای سالبه و کبرای جزئی نتیجه نمیدهند (۵۹۰) مگر در سالبهائیکه در حکم موجهها هستند. آنچنانیکه اشاره نموده ایم (۵۹۱).

### لمعة (۴)

شرط شکل اول موجه بودن صغری (۵۹۵) و فعلیت آن است تا آنکه اصغر در اکبر فعلا مندرج باشد (۵۹۶).  
کلی بودن کبری نیز شرط است (۵۹۷) تا حکم از اوسط به اصغر تجاوز نکند (۵۹۸).

باینجهت ضروب شکل اول منحصر در چهار است (۶۰۳).  
زمانیکه بحسب وجود شانزده میباشند: و اینها از ترکیب محصورات چهار گانه ایکه در یکی از دو مقدمه هستند با مثل خودشان در مقدمه دیگر حاصل میگردند (۶۰۲).

هشت ضرب بواسطه حذف شدن کیف که یکی از دو متقابل بوده (کم و کیف) و مربوط بیکی از دو مقدمه است حذف گردید (۶۰۳)  
و بواسطه حذف شدن یکی دیگر از آن دو متقابل که کم است از مقدمه دیگر چهار ضرب مخنوف شد (۶۰۴).

در علوم حقیقی از شخص گفتگو نمیشود (۶۰۰) و مهمل گذاشتن کمیت غلط انداز است (۶۰۱) و چونکه نتیجه تابع اخس (\*) از دو مقدمه

---

(\*) در نسخه اصل اخس با صاد نوشته شده در کتب دیگر منطق نیز مختلف

است بعضی با سین مهمله و بعضی با صاد نوشته اند از جمله منطق اشارات ص ۲۵۰ با سین ضبط گردیده و هر دو لغت بامورد مناسبت دارد. زیرا اخس بمعنی یستی در شان و مرتبه است.

از جهت کم و کیف است (۶۰۵) باین جهت ضرب اول که از دو موجبه کليه است ، موجبه کليه را نتیجه میدهد (۶۰۶) .

ضرب دوم : از دو کليه است و کبرى سالبه میباشد . نتیجه اش سالبه کليه است (۶۰۷) .

ضرب سوم : از دو موجبه و صغرى جزئيه است . نتیجه اش موجبه جزئيه است (۶۰۸) .

چهارم : که از صغرای موجبه جزئيه و کبرای سالبه کليه ترکیب شده است نتیجه اش سالبه جزئيه است (۶۰۹) .

### لمعه (۴)

شروط شکل دوم :

۱- بحسب کیف بایستی دو مقدمه اختلاف داشته باشد (۶۳۰) و گرنه اختلاف نتیجه لازم می آید که موجب عقیم بودن شکل است (۶۳۳) .

۲- بحسب کمیت کبرى بایستی کلی باشد (۶۳۱) والا جایز خواهد بود که طرفین (یعنی موضوع و محمول نتیجه) يك باز بایکدیگر توافق (تصادق) داشته باشند (۶۳۵) همچنانیکه هر گاه یکی از دو نوع از دیگری سلب گردد و بر بعضی از جنس مشترك بین آن دو نوع هل شود (۶۳۶) یا آنکه یکی از فصلها بر نوع خود هل شود و از قسمتی از جنس خود سلب گردد .

بار دیگر جایز است طرفین با یکدیگر تباین داشته باشند :

همچنانکه هر گاه همان نوعیکه از نوع دیگر سلب شده بود



بر قسمتی از فصل خود حمل گردد . یا فصلیکه بر نوع خود حمل شده بود از قسمتی از نوع دیگر سلب شود (۶۳۷) .

۳- بحسب جهت دوجیز شرط است : یکی آنکه یا صغری بایستی دائمه باشد (۶۳۹) و یا کبری از موجهاتی باشد که سالبه آنها قابل انعکاس است . مانند دو دائمه . و دو مشروطه . و دو عرفیه (۶۴۰) و اگر هر دو امریکه ذکر شد منتفی گردند . هر آینه صغری غیر ضروریه و غیر دائمه خواهد بود . و آنها سیزده قضیه هستند که مشروطه خاصه و وقتیته اخص از همه است (۶۴۲) .

و کبری از نه قسمی خواهد بود که سالبه آنها عکس ندارد (۶۴۴) و اخص آنها وقتیته خاصه است (۶۴۵) .

و حال آنکه اختلاط صفرائیکه یکی از دو خاصه باشد با کبرای وقتیته خاصه بدلیل اختلاف غیر منتج است (۶۴۷) .

دومین شرط بحسب جهت آنستکه ممکنه بایستی با ضروریه و یا با کبرای مشروطه باشد (۶۴۱ و ۶۴۸) .

بنا بر آنچه گفته شد ضروب این شکل نیز چهار است . زیرا هشت ضرب از ضروب شانزده گانه محتمله بحسب شرط اول بیرون میرود . و چهار ضرب بواسطه شرط دوم (۶۵۱ و ۶۵۷) .

(ضرب اول) از دو قضیه کلیه ای است که صغری موجه و کبری سالبه باشد (۶۵۲) .

(ضرب دوم) از همان دو کلیه است که بعکس ضرب اول باشد . و نتیجه این دو ضرب سالبه کلیه است (۶۵۳) .

(سومی) از دو قضیه‌ای است که بحسب کیف و کم مختلف باشند  
وصفری موجب و جزئی باشد (۶۵۴) .

(چهارمی) از همان دو قضیه مختلف (بحسب کیف و کم) است با  
مبدل گردیدن دو مقدمه (۶۵۵) .

منتج بودن چهار ضرب مزبور بدلیل خلف ثابت میگردد (۶۶۰)  
و دلیل خلف آنستکه تقیض نتیجه را بکبری ضمیمه کنند تا تقیض  
صفری را نتیجه دهد (۶۶۱) .

در ضرب اول کبری عکس میشود تا بشکل اول باز گردد  
(۶۶۲) ضرب سوم بعکس نمودن کبری و افتراض ثابت میشود .

افتراض آنستکه موضوع مقدمه را امر معینی تصور نمایند تا  
کلی گردد . و مطلوب از دو قیاس حاصل میشود که یکی از شکل  
اول و دیگری از همین شکل است (۶۶۳) و لکن از دو مقدمه کلی  
(۶۶۴) .

ضرب دوم باین ثابت میشود که صفری را عکس نموده و آنرا  
کبری قرار دهند ، سپس نتیجه را عکس کنند تا مطلوب بدست آید  
(۶۶۵ و ۶۶۶) .



## لمعة (۵)

## ﴿ شروط شكل سوم ﴾

(شرط اول) : صغری بایستی موجبه باشد (۶۸۰) و گرنه جایز خواهد بود که طرفین گاهی متوافق باشند و گاهی نباشند : باینکه نوع (۶۸۲) و فصلش (۶۸۳) از نوع دیگری که با جنس (۶۸۵) آن نوع مابین است سلب گردد (۶۸۲) . یا یکی از دو نوع از دیگری سلب و فصلش بر آن حمل گردد (۶۸۳) .

(شرط دوم) فعلیت صغری است . و الا اختلاف لازم می آید (۶۸۶) .

(شرط سوم) کلی بودن یکی از دو مقدمه است . و گرنه جایز خواهد بود آن بعضی که محکوم علیه به اکبر است غیر از آن بعضی باشد که محکوم علیه به اصغر است (۶۸۷) .

با رعایت این سه شرط ضروب منتهجه این شکل شش است . زیرا هشت ضرب بواسطه شرط کیفی (۱۰) ساقط میگردد و دو ضرب بواسطه شرط کمی حذف میشود (۶۸۸) .

شش ضربی که باقی میماند عبارت است از : دو قسم از جهت کم که دو صغرای موجبه هستند (۶۸۹) (۲۰) با دو قسم کبرای کلی از جهت کیف (۳۰) و صغرای موجبه کلیه با دو قسم کبرای جزئی از جهت کیف (۴۰) (۶۹۰) .

(۲۰) موجبه کلیه و جزئیه .

(۴۰) سالبه و موجبه .

(۱۰) موجبه بودن صغری .

(۳۰) موجبه و سالبه .

ترتیب دادن مثالهای شش قسم مزبور بر شخص زیرك پوشیده نیست (۶۹۱) .

نتیجه در طاقها موجب جزئیة و در جفتها سالبه جزئیة است (۶۹۲) در دو ضرب اول (\*) نتیجه کلی لازم نمی آید . در غیر آن دو که کلی نیستند چگونه میتوان گمان برد که نتیجه کلی باشد . زیرا محتمل است اصغر از اوسط اعم بوده : و اوسط مساوی با اکبر باشد یا هر دو مندرج در اصغر باشند . در اینصورت دیگریرا (که اکبر است) برای همه اعم ایجاب کردن یا سلب نمودن ممتنع است (۶۹۳) . بیان صحت ضروب ششگانه این شکل بدلیل خلف است و خلف آنستکه نقیض نتیجه را بصغری ضمیمه نمایند تا نقیض کبری را نتیجه دهد (۷۱۲) .

و بعکس نمودن صغری در سه ضرب اول و پنجم میتوان صحت آنها را ثابت کرد (۷۱۳) .

در ضرب چهارم میتوان کبری را معکوس ساخته و آنرا صغری قرار داد سپس نتیجه را معکوس نمود (۷۱۴) .

در قرینه‌هاییکه یکی از دو مقدمه‌اش موجب جزئیة است بدلیل افتراض میتوان ثابت کرد (۷۱۵) .

و آشکار شد که شکل سوم غیر از جزئی نتیجه نمیدهد (۷۲۲) . همچنانکه دوم نتیجه غیر سالبه ندارد (۷۲۱) و اولی همه را نتیجه میدهد (۷۲۰) .

برای جوینده حقیقت همین سه شکل بس است (۷۲۸) و اهل حق میتواند بیک عمل اشراقی همه ضروب منته از هر شکلی را بیک ضرب بازگردانند که از دو قضیه موجبه کلیه ضروریه ترکیب یافته باشد . و این عمل بواسطه بازگشت یافتن هر قضیه ای بموجبه کلیه ضروریه است چنانکه گذشت (۷۲۳) .

قاعده در شرایط اشکال سه گانه بحسب کم و کیف آنستکه هر مقدمه ای که اوسط موضوع آن است کلی باشد . مثل کبرای شکل اول که همیشه بایستی کلی باشد . و یکی از دو مقدمه شکل سوم (که بایستی کلی باشد) بعلاوه اوسط بایستی با اصغر متحد باشد . (و همان اتحاد همه جا ملاقات اکبر با اصغرا تفسیر میکند) (۷۲۵) و یا آنکه بایستی مقدمه ای که موضوعش اکبر است کلی باشد و نیز دو مقدمه در کیف مختلف باشند (۷۲۶)

### لمعه ( ۶ )

گاهی قیاسهای اقترانی از قضایای شرطیه فراهم می آیند . و بر پنج قسم میباشند . زیرا : یا از دو شرطیه متصله و یا از دو منفصله و یا از يك حلیه و يك متصله و یا از يك حلیه و يك منفصله و یا از يك متصله و يك منفصله ترکیب مییابند (۷۴۳) .

اولی که از همه بطبیعت نزدیکتر است بر سه قسم است . زیرا اوسط یا جزء تام برای هر يك از دو مقدمه است . یا جزء غیر تام از هر يك آنها میباشد . و یا جزء تام از یکی و جزء غیر تام از مقدمه دیگر است (۷۴۴) .

از صنف اول اشکال چهارگانه منعقد میگردد (۷۴۷) و صنف دوم نیز همچنان است (۷۴۹).

صحت آنها بهمان بیانی است که ذکر شد (۷۴۸).

صنف سوم . بر چهار قسم است . زیرا : قضیه حلیه صغری و یا کبرای قیاس میباشد . و هر يك از آنها بوده باشد شرکت بین دو مقدمه در تالی و یا در مقدم است . و در هر يك از اقسام آنها اشکال چهارگانه منعقد میشود (۷۵۰).

بهترین ترکیبات این صنف صورتی است که قضیه حلیه کبری بوده و شرکت بین دو مقدمه در تالی باشد . زیرا این قسم بطبع نزدیکتر است (۷۵۱) و در قیاس خلف بآن احتیاج می افند . زیرا قیاس خلف باینگونه اقترانی انحلال پیدا میکند (۷۵۲) و شرطش موجب بودن متصله است (۷۵۳) و نتیجه اش قضیه متصله ای است که مقدمش مقدم متصله و تالیش نتیجه تالیف بین حلیه و تالی بوده باشد (۷۵۴).

صنف چهارم . بر شش قسم است زیرا : حلیه یا بعدد اجزاء متصله است و یا کمتر و یا بیشتر از آن . و هر يك از این سه قسم باشد . قضیه منفصله در قیاس . یا صغری و یا کبری میباشد (۷۵۶) . صورتیکه مطبوع است آن است که حلیه بمقدار شماره اجزاء متصله بوده باشد (۷۵۹) و اشکال چهارگانه در این صنف منعقد میگردد (۷۵۸).

شرط نتیجه دادن این ترکیب آن است که قضیه منفصله موجب

کلیه مانعة الخلو باشد (۷۶۰) .

صنف پنجم . نیز بر شش قسم است . زیرا اشتراک بین دو مقدمه یا در جزء تام از هر دوی آنها بوده . و یا در یکی از آنها تام میباشد و یا از هر دو غیر تام است . و قضیه متصله در هر یک از سه قسم یا صغری و یا کبری میباشد (۷۶۷) .

مطبوع از آنها قسمی است که شرکت در جزء تام و صغری متصله باشد (۷۶۸ - ۷۶۹) .

### ❖ در اینجا حل و عقدی است ❖

نسبت بصف اول طعن زده اند که ملازمه کبری هر چند امر واقعی میباشد . لکن هر گاه فرض ثبوت اصغر بنخودی خود امتناع وقوع داشته باشد . ملازمه کبری بصدق خود باقی نمی ماند . مثلاً اگر بگوئیم : هر گاه این رنگ سیاه و سفید باشد . سفید نخواهد بود (\*) (۷۷۰) .

از این اشکال جواب داده میشود که اگر اوسط در دو مقدمه بیک نحوه واقع شده باشد اتّاج مسلم و آشکار خواهد بود . لکن کذب نتیجه از جهت کبرای کاذب میباشد . و صدق مقدمات در اتّاج قیاس شرط نیست . زیرا بسا میشود که قیاسی نتیجه میبخشد در حالتیکه

---

(\*) این مثال در شرح حکمت الاشراف ص ۱۱۵ بنحو کامل ذکر شده و برای توضیح از آنجا نقل میکنم ، هر گاه این رنگ سیاه و سفید باشد سیاه خواهد بود . و هر گاه سیاه باشد سفید نخواهد بود .

مقدمات آن کاذب بوده و آن مقدمات بطور الزام بکار رفته باشد (۷۷۱) .

و اگر اوسط در دو مقدمه بیک نحو واقع نشده باشد اقتران بصورت قیاس در نیامده است زیرا اوسط تکرر نیافته است (۷۷۲) .

نسبت بصف چهارم و سوم از شرطیه ها نیز اشکال کرده اند که با فرض صادق بودن مقدم متصله ممکن است صدق واقعی حمله بحال خود باقی نماند و قیاس منتج نخواهد بود .

مثلا هرگاه بگوئیم : اگر خلا<sup>۱</sup> موجود باشد بناچار در ماده خواهد بود . و حال آنکه چنین قضیه ای صادق نیست (۷۷۵) .

جواب داده اند که در اینجا نتیجه کاذب نیست . زیرا ممتنع نیست که از وجود محال نقی همان محال لازم آید . همانا دانسته ای که صادق بودن قضیه متصله با کاذب بودن اجزایش منافاتی ندارد (۷۷۶) .

### لمعه ( ۷ )

استثناء در قیاس استثنائی ، نهادن یا بر طرف کردن بعضی از اجزاء قضیه شرطیه است تا جزء دیگرش وضع یا رفع گردد .

قیاس استثنائی بسیط از يك قضیه شرطیه و يك حمله ترکیب میشود (۷۷۸) .

در قضایای متصله عین مقدم استثناء میشود تا عین تالیرا نتیجه دهد (۷۹۳ - مثال ۸۰۴) و یا آنکه نقیض تالی استثناء میشود تا نقیض مقدم نتیجه گرفته شود (۷۹۴ مثال ۸۰۵) .

عین تالی برای اثبات عین مقدم استثناء نمیگردد ( ۷۸۶ مثال -



(۸۱۷). نقیض مقدم نیز برای نقیض تالی استثناء نمیشود (۸۱۶).

زیرا جایز است تالی عام باشد. و از رفع اعم رفع اخص لازم آمده و عکس آن لازم نمی آید. و از وضع اخص وضع اعم لازم می آید و عکسش لازم نمی آید. و در موردیکه مقدم و تالی با هم مساوی باشند هر چند هر چهار صورت صحیح میباشد لکن در آنجا هم اعتباری ندارد. زیرا از جهت خصوصیت مورد است و قواعد منطقیان عمومیت دارد (۷۸۵).

در قضایای منفصله عین یکی از اجزاء شرطیه استثناء میشود تا نقیض بقیه ثابت گردد. یا نقیض يك جزء استثناء میشود تا عین بقیه ثابت شود (۷۹۷ و ۷۹۸) و اگر منفصله در قیاس متعدد باشد (۷۹۹ و ۸۱۰) یا تنها مانعة الجمع باشد. عین استثناء میشود تا نقیض حاصل گردد (۸۱۳/۸۱۲/۸۰۱) و غیر عین استثناء نمیشود (۷۸۸ مثال ۷۱۸ و ۷۱۹).

در جائیکه تنها مانعة الخلو باشد نقیض هر دو جزء استثناء میشود تا عین بدست آید (۸۰۲ و ۸۰۳ مثال ۸۱۴ و ۸۱۵) و صورت اتاج دیگری ندارد (۷۸۹ مثال ۸۲۰ - ۸۲۱).



## ﴿ اشراق ششم ﴾

✽ ( در قیاس خلف است ) ✽

## لمعه ( ۱ )

هیچ قیاسی کمتر از دو مقدمه ندارد . زیرا اگر مقدمه مشتمل بر همه نتیجه باشد شرطیه‌ای خواهد بود که بایستی بقضیه دیگر استثنا شود . و اگر فقط مشتمل بر یکی از دو جزء نتیجه باشد ناچار قضیه دیگری لازم است که جزء دیگر را در بر داشته باشد ( ۸۳۴ ) .

هیچ قیاسی نیز به بیشتر از دو مقدمه حاصل نمیشود . زیرا مطلوب دو طرف بیش ندارد و برای هر يك از آن دو طرف يك قضیه مناسب بیشتر لازم نیست ( ۸۳۵ ) .

بلکه مقدمات بسیار برای چند قیاس یافت میشود که برای يك مطلوب بر يك قیاس پیشی گرفته‌اند و همگی برای يك مطلوب میباشند و قیاس مرکب نامیده میشوند ( ۸۳۱ ) و گاهی پی در پی در قیاس پیچیده شده‌اند ( ۸۳۳ ) .

## لمعه ( ۴ )

خلف قیاسی است که بواسطه باطل کردن نقیض مطلوب حقانیت آن در قیاس بیان میشود ( ۸۳۸ ) .

قیاس خلف از دو قیاس که یکی استثنائی و دیگری اقترانی

است ترکیب مییابد (۸۴۵) .

گاهی قیاس خلف بقیاس مستقیم بازگشت داده میشود . باینکه اگر نقیض نتیجه‌ای را که محال است گرفته و بایک قضیه صادق مقترن نمایند و با صورت هر یک از اشکال چهارگانه که موافق آید در آورند مطلوب را بطور مستقیم نتیجه میدهد (۸۵۴) .

بدانکه در همه قیاسهای اقترانی در هر شکلی باشد هرگاه نقیض نتیجه یا ضدش با یکی از دو مقدمه با هر شکلی که موافق آید قرین گردد نقیض یا ضد مقدمه دیگر را نتیجه میدهد و عکس قیاس نامیده میشود و در جدل برای غلبه و جلوگیری از قیاس خصم بکار میرود (۸۵۵) .

### لمعه (۳)

قیاس دور . آن است که نتیجه را باعکس یکی از دو مقدمه همان نتیجه ضمیمه کنند تا مقدمه دیگر را نتیجه دهد (۸۵۹) و این نتیجه از مقدمه‌ای حاصل میشود که محصول همان نتیجه است (۸۶۱) . این گونه قیاس در مقام جدل برای جلوگیری از قیاس خصم بکار میرود و این عمل در موردی ممکن است که حدود متعاکس شوند و کمیت محفوظ بماند (۸۶۰) .

## ﴿ اشراق هفتم ﴾

﴿ در اصناف (۸۶۵) ادله‌ای است که بآن احتجاج (۸۶۶) میشود ﴾

از جمله استقراء است (۸۶۸) .

استقراء : حکم بر طبیعت کلی است بچیزیکه در جزئیات بسیاری از آن کلی یافت شده است . چنانکه حکم میکنی که هر حیوانی در وقت جائیدن فك اسفلش را تکان میدهد (۸۷۱) و این حکم از این جهت است که این صفت را در حیوانات مشاهده کرده‌ای (۸۷۰) . استقراء افاده یقین نمیکند . زیرا بسا میشود که حکم مورد استقراء ( نسبت به آنهاییکه استقراء نشده ) برخلاف آنهایی باشد که استقراء شده‌اند مانند تمساح در مثالیکه آوردیم (۸۷۳) .

و از جمله تمثیل است (۸۶۹) .

تمثیل : ادعا کردن شمول حکم یکی از دو چیز نسبت بدیگری است در صورتیکه در معنی جامعی با اولی شرکت داشته باشد (۸۸۵) . اینگونه احتجاج نزد فقها قیاس نامیده میشود (۸۸۶) و اهل جدل آنرا بکار میبرند .

تمثیل از همه حجتها ضعیفتر است . زیرا ممکن است علت حکم در مورد اصل (۸۸۸) از جهت خصوصیت ماهیت موضوع باشد (۸۸۹) . و از جمله قیاس فراست است (۸۹۵) .

قیاس فراست در جائی است که واسطه حکم در قیاس . هیئت

بدنی باشد که در نوعی از حیوان موجود است و بآن هیئت بر وجود خُلق معینی استدلال شود از جهت آنکه آن هیئت ملازم با يك نوع از مزاج است و از وجود یکی از دو معلول بر معلول دیگر استدلال گردد . مثل عریض بودن اعضاء عالیّه که در انسان و شیر موجود است و بآن مزاج بر وجود خُلق شیر که شجاعت است برای انسان استدلال شود (۱۹۶) .

### ﴿ اشراق هشتم ﴾

☆ ( در برهان است ) ☆

#### « مقدمه »

قیاس یا افاده تخیل میکند و یا موجب تصدیق است . اولی شعر است و از دومی ، اگر یقین حاصل گردد برهان است . و اگر از آن ظن بوجود آید خطابه است . و در صورتیکه هیچیک از ظن و یقین حاصل نشود و مشتمل بر عموم اعتراف (۹۳۰) یا تسلیم باشد جدل است (۹۵۲) و اگر مشتمل بر اعتراف و تسلیم هم نباشد سفسطه است باین بیان صناعات پنج است (۹۶۵) .

برهان از جهت اینکه یقین آور است لازم است اتناجش از جهت صورت یقینی بوده و غیر قیاس نمیباشد (۲/۹۷۲) .

ماده برهان نیز بایستی یقینیات بوده باشد (۹۷۳ - ۹۷۴) .

یقینیات . عبارتند از : (۹۰۰) .

اولیات (۹۰۴) و مشاهدات (۹۰۷) و تجربیات (۹۰۹) و حدسیات (۹۰۱) و متواترات (۹۱۳) و فطریات (۹۱۷) .

صناعات چنانند که :

برهان از یقینیات (۹۰۰) و جدل از مشهورات (۹۲۰) . و خطابه از مظنونات (۹۱۹) و شعر از مخیلات (۹۲۵) . و مغالطه : در سفسطه (۱۰۶۹) از شبیه به یقینیات (۹۲۶) و در مشاغبات (۱۰۷۹) از شبیه بمشهورات (۹۲۷) فراهم می آید (۲/۹۶۶) .

شبیه بمظنونات و مخیلات که مبادی خطابه و شعر هستند مورد توجه واقع نشده است . زیرا مشابَهت بآنها اگر موجب ظن یا تخیل گردد . همان مظنونات و مخیلات میباشد . و اگر اثری نداشته باشد اعتنائی بآن نخواهد بود (۲/۹۲۸) .

معنی کلامیکه از معلم اول نقل شده است : که مقدمات براهین مانند نتایجشان بایستی ضروری باشد . ضروری بآن معنی نیست که مقابل با ممکنه باشد . چنانکه طایفه ای پنداشته اند .

بلکه مقصود از آن یقینی واجب القبول است خواه ضروری یا ممکنه باشد (۹۷۵ تا ۹۷۸) .

منفعت براهین یا سفسطه همگانی و برای همه مردم است زیرا کسیکه این دورا بداند از آنها نفع میبرد .

برهان از این جهت نافع است که برای تحصیل حقیقت بکار میرود . و دانستن سفسطه برای پرهیز نمودن از آن است (۹۶۷) بخلاف غیر این دو صنعت . زیرا جدل برای ملزم نمودن دیگران

و خطابه برای قانع ساختن . و شعر برای بخیال افکندن است اینها در مورد دیگران و برای مشارکت با مردم در تمدن است (۹۶۸) .

### لمعه ( ۱ )

قسمی از مطالب علمی امور تصویری و بعضی امور تصدیقی است (۹۹۹) از جمله مطلب هل است (۱۰۰۵) : چه هل بسیطه باشد هنگامیکه وجود «نفسی» چیزی بآن طلب شود (۱۰۰۶) .

یا هل مرکبه باشد در وقتیکه وجود «وصفی» چیزی خواسته شود (۱۰۰۷) و جواب این دو مورد یکی از دو طرف نقیض است (۲/۱۰۰۷) .

و از جمله «ما» است (۱۰۰۱) چه شارحه باشد گاهییکه مفهوم چیزی طلب شود (۱۰۰۲) که مقدم بر هل بسیطه است (۲/۱۰۰۲) و طلب مای حقیقیه بعد از هل بسیطه است (۱۰۰۳) .

و از جمله «آی» است که تمیز یافتن چیزی از غیر بآن طلب میشود . چه تمیز در ذات آنچیز یا در عرضش باشد (۲/۱۰۰۴) .

و از جمله «لم» است و علت اشیاء بآن پرسش میشود (۱۰۰۸) چه علت وجود خود آنچیز باشد (۱۰۰۹) یا علت تصدیق بوجود آن باشد (۱۰۱۰) .

این مطلب در قوه همان مطلب (ما) است . زیرا وقتی گفته باشی : چرا ج ب است مثل آن است که گفته‌ای سبب بودن ج ب چه چیز است .

چیزیکه هست فعلا بحسب مقایسه شدن آن با نتیجه مطلب (لم)

است و با مقایسه نمودن آن با حد اوسط بالقوه مطلب (ما) است (۱۰۱۳).

همچنین مطلب (ای) داخل در هل مرگبه است (۲/۱۰۰۷). اینها امتهات مطالب هستند و هرچند مطالب دیگری نیز هست. مثل کیف و کم و متی و این، و از همگی بواسطه «ای» بی نیازی حاصل میشود (۱۰۱۱).

### لمعه (۴)

حد وسط در برهان لازم است علت ثبوت اکبر برای اصغر باشد و گرنه برهان. برهان نخواهد بود (۹۸۳).

بنا بر این حد اوسط یا علیت واقعی را نیز بدست می دهد. و آن برهان لمی است (۹۸۴). و اگر علیت واقعی نداشته باشد و تنها علت ذهنی باشد دلیل انی است (۹۸۵).

حد وسط اگر معلول نسبت واقعی اکبر باصغر باشد دلیل است (۹۸۶) و گرنه غیر دلیل (۹۸۷).

دلیل در حدود با برهان لم مشارکت دارد (۹۸۸) بلکه هر برهانی دارای حدود لمی باشد هرگاه اوسطش را به اکبر بدل کنند برهان ان و دلیل می گردد (۹۸۹).

### لمعه (۴)

اجزاء علوم: موضوعات و مبادی و مسائل علم هستند (۱۰۱۴) موضوع علم. چیز است که در آن علم از عوارض ذاتیه اش گفتگو میشود (۱۰۱۵).



مبادی تصویری علم . حدود موضوعات علم (۱۰۱۹) و حدود اجزاء موضوعات و اعراض ذاتیه موضوعات هستند (۱۰۲۰) .

مبادی تصدیقیه قضایائی است که براهین اثبات مطالب آنعلم بر آن قضایا متوقف است . و آن قضایا اوضاع نامدارند (۱۰۲۱) .

واجب است مبادی در اول علم ذکر شود (۱۰۲۲) .

مسائل علم . قضایائی است که در آنعلم تصدیق بآنها طلب میشود (۱۰۲۸) .

در علوم حقیقیه مطلوب جز از طریق برهان استفاده نمیشود زیرا برهان در اینعلوم لمیت مطلق دائم را بیان میکند (۱۰۳۰) .

در علوم طبیعی برهان . لمینی را ثابت میکند که دوام حکم آن تا وقتی است که طبیعت و ماده موجود باشند (۱۰۳۱) .

پس برای اثبات امور شخصی که متغیر است همچنانکه حدی نیست برهان نیز یافت نمیشود (۱۰۳۲) و حکمی که برای خورشید و آسمان و غیر آنها ثابت میکنیم حکم جزئی نیست . زیرا مفهوم آنها کلی است (۱۰۳۳) .

بر امور فاسد شدنی نیز برهان وجود ندارد . زیرا اگر معلوم باشند محسوس هستند و اگر غایب باشند احتمال زوال و نیستی آنها میرود . و بنا بر دو فرض بر آنها برهان یافت نمیشود . زیرا یقینی بودن آنها دائمی نیست (۱۰۳۴) .

موضوعات علوم اگر متباین باشند (۱۰۳۵) علوم نیز متباین خواهند بود (۱۰۴۵) .

هر علمیکه موضوعش از موضوع علم دیگر اخص باشد علم مادون از آن واسفل نامیده میشود . و مندرج در آنعلم است مانند مجسمات که در هندسه است (۱۰۳۸) .

همچنان اگر موضوعات متباین باشند لکن یکی از دو علم از جهت (مشارکت) در اعراض ذاتیه دیگری در آنعلم مورد نظر باشد . در آنعلم مندرج خواهد بود . مانند موسیقی که در حساب مندرج است (۱۰۴۰) .

هر چیزی که در علمی « اصل موضوع » باشد بایستی در علم دیگری ثابت شده باشد و اثبات آن غالباً در علم مافوق آنعلم است (۱۰۴۷) .

گاهی بعضی از اصول موضوعه که در علم عالی بکار میرود در علم سافل بیان میشود (۱۰۴۸) ولی باید اثبات آن در علم عالی بغیر ادله‌ای باشد که در علم سافل بآن ثابت شده است تا دور لازم نیاید (۱۰۴۹) .

موضوعات علوم در کلیت و عمومیت بترتیب بالا میروند تا بعلمی پایان یابد که از موضوع آنعلم کلی تری یافت نشود و آنعلم فلسفه اولی است . زیرا موضوع فلسفه اولی وجود است (۱۰۴۶) .

#### لمعه (۴)

حد بوسیله برهان بدست آورده نمیشود (۱۰۵۰) و اگر از برهان کسب شود دور و تحصیل حاصل لازم می آید . زیرا حد از جهت آنکه حد است و ادراک تفصیلی برای محدود است اگر از این

جهت مطلوب باشد هر آینه قبل از برهان تعقل شده است . بنا بر این اگر تعقل آن بوسیله برهان حاصل گردد دور خواهد بود . و مطلوب تصدیقی که بتوسط برهان بدست می آید حال نسبت علاوه بر تعقل آن مورد نظر است (۱۰۵۹) .

و نیز تعقل حد تام عین تعقل تفصیلی محدود است در اینصورت هر گاه محدود ، اصغر . و حد . اکبر قرار داده شود لازم آید محمولیکه بین الثبوت است محتاج بواسطه باشد و چنین تصویری باطل ( و محال ) است (۱۰۶۰) .

هر چیزیکه اوسط قرار داده شود اگر نسبت اکبر بسوی آن نسبت محمولیت باشد و بواسطه محمولیت بر اوسط . به اصغر ( سرایت ) و تعدی کند . لازم نمی آید که حد برای اوسط باشد . و یا به اعتقاد اینکه اکبر حد ذاتی اوسط است بر آن حمل میشود با این احتمال نیز جایز است اوسط بر غیر اصغر هم حمل گردد و مصادره بمطلوب اول خواهد بود (۱۰۶۱) .

حد شیء از حد ضدش کسب نمیشود . زیرا اولویتی بر یکدیگر ندارند (۱۰۶۲) و همه چیز ضد ندارد (۲/۱۰۶۲) .  
استقراء نیز افاده حد نمیکند زیرا در استقراء اشخاص ملاحظه میشوند و آنها قابل حصر نیستند (۱۰۶۳) .

راه اکتساب حد تحلیل و ترکیب صفات شخص است . باین طریق که شخص را مورد توجه کامل قرار دهند و هر صفتیکه ذاتی آن نیست ساقط نمایند و معلوم کنند از کدام جنس از مقولات ده گانه

است و اجناس مرتبه که در جواب ماهو واقع میشوند و فصولیکه مقسم ذات و حقیقت هستند مورد نظر قرار دهند تا بمحمول ذاتی ای برسند که محمول ذاتی دیگری پایین تر از آن نباشد (۱۰۶۴) و مقومات عمومی که جنس نام دارند بشرط آنکه مکرر نگردند . و فصول نیز جمع آوری شوند (۱۰۶۵) و هر گاه این محمولات گرد آمدند و چیزی از مجموع آنها یافت شد که در محل و در معنی هر دو با محدود مساوی باشد ، همان حدّ شیء است (۲/۱۰۶۴) .

گاهی اتفاق می افتد که جواب «ماهو» و «لم هو» یکی میشود (۱۰۶۶) همچنانکه می پرسند کسوف چیست ؟ پاسخ داده میشود : کسوف زایل شدن تابش ماه است بواسطه فاصله شدن زمین بین ماه و خورشید . و هر گاه پرسند چرا ماه منکسف شده است . واسطه شدن زمین . اوسط برهان است . بنا بر این هر گاه اوسط از علل ذاتیه چیزی باشد حد و برهان شریک یکدیگر خواهند بود (۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۰۱۲ و ۱۰۶۶) .

بدانکه توقف رطوبتهای زمین بر باران که متوقف بر ابر است و ابر متوقف بر بالا رفتن بخارها و آن متوقف بر رطوبت دیگری است . دور محال نیست . زیرا موقوف علیه اول بحسب عدد غیر از موقوف علیه اخیر است (۱۰۶۸) و برهان دوری که وسط با نتیجه باین طریق متحد باشد در حقیقت قیاس دوری نیست که چیزی برای ثابت کردن خود بکار رفته باشد . زیرا . وسط با نتیجه مغایرت عددی دارند . هر چند در نوع متحد میباشند (۱۰۶۷) .

## ﴿ اشراق نهم ﴾

✽ ( در سوفسطی یعنی «مغالطه» است ) ✽

### « مقدمه »

هر قیاسی نتیجه ای میدهد که با وضع چیزی مناقض است (۱۰۶۹) نتیجه قیاس اگر حق یا مشهور باشد برهانی یا جدلی .  
و اگر هیچیک از آن دو قسم نباشد سفطی (۱۰۷۸) که مشابه با برهان است یا مشاغبی (۱۰۷۹) که مشابه با جدل است خواهد بود .  
آنچنانکه دانستی (۱۰۷۰) .

سفطه یا مشاغبه بواسطه مشابَهت با برهان و جدل بایستی نقیض حق و مشهور را رواج دهند (۱۰۷۴) و مشابَهت آنها یا در صورت است باینکه در ظاهر ضرب متجی باشد و در حقیقت منتهج نباشد . و یا ماده آنها مشابَهت با حقیقت یا مشهور دارد و در واقع هیچیک از آن دو نیست (۱۰۸۱) .

بنا بر این مغالطه ، قیاسی است که صورت یا ماده اش یا هر دو با هم فاسداند (۱۰۷۲) .

کسیکه سخن مغالطی میگوید خودش غلط کار و نسبت بدیگران غلط انداز است (۱۰۷۳) .



## لمعه (۱)

غلط صوری قیاسی آنچنان است که هر گاه از شکل منتهی نباشد یا در مراعات شرایطی که برای یکی از دو ترکیب برهانی و جدلی تعیین شده است فراموشی حاصل گردد (۱۰۸۸) مانند آنکه اوسط در دو مقدمه مشابه نباشد (۱۰۸۲) مثل کسیکه بگوید هر انسانی حیوان است و حیوان جنس است پس انسان جنس است غلط اینمورد آن است که حیوانیکه در کبری آورده شده بعنوان کلیت است و تنها در ذهن وجود دارد بخلاف حیوانیکه در صغری گرفته شده که باعتبار ماهیت حیوان است (۱۰۸۴) و یا غلط بواسطه متحد نبودن یکی از دو طرف در قیاس و نتیجه است (۱۰۸۶ و ۱۰۸۷) و یا بواسطه نقل نشدن اوسط بتمامی است .

غلطهای بحسب ماده : مثل مصادر بر مطلوب نخستین است . مصادر . آن است که نتیجه در همان قیاسیکه از آن بدست می آید بلفظ دیگری مقدمه واقع شده باشد (۱۰۸۹) .

از جمله غلطهای مادی آن است که مقدمه از نتیجه پوشیده تر (۱۰۹۸) یا مساوی با دو مقدمه باشد (۱۰۹۸) و در اینصورت در اثبات یکی بدیگری ازعکس آن اولویتی نیست (۱۰۹۴) و مثل کاذب بودن مقدمه است (۱۰۸۰) که در قیاس بواسطه مشابهت لفظی آورده باشند (۹۳۰) مثل بکار بردن اسامی مشترک مانند (عین) و آوردن حروف مشترک مثل (واو) که یکبار برای قسم و بار دیگر برای

عطف است (۹۳۲) .

قسم دیگر بواسطه مشابهت در معنی است .

غلط معنوی . یا بواسطه جهت قضیه است مثل آنکه جهت‌های سلب شده را بجای قضایای سالبه ایکه موصوف بآن جهت‌ها و امثال جهت‌ها هستند بیاورند (۹۴۳) مانند (بعض) که سور قضیه است بجای بعض بمعنی جزء یا یکی از کل ، و کلی ، (۹۴۴) و کل واحد ، را بجای دیگری آورند (۹۴۶) .

گاهی غلط بواسطه ایهام عکس است (۹۴۰) مثل کسیکه هر برفی را سفید می بیند و گمان میبرد که هر سفیدی برف است (۹۴۰) .  
گاهی غلط بواسطه ترکیب مرکب است (۲/۹۳۷) مثل اینکه بگوئی : پنج زوج و فرد است و آنرا تفصیل داده و میگوئیم : همانا پنج زوج است و پنج فرد است (۹۳۷) .

قسمی از غلط معنوی . از جهت گرفتن ذاتی یا لازم ذاتی بجای ذات است مانند کسیکه انسانرا متوهم و مکلف می بیند و گمان میبرد که هر توهم کننده‌ای مکلف است (۹۴۱) .

گاهی ما بالقوه را بجای ما بالفعل یا بالعکس میگیرند (۹۴۷) .  
قسم دیگر . آنستکه ما بالعرض را بجای ما بالذات یا بعکس آورند (۹۴۹) یا اعتبارات ذهنی را امور خارجی تصور نمایند . مانند کسیکه انسان کلی را موجود در ذهن می بیند و حکم میکند که در خارج نیز کلی است (۹۴۸) .

قسم دیگر . آنستکه جزء علت را بجای علت آورند (۱۰۹۷) .

و یا چیز را که علت نیست علت پندارند (۱۰۹۲ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۸) بطوریکه در قیاس خلف یافت میشود و ادعا میکنند که نقیض مطلوب کاذب است و حال آنکه کذب مربوط بغیر آن است (۱۱۰۰) .  
 با در نظر گرفتن علت‌هاییکه برای خطا ذکر شد . دوری جستن از غلطها بر تو آسان خواهد بود . و اگر نارسائی در فهم و بی تمیزی در کار نباشد صناعت مغالطه کامل نخواهد شد .

بنا بر این مغالطه صنعت دروغی است که بالعرض بصاحب خود نفع میرساند . زیرا کسیکه دارای این صنعت است بغلط نمی افتد (۲/۱۱۰۷) و دیگران را هم بغلط نمی افکند و توانائی دارد که مغالطه را بغلط اندازد (۳/۱۱۰۷) .

در همه کارها نگهداری از جانب خداوند است و کسی را که خدا روشنائی نبخشد در کار او روشنائی نخواهد بود .

پایان







شرح

المُعْجَزَاتُ الْمُشَقَّةُ  
فِي  
الْفُتُوحِ الْمُنْطَقَةِ

---

برای استفاده از مطالب شرح بتوضیحی که در  
مقدمه اول کتاب ذکر شده مراجعه فرمائید

## (۱) ابواب منطق

ارسطو منطق خود را تحت شش عنوان در آورده و در شش کتاب بیان نموده است زیرا موضوع منطق افعال عقل است از جهت صحت و فساد و افعال عقل بر سه گونه است : تصور بسیط . ترکیب و تفصیل تصورات یا حکم . استدلال یا استنتاج حکم از واسطه . باینجهت منطق صوری دارای سه بخش است :

۱- تصورات سازجه .

۲- اقوال مؤلفه .

۳- استدلال از جهت صورت .

استدلال از جهت ماده نیز بر سه قسم است :

۱- استدلال از مبادی یقینیه بطریقیکه مؤدی بعلم باشد .

۲- استدلال مرکب از مقدمات ظنیه .

۳- استدلال بمقدمات کاذبه یا بطوریکه مقدمات در ظاهر مشتمل

بر نتیجه باشد نه حقیقت .

ارسطو در مورد هر يك از قسمتهای مذکور کتابی جداگانه

نوشته است :

۱- رساله (غاظیغوریاس) راجع بمقولات عشر .

۲- رساله (باری ارمیناس) در بیان قضایا و اقسام آن .

۳- رساله (انولوطیقای اولی) راجع بقیاس و ضروب منتجه .

۴- کتاب (انولوپتیقای ثانیه) در مورد برهان .

۵- کتاب (طوبیقا) در بیان جدل .

۶- کتاب (سوفسطیقا) درباره اغالیط .

### غاطیغوریاس ( گاتی گوریاس )

این کلمه بمعنی اضافه و اسناد است باین جهت بمقوله ترجمه شده است . زیرا مقولات عرضیه همگی محمول و منتسب بموضوعات جوهری هستند . و اما جوهر که موضوع است نیز بر مصادیق خود حمل و نسبت داده میشود . زیرا جوهر بر دو قسم است : جوهر اول که جزئی و موجود در خارج است . مفهوم اینگونه جوهر بالذات محمول واقع نمیشود زیرا جوهر جزئی ، بالذات موضوع عوارض است و عوارض محمولات آن هستند و گاهی که گفته میشود این انسان سقراط است و مفهوم جزئرا محمول قرار میدهیم حمل بالعرض است .

قسم دوم از جوهر که جوهر ثانی و نوع یا جنس است بر موضوع جزئی حمل میشود باینجهت جوهر ثانی از مقولات بشمار می آید .

جوهر اول یعنی امور محسوسه که مادی هستند از جهت جزئی بودن در علوم مورد گفتگو واقع نمیشوند مگر از جهت آنکه مصداق جوهر ثانی و کلی میباشند گاهی از آنها بحث میشود .

مقولات ده گانه عبارتند از :

۱- مقوله جوهر مثل انسان .

۲- مقوله کم مثل ذرع .

۳- کیف مانند سفیدی .

- ۴- اضافه مثل نصف .
  - ۵- مکان مثل خانه .
  - ۶- زمان مثل دیروز .
  - ۷- وضع مثل نشسته (یا ایستاده) .
  - ۸- ملك مثل شاکی السلاح و متلبس .
  - ۹- فعل مثل قطع .
  - ۱۰- انفعال مثل مقطوع <sup>(۱)</sup> .
- تعریف و توضیح و اقسام هريك بایستی در کتب فلسفه ملاحظه شود .

### باری ارمیناس : عبارت

این کلمه بمعنی صوت مرکب و مؤلف است که مشتمل بر حکم و متضمن بر صدق و کذب باشد باینجهت بلفظ ( عبارت ) ترجمه شده است .

### انالیتیک = تحلیل

این کلمه معادل انالیز در زبان فرانسه و بمعنی تحلیل است . علم کامل حاصل نمیشود مگر بشناسائی ماده و صورت هر چیزی . باینجهت ادراك کامل بدون تحلیل یافت نمیشود و تحلیل بر دو قسم است مادی و صوری .



### تحلیل اولی

این کتاب راجع بصورت قیاس است که لزوم تالی بر مقدم یعنی ترتیب نتیجه بر مقدمات را بیان میکند بدون آنکه توجهی بصدق یا کذب یا قطعی و احتمالی بودن مقدمات داشته باشد.

### تحلیلات ثانیه

این کتاب در دو مقاله است: مقاله اول راجع بماهیت علم و شرایط و مقدمات آن و اینکه لزوم محمول برای موضوع چیست و چگونه است. در مقاله دوم مبادی ضروریه را که اصول برهان است بیان میکند<sup>(۱)</sup>.

### طوبیقا

این کلمه از (طوبیوی) بمعنی امکنه است. جدل ایجاد تناقض در کلام مخاطب است با توجه گوینده برفع تناقض از کلام خود و دفاع از نتیجه.

در قضایای جدلیه از مواضع یعنی موارد متعددی استمداد میشود زیرا سؤال و جواب راجع است: یا بمحمولاتیکه مساوی با موضوع. یا اعم. و جزء (ذاتی) موضوع یا خارج از موضوع (عرضی) بوده باشند، این امور مواضع یا موارد مکالمات جدلی اند باین جهت کتاب مربوط باین قسمت را طوبیقا یا مواضع نامیده است<sup>(۲)</sup>.

(۱) تاریخ الفلسفه اليونانیة ص ۱۲۸.

(۲) همان کتاب صفحه ۱۳۰/۱۳۱.

## سوفسطيقا (سوفستیک)

سوفیسطوس در اصل لغت یونانی بمعنی معلم است و بمعنی خاص آن معلم بیان . معلمانیکه در عصر سقراط پیدا شدند و بمردم علم خطابه و جدل می آموختند سوفیسطوس لقب یافتند ولی چون جدل را بطریق مغالطه بکار می برده و بمردم بیان مغالطی می آموختند این لفظ از معنی خود انصراف یافته و بمعنی مغالطه بکار رفت اکنونهم در زبانهای اروپائی و عربی همین معنی از آن اراده میشود (۱) .

رساله اغالیط مشتمل بر دو مقاله است : مقاله اول در بیان انواع غلط و مغالطاست . در مقاله دوم راه حل اشکالات مغالطیرا بیان کرده است (۲) .

فروریوس صوری شاگرد فلوطین اسکندرانی که حدود ۶۰۰ سال بعد از ارسطو میزیسته است مقدمه بسیار مفیدی بر کتاب مقولات ارسطو افزوده و آنرا ایساغوجی «ایساگوچی» بمعنی مدخل یا مقدمه نامیده و مترجمین و فلاسفه اسلامی دو کتاب دیگر را که ارسطو بعنوان فن مستقلی جدا از منطق نوشته است بابواب منطق ملحق و بایک مقدمه الحاقی فروریوس منطق را نه باب شمردند .

عادت مؤلفان اسلامی بر آنستکه ابواب منطق خود را بهمان اسامی یونانی ذکر کنند هرچند تحریف بسیار در این اسامی بعمل آمده است .

(۱) تاریخ الفلسفة اليونانية صفحہ ۴۵ و دروس فی تاریخ الفلسفة ص ۲۸

(۲) تاریخ الفلسفة ص ۱۳۱ .

فهرست ابواب منطق در کتب متداول اسلامی از اینقرار است :

❖ (فهرست ابواب منطق در کتب متداول اسلامی) ❖

۱ - ایساغوجی در مباحث الفاظ و کلیات خمس و این باب مقدمه باب معرفت است .

۲ - باب معرفت و تعریفات . و مقولات عشر در این باب ذکر میشود .

۳ - باریر میناس ، در احوال و اقسام قضایا که مقدمه باب حجت است .

۴ - انولوطیقای اول ( تحلیلات اولی ) احکام حجت قیاسی و اشکال آن .

۵ - انولوطیقای دوم ( تحلیلات ثانیه ) در خواص و احوال و اقسام برهان .

۶ - طوبیقا در فن جدل .

۷ - سوفسطیقا در فن مغالطه .

۸ - ریطوریقی در فن خطابه .

۹ - طوریقی در صنعت شعر .

ارسطو در فصل آخر کتاب اغالیط گفته است : علم ، تدریجی حاصل میشود و آیندگان متدرجاً بر علوم گذشتگان می افزایند لکن قیاس و برهان و جدل و سوفسطرا کسی تا اینزمان بیان ننموده است<sup>(۱)</sup> .

(۱) تاریخ الفلسفه اليونانیة ص ۱۳۲ .



والحق این ادعا بشهادت کتب تاریخ فلسفه و تاریخ علوم در نهایت صحت است زیرا قسمتهائی از منطق که از پیشینیان بجای مانده بود بسیار ناچیز و غیر منظم بوده است مثلاً بارمنیدس الیائی برای اثبات وحدت وجود اصل عدم تناقض و اصل هوویرا بصورت قیاس جدلی درآورده لیکن قواعدی برای استدلال ذکر ننموده باینجهت میتوان گفت او پایه گذار فلسفه اولی است نه منطق .

سقراط اول کسی است که بمعانی و ماهیات توجه یافته و کمال علم را در معرفت ماهیات دانسته است . او می گفت ماهیت نفس و خیر و شر و سایر ماهیات را باید شناخت تا بیکدیگر مشبه نشوند برای تحصیل حد جامع و مانع هر چیزی کوشش فراوان داشت . اشیاء را در اجناس و انواع منظم میساخت و برای تحصیل حدود به استقراء توسل میجست و از طریق استقراء حاصل مینمود .

بحدود و موارد استعمال الفاظ عنایت بسیاری داشت و برای رفع مغالطه سوفسطائیان که از معانی مبهم و الفاظ مشترک سوءاستفاده میکردند بتوضیح لغات و بیان قواعد ادبی میپرداخت و اشتراك و مجانستهای لفظی را بیان مینمود تا مغالطات لفظی را روشن نماید .

افلاطون نیز برای حل شبهات سوفسطائیان و رد ادله مغالطان بتوضیح مجانستهای لفظی و اعتبارات مختلفیکه برای هر چیزی هست پرداخته . مثلاً موارد استعمال وجود و لاوجود . مساوات و لامساوات را بیان نموده و لاوجود مطلق را از لاوجود مضاف تفاوت گذاشته و احکام هر یکی را بیان نموده ، معانی نسبی را از امور حقیقی مجزا ساخته است .

برای بدست آوردن علاقات بین محمولات و موضوعات ، انواع و اجناس و خصایص ذاتی و عرضی را بیان نموده .

او تحصیل معارف حقه و علم صحیح را از طریق اطلاع یافتن به انواع و اجناس میسر دانسته و تقسیم و تحلیل را وسیلهٔ اینکار قرار داده است . و میگوید جنس را باید بواسطه خاصیت‌های نوعی تقسیم نمود تا مرکبات به بسایط برسند و از بسایط تشخیص داده شوند .

برای اینکه تقسیم درست انجام شود دو نوع دستور داده یکی راجع به چیزهاییکه باید رعایت شود و دستور دیگر او برای محفوظ ماندن از موارد غلط و خطر اشتباه است .

قسمت اول مشتمل بر دو دستور است :

۱ - تقسیم بایستی طبیعی باشد و همچنانکه اعضاء حیوان را از مفاصل جدا میکنند بدون آنکه استخوانی شکسته شود بایستی اشیا را از جهات طبیعی قسمت کنند .

۲ - قسمت بایستی تام باشد و تمام انواعی را که مندرج در هر جنسی هستند بایستی استخراج کنند تا به بسایط برسند .

قسمت دوم نیز مشتمل بر دو دستور است :

۱ - مرکب را بسیط تصور نکنند .

۲ - عرضی را جوهری نگیرند <sup>(۱)</sup> .

افلاطون مطالب مزبور را در مبحث جدل نازل بیان نموده لیکن مخلوط بفرسفه است ، ارسطو اول کسی است که مسائل منطق را تحت

(۱) تاریخ الفلسفة اليونانية ص ۷۸ .

عنوان خاص در آورده و ابواب آنرا منظم نموده و برهانرا از جدل و مغالطه جدا ساخته و چنانکه خود او گفته است دیگران استدلال را بکار می برده اند و سوفسطائیان عملاً گفتگو و رد و بدل را بشاگردان می آموخته اند لیکن تعلیماتشان بعلم بیان و ادب شباهت بیشتر داشته و کسی فن منطق را قبل از او در حدود موضوع و مبادی مخصوص خود بیان ننموده و براو پیشی نگرفته بوده است .

### ( ۲ ) لمعه

لمعه بفتح لام مصدر لمع البرق وبمعنی درخشیدن و برافروختن برق است که تائ وحدت بآن ملحق گردیده و علمیکه بحس عقلی و اشراق غیبی حاصل گردد ناگهان و دفعتاً بوجود می آید و مصنف کتاب ما که بمسلك اشراقی متمایل است برای فصول و عناوین کتاب خود الفاظیرا اختیار نموده که متناسب با ذوق اشراق است و مطالب این کتاب نیز نتیجه اشراق روحانی و تابش معنوی است که ازصفای باطن بدست آمده باینجهت عنوان فصول کتابرا لمعه وقسمتهای اصلی آنرا اشراق قرار داده است .

### ( ۳ ) تعریف منطق

مشهور درتعریف منطق گفته اند : آلت قانونی یا قانون آلی است که رعایت داشتن آن ذهن را از خطای فکری نگه میدارد .  
آلت بمعنی وسیله و اسباب انجام عمل است و منطق از این جهت آلت است که مطلوب بالاصاله نیست و برای تحصیل علوم دیگریکه

اصلی هستند طلب میشود .

از قدیم ابوابی را که ارسطو برای منطق وضع نموده ارغنون «ارگانون» نامیده اند .

(۲/۳) و ارغنون آلت نوازندگی و ساز است صاحب برهان قاطع میگوید ارغنون بر وزن اندرون ساز است که افلاطون وضع کرده معانی دیگری از قبیل تألیف آوازه‌های مختلف یا آهنگ خوانندگیها نیز ذکر کرده است <sup>(۱)</sup> .

(۳/۳) قانون از لغت رومی نقل شده و بمعنی اصل و قاعده کلی است که بر موارد مخصوص و قضایای جزئی منطبق گردد . صاحب کتاب ما از تعریف مشهور عدول نموده و بجای آلت قسطاس آورده است .

قسطاس بنا بضبط منتهی الارب و برهان قاطع بضم قاف یا بکسر از لغت رومی نقل شده و بمعنی ترازو میباشد و منتهی الارب افزوده است ( راست تر ترازوها ، یا ترازوی عدل است ) .  
ترازو نوعی آلت است و شامل ترازوی مادی و فکری هر دو میشود .

تعریفیکه در این کتاب آمده حقیقت منطق را آشکار تر میسازد و مزایا و آثار و خواص آنرا بهتر میرساند زیرا از منطق چندین

(۱) چنانکه ذکر شد سابقاً منطق را ارغنون (ارگانون) میگفتند تا آنکه در عصر شیرون ۱۰۶ - ۴۳ ق م فیلسوف رومی کلمه لوجیک (لوزیک) درجدا استعمال شده و اسکندر افرویدی که از شارحان معروف کتب ارسطو میباشد منطق را لوجیک نامیده است . تاریخ الفیلسفه اليونانیة ص ۱۱۹ .

نتیجه بعمل می آید و کلمه قسطاس بر آن مقاصد و نتایج دلالت بیشتری دارد ، نتایجیکه از منطق حاصل میشود بدین قرار است :

۱ - قبل از حصول علم جدید و هنگامیکه ذهن در جستجوی مطلوب است منطق ذهن را در طریق مطلوب راهنمایی میکند .

۲ - بعد از حصول علم جدید ، منطق علم و اعتقادات درست را از نادرست جدا میکند .

۳ - علوم و معارف بشر را از جهت تنظیم و ترکیب صوری مقدمات طبقه بندی مینماید .

۴ - علوم و معارف بشر را از جهت مبادی و مواد<sup>۱</sup> دلیل بدرجات مختلف تقسیم میکند .

۵ - اعتبار و ارزش هر يك از طبقات و مراتب را معین میسازد .

برای توضیح مطالب گذشته باید بگوئیم که منطق دستوری است برای فعالیتها و جستجوهای ذهنی برای تحصیل علم جدید و این فعالیت تجسّسی فکر نامیده میشود و نیز دستوری است برای تمین ارزش و اعتبار نتایج حاصله از فعالیتها :

علم جدید یا علم مکتسب از دو جزء حاصل میشود :

(۴/۳) (اول) جزء مادی و آن معلومات اولیه یا مبادی علوم

است .

(۵/۳) (دوم) جزء صوری که صورت و هیئت ترکیب و ربط

مواد بیکدیگر است .

باب معرف و حجّت دستور ربط و تنظیم مواد و ابواب صناعات

خمس راجع بخود مواد و مبادی علوم از جهت عناوین کلیه اولیه است .  
 بنا براین برای تشخیص علم صحیح از باطل دو نوع اطلاعات لازم  
 است : اطلاعات صوری و مادی . زیرا ذهن بمنزله بناء یا صنعت گری  
 است که باید دو نوع از اطلاعات داشته باشد :

۱ - باید مواد و مصالح صحیح و فاسد ، با دوام و بی دوام را  
 بشناسد و از یکدیگر تشخیص دهد .

۲ - بداند چه نوع از مواد مناسب با نوع صنعت و کار او است .

۳ - از طراحی و نقش صورت و هیئت مناسب با مهارت مطلوب  
 مطلع باشد .

۴ - دارای اطلاعات کافی راجع بر ربط دادن اجزاء بطور استحکام  
 که از یکدیگر متلاشی نشوند بوده باشد .

علم منطق مشتمل بر قوانینی است که متکفل همه این امور است  
 و علاوه بر آن بعد از ساختن علم (۶/۳) بوسیله علم منطق ارزش طبقات  
 و درجات علم و معارف بشری را تعیین نمود زیرا همچنانکه مهارتها  
 از جهت ارزش متفاوتیکه برای مصالح و مواد آنها هست . ارزشهای  
 مختلف دارند از جهت صورت و شکل و نقشه های متفاوت نیز دارای  
 یک نوع ارزش نیستند . علوم نیز از جهت مواد اقیسه و اشکال و ضروب  
 در اعتبار و ارزش علمی دارای شدت و ضعف میباشد و منطق درجه  
 اعتبار و ارزش طبقات آنرا معین میکند . مثلا ارزش شناسائی که از حد  
 ناقص حاصل میشود کمتر از حد تام است و ارزش نتیجه رسم تام کمتر  
 از حد ناقص و رسم ناقص از همه کمتر است و در عین اینکه همه آنها موجب

حصول علم و معرفت تازه‌ای میشوند و نتیجهٔ هبچیک از آنها خطا نیست لیکن درجهٔ معرفتی که از بعضی حاصل میگردد نسبت بدیگری ناقص و ضعیف است و نتیجهٔ حاصل از قیاس اقترانی حلی شکل اول حائز درجهٔ اول ارزش و اعتبار است و شرطی در درجهٔ دوم و نتیجهٔ شکل دوم در درجهٔ سوم و شکل سوم در درجهٔ مادون واقع است. و نتیجهٔ قیاس استثنائی از اقترانی پست تر است. و باز نتایج هر يك از ضروب این اشکال واجد مرتبهٔ مخصوصی از اعتبار و ارزش هستند و از جهت ماده نتیجهٔ حاصل از برهان لمی و انئی و قیاس خطایی و شعری هر يك دارای آثار و اعتبار خاصی هستند و منطق درجهٔ اعتبار هر يك را معین میکند.

### (۷/۳) ترتیب فصول و ابواب منطق

از تمثیل و توضیحات مزبور این نکته بدست آمد که معرفت تصورات بسیطه که اجزاء تصورات مرکبه هستند مقدم بر معرفت مرکباتست زیرا جزء باید قبل از کل شناخته شود و پس از معرفت بسائط باید کیفیت ترکیب معلوم شود که از چه نوع ترکیبی است. آیات ترکیب لزومی یا اتفاقی است. و پس از معرفت بسائط و چگونگی ترکیب آنها نوبه به تصدیقات میرسد زیرا تصورات اجزاء تصدیقات هستند و معرفت کل موقوف بر شناسائی اجزاء است. بعلاوه در بسیاری از موارد اجزاء تصورات واسطه برای اثبات محمولات و مسائل مربوطه بموضوعات هستند زیرا لوازم ثانوی معلول ذاتیات اشیاء میباشد علاوه بر اینها درجهٔ اعتبار و ارزش مرکبات معلوم نمیشود مگر بعد از اینکه

اعتبار و ارزش معرفت‌های بسیط و کیفیت ترکیب و صورت ترکیب آنها یعنی کمیت و کیفیت ترکیب اجزاء معلوم شود . بنا بر این معرفت مفردات و کیفیت ترکیب آنها بر معرفت مرکبات مقدم است . و بهمین جهت مباحث اجزاء تصوریه یعنی باب ایساغوجی بر باب حد و رسم مقدم داشته شده است و قضایا بعد از آن ذکر میشود و باب قیاس و برهان در آخر همه قرار داده شده است .

#### ( ۴ ) تعریف فکر

معلوم شد که منطق قانون تنظیم کارهای ذهن است و همان فعالیت‌های ذهنی فکر نامیده میشود .

ذهن برای اکتساب علم جدید دو نوع عمل انجام میدهد : یکی انتخاب ماده یعنی معلومات قبلی و دیگری صنعت فکری یعنی ربط دادن مواد بیکدیگر و تشکیل هیئت صوری ، بنا بر این فکر با دو حرکت انجام میشود ( حرکت اول ) وقتی است که ذهن بیکی از مجهولات خود توجه یافته و برای کشف مجهول بمعلومات قبلی خود رجوع نموده و از بین آنها یکی را که مناسب با مجهول فعلی است اختیار میکند و این حرکت از مطلوب بسوی مبادی است . ( حرکت دوم ) بازگشت ذهن از معلوم قبلی بمجهول فعلی است و بتوسط مجموع این دو نوع فعالیت و دو حرکت مجهول کشف میشود .



## (۲/۱) تفاوت حدس و فکر

خواجه طوسی در شرح منطق اشارات<sup>(۱)</sup> گفته است فکر یکه بازاء حدس است آن فکری است که حرکت اولدا داشته و فاقد حرکت دوم باشد یعنی ذهن از مجهول بمعلوم مناسب توجه یافته و در آنجا متوقف بماند و این یکی از معانی فکر است. این بیان موافق با عقیده مشهور است که تفاوت بین حدس و فکر را باین گذاشته اند که حدس با یک حرکت انجام میشود و فکر با دو حرکت لیکن از گفتار خواجه در شرح لمط سوم اشارات<sup>(۲)</sup> خلاف آن بر می آید زیرا در آنجا خواجه قول امام رازی را که گفته است: حدس واجد حرکت دوم است و حرکت اول را ندارد زیرا حد اوسط دفعتاً بنهن آمده و سپس از حد اوسط انتقال بمطلوب حاصل میشود خواجه این بیان را رد نموده و میگوید شیخ حدس را بدون هیچ حرکتی میدانند و فرق حدس و فکر از دو جهت است یکی آنکه در حدس واسطه و مجهول دفعتاً و با هم بدون تقدم یکی بر دیگری بنهن می آیند و فکر چنانکه گذشت با دو حرکت است تفاوت دیگر آنکه ممکن است در فکر انبئات روی دهد یعنی فکر در حرکات خود متوقف مانده و به نتیجه مطلوب نرسد ولی در حدس انبئات نیست یعنی مسلماً نتیجه حاصل است و ظفر بر مطلوب حاصل میشود.

اگر تفسیر امام را که موافق با عقیده مشهور است بپذیریم

(۱) ص ۱۱۱.

(۲) ص ۳۵۹.

فکریکه برابر حدس است چنانکه از منطق اشارات نقل شده‌است که واجد حرکت اول باشد زیرا حدس واجد حرکت دوم و فاقد اول است و فکر باین مضمی عکس حدس است ولی با تفسیر خواجه که از نمط سوم اشارات نقل شد سازش ندارد .

#### ( ۵ ) علم منطق در دو مورد راهنمای فکر است

پس از آنکه معلوم شد فکر با دو حرکت انجام میشود و ذهن دو نوع فعالیت از خود بهخرج میدهد بنا براین در هر دو مورد ذهن محتاج بر راهنمایی منطق است تا از خطا محفوظ بماند منطق مادی یا معرفتی یعنی صناعات خمس مربوط بمواد اقیسه و متکمل راهنمایی ذهن در حرکت اول ، و منطق صوری یعنی قوانین معرف و حجت عهده دار خطاهای ذهنی در حرکت دوم است .

#### ( ۶ ) تعریف علم و اقسام آن

ضمن تعریف فکر تعریف علم نیز بدست آمد که علم صورت حاصله از اشیاء خارجی در ذهن است و این تعریف مطابق با رأی مشهور فلاسفه و کلی‌ترین تعریفاتست زیرا شامل مفردات و مرکبات و ظن و جهل میشود تعریفات دیگری نیز آورده‌اند : بعضی قید مطابقه با واقع را بر آن افزوده‌اند و در اینصورت جهل از مفهوم علم خارج و در مقابل آن قرار گرفته است و بنا ببعضی از تعریفات مفهوم علم را با یقین برابر دانسته‌اند .

## (۲/۶) تقسیم علم بتصور و تصدیق

بنا بتعریف مذکور که مطابق با رأی جمهور فلاسفه است علم دو قسم است : علم مفرد و علم مرکب ، علم مفرد تصور و علم مرکب تصدیق نامیده میشود .

## (۳/۶) تصدیق

تصدیق مترادف بامطلق اعتقاد است و اعتقاد از عقده بمعنی گره است و تصدیق بمناسبت مرتبط شدن عمول بموضوع اعتقاد نامیده شده است .

نسبت موضوع بمحمول و ربط آنها بیکدیگر بدون رجحان میسر نمیشود و تا رجحان نباشد اعتقاد قابل تصور نیست و مورد شك که بدون رجحان است فرض ربط و نسبت است نه ربط و نسبت حقیقی و لذا بمورد شك که رجحان نسبت وجود ندارد اعتقاد گفته نمیشود و اعتقاد در مقابل شك است مگر آنکه بطریق مجاز و مسامحه در تعبیر بوده باشد ، بنا براین در عبارت کتاب قید راجع اگر مستدرک نباشد برای تأکید خواهد بود .

از عبارت گذشته معلوم شد که تصدیق مساوی با نسبت راجع است و نسبت راجع ممکن است جزمی یا غیر جزمی باشد و چهار صورت برای تصدیق حاصل میشود :

(اول) اعتقاد جازم مطابق با واقع که واجد دو شرط جزم و عطا بقه است و یقین نامیده میشود .

(دوم) اعتقاد جازم غیر مطابق با واقع که تنها واجد شرط جزم است بدون مطابقه و آن جهل مرکب است .

(سوم) اعتقاد غیر جازم در صورتیکه با واقع مطابقه داشته باشد و بعکس صورت قبل است زیرا واجد شرط مطابقه است بدون جزم . و آن ظن صادق است .

(چهارم) اعتقاد غیر جازم و مخالف با واقع که فاقد جزم و مطابقه هر دو است و آن ظن کاذبست .

#### (۴/۸) معنی دیگر تصور که شامل تصدیق نیز میشود

در اصل تقسیم مزبور شرط است که مفهوم تصور مفرد و عاری از نسبت بوده باشد و باین جهت در مقابل تصدیق واقع شده است و گاهی این قید را انداخته و بمطلق صورت حاصله در ذهن بطور لا بشرط تصور گفته اند . در این صورت شامل تصور و تصدیق هر دو میشود زیرا لا بشرط مطلق با هر گونه شرطی سازگار است .

#### (۷) تقسیم دوم علم

##### علم فطری . علم حدسی . علم مکتسب

پیروان حکمت مشاء همگی بر این متفقند که هیچ علمی ذاتی انسان نیست و انسان از خود سرمایه علمی ندارد و همه علوم او کسبی میباشد و مبدأ همه علوم بشری احساس است و ذهن انسان لوح مصقول یا آینه صافی است که صورت اشیاء در آن منعکس میشود و معلومات را از موجودات خارج از ذهن خود می پذیرد . بنا بر این تصورات و تصدیقات اولیه و ثانویه و مبادی علوم همگی اکتسابی هستند . چیزی

که هست همه علوم بشر یکسان نیستند بعضی از آنها با سعی و طلب برای انسان حاصل میگردد و بعضی بدون سعی و طلب و تنها بر خود با اشیاء خارجی از طریق حواس ظاهره کافی میباشد که يك دسته از علوم بخودی خود برای انسان حاصل شوند بدون توجه باینکه این گونه علوم چه وقت و بچه کیفیتی حاصل شده اند . اینها را معلومات اولیه یا مبادی علوم یا معلومات ضروری و ذاتی مینامند .

قسم دیگری از علوم هستند که با سعی و طلب و رنج و مشقت بدست آمده و علوم اکتسابی نامیده میشوند .

### (۲/۷) مبادی علوم قطعی و یقینی

مبادی علوم یقینی بر دو قسم است : مبادی اولیه و مبادی ثانویه مبادی اولیه قبل از هر علمی ثابت بودمانند . و مبادی ثانویه قضایای قطعی و مسلمی هستند که بوسیله مقدمات دیگر قبلاً ثابت شده بوده و بعداً برای اثبات قضایای دیگر مقدمه واقع میشوند .

مبادی اولیه علوم برهانی و یقینی را مشهورش قسم شمرده اند :

(۳/۷) (اول) اولیات : قضایائی است که تصور موضوع و محمول

آنها بنهائی موجب جزم بحکم است و در این گونه قضایا حکم بدون واسطه و حاکم عقل صرف و خالص است مثل قضیه اجتماع نقیضین محال است که تصور نقیضین بنهائی برای جزم بحکم کافی میباشد .

(۴/۷) (دوم) فطریات : قضایائی است که حکم با واسطه است

و بمحض تصور موضوع و محمول ، واسطه و جزم بحکم هر دو در ذهن حاصل میشود مثل حکم باین که عدد چهار زوج است زیرا بدو بخش

مساوی قسمت میشود. در این قضایا نیز حاکم عقل خالص است و آنها را «قضایا قیاساتیا» میگویند.

(۵۷) (سوم) حدسیات: قضایائی است که از اساس مبادی بطور حدس انتقال بحکم حاصل گردد مثل حکم باینکه نور ماه از خورشید کسب شده بواسطه مشاهده اشکال مختلف ماه در اوضاع مختلف نسبت بزمین و خورشید. در این گونه قضایا حاکم عقل است ولی با کومک حس غیر سمعی بدون احتیاج بتکرر مشاهده چه بوسیله حس بصری یا غیر بصری باشد.

حدس بمعنی سرعت انتقال است و حدس در اصطلاح فلاسفه از دو جهت با فکر اختلاف دارد و در مقابل فکر قرار داده شده است: زیرا (اولاً) فکر با دو انتقال حاصل میشود یکی انتقال از مطلوب بمبادی و انتقال دیگر بازگشت از مبادی بمطلوب است (ثانیاً) انتقال در فکر بطور حرکت و تدریجی در و حدس دفعی محقق میشود و انتقال دفعی حرکت نیست بنا بر این حدس بدون حرکت است این تعریف را در این مورد قطب الدین رازی برای حدس بیان کرده است<sup>(۱)</sup> تعریف مذکور با آنچه از نبط سوم اشارات قبلاً نقل شد اختلاف دارد زیرا خواجه طوسی در آنجا گفته است در احکام حدسی واسطه و حکم با هم پهن می آیند و واسطه بر حکم مقدم نیست تا انتقال حاصل گردد، بنا بگفته خواجه علم حدسی مانند فطریات است که جزم بحکم با واسطه دفعتاً در ذهن حاصل میشوند، تفاوتی که علم حدسی با فطریات دارد از اینجهت است که علوم فطری عمومیت داشته و برای همه کس

حاصل میشوند و علم حدسی برای کسانی است که دارای قوه عاقله باشند و باین جهت میتوانیم بگوئیم حدس منطقی از حدس عرفانی جداست .

(۶/۷) حدس عرفانی مرتبه کامل عقل نظری است و احساس در احکامش دخالتی ندارد ، بخلاف حدس منطقی که حکم را عقل با کمک احساس صادر میکند و تفاوت های دیگری بین این دو حدس یافت میشود که در کتابی که درباره معرفت نوشته ام بتفصیل بیان شده است .  
اینکه قبلاً از امام فخر رازی نقل کردیم که حدس را با يك حرکت توصیف نموده به حدس منطقی توجه داشته تفاوتی که هست امام انتقال حدسی را بطور حرکت بیان نموده و قطب الدین رازی دفعی شمرده و گفته است این انتقال حرکت نیست .

(۷/۷) (چهارم) مشاهدات : احکام قطعی و جزئی است که حس خالص صادر میکند .

این احکام اگر بتوسط حس ظاهری حاصل گردد « حسیات » نامیده میشود . مثل حکم باینکه خورشید تابنده است . و اگر بوسیله حس باطنی ادراک شده باشد « وجدانیات » نامدارد مثل علم باینکه ما خوف و غضب داریم یا گرسنه و تشنه ایم .

(۸/۷) (پنجم) مجربات : علم باین احکام بطریق تکرار مشاهده غیر سمعی حاصل میشود مثل حکم باینکه هر فلزی در اثر حرارت منبسط میشود و حس و عقل هر دو حاکم هستند .

(۹/۷) (ششم) متواترات : علمی است که از کثرت شهادت مردم

بامری حاصل شود در صورتی که معلوم باشد وقوع آن امر محال نیست  
مثل علم بوجود شهرها و کشورهاییکه آنها را ندیده‌ایم .

(۱۰/۷) اولیات بسیارند و از جمله این چند اصل است :

۱ - اصل عدم تناقض : نقیضان در وجود و عدم جمع نمی‌شوند .

۲ - اصل هوهوی : ثبوت هر شیء و اجزاء آن برای خودش  
ضروری و سلب آنها محال است .

۳ - اصل سبب کافی : هر حادثی محدثی می‌خواهد و ترجیح یا  
ترجیح بدون مرجح ممکن نیست .

۴ - اصل کل و جزء : هر کلی از جزء خود بزرگتر است .

۵ - اصل مساوات : هر يك از دو متساوی با مساوی آن نیز  
مساوی است .

۶ - اصل انقسام مزدوجات : هر زوجی بدو متساوی قابل  
تقسیم است .

اصل عدم تناقض بالذات ضروری و مسلم است و واسطه ندارد  
و سایر اصول دارای واسطه هستند و واسطه در همه اصول دیگر امتناع  
اجتماع نقیضین است و بازگشت همه اصول بهمان يك اصل است مثلاً  
ثبوت هر چیزی برای خود ضروری است زیرا ممکن نیست برای خود  
ثابت باشد و نباشد و هر حادثی بالضروره محدث می‌خواهد زیرا ممکن نیست  
ضروری و لازمی باشد . هر کلی بالضروره از جزء بزرگتر است  
زیرا ممکن نیست شامل بر جزء باشد و نباشد . سایر قضایای ضروری  
بهین قرار هستند .



بنا بر این میتوان گفت اصل اولی که بدون واسطه و اول حقیقی و ضروری مطلق است همان اصل عدم تناقض است و بقیه اصول جزء فطریات هستند یعنی هر کسی موضوع و محمول آنها را تصور کند حکم و سبب حکم را با هم ادراک میکند .

(۱۱/۷) فطریات معنی دیگری هم دارد که از معنی اول کلی تر و وسیع تر است . زیرا فطریات در لغت بمعنی غریزه و خلقت اولیه است و باین اعتبار بقضایا و علوم فطریات گفته میشود که هر فرد انسانی هر گاه عادات مکتسبه و انحرافات غیر طبیعی را که عوامل خارجی بوجود شخص افزوده اند از خود دور کند و بفطرت اولیه خود بازگشت نماید آن علوم در نظرش ضروری و ثابت و مسلم بوده و شک و تردید در آنها راه نیابد ، و این معنی شامل اولیات و فطریات اصطلاحی و بعضی از قضایای مسلم دیگر نیز میشود و باین جهت میگویند تصدیق بوجود صانع جهان فطری است .

(۱۲/۷) مصنف کتاب ما که علم را بفطریات و حدسیات و مکتسبات تقسیم نموده از فطریات همین معنی وسیع را قصد کرده که شامل اولیات و فطریات اصطلاحی هر دو میشود و در حقیقت ضروری مطلق همین دو قسم است . حدسیات هم که مربوط بقوه فراست و سرعت انتقال و لازمه غریزه و فطرت صحیح بشر است باین جهت آنها را هم ذکر کرده و سه قسم دیگر را که مشاهدات و مجربات و حتواترات هستند بآنها توجهی ننموده است زیرا :

(اولاً) همه مبادی مبتکی بر اولیات و اصل عدم تناقض هستند .

(ثانیاً) اعتبار و قطعیت آنها شخصی و فردی است و اطلاق و عمومیت ندارد. بخلاف اولیات و فطریات که استقلال عقلی داشته و قبل از هر گونه احساس و مشاهده‌ای برای هر فرد صحیح العقل و کاملی قطعی و مسلماًند لیکن اعتبار بقیه محسوس بخود شخص ناظر و شاهد و تجربه کننده و شنونده است و ممکن است قضیه‌ای را يك نفر مشاهده یا تجربه نموده و یا تواتر حکمی برای او ثابت گردیده و برای دیگران ثابت نشده باشد.

(۱۳/۷) اولیات معلومات عمومی و اولی انسان هستند و اصل و اساس سایر علوم بشری میباشند و چنانکه قبلاً گفته شد قسم دیگری از مبادی علوم ثانویاتی هستند که اصل و اساس علوم بعدی میگردند و بقیه علوم اکتسابی هستند که از مبادی اولیه بدست می آیند.

### ( ۸ ) علم حدسی یا اشراقی

علم ضروری و اکتسابی عمومیت دارد و همه افراد بشر بعد کافی از آن بهره مند هستند و میدان فعالیت ذهن همه مردم در حدود همین علوم است لیکن قسم دیگری از علم هست که با افراد کامل اختصاص دارد و هر چند مردم دیگر هم از آن بی بهره نیستند اما بهره آنها اندک است و موارد نادر و اتفاقی برایشان حاصل میشود.

علم اشراقی که حدس نامیده میشود بافاضه اشراق قوه قدسیه و پرتوی از عالم باطن است ، شیخ ابوعلی سینا در نظم هشتم و نهم اشارات و ضد المتالین در آخر مرحله عاشره کتاب اسفار این قوه را ثابت کرده اند و گفته اند قوه قدسیه بالاترین مراتب استعداد و کمال

قوه عاقله و منسوب بعالم قدس است در این مرتبه بدون استمداد از اسباب ظاهری یعنی بدون استفاده از کتاب و بدون تجربه و مشاهده و بحث و تکرار و حضور نزد استاد و بدون احتیاج بمعلم بشری و فکر و تأمل حقایق مجهوله برای انسان کشف میشود .

حد نازل و نمونه‌ای از این قوه برای بیشتر اشخاص بعضی اوقات ظاهر میشود که در اثر ممارست و مواظبت بر علوم مسائلی را کشف میکنند که قبلاً برای دیگری کشف نشده و استادانشان بآن مطالب پی نبرده و دیگران نیز از آنها بی اطلاع بوده‌اند <sup>(۱)</sup> اینها نمونه ضعیف و ناقصی از این قوه است و در شدت بجائی میرسد که حقایق اشیاء بدون شوق و طلب و بدون تأمل و تفکر درباره مسائل نتایج و حدود وسطی با سرعت تمام و ناگهانی مانند برقی تابان بر آنها مکشوف گردیده و بعقل و معالیل یا مبادی و نتایج امور علم حاصل میکنند .

### ( ۹ ) معرفی و حجت

تا اینجا این خلاصه بدست آمد که علوم متداول بشر بر دو قسم است : معلومات اولیه یا علوم ضروری و معلومات ثانویه یا علوم نظری ، و علوم نظری که بخودی خود معلوم نیستند بتوسط علوم ضروری و اولی یا مبادی تحصیل میشوند .

---

(۱) از قبیل کشف قانون سقوط اجسام و قانون جاذبه عمومی در اثر مشاهده سقوط سیب از درخت و امثال این مسائل که دفی و آنی برای مکتشفین آنها حاصل شده است .

(۲/۹) معلومات اولیه‌ای که مفرد هستند و موجب علم بمجهولات

مفرد یا تصورات میشوند معرف نام داشته و بر چهار قسم است : حد تام و حد ناقص و رسم تام و رسم ناقص .

معلومات اولیه‌ای که مرکبات یعنی تصدیقات هستند و موجب علم بتصدیقات دیگر میشوند بآنها حجت گفته میشود و هیچ راهی برای کشف مجهولات جز از طریق معلومات اولیه و مبادی یافت نمیشود .

(۳/۹) حجت بر سه قسم است : قیاس . استقراء . تمثیل و تعریف و توضیح هر يك از این اقسام در جای خود خواهد آمد .

( ۱۰ ) شرط اکتشاف مجهول از معلوم التفات و توجه یافتن

بلوازم معلومات است

اغلب اتفاق می افتد که معلومات اولیه برای ما حاصل است و مطالبی را میدانیم اما لوازم و نتایج آن علوم بر ما مجهول است و نمیتوانیم از معلومات خود بهره بر داشته و مجهولات خودمان را بوسیله معلومات قبلی بر طرف کنیم ، این عیب و نقیصه بواسطه آن است که معرفت ما نسبت بمعلوماتی که داریم ناقص است و بعد کمال نرسیده و بهمه خصوصیات و نکات موضوع ظفر نیافته ایم زیرا معرفت بهر چیزی وقتی کامل است که علیت و جهت تاثیر یا معلولیت و تاثر آن واضح باشد و بدانیم آن موضوع چه لوازم و چه روابطی با اشیاء دیگر دارد ، چه چیزهائی علل وجود و مؤثر در وجودش هستند و چه آثار و خواصی بر وجودش مترتب میشود ، و این جهت مؤدی بمطلوب

است و اگر معرفت ما بهمه این جهات کامل باشد مسلماً همه مجهولاتی که وابسته بمعلوم قبلی هستند بر ما معلوم خواهند گردید .

### ( ۱۱ ) موضوع منطق

موضوع منطق تصورات و تصدیقات کاسبه یعنی معلومات تصویری و تصدیقی است که موجب کشف مجهولات میشود و علم منطق از خواص و آثار معلومات قبلی ما گفتگو میکند که چند قسم هستند و هر قسمی تا چه حدی مارا بمجهولات رهبری میکند و باچه شرایطی میتوانیم از معلومات خود استفاده کنیم و بتوسط آنها مجهولات خود را کشف کنیم و چگونه معلومات خودمانرا بایستی بیکدیگر مربوط نمائیم تا بتوانیم بنتیجه برسیم .

### ( ۱۲ ) ترتیب در مباحث منطق

قبلا در تعریف منطق گفته شد که بوسیله منطق میتوانیم ارزش معلومات خودمان را بسنجیم و چون ارزش هر چیزی معلوم نمیشود مگر آنکه ارزش اجزاء و مواد و صورت ترکیبی آنها معلوم شده باشد بنا بر این بحث از مفردات و روابط بین مفردات و کیفیت ترکیبی آنها را باید مقدم بداریم زیرا بعد از معرفت مفردات و کیفیت ترکیبی آنها مرکبات بخودی خود شناخته و قدر و قیمت آنها دانسته خواهد شد .

## (۱۳) سبب ذکر قسمتی از مباحث لفظی در مقدمه منطق

کار منطقی گفتگو از خواص و آثار معانی و مطالبی است که در ذهن حاصل میشود و منطقی میخواهد از آنها نتایج ذهنی دیگری بدست آورد و الفاظ از این مرحله دورند بنا براین بحث لفظی مناسبی با غرض منطقی ندارد لیکن قسمتی از حالات و قوانین کلی الفاظ را که نسبت بهمه لغات یکسان است و اختصاص به بعضی از لغات ندارد مورد بحث خود قرار میدهد زیرا الفاظ قشور معانی هستند و پوست حکایت از مغز میکند و بعلاوه الفاظ آینه و نمایش دهنده و واسطه بین ما و معانی میباشد زیرا معانی و امور ذهنی غیر محسوس هستند و چون ادراکات ابتدائی ما محدود بحواس ظاهره است ناچار بایستی متوسل بالفاظ شویم زیرا الفاظ علائم و نشانی های معانی و روابط بین ما و معانی میباشد و با تغییر لفظ معنی عوض میشود و بهمین جهت دانستن قوانین کلی دلالت های لفظی موجب رفع ابهام و اجمال از معانی است و طریق فهم و استفاده معانی را بوسیله الفاظ بیان میکند و باین سبب در مقدمه منطق آورده شده است و این عمل دنباله کاری است که سقراط سوفسطائیان را ازمغالطه باز میداشت زیرا آنان از ابهام الفاظ مشترکه و اجمال سایر الفاظ سوء استفاده نموده و نتیجه غلط میگرفتند و سقراط با بیان قوانین ادبی و لفظی رفع ابهام و دفع شبهه از معانی میکرد و مواضع غلط و علل خطاهای لفظی را بیان مینمود.

## ( ۱۴ ) تعریف دلالت و اقسام آن

دلالة رابطه علمی بین دو شیء است بطوری که علم بیکی از آنها سبب انتقال ذهنی نسبت بدیگری گردد . اولی را دال و دومی را مدلول مینامند .

دلالة بدو اعتبار قابل تقسیم است : اول از جهت نوع وجود دال . دوم : از جهت منشأ دلالت .

از جهت وجود دال دلالت بر دو قسم است : دلالت لفظی و دلالت غیر لفظی زیرا دال گاهی لفظ و گاهی غیر لفظ است . و از جهت منشأ دلالت بر سه قسم است :

( ۲/۱۴ ) ۱ - دلالت وضعی . و آن در صورتی است که مردم

لفظ یا چیز دیگری را نشانه و علامت چیزی قرار دهند و منشأ دلالت قرارداد مردم باشد .

( ۳/۱۴ ) ۲ - دلالت طبعی . در جائی است که طبع انسان امری را ایجاد کند و همان طبع منشأ دلالت باشد مانند لفظ آه که در وقت ظهور غم و اندوه از انسان سر میزند و لفظ آخ که هنگام درد و الم بدون قصد بزبان جاری میشود و سرفه که بواسطه درد سینه بوجود می آید و همه اینها از طبع انسان ظاهر میشود و شنونده بالطبع از شنیدن این صداها بمنشأ آنها پی میبرد . این دلالت منسوب بطبع است که بر خوی و غریزه و امور غیر ارادی اطلاق میشود <sup>(۱)</sup> .

(۱) حواشی میر سید شریف گرگانی بر شمسیه ص ۱۶ .

(۴/۱۴) ۴- دلالت عقلی . منشأ این دلالت استدلال و تفکرات عقلانی است مثل لفظی که از پشت دیوار شنیده میشود بحکم عقل بر وجود لافظ دلالت میکند و متکی بر استدلال و انتقال از معلول بعلت است .

در نتیجه اجتماع دلالتها با یکدیگر شش قسم حاصل میشود و از این شش قسم فقط يك قسم مورد اعتبار و گفتگوی منطقی میباشد و آن دلالت وضعیه لفظیه است زیرا چنانکه قبلاً گفته شد وسیله نقل معانی و افاده و استفاده تنها الفاظ هستند و تنها از دلالت لفظیه وضعیه ضمن گفت و شنید میتوان فایده برد و استفاده از بقیه دلالتها ضمنی و تبعی است باین جهت چندان توجهی بآنها نیست . بهمین جهت مصنف کتاب ما و بیشتر نویسندگان کتب منطق اسمی از دلالتهای دیگر نبرده اند .

#### (۵/۱۴) اقسام دلالت لفظیه وضعیه

دلالت لفظیه وضعیه بر سه قسم است : یکی اصلی و دوتای آنها تبعی است زیرا لفظ بحسب وضع بر سه چیز دلالت میکند : بر خود معنی و بر اجزاء داخلی و بر لوازم خارجی معنی و اقسام ازین قرارند :  
(۶/۱۴) ۱- دلالت لفظیه وضعیه مطابقیه . و آن دلالت لفظبر تمام معنی خود است از جهت آنکه لفظ برای آن نام گذاری شده است . و از این جهت مطابقیه نامیده میشود که لفظ برابر با خود معنی است .  
(۷/۱۴) ۲- دلالت لفظیه وضعیه تضمنیه و آن دلالت لفظ بر يك جزء یا همه اجزاء معنی است و باینجهت تضمنیه نام داده شده که هر



کلی اجزاء خود را در بر دارد و چون لفظ بر معنی خود دلالت میکند بالتبع بر اجزاء هم دلالت دارد .

(۸/۱۴) ۳ - دلالت لفظیه وضعیه التزامیه و آن دلالت لفظ بر آثار و لوازم معنی است و از این جهت التزامیه نامیده میشود که هنگامی که لفظ بر معنی خود بالاصاله دلالت میکند بالتبع بر لوازم بین معنی هم دلالت خواهد داشت و از تصور معنی ذهن بلوازم آن انتقال خواهد یافت بشرط آنکه لازم بین باشد و لازم بین در بحث عوارض توضیح داده خواهد شد .

دلالت مطابقی هیچ شرطی جزو وضع ندارد و هر گاه اطلاع بوضع لفظ برای معنی مخصوص حاصل شود دلالت مطابقی حاصل میشود .  
در دلالت تضمنیه و التزامیه وضع و عقل هر دو دخالت دارند و هیچیک از این دو دلالت بدون <sup>کلی</sup>کومک وضع و عقل حاصل نمیشوند زیرا اولا بایستی لفظ برای معنی مطابقی وضع شده باشد و بالاصاله بر همه معنی خود دلالت کند و سپس بایستی عقل حکم کند که جزء از کل و لازم از ملزوم جدا شدنی نیست و از مجموع این دو امر دلالت تضمنیه و التزامیه بتبع مطابقیه حاصل گردد . بنا بر این دلالت تضمنیه و التزامیه بدون مطابقیه حاصل نمیشوند بخلاف دلالت مطابقیه که ممکن است بدون آن دو حاصل گردد زیرا گاهی ممکن است معنی بسیط و بدون جزء باشد در این صورت دلالت تضمنیه وجود ندارد و هر گاه معنی لازم بین نداشته باشد در چنین صورتی دلالت مطابقیه هست و التزامیه نیست .

### (۹/۱۴) فهرست اقسام دلالتها با ذکر مثال

مجموع دلالت‌هایی که گفته شد نه قسم است دو قسم لفظیه و غیر لفظیه و هر يك از این دو یا وضعیه و یا طبعیه و یا عقلیه است تا اینجا بخش قسم میرسد و برای دلالت لفظیه وضعیه نیز سه قسم ذکر شد و جمعاً نه قسم باین ترتیب حاصل میشود :

۱- دلالت وضعیه لفظیه : مثل دلالت لفظ آب بر جسم روان معینی بحسب وضع .

۲- دلالت وضعیه غیر لفظیه : مثل دلالت شاخص بر ظهر و کتابت بر مکتوب .

۳- دلالت وضعیه لفظیه مطابقیه : مثل دلالت لفظ انسان بر معنی خود از جهت مطابقه با معنی .

۴- دلالت وضعیه لفظیه تضمنیه : مثل دلالت لفظ انسان بر اعضا یا بر جسمیت او .

۵- دلالت وضعیه لفظیه التزامیه : مثل دلالت لفظ انسان بر استعداد نویسنده او .

۶- دلالت طبعیه لفظیه : مثل دلالت سرفه بر کسالت ریوی .

۷- دلالت طبعیه غیر لفظیه : مثل دلالت زدن بر درد و وجع عضو .

۸- دلالت عقلیه لفظیه : مثل دلالت صدائی که از پشت دیوار

شنیده میشود بر وجود گوینده .

۹- دلالت عقلیه غیر لفظیه : مثل دلالت دود بر وجود آتش .

## ( ۱۵ ) لفظ مفرد و لفظ مرکب

مفرد لفظی است که از جزء آن جزء معنی قصد نشده باشد .  
و مرکب آن است که از جزء لفظ جزء معنی قصد شده باشد .  
افراد و ترکیب در اصل صفت معنی میباشد و باعتبار معنی بلفظ  
نیز سرایت نموده و لفظ مفرد یا مرکب گفته میشود .  
از تعریف مزبور این نتیجه حاصل گردید که لفظ مرکب با  
وجود داشتن چهار شرط یافت میشود و اگر یکی از چهار شرط که  
مترتب بر یکدیگرند مفقود باشد آن لفظ مرکب نخواهد بود و شرایط  
چهار گانه عبارتند از :

- ۱ - لفظ جزء داشته باشد .
  - ۲ - جزء لفظ برای معنی مخصوصی وضع شده باشد .
  - ۳ - آن معنی مخصوص که لفظ برایش وضع شده است جزء  
معنی لفظ باشد .
  - ۴ - آن جزء در حین اطلاق لفظ مقصود و مراد بوده باشد .  
با تحقق شرایط چهار گانه که بترتیب وجود پیدا میکند لفظ  
مرکب است و با فقدان یکی یا بیشتر از آن شرایط لفظ مفرد  
خواهد بود .
- بنابر این تعریف لفظ مفرد شامل این اقسام چهار گانه خواهد شد :
- ۱ - لفظی که بیش از يك حرف نداشته و بدون جزء باشد .  
مانند همزة استفهام و با و تا در عربی و نون نفی و باء ربط در فارسی

که فاقد هر چهار شرط میباشند .

۲ - در صورتی که لفظ دارای جزء باشد ولی جزء لفظ برای معنائی وضع نشده باشد تا بر آن دلالت کند . زیرا دلالت تابع وضع است . بیشتر اعلام از این قبیل اند مثل پرویز و انسان که مجموع حروف از ابتدا برای يك معنى وضع شده است این مورد شرط اول را دارد و فاقد سه شرط اخیر است .

۳ - جائی که هر يك از اجزاء لفظ قبلا برای معنى مخصوصی وضع شده بوده و جزء لفظ بحسب وضع قبلی بر چیزی دلالت داشته ولی مدلول قبلی جزء مدلول فعلی نباشد . مثل عبدالله که کلمه عبد بر صفت عبودیت دلالت دارد لیکن فعلا ذاتی که متصف بعبودیت است قصد نشده و عبودیت جزء معنى مقصود نیست زیرا اعلام تنها بر ذات دلالت میکنند و ذات بدون صفت عبودیت مقصود است این قسم فاقد دو شرط اخیر است و اگر رحیم یا کریم را در صورتی که اسامی اشخاص باشند بعنوان مثال ذکر کنیم از عبدالله بمقصود وافی تر است زیرا این کلمات اگر بعنوان صفت و موصوف استعمال کردند مرکب و در صورتی که اسم شخصی باشند مفرد اند .

۴ - قسم دیگر از لفظ مفرد آنست که لفظ جزء داشته و دال بر معانی هم باشد و آن معانی جزء معنى مقصود هم بوده باشد ولی ضمن مدلولی که بحسب وضع ثانوی برای لفظ پیدا شده قصد نشده باشد مثل حیوان ناطق که حیوانیت و نطق ضمن معنى مقصود موجودند زیرا ماهیت انسان از آنها ترکیب یافته و در ضمن فرد موجودند

بخلاف قسم سابق که ممکن است کریم و شجاع برای شخصی اسم گذاشته شده باشند که کرم و شجاعت در آنها وجود نداشته باشد . و وقتی که کلمه حیوان ناطق را بعنوان علم شخصی بکار میبریم ذات و شخصیت او مراد است نه انسانیت او . صورت اخیر فاقد يك شرط است و آن قصد نشدن حیوانیت است .

بعضی اقسام چهار گانه مفرد را چنین بشمار آورده اند :

- ۱ - در صورتی که لفظ جزء نداشته باشد .
- ۲ - جائی که معنی بسیط و بدون جزء باشد .
- ۳ - لفظ و معنی هر دو جزء داشته باشند ولی جزء لفظ بر جزء معنی دلالت نکند .

۴ - با وجود دلالت ، جزء معنی قصد نشده باشد .

این همه مطالب مبسوط که در مورد لفظ مفرد و مرکب گفته اند وافی باصل مقصود نیست و عبارت شیخ ابن سینا از همه وافی تر است <sup>(۱)</sup> :

(۲/۱۵) بهتر آنست که گفته شود مفرد لفظی است که دارای معنی بسیط و بدون جزء باشد و مرکب لفظی است که معنی آن دارای جزء باشد . این تعریف کاملاً مطلب را میرساند زیرا ( اولاً ) مقصود از بساطت معنی بساطت حقیقی نیست و مقصود آنست که جهت وحدت در آن ملاحظه شده باشد چه دارای اجزاء باشد یا نباشد . زیرا وقتی لفظ تهران برای شهر معینی نام گذاری میشود با آنکه شهر دارای هزار گونه اجزاء و قسمت های مختلف است در عین حال معنی تهران

واحد و بسیط است . زیرا در وقت نام گذاری و در حین استعمال همه اجزاء بصورت وحدت تصور میشود . و اسامی اعداد مثلاً لفظ ده مفرد است زیرا وحدات بطور استقلال قصد نشده و مجموعاً يك چيز تصور میشوند .

(ثانیاً) ممکن است يك لفظ بحسب نام گذاری های مختلف نسبت بمعانی متعددی که دارد دلالت های مختلف داشته باشد . بعضی از معانی آن بسیط و بعضی مرکب باشند و لفظ باعتبار دلالتی که بر معنی بسیط خود دارد مفرد و باعتبار دلالت داشتن بر معنی مرکب مرکب بوده باشد مثلاً لفظ کاخ ابيض . قصر الحمراء . مرودشت . شاه پور . رحیم اکبر و امثال آنها هر يك از این الفاظ هر گاه بعنوان صفت و موصوف یا مضاف و مضاف الیه بکار برده شوند مرکب هستند و در صورتی که اسامی اماکن و اشخاص باشند و باین قصد بکار برده شوند مفرد خواهند بود .

بنا بر آنچه گفته شد گاهی يك لفظ باعتباری بسیط و باعتباری مرکب است و هیچ يك را بدیگری نمیتوان مورد انتقاض قرار داد .

### ( ۱۶ ) تعریف و اقسام لفظ مرکب

لفظ مرکب را قول نیز مینامند و قول بر دو قسم است : قول تام و قول ناقص .

قول یا مرکب تام : لفظی است که بر آن سکوت روا باشد . یعنی چیزی از مطلب باقی نماند تا مخاطب در انتظار شنیدن آن باشد . در این صورت مطلب مفیدی دستگیر او گردیده و گوینده میتواند

بهمان مقدار اکتفا و سکوت کند. مثل: «خلل پذیر بود هر بنا که می بینی».

قول یا مرکب ناقص: لفظی است که شنونده را در انتظار شنیدن بقیه مطلب باقی بدارد و نتیجه کامل نبخشد و سکوت برای گوینده روا نباشد. مثل خلل پذیر بود.

این تعریف مشهوری است که برای مرکب تام شده است و شیخ در منطق اشارات گفته است قول تام لفظی است که هر دو طرفش تام الدلاله باشد یعنی هر دو طرف اسم یا یکی اسم و دیگری فعل بوده باشد. در این تعریف که بدو طرف اشاره شده مقصود دو طرف حکم است و در هر لفظی حکم یافت شود مسلماً دو طرف آن تام المعنی می باشد زیرا حرف طرف حکم واقع نمی گردد بلکه رابط بین طرفین حکم است بنا بر این، تعریف او مبتنی بر وجود حکم است و بطور کنایه اشاره بوجود حکم نموده است لیکن صریح نیست.

بر تعریف اول نیز اشکالاتی وارد است بنا بر این بهترین تعریف آن است که بعضی از اساتید و مؤلفان اخیر ذکر کرده<sup>(۱)</sup> و گفته اند: مرکب تام لفظی است که واجد نسبت حکمیه باشد و قول ناقص آن است که مشتمل بر نسبت حکمیه نباشد.



## (۱۷) اجزاء مرکب

لفظ مرکب از لفظ مفرد تشکیل میشود و مفرد بر سه قسم است : اسم . کلمه . ادات .

(۲/۱۷) اسم کلمه‌ای است که تام المعنی و تام الدلاله باشد و بر زمان وقوع معنی دلالت نکند .

تمام بودن معنی آن است که همچنانکه موجودات خارجی بر دو قسمند بعضی ذوات و بعضی صفات هستند . ذوات وجود مستقل دارند و وجود صفات ضمنی و تبعی میباشد یعنی صفات حالت ذواتند و در ضمن وجود ذوات وجود مییابند . معانی که امور ذهنی هستند نیز همچنانند بعضی از معانی مستقلاً قابل تصور هستند مانند معانی اسم و فعل و بعضی از معانی استقلال مفهومی ندارند و بتبع تصور دیگر و در ضمن تصور امر دیگری قابل تصور هستند مثل معانی حرفی که رابط بین دو چیز میباشد و بدون تصور معنی اسم و فعل قابل تصور نیستند . و معنی تمام بودن دلالت آنست که لفظ در حال انفراد و به تنهایی معنی خود را برساند و معنی تمام نبودن دلالت آنست که تا بلفظ دیگری متصل نشود بر معنی خود دلالت نکند و استقلال در دلالت نداشته باشد .

استقلال در معنی و استقلال در دلالت لازم و ملزوم یکدیگرند و هر لفظی که معنی تمام و مفهوم مستقل داشته باشد در دلالت هم مستقل میباشد و عکس نیز بهمین گونه است باین جهت بعضی در



مقام تعریف اسم و فعل تمامیت معنی را ذکر میکنند و بعضی باستقلال در دلالت اکتفا مینمایند و مصنف کتاب ما تمامیت معنی را ذکر کرده است .

(۳/۱۷) قید اخیری که در تعریف اسم آورده اند عدم دلالت بر زمان است این قید از این جهت لازم است که کلمه (فعل) بطور تضمین بر زمان حادثه نیز دلالت میکند بخلاف اسم که زمان مطلق یا زمان خاصی هیچ یک جزء مفهوم آن نبوده و اسم بر آنها دلالت تضمینی ندارد اسامی زمانهای خاص نیز از این جهت با کلمه اختلاف دارند که زمان مخصوص عین مدلول مطابقی الفاظند و حال آنکه مدلول مطابقی کلمه (فعل) نبوده بلکه مدلول تضمینی آنست .

موجود زمانی ملازم با زمان است باین جهت اسم نیز بدلالات التزامی بر زمان مطلق دلالت میکند لیکن بطوریکه گفته شد زمان جزء مفهوم اسم نیست بخلاف کلمه که زمان مخصوص جزء معنی آن است .

(۴/۱۷) کلمه (فعل) : لفظی است که دارای معنی تمام بوده و از جهت دلالت استقلال داشته باشد و هیئت لفظ بر نوع زمان وقوع معنی دلالت کند ، ماده لفظ یعنی اصل حروف دلالت بر خود معنی و صورت لفظ یعنی هیئت ترکیبی که از مجموع حرکات حاصل شده دلالت بر زمان دارد .

(۵/۱۷) ادات : لفظی است که دارای معنی تمام نبوده و استقلال در دلالت هم نداشته باشد یعنی تا با اسم و فعل ضمیمه نشود معنی خود را ادا نکند .

بطوریکه قبلا اشاره شد اجزاء اصلی مرکب تام باید تام الدلاله باشند یعنی ازدو اسم یا يك اسم و يك فعل فراهم شوند زیرا نسبت بدون منتسبین یافت نمیشود و مواردیکه در ظاهر ملاحظه میشود که معمول قضیه ظرف و یکی از حروف است اسم یا فعلی در تقدیر است و ظرف نسبت در حقیقت همان اسم یا فعل مقدر است و حرف رابط و واسطه بین طرفین حکم است یعنی کیفیت ربط را تعیین میکند . و مرکب ناقص ممکن است از يك اسم و يك ادات فراهم شود مثل في الدار (در خانه) یا از فعل و ادات بوجود آید مثل جلس (نشست) في (در) . و از دو اسم مثل خانه شما یا دو فعل مثل آمد و رفت .

### ( ۱۸ ) مرکب تام خبری

مرکب تام بر دو قسم است خبری و انشائی مرکب تام خبری آن است که حدوث امری را در واقع و حقیقت برساند و احتمال صدق و کذب یعنی مطابقت با واقع یا عدم مطابقت در آن راه داشته باشد مثل پرویز آمد .

### ( ۱۹ ) مرکب تام انشائی

مرکب تام انشائی آنست که بگفتن لفظ ، امری انشاء و ایجاد گردد و بهمین جهت احتمال صدق و کذب یعنی مطابقت و عدم مطابقت با واقع در آن راه ندارد . زیرا اداء لفظ عین ایجاد واقع و حقیقت است و از واقع جدا شدنی نیست و اقسام آن بدین قرار است :

امر . نهی . التماس . سؤال . نداء . استعظام . قسم . تمنی .

ترجی . تعجب . عقود . ایقاعات . تعظیم . تحقیر و غیره .

(۲/۱۹) مرکب ناقص بر دو قسم است : تقییدی و غیر تقییدی .

تقییدی آنست که یکی از دو جزء قید دیگری باشد . و غیر تقییدی آنست که یکی قید دیگری نباشد مثل چهارده و نادان .

تقییدی بر سه قسم است :

۱ - تقییدیه اضافیه مثل خانه شما .

۲ - تقییدیه وصفیه مثل مرد دانا .

۳ - مرکب از اضافیه و وصفیه مانند خانه زیبای شما .

### ( ۲۰ ) تعریف کلی و جزئی

هر گاه مفهوم بحسب ذات قابل شرکت و صدق بر بیش از يك چیز نباشد جزئی و هر گاه بحسب ذات از قبول شرکت امتناع نداشته و قابل صدق بر اشیاء بسیار باشد کلی نامیده میشود .  
کلی و جزئی مانند سایر اصطلاحات گذشته راجع بمفهوم است و بتبع مفهوم الفاظ را نیز لفظ کلی و جزئی مینامند .

### تقریبات کلی

( ۲۱ ) تقسیم اول از جهت امکان و امتناع و کمیت افراد ممکنه

معلوم شد کلی مفهومی است که مردد بین اشیاء کثیر و قابل صدق بر امور متعدد باشد و کلیت مفهوم با ممتنع بودن تحقق افراد یا منحصر بودن کلی در يك مصداق منافاتی ندارد .

کلی بحسب تقسیم ابتدائی بر دو قسم است : ممتنع و ممکن . و

مقصود از امکان امکان عام است زیرا ممکن چیزی است که عدمش ضروری نباشد و شامل واجب نیز میشود . بهمین جهت در آخر تقسیم مصنف کتاب ما واجب را نیز ذکر کرده است .

امکان و امتناع صفت خود کلی نیستند زیرا کلی صرف نظر از فرد موجود نمیشود تا متصف بامکان یا غیر امکان گردد و امکان و امتناع صفت مصادیق و افراد کلی هستند .

بنا بر آنچه ذکر شد این اقسام برای کلی قابل تصور است که مصنف کتاب ما آنها را یاد کرده است :

۱ - کلی ممتنع الافراد . مثل مفهوم اجتماع نقیضین و ضدین که تحقق فرد و مصداق برای این گونه مفاهیم بحکم عقل محال است .  
۲ - کلی ممکن الافرادی که بحسب اتفاق فردی برای آن موجود نشده هر چند وجودش محال نبوده است مثل کوهی از طلای خالص و امثال آن .

۳ - کلی ممکن الافرادی که مصادیق متعدد برایش یافت شده و عدد افراد آن متناهی است مثل سیارات .

۴ - کلی ممکن الافرادی که افراد غیر متناهی دارد که در ازمنه غیر متناهی متعاقبا بوجود آمده اند مثل کلیه انواع یا نفوس ناطقه مفارقه که بالفعل نامتناهی هستند .

۵ - کلی ممکن الافرادی که بیش از یک فرد ندارد و آن فرد واحد حقیقی میباشد و وجود افراد دیگرش ممتنع است مانند مفهوم واجب الوجود .

- ۶ - کلی ممکن الافرادی که يك فرد بیش ندارد و وجود بقیه افراد آن غیر ممتنع است و آن فرد واحد حقیقی است مانند آفتاب .
- ۷ - کلی ممکن الافرادی که بیش از يك فرد ندارد و آن فرد واحد غیر حقیقی میباشد <sup>(۱)</sup> .

### ( ۲۲ ) اقسام واحد

برای توضیح واحد حقیقی و غیر حقیقی ناچاریم معنی واحد و اقسام آن را ذکر کنیم :

واحد چیزی است که از جهت عدم انقسام قسمت پذیر نباشد و قید جهت برای آنست که تعریف همه اقسام واحد حتی واحدهای عددی از قبیل يك عشره و يك خمسه و سایر اقسام را شامل شود .

وحدت از عوارض وجود و مساوق با وجود است . وحدت و وجود بحسب مفهوم دو چیزند و بحسب عینیت و مصادق یکی بیش نیستند . همچنانکه بین افراد و مصادیق وجود بحسب شدت و ضعف اولیت و آخریت و غیره اختلاف هست مصادیق واحد نیز در وحدت اختلاف دارند و مفهوم واحد بر بعضی بیشتر و بر بعضی کمتر صدق میکند . واحد بر دو قسم است : واحد حقیقی و واحد غیر حقیقی . و باز واحد حقیقی دارای دو قسم است : واحد بوحدت حقه . و واحد بوحدت حقه حقیقیه .

( ۲/۲۲ ) واحد بالذات یا واحد حقیقی آنستکه وحدت صفت

(۱) این قسم نیز از عبارت مصنف برمی آید لیکن مثالی برایش یافت نند .

خود موضوع بوده و واسطه در اتصاف نداشته باشد مثل انسان واحد که وحدت صفت خود انسان است .

(۳/۲۲) واحد بالمرض یا واحد غیر حقیقی آنستکه وحدت صفت چیز دیگری باشد که باموضوع مناسبتی دارد . و عبارت دیگر : واحد بالمرض آنستکه چند چیز دارای جهت مشترکی باشند مثل کاتب و ضاحک که دارای يك موضوع هستند و بر يك موضوع حل میشوند و میگوئیم انسان کاتب و ضاحک است . و زید طبیب و پسر عبدالله است . یا آنکه دو موضوع در يك محمول شریک باشند مثل آنکه میگوئیم برف و پنبه سفیدند پنبه و برف از این جهت واحد هستند که محمول آنها یعنی سفیدی یکیست و اسامی واحد غیر - تمیزی از این قرار است : واحد بالمجانسه در جائیکه دو موضوع در جنس شریک باشند .

»	»	»	»	»	بالمماثلة
»	»	»	»	»	در فصل و نوع
»	»	»	»	»	بالمشابهة
»	»	»	»	»	در کیف
»	»	»	»	»	بالمساوات
»	»	»	»	»	در کم
»	»	»	»	»	بالمطابقة
»	»	»	»	»	در وضع
»	»	»	»	»	بالمنااسبة
»	»	»	»	»	در اضافه

و مناسبت دارای این اقسام است : محاذات . موازات . مواخات . مصاحبت . مناجات .

واحد حقیقی بر دو قسم است : واحد بوحدت حقه و واحد بوحدت حقه حقیقیه .

(۴/۲۲) واحد بوحدت حقه حقیقیه : آنستکه ذات واحد خود وحدت

عینیه باشد و وحدت عارض بر واحد نگردیده و تعدد صفت و موصوف اعتباری صرف باشد و مقصود از عینیت آن نیست که مفهوم شیء با مفهوم وحدت یکی باشد بلکه مقصود آنستکه تعیین خارجی آن شیء با وحدت خارجی یکی باشد . و این قسم از وحدت بر چیزهائی صادق است که حیثیت ذاتی آنها عین وجود باشد و شیئیت ماهیتی در آنها منظور نگردد .

وحدت واجب الوجود و سایر وجودها ، با قطع نظر از جهت ماهیت آنها از این قبیل است و تفاوت آنستکه همچنانکه وجودهای ربطی ظل وجود واجبی هستند وحدت آنها نیز ظل وحدت واجب است . بنا براین واجب الوجود واحد است بوحدت حقیقیه حقه اصلیه و وجودهای دیگر بوحدت حقیقیه حقه ظلیه واحد هستند .

واحد حقیقی بوحدت حقه غیر حقیقیه آنستکه وحدت عارض و زائد بر ذات باشد مانند وحدت ماهیات متشخصه و جزئیة که همچنانکه وجود عارض و زائد بر آنها است وحدت نیز بر ماهیت آنها زائد و عارض است .

(۵/۲۲) واحد حقیقی دارای اقسامی است که باین اسامی نامیده

میشوند :

- ۱ - واحد جنسی .
- ۲ - واحد نوعی یا فصلی .
- ۳ - واحد مادی .
- ۴ - واحد عددی یا شخصی .

واحد عددی بر دو قسم است واحد بالاتصال و واحد بالتماس<sup>(۱)</sup>.

### تقسیم دوم کلی از جهت صدق بر افراد

#### « متواطی و مشکک »

(۲۳) کلی متواطی آنستکه بر همه افراد و مصادیق خود بطور تساوی و بدون تفاوت صدق کند مانند مفهوم چهار و مفهوم انسانیت که بر همه چهارها و همه انسانها بدون تفاوت صدق میکند و تفاوت آنها در عوارض و زواید است و اصل چهار و انسانیت در همه یکسانست و مانند مفهوم سنگ که بر سنگهای ریز و درشت، نرم و سخت، معدنی و غیر معدنی بدون تفاوت صادق است

کلی مشکک: آنستکه در همه یکسان نباشد و بطور اختلاف بر افراد خود صدق کند مثل نور که در بعضی بطور شدت و بر بعضی بطور ضعف صدق میکند.

(۲/۲۳) تشکیک بسبب یکی از این امور حاصل میشود:

- ۱ - تشکیک با اولویت و عدم اولویت مثل اختلاف علت و معلول در وجود زیرا علت بر معلول در وجود و آتش در حرارت بر آب اولویت دارد. زیرا گرمی آب از آتش و وجود معلول از علت است.
- ۲ - تشکیک بحسب غنی و فقر مثل علت که در وجود از معلول غنی تر و معلول از علت بوجود نیازمند تر است.

---

(۱) برای توضیح و تفصیل هر يك از این اقسام و اقسام دیگر بكتاب الهیات شفا ص ۴۲۵ و تعلیقات صدر الدین شیرازی ص ۸۶ به بعد و كتب دیگر رجوع شود.



- ۳ - تشكيك بحسب تقدم و تأخر مثل پدر که بحسب زمان وجود یر فرزند متقدم و فرزند متأخر است .
- ۴ - تشكيك بحسب شدت وضعف مثل نور که درخورشید شدیدتر و در چراغ ضعیف تر است .
- ۵ - تشكيك بحسب زیاده و نقصان مثل مقدار که در يك متر زیاد تر و در نیم متر کمتر است و این قسم مخصوص بکم متصل است .
- ۶ - تشكيك بحسب اکثریت و اقلیت مثل مقدار که در ده بیشتر و در پنج کمتر است و این مخصوص بکم متفصل است .
- جامع بین همه اقسام شش گانه آنستکه بگوئیم تشكيك بکمال و نقص حاصل میشود .

### ( ۲۴ ) تشكيك عامی - خاصى - اخصى

تشكيك با چهار چیز یافت میشود :

- ۱ - کلی مشكك .
  - ۲ - مصادیق کلی که تشكيك در مورد آنها ظاهر میشود .
  - ۳ - منشأ اشتراك .
  - ۴ - منشأ اختلاف .
- لزوم کلی و مصادیق محتاج بتوضیح نیست . و منشأ اشتراك و منشأ اختلاف از این جهت لازم است که تفضیل موقوف است بر وجود موضوع مشترك فیه . زیرا نمیتوان گفت قند از نمك شیرین تر است و بوعلی از فلان جنگل نشین با سواد تر ، زیرا نمك در شیرینی و جنگل نشین در سواد شرکت ندارد .

منشأ اختلاف نیز لازم است زیرا تفاضل با تساوی سازگار نیست . و تفاوت باید در امر معینی باشد .

با توجه به ارکان فوق تشكيك سه حالت پیدامیکند که تشكيك عامی و تشكيك خاصی و تشكيك اخصی نامیده میشوند .

تشكيك عامی : آنستکه منشأ اشتراك و منشأ اختلاف در مصادیق دو امر مختلف باشد . مثل صدق وجود بر پدر که بنحو تقدم بر فرزند ، و بر فرزند بنحو تأخر است منشأ اشتراك وجود است زیرا هر دو در وجود شریکند و منشأ اختلاف زمانست : وجود پدر بحسب زمان بر وجود فرزند مقدم است . و مثل مقدار در جسم يك متری و جسم دو متری که اتفاق آنها در جسمیت و اختلاف آنها در کمیت است . تشكيك خاصی : آنستکه منشأ اشتراك و منشأ اختلاف یکی باشد مثل دیروز و امروز که هر دو زمان هستند ، مابه الاشتراك آنها زمان است اختلاف آنها نیز بهمان زمان است و خود يك متر و دو متر بدون در نظر گرفتن جسم اتفاق آنها در اندازه و اختلاف نیز بهمان اندازه بودن است .

تشكيك اخصی : آنستکه ما فيه التشكيك و مابه الاشتراك و مابه الاختلاف هر سه يك چیز باشد . ما فيه التشكيك مصداق و مابه الاشتراك منشأ اتفاق و مابه الاختلاف منشأ تفاوت است مثل وجود که تشكيك بین افراد در وجود و اتفاق افراد در خود وجود و اختلاف آنها نیز بسبب وجود است .



## ( ۲۵ ) تقدم در ذات و تقدم در فعل

در تشكيك عامی که ما فيه التقدم و ما به التقدم غير يکديگرند ما فيه التقدم وجود است و وجود گاهی مربوط بذات موضوع و گاهی بفعل او است . تقدم در وجود ذات مفاد هل بسيطه و طرف تقدم اسم است مثل تقدم پدر بر فرزند که ذات پدر مقدم بر ذات فرزند است و تقدم در فعل مثل تقدم معلم بر متعلم که طرف تقدم کلمه است و ميگوئيم معلم پيش از متعلم دانا بود و متعلم بعد از او دانا شد .

## ( ۲۶ ) تقسيم لفظ از جهت مقايسه با معنى

لفظ را که با معنى می سنجيم سه حالت پيدا ميشود . گاهی لفظ يکی است و معنى متعدد است يعنى يك لفظ در چند معنى استعمال ميشود . و گاهی عکس اين صورت است يعنى چند لفظ در يك معنى بکار ميروند . صورت سوم آنستکه لفظ ها متعدد و معنى نیز بسيار باشد و هر لفظی برابر با يك معنى بوده باشد .

اولی را که يك لفظ چند معنى داشته باشد لفظ متکثر المعنى و صورت دوم و سوم را که لفظ متعدد است لفظ متحد المعنى مينامند .

## لفظ متحد المعنى

( ۲/۲۶ ) لفظ های متعدد اگر همگی برای يك معنى باشند

مترادف ناميده ميشوند مانند اسب و باره . و غضنفر و اسد .

و لفظهای متعدد اگر برای هر يك از آنها معنی علیحده‌ای باشد متباین اند مثل انسان و درخت یا حیوان و انسان <sup>(۱)</sup>.

### لفظ متكثر المعنى

(۳/۲۶) لفظیکه بیش از يك معنی دارد بر سه قسم است : مشترك . حقیقت و مجاز . منقول .

۱ - مشترك آنستکه يك لفظ برای چند معنی نام گذاری شده باشد مانند مهر که برای دوستی و خورشید و ماه هفتم از سال و روز شانزدهم ماه نام گذاری شده است و داد بمعنی سنین عمر و نام مرضی و فریاد و فغان و راستی و عدالت . تظلم و ماضی دادن است .

۲ - حقیقت و مجاز : لفظی است که برای معنی معینی نام گذاری شده و بمناسبتی در معانی دیگر نیز استعمال میگردد که اگر وجه مناسبت بین معنی اصلی و غیر اصلی مشابحت باشد لفظ را مستعار میگویند مثل آنکه بشخص هنرمند گفته شود شما گنج همراه دارید که همه جا با خود میبرید و بشخص عالم میگویند چراغ همراه دارد . و اگر بین معنی اصلی و غیر اصلی وجه مناسبت دیگری از قبیل مجاورت ، کل و جزء و امثال اینها بوده باشد مجاز مرسل نامیده میشود مثل ناودان ریزان است .

۳ - منقول لفظی است که ابتداء بواسطه وجود مناسبتی در معنی

---

(۱) مثال اخیر از این جهت ذکر شد که هر چند نسبت بین این دو مفهوم عام و خاص است لیکن چون هر يك مفهوم مستقلی هستند لفظ های آنها متباین شمرده میشود و تعریف لفظ متباین بر آنها صادق است .

غير اصلى استعمال شده و بعداً همین معنی غیر اصلی بواسطه کثرت استعمال استقلال یافته خواه معنی اصلی بکلی متروک گردیده باشد یا کمتر در آن استعمال شود مثل دابه که منقول لغوی و صوم و صلوة که منقول شرعی و ضرب و تقسیم که منقول اهل حساب است و مانند سایر اصطلاحات مختص بهر علمی که باهل آن فن نسبت داده میشود .

### نسب اربع

(۲۷) دو مفهوم کلی که با یکدیگر سنجیده میشوند یکی از چهار نسبت بین آنها موجود است : تباین . تساوی . عموم و خصوص مطلق . عموم و خصوص من وجه و بواسطه این نسبتها چهار قسم کلی یافت میشود :

- ۱ - کلی های متباین .
- ۲ - کلی های متساوی .
- ۳ - کلی های اعم و اخص مطلق .
- ۴ - کلی های اعم و اخص من وجه .

(۲/۲۷) ۱ - کلی های متباین : هر دو مفهوم کلی که هیچ فرد مشترك نداشته باشند و در هیچ موردی در يك مصداق جمع نشوند این دو مفهوم را متباین و نسبت بین آنها را تباین مینامند مثل مفهوم درخت و انسان .

بین دو کلی متباین دو قضیه سالبه کلیه صادقست باین طریق هیچ انسانی درخت نیست و هیچ درختی انسان نیست .

(۳/۲۷) ۲ - کلی های متساوی : هر دو مفهوم کلی که همه

افراد و مصادیق آنها مشترك باشد و هیچيك دارای فرد و مصداقی نباشند که فرد دیگری نباشد آن دو کلی را متساویان و نسبت بین آنها را تساوی مینامند. مثل مفهوم انسان و متفکر ، بین دو کلی متساوی دو قضیه موجه کلیه همیشه صادق است و میگوئیم : همه متفکر ها انسانند و همه انسان ها متفکرند .

(۴/۲۷) ۳ - کلی های اعم و اخص مطلق : هر يك از دو کلی

که بر همه افراد دیگری صادق باشد و دیگری فقط بر قسمتی از افراد اولی صدق کند آنها را اعم و اخص مطلق میگویند مثل مفهوم جسم و مفهوم حیوان .

مفهوم جسم اعم مطلق است زیرا علاوه بر آنکه همه افراد حیوان را در بر دارد افراد دیگری هم دارد که حیوان بر آنها صادق نیست .

مفهوم حیوان اخص مطلق است زیرا بر همه افراد جسم صدق نمیکند ولی جسم بر همه افراد آن صادق است .

قید مطلق از این جهت اضافه شده است که در مقابل اعم و اخص من وجه قرار گرفته و معنی مطلق آنستکه یکی از دو کلی که افراد بیشتر دارد از همه جهت بر دیگری عمومیت داشته و کلی دیگر از هر جهت خصوصی تر باشد .

بین دو کلی اعم و اخص مطلق همیشه يك قضیه موجه کلیه و يك سالبه جزئیه صادق است و میگوئیم همه حیوانها جسم هستند و

بعضی از اجسام حیوان نیستند .

(۵/۲۷) ۴- کلی‌های اعم و اخص من وجهه : هر دو مفهوم کلی که هیچ يك بر همه افراد دیگری صادق نباشد و فقط بر بعضی صدق کند و عبارت دیگر در قسمتی از مصادیق و افراد شريك بوده و هر يك افراد دیگری هم مختص بخود داشته باشند که مصداق دیگری نباشد آنها را اعم و اخص من وجهه میگویند و نسبت بین آنها عموم و خصوص من وجه نامیده میشود .

اعم و اخص من وجهه يك مورد اجتماع و دو مورد افتراق دارند مورد اجتماع آنها افراد مشترک و مورد افتراق هر يك افراد مختصه بخود آن کلی است . مثل مفهوم سنگ و مفهوم سفید که بین آنها عموم و خصوص من وجهه است مورد اجتماع آنها سنگ سفید و مورد جدائی سنگ از سفید سنگ سیاه و مورد جدائی سفید از سنگ گُل سفید است . قید من وجهه باین جهت اضافه شده است که هر يك از آنها از جهتی اعم و از جهت دیگر اخص از دیگری میباشد .

بین دو کلی اعم و اخص من وجهه هیچ قضیه کلیه‌ای صادق نیست بلکه دو قضیه موجبه جزئیه و دو سالبه جزئیه صادق است .

قضیه اول : بعضی از سنگها سفید هستند .

(دوم) : بعضی از سفیدها سنگ هستند .

(سوم) : بعضی از سنگها سفید نیستند .

(چهارم) : بعضی از سفیدها سنگ نیستند .

اینکه در کتب منطق مرجع اعم و اخص من وجهه را بیک موجبه

جزئی و دو سالبه جزئی دانسته‌اند از این جهت است که چون مورد اجتماع دو جانب است بذکر يك قضیه موجب اکتفا نموده‌اند .

### تقیض کلی‌ها و نسبت بین آنها

(۶/۲۷) تقیض هر چیزی از میان بردن و بر طرف کردن آن است مثلاً تقیض انسان برطرف کردن انسان یعنی لا انسان است . همچنانکه بین اصل دو کلی نسبتی هست بین تقیض آنها هم یکی از نسب چهار گانه موجود است .

تقیض متساویان : هر گاه بین دو کلی نسبت تساوی باشد تقیض آن دو کلی نیز متساوی می‌باشند مثلاً انسان و متفکر با یکدیگر متساوی هستند تقیض آنها که لا انسان و لا متفکر است نیز متساوی می‌باشند و اگر متساوی نباشند اصل آنها نیز متساوی نخواهد بود زیرا مثلاً اگر بر یکی از افراد لا انهمان لا متفکر صادق نباشد مسلماً متفکر صادق خواهد بود و در این صورت متفکر از انسان اعم خواهد بود زیرا متفکر علاوه بر افراد انسان فرد دیگری هم دارد که انسان نیست در صورتیکه آنها را متساوی تصور نموده‌ایم . و میتوانیم فرض مسئله را بصورت قیاس در آوریم و بگوئیم اگر لا انسان با لا متفکر مساوی نباشد اعم یا اخص خواهد بود و اگر اعم باشد میتوانیم بگوئیم بعضی از لا انسانها متفکرند و هر متفکری انسان است . پس بعضی لا انسانها انسانند . و بنا بفرض اینکه اخص باشد همین قیاس در طرف دیگر جاری میشود .

تقیض اعم و اخص مطلق : تقیضهای اعم و اخص مطلق مانند



اصلشان همین نسبت را با یکدیگر دارند با این تفاوت که تقیض آنها بعکس اصل میباشد و تقیض کلی اخص اعم و تقیض اعم اخص خواهد بود. مثلاً حیوان از انسان اعم است و لایحیوان از لا انسان اخص میباشد زیرا لا انسان شامل همه حیواناتیکه انسان نیستند میشود و لا حیوان شامل هیچ حیوانی نمیشود و باز فلز اعم و آهن اخص از فلز است و نافلز از نا آهن اخص است زیرا نا فلز شامل هیچ فلزی نمیشود ولی نا آهن همه فلزاتی را که آهن نیستند در بر دارد.

میتوانیم مسئله را بصورت قیاس درآورده و بگوئیم اگر تقیض بعکس اصل نباشد خواهیم توانست بگوئیم: بعضی لا حیوانها انسانند و هر انسانی حیوان است. نتیجه میدهد: بعضی لا حیوانها حیوانند. تقیض اعم و اخص من وجه و تقیض متبائنان: حکم اعم و اخص من وجه و متبائنان از جهت تقیض یکی است و بین دو تقیض آنها در هر دو مورد تباین جزئی موجود است باین بیان که: همه کلیهاتیکه با یکدیگر تباین دارند بیک حال نیستند در بعضی از موارد بین آنها تباین کلی موجود است و در بعضی از موارد بینشان عموم و خصوص من وجه یافت میشود. مثلاً بین موجود و معدوم که تباین کلی موجود است لا موجود و لا معدوم که تقیض آنها هستند نیز متباینانند. لیکن انسان و حجر که متباینان هستند بین تقیض آنها که لایحیوان و لاججر است نسبت عموم و خصوص من وجه میباشد زیرا هر دو بردرخت صادق هستند و مورد افتراق لا حیوان از لا حجر حجر است و مورد افتراق لاججر از لایحیوان حیوان است.

کلیهائی که بینشان نسبت عموم و خصوص من وجه است نیز بهمین حالتند : در بعضی از موارد بین تقیضشان تباین کلی و در بعضی جاها عموم و خصوص من وجه است . مثلاً اگر لا حجر و لا حیوان را اصل قرار دهیم بین تقیض آنها که حیوان و حجر است تباین کلی وجود دارد و بین تقیض حیوان و ابيض که لا حیوان و لا ابيض است مانند اصل عموم و خصوص من وجه است .

علماء منطلق برای اینکه قاعده کلی بدست آورند که بر همه موارد قابل انطباق باشد گفته اند بین تقیض اعم و اخص من وجه و تقیض کلیهای متباین تباین فی الجمله است . زیرا در هر جا که تباین کلی باشد تباین جزئی نیز وجود دارد و تباین فی الجمله شامل هر دو مورد میشود .

(۷/۲۷) بین دو مفهوم جزئی یا نسبت تساوی و یا تباین است و غیر از این دو نسبت دیگری قابل تصور نیست نسبت تساوی مثل پرویز با آن کسی که از در آمد . یا پرویز و این آدم حاضر . و نسبت تباین مثل پرویز و خسرو .

### ( ۲۸ ) جزئی حقیقی و جزئی اضافی

کلمه جزئی غیر از آن معنی که در مقابل کلی است و تعریف آن گذشت و آنرا جزئی حقیقی میگویند معنی دیگری هم دارد که آنرا جزئی اضافی مینامند .

جزئی اضافی : هر مفهومی که تحت مفهوم کلی تر از خود قرار گرفته باشد جزئی اضافی نامیده میشود و این تعریف بر جزئی

حقیقی و هر کلی اخص از کلی دیگر صادق است .

مثلاً پرویز علاوه بر آنکه جزئی حقیقی است جزئی اضافی نیز میباشد زیرا تحت مفهوم کلی انسان است و انسان نیز جزئی اضافی است زیرا تحت مفهوم حیوان که کلی تر است قرار گرفته و بین جزئی حقیقی و جزئی اضافی عموم و خصوص مطلق است .

### اقسام حمل و محمولات

(۲۹) یکی از مباحث اصلی منطق که تا نسبت به آن تحقیق بعمل نیامده باشد از منطق نتیجه‌ای نمیتوان حاصل نمود ، شناختن اقسام حمل و محمولات و تمیز دادن بین خواص و آثار هر يك از آنها میباشد . زیرا همچنانکه دکارت <sup>(۱)</sup> میگوید : « مرکبات بایستی به بسایط تحلیل شوند و روابط بین اجزا معلوم گردد و هر چیزیکه هر گونه بستگی با مجهول دارد شناخته آید و نوع بستگی آنها روشن گردد تا مجهول بدست آید » . راه کشف مجهولات و تعیین درجه ارزش معلومات شناختن مفردات و کیفیت ترکیب و ضم بسایط بیکدیگر است . تشکیل معرفات یعنی حدود و رسوم اولین مرحله ترکیب مفردات و ایجاد حمل است زیرا حدود و رسوم محمولاتی را بیان میکند که نسبت بموضوعات خود رابطه ذاتی دارند یا عرضی لازم موضوع هستند .

(۲/۲۹) تحلیلالات اولی (که مبحث قیاس است) ترکیب صوری

---

(۱) فیلسوف فرانسوی قرن هفدهم است که او را مؤسس منطق ریاضی می‌شمارند هر چند قواعد چهارگانه منطق ریاضی که او بیان کرده همانستکه مختصرش را از افلاطون در آخر شماره (۱) نقل کردیم .

و ارزش قضایا را از جهت درجهٔ ربط بین محمولات و موضوعات بیان میکند .

(۳/۲۶) تحلیلالات ثانیه نیز راجع بترکیب مادی قضایا میباشد و تا محمولات ذاتیه و عرضیه و درجهٔ ضرورت و رابطهٔ بین موضوعات و محمولات شناخته نشده باشد و انواع حمل معلوم نگردیده باشد این مبحث ناتمام خواهد ماند و قبل از شروع باقسام حمل بایستی اقسام محمول توضیح داده شود .

### محمول ذاتی و عرضی

(۳۰) هر محمولی را که با موضوع خود مقایسه میکنیم از چند صورت خارج نیست : یا محمول داخل در ذات موضوع و یا خارج از آن است . و آنکه خارج است یا از موضوع خود قابل انفکاک هست و یا نیست و هر يك از آنها نشانیها و میزاتی دارد که از بقیه شناخته میشود .

ذاتی و عرضی بحسب اصطلاحات مختلف و موارد متعددی که مورد استعمال است معانی متفاوتی پیدا میکند .

### معنی اول ذاتی

(۳۱) هر محمولیکه تمام اجزاء ذات یا جزء داخل در حقیقت ذات موضوع و جزء مقوم آن باشد و مفهوم ماهیت موضوع از آن تألیف یافته باشد بسبب مقایسه با ذات موضوع ذاتی نامیده میشود . مثل مفهوم حیوان و ناطق که رویهم عین ذات انسان و هر يك از آن

دو پتهائی جزء ماهیت انسان است . ذاتی باین معنی را که عبارت از اجناس و فصول موضوع است ذاتی باب ایساغوجی مینامند .

### نشانیهای ذاتی باب ایساغوجی

(۳۲) قدما سه علامت برای تشخیص ذاتی از غیر ذاتی ذکر کرده اند :

۱ - تصور ذات موضوع بدون ذاتی ممکن نیست بلکه باید ذاتی قبل از موضوع تصور شده باشد زیرا تا جزء تصور نشود کل قابل تصور نیست هر چند تصور تفصیلی نباشد .

۲ - متصف شدن موضوع بذاتی محتاج بعلتی غیر از خود موضوع نیست . مثل سیاهی که بخودی خود متصف برنگ است و محتاج بعلت دیگری نیست که آنرا رنگ قرار دهد .

۳ - تفکیک و رفع ذاتی از موضوع در وجود یا فکر محال و ممتنع است .

### معنی دیگر ذاتی

(۳۳) طبیعت نوعیه یا نفس ذات هر گاه بر افراد و مصادیق خود حمل شود بسبب مقایسه با افراد متعددی که ذاتی نامیده میشود زیر طبیعت نوعیه تمام ماهیت اشخاص است و علاوه بر ماهیت خواص دیگری بر آن افزوده شده و فرد را تشکیل داده است و باینجهت طبیعت ذاتی افراد است . شیخ در منطق اشارات این معنی را مستقلاً ذکر کرده است و خواه طوسی در شرح گفته است جمهور این قسم را ذاتی نمیدانند و میگویند ذات بخود نسبت داده نمیشود . در صفحات بعد تحقیق بعمل

خواهد آمد که از جهتی حق با جمهور است و مفهوم نوع جزء مفهوم فرد و ذاتی آن نیست باین جهت مصنف کتاب ما محل نوع بر فرد را جزء اقسام محل عرضی شمرده است .

### محمول عرضی

(۳۴) هر محمولیکه از ذات و حقیقت موضوع خارج باشد عرضی نامیده میشود و در اصطلاح فن منطق همه محمولات خارج از ذات را محمولات عرضی می شمارند .

(۳۵) گاهی ممکن است يك محمول نسبت بیک موضوع ذاتی و نسبت بموضوع دیگری عرضی بوده باشد . مثل سیاهی که برای ماهیت سیاهی ذاتی و برای جسم سیاه عرضی میباشد .

(۳۶) سایر مشتقات نیز از این قبیل هستند مثلاً علم نسبت بمفهوم عالم ذاتی و نسبت بشخصیکه متصف بعلم است عرضی میباشد .

(۳۷) جمهور موجود را با سایر مشتقات یکی دانسته و در آن ذات اخذ کرده و گفته اند نسبت بخود وجود ذاتی و نسبت بذاتیکه متصف بوجود است عرضی میباشد در صورتیکه این رأی بر خلاف تحقیق است و ثابت شده است که موجود و وجود بیک معنی هستند زیرا اگر ذات در آن منظور شده باشد باید قبل از ملحق شدن وجود و بدون وجود برای ذات تقرری حاصل بوده باشد و چنانکه شیخ اشراق گفته است تسلسل لازم می آید .

## محمولات - عرضی

## « ذاتی باب برهان »

(۳۸) گفته شد که کلیه محمولاتی که از ذات و حقیقت موضوع خارج باشند عرضی نامیده میشوند. ذاتی و عرضی باین معنی مطابق با اصطلاحی است که در باب کلیات خمس بکار میرود.

(۳۹) در موارد دیگر نیز بعضی از محمولاتی که خارج از ذات موضوع میباشند ذاتی نامیده میشوند و آن را ذاتی باب برهان میگویند.

(۴۰) ذاتی باب برهان بمحمولاتی اطلاق میشود که خارج از ذات موضوع بوده و از ذات انتزاع شود و تصور خود موضوع برای انتزاع صفت محمول کافی باشد و واسطه دیگری غیر از ذات موضوع نخواهد.

ذاتی باب برهان نه واسطه در ثبوت میخواهد و نه واسطه در اثبات باین جهت در ذهن یا در خارج از موضوع جدا شدنی نیست و لازم بین است. زیرا خود موضوع منشأ ظهور صفت و متصف شدن باین محمول است و از همان حیثیت ذات موضوع گرفته میشود.

(۴۱) بهمین جهت که بین اینگونه محمول عارض و موضوع آن که معروض است واسطه ای وجود ندارد و بدون هیچ واسطه ای معلول ذات موضوع است آن را لازم اول مینامند.

(۴۲) مقصود از لازم اول و ذاتی باب برهان در اینمورد لازم اول ماهیت است که معلول ماهیت و از سنخ خود ماهیت میباشد و شامل

اعراض خارجی نمیشود و مثل حرارت که معلول بلاواسطه آتش است از ذاتی باب برهان خارج است زیرا حرارت معلول وجود آتش است نه ماهیت آن.

ذاتی باب برهان شامل محمولاتی میشود که علاوه بر آنکه معلول بلاواسطه هستند صفات انتزاعی میباشند یعنی در خارج ذهن وجود ندارند هر چند موضوع در خارج بآنها متصف میباشد. مثل امکان که ذاتی ماهیت و زوجیت که ذاتی عدد دو و زوایای مثلث که ذاتی مثلث میباشند و غیر از ذات موضوع علت دیگری ندارند و تصور موضوع برای انتزاع این صفات کافی میباشد. ممکن است چنین تصور شود که زوایا امر خارجی اند لیکن کلیه موضوعات ریاضی و معلولات آنها امور ذهنی میباشند.

(۴۳) لازم اول نسبت بموضوع خود بین الزوم است یعنی تنها تصور ملزوم و لازم برای جزم بلزوم کافی است و برای اثبات بواسطه احتیاجی نیست شیخ در منطق اشارات<sup>(۱)</sup> گفته است اگر لازم اول محتاج بوسط باشد تسلسل لازم می آید زیرا بین هر لازمی و ملزومش وسطی لازم است و وسط ها بی پایان خواهند بود.

(۴۴) لازم اول در خاصیت دوم و سوم که ذکر شد با ذاتی شریک است :

۱ - آنکه در وجود و در اتصاف محتاج بعلتی غیر از خود موضوع

نیست.



۲ - آنکه تفكيك عارض از موضوع در وجود و يا در فكر محال است .

(۴۵) تنها اين تفاوت را با ذاتی باب ايساغوجی دارد که بعد از ذات موضوع بآن ملحق ميشود زیرا معلول ذات میباشد و ذاتی بمعنی ايساغوجی علت و مقوم ماهيت است و علت ماهيت بر ماهيت مقدم است .

### معنی ديگر ذاتی - عرض ذاتی در مقابل عرض غريب

(۴۶) در هر علمی از عوارض ذاتیه موضوع آن علم گفتگو ميشود و شيخ در منطق اشارات<sup>(۱)</sup> آنرا ذاتی باب برهان ناميده است . ذاتی باب برهان آنستکه از جوهر و ماهيت موضوع صادر شود خواه با واسطه يا بدون واسطه باشد . در اين اصطلاح لازم ذاتی برهان شامل لوازم وجود و ماهيت هر دو ميشود . بخلاف قسم اول که محدود بلوازم بی واسطه ماهيت بود . بنا بر اين تعريف ، ذاتی باب برهان شامل سه نوع محمولات عرضی ميشود :

۱ - اعراضیکه بدون واسطه معلول ذات موضوع بوده و واسطه در ثبوت نداشته و با موضوع مساوی باشند .

۲ - اعراضیکه بواسطه جزه ذات که مساوی با ذات است (مثل فصل) بر موضوع عارض گردد .

۳ - اعراضیکه بتوسط ذاتی اول در صورتیکه مساوی با موضوع باشد بموضوع ملحق گردد . همه اینها از جوهر موضوع صادر ميشوند و ذاتی هستند قسم اول بدون واسطه و دو قسم اخير با واسطه میباشد .

(۲۷) هر چیزیکه بتوسط امراعم یا اخص ملحق بموضوع گردد عرض غریب نامیده میشود .

(۴۸) علوم از عوارض ذاتیه که ذکر شد گفتگو میکنند و اگر عرض غریب که اعم یا اخص از موضوع است مورد بحث باشد برای علوم نظم و ترتیبی در کار نخواهد بود و لازم خواهد آمد که مسائل هر علمی در علم دیگر بحث شود . مثلاً علم طب که از عوارض بدن انسان گفتگو میکند و بدن انسان از جهت جسمیت قابل انقسام و از جهت حجم معروض امور هندسی و از جهت ماده سنگین است در صورتیکه این عوارض که اعم از بدن انسان است مربوط بعلم طب نیست .

(۲/۴۸) در اینجا اشکالی هست که مسائل هر علمی از مطالب جزئی بحث میکند و موضوع مسائل اخص از موضوع علم است و بنا بر این در هر علمی از عوارض غریبه موضوع گفتگو میشود . صاحب کتاب ما در مقدمه اسفار از این اشکال جواب داده است که عرضیکه اخص از موضوع است بر دو گونه است :

۱ - عوارضیکه اخص از موضوع است و موضوع بمنزل جنس یا نوع است و باید اولاً تحصل نوعی یا تخصص صنفی حاصل نماید و بعد از تحصل و تخصص صلاحیت معروضیت و اتصاف بعارض را پیدا کند . اینگونه عوارض عرض غریب هستند و در هیچ علمی از آنها گفتگو نمیشود .

۲ - عوارضیکه اخص از موضوع میباشد لیکن محتاج بتخصص قبلی موضوع نیستند و عروض آنها موجب اولین تخصص موضوع

میشود. اینگونه عوارض عرض ذاتی هستند. بنا براین موضوع فلسفه اولی که وجود بما هو وجود است و بحث وجوب و امکان هیولی و صورت، جوهر و عرض که هر يك مختص بقسم خاصی از وجود است عرض ذاتی وجود است.

### تقسیم دوم محمول: عرض لازم و عرض مفارقی

(۴۹) در تقسیم اول معلوم شد که محمولاتی که داخل در ذات موضوع است ذاتی و آنچه از ذات موضوع خارج است 'عرضی' نامیده میشود و تقسیم دوم مربوط بمحمولات عرضی میباشد زیرا محمولات عرضی گاهی ملازم با موضوع میباشند و از فرض انفكاك آنها از موضوع محال لازم می آید و بعضی از محمولات این چنین نیستند و قابل سلب و جدائی از موضوع هستند.

قسم اول را عرض لازم و قسم دوم را عرض مفارق مینامند. و بحسب اصل بایستی عرضی لازم و عرضی مفارق گفته شود زیرا عرض قابل حمل نیست و عرضی در صورتی است که قابل حمل بر موضوع خود باشد ولی در اصطلاح منطق عرضی را عرض مینامند مثل عرض عام و عرض خاص<sup>(۱)</sup>.

### اقسام عرض لازم

عرض لازم بر دو گونه است: عرض لازم وجود و لازم ماهیت: لازم ماهیت نه در ذهن از موضوع جدائی دارد و نه در خارج، زیرا

معلول ماهیت است و معلول از علت قابل تفکیک نیست چه در ذهن باشد یا در خارج .

لازم وجود بر سه قسم است :

۱ - لازم ذهنی و خارجی . ۲ - لازم ذهنی .

۳ - لازم خارجی . و رویم رفته چهار قسم حاصل میشود :

(۲/۴۹) ۱ - لازم ماهیت مثل زوایای مثلث برای مثلث و زوجیت

برای عدد چهار که در ذهن و خارج با ماهیت همراه است .

(۳/۴۹) ۲ - لازم وجود هم در ذهن و هم در خارج مثل حرارت

برای آتش که همچنانکه در خارج گرمی معلول بلاواسطه آتش است و قابل انفکاک از موضوع نیست در ذهن نیز تصور آتش بدون تصور گرمی ممکن نیست و در عین حال گرمی معلول وجود آتش است نه ماهیت آن .

(۴/۴۹) ۳ - لازم وجود خارجی مثل سیاهی برای زنگی که

لازم وجود خارجی انسان است و اگر لازم ماهیت میبود بایستی همه افراد انسان در ذهن یا در خارج از سیاهی بشره جدائی نداشته باشند .

(۵/۴۹) ۴ - لازم ذهنی مثل کلیت انسان که فقط در ذهن

متصف بکلیت است و در خارج تا چیزی فرد نباشد وجود نخواهد یافت و کلیت مربوط بنحوه وجود انسان در ذهن است والا طبیعت از جهت ذات کلی جزئی نیست و بواسطه نحوه وجود کلی یا جزئی میشود .

(۶/۴۹) مشهور لازم ذهنی و خارجی را با لازم ماهیت یکی

دانسته و بین آن دو تمیز نداده اند و مصنف کتاب ما در سایر کتب خود باین نکته توجه یافته است که قسمی از محمولات هستند که در ذهن و خارج از موضوع جدا شدنی نیستند و در عین حال لازم ماهیت هم نمیباشند. مثل وجود که از ماهیت جداشدنی نیست و ماهیت چه در ذهن ظهور پیدا کند یا در خارج همه جا قرین وجود است و بواسطه وجود تمیز و ظهور پیدا میکند و مصحح حمل موجود بر ماهیت و واسطه عروض موجود بر ماهیت وجود است و ماهیت در حد ذات استحقاق این حمل را ندارد. بنا براین وجود نسبت بماهیت لازم ذهنی و خارجی میباشد و در عین حال لازم خود ماهیت نیست بلکه علت ملازمه آنها امر دیگریست که از ذات و حقیقت ماهیت خارج است.

### تقسیم سوم محمول : عرض بی واسطه و با واسطه

واسطه بچهار قسم تقسیم میشود : واسطه در ثبوت . واسطه در اثبات . واسطه در عروض . واسطه در اتصاف .

(۵۰) واسطه در ثبوت : چیزیست که علت ایجاد و تحقق عارض

برای موضوع باشد مثل آتش که واسطه گرمی برای آب است .

واسطه در اثبات : آنستکه حد اوسط قیاس واقع شود ، واسطه در

اثبات گاهی واسطه در ثبوت نیز هست و گاهی نیست زیرا حد اوسط

چیزیست که در وجود ملازم با مطلوب باشد چه علت مطلوب باشد یا

معلول آن یا هر دو معلول علت دیگری باشند .

(۵۱) واسطه در عروض : آنستکه محمول اولاً عارض بر چیزی

شده باشد که متحد با موضوع باشد یا در یکجا تلاقی کرده باشند و

بتوسط آن بر موضوع عارض گردد . مثل سفیدی و طعم که قابل انقسام هستند لیکن بواسطه کمیّتی که با رنگ و طعم در يك ماده موجود شده اند یا ثقل که بواسطه جسمیت عارض بر انسان است .

(۵۲) واسطه در اتصاف : در جائیست که محمول صفت حقیقی موضوع نباشد و بطور مسامحه بآن نسبت داده شود مثل کسیکه بر کشتی سوار است میگویند در حرکت است در صورتیکه حرکت صفت حقیقی کشتی میباشد و کسیکه در کشتی نشسته ساکن است و بتوسط کشتی حرکت بشخص نسبت داده میشود .

قسم اخیر در علوم مورد حاجت نیست و باین جهت مصنف کتاب ما از آن نامی نبرده است .

(۵۳) عرضیکه واسطه در ثبوت ندارد . : محمولیکه معلول موضوع خود باشد و واسطه در ثبوت نداشته باشد لازم اول نامیده میشود و توضیح و تعریف آن گذشت . و چون واسطه در ثبوت ندارد هیچیک از وسایط دیگر را هم نخواهد داشت زیرا وجود وسایط دیگر بدون واسطه در ثبوت ممکن نیست ، مثل امکان که لازم اول ماهیت و زوجیت که لازم اول عدد « دو » میباشد و هیچیک از وسایط را ندارند .

(۵۴) محمولیکه واسطه در عروض ندارد . مثل قبول انقسام که بلاواسطه عارض بر مقدار است و تعجب که بدون واسطه بر انسان عارض میشود و مصنف کتاب ما آن را نیز اولی نامیده است .

(۵۵) عرضیکه واسطه در اثبات ندارد که لازم بین نیز نامیده

میشود :

لازم بین آنستکه ثبوت محمول برای موضوع بدیهی بوده و محتاج بحد وسط نباشد و بمحض تصور موضوع و محمول جزم بلزوم حاصل شود.

واسطه در اثبات در صورتی منتفی میباشد که واسطه در ثبوت وجود نداشته و محمول معلول بلاواسطه برای موضوع باشد زیرا واسطه در اثبات از سه حال خارج نیست یا علت و یا معلول شیء است و یا امر دیگری که هر دو معلول يك علت میباشد. و در جائیکه غیر از خود موضوع علت دیگری در کار نباشد نمیتوانیم چیزی را بتوسط آثارش یا اثر دیگری که هر دو بیک علت منتسب هستند برای موضوع خود ثابت کنیم زیرا ثبوت محمول برای موضوع خود که بلاواسطه بآن نسبت دارد از نسبت داشتن به آثارش ضروری تر است و نسبت معلول بعلت از نسبت داشتن آن به امور دیگر جلی تراست باین جهت حد وسطی فیما بین علت و معلولش در کار نیست تا بتوانیم محمول را برای موضوعی که خود علت بلاواسطه آن محمول است بتوسط آن واسطه ثابت کنیم.

لازم بین بر دو قسم است: بین اعم و بین اخص.

(۵۶) لازم بین اعم آنستکه با تصور طرفین جزم بلزوم ثبوت محمول برای موضوع حاصل شود. مثل تغیر که ذاتی عالم و معلول بلاواسطه و مقتضای ذات آن است.

(۵۷) لازم بین اخص: آنستکه از تصور موضوع تصور محمول لازم آید. مثل آنکه هر گاه عدد «دو» تصور شود تصور میشود که

دو برابر واحد است .

(۵۸) لازم غیر بین آنستکه ثبوت محمول برای موضوع محتاج بواسطه است و باید با دلیل ثابت شود . مثل مساوی بودن زوایای مثلث با دو قائمه .

(۲/۵۸) گاهی ممکن است محمول معلول بلا واسطه برای موضوع نباشد یا اصلاً معلول امر دیگری باشد و درعین حال جزم بنبوت محمول برای موضوع بواسطه ممارست یا حدس یا امر دیگری بدون تأمل و بدون احتیاج بدلیل حاصل باشد لیکن در اینصورت لازم بین گفته نمیشود . (۵۹) اقسام لازم بدون واسطه ذکر شد و اقسام لازم با واسطه و مثالهای آن ضمن تعریف واسطه ها معلوم گردید و محتاج بتکرار نیست .

### ( ۶۰ ) عرض مفارق

عرض مفارق آنستکه از تصور جدا شدن محمول از موضوع محال لازم نیاید .

عرض مفارق بر سه قسم است :

۱ - مفارق دائم : مثل حرکت برای سیارات و فقر برای شخصی که در تمام مدت عمر فقیر بوده باشد .

۲ - عرض مفارق بطبیء الزوال : مثل جوانی و پیری ، و حلم در شخص بردبار .

۳ - عرض مفارق سریع الزوال : مثل خشم برای شخص بردبار و ایستادگی و نشستگی و خواب و بیداری برای هر انسانی .



## ( ۶۱ ) اقسام حمل

بعد از آنکه اقسام محمولات دانسته شد اینک بذکر انواع حل می پردازیم تا معلوم شود که در هر نوعی از حل رابطه بین موضوع و محمول تا چه درجه و تا چه حدیست .

## تعریف حمل

(۶۲) حل حکم باتحاد چیزی با چیز دیگر است . متحد را موضوع و متحدبه را محمول مینامند .

## ملاك تقسيم حمل

(۲/۶۲) ملاك تقسيم حل درجه اتحاد موضوع با محمول است زیرا اتحاد بسه درجه تقسیم میشود :

(اول) آنکه محمول بحسب مفهوم و وجود عین موضوع یا جزء آن باشد .

(دوم) آنکه بحسب مفهوم مغایرت داشته باشند و وجودشان یکی باشد .

(سوم) آنکه بحسب وجود و مفهوم هر دو مغایرت داشته و فقط يك نوع رابطه و پیوستگی تام بین وجود آنها بوده باشد .  
و با در نظر گرفتن جهات دیگر حل دارای چند قسم است .

## تقسیم اول

(۳/۶۲) حل بحسب تقسیم اول بر دو قسم است : حل هو هو و حل ذو هو یا فی هو .

### حمل هوهو یا حمل متواطی

(۶۳) حمل هوهو که متواطی نیز نامیده میشود آنستکه وجود محمول عین وجود موضوع باشد . یعنی محمول عرض خارجی برای موضوع نبوده و مبدأ اشتقاق محمول در خارج وجود جدا گانه‌ای نداشته باشد .

حمل متواطی بر دو قسم است : حمل ذاتی و حمل عرضی ، زیرا تعریفیکه برای حمل متواطی ذکر شد اقسام بسیاری از فروع حمل ذاتی و عرضی را شامل میشود :

(اول) حمل هر يك از ذاتیات بر ذات یعنی حمل اجزاء ماهیت بر ماهیت که قسمی از حمل اولی ذاتی میباشد حمل هوهوی است مثل هر انسانی جسم است و هر انسانی ناطق است . خواجه طوسی در شرح منطق اشارات گفته است ذاتی بطور موافات بر ذات حمل میشود <sup>(۱)</sup> .

(دوم) حمل ماهیت بر اجزاء مثل بعضی جسم ها انسان هستند و هر ناطقی انسان است نیز بطور موافات است .

(سوم) حمل یکی از اجزاء ماهیت بر جزء دیگر مثل هر ناطقی حیوان است و بعضی جسمها ناطق هستند چنانکه خواجه طوسی گفته است حمل موافاتی میباشد .

خواجه طوسی در ضمن تعریف مرکبات عقلیه گفته است خاصیت

(۱) شرح منطق اشارات ص ۴۲ و تعلیقات میر سید شریف بر شرح

مرکبات عقلیه آنستکه هر يك از مرکب و اجزاء مرکب بطور مواطات بر یکدیگر حمل میشوند (۱) .

اجزاء مرکبات عقلیه اجناس و فصولند و اجناس و فصول عارض و معروض ذهنی بوده و حمل آنها بر یکدیگر مواطاتی میباشد .

(چهارم) حمل ماهیت بر افراد خود ، حمل مواطاتی و هوهوی است .  
میر سید شریف گرگانی گفته است حمل نطق بر نطق زید و نطق عمرو حمل مواطاتی میباشد (۲) .

(پنجم) حمل عوارض ذهنی ماهیت مانند امکان و وجوب و وحدت که عرض ذهنی و صفات خارجی هستند بطور مواطات است .  
از آنچه گفته شد معلوم گردید که حمل مواطاتی اعم از حمل ذاتی و غیر ذاتی میباشد و حمل ذاتی اولی که اخص اقسام حمل است قسمی از حمل مواطاتی است و نسبت بین آنها عموم و خصوص مطلق است .  
و باز چنانچه معلوم شد حمل مواطاتی شامل قسمتی از حمل عرضی هم میشود و آن قسم پنجم بود که گذشت لیکن حمل عرضی اقسام دیگری هم دارد که از حمل متواطی خارج و جزو حمل ذوهو محسوب است بنا بر این نسبت بین حمل مواطاتی و حمل عرضی عموم و خصوص من وجه است .



(۱) شرح منطق اشارات ص ۹۷ .

(۲) تعلیقات بر شرح فسمیه ص ۴۶ .

## حمل ذاتی . اولی . بالذات

(۶۴) حمل ذاتی که اولی و بالذات نیز نامیده میشود ، در مورد محمولی یافت میشود که بحسب ذات و عنوان عین موضوع باشد و یا آنکه موضوع مشتمل بر عنوان محمول باشد . یعنی مفهوم محمول عین مفهوم موضوع بوده و مغایرت آنها اعتباری باشد و یا آنکه مفهوم محمول از مفهوم خود موضوع گرفته شده باشد و تصور محمول جزء تصور موضوع بوده باشد .

(۲/۶۴) این حمل را از این جهت «ذاتی» مینامند که محمول جزء ذات و ماهیت موضوع و یا عین ذات موضوع است و ذاتی باب ایساغوجی نام دارد و از این جهت «اولی» گفته شده است که ثبوت هر چیزی برای خود و یا ثبوت اجزاء هر چیزی برای خودش بر ثبوت هر چیز دیگری برایش مقدم است و «بالذات» گفته میشود زیرا که ذات و ماهیت موضوع استحقاق این حمل را دارد و ملاک ضرورت حمل در خود ذات موضوع است .

(۳/۶۴) در حمل ذاتی هر گاه بین موضوع و محمول تفاوت اعتباری وجود داشته باشد بطوریکه محمول ماهیت موضوع را تفصیل دهد و تشریح نماید اینگونه حمل مفید خواهد بود و آن حد تام است که بحسب مفهوم و مصداق عین محدود است و مغایرت آنها از جهت تحلیل و ترکیب و اجمال و تفصیل میباشد .

(۴/۶۴) و هر گاه موضوع با محمول از هر جهت یکی بوده و

مغایرت اعتباری هم نداشته باشند حمل بدون فایده است بلکه جزء حمل بحساب نمی آید و اطلاق حمل بر آن بطور تشبیه و مسامحه است .

(۵/۶۴) بطوریکه گفته شد حمل ذاتی اخص اقسام حمل و درجه

اول حمل است زیرا علاوه بر آنکه موضوع و محمول بحسب وجود یکی هستند مفهوم آنها نیز متحد است .

### حمل عرضی یا حمل شایع - یا متعارف

(۶۵) گفته اند حمل عرضی ( که حمل شایع و متعارف نیز نامیده میشود ) آنستکه موضوع فرد محمول باشد بخلاف حمل ذاتی که محمول عین موضوع و یا جزء موضوع است . این تعریف جامع همه اقسام حمل شایع نیست زیرا حمل عرضی یا حمل شایع ( که در مقابل حمل ذاتی است ) شامل چندین قسم میشود . و حال آنکه تعریف گذشته بجز یک قسم اقسام دیگر را شامل نمیگردد و اقسام حمل عرضی که مقابل با حمل ذاتی است از این قرار است :

### اقسام حمل شایع

(۲/۶۵) حمل عرضی یا حمل شایع شامل این اقسام میشود :

۱ - جائیکه موضوع و محمول دو کلی متساوی و اجزاء يك ماهیت باشند مثل هر متحرك بالاراده ای حساس است . یا یکی جزء دیگری باشد مانند هر ناطقی انسان است .

۲ - در جائیکه موضوع و محمول دو کلی متساوی و خارج از ماهیت یکدیگر باشند مانند هر ناطقی متعجب است و هر انسانی خندان است یا هر خندانی انسان است .

۳- آنکه موضوع کلی اخص از محمول و یا محمول کلی اخص از موضوع باشد. مثل هر انسانی حیوان است و بعضی حیوانات انسان هستند. و هر خندانی جسم است و بعضی جسمها خندان هستند.

۴- آنکه موضوع و محمول دو عرضی باشند که از جهت ماهیت با یکدیگر مغایرت داشته و هر دو در يك موضوع یافت شده باشند و معروض آنها مصداق مشترك برای آن دو ماهیت کلی باشد مثل بعضی سفیدها شیرین هستند یا بعضی شیرینها سفیدند.

۵- آنکه محمول عین طبیعت و ذات موضوع باشد مثل سقراط انسان است.

۶- آنکه محمول جزء مساوی با طبیعت موضوع یا جزء اعم از طبیعت موضوع باشد مثل سقراط ناطق است و زید جسم است.

۷- آنکه محمول عرض مساوی با طبیعت موضوع یا عرض اعم از ماهیت و طبیعت موضوع باشد مثل زید قابل انقسام است. زید طولیل است. و زید خندان است همه این قضا یا اقسام محل عرضی و محل شایع هستند و حال آنکه در بیشتر این موارد موضوع فرد محمول نیست.

(۳/۶۵) بنا بر این تعریف بهتر آنست که بگوئیم محل شایع آنست که محمول نه عین مفهوم موضوع و نه جزء مفهوم موضوع باشد. این تعریف شامل همه موارد مزبور میشود.

(۴/۶۵) یکی از موارد گذشته که از اقسام محل شایع نام بردیم محل نوع بر فرد است مانند زید انسان است و این اختلاف بین رأی جمهور و عقیده شیخ ابن سینا ضمن شماره (۳۳) گذشت که شیخ نوع را ذاتی

فرد دانسته و خواجه طوسی بجمهور نسبت داده است که نوع جزء مفهوم فرد و ذاتی فرد نیست . و نسبت بفرد از محولات عرضی میباشد .

(۵/۶۵) مصنف کتاب ما نیز عقیده جمهور را اختیار کرده و

قضیه زید انسان است و امثال آنرا که نوع بر فرد حمل میشود حمل بالعرض شمرده است و این رأی مطابق با تحقیق و برهان است . زیرا طبیعت لابشرط هر چند ساری در افراد و متحد با فرد است و تشخیص طبیعت بعین وجود فرد است . لکن عینیت و اتحاد ماهیت با فرد بحسب وجود است ، و دلیل بر آن نیست که مفهوم نوع جزء مفهوم فرد باشد بلکه دلیل بر آنست که مجموع ماهیت و مشخصات وجود فرد را تشکیل میدهند و عناوین ذهنی یعنی مفاهیم با امور خارجی یکسان نیستند .

تشخیص خارجی ماهیت بستگی بعوارض مشخصه دارد لیکن مفهوم فرد بستگی بمفهوم ماهیت نوعیه ندارد بلکه مفهوم فرد مثل زید همان تصور عوارض مشخصه او است که عارض بر جوهر انسانیت شده و طبیعت کلی را تخصص داده است . و مؤید صحت این گفتار آنست که شیخ ابن سینا در منطق اشارات <sup>(۱)</sup> بین سؤال من هو با سؤال بما هو تفاوت گذاشته است زیرا (من هو) سؤال از اموری است که فرد را تشکیل داده و مشخصات فردی است و مفهوم فرد همان تصور عوارض مشخصه است و سؤال از (ما هو) راجع بماهیت متشخصه است . عوارض مشخصه با ماهیت متشخصه بایکدیگر مغایرت داشته وجوابهای این دو سؤال مختلف است .

(۶/۶۵) حمل عرضی را از این دو جهت متعارف یا شایع نامیده اند که حمل ذاتی در علوم متروک و مطرود است و مورد استعمال ندارد بخلاف حمل شایع که همه جا مورد استفاده است. زیرا علوم از آثار و خواص اشیاء گفتگو میکنند و اجزاء مفهومی مورد تحقیق نیستند. و بهمین جهت فیلسوف قرن هجدهم کانت آلمانی احکام تحلیلیه را که محمول از ذات موضوع استخراج میشود معتبر نهموده است.

حمل عرضی یا حمل شایع بر دو قسم است: حمل عرضی بالذات و حمل عرضی بالعرض.

### حمل شایع بالذات - یا عرضی بالذات

(۶۶) حمل عرضی بالذات چنانکه گفته شد در جائی است که موضوع فرد حقیقی محمول یعنی عین ماهیت متعلق بموضوع یا جزء آن بوده باشد. مانند زید جسم است و زید انسان است.

### حمل شایع بالعرض - یا عرضی بالعرض

(۶۷) حمل عرضی بالعرض در جائی است که محمول خارج از ماهیت و طبیعت موضوع و عارض بر آن باشد چه عرض خارجی باشد مثل زید بلند قامت است و یا عرض ذهنی برای موضوع باشد مانند اجناس که بر فصول حمل میشوند. مثل هر ناطقی حیوان است. زیرا جنس عارض بر فصل است.

(۶۸) بین حمل شایع و حمل متواطی عموم و خصوص من وجه است زیرا حمل شایع شامل همه اقسام محمولاتی میشود که مفهوم محمول جزء مفهوم موضوع نباشد بنا بر این شامل محمولات اشتقاقی نیز میباشد در



صورتیکه محل متواطی شامل آنها نیست و از طرف دیگر محل متواطی شامل محل اولی میشود که از محل شایع خارج است و این دو محل دارای قسمی افراد مشترک و افراد مختصه میباشند .

### حمل اشتقاقی یا حمل ذوهو و فی هو

(۶۹) حمل اشتقاقی که در مقابل محل متواطی و هو هو است در جائی است که موضوع و محمول علاوه بر مغایرت مفهومی مغایرت وجودی نیز دارند . زیرا محمولات اشتقاقی اعراض و حالات خارجی برای موضوع میباشند و وجود عرض با وجود موضوع یا محل که موصوف بآن عرض است مغایر میباشد لیکن وجودشان عین ربط بوجود موضوع و تابع موضوع و در موضوع است و همان رابطه و تبعیت در وجود ملاک صدق قضیه و مصحح محل است . مثال : وقتی میگوئیم این جسم سفید است و آن جسم مستطیل است طول و سفید عرض خارجی هستند و وجودشان قائم بجسم است و بیان حالت و چگونگی موضوع خود را میکند .

(۲/۶۹) حمل مشتق نسبت بموضوع خود ذوهو و اشتقاقی و نسبت بفرد خود متواطی است مثلاً وقتی میگوئیم این جسم سفید است این محل اشتقاقی میباشد و اگر بگوئیم این سفیدی سفید است محل متواطی و هو هو ی خواهد بود زیرا محل طبیعت بر فرد چنانکه گذشت قسمی از محل متواطی میباشد .

(۳/۶۹) بین محل اشتقاقی و محل شایع عموم و خصوص مطلق است

زیرا همه حملهای اشتقاقی شایع نیز میباشند و قسمی از حملهای شایع که ذکر آنها گذشت حمل متواطی میباشند و اشتقاقی نیستند .

(۴/۶۹) این قسم از حمل را اشتقاقی نامیده‌اند زیرا مبدأ اشتقاق مثلاً بیاض قابل حمل بر موضوع نیست و مشتق که ابیض است قابل حمل میباشد .

### فهرست اقسام حمل

(۵/۶۹) حملهاییکه نامبرده شد و تعریف و توضیح آنها گذشت از این قرارند :

- ۱ - حمل متواطی یا حمل هو هو (شماره ۶۳) .
  - ۲ - حمل ذاتی یا حمل اول که حمل بالذات نیز نامیده میشود (شماره ۶۴) .
  - ۳ - حمل شایع - یا حمل عرضی که متعارف نیز نامدارد (شماره ۶۵) .
  - ۴ - حمل اشتقاقی یا حمل ذو هو و فی هو (شماره ۶۹) .
- حمل شایع بر دو قسم است :
- ۱ - حمل شایع بالذات یا عرضی بالذات (شماره ۶۶) .
  - ۲ - حمل شایع بالعرض - یا عرضی بالعرض (شماره ۶۷) .

### کلیات خمس

(۷۰) دلیل منحصر بودن کلیات در پنج قسم این است که مفاهیم جزئی و محمولات شخصی در علوم مورد استفاده نیستند و محمولات کلی بر پنج قسم است . زیرا :

هر محمول کلی را که ملاحظه مینمائیم از سه حال بیرون نیست :  
یا خود ماهیت و یا جزء ماهیت و یا خارج از ماهیت و عارض بر ماهیت  
است و آنکه جزء است یا جزء چند حقیقت است و یا تجاوز از افراد  
یک ماهیت نمیکند و آنکه عارض است یا اختصاص بیک ماهیت دارد  
و یا بر بیش از یک ماهیت عارض میشود . بنا بر این کلی بر پنج  
قسم است :

- ۱ - خود ماهیت یا نوع . مثل انسان .
  - ۲ - جزء اعم از یک نوع یا جنس . مثل حیوان .
  - ۳ - جزء مساوی بایک نوع یا فصل . مثل ناطق .
  - ۴ - عارض مختص بیک نوع . یا خاصه . مثل تعجب .
  - ۵ - عارض اعم از یک حقیقت . یا عرض عام . مثل ماشی .
- مصنف کتاب ما در اینجا نوع اضافی و نسبت بین آنرا با نوع  
حقیقی بیان نموده است و لکن نوع اضافی در حقیقت قسم جدا گانه‌ای  
از کلیات نیست بلکه همان نوع حقیقی و یا جنس است که باعتباری  
نوع اضافی نامیده شده است و بحسب این اعتبار نیز بطور اشتراك  
لفظی آنرا نوع گفته‌اند . بعلاوه در این مورد که میخواستند ثابت  
کند کلی بیش از پنج قسم نیست تعریف نوع اضافی مناسب با مقام  
نبوده و باین جهت تعریف و توضیح آن دنباله نوع حقیقی خواهد آمد .

### پرسشها و پاسخها

(۷۱) پرسشهای اصلی بسیط و مرکب در آخر کتاب توضیح  
داده خواهد شد و در اینجا پرسش هائیکه از جهت تجزیه و ترکیب

مفاهیم مورد نظر است بیان میشود تا جواب وافی و متناسب با سؤال داده شود و تحلیل و ترکیب تصورات بشایستگی انجام گردد .

کسیکه استفهام میکند و می پرسد آن چیست ؟ گاهی پرسش او راجع بلفظ است و گاهی مربوط بمفهوم و صورت تصویری چیزی میباشد .

(۲/۷۱) استفهام از لفظ دو صورت دارد :

(اول) ممکن است چیزی تصور شده باشد و از اسم آن اطلاع نداشته باشیم .

(دوم) گاهی اسم و معنی هر دو معلوم هستند و مطلوب آنستکه لفظ دیگری معادل با اسم اول در همان لغت یا در لغت دیگر بدست آید . و در هر دو صورت مجهول راجع بفهم لغات و موضوع له الفاظ است . (۳/۷۱) حالت دوم آنستکه مقصود جوینده راجع به لفظ نبوده و خواسته باشد که مفهوم و تصور چیزی یا تصور اجزاء آنرا از جهت تطبیق و مقایسه امور متعدد با یکدیگر بدست آورد .

شناسائی اشیاء بدون تطبیق و مقایسه آنها با یکدیگر میسر نیست . زیرا جزئیات و امور فردی نتیجه علمی ندارد و کلیات یا مشارکات و یا مختصات و تمیيزات . اشیاء را که برای شناسائی با یکدیگر می سنجیم و میخواهیم آنها را از نظر مناسبت و مبائنات با یکدیگر بشناسیم ، ناچار در مقام تحلیل مفاهیم ذهنی از جهت اینکه حکایت از امور واقعی میکنند برمی آئیم و در اینصورت با چیزهائی روبرو میشویم که همیشه سؤال راجع بیکی از آنها میباشد .

(۴/۷۱) ۱ - مشارکات ذاتی بین اشیائیکه فقط در صفات و عوارض

با یکدیگر امتیاز دارند و هیچ اختلافی در ذات آنها نیست .

۲ - مشارکات ذاتی بین اشیائیکه امتیاز آنها با یکدیگر در ذاتیات است .

۳ - ممیزات ذاتی که پس از مشترك بودن چند حقیقت در قسمتی از امور ذاتی در قسمت دیگر از ذاتیات از یکدیگر امتیاز دارند .

۴ - مشارکات عرضی .

۵ - ممیزات عرضی .

(۷۲) در مورد شناسائی ماهیات و فهم معانی هیچگاه از مشارکات عرضی سؤال نمیشود . زیرا مشارکات ذاتی قسمتی از اجزاء ذوات و ماهیات را تشکیل میدهند و آگاهی یافتن از آنها موجب شناسائی ذات و اجزاء ذات میشود . و علم بممیزات ذاتی علاوه بر ذات موجب تفاوت گذاشتن افراد نوعی از انواع دیگر است . در صورتیکه از علم بمشارکات عرضی هیچیک از این دو نتیجه حاصل نمیشود باین جهت مشارکات عرضی هیچگاه مورد سؤال نیستند .

در مورد سؤال و طلب معرفت جدید باید دقت کنیم که مجهول ما کدامیک از این اقسامی است که ذکر شد تا بتوانیم همان مطلوبیکه داریم بدست آوریم و بر وفق سؤال جواب بدهیم و نکاتی را که ذکر میشود رعایت کنیم :

۱ - در صورتیکه سؤال مربوط بفهم لغت و مجهول امور لفظی باشد بایستی پاسخ نیز مربوط بامور لغوی باشد .

۲ - اگر از مشارکات بین اموری که فقط در عوارض وصفات خارج

از ذات با یکدیگر امتیاز دارند سؤال شده است باید پاسخی داده شود که خود معنی را برساند و در ضمن بر اجزاء مفهوم نیز دلالت داشته باشد .

۳ - در صورتیکه از مشارکات بین چیزهائیکه در قسمتی از اجزاء ذات با یکدیگر اختلاف دارند سؤال شود بایستی پاسخی داده شود که بر اصل مفهوم بالصراحه و در ضمن بر اجزاء هم دلالت کند و باید انواع مشارکات که در سؤال ضمیمه شده اند رعایت شود که جنس بعید بجای متوسط یا متوسط بجای قریب بکار برده نشود زیرا این جوابهای در غیر مورد وافی بمقصود نیستند و مدلول آنها ناقص است .

۴ - واگر جوینده در صد فهم ممیزات است باید کاملاً توجه یافت که ممیزات ذاتی یا عرضی را در نظر دارد و بهمان مجهول که مورد نظر است پاسخ داده شود و فصل بعید بجای فصل قریب در جواب نیاید .

### نوع حقیقی

(۷۳) هر مفهوم کلی که بطور اجمال بر تمام اجزاء مشترک و مختصه ذات و ماهیت افرادی مشتمل باشد که اختلاف ذاتی بین آنها نیست آن کلی نوع حقیقی نامیده میشود و تعریف حدّی ، اجزائی را که در نوع بطور ترکیب مندمج است شرح و تفصیل میدهد .

قبلاً گفته شد که اگر جوینده ای از تمام اجزاء ذات یک فرد یا افرادی که اختلاف ذاتی بین آنها نیست و فقط بحسب عوارض اختلاف دارند سؤال کند بایستی نوع در پاسخ او گفته شود . مثلاً اگر پرسند حقیقت

و تمام ذات پرویز و حسن و تقی چیست گفته میشود انسان هستند و انسان نوع آنها میباشد . بهمین جهت برای تعریف آن گفته اند « نوع عبارتست از آن کلی که هر گاه از حقیقت اشیاء متعددی که یک طبیعت و ماهیت دارند پرسند آن کلی در جواب گفته شود » .

قید حقیقی را از آن جهت بدنباله نوع افزوده اند که با نوع اضافی تمیز داده شود .

### تعریف نوع اضافی

(۷۴) قبلاً گفته شد که جزئی بطور اشتراك لفظی بدو معنی مختلف می آید که یکی را جزئی حقیقی و دیگری را جزئی اضافی مینامند . نوع نیز همچنان دو معنی دارد . معنی اولش همان بود که تعریف شد و نوعی نامداشت . معنی دیگرش آنستکه نوع اضافی نامیده میشود .

مصنف کتاب مادرطبعة هشتم نوع اضافی را اینگونه تعریف نموده که نوعیکه مندرج درجنس است نوع اضافی میباشد . این تعریف خالی از مسامحه نیست زیرا نوع اضافی گاهی همان نوع حقیقی و گاهی جنس است و جمله نوعیکه تحت جنس قرار گرفته باشد فقط بر قسمی صادق است که همان نوع حقیقی باشد و بر قسم دیگریکه با جنس یکی است یعنی انواع متوسطه و نوع عالی صادق نیست .

دیگران گفته اند نوع اضافی آن کلی است که هر گاه حقیقتی را با غیر ضمیمه کنند و از حقیقت آنها پرسند جنس در جواب گفته شود . این تعریف نیز چندان پسندیده نیست . و بهتر آنستکه بگوئیم :

نوع اضافی عبارتست از آن کلی که تمام ذات اشیائی باشد و تحت جنس قرار گرفته باشد و هرگاه این کلی را با کلی بالاتر از خود مقایسه میکنیم باعتبار اینکه تحت جنس قرار گرفته است نوع اضافی نامیده میشود .

(۲/۷۴) مطالبیکه در اینجا گفته شد مطابق است با آنچه از کتب مربوطه استفاده میشود لیکن میتوان نوع اضافی را بطریق دیگری بیان نمود که اشکالی هم بر گفتار مصنف کتاب ما وارد نباشد و مقصود او را بخوبی روشن نماید .

بطور کلی میتوان گفت نوع حقیقی است که از ترکیب جنس با فصل تحصیل مییابد زیرا در مباحث آینده (شماره ۱۳۳) بیان خواهد شد که جنس طبیعی مادامیکه با فصل بر خورد ننموده در نهایت ابهام است و هیچگونه تحصیل مفهومی هم ندارد زیرا بمنزله ماده ابتدائی است که صرف نظر از صورت هیچگونه تحصیل وجودی ندارد و تحصیل آن از صورت است .

جنس نیز مادامیکه بیکی از فصول بر خورد ننموده و تخصص نوعی نیافته هیچگونه تحصیل مفهومی ندارد و وقتی تحصیل پیدا میکند که با فصل بر خورد نماید و از بر خورد جنس با فصل در هر مرتبه ای که باشد نوع حاصل میشود .

بنا بر آنچه گفته شد جنس در هر مرتبه ای که یافت شود فصلی هم با آن خواهد بود و بر خورد نمودن جنس با فصل موجب تحقق نوع است .



نوع اگر از جنس و فصل قریب تر کتب شده باشد و افراد مندرج در آن اختلاف ذاتی نداشته باشند نوع حقیقی است . و اگر از ترکیب جنس متوسط یا عالی با فصل بعید تحصیل یافته باشد نوع اضافی میباشد .

از اینجا دانسته میشود که اطلاق کلمه نوع بر نوع حقیقی و اضافی بطور اشتراك لفظی نیست زیرا مفهوم هر دو یکی است و میتوان گفت مفهوم نوع مقول بتشکیک است . مصداق کاملش نوع حقیقی است و نوع اضافی صنف مادون آنست .

جنس با نوع اضافی مغایرت کلی دارد زیرا در شماره ۷۹ بیان خواهد شد که فصل داخل در جنس نیست و نوع چه حقیقی باشد یا اضافی مشتمل بر جنس و فصل است . مثلاً حیوان دارای دو اعتبار است : به اعتبار اینکه جسم نامی با فصل حساس ترکیب گردیده و تحصیل نوعی یافته است جنس نیست بلکه فقط نوع اضافی است و باعتبار اینکه مفهومی است مبهم و مردد بین انواع خود باین اعتبار مشتمل بر فصل حساس نیست و جنس میباشد و مؤید این مطلب آنستکه در کتب منطق تصریح شده است که جنس مشتمل بر فصل بعید نیست . بنا بر این نوع اضافی هیچگاه جنس نیست و جنس نوع نمیکرد و فقط بین آنها مشابهت لفظی موجود است .

مصنف کتاب ما هم که گفته است «نوعیکه مندرج در جنس است نوع اضافی میباشد» همین معنی را در نظر داشته و اشکالی بر گفتار او وارد نیست تحقیق بیشتر دنباله عرض خاص خواهد آمد .

مطالبیکه بعداً می‌آید و با بیان گذشته منافات دارد مطابق با مسطورات کتب است و با این تحقیق بسیاری از آنها بی‌اساس میماند. تفصیل بیشتر ضمن شماره (۲/۷۷) خواهد آمد و شاهد بر این مطلب از کلام شیخ و ملاصدرا آورده خواهد شد.

### اختلافات نوع اضافی با نوع حقیقی

(۷۵) نوع اضافی از چند جهت با نوع حقیقی تفاوت دارد که برای روشنی ذهن خواننده باید ذکر شود :

۱ - نوع حقیقی همیشه بر افراد خود حمل گردیده و محمول واقع میشود زیرا وقتی می‌پرسند پرویز و حسن و ناصر چه هستند پاسخ داده میشود : آنان انسان هستند. انسان که نوع حقیقی است بر آنها حمل شده است و همین انسان هنگامیکه گفته شود انسان و پرنده حیوانند نوع اضافی میباشد و در اینجا موضوع قضیه واقع شده است.

۲ - نوع حقیقی در برابر سؤال پاسخ واقع میشود و حال آنکه نوع اضافی مورد سؤال است.

۳ - نوع حقیقی هیچگاه با جنس یکی نیست زیرا مصادیق آن باید در ذات و حقیقت یکسان باشند ولی مصادیق نوع اضافی ممکن است در ذات و حقیقت متفق و یا مختلف باشند.

۴ - نوع وقتی حقیقی میباشد که با مادون خود سنجیده شود و نوع اضافی با مافوق خود که جنس است مقایسه میگردد.

## نسبت نوع اضافی با نوع حقیقی

(۷۶) نسبت مابین نوع اضافی و نوع حقیقی عموم و خصوص من وجه است زیرا انسان مورد اجتماع آنها میباشد: از جهت اینکه تمام حقیقت افرادیست که در ذات و حقیقت یکسان هستند آن را نوع حقیقی میگوئیم و از جهت آنکه با جنس مقایسه و ملاحظه میشود نوع اضافی نامدارد. مورد افتراق نوع اضافی از نوع حقیقی حیوان و اجناس بالاتر است که از جهت مقایسه با اجناس بالاتر از خود نوع اضافی هستند و حقیقی نیستند. و مورد افتراق نوع حقیقی از نوع اضافی نوع بسیط است که مشمول هیچ جنسی نیست مانند «نقطه». تفاوت نوع اضافی با جنس و نسبت ما بین آنها بعد از تعریف جنس بیان خواهد شد.

## تعریف جنس

(۷۷) جنس عبارتست از آن کلی، که هر گاه از حقیقت و ذات انواع مختلف سؤال شود در جواب آید و برحقایق مختلفه از جهت اشتراك در ذاتیات حمل شود. مثلاً هر گاه پرسند انسان و ماهی و پرنده چه هستند پاسخ داده میشود حیوان هستند حیوان نسبت بهمه این انواع جنس میباشد.

جنس با نوع در این خصوصیت شریک است که هر دو شامل تمام اجزاء حقیقت و تمام اجزائی میباشد که افراد و مصادیق آنها در آن اجزاء شرکت دارند. و از اینجهت با یکدیگر اختلاف دارند که نوع

مشتمل بر اجزائیست که افراد متفق الحقیقه در آن شریک هستند و از اینجهت بر اجزائی دلالت میکند که یک حقیقت واحد مشتمل بر آنها باشد در صورتیکه جنس بعکس مشتمل بر اجزائی است که افرادی که بحسب ذات مختلف هستند در آن اجزاء شریک میباشند.

### رد قول مشهور که جنس تمام ماهیت مشترکه و محمول بر حقایق مختلفه است

(۲/۷۷) مطالبیکه در باره جنس بیان نموده و گفته اند: جنس محمول ذاتی حقایق مختلفه، یا تمام ماهیت مشترکه بین چند حقیقت است و در جائیکه جواب پرسشها را تعیین میکنند مسلم میشمارند که جنس و نوع در جواب ما هو می آیند. کلیه این مطالب با آنکه متفق علیه اهل فن است در عین حال بنظر میرسد که اینها را برای تسهیل فهم اهل تحصیل بیان نموده باشند نه برای اهل تحقیق زیرا:

(اولاً) در شماره (۲/۷۴) گذشت که آنچه در جواب سؤال از حقایق مختلفه می آید نوع اضافی است نه جنس. و بین جنس و نوع اضافی صرف اشتراك و مشابَهت لفظی موجود است و از جهت مفهوم بین آنها اختلاف بسیار است.

(ثانیاً) در شماره (۲/۱۳۳) خواهد آمد که شیخ در شفا و کتب دیگر و دیگران نیز برای جنس سه حالت ذکر کرده اند: حالت بشرط شیء. و بشرط لا. و لا بشرط.

جنس در دو حالت اول ابدأ قابل حمل نیست (به بیانیکه ضمن شماره (۲/۱۳۳) خواهد آمد) و در حالت سوم که لا بشرط و جنس

طبیعی است بواسطه ابهام و عدم تحصیل مفهومی ابدأ قابل لحاظ ذهنی و قابل تصور نیست و چیزیکه قابل تصور نباشد چگونه قابل حمل خواهد بود. بنا براین جنس وقتی قابل حمل است که مقترن با فصل باشد، زیرا بدون فصل در قوه تحصیل ذهنی و تصور است نه متصور بالفعل همچنانکه ماده بدون اقتران با صورت تحصیل وجودی ندارد. مثلاً حیوان وقتی بمعنی جنسی می آید که با فصل ناطق یا صاهل ضمیمه شده باشد و بگوئیم انسان حیوان ناطق است یا انسان و کبوتر جسم نامی حساس اند. و اگر حیوان و جسم نامی را منفرداً بیاوریم بمعنی جنسی نیستند بلکه بمعنی دیگری می آیند که نوع اضافی میباشد. لیکن اینکه میگوئیم جنس باید مقترن با فصل باشد مقصود بشرط اقتران با فصل نیست که مفاد مشروطه عامه است زیرا شیخ ابن سینا آنرا باطل نموده. بلکه مفاد قضیه وقتیه مطلقه مورد نظر است. یعنی درحین اقتران با فصل است. همچنانکه وقتی ماهیت صرف را ملاحظه میکنیم بشرط وجود یعنی مخلوط ملاحظه نمیشود لیکن در حال انفکاک از وجود هم قابل تصور نیست زیرا بدون وجود هیچگونه تحصلی ندارد تا قابل ملاحظه و تصور باشد بلکه ماهیت لا بشرط در حین مقارنه با وجود قابل ملاحظه است.

و نیز برای مثال: هیولای اولی که قوه محض است نیز وجود خارجی دارد لیکن در حین مقارنه با صورت مخصوص موجود است نه بدون آن.

بنا بر آنچه گفته شد جنس بر حقایق مختلفه حمل نمیشود زیرا

در حال انفراد بمعنی جنسی قابل تصور نیست . و در حین اقتران بافصل-  
مخصوصهم بر حقایق مختلفه حمل نمیشود و باین جهت در جواب ماهو  
نمی آید و تمام ماهیت و تمام حقیقت هم نیست زیرا مشتمل بر فصول  
نیست ( بیان این مطلب ضمن شماره ۷۹ خواهد آمد ) .

### (۳/۷۷) تعریف صحیح برای جنس

تعریفیکه بدون اشکال بنظر میرسد و مصنف کتاب ما در آخر  
لمعه چهارم از اشراق ثامن بآن اشاره نموده . آنستکه بگوئیم : جنس  
ذاتی اعم از يك حقیقت یا جزء مشترك بین چند ماهیت است بشرط  
عدم تکرار و قید عدم تکرار برای خارج نمودن فصل بعید از این  
تعریف است .

### تفاوت جنس با فصل بعید

(۷۸) فصل بعید با جنس در این خصوصیت شریك هستند که  
هر دو بر افراد مختلف الحقیقه صدق میکنند . ولی از چند جهت با  
یکدیگر اختلاف دارند :

(اول) از جهت آنکه فصل بسیط است و جزء ندارد و حال آنکه  
هر جنسی بجز اجناس عالیّه واجد اجزاء میباشد . زیرا اجناس بالاتر  
اجزاء جنس مادون هستند و ماهیت جنس از آن اجزاء تألیف یافته  
است .

(دوم) تفاوت دیگر آنکه هر چند جنس و فصل بعید هر دو بر  
اجناس بالاتر دلالت میکنند لیکن جنس بر آنها دلالت تضمینی دارد و  
فصل بطور التزام بر آنها دلالت میکند .

مثلاً همچنانکه حیوان بر نامی و جسم دلالت میکند حساس نیز بر آنها دلالت دارد لیکن دلالت حیوان تضمینی و دلالت حساس بر آنها التزامی است .

(سوم) تفاوت دیگر آنها در آنستکه جنس از آن جهت بر افراد خود صدق میکند که در قسمتی از اجزاء ذات شریک هستند و مشارکات را بیان میکند و فصل از آن جهت بر آنها صادق است که آنها را از سایر مشارکات در جنس بعید میز ساخته است .

(چهارم) تفاوت دیگر آنکه ممکن است فصلهای متعدد در یک مرتبه با هم جمع شوند مثل حساس و متحرك بالا راده که در ردیف یکدیگرند . بخلاف اجناس که ممکن نیست چند جنس در عرض یکدیگر یافت شوند .

### جنس قریب

(۷۹) برای جنس قریب چندین تعریف میتوان آورد .

(تعریف اول) جنس قریب آنستکه واجد همه اجزائی که مشترك بین این نوع و سایر انواع است بوده باشد و چیزی از اجزاء مشترک کم نداشته باشد .

برای روشن شدن این تعریف ناچار از بیان دو مطلب است :

(اول) آنکه چنانچه گفته شد جنس مرکب است و اجناس بالاتر اجزائی هستند که جنس مادون از آنها ترکیب یافته است و همه اجناس خالی از ترکیب نیستند مگر بالاترین جنسها که مشمول جنس دیگری نیست و فقط آن یکی بسیط است و بقیه جنسها همگی مرکب میباشند .

(مطلب دوم) اجزاء نوع بردو گونه‌اند :

(اول) ممیزات یعنی فصول .

(دوم) مشترکات یعنی اجزائیکه مشترك بين آن نوع و انواع

دیگرند .

جنس واجد ممیزات یعنی فصول نیست چه مساوی با نوع و فصل قریب باشند یا فصل بعید که غیر مساوی هستند . زیرا فصل در هر مرتبه‌ایکه باشد ممیز است و جنس مشارکات را بیان میکند نه ممیزات را . بنا براین دلالت جنس بر فصل بعید التزامی است همچنانکه دلالت فصل بر جنس نیز التزامی است نه تضمنی . و جنس مشتمل بر اجزاء مشترک است نه اجزاء ممیزه . بنا بر آنچه ذکر شد جنس قریب برای هر نوعی آن جنسی است که واجد همه اجناس آن نوع بوده و اجزائیرا که آن نوع با انواع دیگر در آنها شریک است همه را در بر داشته باشد . مثلاً جنس قریب برای انسان حیوانست . زیرا شامل همه اجزاء و اجناسی است که انسان با انواع غیر خود شریک است و چیزی از اجزاء مشترک را کم ندارد .

(تعریف دوم) جنس قریب آنستکه عدد شرکاء یعنی انواعیکه در

آن جنس با آن نوع شریک هستند از عدد شرکاء آن نوع در سایر اجناس کمتر باشد باین بیان که عدد شرکاء در همه جنسها نسبت بنوع یکسان نیست زیرا نسبت به بعضی از اجناس عدد شرکاء کمتر و در بعضی زیاد تر است . مثلاً اگر همه انواعیکه غیر انسان هستند از ماهیها و پرندگان و درندگان و درختها و گیاهها و فلزها و سنگها و خاکها



و ستارگان اگر همه را بشماریم و چنین فرض کنیم که عدد این انواع بصد هزار یا کمتر و بیشتر میرسد در بعضی از اجناس همه شريك هستند و در بعضی ۷۰ در صد و در بعضی نصف و در بعضی از همه کمتر .

در بین همه جنسها آن جنسی قریب است که از همه اجناس در آن کمتر شريك دارد . مثلاً حیوان و جسم نامی و جسم مطلق و جوهر همگی اجناس انسان هستند و در بین این اجناس شرکاء انسان در حیوان از همه کمتر است . زیرا نباتات و سنگها در آن شريك نیستند و آن جنس قریب انسان است و اجناس دیگری که در آنها بیشتر شريك دارد و عدد شرکاء بیشتر است جنس بعید میباشد .

(تعریف سوم) گفته اند : جنس قریب آنست که اگر نوع را با هر يك از انواع دیگری که در آن جنس شريك هستند ضمیمه کنند و از حقیقت آنها بپرسند يك جواب برای همه صحیح باشد توضیح این تعریف آنست که جنس بیان حقایق مشترک را میکند و هر گاه یکی از انواع با نوع دیگر ضمیمه شود و از حقیقت آنها یعنی قسمتی از ذاتیات آنها که با یکدیگر در آن ذاتیات شريك هستند سؤال شود معلوم است که جنس در جواب گفته میشود . حال اگر همان نوع را با هر يك از انواع دیگری که با آن نوع در این جنس شريك هستند ضمیمه کنیم همان جواب برای همه صحیح باشد چنین جنسی را قریب مینامند مثل آنکه اگر انسان را با پرندۀ ضمیمه کنند و از حقیقت آنها سؤال کنند حیوان در جواب گفته میشود . سپس اگر انسان را با هر يك از چیزهایی که در حیوانیت با انسان شريك هستند ضمیمه کنیم و از حقیقت

آنها پیرسیم باز همان حیوان در جواب صحیح است .

بار اول انسان را با پرندۀ ضمیمه کرده بودیم جواب حیوان بود و بار دوم او را با درندۀ در سؤال میگزجانیم بار سوم با ماهی و بار چهارم با مورچه و باردیگر با وزغ ضمیمه نموده و از حقیقت مشترکۀ بین آنها سؤال می کنیم در همه این سؤالا جواب صحیح حیوان است باینجهت حیوان جنس قریب است .

(تعریف چهارم) پس از آنکه اجناس متعددی برای یکی از انواع تعیین شده باشد میتوانیم بگوئیم هر يك اخص از همه اجناس است جنس قریب میباشد .

#### ( ۸۰ ) تعریف جنس بعید

جنس بعید که در مقابل قریب است با مقایسۀ آن نسبت بجنس قریب شناخته میشود و هر تعریفیکه برای جنس قریب ذکر شدعکس آن بر جنس بعید صادق است .

(تعریف اول) جنس بعید آنستکه واجد همه اجزائیکه يك نوع با انواع دیگر مشترك است نباشد . مثلاً جسم نامی جنس بعید انسان است زیرا حیوان که یکی از اجناس و اجزاء انسان است از جسم نامی خارج است و جسم نامی بر آن دلالت نمیکند و چون یکی از اجزاء مشترک را کم دارد جنس بعید نامیده میشود .

(تعریف دوم) جنس بعید آنستکه عدد شرکاء یعنی انواعیکه در آن جنس شريك هستند از عدد شرکاء آن نوع در سایر اجناس کمتر نباشد . مثلاً عدد انواعیکه در جسم نامی با انسان شريك هستند از عدد

انواعیکه در حیوانیت با انسان شریک هستند کمتر نیست و بیشتر است زیرا درختها و گیاهها علاوه بر انواع حیوانات همه با انسان درجسم نامی شریکند باین جهت جسم نامی برای انسان جنس بعید است .

(تعریف سوم) جنس بعید آنستکه درمورد سؤال از حقیقت بعضی از مشارکات صحیح باشد که در جواب واقع شود و در مورد سؤال از بعض دیگر صحیح نباشد مثلاً جسم نامی نسبت به انسان جنس بعید است . زیرا انسان و پرنده و خزنده و درخت و گیاه همگی در جسم نامی شریک هستند اما اگر انسان را با درخت یا گیاه ضمیمه کنند و از حقیقت آنها پرسند صحیح است جسم نامی در جواب گفته شود و اگر با پرنده یا خزنده ضمیمه کنند و از حقیقت آنها پرسند جسم نامی در جواب صحیح نیست زیرا همه اجزاء ذاتی که با یکدیگر در آن اجزاء شریک هستند در جسم نامی جمع نیست و این جواب وافی بذاتیات آنها نیست زیرا حیوانیت را کم دارد باینجهت جنس بعید است .

(تعریف چهارم) میتوانیم بگوئیم جنس بعید آنستکه اخص همه اجناس نباشد مثلاً جسم نامی از همه اجناس انسان اخص نمیشود زیرا حیوان از آن خصوصی تر است و بهمین جهت جسم نامی جنس بعید انسان است .

#### تعدد اجناس بحسب درجات بعد

(۸۱) از تعریفاتیکه برای جنس قریب و بعید ذکر شد بدست آمد که برای هر نوعی يك جنس قریب بیشتر وجود ندارد . ولیکن جنس بعید بشماره درجات بُعد متعدد و مختلف میباشد و زیاد شدن

شماره آن باین امور بستگی دارد :

۱ - اجزاء و اجناسیکه نوع با انواع دیگر در آنها شرکت دارد  
بهر اندازه یکی از آن اجزاء در جنس کمتر باشد یکی بر عدد جنس  
بعید افزوده میشود مثلاً با فقدان يك جزء يك جنس بعید بوجود  
می آید و با فقدان دو جزء دو جنس بعید حاصل میگردد و تا هر اندازه  
یکی از اجزاء مشترک کمتر شود جنس بعید تازه ای بوجود می آید  
و شماره جنسها بستگی بشماره درجات نقص در اجزاء دارد تا برسد  
بجنس بسیطیکه بیش از يك جزء از اجزاء مشترک را واجد نیست و  
آن حد نهائی اجناس بعیده است .

۲ - بهر اندازه بر عدد انواعیکه در اجزاء ذات با يك نوع شریک  
هستند افزوده شود یکی بر شماره جنسهای بعید افزوده میشود مثلاً تا  
وقتی که درخت و گیاه و درنده و پرند با انسان در اجزاء ذات شریک  
هستند يك جنس بعید برای انسان پیدا میشود و وقتی سنگها و فلزها  
بر شرکایش افزوده شدند يك جنس بعید دیگر برایش بوجود می آید  
و تا هر اندازه بشرکاء اضافه شود یکی بر عدد جنسهای بعید انسان  
می افزاید .

(۸۲) ۳ - وقتی یکی از انواع را بنوع دیگر ضمیمه کنیم و از  
حقیقت آنها بپرسیم جوابی برای این سؤال هست و با ضمیمه شدن  
نوع دیگر پاسخ دیگر پیدا میشود و با پیوسته شدن نوع سوم بنوع  
اصلی ما پاسخ شایسته دیگری یافت میگردد و مطابق شماره پاسخها  
عدد جنسهای بعید زیاد میشود زیرا شماره پاسخها با شماره جنسها

برابر است .

۴ - بهر درجه جنسها کلی تر و وسیع تر گردد يك شماره بر اجناس افزوده میشود و شماره درجات کلیها با شماره اجناس برابری دارد .

### مترتب بودن کلیها بر یکدیگر

(۸۳) دانسته شد که کلیها از جهت عموم و خصوص یا شامل و مشمول بودن با نظم و ترتیب معینی دنباله یکدیگر قرار گرفته اند و ما میتوانیم آنها را بدوائر متداخله یا نیردبانی تشبیه کنیم که از درجه پائین شروع و به بالاترین درجات یا بزرگترین دوائر خاتمه مییابد .

کلیهائیکه از همه خصوصی ترند در آخر و آنهائیکه نسبت بمافوق خود خصوصی تر و نسبت بمادون عمومی ترند در وسط و کلیهائیکه از همه شامل تر و همگانی ترند و کلی دیگری شامل آنها نشده است در بالا قرار گرفته اند . بنا بر این کلیها بسه درجه تقسیم میشوند :

۱ - کلیهای از همه خصوصی تریکه نسبت بمافوق خود مشمول هستند و کلی مادونی برای آنها نیست باین جهت شامل نیستند .

۲ - کلیهای متوسط که شامل مادون و نسبت بمافوق خود مشمول میباشند .

۳ - کلیهائیکه بالاتر از همه قرار گرفته و از همه شامل تر و همگانی ترند و شامل همه کلیهای مادون خود هستند ولیکن مشمول کلی دیگری نیستند زیرا کلی وسیع تری از آنها نیست تا شامل آنها بگردد .

همه این کلیها انواع و اجناس هستند و اجناس قریبه و متوسطه و اجناس عالیّه را بوجود می آورند .

### متناهی بودن عدد کلیها

(۸۴) معلوم شد که هر نوعی از چندین کلی ترکیب شده است و این کلیها در درجات معینی دنباله یکدیگر قرار گرفته اند لیکن عدد این کلیها بی پایان نیست و هر ماهیتی دارای اجزاء معینی است و شماره اجزاء ماهیت همیشه محدود و متناهی میباشد زیرا همه اجزاء ماهیت بین دو حد بالا و پائین قرار گرفته اند حد پائین ، مفهوم فرد و شخص است که از آن حد پائین تری نمیتوان تصور کرد . و هیچ مفهومی از مفهوم وجود کلی تر نیست زیرا هیچ چیز نیست که مصداق این مفهوم نباشد . و چیزی نمیتوان تصور نمود که این مفهوم شامل آن نگردد زیرا معدومات خارجی و حتی ممتنعات تا در ذهن وجود پیدا نکنند و برای مفهوم وجود مصداق نشوند تمیز پیدا نکرده و قابل تصور نیستند بنا بر این از مفهوم وجود بالا تری نیست تا شامل آن گردد .

سایر کلیها در وسط این دو که یکی مفهوم شخص و دیگری مفهوم وجود است قرار گرفته اند . و هر چیزیکه در وسط دو حد قرار گرفته باشد محدود و متناهی خواهد بود بنا بر این اجزاء هر ماهیتی مسلماً محدود و متناهی میباشد .

### وجود از سنخ ماهیات و اجزاء ماهیت نیست

(۸۵) ضمن استدلال بر تناهی کلیات حد<sup>۲</sup> اعلای مفاهیم مفهوم وجود قرار داده شد و شاید این توهم پیش آید که وجود نیز یکی از مراتب اجناس و اجزاء ماهیت است. ولیکن در حکمت متعالیه ثابت شده است که وجود از سنخ کلیات و جزئی از اجزاء ماهیت نیست زیرا ماهیت و اجزاء آن در حد ذات عاری از تحقق و تشخیص میباشد و حال آنکه وجود عین تحقق و شخصیت است و تحقق طبیعتها و کلیها بنحوق وجود است و مفهوم وجود نیز حکایت از همان جنبه حقانیت و شخصیت واقعی میکند. بنا بر این مفهوم وجود جنس و داخل در اجزاء هیچ ماهیتی نمیباشد.

### تفاوت اجناس با نوع اضافی

(۸۶) معلوم شد که نوع اضافی گاهی با نوع حقیقی یکی میشود و در بعضی از موارد همان اجناس انواع نامیده میشوند. و تفاوت ما بین اجناس و نوع اضافی باعتبار است. زیرا پس از آنکه ترتب کلیات توضیح داده شد و معلوم شد از جهت سه وضیق دنباله یکدیگر قرار گرفته اند، تفاوت اجناس و انواع از این جهت است که وقتی از پائین رو بالا میرویم کلیها اجناس نامیده میشوند تا برسد ببالا ترین کلیها که جنس الاجناس است. و زمانی که از بالا رو پائین بیائیم همین کلیها انواع نامیده میشوند تا با آخرین کلی که از همه پائین تر است و نوع اخیر یا نوع الانواع میباشد، مثلاً انسان که آخرین کلی

است نوع الانواع جوهر است و حیوان جنس قریب انسان است و جسم نامی و جسم مطلق اجناس متوسطه اند و جوهر جنس الاجناس میباشد و همه انواع مختلف جوهری مشمول جوهر هستند . سپس از بالا یعنی از جوهر که پائین می آئیم و کلی پائین را بیلا مقایسه میکنیم جسم مطلق که مشمول و مادون جوهر است اولین نوع اضافی است و نوع عالی نامیده میشود و بترتیب که پائین می آئیم جسم نامی و حیوان نوع متوسط هستند و انسان که نوع اخیر و نوع الانواع است در آخر قرار گرفته است <sup>(۱)</sup> .

### نسبت مابین جنس و نوع اضافی

(۸۷) نسبت بین نوع اضافی و جنس عموم و خصوص من وجه است . مورد اجتماع آنها نوع عالی و انواع متوسطه میباشد و این کلیها نسبت بمادون خود جنس و با مقایسه بمافوق نوع میباشد . مورد افتراق جنس از نوع جنس الاجناس است که تحت جنس دیگری قرار نگرفته تا نسبت بآن نوع بوده باشد . و مورد افتراق نوع از جنس نوع اخیر است . زیرا کلیهای دیگری مادون آن نیست تا نسبت بآنها جنس بوده باشد .

### تعریف فصل

(۸۸) فصل بمعنی جدا شدن و جدائی میباشد و از آنجهت فصل منطقی را فصل نامیده اند که ممیز ذات است بعد از آنکه در یکی از

(۱) در شماره ۲/۷۴ و ۲/۷۷ بیان شد که این مطالب برای تقریب ذهن

محصل و بر خلاف تحقیق است .



اجزاء ذات با اشیاء دیگر اشتراك داشته است . این معنی را بعبارتهای مختلف ادا کرده اند :

۱ - گفته اند فصل عبارت است از آن کلی که ماهیت را از سایر انواعیکه در جنس با آن ماهیت شريك هستند از جهت ذات جدا سازد .

۲ - و باز گفته اند : « الفصل کلی\* يقال على الشيء في جواب أي شيء هو في جوهره ، یعنی فصل آن کلی است که هر گاه از جزء ذات چیزی که مختص به آن شیء و ممیز ذات از غیر باشد سؤال کنند در جواب ، ماهیت بر آن حمل گردد . مثلاً هر گاه پرسند در ذات پرویز چه جزئی موجود است که بنوع او اختصاص دارد یا انسان چه امتیاز ذاتی بر سایر انواع دارد ، در جواب گفته میشود او ناطق است . و اگر پرسند انسان و طوطی واسب چه امتیازی بر غیر خود دارند گفته میشود حساس هستند .

### فصل قریب و فصل بعید

(۸۹) فصل بر دو قسم است قریب و بعید . زیرا از مطالب گذشته معلوم شد که طبیعی یا نوع از اجزاء ذاتی بسیاری تألیف یافته است و قسمتی از این اجزاء بین این نوع و سایر انواع مشترك میباشد و هر مرکبی که با مرکبات دیگر اجزاء مشترك داشته باشند ناچار ممیزاتی لازم دارد و الا با سایر انواع یکی خواهد بود و چنین مرکبی از مجموع مابه الاشتراکها و مابه الامتیازهای متعددی تحصیل یافته است . تمیز

گاهی در آخرین مشترك فيه بعمل می آید و گاهی در مراتب قبلی و باین جهت فصل بقریب و بعید تقسیم میشود .

### فصل قریب

(۹۰) فصل قریب آنستکه نوعی را از مشارکاتیکه در جنس قریب دارد جدا سازد زیرا هر يك از اجزاء مشترک که یعنی اجناس در مرتبه معینی قرار گرفته اند و آخرین جزء مشترك که نوع معینی با انواع دیگر در این جزء شریک است جنس قریب میباشد و آخرین ممیزیکه در آخرین مرحله یعنی جنس قریب نوع را از مشارکات ذاتی جدا میسازد فصل اخیر آن نوع است که فصل قریب نامیده میشود .  
فصل قریب همیشه مساوی با نوع است زیرا در آخرین جنس نوع را تمیز مینماید و هیچگونه شریک ذاتی برایش باقی نمیگذارد باینجهت ممکن نیست اعم از نوع بوده باشد .

### اختلاف در اینکه فصل اخیر در جواب ما هو واقع میشود یا نمیشود

(۹۱) فصل قریب که آخرین فصل است منتم ذات و آخرین جزئی است که نوع بآن کامل میشود . زیرا این فصل هنگامی برای نوع پیدا میشود که همه اجناسیکه مقومات ذاتی نوع هستند برایش حاصل شده است و ممیزات دیگر در مراتب بالاتر آنها از مشارکات ذاتی تمیز بخشیده اند و فصل قریب که آخرین جزء است وقتی بنوع ملحق میگردد که اجزاء نوع بحد کمال رسیده است باینجهت در جواب پرسش از اجزاء ذات فصل اخیر را میتوان در پاسخ آورد .

دیگران این عقیده را رد کرده و میگویند فصل در جواب ماهو نمی آید زیرا :

(اولا) فصل بسیط است و مشتمل بر اجزاء ذات نیست و باید چیزی در پاسخ سؤال از ذات بیاید که مشتمل بر همه اجزاء ذات بوده باشد و بطور اجمال بر همه دلالت کند و فصل اخیر هر چند بر اجزاء ذات دلالت میکند لیکن دلالت تضمنی ندارد و دلالت التزامی دارد و این دلالت در پاسخ سؤال معتبر نمیباشد .

(ثانیا) فصل حکایت از جهت تمیز و افتراق ماهیت از مشارکات میکند و از بیان اجزاء و مشارکات ذاتی قاصر است باین جهت در جواب ماهو نمی آید . و هیچ ممیزی چه ذاتی یا عرضی باشد در پاسخ ماهو بر ذات حل نمیشود .

### فصل بعید

(۹۲) فصل بعید آن کلی است که نوع را در جنس بعید از انواع دیگر که در آن جنس با آن نوع شریک هستند جدا میسازد . زیرا نوع بحسب هر يك از اجناس با يك دسته از انواع در قسمتی از اجزاء ذات مشاركت دارد . و در هر مرتبه از مراتب اجناس متوسطه و عالیّه که اجزاء ذات هستند محتاج بفصل ممیز است تا در آن مرتبه از مشارکات جنسی امتیاز پیدا کند .

ممیز اگر در آخرین مرتبه واقع نگردیده باشد و از همه مشارکات نوع را جدا نکند بلکه فقط از قسمتی از مشارکات آنرا جدا ساخته و تحصل ناقصی بماهیت ببخشد فصل بعید نامیده میشود .

عدد فصل بعید با شماره اجناسیکه برای نوع در مراتب مختلف موجود است مساوی میباشد. زیرا با هر اشتراکی امتیازی لازم است و هر يك از انواع عالیّه و متوسطه را فصل تحصیل میدهد و مراتب قرب و بعد فصلها با مراتب قرب و بعد اجناس یکی است.

### فصل مقوم . فصل مقسم . فصل محصل

(۹۳) فصل با هر يك از نوع و جنس رابطه و نسبت معینی دارد. نسبت بنوع دارای يك رابطه است و با جنس دو قسم رابطه دارد. (اول) رابطه فصل با نوع مانند رابطه جزء با کل است یعنی همچنانکه قوام و تحصیل کل بجزء است نوع نیز به فصل خود تقوم دارد باینجهت فصل را نسبت بنوع خود فصل مقوم میگویند مانند ناطق که فصل مقوم انسان است.

(دوم) رابطه اول فصل با جنس آنستکه در ابتداء که با جنس برخورد نماید آن را بانواع مختلف قسمت میکند و باین اعتبار فصل مقسم نامیده میشود مانند ناطق که حیوان را بانسان و غیر انسان تقسیم میکند و فصل مقسم حیوان میباشد.

(سوم) بعد از تقسیم جنس و اختصاص یافتن قسمتی از آن بنوع معین نسبت بآن جزء رابطه جدا گانه ای پیدا میکند زیرا آنرا تحصیل میدهد و از ابهام و مردد بودن که حالت جنس است خارج میسازد و باین اعتبار فصل محصل نامیده میشود و مصنف کتاب ما از این قسم صرف نظر نموده است.

### عرض عام و عرض خاص

(۹۴) سابقاً گذشت که محولاتیکه خارج از ذات و ماهیت موضوع میباشند محولات عرضی نامیده میشوند و بایستی آنها را عرضی عام و عرضی خاص نامید زیرا عرض و عرضی ازدو جهت با یکدیگر اختلاف دارند :

(اولاً) عرضی از عرض اعم و عرض اخص از عرضی میباشد . زیرا عرضی بکلیه محولاتیکه از ذات و ماهیت موضوع خارج باشند اطلاق میشود چه وجود خارجی داشته باشند مانند رنگ و طعم یا تنها منشأ انتزاع و موصوف آنها خارجی باشد از قبیل حدوث و امکان و وحدت و ضرورت وامثال آنها که وجود خارجی ندارند . عرضی شامل هر دو قسم میشود و حال آنکه عرض اختصاص بقسم اول دارد .

(ثانیاً) عرض قابل حمل نیست و عرضی محمول میباشد . عرض مبدأ اشتقاق است که حمل نمیشود و عرضی منسوب بعرض و مشتق و قابل حمل است .

فرق بین مشتق و مبدأ اشتقاق بقابلیت حمل و عدم قبول حمل است . مثلاً نمیتوان گفت جسم سفیدی یا طول است و میتوان گفت جسم سفید و طولانی است . بنا بر این میبایستی عرضی عام و عرضی خاص گفته شود لیکن چنانکه خواهی طوسی در شرح منطق اشارات گفته است منطقها بعرضی عرض میگویند . عرض ذاتی و غریب و عرض عام و خاص باین مناسبت گفته شده است .

## تعریف خاصه

(۹۵) خاصه یا عرض خاص . آن کلی است که خارج از ذات موضوع و بر افراد بیش از يك حقیقت عارض نگردد . عرض خاص چون مساوی با افراد يك حقیقت است ممیز افراد موضوع خود میباشد و همچنانیکه فصل شأن ممیزی در ذات و حقیقت ماهیت داشت عرض خاص نیز خاصیت ممیزی دارد فرقیکه هست خاصه ممیز ماهیت نیست بلکه افراد ماهیت را از جهت داشتن صفات خارجی که مختص بیک حقیقت هستند از افراد غیر این حقیقت که در جنس با یکدیگر مشار کند تمیز میبخشد و از افراد بیگانه جدا میکند .

## خاصه یا عرض عام بودن از امور نسبی است

(۹۶) صفات عرضی نسبت بیک ماهیت خاصه و نسبت بماهیت دیگر عرض عام میباشد .

مصنف کتاب ما در آخر تعریف خاصه افزوده است « از جهت آنکه معروض خاصه يك حقیقت است ، مقصود او از این قید آن بوده که خواسته است عرضیاتی را که بنوع اضافی اختصاص دارند جزء خاصه قرار دهد و تعریف شامل آنها گردد . زیرا نوع اضافی با قطع نظر از انواع مادون که مندرج در آن میباشد يك حقیقت است و کثرش بواسطه فصول بعدی و عارض بر آن است .

وحدت نوع اضافی نیز قسمی از وحدت حقیقی میباشد زیرا جنس در هر مرتبه ای که باشد بواسطه بر خورد با فصل دارای تحصیل نوعی

میشود و قبلاً بیان شد که از برخورد جنس قریب با فصل قریب تحصیل نوعی کامل و از ترکیب جنس عالی یا متوسط با فصل بعید تحصیل ناقصی بعمل می آید و در هر صورت نوع اضافی یا حقیقی باشد خالی از وحدت نیست زیرا خالی از تحصیل نیست. وحدت هر یک بمیزان تحصیل آن است، مثلاً جسم نامی بواسطه برخورد با فصل حساس بنوع حیوان تحصیل یافته و باقطع نظر از انواع مندرجه تحت آن يك حقیقت است و ماشی که عرض مختص بحیوان است باین اعتبار خاصه محسوب میشود هر چند اگر از خود حیوانیت و از اینکه يك حقیقت نوعیه است صرف نظر کنیم و انواع مندرجه تحت آنرا بنظر آوریم حقایق مختلفه میباشد.

(۹۷) بنا بر این ماشی يك اعتبار خاصه و باعتبار دیگر عرض عام است نسبت بنوع حیوان که نوع اضافی است خاصه است و نسبت بانواع مندرجه تحت آن مثلاً نسبت به انسان عرض عام محسوب میشود و شیخ در منطق اشارات نیز خاصه را بهمین گونه تعریف نموده و شامل این قسم شمرده است.

### خاصه شامل و غیر شامل

(۹۸) عرضیکه اختصاص با افراد يك ماهیت دارد گاهی شامل همه افراد آن ماهیت میشود و گاهی اختصاص بصف مخصوصی از آن ماهیت دارد باینجهت خاصه بشامل و غیر شامل تقسیم میشود.

خاصه شامل: عرضی است که اختصاص با افراد يك نوع داشته و همه افراد آن نوع در آن شریک باشند مثل آنکه هر انسانی متعجب

است و تعجب عرض شامل است .

عرض غیر شامل : عرضی است که اختصاص با افراد يك نوع داشته و همه افراد آن نوع در آن شريك نباشند . مثل آنکه بعضی انسانها فعلا نویسنده هستند و نویسندگی عرض غیر شامل است .

### عرض عام

(۹۹) عرض عام : هر کلی که خارج از ذات موضوع بوده و بر بیش از افراد يك حقیقت عارض گردد و بر آنها حمل شود عرض عام نامیده میشود . مانند ماشی که عارض بر انسان و حیوان است . و مستقیم که بر سطح و خط هر دو عارض میشود .  
عرض عام در علوم مورد استفاده نیست زیرا نه مفید تصور ذات است و نه خاصیت ممیزی دارد .

### خاصه حقیقی و غیر حقیقی

(۱۰۰) از آنچه دنباله تعریف خاصه گفته شد بدست آمد که خاصه بر دو گونه است :

قسمی بطور اطلاق مختص بیک حقیقت است مثل ضاحك . و قسمی از آن بیک اعتبار خاصه و باعتبار دیگر عرض عام است و میتوانیم آنرا خاصه اضافی بنامیم .

خاصه اضافی آنست که هر گاه يك نوع را با نوع دیگری که در جنس شريك هستند ضمیمه کنند و از ممیز آنها بپرسند عرض عام در جواب گفته شود . مثلا هر گاه پرسند انسان و اسب چه صفت و عرض ممیزی از سایر اجسام نامی دارند جواب شایسته آنست که گفته میشود



ماشی هستند . در اینجا عرض عام خاصه اضافی میباشد و همچنانکه خاصه ممیز عرضی است ماشی نیز ممیز عرضی واقع شده است .

### ( ۱۰۱ ) کلی طبیعی . کلی منطقی . کلی عقلی

برای هر يك از کلیات پنجگانه که ذکر شد اعتباراتی است که باسامی طبیعی و منطقی و عقلی نامیده میشوند . زیرا هر يك از ماهیات را که نوع یا جنس یا غیر آنها مینامیم ممکن است یکبار صفت را بتنهائی مورد ملاحظه قرار دهیم و بار دیگر تنها بموصوف توجه داشته باشیم . و میتوانیم مجموع صفت وموصوف را اعتبار کنیم . ماهیت بتنهائی طبیعی و مفهوم نوعیت یا جنسیت که صفت آنست منطقی و مجموع صفت وموصوف عقلی نامیده میشود . مثلاً هر گاه بگوئیم انسان نوع است یا حیوان جنس است . انسان و حیوان بتنهائی نوع یا جنس طبیعی و جنسیت و نوعیت تنها جنس ونوع منطقی و مجموع انسان ونوع را نوع عقلی مینامند .

خود کلی نیز همین حالات سه گانه را دارد . یعنی هر گاه بگوئیم انسان کلی است انسان بتنهائی موصوف و کلی طبیعی است و کلیت که صفت انسان است منطقی و مجموع انسان کلی را که صفت وموصوف است کلی عقلی مینامند .

وجه تسمیه هر يك از آنها آنستکه خود ماهیت نوعیه و جنسیه و عرضیه طبیعت و ذات شیء و یا جزء طبیعت یا عرض آنست و بهمین اعتبار طبیعی نامیده میشود و خود مفهوم نوعیت و جنسیت و امثال آنها امور ذهنی و موضوع علم منطق هستند باینجهت منطقی نامدارند .

و مجموع ماهیت با قید نوعیت و با قید کلیت فقط وجود ذهنی دارد و باین اعتبار عقلی نامیده میشود .

### آیا طبیعی موجود است یا نیست

(۱۰۲) کلی منطقی و عقلی مسلماً وجود خارجی ندارند و فقط در عقل موجود میشوند اختلافیکه از قدیم بوده و امروز نیز نزد فلاسفه مد نظر است آنستکه آیا طبیعی وجود خارجی دارد یا ندارد . (اولا) اختلاف است که آیا خود ماهیت و طبیعت نوعیه تنها وجود ذهنی دارد یا در خارج نیز موجود است .

آنهایکه میگویند ماهیت در خارج موجود است باز اختلاف دارند که آیا خود ماهیت وجود روحانی دارد یا در عالم ماده و اجسام موجود است .

در نتیجه این اختلافات چهار قول در مسئله یافت شده است : (اول) جمعی از فلاسفه میگویند طبیعی فقط در ذهن موجود است و در خارج جز افراد و جزئیات چیزی موجود نیست . این قول را در اروپا «مثالی ذهنی» مینامند .

(قول دوم) افلاطون میگوید ماهیت در خارج ذهن موجود است لیکن ماهیت جوهری واحد و ثابت و بسیط و غیر متغیر است و این جهان که دار زوال و حرکت است جای ماهیت جهری نیست . خود ماهیت در عالم مجردات وجود واحد بسیط و مجرد عقلانی دارد و افراد که مجموعه اعراض و صفات طبایع و محل ظهور آثار آنها هستند در عالم ماده وجود پیدا میکنند .

این عقیده «مثالی خارجی» خوانده میشود .

او میگوید وجود ماهیت مجزا از وجود فرد است ماهیت موجود روحانی . و فرد مادی است و بین موجود مجرد و مادی هیچگونه اتحادی نیست رابطه بین طبیعی و فرد رابطه بین علت و معلول و اثر و مؤثر و ظاهر و مظهر است و وجود علت غیر از وجود معلول است هر چند معلول سایه و اثر علت است .

شیخ اشراق که انواع جسمانی را مجموعه اعراض میدانند این عقیده را اختیار کرده و فلاسفه غربی بصورت‌های مختلفی این عقیده را پذیرفته‌اند .

نصوص و ظواهر شرعی نیز مؤید این قول است : آیه دو این‌من شیء إلا عندنا خزائنه<sup>(۱)</sup> «ما عندکم یتقد و ما عند الله باق»<sup>(۲)</sup> و نظایر این آیات ، و روایاتی نزدیک باین مضمون بسیار است .

(قول سوم) عقیده ارسطو و پیروان مشاء است . آنان میگویند طبیعی هم در ذهن و هم در ماده موجود است لیکن وجود طبیعت مجزا از وجود افراد نیست و بعین وجود افراد موجود است . طبیعت لا بشرط ساری در افراد و متحد با افراد است .

دلیل آنها بر اینکه طبیعت در عالم ماده و در ضمن فرد موجود است آنستکه ما می‌بینیم اشیاء آثار خارجی دارند و اثر طبیعت از آثار فردی جداست و چون اثر خارجی مؤثر خارجی و مادی میخواهد بنا بر این طبیعت در عالم ماده موجود بوجود حسی میباشد هر چند که

(۱) سوره حجر آیه ۲۱ .

(۲) سوره نحل آیه ۹۸ .

وجودش مجزا از وجود فرد نیست و با افراد در خارج متحد است و ذهن میتواند با مشاهده جزئیات طبیعت را از فرد تجرید کند و بدون فرد ملاحظه نماید .

(۲/۱۰۲) از این استدلال میتوان جواب گفت که درست است طبیعت منشأ ظهور آثار در ماده است اما همچنانکه خود فلاسفه مشاء میگویند : طبیعت جوهری بتوسط کیفیات که عارض بر طبیعت و معلول طبیعت اند در ماده از خود اثر میگذارد . پس در واقع مؤثر بلاواسطه همان عوارض و کیفیات است که مجموع آنها را فرد مینامیم و از این دلیل ثابت نمیتوان کرد که ماهیت در ماده موجود است و وجود مادی دارد .

درست است که این دلیل را برای ابطال قول اول که وجود طبیعت را تنها در ذهن میداند و منکر وجود خارجی آن است میتوان بکار برد زیرا اثر خارجی مؤثر خارجی میخواهد اما ممکن است در عالم معقول وجود داشته و بتوسط کیفیات و عوارض محسوسه آثار را از خود ظاهر کند .

این اختلاف از اصول مسائل فلسفی و بسیار پر اهمیت است کتابها در این باره نوشته شده و سخنها گفته اند و از این مختصر نتیجه قطعی نمیتوان گرفت و باید در جای خود مورد تحقیق کامل قرار گیرد . (گروه چهارمی) نیز هستند که بکلی منکر ماهیت کلی شده و میگویند انواع نه وجود ذهنی و نه خارجی دارند اسامی بر افراد جزئی ریخته شده اند . انسانیت در ذهن و در خارج جز افراد متفرق

کثیر چیزی نیست و جهت اشتراکی بین آنها وجود ندارد و آنچه را کلی مینامیم همان احساسات پراکنده زیادی است که برای ما حاصل شده . تجرید یا تعقل ملاحظه همان جزئیات پراکنده است . آنها را واصحاب تسمیه مینامند زیرا اسامی انواع بعقیده آنها اسمهای بدون مسمی اند .

### معرف یا قول شارح

(۱۰۳) معرف هر چیزی محولی است که مفید تصور موضوع خود باشد . از این تعریف که برای معرف آورده اند دو چیز استفاده میشود :

(اولاً) معرف بایستی با معرف نوعی اتحاد داشته باشد تا قابل حل بر آن باشد زیرا اگر قابل حل نباشد مباین خواهد بود و مبائن با مبائن دیگر مناسبتی ندارد تا موجب شناسائی آن گردد .

(ثانیاً) نتیجه ای که از معرف حاصل میشود آنست که تصور مجهولی از آن در ذهن حاصل میشود و این تصور باید تصور واضح و روشن باشد و تصور مبهم و فی الجمله کافی نیست زیرا چنین تصویری قبل از بدست آمدن معرف موجود است و تا چیزی فی الجمله تصور نشده باشد ممکن نیست شخص در صدد شناسائی آن بر آید .

بنا بر این تصویریکه از معرف بدست می آید معرفت اجزاء و شرایط و متعلقات آن شیء است تا بوسیله شناختن خصوصیات رفع ابهام از تصور آن بشود و معرفت ناقص بحد کمال برسد .

نتیجه دیگریکه پس از تصور کامل از معرفت شیء حاصل میشود

امتیاز دادن افراد ماهیت از افراد ماهیت های دیگر است . زیرا پس از آنکه علم بخصوصیات ماهیت حاصل گردید آن خصوصیات را با هر فرد جزئی که مشکوک است میتوان تطبیق نمود که اگر واجد آن خصوصیات و ممیزات باشد خواهیم دانست که فرد همان چیز است که شناخته ایم و اگر واجد نباشد اطلاع پیدا میکنیم که فرد آن نیست . و بطور خلاصه از تحصیل معرف دو نتیجه بدست می آید :

۱ - معرفت و تصور کامل شیء .

۲ - امتیاز دادن افراد ماهیت شناخته شده از ماهیتهای دیگر .

### شرایط معرف

(۱۰۴) معرف سه شرط اصلی دارد که بدون رعایت آن شرایط نتایجیکه ذکر شد بدست نمی آید و این سه شرط بایستی در حد و رسم هر دو موجود باشد .

(شرط اول) - که ضمناً از تعریف استفاده شد - : آنستکه همچنانکه در محل شرط است محمول با موضوع نوعی اتحاد و نوعی مغایرت داشته باشد . در معرف نیز این دو شرط موجود است . اتحاد آنستکه قابل محل باشد و محل حکم با اتحاد موضوع با محمول است . و مغایرت از آن جهت لازمست که باید قبل از معرف شناخته شده باشد تا سبب شناسائی آن گردد و اگر هر دو از هر جهت یکی باشند لازم آید که قبل از آنکه شناخته شود شناخته شده باشد مثلاً اگر بگوئیم انسان بشر است این تعریف باطل است زیرا تعریف شیء بنفس میباشد .

(شرط دوم) که علامت صحت تعریف است آنستکه معرف بایستی

در صدق با معرف مساوی باشد یعنی هر امر جزئی که فرد و مصداق یکی از آنها باشد بایستی مصداق دیگری نیز بوده باشد و اگر مساوی نباشد اعم یا اخص خواهد بود و هیچیک از آن دو ممکن نیست زیرا اگر اعم باشد حقیقت مجهول بآن شناخته نمیشود زیرا ذات یا علامت قطعی آن نخواهد بود. و نتیجه دیگر معرف که امتیاز افراد مجهول است نیز حاصل نخواهد شد.

معرف اخص از مجهول هم نمیتواند باشد زیرا اخص از اعم ترکیب بیشتری داشته و از آن غامض تر است و حال آنکه معرف باید جلی تر باشد و مرکب باید بعد از مفرد شناخته شود.

مساوی بودن معرف با مجهول را عبارات مختلفی ادا کرده اند. از جمله گفته اند :

۱ - معرف باید جامع و مانع باشد. معنی جامع بودن آنستکه بر همه افراد مجهول مشتمل باشد و هیچیک از افراد از آن خارج نباشد. بنا براین ممکن نیست اخص باشد. معنی مانع بودن آنستکه افراد بیگانه را که فرد مجهول نیستند خارج کند و شامل آنها نباشد.

۲ - و باز گفته اند : معرف باید مطرد و منعکس باشد اطراد بمعنی پیروی کردن و تلازم در وجود است و معرف مطرد است یعنی در هر موردی مفهوم معرف یعنی مجهول صادق باشد معرف نیز پیرو آن و صادق خواهد بود و ممکن نیست اخص بوده باشد.

و معنی انعکاس آنستکه در هر موردی مجهول صدق نکند معرف نیز صادق نبوده باشد و مفاد اطراد و انعکاس این دو قضیه است :

(قضیه اول) هر چیزیکه معرف بر آن صادق باشد معرف نیز بر آن صادق خواهد بود .

(قضیه دوم) در هر موردی معرف متفی باشد معرف نیز تحقق پیدا نمیکند .

قضیه دوم عکس نقیض قضیه اول است و باینجهت انعکاس نامیده شده است و عکس نقیض بطریقهٔ قدا آنستکه نقیض جزء دوم قضیه را اول قرار دهند و نقیض جزء اول را بجای دوم ذکر کنند با بقاء صدق قضیه اول .

شرایط اصلی معرف همین سه چیز است و جزئیات هر يك دنبالهٔ مطالب ذکر خواهد شد .

### اقسام معرف

(۱۰۵) معلوم شد که معرف موجب شناسائی مجهول است و ماهیت معرف همان شناساندن مجهولات است .  
شناختن هر چیزی درجات و مراتب مختلفی دارد و بانواع و اقسام متفاوتی هر چیزی را میتوان شناخت .

نوعی از شناسائی معرفت خرد شیء و ماهیت آنست . نوع دیگر آگاهی یافتن از صفات آن چیز و پی بردن بخواص و آثار و چگونگی تأثیر و تأثر آن در امور دیگر است . شناختن مواد و علل ، فائده و نتیجه‌ایکه از آن شیء عاید ما یا دیگری میشود و اطلاع یافتن بهر گونه نسبت مشابیهت یا تضاد و روابط دیگریکه مابین مجهول و امور دیگر است . همهٔ این امور موجب نوعی تصور و شناسائی میشوند و



معرفت کامل هر چیزی آنستکه همه امور مذکور و هر نسبت علی یا معلولی یا نسبتهای دیگر با واسطه یا بدون واسطه با هر چیزی دارد همگی بر ما مکشوف گردد. و چون این گونه شناسائی کامل نسبت بهیچ چیز و برای هیچکس حاصل نمیشود زیرا جزئیات و کلیات جهان بیکدیگر وابسته اند و هر چیزی با همه موجودات نسبتی دارد و اگر کسی بخواهد شناسائی کامل نسبت بنده ای از ذرات جهان حاصل نماید باید بهمه عالم وجود عارف گردد و اینگونه معرفتی جز برای آفریدگار جهان برای دیگری میسر نیست بنا بر این معرفتها مختلف است و هر کس نسبت بهر چیزی اندکی معرفت دارد بعضی بیشتر و بعضی کمتر.

از آنچه گفتیم دانسته شد که معرفت بحسب اختلاف اجزاء و موادیکه در آن بکار برده شده و بحسب اختلاف مراتب معرفتیکه از آن نسبت بمجهول حاصل میشود دارای اقسام و درجات مختلفی است و بعضی معرفتها کامل تر و بعضی ناقص ترند و باین جهت بعد و رسم تام و ناقص و حد وجودی و ماهیتی و حد کامل برهان و مبدأ برهان و نتیجه برهان تقسیم میگردد.

### تعریف حد

(۱۰۶) حد قسمی از معرفت است که موجب تصور خود شیء و شناسائی حقیقت مجهول گردد و اینگونه تعریفی جز در ماهیات و ذوات مرکبه ممکن نیست. ذات مرکب شناخته نمیشود مگر بشناختن اجزاء مفهومی و ماهیتی آن چیز. و اجزاء مفهومی، اجناس و فصولی

هستند که ماهیت مجهول از آنها تألیف یافته است .  
 بنا بر این تشکیل حد ممکن نیست مگر باینکه اجزاء و مقومات  
 مفهومی ماهیت را گرد آورند و جمله‌ای فراهم نمایند که اجناس و فصول  
 ماهیت بتامای در آن ذکر شده باشد .

ذوات بسیطه را جز بلوازم و آثار نمیتوان تعریف کرد .  
 حد " اشتراکات و امتیازات داخلی و ذاتی مجهول را بیان میکند .  
 از تشکیل حد دو نتیجه بدست می آید :

(اول) آنکه حد موجب تصور تفصیلی ذات و آگاهی یافتن از  
 اجزاء مشترک و اجزاء ممیزه که داخل در ذات مجهول هستند میشود .  
 (دوم) آنکه در نتیجه تصور مشارکات و میزات موجب تشخیص  
 دادن افراد و مصادیق ماهیت مجهول از افراد و مصادیق ماهیات دیگر  
 میشود و تا حدی شناسائی کامل نسبت بمجهول بوسیله حد حاصل  
 میگردد .

### شرایط تشکیل حد

(۱۰۷) مقصود از حد بدست آوردن هر دو نتیجه‌ای است که  
 ذکر شد و باین جهت بایستی کاملاً مراعات شود که مقومات ذات یعنی  
 اجناس و فصول همگی ذکر شوند . و اگر یکی از میان بیفتد همه  
 ذاتیات شناخته نمیشود و نتیجه‌ایکه در نظر است عاید نميگردد . و اگر  
 تنها نتیجه دوم را در نظر گرفته باشیم یعنی بخواهیم افراد ماهیت  
 معینی را از افراد بیگانه تشخیص بدهیم احتیاجی بذکر فصول ذاتیه  
 نیست و میتوانیم میزات عرضیه یعنی خاصه را بجای فصل بیاوریم زیرا  
 تشخیص افراد ماهیت از افراد بیگانه از آن هم حاصل میشود .

## حد تفصیلی و حد اجمالی

(۱۰۸) حد تفصیلی : آنستکه تمام اجناس و فصول ماهیت یکان یکان ذکر شود و اجزاء لفظ بطور مطابقه بر اجزاء ماهیت دلالت کند .  
حد اجمالی : آنستکه اجناس غالبه و متوسطه در آن ذکر نشده و بجنس قریب اکتفا شود ، زیرا جنس قریب بطور تضمن بر همه دلالت دارد .

## ایجاز در تعریف جایز نیست

(۱۰۹) بعضی گفته اند حد باید موجز باشد لیکن ایجاز موجب اخلال بمقصود است زیرا ایجاز در تعریف حذف بعضی از مقومات آن است و آن اخلال بغرض و خلاف مقصود است زیرا بعضی از مقومات تصور نخواهد شد .

(۱۱۰) افزودن بر اجزاء ذات نیز ممکن نیست زیرا موجب بغلط افکندن و تصور امر غیر ذاتی بجای ذاتی میگردد .

## در تعریف خود حد کلمه وجیز آوردن

بیهوده است

(۱۱۱) بعضی برای تعریف حد گفته اند حد گفتاریستکه وجیز باشد و بیان چیزی را در بر داشته باشد .

کلمه وجیز زائد و نامفهوم است . زیرا :

«اولاً» بیان شد که حذف ذاتیات جایز نیست .

«ثانیاً» معنی و جازت مفهوم نیست زیرا گاهی جمله و عبارتی

نسبت بیکی و چیز و نسبت بمورد دیگر طولانی میباشد و از این کلمه استفاده نمیشود که باید در چه حدی باشد .

بطور کلی در هیچ معرفی معانی اضافیه را که حد معینی ندارد نمیتوان بکار برد مثل آنکه بعضی آتش را تعریف کرده اند که از هر جسمی سبکتر و لطیف تر است این گونه تعریف غلط است زیرا الطافت و سبکی نسبت بچیزهای مختلف تفاوت میکند .

### حد تام و حد ناقص

(۱۱۲) مفهوم حد مقول بتشکیک است زیرا بعضی از حدود موجب تصور کاملتر و بعضی ناقص تر میشوند .

حد تام آنستکه کاملترین شناسائی از آن نسبت بذات و اجزاء ذات چیزی حاصل شود بنا براین یا بایستی همه اجناس و فصول تفصیلاً در آن ذکر شود و یا آنکه حد اقل جنس قریب را با فصل قریب ذکر کنند زیرا جنس قریب بطور تضمن بر همه اجناس و اجزاء ذات دلالت دارد و فصل قریب بطور التزام بر فصول عالیه دلالت میکند .

حد ناقص آنستکه جنس قریب را در آن نیاورده باشند . این گونه حدی ناقص است زیرا بنام اجزاء ذات معرفت حاصل نمیکرد .

### تعریف رسم

(۲/۱۱۲) رسم آنستکه بواسطه شناختن آثار و ممیزات عرضی تصور مبهمی بعمل آید و تنها افراد ماهیت را از افراد ماهیت های دیگر امتیاز بخشد و موجب شناسائی و تمیز افراد گردد لیکن ممیزات ذاتی مجهول را بیان نکند .

## رسم تام

(۱۱۳) رسم تام آنستکه علاوه بر آنکه موجب شناسائی و تمییز یافتن افراد ماهیت از افراد ماهیت های دیگر میشود اجزاء مشترکه ماهیت نیز با آن تصور میشود . زیرا رسم تام مشتمل بر جنس قریب است که دلالت بر تمام مشترکات ذاتی میکند و نیز مشتمل بر خاصه است که افراد را بواسطه آگاهی یافتن بصفات مختصه ممتاز و مشخص مینماید .

## رسم ناقص

(۱۱۴) رسم ناقص معرفی است که تنها موجب ممتاز گردیدن افراد ماهیت از افراد بیگانه میگردد و اجزاء مشترکه ذاتی یا اصلا تصور نمیشود؛ و یا موجب تصور قسمی از ذاتیات میشود . زیرا رسم ناقص مشتمل بر جنس قریب نیست - گاهی هم تا بعدی از نقص میرسد که تمییز کامل هم از آن حاصل نمیشود و آن در جائیستکه اعم یا اخص از مجهول بوده باشد .

## اجزاء رسم

(۱۱۵) رسم تام چنانکه معلوم شد از جنس قریب و خاصه تشکیل میشود و نتیجه آوردن جنس بطوریکه گفته شد آنستکه ذات مجهول تصور شود و آوردن خاصه برای امتیاز افراد ماهیت مجهول از سایر افراد است .

بهر آنستکه چندین خاصه را با هم ترکیب کنند تا هیچ ابهامی

در تمیز افراد مجهول باقی نماند . مثلاً بهترین تعریف رسمی برای انسان آنستکه بگوئیم انسان حیوانی است که بدو پا راه میرود ناخن های پهن دارد بشره اش آشکار و طبعاً خندان است . گاهی هم دو عرض عام را بیکدیگر میتوان ضمیمه کرد تا يك خاصه از آن حاصل شود چنانکه خفاش را تعریف میکنند که حیوانی است زاینده پرند .

(۲/۱۱۵) رسم ناقص . ممکن است از عرضیات صرف یعنی عرض عام و خاصه و یا از جنس بعید و خاصه تشکیل گردد . مثل آنکه در تعریف انسان بگوئیم جسم خندان یا رونده خندانست .

(۱۱۶) این اختلاف قبلاً ذکر شد که آیا ممکن است ممیز راچه ذاتی یا عرضی باشد برای تصور مجهول و در پاسخ کسیکه از چیزی پرسش میکند بکار برد یا جایز نیست ؟

اگر نتیجه آن شد که جایز است میتوان در رسم ناقص بذکر خاصه اکتفا نمود و در پاسخ انسان چیست یا پرویز چیست میتوان گفت خندان است .

### نام حد بر تام و ناقص بطور اشتراك لفظی گفته میشود

(۱۱۷) حد تام و ناقص را دو ماهیت مختلف دانسته اند که هر چند هر دو در این جهت اشتراك دارند که مجهول را بتوسط اجزاء ذات میشناسانند و مفید تصور ذاتیات میباشد . لیکن این اختلاف بین آنها هست که حد تام مشتمل بر همه ذاتیات است و اگر ذاتیات بطور تفصیل در آن ذکر نشده باشد جنس قریب که در آن آورده شده

است بطور تضمن بر همه ذاتیات دلالت میکند . و حد ناقص این چنین نیست زیرا جنس قریب در آن ذکر نشده تا متضمن بر همه اجزاء ذات باشد و فاقد قسمتی از اجزاء ذات است . و اگر چه حد ناقص هم بر همه ذاتیات و خود ماهیت دلالت میکند اما دلالت التزامی دارد و دلالت مطابقی و تضمنی نسبت به بعض اجزائی که حذف شده ندارد باین جهت ماهیت حد تام و ناقص دو نوع مختلف هستند که در يك جنس شرکت دارند و اسم حد بطور اشتراك لفظی در هر دو بکار برده میشود . قطب الدین رازی این سخن را رد کرده <sup>(۱)</sup> و گفته است این اختلاف اختلاف ذاتی نیست تا آنها را دو نوع مختلف گرداند بلکه اختلاف صقی و فردی است و اگر اختلاف نوعی باشد بایستی رسم تام و ناقص نیز دو نوع متفاوت باشند و حال آنکه آنها را از يك نوع دانسته اند و مخصصی در حد نیست که آنرا مشترك لفظی و رسم را مشترك معنوی بدانیم و همچنانکه بر حدود ناقصه بطور تشکیك حد گفته میشود بر حد تام نیز بطور اولویت صادق است و مفهوم حد در همه یکی میباشد .

#### تشکیك در مراتب حد

(۱۱۸) حد تحلیل اجزاء ماهیت است و حد کامل تر آنستکه بیشتر اجزاء ماهیت تحلیل شده باشد و چون حدود ناقصه در تحلیل اختلاف دارند در بعضی بیشتر اجناس و ذاتیات بیان شده و در بعضی اجزاء کمتری ایراد گردیده باین جهت معرفتی که از آنها حاصل میشود یکسان نمیشود و همین اختلاف سبب میشود که مفهوم حد

بطور تفاوت یعنی بکمال و نقص بر آنها صدق کند و این معنی تشکیک است.

### اقسام معرف از جهت ترکیب و بساطت موضوع

(۱۱۹) هر چه را بخواهیم تعریف کنیم از سه حالت بیرون نیست و برای هر یک نوعی از تعریف میتوان آورد.

(اول) چیزهایی که بسیط مطلق هستند نه اجزاء ذهنی و نه اجزاء خارجی برای آنها میتوان تصور نمود. اینگونه چیزها را فقط برسم میتوان تعریف کرد، عقول مجرد و نفوس مجرد از این قبیل هستند و آنها را تنها به آثار و علائم میتوان شناخت.

(دوم) (۱۲۰) مرکبات حقیقه‌اند. و مرکب حقیقی عبارتست از نوعی مرکب که بین اجزاء آن تمایز وجودی نبوده باشد و هر یک از اجزاء و خود مرکب بطور مواطات بر بقیه قابل حمل باشند و یا جزء اعم بجزء اخص تقوم داشته باشد. اینگونه موجودات را (ذوات الماهیات) میگویند.

ماهیت این مرکبات از جنس و فصل تالیف یافته‌است و آنها را بایستی به اجناس و فصول و بعد تام یا ناقص تعریف نمود.

(سوم) (۱۲۱) چیزهایی که دارای ماهیت حقیقی و ترکیب واقعی نیستند زیرا هر یک از اجزاء در اینگونه مرکبی وجود مستقل داشته و بر یکدیگر حمل نمیشوند. اینگونه چیزها را (مرکبات اعتباریه و غیر حقیقه) یا مرکبات خارجی مینامند و اینها نیز اقسام بسیاری دارند:

۱- قسمی از مرکبات خارجی که بین اجزاء آن التیام و تاجدی اتحاد ظاهری موجود است، وحدت و شخصیت آنها نسبت به بقیه



کامل تر است . مثل اعداد که از آحاد تألیف یافته‌اند و جسم که از ماده و صورت یا از اتمها ترکیب یافته است .

۲ - بعضی از مرکبات خارجیه جهت اتحاد آنها آنستکه در یک محل جمع شده‌اند مثل سفیدی و سیاهی که در جسم ابلق بهم پیوسته‌اند .  
۳ - مرکب از حال و محل مثل جسم سفید که از سفیدی و جسم ترکیب شده است .

۴ - مرکب از اضافه و مضاف مثل پدر که از شخص و پدری بوجود آمده است .

۵ - مرکب از علت فاعلی و فعل مثل بخشدگی و آن فائده‌ایست که از کسی بدیگری برسد .

۶ - مرکب از صورت و محل مثل افطس که بینی مقعر است .

۷ - مرکب از غایت مثل انگشتر حلقه‌ایستکه برای زینت بدست میکنند .

اینها اقسامی است که خواجه طوسی و امام رازی هر یک در شرح خودشان بر منطق اشارات آورده‌اند .

### تفکیک معرفی در مرکبات خارجیه

(۱۲۲) مرکبات خارجیه را که اقسامشان ذکر شد بایستی برای تعریف بذکر اجزاء پردازند و همان اجزاء را در تعریف بیاورند . و خود اجزاء اگر شناسا هستند محتاج بتعریف نیستند و الا بایستی اجزاء را بحد و اگر ممکن نباشد برسم تعریف نمایند و معرفات آنها را ضمن تعریف مرکب بیان کنند .

(۱۲۳) بعضی گمان کرده اند که حد تنها از جنس و فصل فراهم میشود و این اشتباه از اینجهت برای آنها روی داده است که بمسکبات خارجی توجه نیاخته اند .

### ترتیب اجزاء در حد لازم نیست

(۱۲۴) بعضی از نویسندگان کتب منطق رعایت ترتیب بین اجزاء را شرط دانسته و گفته اند جزء اعم باید قبل از جزء اخص ذکر شود و بعضی ترتیب را شرط ندانسته اند .

آنها که میگویند بایستی اجزاء بترتیب ذکر شود میگویند تصور و معرفت اجزاء بایستی مطابق با وضع طبیعت باشد و طبعاً جزء عام بسیط تر است و بر خاص تقدم تجوهری دارد و اگر ترتیب رعایت نشود تصور اجزاء بطور صحیح نشده است و تعریف حدی نیست و رسم خواهد بود .

آنهایکه میگویند ترتیب شرط صحت نیست و بهتر آنستکه ترتیب رعایت شود میگویند مقصود از حد تصور اجزاء ماهیت است بهر کیفیتی که حاصل شود .

(۲/۱۲۴) تحقیق آنستکه ما نمیتوانیم در اینباره قضاوت کنیم که اگر اجزاء با ترتیب ذکر نشود بحسب اصطلاح آنرا حد نمیگویند و رسم میگویند . لیکن اینقدر مسلم است که مقصود از حد و تحلیل و ترکیب اجزاء ماهیت صرف تصور اجزاء نیست . بلکه رابطه و نسبت بین اجزاء و اینکه اولین جزء بسیط در ماهیت کدام است و ترکیب اول و دوم و سوم همه این خصوصیات در نظر است که روشن گردد .

حد کامل برهان . حد مبدأ برهان . حد نتیجه برهان

(۱۲۵) گاهی ممکن است یکی از علل وجودی که برای تعریف چیزی آورده میشود علت وجود جزء دیگر باشد . مثل آنکه غضب را تعریف کرده اند که جوشش خون دل برای اراده انتقام است .

این تعریف دو جزء دارد یکی جوشش خون دل و دیگری اراده انتقام . جزء دوم نتیجه و غایت جزء اول میباشد و اینگونه تعریفها بسه صورت ممکن است تألیف شوند :

(اول) آنکه هر دو جزء باهم ذکر شوند مانند مثال گذشته و آنرا حد کامل برهان میگویند .

(دوم) آنکه تنها جزء دوم را بیاورند و بگویند غضب اراده انتقام است آنرا حد مبدأ برهان مینامند .

(سوم) ممکن است بجزء اول اکتفا شود و بگویند غضب جوشش خون دل است و آن حد نتیجه برهان نامیده میشود .

مثال دیگر ، برای تعریف خسوف گفته اند : خسوف زوال نور ماه بواسطه فاصله شدن زمین بین خورشید و ماه است . این حد کامل برهان است و اگر بگویند خسوف فاصله شدن زمین بین خورشید و ماه است . حد مبدأ برهان میباشد . و هرگاه گفته شود خسوف محو شدن روشنی ماه است . حد نتیجه برهان خواهد بود .

## مشاركت حد و برهان

(۱۲۶) وجه اینکه اینگونه معرفتها را حد کامل برهان و مبدأ برهان و نتیجه برهان میگویند آنستکه جزء دوم حد در برهان نیز حد وسط قرار داده میشود. برهان وجود شیء و حد معرفتش هر دو در يك جزء شرکت دارند. مثلاً میگوئیم فلانی اراده انتقام دارد و هر کس اراده انتقام داشته باشد خرنش در جوشش است. نتیجه میدهد که خون فلانی در جوشش است. یا آنکه در مثال دوم. میگوئیم نور ماه زائل شده است و هر گاه نور ماه زائل شود زمین بین ماه و خورشید فاصله شده است. نتیجه میدهد که اکنون زمین بین ماه و خورشید فاصله شده است. اراده انتقام در مثال اول و زائل شدن نور ماه در مثال دوم بین حد و برهان مشترك است زیرا در برهان حد وسط واقع شده و جزء حد نیز قرار دارد.

مصنف کتاب ما (در آخر مبحث برهان) مشاركت حد و برهان را توضیح داده و در آنجا گفته است علت در صورتی در جواب ما هو می آید که علت بالذات باشد. خود او در مباحث علت و معلول کتاب اسفار<sup>(۱)</sup> علت بالذات را چنین تفسیر نموده که بخودی خود مبدأ فعل و بالذات منشأ اثر باشد. یکی از اقسام علل فاعل است. فاعل بالذات آنستکه اقتضاء و منشأیت تأثیر مشروط بضمیمه شدن قید و شرط خارجی نباشد. مانند آتش که بخودی خود سوزنده است. بخلاف علت بالعرض

که اثر بخشیدنش مشروط بهمراهی و مشارکت چیز دیگر در منشأیت اثر است. مثلاً کتاب نسبت بدانا شدن شاگرد علت بالعرض است زیرا وقتی موجب دانائی شاگرد میشود که شرایط بسیار دیگری که از جمله معلم است بآن ضمیمه شود و معلم نیز در این حکم است و اینها را علل ناقصه و معدات میگویند. علل صوری و غائی و قابلی نیز گاهی بالذات و گاهی بالعرض میباشند.

علت بالذات غیر از علت تامه و اخص از آن است زیرا علت تامه مجموع چهار علت است در صورتیکه همگی بالذات باشند و مانعی هم برای هیچیک نباشد و باینجهت معلول همیشه با آن همراه است و از یکدیگر جدائی ندارند. بخلاف علت بالذات که بواسطه وجود مانع یا نبودن علل دیگر بلا اثر میماند. مثلاً آتش که فاعل بالذات است رطوبت مانع از سوزندگی آن میشود یا بواسطه نبودن ماده سوختنی یا شرایط دیگر اثری از آن ظاهر نمیشود.

توضیحیکه در باره فاعل بالذات داده شد مطابق با ظواهر امر و نظر عوام است. لیکن با نظر دقیق علل طبیعی و مادی همگی علت بالعرض هستند و علت بالذات که مشروط بهیچ قید و شرطی نیست علل مجردة بلکه تنها واجب الوجود است. همچنانکه حکما گفته اند لا مؤثر فی الوجود الا الله.

### معانی کلمه حد

(۲/۱۲۶) کلمه حد در باب ایساغوجی و باب برهان بسه معنی مختلف استعمال میشود: معنی حد در باب ایساغوجی معرفتی است که

مشمول بر ذاتیات ماهیت باشد و حکایت از اجزاء ذات کند .

در باب برهان دو معنی دیگر دارد یکی مفرداتی که مقدمات برهان از آنها ترکیب میشود که حد اصغر و حد اوسط و اکبر باشد . و دیگری خصوص اوسط است که علت ذاتی میباشد .

معنی مشارکت حد و برهان آنست که يك چیز هم برای تعریف و نیز برای بیان علت و اثبات چیزی آورده شود و علت ذاتی شیء معرف آن گردد .

حد و برهان از اینجهت در حدود مشترك هستند که علت ذاتی ماهیت با ذاتیاتش یکی بوده و مغایرت آنها اعتباری است . و باینجهت حکما گفته اند هر چیزیکه حد نداشته باشد برای اثبات وجودش برهان نمیتوان آورد<sup>(۱)</sup> . و باز گفته اند چیزهایی که سبب دارند شناخته نمیشوند مگر بتوسط شناختن اسبابشان<sup>(۲)</sup> .

در همین نزدیکی بیان شد (شماره ۱۱۹) که ماهیات بر دو قسمند : ماهیات حقیقیه و غیر حقیقیه .

ماهیات حقیقیه (ذوات الماهیات) دارای دو نوع علتند : یکی علل قوام ماهیت و دیگری علل وجود آن . علت مادی و صورتی ماهیات اجناس و فصول آنها میباشد و تحصیل نوع بستگی بآنها دارد . و وجود اینگونه ماهیات بعلل وجودی مربوط است .

مرکبات حقیقیه را اگر بخواهیم از جهت ماهیتی و مفهومی

(۱) ملاحظه له لابرهان علیه .

(۲) ذوات الاسباب لا تعرف الا بالاسبابها .

تعریف کنیم بایستی علل ماهوی آنها را بیاوریم و برای شناساندن وجودشان باید بذکر علل وجودی پردازیم . مثلاً اگر از حقیقت تفصیلی شخصی سؤال کنند باید بگوئیم حیوان ناطق است و اگر از علل وجودی او پرسند علل فاعله و اجزاء مادی و غائی او را بیان میکنیم .

و حد کامل اینگونه موجودات آنستکه مشتمل بر علل ماهیتی و وجودی هر دو باشد ، مرکبات اعتباریه که ماهیت حقیقی ندارند جنس و فصل ندارند و فقط بذکر علل وجودی اکتفا میکنیم .

نداشتن ماهیت حقیقی گاهی از نهایت کمال و در بعضی موارد از نهایت نقص است مجردات روحانی و نفوس ناطقه مطابق ذوق اشراق بواسطه کمال وجودی و غلبه وجوب بر جنبه امکانی بدون ماهیتند باین جهت گفته اند ( النفس و ما فوقها إنیات محضة ) .

برعکس مرکبات غیر حقیقیه که نیز فاقد ماهیتند و نداشتن ماهیت بواسطه نقص وجودی آنها است .

در هر يك از این دو قسم که معرف آنها علل وجود آنها است «ماهو» و «لمهو» یکی است یعنی همان چیزیکه حد معرف آنها است واسطه ثبوت و اثبات و علت وجودشان میباشد و مشارکت حد و برهان پر واضح است .

در ماهیات حقیقیه نیز میتوانیم مشارکت حد و برهان را از جهتی ثابت نمائیم . زیرا اگر پرسند حد معرف پرویز چیست میگوئیم حیوان ناطق است و اگر پرسند چرا انسانست میگوئیم زیرا ناطق است در اینجا ناطق جواب چیست و چرا است هر دو واقع شده . و نیز

اگر معرفات وجودی او را بخواهند مواد و اجزاء و علل فاعلی او را ذکر میکنیم و برای اثبات وجودش نیز از همان علل استفاده میکنیم . بنا براین مشارکت حد و برهان در همه جامعومیت دارد و در همه موارد ماهو و لم هو یکی است لیکن این قضیه در صورتی صادق است که علت را اعم از مقومات ماهیتی و وجودی هر دو بدانیم . و اینکه مجردات را اختصاص میدهند که در آنها ماهو و لم هو یکی است مقصود از این جمله آنستکه آنها فاقد ماهیتند .

در مرکبات غیر حقیقیه یا ماهیاتیکه بخواهند از جهت وجود آنها را تعریف کنند گاهی همه علل وجودی را ذکر میکنند . باین جهت گفته اند بهترین معرف آنستکه مشتمل بر علل چهارگانه باشد مثل آنکه تیشه را تعریف کرده اند : آلتی است ساختگی از آهن بشکل مخصوص برای نجاری . و گاهی بیکی یا دو علت از مجموع علل اکتفا میشود چنانکه در حد کامل برهان گذشت که دو علت در تعریف آورده شده و در حد مبدأ برهان یا نتیجه برهان فقط بذکر يك علت اکتفا شده است و قبلاً گفتیم شناسائی کامل بچیزی حاصل نمیشود مگر باینکه همه چیزهاییکه هر گونه رابطه وجودی دور یا نزدیک دارند همگی را بشناسیم و در معرف ذکر کنیم .

### حد وجودی

#### یا تعریف مجهولات بعلم وجودی

(۱۲۷) معلوم شد که ماهیت بعضی از مرکبات خارجی از علل وجودی آنها تالیف یافته و ناچار برای تعریف آنها علل وجودی را



ذکر میکنند و آنرا حد وجودی مینامند<sup>(۱)</sup> . گفته اند این گونه تعریف اعم از حد و رسم است زیرا نسبت به بعضی ازامور علل جزء ماهیت و ذات شیء است . و گاهی چیزهائی را که ماهیت حقیقی دارند و بجنس و فصل تعریف میشوند میتوانیم برای وضوح بیشتر علل وجودی آنها را نیز بیاوریم و نسبت باینگونه امور تعریف برسم خواهد بود .

بنابراین - وجودی اعم از حد و رسم است . یعنی در بعضی ازموارد تعریف بذاتیات و گاهی تعریف بعرضیات میباشد . ولیکن این گفتار خالی از مسامحه نیست زیرا رسم ، تعریف بعوارض و آثار یعنی معلولات شیء است و تعریف بعلت را نمیتوانیم رسم بشماریم و میتوانیم بگوئیم حد وجودی مربوط بشناسائی وجود شیء است و حدود و رسوم در مورد تصورات ذهنی و شناساندن ماهیات بکار میروند بنابراین حد وجودی قسم دیگری است که نه جزء حدود و نه رسوم است .

(۱۲۸) خواجه طوسی در شرح منطق اشارات گفته است : این قواعد که مربوط بحدود و رسوم است شیخ از کتاب جدل ارسطو نقل کرده است . و در کتاب جدل اینگونه قواعد را مواضع مینامند که جمع مواضع است و موضع بحکم کلی میگویند که احکام دیگری از آن استخراج گردد و هر يك از آنها را مقدمه برای اثبات مطلبی قرار دهند .

قسمتی ازمواضع مربوط بامور لفظی و قسمتی بمعانی بستگی دارد

(۱) میتوانیم خانه را تعریف کنیم ، فضائی است که چهار دیوار و سقف و کف بر آن احاطه نموده و از گچ و آجر بشکل مکعب برای نشیمن و استراحت ساخته شده است . واحدهای اجتماعی از این قبیل اند .

در کتاب اشارات اشتباهات لفظی بر معنوی مقدم داشته شده است و البته ترتیب آنجا از جهت اینکه لفظ دلیل بر معنی و وسیله کلام است مناسب تر میباشد و مصنف کتاب ما که قسمت اشتباهات معنوی را مقدم داشته از جهت اهمیتی است که بخطاهای معنوی و فکری داده میشود .

### اعتبارات سه گانه برای جنس

(۱۲۹) معنی جنسی را به صورت میتوان مورد ملاحظه و اعتبار قرارداد و بحسب هریک از آن اعتبارات اسامی خاص و احکام مختصه‌ای دارد و باید بررسی کنیم که بحسب کدامیک از اعتبارات جزء حد قرار گرفته و برنوع حل میشود .

مفهوم جنسی ممکن است بشرط لا . یا بشرط شیء و یا لا بشرط در نظر گرفته شود و اگر آنرا بشرط لا یا بشرط شیء اعتبار کنیم قابل حل نیست و جزء حد قرار نمیگیرد و فقط در صورتی جزء حد ماهیت قرار میگیرد که بطور لا بشرط ملاحظه شده و جنس طبیعی بوده باشد و اینک هریک را توضیح میدهیم :

### ( اعتبار اول )

#### جنس در حال تخصص یافتگی یا بشرط شیء

(۱۳۰) هرگاه جنس بشرط شیء یعنی بشرط اقتران با یکی از فصول معین در نظر گرفته شود بطوریکه هر چیز دیگری بآن ملحق گردد عرضی و بعد از تحصیل ذات باشد باین اعتبار یکی از فصول تخصص یافته و از حال ابهام جنسی درآمده و تحصیل نوعی یافته است .

جنس در اینصورت قابل حل بر نوع نیست و جزء حد واقع نمیشود. زیرا باین اعتبار جزء نوع است و نوع با ملاحظه خودجنس اعتبار شده است و اگر جنس را که جزء است بر کل حل کنیم مستلزم تکرار میباشد. زیرا بعد از آنکه تحصیل نوعی یافته مثل آنستکه گفته شود انسان حیوانی است که انسان باشد. بنا بر این قابل حل بر نوع نیست و جزء تعریف انسان قرار نمیگیرد.

(۱۳۱) در این حال جنس نسبت بنوع در حال تخصص یافتگی و نسبت بفصل معین بشرط تخصص یافتگی میباشد.

### ( اعتبار دوم )

#### جنس بشرط تخصص نداشتن یا بشرط لا

(۱۳۲) جنس هرگاه بشرط لا اعتبار شود جزء مادی نوع است و قابل حل بر نوع نیست و جزء حد نمیتوان آنرا قرار داد.

معنی بشرط لا آنستکه خودجنس و اجزاء آن در نظر گرفته شود و هرچند جنس باین اعتبار نا تمام است نه تحصیل ذهنی دارد و نه تحصیل خارجی اما در عین حال همه چیز در مرتبه ذات با چیز دیگر قابل اتحاد نیست زیرا در اینمرتبه با همه چیز مفایرت دارد.

معنی جنسی باین اعتبار خود است و چیز دیگر نیست و از همه چیز مجرد است زیرا غیر خود نیست. بنا براین نه با نوع اتحاد پیدا میکند و نه با فصل و برهیچیک قابل حل نیست.

(۲/۱۳۲) جنس در حال بشرط لا. برای فصل ماده است و نسبت بنوع جزء مادی میباشد و جزء هیچگاه قابل حل بر کل نمیباشد لیکن

در اینمورد مثل حالت سابق موجب تکرار نیست .

برای بشرط لا در اینجا دو معنی میتوان تصور کرد :

(اول) بمعنی عدم مقارنه با فصل .

(دوم) بمعنی متحد نگردیدن با چیزی غیر خود .

لیکن در اینجا بمعنی عدم اتحاد با فصل یا نوع است . زیرا در

مرتبه ذات هیچ چیز با دیگری متحد نمیگردد و در عین حال منافی با

آن نیست که مقترن بفصلی شده باشد و تحصیل نوعی یافته باشد و با

امور مقترنه بحسب ذات متحد نباشد .

### ( حالت سوم )

#### لابشرط یا جنس طبیعی

(۱۳۳) هرگاه ذات جنس و معنی جنسی را بطور ابهام ملاحظه

کنیم و اتحاد یا عدم اتحاد آن را با اشیاء خارج از مرحله ذات جنس

در نظر نگرفته ، و توجه نداشته باشیم که با چیز دیگری غیر خود

مقترن میشود یا نمیشود ، نه وجود چیزی با آن منظور شود و نه عدمش .

در این حال بهیچ فصلی تخصص داده نشده و تحصیل نوعی نیافته است

و بین هر يك از فصول منوعه مردد میباشد .

جنس در این حال از اتحاد وجودی با هیچ فصلی ابا و امتناع

ندارد و قابل آنستکه بیکی از فصول تخصص یافته و با آن متحد گردد .

(۲/۱۳۳) باین اعتبار معنی جنسی در وجود و در تصور ناقص

و مبهم است و در حد ذات قابل تصور نیست و با تقید و تخصص یافتن

بفصل تحصیل ذهنی و خارجی پیدا میکند و امکان تصور برایش پیدا

میشود و باین اعتبار جزء حد قرار میگیرد و قابل حمل بر نوع میباشد (۱).

### شرایط دیگریکه بایستی در معرف رعایت شود

(۱۳۴) ۱ - یکی از چیزهاییکه بایستی در حدود خودداری شود بکار بردن فصل بجای جنس است. چنانکه گفته اند: عشق زیاده روی در دوستی است. زیاده روی قید دوستی و فصل آنست زیرا دوستی انواعی دارد و یکی از انواع دوستی حب شدید یا عشق است و تعریف صحیح آنستکه بگویند عشق دوستی زیاده از حد است.

(۱۳۵) ۲ - استعمال فاسد چیزی بجای جنس نیز غلط است چنانکه میگویند خاکستر چوب سوخته است که حالت فساد هیزم را میرساند.

### تعریف بمساوی در شناسائی

(۱۳۶) قبلا معلوم شد که معرف بایستی واضح و روشن باشد تا موجب شناسائی مجهول گردد و اگر با مجهول مساوی باشد هیچیک ممکن نیست معرف دیگری گردد چنانکه زوج را بخطا تعریف کرده و گفته اند زوج عددی است که فرد نباشد در صورتیکه فرد از زوج شناساتر نیست و هر دو یکسان هستند.

### تعریف بضد

(۱۳۷) یکی از موارد خطا آنستکه چیزی را بضد خود تعریف کنند. چنانکه گفته اند سفیدی آنستکه ضد سیاهی باشد. اینگونه

(۱) تعلیقات صدر المتألهین بر شفا ص ۱۹۳ و الهیات شفا ص ۴۹۴.

تعریف باطل است زیرا «اولاً» هر دو درجهالت برابرند . بعلاوه تعریف به اعم است . زیرا برای هر چیزی چندین ضد است و بصرف اینکه بدانیم ضد فلان چیز است نه بماهیت مجهول اطلاع یافته‌ایم و نه میتوانیم افراد مجهول را از غیر امتیاز بدهیم زیرا سفیدی اضداد بسیار دارد .

### تعریف باخفی

(۱۳۸) بعضی اشتباه بزرگتر نموده و چیزی را بمخفی تر از خود تعریف میکنند مثل آنکه گفته‌اند آتش عنصری است شبیه بنفس در صورتیکه نفس از آتش پوشیده تر و ناشناس‌تر است .

### تعریف چیزی بجهود

(۱۳۹) هیچ چیز را نمیتوانیم بخودش معرفی نمائیم زیرا در اول گفتیم اولین شرط آنستکه معرف غیر از مجهول باشد و تعریف بنفس جایز نیست . مثل آنکه گفته‌اند حرکت نقله است . یا انسان حیوان بشری است .

### تعریفیکه مستلزم دور است

(۱۴۰) یکی از تعریف های غلط جائی است که خود معرف بایستی بتوسط مجهول شناخته گردد . و این را تعریف دوری مینامند . چه بدون واسطه باشد مثل آنکه گفته‌اند آفتاب ستاره ایست که روز بر می آید . آفتاب را بروز تعریف کرده‌اند و حال آنکه روز بایستی بآفتاب شناخته شود . و گاهی دور با واسطه است مثل آنکه گفته‌اند عدد دو «۲» زوج است و زوج عددی است که بدو متساوی قسمت شود و دو متساوی دو چیز هستند که هر يك برابر با دیگری باشد و دو

چیز عدد «دو» است . آخرین مجهول بایستی بتوسط مجهول اول شناخته شود .

### تعریف متضائفان

(۱۴۱) یکی از خطاها آنستکه بعضی یکی از دو متضایف را بدیگری تعریف کرده اند و اینگونه تعریف باطل است . زیرا وجود دو متضایف در خارج و در تصور باهم اند . و هیچیک مقدم بر دیگری نیست تا معرف دیگری گردد بنا براین هر يك از دو متضایف در جهالت یا شناسائی مساوی با دیگری است در صورتیکه معرف بایستی واضح تر باشد .

مثلاً بعضی گفته اند پدر کسی است که پسر داشته باشد . در صورتیکه اگر معنی پسر معلوم باشد پدر نیز معلوم خواهد بود . در اینجا بایستی چیزی را معرف قرار داد که بوجود آورنده اضافه است و بایستی گفته شود پدر حیوانی است که دیگری از نوع خود را از نطفه خود بوجود آورده و پدری از آن جهت است که از نطفه او می باشد . علت حدوث اضافه ما بین شخص اول و دوم نطفه ایست که ماده وجود دیگری می باشد و علت محدثه معرف آورده شده و این تعریف صحیح است .

### در تعریف بایستی الفاظ رایج صریح گفته شود

(۱۴۲) بکار بردن لفظ در معنی مجازی مثل اطلاق نور بر علم و فکر و لفظ مستعار که نوعی مجاز است مثل گفتن ذنب السرحان « دم گرگ یا شیر » بصبح اول و الفاظ غیر متداول و غیر مأنوس در عرف شنونده و ترکیبات مورد نفرت هر چند متین باشد اینگونه چیزها

در تعریفات پسندیده و شایسته نیست . زیرا شنونده یا مقصود را درك نمیکند و یا بسختی درك میکند .

(۱۴۳) هر گاه بخواهیم معنائی را برسانیم و لفظ صریح و مناسبی نداشته باشیم بایستی لفظی انتخاب کنیم و در آن معنی بکار بریم که مقصود را بصراحت و خوبی برساند .

### باریر میناس

(۱۴۴) در اول کتاب که ابواب منطق شماره میگردید گفته شد که یکی از ابواب منطق مبحث قضایا است که مقدمه موصل تصدیقی میباشد . در این باب تعریف قضیه و اقسام آن بیان میشود .

(۲/۱۴۴) قضیه بحسب تقسیم اول بخبری و انشائی منقسم میگردد . و چون قضایای انشائی در مطالب علمی مورد گفتگو نیست زیرا برای کشف مجهول بکار نمی آید فقط قضایای خبریه مورد گفتگو میباشد .

### ملاك تقسیمات قضیه

(۳/۱۴۴) قضیه خبریه گاهی از جهت عدد اجزاء لفظی و گاهی بواسطه جهات معنوی تقسیم میشود و تقسیمات معنوی از اینقرار است :  
«اول» از جهت منجز بودن حکم یا معلق بودن آن . بحملیه و متصله و متصله قسمت میشود .

«دوم» از جهت بیان کمیت افراد موضوع و عدم ذکر آن قضایای مسوره و مہمله و طبیعیه یافت میشود .

«سوم» از جهت نحوه وجود موضوع - قضایای ذهنیه . خارجیہ . حقیقیہ . حاصل میگردد .



«چهارم» از جهت سلب و ایجاب . بموجب و سالبه انقسام می یابد .  
 «پنجم» از جهت عدول و تحصیل . معدوله و محصله بوجود می آید .  
 «ششم» از جهت کیفیت نسبت حکم . به ضروریه و ممکنه و غیر  
 آن منقسم میشود . هر يك از تقسیمات مزبور بترتیب ذکر میشود . و  
 تقسیمات لفظی قضیه نیز در ضمن بیان تقسیمات معنوی بیان میگردد .

### مقدمه

( ۱۴۵ ) وجودهای اصلی و غیر اصلی یا وجودهای چهارگانه

برای هر چیز

هر چیزی دارای چهار نحوه تعین و ظهور است و آنها را  
 وجودهای چهارگانه اشیاء مینامند :

۱ - وجود اصلی یعنی وجود حقیقی هر چیزی که در خارج  
 است و آثار خارجی از آن بوجود می آید .

۲ - وجود علمی یعنی صورتیکه از اشیاء خارجی در ذهن حاصل  
 میشود : وجود علمی تابع و فرع وجود خارجی است . زیرا علم صورت  
 اشیاء واقعی و حقیقی و مثال و نمایش دهنده امور خارجی میباشد .

صورتهای علمی با خارج مطابقت دارد زیرا از مشاهده امور  
 خارجی گرفته شده و علم تابع معلوم است . و در صورتیکه صورت  
 ذهنی برابری در خارج نداشته یا بر خلاف امور خارجی باشد صورت  
 «وهمی» یعنی ساختگی ذهن است و صورت حقیقی آن شیء نیست  
 بلکه ذهن بطور فرض آنرا صورت شیء تصور نموده و بخارج نسبت  
 میدهد .

۳- وجود لفظی : مردم برای آنکه بتوانند صورتهای علمی و تصورات خود را بیکدیگر بنمایانند هر گروهی بین خودشان اصوات و الفاظ معینی را بهر يك از معانی اختصاص داده و بر آن تباری کرده‌اند و وجود لفظی اشیا را بمرحله تحقق در آورده‌اند و الفاظ جانشین علائم و اشارات خارجی هستند .

۴- وجود کتبی : برای اینکه حاضران بتوانند الفاظ خودشان را بغائبان برسانند نقوش و خطوطی بین خود قرار داده و بر آن تباری کرده‌اند و در حقیقت وجود کتبی جانشین الفاظ است و بتوسط الفاظ بر امور ذهنی و در نتیجه بر امور خارجی دلالت دارد و باین ترتیب وجود ذهنی دنباله وجود خارجی و وجود لفظی پیرو وجود ذهنی و وجود کتبی در اثر وجود لفظی پدیدار شدند .

(۲/۱۴۵) امور خارجی و ذهنی حقیقت وجودی دارند و برای همه مردم جهان یکسانند . صورت وجودی آب و آتش . مهر و کین در خارج و ذهن برای همه یکی است . لیکن هر ملتی خط و زبانی مخصوص بخود دارد زیرا قراردادهای اجتماعی بایکدیگر یکسان نیستند .

(۱۴۶) بیان وجودهای چهار گانه مقدمه برای مطالب بعد است زیرا تعریف قضیه و تقسیمات آن براساس وجودهای چهار گانه بعمل می آید .

(۱۴۷) همچنانکه مفردات در مراحل چهار گانه مزبور نمایان میشوند . نسبت نیز که رابطه بین مفرداتست در همین چهار مرحله تحقق پیدا میکند زیرا قضیه از نسبت بین مفردات حاصل میشود .

(۱۴۸) صدق و کذب در مفردات راه ندارد . زیرا صدق و کذب اختصاص به نسبت دارد و نسبت ذهنی اگر با نسبت خارجی از جهت سلب و ایجاب و ضرورت و لازورت مطابقت داشته باشد قضیه صادق والا کاذبست و مفرداتی که بدون نسبت باشند احتمال صدق و کذب بدانها نمیتوان داد . و جهل در مفردات بمرکبات بازگشت مینماید زیرا جهل یا مربوط بوجود چیزی و یا نسبت بیکی از صفات ذاتیه و یا عرضیه چیزی است و هر چه باشد سلب و ایجاب بسیط و مرکب بازگشت دارد .

### تعریف قضیه خبری

(۱۴۹) قبلا بیان شد که مرکب تام بر دو قسم است : خبری و انشائی . و چون در اینجا از مقدمات قیاس سخن میرود و در قیاس قضایای خبری مورد استعمال است باین جهت صفات و عوارض و اقسام آن را مورد گفتگو قرار میدهند و از قضایای انشائی سخنی بمیان نمی آید .

(۱۵۰) دیگران قضیه خبریه را بقبول صدق و کذب تعریف کرده و گفته اند قضیه خبریه آنست که بتوان بگوینده اش نسبت داد که راست گو یا دروغ گو میباشد . لیکن قبلا هم این تفاوت بیان شد که وجود نسبت خبری اصیل است و بگوینده بستگی ندارد . و گوینده در گفتار خود از يك امر حقیقی و واقعی که وجود نفس الامری دارد و آن وجود نسبت یا عدم آنست حکایت میکند و گفتار او اگر با حقیقت مطابق باشد راست و الا دروغ است . لیکن در قضایای انشائیه

چنین نیست زیرا حقیقت و واقع از گوینده پیروی میکند . اگر گوینده‌ای نباشد نسبت انشائی در عالم وجود پیدا نخواهد کرد و گوینده به نسبت انشائی وجود خارجی میدهد . و چون حقیقت ثابت اصیلی که بگوینده بستگی نداشته باشد وجود ندارد نمیتوان گفت گوینده کاذب است . زیرا در صورتی دروغ گو خواهد بود که گفتارش با حقیقت یکسان نباشد و حال آنکه بگفتار خودش حقیقت را بوجود می آورد . پس همیشه حقیقت مطابق با گفتار او میباشد و از گفتار او پیروی میکند ، و گفتار انشائی تابع حقیقت نیست . و اینکه نویسنده کتاب ما وجود خارجی را به نسبت خبری اختصاص داده است . مقصودش آن نیست که نسبت انشائی حقیقت خارجی ندارد . بلکه مقصود او آنستکه دارای وجود مستقل از گوینده و اصیل نیست .

(۱۵۱) در اینجا که نویسنده کتاب ما از تعریف مشهور عدول نموده و گفته است : « قضیه تام خبری آنستکه نسبت خارجی داشته باشد ، علت صدق و کذب را معرف قرار داده و منشأ صدق و کذب همان وجود خارجی نسبت است و باز گشت صدق و کذب بهمان وجود نسبت میباشد .

(۱۵۲) این تعریف از تعریف مشهور از جهات بسیاری بهتر و محکمتر است زیرا :

«اولاً» بر تعریف مشهور اشکال دور وارد کرده و گفته‌اند : قضیه خبریه آنستکه گوینده‌اش راستگو یا دروغ گو باشد و راست و دروغ مطابق بودن خبر با واقع است . پس قضیه باید بتوسط راست

و دروغ شناخته شود . و راست و دروغ نیز بتوسط قضیه شناسا گردد و این دور است .

خواجه طوسی در شرح منطق اشارات از این اشکال جواب داده است اما باز تا حدی جای اشکال باقی مانده است .

«ثانیاً» تعریف خبر بصدق و کذب تعریف بعرضی و رسم است لیکن وجود نسبت ، رکن ذاتی و اصل قضیه است و تعریف بذاتیات میباشد .

(۱۵۳) در اول تعریف مصنف ما قضیه را با مرکب تام دنبال یکدیگر آورده است و این خالی از مسامحه نیست . زیرا قضیه با مرکب تام يك معنى را میرساند و با آوردن قضیه بلفظ مرکب تام احتیاجی نیست .

### تقسیم اول قضیه خبریه

حملیه . متصله . منفصله

(۱۵۴) قضیه خبریه از جهت منجز بودن حکم یا معلق بودن آن

بر سه قسم است :

۱- حمليه . ۲- متصله . ۳- منفصله .

و هر يك از این ها نیز دارای اقسامی است .

### دلیل انحصار قضیه خبریه در سه قسم

(۱۵۵) قضیه صورتی است که از ترکیب اجزا بعمل می آید

و چیزیکه اجزاء قضیه را بهم ربط میدهد حکم است و حکم از سه قسم بیرون نیست . زیرا حکم یا بسلب و ایجاب و یا بغیر از آن است

و آنکه غیر سلب و ایجاب است یا حکم بلزوم و یا حکم بعناد است . بنا براین بیش از سه قسم برای قضیه خبری قابل تصور نیست . جائیکه قضیه در اولین مرحله ترکیب بوجود آمده و ترکیب واتحاد بین مفردات بعمل آمده باشد . قضیه حملیه است . زیرا ترکیب مفردات به آنستکه حکم بثبوت یکی برای دیگری یا سلب یکی از دیگری شده باشد .

هرگاه ترکیب در مرحله اول نباشد و بخواهیم دو مرکب را بهم مربوط کنیم و ترکیب درجه دوم را بوجود آوریم . در اینصورت سلب و ایجاب حکم نمیتوان کرد زیرا یکی از دو جزء قضیه بر دیگری قابل حل نیست و حکم بلزوم یا عناد خواهد بود .

(۱۵۶) میتوانیم منحصر بودن قضیه خبری را در اقسام سه گانه بدلیل کوتاه تری بیان نمائیم و بگوئیم :

حکم یا منجز است و یا معلق . آنکه منجز است حملیه نامیده میشود . و آنکه معلق است از دو حال بیرون نیست :

یا وجود و یا عدم چیزی بر وجود یا عدم دیگری معلق گردیده و آن متصله است و یا وجود هر يك بر عدم دیگری و یا عدم هر يك بر عدم دیگری و یا وجود و عدم هر يك بر وجود و عدم دیگری معلق گردیده و آن متفصله است .

### تعریف قضیه خبریه حملیه

(۱۵۷) قضیه حملیه را میتوانیم از طریق اجزاء یا از طریق معنی

و مفاد تعریف کنیم :

(تعریف اول) از طریق اجزاء میتوانیم بگوئیم : حملیه قضیه‌ای است که از دو مفرد ترکیب شده باشد یا بدو مفرد انحلال یابد .  
مفرد بر دو قسم است : مفرد حقیقی و مفرد حکمی . مفرد حقیقی مثل آتش گرم است .

(۱۵۸) مفرد حکمی آنستکه اجزاء قضیه فعلاً مفرد نبوده و در حکم مفرد باشد یعنی بتوانیم بجای مرکب فعلی لفظ مفردی را بکار بریم . مثل این قضایا :

« مردیکه دیروز پیاده بخانه‌ما آمد . بارها پیاده بسفر رفته است . »

« مرد کامل عاقل دانا . بادست و زبان کسی را آزار نمی‌دهد . »

دو جزء قضیه صورتاً مرکب هستند ولیکن در قوه مفرد میباشند . زیرا میتوانیم هر يك را با يك لفظ ادا کنیم . بعلاوه قیود و متعلقات طرفین قضیه خصوصیات آنها را بیان میکنند و استقلال حقیقی ندارند .  
(۱۵۹) (تعریف دوم) از طریق معنی و مفاد میتوانیم بگوئیم :

حملیه آنستکه حکم بثبوت چیزی برای دیگری یا نفی یکی از دیگری در آن شده باشد . و خلاصه اتحاد یا عدم اتحاد دو چیز را برساند . زیرا حملیه منسوب بحمل است و در قضیه حملیه وجود محمول بر موضوع بار میشود و میگوئیم وجود محمول با وجود موضوع یکی است یا وجود یکی در دیگری است و این نیز نوعی اتحاد است .

### اجزاء حملیه

(۱۶۰) حملیه چنانکه گفته شد از دو مفرد تشکیل شده است و حکم رابط بین آن دو جزء است .

لفظیکه حکایت از جزء اول یعنی محکوم علیه میکند «موضوع»  
قضیه و لفظ دیگریکه حکایت از جزء دوم یعنی محکوم به میکند «محمول»  
قضیه (۱۶۱) و لفظ دیگری را که دلالت بر حکم میکند رابطه مینامند .

### اقسام رابطه

رابطه بر دو قسم است : رابطه زمانی و غیر زمانی .

(۱۶۲) رابطه غیر زمانی آنستکه بر فعلیت یا استمرار ثبوت محمول  
برای موضوع دلالت میکند . و هیچگونه دلالتی بر زمان معینی که  
ظرف نسبت است ندارد . مثل فلانی نویسنده است یعنی فعلا نویسدگی  
برایش ثابت است . خدا دانا است . دلالت بر استمرار حکم میکند .  
در این مثالها « است » رابطه بوده و دلالت بر حکم میکند .  
در زبان عربی اینگونه رابط کمتر در لفظ ذکر میشود و نویسندگان  
کتب منطق چون لفظی نیافته اند که دلالت بر حکم کند « هو » را بطور  
مجاز مستعار برای این معنی انتخاب نموده و گفته اند در نیست گوینده  
محفوظ است .

(۱۶۳) (رابطه زمانی) آنستکه علاوه بر حکم بر زمان حکم نیز  
دلالت نموده و نوع زمان حکم را معین میکند . مثل آنکه میگویند  
نادر دلیر بود . فلان کودک مردی پرکار خواهد بود . الفاظ بود و خواهد  
بود علاوه بر حکم دلالت بر زمان وقوع نسبت حکمیه نیز میکند .  
و در عربی افعال ناقصه روابط زمانی هستند .

(۱۶۴) رابطه جزء سوم قضیه است و در بعضی زبانها رابطه لفظی  
حذف گردیده و کسره یا فتحه ای در آخر کلمه دوم بجای لفظ رابط  
قرار میدهند مثلا میگویند فلانی نویسنده ی .



### تعریف قضیه شرطیه

(۱۶۵) قضیه شرطیه آنستکه حکم در آن منجز نبوده وهرامری تعلیق شده باشد و این تعریف شامل متصله و منفصله هر دو میشود .  
بیشتر نویسندگان منطق گفته‌اند منفصله شرطیه نیست . زیرا دلالت بر عناد میکند و عناد را از تعلیق جدا شمرده و گفته‌اند منفصله در قوه شرطیه است زیرا وقتی میگوئیم این جسم سفید یا سیاه است . حرف شرط در قضیه وجود ندارد و دلالت بر تعلیق نمیکند اما معنی این جمله آنستکه گفته باشیم جسم اگر سفید باشد سیاه نخواهد بود و «یا» معنی «اگر» را میرساند بنا بر این در قوه شرطیه است لیکن وقتی منفصله را در برابر حلیه میگذاریم ملاحظه میشود که حکم در منفصله قطعی نیست و تردید نوعی از تعلیق است و باین جهت منفصله نیز قسمی از شرطیه است هر چند دلالت بر شرط وجودی ننموده و بر شرط عدمی دلالت میکند .

### اجزاء قضیه شرطیه

(۱۶۶) شرطیه چه متصله یا منفصله باشد بدو جمله و یک رابط انحلال پیدا میکند و هیچگاه بدو مفرد انحلال نمی‌یابد . زیرا در صورتی ممکن است بدو مفرد انحلال پیدا کند که ترکیب اول بوده و اولین بار از مفردات ترکیب یافته باشد . در صورتیکه شرطیه ترکیب مابعد اول است . یعنی ترکیب دوم یا سوم است و از مرکبات ترکیب شده است .

(۱۶۷) شرطیه اگر درجهٔ دوم از ترکیب باشد بدو حلیه انحلال می‌یابد. و اگر درجهٔ سوم از ترکیب بوده باشد بدو شرطیه یا يك حلیه و يك شرطیه منحل خواهد گردید. و اقسام شرطیه از جهت اجزاء که گاهی مختلط از حلیه و شرطیه و گاهی غیر مختلط است بعداً خواهد آمد.

(۱۶۸) قضیه‌ای را که جزء اول شرطیه است مقدم. و جزء دوم آنرا تالی مینامند. زیرا در قضیه حکم میشود که جزء دوم از جزء اول پیروی میکند و تالی آنست.

### رابط در شرطیات

(۱۶۹) رابط در قضایای شرطیه بحسب تقسیم اول بر دو قسم است: رابط اتصالی و رابط انفصالی. اگر اتصالی باشد وجود چیزی را بدیگری ربط میدهد و اگر انفصالی باشد وجود یکی را بعدم دیگری یا وجود هر يك را بعدم دیگری مربوط مینماید.

(۱۷۰) رابط شرطیات بحسب تقسیمهای دیگر اقسام بشماری پیدا میکند زیرا بعضی از رابطها علاوه بر تعلیق، بر نوع زمان نسبت تعلیقی یا کمیت زمان و بر اینکه تعلیق لزومی یا اتفاقی است نیز دلالت دارند. و بعضی از اقسام رابط در ضمن بیان مطالب ذکر میشود.

(۱۷۱) قضایای حلیه در صورتیکه اجزاء شرطیه واقع گردند از خبریت بیرون میروند. زیرا مفاد حلیه حکم قطعی باتحاد چیزی با چیز دیگر است، و وقتی جزء شرطیه گردید قطعیت خود را ازدست میدهد. زیرا مفاد شرطیه ربط بین دو حکم غیر قطعی میباشد و دو حلیه که دو

جزء شرطیه واقع شده اند بمنزله دو مفرد میباشند زیرا وقتی میگوئیم هر عددی زوج و یا فرد است مثل آنستکه گفته باشیم هیچ عدد زوجی فرد نخواهد بود .

(۱۷۲) در اینجا اشکالی بنظر میرسد که اجزاء شرطیه در حکم دو مفرد هستند پس چه تفاوتی باحلیه خواهند داشت زیرا گاهی اجزاء حلیه مفرد حقیقی نیستند و مفرد حکمی هستند . لیکن تفاوت بین دو مورد از این جهت است که حلیه تا وقتی که جزء شرطیه است در حکم مفرد است و بمحض اینکه تعلیق بر داشته شد فوراً حلیه منجز میشود و بحالت اولی که داشته عود میکند و باین جهت میگویند شرطیه بدو حلیه انحلال می یابد . زیرا تا وقتی جزء شرطیه است در حکم مفرد است و بمحض اینکه انحلال یافت فوراً حلیه می شود . لیکن اجزاء مفرد حکمی که در حلیه واقع میشوند حالات يك حقیقت را می رسانند و در حکم واحد میباشند .

### اقسام شرطیه

(۱۷۳) شرطیه از دو جهت مختلف قابل تقسیم است . زیرا مفاد شرطیه ربط بین دو حکم یا تعلیق يك حکم بر حکم دیگر است و تعلیق بمعنی حکم بلزوم است . بنا بر این شرطیه یکبار از جهت متعلق حکم و بار دیگر از جهت نوع لزوم تقسیم میشود : شرطیه از جهت متعلق حکم بمنصله و منقصله . و از جهت نوع لزوم باتفاقیه و لزومیه منقسم میگردد . (تقسیم اول) از جهت متعلق حکم ، شرطیه بر دو قسم است : متصله و منقصله .

(۲/۱۷۳) این تقسیم از این جهت حاصل میشود که وقتی دو چیز را با یکدیگر می‌سنجیم از سه حال بیرون نیست :

«حالت اول» آنستکه هیچ رابطه وجودی و عدمی بین آنها نیست هیچ يك نه علت مقتضی برای وجود دیگری و نه مانع وجود آن میباشد و قابل اجتماع و افتراق هر دو میباشد این حالت در اینجا مورد گفتگوی ما نیست .

### مورد انعقاد قضیه متصله

(۱۷۴) «حالت دوم» گاهی بین دو چیز رابطه وجودی حاصل است باینکه یکی علت وجود دیگری است یا امرثالثی علت وجود هر دو میباشد در این دو صورت بین آنها ملازمه وجودی هست و هیچ يك بدون دیگری تحقق وجودی پیدا نمیکند .

گاهی هم لزوم از يك طرف است و آن درجائی است که برای يك چیز چند علت تصور شود مثلاً وجود آتش بدون حرارت ممکن نیست اما ممکن است حرارت بدون آتش یافت شود .

قضیه متصله در اینگونه از موارد منعقد میگردد زیرا مفاد متصله حکم بلزوم وجود چیزی با وجود دیگری است .

### مورد انعقاد قضیه منفصله

(۱۵۷) «حالت سوم» آنستکه وجود یکی از دو چیز مانع از وجود دیگری باشد یا وجود یکی ملازم با چیزی باشد و بتوسط آن امر لازم ، مانع از وجود دیگری بوده و یا عدم یکی مانع از عدم دیگری باشد و توضیح بیشتر درباره آن خواهد آمد . در اینگونه از

موارد بملازمه بین وجود چیزی با عدم دیگری حکم میشود و آن معنی عناد است .

### تعریف متصله

(۱۷۶) معلوم شد که متصله قضیه ایست که حکم بلزوم و پیوستگی بین دو چیز میکند و وجود یکی را پیرو وجود دیگری می شمارد بطوری که از دیگری قابل جدائی نباشد .

(۱۷۷) متصله را «وضعیه» نیز مینامند زیرا وضع بمعنی نهادن یا وجود چیزی است و چون در متصله حکم بوجود چیزی با فرض وجود دیگری یعنی بعدم انفکاک جزء دوم (یا تالی) از جزء اول که «مقدم» است میشود از این جهت وضعیه نامیده شده است .

### اقسام متصله

(۱۷۸) لزوم اگر دو جانبه باشد میتوانیم دو قضیه تشکیل بدهیم که ترتیب اجزاء در یکی بعکس دیگری باشد و اگر يك جانبه باشد يك قضیه بیشتر نمیتوان تشکیل داد . مثلاً در صورت اول میتوانیم بگوئیم هر گاه آفتاب بر آمده باشد روز است . و هر گاه روز باشد آفتاب بر آمده است .

لیکن در مورد آتش و حرارت يك قضیه بیشتر صادق نیست . زیرا میتوانیم بگوئیم هر کجا آتش موجود گردد گرمی نیز موجود است . و نمیتوانیم بگوئیم هر کجا گرمی وجود داشته باشد آتش نیز موجود است بلی میتوانیم بگوئیم بعضی جاها که حرارت یافت میشود آتش نیز موجود است زیرا عکس موجب کلیه موجب جزئی است .

## تعریف مفصله

(۱۷۹) مفصله قضیه‌ای است که بتنافی بین دو جزء آن حکم شود و مفاد قضیه این باشد که دو چیز با یکدیگر جمع نمیشوند چه آن دو چیز که با یکدیگر جمع نمیشوند دو امر وجودی یا دو امر عدمی باشند. یعنی حکم شود که وجود دو چیز یکجا جمع نمیشود یا عدمشان در يك مورد با هم محقق نمیگردد. و یا آنکه نه با هم در يك مورد موجود میشوند و نه معدوم میگردند.

انفصال تقیض اتصال است. قضیه متصله میرساند که دو چیز بهم پیوسته هستند. و مفصله مینمایاند که بایستی از یکدیگر جدا باشند. (۱۸۰) انفصال و عناد در اصل بین دو امر متناقض یافت میشود زیرا هر يك از دو تقیض بالذات مانع از تحقق دیگری میباشد و هرگاه دو چیز مساوی با دو طرف تقیض باشند بواسطه عارض لازم آنها که متناقضان میباشد بین آنها عناد یافت میشود و هر يك مانع از تحقق دیگری میشوند. لیکن عناد آنها ذاتی نیست و عرضی میباشد. (۱۸۱) عناد در مورد قضایای مفصله از تضاد اصطلاحی اعم است زیرا بازگشت عناد بتناقض است، و تضاد تنها بین کیفیات وجودی یافت میشود و عناد مابین مفاهیم جوهری و عرضی هر دو میباشد و بازگشت تضاد نیز بسوی تناقض است.

## اقسام منفصله

- (۱۸۲) از تعریف متفصله دانسته شد که متفصله بر سه قسم است :
- (اول) متفصله حقیقیه : و آن درجائی است که بتنافی بین وجود و عدم دو چیز حکم شده باشد .
- (دوم) متفصله مانعة الجمع : و آن قضیه ایست که بانفصال و تنافی بین وجود دو چیز حکم شود .
- (سوم) متفصله مانعة الخلو : و آن قضیه ایست که بانفصال و تنافی بین عدم دو چیز حکم گردد .

## تعریف منفصله حقیقیه

- (۱۸۳) منفصله حقیقیه قضیه ایست که مفادش حکم باین باشد که دو چیز با هم موجود نمیشوند و نیز باهم معدوم نمیگردند و بایستی یکی موجود و دیگری معدوم باشد .
- قبلا گفته شد که بازگشت متفصله به آنست که بین محمول دو طرف قضیه تناقض حاصل است زیرا این خاصیت که دو چیز در وجود و در عدم جمع نشوند و اجتماع و ارتفاع آنها جایز نباشد تنها خاصیت دو نقیض است بنا براین قضیه متفصله حقیقیه در اصل بین دو نقیض منعقد میشود . مثلاً در مثال مشهور که میگوئیم عدد یا زوج و یا فرد است بایستی بگوئیم هر عددی یا زوج است و یا زوج نیست و آنکه زوج نیست مساوی با فرد است نتیجه آنکه عدد یا زوج و یا فرد است . بنا بر این هر گاه یکی از دو چیز مساوی با عدم دیگری باشد یعنی ملازم

با نقیض دیگری باشد بواسطه آن امر لازم در حکم دو نقیض می آیند و قابل اجتماع و ارتفاع نمی باشند .

(۱۸۴) متصله حقیقیه بر دو قسم است :

(۱۸۵) قسم اول - آنستکه اتصال فقط بین دو چیز باشد یعنی وجود یکی مساوی با عدم دیگری باشد و قضیه دارای دو جزء خواهد بود چنانکه در مثال زوج و فرد معلوم شد .

(۱۸۶) قسم دوم - آنستکه چند چیز داشته باشیم که وجود یکی مساوی با عدم بقیه باشد مثلاً هر گاه میدانیم هر عددی یا تام و یازائد و یا ناقص است و حالت دیگری ندارد . .

(۲/۱۸۶) در اینجا اگر هر یک را با دیگری بسنجیم بین دوهوی آنها اتصال حقیقی وجود ندارد زیرا وجود هر يك مساوی با عدم دیگری نیست بلکه وجود یکی مساوی با عدم بقیه یعنی مجموع دو تای دیگر است . وجود عدد تام با عدم زائد بثنائی مساوی نیست بلکه مساوی با مجموع عدم زائد و عدم ناقص است و هر سه با هم قابل ارتفاع نیستند . زیرا هر یکی ملازم با يك طرف نقیض است و دو تای دیگر با طرف دیگر نقیض ملازم میباشند . و اگر دو تای آنها متغی گردد مسلماً سومی وجود خواهد داشت و اگر آنها وجود نداشته باشد دو طرف نقیض متغی خواهند گردید .

(۱۸۷) این قضیه که میگوئیم عدد یا تام و یا زائد و یا ناقص است در قوه آنستکه گفته باشیم مجموع اجزاء عدد یا با خود مساوی است و یا نیست . آنکه مساوی است تام است . و آنکه مساوی نیست



یا مجموع اجزاء از خود عدد بیشتر است یا نیست . آنکه هست زائد است . و آنکه بیشتر نیست کمتر خواهد بود . و آن ناقص است .

### قضیه مانعة الجمع

(۱۸۸) در هر قضیه ای که بمحال بودن اجتماع وجودی بین دو چیز در یکجا حکم شده باشد آن قضیه مانعة الجمع نامیده میشود . مانعة الجمع قضیه ایست که تنافی و عناد بین وجود دو چیز را برساند .

معلوم شد که اصل انفصال و عناد مربوط به نقیضین است و دو چیز که نقیض یکدیگر باشند بین آنها انفصال حقیقی یافت میشود و بین سایر چیزهایی که ملزوم نقیضین باشند بواسطه لازم آنها انفصال حاصل میگردد .

مانعة الجمع و مانعة الخلو فروع و مشتقات منقصله حقیقه میباشد زیرا انفصال حقیقی درجائست که وجود چیزی با عدم دیگری یا با عدم چند چیز مساوی بوده باشد و در صورتیکه مساوی نباشد اعم و یا اخص خواهد بود .

(۱۸۹) در صورت دوم که وجود چیزی از عدم دیگری اخص بوده باشد مانعة الجمع و در صورت اول که وجود چیزی از عدم دیگری اعم باشد بین آنها قضیه مانعة الخلو تشکیل میگردد .

(۱۹۰) قضیه مانعة الجمع در قسم دوم منقصله حقیقه ( یعنی در جائیکه وجود چیزی مساوی با عدم چند چیز دیگر بوده و يك جزء یا بیشتر از اجزاء آنرا حذف کنند ) منعقد میشود .

تعریف مزبور که وجود چیزی مساوی با عدم چند چیز دیگر باشد علاوه بر آنکه شامل امور محصور میشود شامل جائی هم میشود که وجود چیزی مساوی با عدم امور غیر محصور باشد.

مورد محصور که متغصنه حقیقیه تشکیل میشود مثل آنستکه بگوئیم هر عددی یا تام و یا زائد است و جزء سوم یعنی ناقص را حذف کنیم در اینصورت مانعة الجمع خواهد بود زیرا وجود هر يك از این دو از عدم دیگری اخص میباشد مثلاً وجود زائد از عدم تام اخص است. زیرا عدم تام با وجود ناقص و زائد مساوی است و عدم هر يك با وجود آن دو تائی دیگر مساوی میباشد. بنا بر این اجتماع وجود دو تا از آنها با هم محال است و مانعة الجمع هستند لیکن مانعة الخلو نیستند زیرا ممکن است تام و زائد هیچ يك وجود نداشته و هر دو مرتفع گردند و ناقص جای هر دو را گرفته باشد.

(۱۹۱) مورد غیر محصور در انواع است زیرا انواع غیر محصور اند و وجود یکی از آنها با عدم بقیه که غیر محصور هستند مساوی میباشد و میتوانیم بین دو نوع از انواع غیر محصوره قضیه مانعة الجمع تشکیل داده و بگوئیم: هر جسمی یا انسان و یا درخت است زیرا اجتماع هر دو در يك مصداق ممکن نیست لیکن ارتفاع هر دو جایز است.

### قضیه مانعة الخلو

(۱۹۲) هر گاه در قضیه ای حکم بانفصال بین عدم دو چیز شده باشد و مفاد قضیه این باشد که در هر موردی یکی از آن دو چیز معدوم باشد دیگری معدوم نخواهد بود و اجتماع آنها در وجود

جایز باشد لکن هر دو با هم معدوم نگردند این قضیه را مانعة الخلو مینامند .

(۱۹۳) مانعة الخلو در جائی منعقد میشود که وجود چیزی از عدم دیگری اعم بوده باشد مثلاً هر گاه بدیا افتادن را با نجات از غرق بسنجیم بدیا افتادن از عدم نجات اعم است زیرا بدیا افتادن با نجات و عدم نجات مساوی میباشد ، بین بدیا افتادن و نجات از غرق قضیه مانعة الخلو تشکیل میشود و میگوئیم فلانی یا بدیا افتاده و یا از غرق نجات مییابد اجتماع هر دو ممکن است و لکن برطرف شدن هر دو ممکن نیست زیرا ممکن است کسی بدیا بیفتد و از غرق نجات پیدا کند در اینصورت بدیا افتادن با نجات جمع شده لکن ممکن نیست بدیا نیفتاده و از غرق هم نجات نیابد زیرا غرق شدن بدون افتادن بدیا ممکن نیست .

### تقسیم دوم شرطیه از جهت نوع لزوم

(۱۹۴) لزوم بر دو قسم است : لزوم حقیقی و لزوم حکمی و قضیه شرطیه بحسب اختلاف نوع لزوم بشرطیه لزومیه و اتفاقیه تقسیم میشود . شرطیه لزومیه در صورتی است که بین مقدم و تالی لزوم حقیقی بوده باشد . (۱۹۵) لزوم حقیقی آنست که بین جزء اول قضیه و جزء دوم لزوم عقلی وجود داشته و بحسب وجود قابل انفکاک از یکدیگر نباشند . لزوم حقیقی در جائی یافت میشود که بین دو چیز رابطه علی و معلولی موجود باشد که یا یکی علت دیگری و یا هر دو معلول يك علت بوده و یا وجود یکی بالذات مستلزم عدم دیگری باشد .

قضیه شرطیه لزومیه متصله مثل آنستکه بگوئیم هر گاه آفتاب بر آمده باشد روز موجود خواهد بود و هر گاه روز گردد هوا گرم خواهد بود.

قضیه شرطیه لزومیه منفصله مثل آنستکه بگوئیم هر عددی یا زوج و یا فرد است.

شرطیه اتفاقیه قضیه ایستکه بین دو جزء آن لزوم غیر حقیقی یعنی لزوم حکمی وجود داشته باشد.

(۱۹۶) لزوم حکمی در جائیست که گوینده حکم بلزوم کند و در حقیقت بین آنها ملازمه‌ای نباشد. لزوم حکمی نیز نوعی از لزوم است زیرا شرطیه حکم بلزوم میکند و تا لزوم در کار نباشد شرطیه منعقد نخواهد گردید.

قضیه شرطیه اتفاقیه متصله مثل آنکه گفته شود هر گاه در اول هر ماه بکبوتر نظر افکنند تا آخر ماه سالم خواهند ماند. اگر فلانی بیاید منم خواهم آمد. و قضیه منفصله اتفاقی مثل آنکه کسی بگوید یا من در خانه خود می‌نشینم و یا عالم خواهم گردید.

**اختلاف در آنکه موضوع دو جزء منفصله لازم است یکی باشد یا ممکن است متعدد باشند**

(۱۹۷) بعضی این اختلاف را میان کشیده‌اند که موضوع مقدم و تالی در قضیه متصله بایستی متحد باشد یا ممکن است دو چیز باشند مثلاً میتوانیم بگوئیم یا این سطح مربع است و یا آن عدد فرد است یا من در خانه می‌نشینم و یا فلانی از خانه بیرون میرود و یا آنکه باید

هر دو جزء قضیه مربوط بیک شخص باشند این بحث تحقیقات بسیاری لازم دارد که با این رساله مناسب نیست .

### اجزاء شرطیه صادق گاهی کاذب هستند

(۱۹۸) معلوم شد که در شرطیه بمعلق بودن وقوع امری بر وقوع امر دیگر حکم میشود و قضیه شرطیه در صورتی صادق است که بین دو جزء رابطه تعلیقی اتصالی یا انفصالی وجود داشته باشد و اگر رابطه ای که در مورد حکم است وجود نداشته باشد قضیه کاذب خواهد بود . وجود رابطه تعلیقی که ملاک صدق است منافاتی با آن ندارد که هیچ یک از دو طرف وقوع نیافته باشد یا یکی واقع و دیگری غیر واقع باشد زیرا ملازمه یا عناد بین دو امر اعم است از آنکه آنها وقوع فرضی یا وقوع حقیقی داشته باشند بنا بر این ممکن است هر دو صادق باشند مثل آنکه بگوئیم اگر فلانی انسان باشد جسم خواهد بود یا هر دو کاذب باشند مثل آنکه گفته شود اگر فلانی سنگ باشد جاد خواهد بود ، یا احتمالاً راست باشد مثل آنکه گفته شود اگر باران باریده باشد زمینها گل خواهد بود ، یا مقدم دروغ و تالی راست باشد مثل آنکه گفته شود اگر فلانی سنگ باشد جسم خواهد بود . لیکن عکس آن صادق نیست .

(۱۹۹) هر يك از اقسام سه گانه حلیه و اتصالیه و انفصالیه دارای

موجبه و سالبه میباشد و تفصیل اقسام موجبه و سالبه حلیه و شرطیه بعداً بیان خواهد شد .

سلب و ایجاب چگونگی نسبت را بیان میکنند زیرا در قضیه

حلیه گاهی وجود چیزی برای موضوع ثابت میشود و گاهی عدم آن در قسم اول، نسبت بطریق ایجاب و در قسم دوم بطریق سلب است و در شرطیه نیز گاهی وجود علاقه بین دو چیز برقرار میگردد و گاهی عدم علاقه چیزی نسبت به چیزی بیان میشود بنا براین در حلیه و شرطیه سلب و ایجاب، کیفیت نسبت میباشند.

### تقسیم دوم قضیه از جهت اهمال و تعیین موضوع است

(۲۰۰) در هر قضیه‌ای موضوع یکی از طبایع است و احکام در همه حالات در مورد طبایع صادر میشود.

ذات هر چیزی طبیعت آن چیز نامیده میشود. و طبیعت را بچندین حالت میتوانیم در نظر بگیریم.

جائیکه گفتگو از کلی‌های سه گانه طبیعی و منطقی و عقلی بمیان آمد و نیز در موردیکه از محولات ذاتی و عرضی سخن میرفت بیان شد که جز اجناس و فصول ماهیت که اجزاء ذات هستند بقیه هر چه باشد از مقام ذات و طبیعت هر چیزی خارج است.

طبیعت بخودی خود نه فرد و نه کلی است نه یکتا و نه بسیار همیشه اینها از طبیعت جدا هستند و از خارج بآن پیوسته میگردند بنا بر آنچه گفته شد طبیعت را میتوانیم گاهی بدون امور خارج از ذات و گاهی با بعضی از آنها در نظر گرفته و مورد حکم قرار بدهیم و قضیه را بمناسبت اختلاف حالاتی که برای طبیعت موضوع یافت میشود بنامهای گوناگون میخوانند.

(۲۰۱) (اول) قضیه مهمله : هر گاه موضوع قضیه خود طبیعت

لا بشرط باشد قضیه مهمله است . طبیعت لا بشرط آنستکه خود طبیعت بدون هیچگونه خصوصیت و تعین که بآن پیوسته شده باشد بنظر آید . درمهمله موضوع حکم مقید نیست که ذهنی یا خارجی ، شخص واحد یا کثیر ، عام یا خاص باشد ، و در عین حال با همه این امور سازش دارد .

از قضیه مهمله هیچ استفاده نمیشود که آیا حکم مربوط بهمه حالات ذهنی و خارجی واحد و کثیر عام و خاص است یا به بعضی از این حالات اختصاص دارد یا مربوط بیک حالت معینی از این حالات است یا مربوط بخود طبیعت است بدون آنکه با هیچ حالتی قرین شده باشد و بهمین جهت میگویند حکم در قضیه مهمله در نهایت ابهام است . مثل « انسان زیان کار است » از این قضیه استفاده نمیشود که پزیران کاری مربوط بهمه یا بعضی درهمه حالات یا در بعضی از حالات است .

(۲۰۲) (دوم) قضیه طبیعی : قضیه در صورتی طبیعی نامیده میشود که موضوع آن طبیعت بشرط لا یعنی بشرط آنکه هیچ قید خارجی بآن پیوسته نشده باشد ملاحظه گردد .

در قضیه طبیعی حکم مربوط بذات و طبیعت موضوع است بشرط آنکه هیچگونه محمول عرضی و امور خارج از ذات با آن نباشد و حتی بایستی بقید عاری بودن از وجود نیز مقید باشد . در چنین حالتی خواه ناخواه طبیعت بتعین ذهنی مقید خواهد بود زیرا طبیعت مجرد وجود خارجی ندارد و اگر وجود پیدا کند البته مخلوطه خواهد بود و در ذهن نیز طبیعت مجرد با نحوه ای از اعتبارات عقلی یافت میشود والا

بطور مطلق در ذهن نیز بحال مجرد وجود نخواهد یافت .  
 قضیه طبیعی از قبیل آنستکه بگویند انسان نوع یا عام است  
 این محمولات اولین امور عرضی میباشند که بذات موضوع پیوسته  
 میگردند .

(۲۰۳) (سوم) قضیه شخصیه و آن در صورتی یافت میشود که طبیعت  
 را از جهت اینکه در ضمن يك فرد معین تحقق یافته بنظر آورده و مورد  
 حکم قرار دهیم مثل پرویز نویسنده است .

(۲۰۴) (چهارم) قضیه کلیه و آن قضیه ایستکه بهمه افراد طبیعت  
 تعمیم داده شده باشد مثل هر انسانی دارای استعداد دانا شدن است .

(۲۰۵) (پنجم) قضیه جزئیه و آن قضیه ایستکه حکم بقسمتی از  
 افراد طبیعت اختصاص یافته باشد مثل بعضی از مردم نویسنده هستند .

### در علوم فقط قضیه کلیه و جزئیه مورد استفاده اند

(۲۰۶) از اقسام پنجگانه ای که ذکر شد قضیه طبیعی و شخصیه در  
 علوم مورد استفاده نیستند زیرا احکام طبیعی و ذهنی صرف است و مربوط  
 بامور خارجی نمیباشد و امور شخصی نیز در امور استدلالی بکار نمیروند  
 زیرا حکم شخص معین بشخص دیگری سرایت نمیکند .

(۲۰۷) در قضیه مهمله معلوم نیست حکم راجع بهمه افراد طبیعت  
 یا مربوط به بعضی از افراد است لیکن فی الجمله معلوم است که قسمتی  
 از افراد مورد حکم هستند زیرا با فرض عمومیت ، حکم شامل بعض نیز  
 میشود باین جهت مهمله را از اقسام قضیه جزئیه قرار داده و در حکم  
 جزئیه شمرده اند .



(۲۰۸) بنابراین از همه اقسام پنجگانه دو قسم باقی میماند و آن قضیه کلیه و جزئی است که کمیت افراد در آنها معین شده است ، و هر يك از آن دو قسم دارای موجه و سالبه هستند و مجموعاً چهار قسم حاصل میشود که آنها را محصورات یا مسورات چهار گانه مینامند .

(۲۰۹) لفظیکه بر کمیت افراد موضوع قضیه دلالت میکند سور نامیده میشود زیرا سور شهر بمعنی حصار آنست و باین جهت در هر قضیه‌ای که تمام افراد یا بعض افراد طبیعت موضوع حکم قرار داده شده باشد آنرا مسوره یا محصوره مینامند مثالهای هر يك از مسورات چهار گانه از اینقرار است :

موجه کلیه      مثل هر انسانی خواهد مرد .

سالبه کلیه      مثل هیچ انسانی جماد نیست .

موجه جزئی      مثل بعضی از مردم دانا هستند .

سالبه جزئی      مثل بعضی از مردم دانا نیستند .

(۲۱۰) الفاظیکه در زبان عربی برای قضایای محصورات چهار- گانه تعیین شده این الفاظ میباشد : سور موجه کلیه لفظ کل و موجه جزئی لفظ بعض ، سور سالبه لیس کل و سالبه جزئی لیس بعض است الفاظ دیگری نیز ممکن است باشد که بایستی از کتب لغت و ادب یافته شوند .

**در قضیه موجه وجود موضوع لازم است**

(۲۱۱) قضیه موجه بوجود موضوع نیازمند است زیرا ایجاب بدون وجود موضوع ممکن نیست لکن بیان این مطلب محتاج بذکر

مقدمه‌ایست . زیرا :

(اولا) بایستی معلوم شود که مقصود از وجود ، ذهنی یا خارجی یا اعم از هر دو است اگر مقصود وجود ذهنی باشد این حکم اختصاص بموجب ندارد زیرا موضوع سالبه هم تا تعین ذهنی نداشته باشد قابل توجه و محکوم بهیچ حکمی نیست و اگر امتیاز موجب بر سالبه باین باشد که بایستی موضوع موجب وجود خارجی داشته باشد بسیاری از موجبها موضوع خارجی نمیخواهند مثل کلیه احکام ریاضی و هندسی و قضایای دیگری که در این نزدیکی بیان خواهد شد .

(۲۱۲) برای توضیح این اشکال بایستی بعلت احتیاج موجب بوجود موضوع بررسی کنیم تا حقیقت امر معلوم شود .

سه چیز سبب احتیاج قضایا بوجود موضوع است . که بعضی از قضایا واجد هر سه علت و بعضی واجد دو علت‌اند و در بعضی بیش از یکی یافت نمیشود علت‌های سه گانه مزبور عبارتند از : اول حکم . دوم ایجاب . سوم نتیجه و غایت یا چگونگی حکم که بستگی بوجود ذهنی یا خارجی داشته باشند .

(۲۱۳) علت اول حکم است . حکم بطور کلی موجب احتیاج قضیه بوجود موضوع است و از اینجهت هیچ فرقی بین موجب و سالبه نیست زیرا حکم بین دو چیز واقع میشود و تاطرفین حکم در ذهن حاضر نبوده و تمثل ذهنی نداشته باشند صدور حکم ممکن نیست چه قضیه موجب یا سالبه باشد .

علت دوم برای احتیاج بوجود موضوع ایجاب حکم است .

(۲۱۴) هر گاه در قضیه حکم ایجابی صادر شده باشد علت دیگری برای وجود موضوع یافت میشود که غیر از اصل حکم و آن ایجاب حکم است .

معنی ایجاب ملحق نمودن محمول بموضوع و ربط دادن صفتی یا مفهومی بمفهوم دیگر است و تا خود موضوع موجود نباشد چیزی بآن پیوسته نمیگردد و حتی موجهه هائیکه محمول آنها امور خارجی نبوده بقراریکه ذکر میشوند در همه ، وجود موضوع لازم است :

۱- جائیکه حکم کننده در صدد بیان حالات و آثار خود ماهیت باشد بدون توجه داشتن بنحوه وجود آن چنانکه در قضایای ریاضیه است .  
۲- در جائیکه حکم برای بیان حالت سلبی موضوع صادر شده باشد ، مانند این قضیه که اجتماع نقیضین محال است و شریك باری معدوم است .

۳- و قنیکه محمول معنی سلبی داشته باشد مانند قضیه معدولة المحمول یا مواردیکه محمول از امور عدمیه از قبیل کوری باشند . در همه موارد مزبور از جهت ایجاب قضیه و اینکه چیزی بچیز دیگر الحاق شده است ملحق به معنی موضوع باید وجود داشته باشد هر چند در بعضی از اقسام موجهه وجود ذهنی تنها برای موضوع کافی میباشد .  
علت مزبور که ایجاب حکم است اختصاص بقضایای موجهه دارد . در قضایای موجهه دو علت موجود است و از دو جهت بایستی دارای وجود موضوع باشند یکی از جهت اصل حکم و دیگری از جهت قید حکم که ایجاب آن باشد و در قضایای سالبه فقط علت اول یعنی

اصل حکم موجود است . در قسم اول و دوم از قضایای موجبہ کہ ذکر شد از علل سه گانہ لزوم موضوع فقط دو علت موجود است کہ یکی اصل حکم و دیگری ایجاب قضیہ است و گاهی علت سوم نیز اضافه میشود بطوریکہ بیان خواهد شد .

(۲۱۵) در قضایای سالبہ از جهت علت دوم ، وجود موضوع لازم نیست زیرا سلب بمعنی رفع الحاق چیزی بچیز دیگر است و رفع الحاق وجود ملحق<sup>۲</sup> بہ را نمیخواهد بنابراین سلب از جهت اینکه سلب است وجود موضوع لازم ندارد .

(۲۱۶) و اینکه میگویند سالبہ با منتفی بودن موضوع نیز صادق است ، بهمین جهت نظر داشته اند .

از مجموع گفته‌ها معلوم شد معنی این کہ میگویند موجبہ وجود موضوع میخواهد آنست کہ علاوه بر اصل حکم از جهت ایجاب حکم نیز وجود موضوع لازم است .

(۲۱۷) علت سوم برای لزوم وجود موضوع در قضیہ ، غایت و نتیجہ حکم است زیرا صادر کننده حکم گاهی در مقام بیان حالات ذهنی میباشد و گاهی در صدد است کہ آثار خارجی موضوع قضیہ را بیان کند .

(۲۱۸) ذهنی یا خارجی بودن وجود موضوع کہ از خصوصیات آن است باصل حکم بستگی ندارد و مربوط بآن است کہ صادر کننده حکم در صدد بیان حالات ذهنی یا خارجی یا هر دو باشد و این گونه امور از مقام ذات قضیہ خارج هستند و بواسطہ علل خارجی یعنی نتیجہ

حکم بر آن عارض میشوند (۱).

(۲۱۹) اغراض و نتایج که موجب صدور احکام و تشکیل قضا یا

میشوند یکی از چیزهاییست که ذکر میشود :

(اول) گاهی حکم کننده در صدد بیان حالات و آثار و خواص

خارجی موضوعات است چنانکه در قضایای خارجی بیان خواهد شد .

(دوم) گاهی غرض و نتیجه ای که از حکم در نظر است بیان

حالات ذهنی موضوع است زیرا آن حالات در صورتی بموضوع ملحق

میگردند که موجود ذهنی باشند مثل قضیه انسان نوع است .

(سوم) گاهی گوینده می خواهد حالت خارجی موضوع را از

جهت عدمیت آن بیان کند مثل آنکه گفته شود پرویز معدوم است یا

شریک باری ممتنع و اجتماع دو نقیض محال است مفاد این قضا یا آنست

که آنچه را در ذهن پرویز یا تقیض یا شریک باری تصور می کنیم معدوم

خارجی می باشند .

(چهارم) گاهی صدور حکم برای بیان حالت ذات ماهیت است

و بستگی بوجود ذهنی یا خارجی آن ندارد مثل احکامی که برای

موضوعات هندسی صادر میکنیم در اینها هیچ توجهی نیست که درهمه ی

عالم برای این موضوعات و این خواص که بر آنها حل می شود فردی

یافت می شود یا نمیشود این احکام مربوط بنخود ماهیات اشکال می باشد

و وجود ذهنی یا خارجی آنها هیچگونه دخالتی در وجود این محمولات

و خواص و آثار موضوعات آنها نداشته و توجهی بوجود خارجی یا

ذهنی آنها نیست .

(۱) منطق اشارات صفحه ۱۱۶ .

## خلاصه مبحث

(۲۲۰) از آنچه گفته شد این نتیجه حاصل گردید که همه‌ی  
موجبه‌ها موضوع خارجی نمی‌خواهند و سالبه نیز مانند موجبه از  
وجود موضوع بی‌نیاز نیست و برای همه‌ی قضایا اعم از موجبه و سالبه  
اصل وجود موضوع مسلم است و علت احتیاج بوجود موضوع در همه  
قضایای سالبه و اصناف موجبه حکم است.

حکم مطلق وجود را برای موضوع ثابت میکند و خصوصیات  
و قیود وجود موضوع معلول نتیجه و غایت حکم است.  
غایت حکم اصل حکم را از حال اطلاق بیرون برده و بالعرض  
هر يك از قضایا را بنوع خاصی از وجود موضوع اختصاص میدهد و  
خصوصیت حکم موجب خصوصیت وجود موضوع میشود.

## تقسیم سوم قضیه از جهت نحوه وجود موضوع است

قضیه از جهت نحوه‌ی وجود موضوع بر سه قسم است: ذهنیه،  
خارجیه و حقیقیه.

معلوم شد که کلیه قضایای جمله بوجود موضوع احتیاج دارند و  
تعیین نحوه وجود آن بفرض صادر کننده حکم بستگی دارد و او گاهی  
در صدد بیان حکم ذهنی یا خارجی چیزی و یا اعم از ذهنی و خارجی  
است باین جهت برای موضوعات قضایا سه نحوه وجود تصور می‌شود.

۱ - وجود فرضی یا تقدیری که اعم از موجود قبلی و فعلی و  
بعدی می‌باشد و ممکن است در بعضی از مصادیق، ذهنی و در بعضی

خارجی باشد .

۲ - وجود ذهنی .

۳ - وجود خارجی .

موضوع هر يك از قضايا بحسب اقتضاء خصوصیت حكم دارای نوع خاصی از وجودهای مذکور می باشد .  
و هر يك از قضايا باعتبار نحوه‌ی وجود موضوع باسم مخصوصی نامیده می‌شود .

(۲۲۱) اول : قضایای خارجیّه که صادر کننده‌ی حكم درصدد بیان حالات مخصوصی است که برای موضوع تحقق خارجی یافته یا خواهد یافت مثل خانه‌ها ویران شد . خانه‌هاییکه بعداً می‌سازند ویران خواهد شد .

شرط صدق اینگونه قضايا آنست که موضوع قضیه در ظرف زمان متعلق بحکم وجود داشته باشد چه گذشته یا حال یا آینده باشد .  
قضایای تاریخی از این قبیل است .

(۲۲۲) دوم : قضایای ذهنیه و آن قضایائی است که حالات و خصوصیات ذهنی چیزی را بیان میکند مثل انسان نوع است کلیه‌ی احکامی که در علم منطق بیان می‌شود از این دسته است .

(۲۲۳) سوم : قضایای حقیقیه ، و آن در جائی است که حالت موضوع را بحسب واقع و نفس‌الامر بیان میکند چه افراد موضوع بالفعل موجود باشند یا بعداً بوجود آیند یا هیچگاه بوجود نیایند یا قسمتی موجود بوده و معدوم گردیده و قسمتی بالفعل موجود باشند و

بقیه بعداً بوجود آیند مثل هر انسانی متفکر است . هر آتشی سوزان است . این احکام شامل همه افراد گذشته و موجود بالفعل و آینده می شوند .

در قضیه حقیقیه ظرف حکم خارج است و موضوع حکم شامل افراد خارجی و ذهنی هر دو می شود .

### موضوع موجه اخص از سالبه است

(۲۲۴) معنی این جمله که موضوع موجه اخص از سالبه است این نیست که سالبه وجود موضوع نمی خواهد بلکه مقصود آنست که سالبه از جهت سلب ، وجود موضوع نمی خواهد هر چند از جهت اصل حکم ، چنانکه بیان شد وجود موضوع برایش لازم است . از جهت سلب برای سالبه وجود موضوع لازم نیست به بیانیکه قبلاً توضیح داده شد .

سالبه و موجه بحسب اتفاق از جهت احتیاج بوجود موضوع

مساوی می باشند

(۲۲۵) معنی اتفاق آنست که علت وجود موضوع در هر دو مورد يك چیز نیست سالبه از جهت « مطلق حکم » چنانکه در اول بیان شد بوجود موضوع احتیاج دارد و موجه از جهت « ایجاب حکم » بوجود موضوع محتاج است ، و سلب از جهت آنکه سلب است وجود موضوع نمی خواهد زیرا معمولی بموضوعی نپیوسته و چیزی برای چیزی ثابت نشده است تا مثبت له بخواند . و هر دو امری که در يك خاصیت شريك باشند و علت اشتراك آنها در آن خاصیت يك چیز نباشد ،



آنرا تصاحب اتفاقی می نامند باینجهت سالبه و موجب بطور اتفاق در احتیاج داشتن بوجود موضوع مساوی هستند .

**همه مفاهیم حتی معلومات در مبادی عالیه وجود دارند**

(۲۲۶) کلیدی عبارات این طعه عیناً در صفحه‌ی (۹۱) کتاب اسفار موجود است فقط کلمه‌ی اعیان ثابته را بعد از مفاهیم ذکر کرده است و توضیح مطلب آنستکه :

صورت همه چیز حتی مفاهیمی که مصداق خارجی ندارند یعنی ممتنعات نیز در علم واجب الوجود و سایر موجودات مجردة عقلانی وجود دارند زیرا واجب الوجود بهمه چیز عالم است چه موجود یا غیر موجود باشند . لیکن وجود صورت علمی در ذات باری تعالی بر ذات او زاید و عارض نیست زیرا علم او عین ذات می باشد .

وجود صورت علمی همه چیز بعین وجود ذات و به تبع وجود ذات است صورته‌ها موجود هستند اما از خود وجود ندارند باینجهت گفته اند هیچگاه بوی وجود بمشام اعیان ثابته نمی رسد . زیرا اگر صورته‌ای مختلف همگی در ذات مجرد وجود داشته باشند ذات واحد مطلق بسیط محل کثرتها و معروض امور متبائنه و اضداد خواهد بود و واحد بسیط از اینگونه امور برتر و بالاتر است لیکن درك این مطلب بسی دشوار است و برای همه کس میسر نیست .

بنابر این موضوع قضایای سالبه علاوه بر آنکه در ذهن هر کسیکه حکم سلبی صادر میکند موجود است در اذهان عالیه نیز وجود دارد .

### شبهه‌ی معدوم مطلق و مجهول مطلق

(۲۲۷) مجهول مطلق یا معدوم مطلق قابل تصور نیست در صورتیکه برای ما محسوس است که هر دو را ادراک می‌کنیم .  
اینها قابل تصور نیستند زیرا بهر چیزی توجه ذهنی حاصل شود قبلاً صورت علمی پیدا کرده‌است و مجهول نخواهد بود .  
معدوم مطلق را نمی‌توان تصور کرد زیرا تا در ذهن وجود پیدا نکند صورت تصویری پیدا نمی‌کند .

(۲۲۸) جواب از این اشکال آنست که مفهوم مجهول مطلق مجهول مطلق نیست . و مفهوم معدوم مطلق مصداق مفهوم معدوم مطلق نمی‌باشد .  
(۲۲۹) هر يك از اینها بحسب محل ذاتی و اولی معدوم مطلق و مجهول مطلق هستند و بحمل شایع هیچيك از آنها نیستند .

### محصولات مشتمل بر عقد وضع ایجابی هستند

(۲۳۰) هر يك از مفردات از جهات مختلفی ترکیب یافته و بحسب هر يك از آن جهات و صفات و عوارضی که دارند موضوع حکم معینی قرار می‌گیرند .

(۲۳۱) بنا بر این هر موضوعی بموضوع و محمول دیگری انحلال می‌یابد و هر تصویری مشتمل بر تصدیقی می‌باشد تا برسد بمفاهیم بسیطه که ترکیب در آنها راه نیافته‌است .

(۲۳۲) حداقل ترکیب آنست که هر چیزی مصداق وجود است و وجود بر آن محل می‌شود و وقتی می‌گوئیم انسان از چیزهای دیگر

متمایز است مثل آنست که گفته باشیم انسان موجود است و هر موجودی از چیزهای دیگر متمایز است .

(۲۳۳) و بهمین جهت بعضی از نویسندگان اخیر گمان کرده اند که تصدیق پیش از تصور است غافل از آنکه مرگب ممکن نیست پیش از اجزاء خود وجود پیدا کند .

(۲۳۴) قضایای محصوره دارای عقد وضع ایجابی هستند و عقد الوضع همان صفت و عنوان مخصوصی است که ذات موضوع از آن ترکیب یافته و بآن مقید گردیده است و ذات موضوع مصداق آن صفت و معنوی بآن عنوان می باشد و بواسطه داشتن آن صفت موضوع حکم قرار گرفته است . مثلاً می گوئیم هر بیماری ممکن است بهبودی یابد . صفت بیماری عقد الوضع این قضیه است زیرا همه ی انسانها بهبودی نمی یابند انسانی که این صفت را دارد موضوع حکم قرار گرفته است و در حقیقت گفته ایم بعضی انسانها بیمارند و هر بیماری امکان بهبودی دارد .

یا آنکه می گوئیم هر آتشی سوزان است آتش بودن قید فوق العاده ای است که بجسم ملحق گردیده است و عقد وضع ایجابی این قضیه آنست که در حقیقت گفته ایم بعضی جسمها آتش هستند و هر آتشی سوزان است .

(۲۳۵) حکم در قضایای محصوره مقید بفعلیت عنوان است مثلاً وقتی میگوئیم هر بیماری ممکن است بهبودی یابد امکان بهبودی تا وقتی است که حالت بیماری برای انسان حاصل است قبل از عروض این

حالت و بعد از آن حکم امکان بهبودی بر انسان صادق نیست و باین جهت میگویند موضوع باید بالفعل متصف بعنوان باشد.

(۲۳۶) قضایای شخصی و طبیعی خالی از عقد الوضع می باشند زیرا در شخصی موضوع قضیه خود شخص در حال حاضر است و توجهی بحالات و صفات او نیست و در طبیعی که قبلاً تعریف شد بر خود طبیعت کلی حکم شده و با طبیعت کلی جز ذات موضوع چیز دیگری نیست و طبیعت، بدون امور خارج از ذات تصور شده است و هرگاه صفت عنوانی یعنی محمولات عرضی از محصورات گرفته شده و ذات ماهیت بشرط نبودن هیچ امر عرضی با آن ملاحظه شود قضیه بدل بطبیعی خواهد گردید.

(۲۳۷) موضوع قضیهی طبیعی مقید بکأیت نیست لیکن خواه ناخواه کلی میگردد زیرا در قضیهی طبیعی ماهیت بشرط مجرد از هر گونه امر عرضی که خارج از ذات باشد اخذ شده است و ماهیت با شرط مجرد از مشخصات، کلی خواهد گردید.

(۲۳۸) قبلاً تذکر داده شد که عبارت این لمعه عیناً در کتاب اسفار مسطور است و حاجی سبزواری در تعلیقات خود «کلیه» را کلی عقلی تفسیر نموده و معنی عبارت این میشود که اگر عنوان وصفی از موضوع گرفته شود ماهیت موضوع باقید کلیت لحاظ شده و کلی عقلی خواهد بود.

(۲۳۹) کلمهی «او کله» که در عبارت کتاب است بمعنی کل مجموعی میباشد که در مقابل جزء است و معنی جمله آنست که اگر صفت

عنوانی از موضوع گرفته شود و قضیه طبیعی و یا کلیه هم نباشد کل موضوع مراد خواهد بود یعنی افراد و جزئیات موضوع مورد حکم واقع نشده بلکه مجموع اجزاء «جیم» (در قضیه هر جیمی ب است) موضوع حکم خواهد بود <sup>(۱)</sup>.

(۲۴۰) بطور خلاصه معنی محصوره در این قضیه که میگوئیم هر-جیمی ب است آنست که هر يك از حروف که صفت جیمی داشته باشد چه در ذهن با این صفت ملاحظه شود یا در خارج آنرا داشته باشد و این صفت برای ذات موضوع همیشگی باشد یا همیشگی نباشد اولاً باید حیثیت جیمی برای حرف ثابت گردد آنگاه موضوع این حکم قرار گیرد و تا وقتی این حیثیت را دارا می باشد ب خواهد بود.

### تقسیم چهارم قضیه از جهت سلب و ایجاب

#### اقسام موجهه و سالبه

(۲۴۱) تشکیل قضیه برای بیان اتحاد چیزی با چیز دیگر یا عدم اتحاد و مباینیت بین دو چیز است و قضیه، ربط محمول بموضوع یا عدم ربط را می رساند. ایجاب برای ایجاد ربط و سلب برای رفع و نفی ربط است.

برای ربط و عدم ربط اقسام مختلفی یافت می شود و در هر موردی گوینده هدف خاصی دارد که بایستی ربط و عدم ربط را بطور مخصوصی

---

(۱) عبارت کتاب با اندك اختلافی بعبارت منطق اشارات مشابّهت تمام دارد و خواجه طوسی در شرح خود ص ۱۶۰ (کلیه جیم) را (کلی منطقی) و (جیم کلی) را کلی عقلی گرفته و امام فخر رازی کلیه جیم را کل مجموعی دانسته و قطب الدین تفسیر دوم را تأیید کرده است.

ادا نماید تا گفتارش بمقصود وفا کند باین سبب برای قضیه موجهه و سالبه اقسام دیگری پیدا می شود که از جهتی بسالبه شباهت داشته و از جهت دیگر ایجاب را نتیجه می بخشد و می توان گفت متوسط بین سالبه و موجهه هستند . بنا بر این اقسام قضیه از جهت سلب و ایجاب عبارتست از :

(۱) قضیه‌ی موجهه محصله .

(۲) سالبه بسیطه که آنرا سالبه‌ی محصله نیز میگویند .

و دو قسم دیگر که متوسط بین سالبه و موجهه اند :

(۱) معدوله <sup>(۱)</sup> .

(۲) موجهه سالبه المحمول .

و هر يك از اقساميكه ذكر شد از جهت معنی و نیز از جهت ترکیب لفظی با یکدیگر اختلاف داشته و دارای احکام مخصوصی می باشند و تفصیل آنها از این قرار است :

### قضیه‌ی موجهی محصله

(۲۴۲) ایجاب بمعنی الزام است و در قضیه موجهه محمول برای

موضوع الزام و ایجاب گردیده و بر ربط و پیوستن محمول بموضوع و اتحاد آنها حکم میشود باینجهت آنرا موجهه می نامند .

محصله از حصول بمعنی وجود است و در قضیه‌ی موجهه وجود

محمول برای موضوع ثابت می شود باینجهت محصله نام دارد .

(۱) معدوله‌ی موجهه و سالبه در تقسیم پنجم مستقلا بیان میشود . کلیه‌ی

احکامیکه مربوط بسالبه و موجهه است بایستی در ذیل این تقسیم ذکر شود لیکن از جهت رعایت ترتیب شرح که مربوط باصل رساله است و برای پیروی از اصل مطالب پراکنده ذکر شده است .

بطور کلی اصل در قضیه ایجاب است زیرا قضیه برای بیان اتحاد و ربط چیزی بچیز دیگر وضع شده است .

موجبه بواسطه برخورد با اقسام دیگر بر سه قسم است :  
موجبه محصله ، موجبه معدوله و موجبه سالبه المحمول . دو قسم اخیر در قبال محصله اند .

### سالبه بسیطه یا سالبه محصله

(۲۴۳) سلب بمعنی گرفتن چیزی از چیزی است و قضیه را در صورتی سالبه میگویند که محمولی را از موضوع گرفته و جدا می سازد و باین اعتبار سالبه نامیده میشود که پیوستگی محمول بموضوع را بر طرف میکند .

(۲۴۴) سالبه نیز مانند موجبه بواسطه برخورد با اقسام دیگر چند قسم میشود :

۱- سالبه محصله      ۲- سالبه معدوله .

و سالبه المحمول را از جهتی میتوان جزء اقسام موجبه و از جهت دیگر جزء اقسام سالبه دانست .

(۲۴۵) سالبه محصله : سالبه را هر گاه با موجبه بسنجند محصله مینامند زیرا رفع تحصیل میکند .

(۲۴۶) سالبه بسیطه : هر گاه سالبه را با معدوله مقایسه نمایند بسیطه اش مینامند . زیرا موضوع یا محمول معدوله با حرف سلب ترکیب یافته و از این جهت که اجزاء سالبه مفردند و با حرف سلب ترکیب نشده اند بسیطه نامیده میشوند .

(۲۴۷) سالبه‌ی معدوله . قضیه‌ایست که مشتمل بر دو سلب است یکی آنکه جزء محمول است و دیگری برای سلب ربط بکار رفته است .  
(۲۴۸) بیشتر مؤلفان کتب منطق محصله را به اسم بسیطه تخصیص میدهند و تنها موجب را محصله مینامند .

(۲۴۹) چنانکه گفته شد اصل در قضیه ایجاب است . و سلب دنباله‌ی تصور ایجاب حاصل میشود . زیرا معنی سلب در قضیه ، حکم بعدم وجود محمول برای موضوع است و تا وجود چیزی برای چیزی تصور نشده باشد عدمش قابل تصور نیست . زیرا سلب در قضیه عدم مضاف است نه عدم مطلق . یعنی عدمی است که به چیز معینی نسبت داده شده .

(۲۵۰) باینجهت سلب محقق نمیشود مگر بعد از آنکه به ایجاب توجه شده باشد و اولاً موضوع و محمول و نسبت بین آنها را تصور نموده باشند آنگاه برای رفع توهم وجود این نسبت ، سلب بعمل آید . مثلاً سلب در هلیات بسیطه یا مرکبه که میگوئیم : پرویز موجود نیست یا پرویز دانا نیست . معنی قضیه آنست که آنکسیرا که توهم وجود او یا تصور دانشی برای او شده خود او یا دانش او معدوم است .

(۲۵۱) عبارت دیگر سلب رفع مطلق نیست بلکه رفع ایجاب است . باینجهت تصور سلب بعد از تصور ایجاب است . و سلب تحصیلی بمعنی رفع حمل است و برای بر طرف کردن نسبت ایجابی است که توهم شده .



## احکام سالبه بسیطه

(۲۵۲) از تعریف گذشته که برای سالبه بعمل آمد چند خاصیت برایش بدست می آید .

(۲۵۳) اول - در سالبه حمل و ربط وجود ندارد زیرا سلب رفع حمل و ربط است . سالبه دارای نسبت نیست آنچنانکه بعضی گمان کرده اند که نسبت سلبی نوع دیگری از نسبت است و با نسبت ایجابی مغایرت دارد .

خطای آنها از این جهت است که نفی محمول وعدم آن برای موضوع حقیقت و واقعیت ندارد و نفی نوعی از نسبت نیست زیرا عدم است ، باین دلیل در جائیکه جهات قضیه را شرح میدهند گفته اند قضیه سالبه خالی از هر گونه جهتی میباشد و اینکه امکان و وجوب و امتناع را بآن نسبت میدهند بواسطه تصور ایجاب قضیه است .

(۲۵۴) دوم - سالبه احتیاجی به این ندارد که موضوع مقتضی عدم محمول باشد زیرا برای عدم محمول لا اقتضاء مطلق کفایت میکند .

(۲۵۵) سوم - در سالبه احتیاجی بوجود موضوع نیست زیرا سلب ، نفی است . و نفی اگر در هلیات بسیطه باشد رفع خود موضوع است . و در هلیات مرکبه نفی محمول از موضوع است و بهر دو صورت از جهت سلب محتاج بوجود موضوع نیست و سالبه با انتفاء موضوع یا با وجود موضوع در هر دو حال صادق است . مثلاً میتوانیم بگوئیم شریك باری دانا نیست . یا بگوئیم پرویز دانا نیست . و اگر بگوئیم

چراغ در خانه روشن نیست . اگر اصلاً چراغ وجود نداشته باشد این قضیه راست است و اگر چراغ وجود داشته و خاموش باشد باز صادق است .

(۲۵۶) بهمین جهت گفته‌اند هر گاه اجزاء سالبه بسیطه باموجبه معدوله یکی باشد مفاد هر دو قضیه یکی است لیکن سالبه از معدوله اعم است زیرا معدوله بایستی با وجود موضوع باشد و سالبه ممکن است با وجود موضوع یا بدون آن باشد .

تفاوت سالبه با موجبه از جهت وجود موضوع ضمن شماره های (۲۱۳ الی ۲۲۰) به تفصیل بیان شد .

### تقسیم پنجم قضیه . از جهت عدول و تحصیل

قضیه بر دو قسم است : معدوله و محصله .

#### « معدوله »

(۲۵۷) هر گاه یکی از دو طرف قضیه یا هر دو طرفش متضمن معنی نفی باشد آنرا معدوله مینامند . و محصله آنستکه هیچیک از دو طرف قضیه متضمن معنی نفی نباشد .

(۲۵۸) چنانکه گفته شد تصور معنی علمی هر چیزی بدون تصور مفهوم ثبوتی آن ممکن نیست باین جهت اولاً مفهوم ثبوتی تصور شده و دنباله اش معنی عدم همان امر ثبوتی به نظرمی آید .

(۲۵۹) امور علمی بر دو قسمند . زیرا برای بعضی در مقابل امر علمی ملکات وجودی یافت میشود . مثل کوری که در مقابل بینائی و لالی که با زبان داری برابر است و شأنیت وجودی دارد .

قسم دیگر از امور عدمی هستند که صفت وجودی در مقابل آنها نیست . مثل (لا انسان) که شأنیت وجودی در آن نیست .

(۲۶۰) و باز بعضی از معانی عدمی اسم مخصوص دارند مثل کوری که عدم بینائی و سکوت که عدم نطق و سکون که عدم حرکت است و امثال آنها .

و بعضی از معانی عدمی اسم مخصوصی ندارند و هر گاه بخواهند بآنها اشاره کنند اول لفظی را که بر معانی ثبوتیه دلالت میکند امل قرار داده و سپس حرف سلب بر آن می افزایند مثلاً دانا را نادان ، یافته را نایافته ، درست را نادرست تعبیر میکنند .

و بعضی علاوه بر آنکه اسامی مخصوص دارند با حرف سلب نیز ادا میشوند مثل نابینا و کور . ناشنوا و کر که هر دو استعمال میشود .

(۲۶۱) بنا بر این معدوله لفظی است که از لفظ مثبت و متقی ترکیب یافته باشد و از این جهت معدوله نامدارد که لفظ وجودی در معنی عدمی بکار رفته و یا باین سبب است که لفظ نفی که باید در سلب بسیط استعمال شود جزء محمول قرار گرفته و از مورد اصلی خود تغییر یافته و عدول کرده است .

(۲۶۲) بعضی بین الفاظ بسیطه و مرکبه تفاوت گذاشته و گفته اند مفهوم لفظ ترکیبی از لفظ بسیط اعم است مثلاً غیر بینا را میتوانیم در سنگ بکار بریم اما نمیتوانیم بگوئیم سنگ کور است . زیرا لفظ کور درجائی استعمال میشود که در نوع آن چیز امکان بینائی باشد و این مطلب بایستی در علم لغت و ادب مورد گفتگو قرار گیرد .

## قضیه معدوله

(۲۶۳) هر گاه یکی از دو جزء قضیه یا هر دو جزء آن که موضوع و محمول است از ادات سلب ترکیب یافته باشد. خود قضیه را باعتبار موضوع یا محمولش معدوله مینامند و از اقسام آن بمعدوله الموضوع یا معدوله المحمول یا معدوله الطرفين تعبیر میکنند.

قضیه معدوله الموضوع و معدوله الطرفين مورد توجه نیستند. زیرا کمتر استفاده علمی بر آنها مترتب میشود و هر گاه معدوله میگویند بیشتر معدوله المحمول را قصد میکنند.

(۲۶۴) قضیه معدوله آنستکه عدم چیزی بر موضوع حمل شده باشد.

## تفاوت معدوله با سالبه

(۲۶۵) از قضیه معدوله و سالبه بسیطه در ظاهر يك معنى استفاده میشود زیرا از هر دو قضیه فهمیده میشود که موضوع دارای حالت و صفت معینی که مورد نظر است نمیباشد. مثلاً هیچ تفاوتی ندارد که بگوئیم فلانی نابینا است یا بگوئیم فلانی بینا نیست هر دو قضیه صفت بینائی را از شخص معینی سلب میکنند.

(۲۶۶) بهمین جهت بسیاری از علماء منطق گفته‌اند موجه معدوله با سالبه هیچ تفاوتی ندارد و همچنانکه سالبه با مستفی بودن خود موضوع و یا مستفی بودن صفت موضوع صادق است و میتوانیم بگوئیم شريك باری بینا نیست یا پرویز بینا نیست موجه معدوله هم باند داشتن

موضوع صادق میباشد .

(۲۶۷) بنابراین اختلاف بین دو قضیه در لفظ و بصرف اعتبار خواهد بود و مصنف کتاب ما در اینجا قول آنها را نقل کرده است .  
(۲۶۸) محققان از علما توجه یافته اند که بین این دو قضیه علاوه بر لفظ بحسب معنی نیز تفاوت های بزرگی یافت میشود :

(۲۶۹) (اولاً) در موجه معدوله معنائی را که متضمن بر نفی است برای چیزی ثابت میکنیم و بآن ربط میدهیم . و در سالبه معنی مثبتی را از موضوع میگیریم و بین آنها قطع رابطه میکنیم . مثلاً اگر بگوئیم این جسم ساکن است معنی سکون را که از نفی و حرکت ترکیب یافته برای جسم ثابت نموده و به آن ربط داده ایم و بنوعی اتحاد محمول با موضوع حکم کرده ایم . و اگر بگوئیم این جسم متحرك نیست معنی حرکت را که ثبوتی میباشد از آن گرفته و بمغایرت و مباينت آنها حکم داده ایم .

(۲۷۰) (ثانیاً) در سالبه محمول معنی بسیط و مثبت دارد بخلاف معدوله که محمول متضمن نفی و مرکب است .

معنی سالبه سلب ربط و معدوله ربط سلب میباشد و معدوله ایجاب عدول را میرساند و سالبه رفع ایجاب میکند .

(۲۷۱) بهمین جهت معدوله در حکم موجه محصله است و همچنانکه محصله مقتضی داشتن موضوع است معدوله نیز بدون وجود موضوع ممکن نیست .

(۲۷۲) اما سالبه که رفع سلب است احتیاجی بوجود موضوع

ندارد و با نداشتن موضوع صادق است .

(۲۷۳) گفته‌اند هر گاه اجزاء سالبه بسیطه با معدوله یکی باشد سالبه از موجهه معدوله اعم است زیرا سالبه را در مورد انتفاء موضوع میتوان بکار برد در صورتیکه معدوله بکار نمی‌آید .

(۲۷۴) تفاوت معدوله با سالبه از جهت لفظ در آنستکه اگر حرف سلب جزء محمول قضیه باشد ، معدوله واگر جزء آن نباشد سالبه بسیطه است .

(۲۷۵) شناختن معدوله از سالبه در زبان فارسی مشکل نیست زیرا فعل ثقی در آخر جمله می‌آید . مثلاً در سالبه میگویند : فلانی دانا نیست و در معدوله گفته میشود فلانی نادان است .

(۲۷۶) اما در زبان عربی تمیز دادن آنها مشکل است زیرا (اگر رابطه ذکر شده باشد) علامت معدوله آنستکه حرف سلب بعد از رابطه ذکر میشود تا جزء محمول گردد .

و اگر ادات سلب پیش از رابطه ذکر شده باشد جزء محمول نبوده و بر رابطه وارد گردیده و قضیه سالبه است .

(۲۷۷) و در صورتیکه رابطه در لفظ ذکر نشده باشد گفته‌اند فرق بین آنها در نیت است و بمناسبت حال و مقام باید فهمید که قضیه سالبه یا معدوله است . باین جهت شیخ در شفا گفته است که «الجوهر لیس بعرض» موجهه معدوله است (زیرا مقام اقتضاء عدول میکند) .

### موجبة سالبة المحمول

(۲۷۸) سالبة المحمول قضية ايست كه اولاً محمول از موضوع سلب شده و سپس محمول سلب شده را بر موضوع حل نمايند .

(۲۷۹) در قضية سالبة المحمول ، ايجاب سلب ميشود و باين جهت آنرا از اقسام موجبه شمرده اند هر چند نتيجهاش از جهت معنى مرتبة شديد سلب است و ايجاب در اين قضية تا كيد شده و شدت سلب را ميرساند .  
سالبة المحمول با هريك از موجبة معدوله و سالبة بسيطة مناسبتى دارد و اختلافاتى نيز بين آنها يافت ميشود .

(۲۸۰) مناسبتى كه بين سالبة المحمول و موجبه هست آنستكه :  
(اولاً) همچنانكه در موجبه حكم بوجود محمول براى موضوع ميشود موجبة سالبة المحمول نيز محمول را براى موضوع ايجاب ميكند .  
(ثانياً) (۲۸۱) همچنانكه موجبه بوجود موضوع نيازمند است سالبة المحمول نيز بدون وجود موضوع ممكن نيست .

(۲۸۲) (ثالثاً) همچنانكه محمول در موجبة محصلة بسيط و خالى از سلب است محمول در قضية سالبة المحمول نيز مفهوم بسيط است .  
(۲۸۳) اختلافى كه با موجبة محصلة دارد آنستكه با داشتن اينهمه مناسبات نتيجهاش نفطة مقابل موجبه است . زيرا مرتبة اكيد و شديد نقي و سلب را ميفهماند .

(۲۸۴) وجه مناسبت قضية سالبة المحمول با سالبة بسيطة آنستكه همه مقدمات و شرائطى كه براى سالبة بسيطة ذكر شد براى سالبة

المحمول نیز موجود است و شرط اضافه‌ای نیز دارد که پس از تمام شدن سلب همان سلب را برای موضوع ایجاب میکند و بواسطه همین مرحله اخیر که ایجاب سلب است تاکید در سلب را نتیجه میدهد.

(۲۸۵) مراحل تشکیل سالبه المحمول از جهت معنی آنستکه

پس از تصور موضوع و محمول و توهم نسبت ایجابی نسبت توهم شده را سلب میکند و تا اینجا با سالبه بسیطه يك راه را پیموده‌اند و سپس سالبه المحمول قدمی پیشتر رفته و همان سلب را برای موضوع خود ایجاب میکند و در اینجا بموجبه محصله ملحق میگردد. و در حقیقت این مرتبه تکرار سلب است.

(۲۸۶) تفاوت سالبه المحمول با سالبه بسیطه در همین سلب اخیر

است. زیرا سلب در آن تکرر و شدت یافته و در سالبه بسیطه بیش از يك سلب وجود ندارد.

(۲۸۷) در سالبه بسیطه چهار چیز یافت میشود که تصور موضوع

و تصور محمول و توهم نسبت ایجابی و رفع نسبت است. و در سالبه المحمول يك جزء بر آن افزوده میگردد و آن حمل سلب بر موضوع است که حمل دوم میباشد.

(۲۸۸) بیشتر علماء منطق که بمفهوم و معنی سالبه المحمول توجه

نداشته‌اند آنرا در حکم سالبه دانسته و گفته‌اند احتیاج بوجود موضوع ندارد. اما از این نکته غافل مانده‌اند که در مرحله نهائی ایجاب سلب بعمل آمده و سلب برای موضوع ثابت گردیده و بر آن حمل شده است





معدولة المحمول سالبه : زید نادان نیست . زید لیس هو غیر عالم .  
 معدولة الموضوع موجبہ : نادان نیازمند بعلم است . اللآعالم  
 محتاج الى العلم .  
 معدولة الموضوع سالبه : نادان نیازمند بکتاب نیست . اللآعالم  
 بمحتاج الى الكتاب .  
 معدولة الطرفين موجبہ : نادان ناتوان است . اللآعالم غیر قادر .  
 معدولة الطرفين سالبه : نادان بی نیاز از علم نیست . اللآعالم  
 لیس غیر محتاج الى العلم .  
 سالبة المحمول : نویسندگی برای انسان ممکن است . الانسان  
 ممکن الكتابة .

### شرطیه های محصوره و مهمله

(۲۹۲) در قضایای حملیه چنانکه بیان شد حصر و اہمال از جهت  
 معین بودن افراد موضوع یا عدم تعیین افراد است . لیکن در قضایای  
 شرطیہ ، مهمله یا محصوره بودن قضیہ از جهت افراد موضوع نبوده بلکه  
 از جهت استمرار و دوام حکم اتصال یا انفصال در ہمہ زمانها یا  
 اختصاص داشتن بعضی از حالات موضوع و در بعضی از زمانها میباشد .  
 (۲۹۳) بنابراین شرطیہ مهمله قضیہ ایستکہ الفاظ آن هیچگونه  
 دلالتی بر این نداشته باشد کہ حکم بلزوم یا عناد در ہمہ اوقات و در  
 ہمہ حالاتیکہ برای موضوع قابل تصور است استمرار و کلیت داشته  
 یا بہ بعضی از زمانها و بعضی از حالات اختصاص دارد .  
 مثل آنکہ بگوئیم : آفتاب اگر بر جسم بتابد جسم تافتہ خواهد

شد . در این قضیه تعیین نشده که در همه فصول و امکنه و همه ازمه و نسبت بهمه اجسام این حکم ثابت است یا به بعضی از حالات و بعضی از اوقات اختصاص دارد .

مثال دیگر : هر گاه بیمار دوا بخورد تندرست میشود . معلوم نیست که همه دواها و نسبت بهمه مریضها و در همه اوقات و در همه جا شفا بخش است ، یا بعضی از مریضها ، و بعضی از مکانها و بعضی از اوقات مرض اختصاص دارد .

(۲۹۴) قضیه محصوره شرطیه : آنستکه زمان حکم و حالات موضوع تعیین شده باشد . در اینصورت اگر تصریح شده باشد که در همه زمانها و همه حالات موضوع حکم اتصال یا انفصال ثابت است . قضیه کلیه خواهد بود .

(۲۹۵) اگر حکم به بعضی از حالات یا زمانها اختصاص داده شده باشد ، قضیه جزئی است .

(۲۹۶) واگر زمان محدود معینی را که قابل انطباق بر بیش از يك زمان نیست ظرف حکم قرار داده اند . قضیه شخصیه است .

گاهی ممکن است قضیه شرطیه از جهت زمان کلیت داشته و از جهت حالات و شرایط ممکنه جزئی یا مهمله یا بعکس باشد چنانکه ضمن مثالها معلوم خواهد شد .

(۲۹۷) برای هر يك از محصورات کلی و جزئی ، موجه و سالبه الفاظ و ادوات مخصوصی هست که سور قضایای شرطیه میباشد و بعضی از آنها از مثالهاییکه ذکر میشود شناخته خواهد گردید .

## مثالهای شرطیه متصله

(۲۹۸) شرطیه مهمله : اگر بیمار دارو بخورد . تندرست میگردد .

موجبه کلیه از جهت زمان و حالات موضوع { : هر گاه آفتاب بر آید . روز خواهد بود

موجبه کلیه از جهت زمان و جزئیه از جهت حالات موضوع { : هر گاه بیمار داروی مناسب و با شرایط مخصوص بخورد . تندرست میگردد .

سالبه کلیه : هیچگاه نمیشود که آفتاب بر نیامده باشد و روز گردد .

موجبه جزئیه : بعضی اوقات اگر ابر باشد . هوا سرد میشود .

موجبه شخصی : در این ساعت اگر مهمانها بیایند پذیرائی میشوند .

## (۲۹۹) مثالهای محصورات شرطیه منفصله

موجبه کلیه منفصله حقیقیه : همیشه هر کسی . یا زنده و یا مرده است .

سالبه کلیه منفصله حقیقیه : هیچگاه چنین نیست که هر کسی یا کوز و یا بی سواد باشد .

موجبه جزئیه از جهت حالت موضوع : همیشه زنان در جوانی بار دار یا بدون بار هستند .

سالبه جزئیه : بعضی اوقات چنین نیست که اجسام ، یا سفید و یا سیاه باشند .

شخصیه منفصله : در این ساعت آفتاب ، یا در حال انجلا و یا در کسوف است .

## (۳۰۰) مثالهای محصورات مانعة الجمع

موجبه کليه : همیشه هر جسمی اگر سفید باشد ، سیاه نخواهد بود .  
 سالبه کليه : هیچگاه چنین نیست که اگر کسی پیر شده باشد  
 عالم نگردد .

موجبه جزئيه : گاهی اگر انسان نشسته باشد ، راه نمیروند .  
 سالبه جزئيه : همیشه چنین نیست که اگر آفتاب بر آمده  
 هوا سرد نباشد .  
 موجبه شخصيه : در این ساعت اگر مردم بخواب رفته باشند  
 راه نمیروند .

## (۳۰۱) مثالهای محصورات مانعة الخلو

موجبه کليه : همیشه یا آتش افروخته شده ، و یا آتش سوزی  
 نمیشود .

موجبه جزئيه از جهت شرط : در اینخانه یا آتش افروخته شده  
 و یا آتش سوزی نمیشود .

موجبه جزئيه از جهت وقت : امروز یا آتش افروخته شده  
 و یا آتش سوزی نمیشود .

(۳۰۲) سور قضایای شرطیه در زبان عربی عبارتند از : برای  
 موجبه کليه : متی ومهما . برای موجبه جزئيه : قدیکون . برای سالبه  
 کليه : ليس البتة . برای سالبه جزئيه : ليس کلما . وقد لایکون .

## اجزاء قضیه شرطیه

(۳۰۳) قبلاً گفته شد که اولین ترکیب در مفردات ضمن قضیه حلیه بعمل می آید و قضایای شرطیه ترکیب مابعد اول میباشند. بنابراین این اجزاء شرطیه همیشه قضایا هستند و در اینصورت اگر ترکیب در مرتبه دوم باشد شرطیه از قضایای حلیه فراهم آمده و اگر ترکیب سوم و چهارم یا بالاتر باشد از قضایای شرطیه حاصل میشوند.

بنابراین شرطیه از جهت اختلاف اجزاء دارای اشکال و اقسام متفاوتی میباشد و ممکن است از اجزاء متشابه یا مختلف تشکیل گردیده یا اجزاء متفاوت داشته باشد.

در سه صورت اجزاء از یک نوع و یک نواخت میباشند و آن در وقتی است که از دو حلیه. یا دو متصله. و یا دو متصله فراهم آمده باشد. و در غیر این سه صورت مختلط خواهند بود.

(۳۰۴) در دو حالت از سه صورت مذکور ممکن است خود قضیه نیز با اجزاء متجانس باشد یعنی خود قضیه متصله و هر دو جزئش نیز مانند اصل متصله باشند. یا خودقضیه متصله و اجزاء نیز منفصله باشند و با فرض غیر متجانس بودن خود قضیه با اجزاء این صورتها حاصل میشود که:

(۳۰۵) گاهی ممکن است خود قضیه متصله و دو جزئش متصله بوده. و یا هر دو جزئش حلیه باشند و در اینصورت اجزاء قسیم اصل میباشند.

(۳۰۶) گاهی ممکن است اجزاء مختلط از يك متصله و حملیه یا يك متصله و حملیه و یا يك متصله و منفصله بوده باشند و روپهم ۱۸ صورت پیدا میشود که مثالهای آنها از اینقرار است :

(۳۰۷) در صورتیکه خود قضیه متصله باشد اجزاء از اینقرارند :

- ۱- دو حملیه . مثل : اگر آفتاب بر آمده باشد ، روز خواهد بود .
- ۲- دو متصله . مثل : اگر چنین است که هر گاه آفتاب بر آمده روز خواهد بود در اینصورت اگر روز نباشد آفتاب غروب کرده است .
- ۳- دو متصله . مثل : اگر چنین است که هر عددی یا زوج و یا فرد است در اینصورت عدد سیارات زوج یا فرد خواهد بود .
- ۴- حملیه و متصله . مثل : اگر آفتاب علت وجود روز باشد پس اگر آفتاب بر آمده باشد روز خواهد بود .
- ۵- متصله و حملیه . مثل : هر گاه چنین باشد که اگر آفتاب بر آمده باشد روز است ، پس آفتاب علت وجود روز بوده است .
- ۶- حملیه و منفصله . مثل : اگر هر چیزی شماره دارد ، پس ستارگان زوج و یا فرد هستند .
- ۷- منفصله و حملیه . مثل : اگر هر چیزی یا زوج و یا فرد باشد ، پس هر چیزی شماره دارد .
- ۸- متصله و منفصله . مثل : اگر چنین است که هر گاه آفتاب بر آمده باشد روز خواهد بود ، پس چنین است که یا آفتاب بر آمده و یا روز معدوم است .
- ۹- منفصله و متصله . مثل : اگر چنین است که یا آفتاب بر-

آمده و یا روز معدوم است ، پس این چنین خواهد بود که هر گاه آفتاب بر آمده باشد روز خواهد بود .

(۳۰۸) اجزاء در صورتیکه خود قضیه منفصله باشد

- ۱- دو حلیه . مثل : هر عددی یا زوج و یا فرد است .
  - ۲- دو متصله . مثل : یا چنان است که هر گاه آفتاب بر آمده باشد روز موجود است و یا چنین است که اگر آفتاب بر آمده باشد شب وجود ندارد .
  - ۳- دو منفصله . مثل : یا چنان است که هر عددی یا زوج و یا فرد است ، و یا چنین است که یا فرد است و یا بدو متساوی بخش میشود .
  - ۴- حلیه و متصله . مثل : یا آفتاب علت وجود روز نمیشود و یا آنکه هر گاه آفتاب بر آمده باشد روز خواهد بود .
  - ۵- حلیه و منفصله . مثل : هر چیزی یا یکی بیش نیست ، و یا دارای عدد زوج و یا فرد است .
  - ۶- متصله و منفصله . مثل : یا چنان است که هر گاه چیزی یکی باشد منقسم نخواهد بود و یا دارای عدد زوج و یا فرد است .
- مثالهای سه صورت دیگر که متصله و حلیه ، منفصله و حلیه . منفصله و متصله اند از آنچه ذکر شده استخراج میشود .
- مثالهایی که ذکر شد بیشتر قضایای مهمه هستند و ممکن است آنها را با مسوره کلیه و جزئیه و شخصیه و با ترکیبهای چهارم و



پنجم و بالاتر ترکیب نمائیم و عدد اقسام شرطیه از جهت اختلاف اجزاء بی پایان خواهد بود <sup>(۱)</sup>.

تقسیم ششم قضیه . از جهت کیفیت حکم است

(۳۰۹) بین محمولات و موضوعات قضایا در عالم خارج رابطه و نسبتی واقعی موجود است و آن رابطه واقعی دارای حالت و کیفیت مخصوصی است که ماده حکم نامیده میشود .

جهات قضایا از ملاحظه ماده یا کیفیت واقعی حکم در ذهن یا لفظ پدید می آیند . زیرا تصور همان حالت واقعی یا لفظیکه بر آن دلالت میکند جهت قضیه نامیده میشود .

(۳۱۰) مقصود از تصرفات که در عبارت کتاب ما مصنف ذکر نموده ترکیبی است که در جهات بسیطه بعمل می آید .

(۳۱۱) قبلاً معلوم شد که همچنانکه مفردات دارای وجود خارجی و ذهنی و لفظی و کتبی میباشند رابطه و نسبت بین مفردات که اساس حکم و تشکیل قضیه است نیز در تمام مراتب چهار گانه موجود است . حالت این نسبت هم که ماده قضیه است نیز در هر يك از وجود های چهار گانه تابع و ملازم با اصل نسبت است . بنا بر این کیفیت نسبت نیز در خارج و ذهن و لفظ و کتایت یافت میشود .

(۳۱۲) کیفیت نسبت خارجی که بین مفردات موجود است از اختلاف نسبتهای خارجی حاصل میگردد . زیرا رابطه مفردات با یکدیگر گاهی لزومی و گاهی اتفاقی و گاهی امتناع است و هر دو

چیز را که ملاحظه میکنیم گاهی از یکدیگر قابل انفکاک نبوده و همیشه مقارنه و اتحاد لزومی دارند. و گاهی مقارنه و اتحاد آنها بطور اتفاق است. یعنی نه ملازمه و ضرورتی بین آنها هست و نه با یکدیگر عناد و ضدیتی دارند. گاهی هم از تقارن وجودی و اتحاد با یکدیگر ابا و امتناع دارند.

هیچ ماهیتی نسبت بمفهوم و ماهیت دیگر بحسب واقع و حقیقت از این سه حالت خالی نمیشد. مثلاً ماهیت انسان با ماهیت حیوان ضرورت مقارنه و اتحاد دارد. زیرا حیوان جزء آنست. و باز همان ماهیت انسان نسبت به نویسندگی نه ضرورت اقتران و اتحاد و نه امتناع از آن را دارد. و نیز همان ماهیت انسان نسبت بماهیت سنگ یا درخت از مقارنه و اتحاد ابا و امتناع دارد و از فرض اتحاد با آنها محال لازم می آید.

(۳۱۳) ماده قضیه همان حالتی است که برای نسبت واقعی بین اشیاء موجود است. هر چند کسی به آنها و نسبت مابین آنها ابدأ توجهی نداشته باشد.

هنگامیکه کسی به اشیاء و حالت نسبت مابین آنها توجه حاصل مینماید و تصور حالت آنها را می کند جهت قضیه پدید می آید. و اگر کسی توجه بآنها نداشته باشد. ماده موجود است لیکن جهت وجود ندارد.

(۳۱۴) گفته اند ماده در کلیه قضایا و حتی در قضایای سالبه نیز موجود است. اما قبلاً به این نکته اشاره کردید که برای قضایای سالبه از جهت سلب تصور ماده و جهت ممکن نیست زیرا سلب رفع نسبت

است و با رفع نسبت نسبتي وجود ندارد تا کيفيتي براي ش بوده باشد .  
 پس اينکه سالبه را نيز جزء موجبات شمرده اند از جهت اضافي است که سالبه بموجب خود دارد . و چون در موجبه اش نسبتي وجود دارد براي سالبه نيز فرض نسبت ميکنند . بنا بر اين سالبه به تبع موجبه اش در شمار موجبات مي آيد .

### ماده و جهت شامل هليات بسيطه و مرکبه هر دو ميشود

(۳۱۵) معلوم شد که ماده و جهت بين کليات موضوعات و محمولات موجود است چه محمول خود وجود يا چيز ديگري باشد . و همچنانکه انسان ممکن الوجود است ممکن الکتابه و واجب الجسميه و ممتنع الحجريه نيز ميباشد ليکن در کتب علمي و فلسفي هر گاه نامي از وجوب و امکان مي برند مقصودشان نسبت ما بين ماهيت چيزي با معني وجود ميباشد .

(۳۱۶) معلوم شد که ماده کيفيت نسبت واقعي و نفس الامري ما بين اشياء است . و جهت وجود ذهني همان ماده است و وقتي انسان حالت واقعي اشياء را نسبت بيکديگر ملاحظه ميکند جهت قضيه بوجود مي آيد . بنا بر اين ماده در مورد قضايای خارجيه و نفس الامريه است و جهت مربوط بقضايای ذهنيه ميباشد .

(۳۱۷) در قضيه لفظيه لفظي را نيز که دلالت بر جهت ذهنيه ميکند جهت قضيه مينامند .



## تفاوت‌های ماده با جهت

(۳۱۸) جهت چندین اختلاف با ماده دارد :

(اول) ماده اصل ، وجهت متفرع بر آن است زیرا جهت حکایت از ماده میکند و نمایندۀ ذهنی ماده است و وجود ذهنی تابع وجود خارجی میباشد .

(دوم) ماده در همه جا وجود دارد ولی ممکن است جهت با آن همراه نباشد زیرا وجود ذهنی وقتی پیدا میشود که کسی به امور خارجی توجه پیدا کند ، و بسیاری از چیزها در متن واقع هستند که بشر از ادراک آنها قاصر است هر چند در اذهان عالیه وجود دارند .

(سوم) ماده همیشه ثابت و مستمر است و اختلاف و تغییری در آن یافت نمیشود . زیرا! واقع و حقیقت در هر موردی یکی بیش نیست لیکن جهت بحسب اختلاف نظر ها و ذهنها و بحسب مردم دورانها و جاها قابل اختلاف و تغیر است .

(چهارم) ماده در هر قضیه‌ای معین است که کدامیک از آن سه حالت است ، و جهت بین آنها مردد میباشد .

(پنجم) ماده مقیاس صدق و کذب قضیه ذهنیه و لفظیه است و قضایای واقعی و خارجی که دارای ماده هستند نمیتوان گفت راست یا دروغ میباشند . زیرا آنها عین حقیقت هستند نه مطابق با حقیقت . اما جهت در قضیه گاهی با ماده مطابق و گاهی مخالف است اگر با ماده مطابق باشد قضیه راست . و اگر مخالف باشد دروغ است .

### ماده کمتر از سه و از آن بیشتر نیست

(۳۱۹) ماده در همه قضایا یکی از سه چیز است و ممکن نیست کمترین و نه بیشتر از آن یافت شود و آنها وجوب و امکان و امتناع میباشند . زیرا جهات سه گانه اجزاء قضیه منفصله الحقیقه ای هستند که نه ارتفاع هر سه ممکن است و نه اجتماع یکی با دیگری از آنها جایز است و در هر موردی بیش از یکی یافت نمیشود و ممکن نیست هیچ قضیه ای از هر سه خالی باشد .

قضیه منفصله حقیقه که دلیل اثبات و حصر جهات میباشد از این قرار است که هر موضوعی را که با محمول خود ملاحظه میکنیم و اجتماع و اتحاد آنها را تصور مینمائیم یا اقتران و اتحاد آنها بایکدیگر لازم و واجب است (ماده این قضیه وجوب میباشد) و یا اقتران و اتحاد آنها لازم نیست . و آنکه لازم نیست یا اقتضا دارد که با محمول مقترن نگردد (در این مورد امتناع یافت میشود) و یا آنکه نه وجود محمول برای موضوع و نه عدمش لازم است . نه اقتضاء و نه امتناع از آنرا دارد (و این صورت امکان است) .

فرض چهارم آنستکه هم اقتضاء وجود محمول و هم اقتضاء عدم آنرا داشته باشد و این فرض محال است . زیرا اقتضاء دو امر متناقض عین تناقض است .

اینک بذکر اسامی و اقسام قضایای ذهنی و لفظی که در آنها توجه به ماده و ذکر جهت شده یا نشده است میپردازیم .

### قضیه مطلقه و موجهه

(۳۲۰) معلوم شد که هیچ قضیه‌ای بدون ماده نیست و قضیه متفصله حقیقیه این مطلب را ثابت نمود . لیکن قضیه ذهنیه یا لفظیه ممکن است فاقد جهت باشد .

(۳۲۱) قضیه ذهنیه ممکن است بواسطه غفلت یا جهل بحقیقت فاقد جهت باشد مثلاً ممکن است کسی دانسته باشد که انسان نمو میکند اما ندانسته باشد که انسان نامی بالضرورة یا بالامکان است یا نسبت به آن مردد باشد .

در اینمورد قضیه ذهنیه بیان ماده قضیه را ننموده و از اینجهت ابهام دارد . و یا ممکن است شخصی بماده قضیه توجه داشته و در لفظ از بیان آن خود داری کند در اینجا قضیه لفظیه فاقد جهت است و آنرا « مطلقه » مینامند .

(۳۲۲) قضیه موجهه : قضیه لفظیه‌ایست که در آن تصریح بجهت گردیده و ماده قضیه را بیان نموده باشند .

(۳۲۳) قضیه مطلقه : این قضیه در مقابل موجهه و قضیه ایستکه در آن تصریح بجهت نشده و ماده قضیه در حال ابهام باشد .

(۳۲۴) اطلاق و توجیه عیناً مشابه با افعال و حصر قضیه است . زیرا همچنانکه در مہمله بیان کمیت افراد موضوع نشده در مطلقه نیز کیفیت حکم بیان نشده است .

و همچنانکه در محصوره کمیت افراد موضوع ذکر شده در

موجه نیز کیفیت حکم بیان گردیده است .

(۳۲۵) لفظ اهمال و اطلاق هر دو يك معنى را میرسانند . زیرا معنى اطلاق بیان نمودن خصوصیات چیزی است و اهمال نیز بمعنی مجمل گذاشتن و متعرض نبودن جزئیات و خصوصیات مورد است . بنابراین همچنانکه اهمال ترك بیان کمیت است اطلاق در اصطلاح منطق نیز ترك بیان کیفیت است . در صورتیکه قضیه در واقع نه بدون کمیت و نه بدون کیفیت است .

(۳۲۶) مصنف کتاب ما بهمین امر توجه داشته که گفته است : اطلاق با ذکر جهت تقابل عدم و ملکه را دارد . زیرا معنى تقابل عدم و ملکه آنستکه چیزی فاقد صفت و حالتی باشد در صورتیکه بحسب جنس یا نوع استعداد و استحقاق داشتن آن صفت را داشته باشد . مثل اینکه انسان بحسب جنس استعداد بینائی و شنوائی و بحسب نوع استحقاق گویائی دارد و اگر یکی از افراد انسان فاقد آنها باشد این فقدان را عدم و ملکه میگویند زیرا ملکه شنوائی و بینائی و گویائی در او هست هر چند که فعلاً فاقد آنها میباشد ولی سنگها و درختها که فاقد این صفات هستند در آنها تقابل بنحو سلب و ایجاب است زیرا ملکه و استعداد وجود این صفات در نوع آنها نیست .

(۳۲۷) قضیه نیز هر گاه فاقد جهت باشد این فقدان عدم در مقابل ملکه است زیرا ماده در آن موجود است و بحسب نوع استحقاق آنرا دارد که ذکر جهت در آن شده باشد .

(۲/۳۲۷) قضیه مطلقه جزء موجبات نیست و در مقابل موجبات

میباشد زیرا چنانکه معلوم شد اطلاق قضیه ترك ذكر جهت است و در عین حال بطور تشبیه و مجاز آنرا یکی از موجهات دانسته اند . هم-چنانکه سالبه را از اقسام حلیه شمرده اند در صورتیکه سلب ، رفع حل است و باعتبار ایجاب که طرف مقابل آن است به آن حلیه گفته اند . (۳۲۸) مفاد مطلقه فعلیت ثبوت محمول برای موضوع است . بنا بر این بعد از ممکنه عامه که از همه قضایا شمولش بیشتر است مطلقه از سایر قضایا اعم میباشد زیرا اطلاق شامل دوام و غیر دوام و اقسام ضرورت میشود . ممکنه از جهتی با مطلقه مابین است و از جهتی اعم از مطلقه است .

(۳۲۹) از جهت اینکه تصریح بماده امکان شده است در مقابل مطلقه عامه قرار گرفته و نسبت بین آنها تباین میباشد . لیکن هرگاه ماده واقعی را در نظر بگیریم معلوم است که نسبت مابین آنها عموم و خصوص مطلق است و ممکنه از مطلقه اعم میباشد زیرا مطلقه دلالت بر فعلیت ثبوت محمول برای موضوع میکند و ممکنه دلالت بر آن میکند که عدم ثبوت محمول برای موضوع ضروری نیست و امکان اعم از وقوع است زیرا بسیاری از چیزها ممکن است واقع شوند و هیچگاه بفعلیت وقوع نمیرسند .

در اینجا نکته ایست که تذکرش لازم است

(۳۳۰) نکته آنستکه بسیاری از نویسندگان کتب منطق گفته اند مطلقه از ممکنه اخص میباشد و تصریح نکرده اند که مقصود آنها ممکنه عامه یا خاصه است در صورتیکه در ابتداء تقسیم جهات یکی از احتمالات



سه گانه در قضیه منفصله ای که دلیل اثبات جهات است حالتی است که ثبوت محمول برای موضوع نه ضرورت وجود و نه ضرورت عدم داشته باشد و این تقسیم فقط با امکان خاص منطبق می گردد و هیچ سخنی از امکان عام در میان نیست .

(۳۳۱) بعلاوه در بعضی از کتب منطق تصریح کرده اند که ممکنه خاصه از مطلقه عامه اعم می باشد در صورتیکه این گفتار اشتباه محض است زیرا مطلقه عامه از همه جهت از ممکنه خاصه اعم نیست و نسبت مابین ممکنه خاصه و مطلقه عامه عموم و خصوص من وجه است : زیرا مورد اجتماع آنها قضایائی است که خالی از ضرورت بوده و بفعلیت رسیده اند . مثل قضیه (زید نویسنده است) . این قضیه بر فعلیت وجود کتابت برای زید دلالت میکند و از این جهت مطلقه است . و نیز اگر در این قضیه تصریح بجهت شده بود ، ماده امکان شامل آن می گردید و از این جهت ممکنه است . مورد افتراق مطلقه از ممکنه قضایای ضروریه است . مثل انسان حیوان است . این قضیه مطلقه است زیرا دلالت بر فعلیت ثبوت حیوانیت برای انسان میکند بدون اینکه تصریح بذکر جهت شده باشد ولیکن ماده قضیه ضرورتست و امکان شامل آن نمی گردد .

مورد افتراق ممکنه خاصه جائی است که ثبوت محمول برای موضوع ممکن بوده و بفعلیت نرسیده باشد .

بنا بر این تفصیل اینکه گفته اند ممکنه اعم از مطلقه است مناسب با تقسیم دیگری است که برای جهت ذکر شده و بعداً می آید و باید

این مطلب نیز در آنجا ذکر شود تا معلوم گردد که مقصود ممکنه عامه است .

### معانی دیگر مطلقه عامه

(۳۳۲) ارسطو در تعلیم اول گفته است قضیه یا مطلقه و یا ضروریه و یا ممکنه میباشد پیروان او معنی مطلقه را از این جمله مختلف فهمیده اند تئوفراستس و ثامسطیوس گفته اند مطلقه قضیه ای است که بر ثبوت محمول برای موضوع دلالت کند . چه ماده قضیه ضرورت یا دوام یا غیر دوام باشد و این همان تفسیر مشهور است که ذکر شد . اسکندر افرویدی و دیگران گفته اند مطلقه قضیه ایست که بر فعلیت ثبوت محمول برای موضوع دلالت داشته باشد بشرط آنکه ماده قضیه ضرورت نبوده باشد .

این تفسیر از معنی اول اخص است زیرا شامل ضرورت ازلیه و ذاتیه نمیشود و باین جهت آنرا «مطلقه لازوریه» نامیده اند . این تفسیر شامل چهار قسم ضروریات غیر ذاتیه و دائمه لازوریه میشود .

(۳۳۳) معنی دیگری نیز برای مطلقه ذکر کرده اند که تنها مشتمل بر چهار قسم ضروریات غیر ذاتیه میشود و دائمه لازوریه از آن خارج میباشد <sup>(۱)</sup> .



(۱) شرح خواجه طوسی بر منطق اشارات و تعلیقات قطب الدین صفحه ۱۴۹ .

### موجّهاتیکه بماده ضرورت وابستگی دارند

(۲۳۴) ملاک تعدد و تقسیم قضایای ضروریہ درجات مختلف و متفاوتی است که از جهت شدت وضعف برای ضرورت یافت شده است . و اقسامیکه برای قضایای ضروریہ شمرده اند بحسب طبقه بندی در مراتب شدت و ضعف ضرورت میباشد .

شدید ترین مراتب ضرورت قسمی است که هیچگونه شرط و قیدی نداشته ، و ضرورت همیشگی و بدون انقطاع و زوال و آغاز و انجام بوده باشد .

اقسام دیگریکه بحصول شرایط و قیود گوناگون بستگی دارند نیز از جهت شدت و ضعف مختلف میباشند و بعضی از شرایط ضرورت را تا آخرین درجه ضعف پائین می برند .

### اقسام ضرورت و قضایای ضروریہ

(۲۳۵) قضایای ضروریہ را شش قسم شمرده اند :

- |                 |                      |
|-----------------|----------------------|
| ۱- ضروریہ ازلیہ | ۲- ضروریہ ذاتیہ      |
| ۳- مشروطه عامه  | ۴- وقتیہ مطلقه       |
| ۵- منتشره مطلقه | ۶- ضروریہ بشرط محمول |

دو قسم اول را میتوان ضرورت واقعی دانست ، زیرا ماده قضیه در آنها ضرورت حقیقی بوده و ثبوت محمول نسبت بذات موضوع ضروری میباشد . و اقسام چهار گانه دیگر که ضرورت محمول بصفت موضوع یا امور دیگری بستگی دارد مقارنه آنها نسبت بذات اتفاقی است و بطور

مساعدۀ آنها را جزء اقسام ضروریہ شمرده اند و در حقیقت بایستی جزء اقسام ممکنه بشمار آیند زیرا همچنانکہ انسان بالامکان ایستاده است بطور امکان نیز متحرک الید است . و ماہ بالامکان منخسف است . ضرورت اینگونه محولات معلول قیود و اموری است کہ مقارنہ آنها نسبت بذات موضوع خالی از ضرورت است و باینجهت ثبوت محمول برای موضوع دائمی نمیباشد در صورتیکہ معنی ضرورت محمول آنستکہ نسبت بخود موضوع ضرورت داشته باشد و گر نہ همه محولات ممکنه بدون ضرورت بوجود نمی آیند . نہایت چیزیکہ هست ضرورت آنها بہ امور دیگری نسبت دارد کہ مابین با موضوعند .

### ضرورت مطلقه

(۳۳۶) بعضی ضرورت ازلیہ و ضرورت ذاتیہ را از یک نوع شمرده و مقسم آن دو را ضرورت مطلقه قرار داده اند . بعقیدہ آنها این دو قضیہ اصناف یک نوع میباشند .

ضروریہ مطلقه : قضیہ ایستکہ بطور اطلاق حکم بضرورت ثبوت محمول برای موضوع شدہ و ضرورت حکم مقید بہیچگونه قید و شرطی غیر از خود موضوع نبودہ باشد .

ضروریہ مطلقه بنا بعقیدہ مذکور بر دو قسم است : ضروریہ ازلیہ و ضروریہ ذاتیہ .

این تقسیم مطابق مشہور است و مصنف کتاب ما از آن پیروی کرده است .

دیگران ضرورت ازلیہ و ذاتیہ را دو نوع مختلف شمرده و ہر

یکرا بطور مستقل در طول یکدیگر قرار داده اند و حق همین است .  
 زیرا این دو قسم از ضرورت در عرض یکدیگر نبوده و اختلاف آنها از  
 زمین تا آسمان است . بنابراین ، طبقه بندی صحیح آنستکه هر یکرا  
 جدا گانه ذکر کنیم .

### (اول) قضیه ضروریه ازلیه :

(۳۳۷) قضیه ایستکه بضرورت ثبوت محمول برای موضوع حکم  
 شده و ضرورت ثبوت محمول در نهایت اطلاق واقعی باشد . یعنی هیچگونه  
 امری که غیر از ذات موضوع و کمال آن باشد دخالتی در ثبوت و ضرورت  
 قضیه نداشته و محدود بهیچ حدی و مقید بهیچ گونه قیدی نبوده باشد .  
 مفاد این قضیه دائمی بوده و برای عقد قضیه آغاز و انجامی تصور  
 نمیشود .

قضیه ضروریه ازلیه فقط در مورد محمولاتی است که موضوع  
 آنها ذات واجب الوجود باشد مانند : واجب الوجود ، دانا و بینا و شنوا  
 و آفریننده و روزی دهنده است . اینگونه احکام ضروریه ازلیه  
 میباشد . و میتوان گفت ضرورت بلا شرط و حقیقی همین يك قسم  
 است و بس و ضرورت های دیگر از این ضرورت پدید می آیند .

### ( دوم ) قضیه ضروریه ذاتیه :

(۳۳۸) ضروریه ذاتیه ، قضیه ایستکه حکم بضرورت ثبوت محمول  
 برای موضوع شده باشد . اما این ضرورت بدون شرط نبوده و شرطش  
 بقاء ذات موضوع است و با زوال ذات موضوع . محمول و ضرورت آن  
 همگی منتفی میگرددند .

(۳۳۹) ضرورت ذاتیه مطلق نیست . زیرا اطلاق در صورتی است که قید مادام الذات به آخر قضیه اتصال نیافته باشد در صورتیکه این ضرورت محدود بزمان وجود موضوع است . پس این قضیه را نمیتوانیم از اقسام ضروریه مطلقه بشمار آوریم .

(۳۴۰) ضروریه ذاتیه همیشگی و مستمر نیست زیرا این قضیه تا وقتی راست است که موضوع وجود داشته باشد و با انتفاء موضوع قضیه موجب بدل بسالبه ای خواهد شد که منتفی با انتفاء موضوع است . (۳۴۱) قضیه ضروریه ذاتیه در مورد محمولات ذاتیه یا محمولات عرضیه ای صادق است که بلاواسطه معلول ذات موضوع بوده و امر دیگری در وجود و لزوم آنها دخالتی نداشته باشد . مثل قضیه انسان حیوان است . و انسان ناطق است . و انسان استعداد نویسندگی دارد . (۳۴۲) ضروریه ذاتیه ، واجد درجه دوم از ضرورت است . زیرا جز وجود موضوع شرط دیگری ندارد .

### ( سوم ) مشروطه عامه :

(۳۴۳) مشروطه عامه قضیه ایست که ضرورت ثبوت محمول برای موضوع بدون شرط نبوده و بضرورت دوام صفت موضوع مشروط بوده باشد .

در تعریف مشروطه عامه اختلاف است بعضی گفته اند ضرورت محمول بایستی معلول صفت موضوع باشد . و بعضی گفته اند بایستی ضرورت محمول در مدت دوام صفت بوده باشد و هر چند محمول معلول امر دیگری بوده و مصاحبه آنها اتفاقی باشد .

عبارت کتاب ما که گفته است ضرورت مقید بوجود صفت باشد اشاره بقول اول و دوام صفت اشاره بقول دوم است .

مثال تعریف اول : هر انسانی مادامیکه نویسنده است بطور ضرورت دستش در حرکت است . در این مثال حرکت دست معلول نویسندگی میباشد .

مثال تعریف دوم : هر انسان نویسنده ای بطور ضرورت حیوان است .

مشروطه عامه در درجه سوم از ضرورت واقع شده است زیرا غیر از وجود خود موضوع شرط دیگری برای ضرورت هست و آن صفت موضوع است بعلاوه ثبوت محمول برای موضوع دائمی نیست .

#### ( چهارم ) وقتی مطلقه :

(۳۴۴) قضیه ایست که بضرورت ثبوت محمول برای موضوع در وقت معینی حکم شده باشد مثل اینکه بگوئیم ماه در وقتیکه زمین بین آن و خورشید فاصله شده باشد بطور ضرورت منخسف میباشد .

این قضیه درجه چهارم از ضرورت را حائز است زیرا علت ضرورت حکم نه ذات موضوع و نصف آنست بلکه امر دیگری است که جدا از آن میباشد و در عین حال علت ثبوت محمول یعنی واسطه ضرورت ذکر شده است .



( پنجم ) قضیه منتشره مطلقه :

(۳۴۵) قضیه ایست که بضرورت ثبوت محمول برای موضوع در وقت غیر معینی حکم شده باشد مثل : هر انسانی بطور ضرورت در يك وقتی نفس میکشد .

درجه ضرورت در این قضیه بعد از قسم سابق است . زیرا علت ضرورت مبین با ذات موضوع بوده و اشاره ای هم بوجود علت نشده و مبهم میباشد .

( ششم ) ضروریه بشرط محمول :

(۳۴۶) قضیه ایستکه دوام اتصاف موضوع بمحمول را شرط ضرورت ثبوت خود محمول برای موضوع قرار داده باشند . مثل هر انسانی بطور ضرورت تا وقتی نویسنده است . نویسنده میباشد . همه قضایای فعلیه این ضرورت را دارا میباشند زیرا هیچ چیزی تا بعد ضرورت و وجوب نرسیده باشد فعلیت پیدا نمیکند .

این قسم از ضرورت بعد از وقوع یافت میشود در صورتیکه ضرورت های دیگر قبل از وجود میباشد . این ضرورت شبیه بضرورت ذاتیه است زیرا وقتی محمول جزء موضوع قرار داده شود و بگوئیم انسان نویسنده ، نویسنده است . مثل آنستکه گفته باشیم انسان حیوان است .

قضایایی که موجه بدوام میباشد

(۳۴۷) قسمی از قضایای موجه ، قضایای دائمه اند . در این قضایا ، حکم بدوام ثبوت محمول برای موضوع مقید گردیده است .



دوام بحسب مفهوم اعم از ضرورتست . زیرا دوام بمعنی شمول و استمرار ثبوت محمول برای موضوع در تمام اوقات وجود موضوع است و استمرار ممکن است بدون ضرورت بوده باشد .

بنابراین ضرورت اخص از دوام است زیرا ضرورت بمعنی آن است که انفکاک محمول از موضوع ممتنع باشد و چیزیکه ممتنع الانفکاک بوده باشد مسلماً دائم خواهد بود .

(۳۴۸) اهمیت دوام از ضرورت که ذکر شد بحسب مفهوم آن دو بود و فعلاً بایستی ملاحظه کنیم که بحسب وجود یا یکدیگر چه رابطه‌ای دارند .

مسلم است دوام هیچ محمولی برای موضوع خود خالی از ضرورت نیست لیکن ضرورت بر دو قسم است : قسمی از آن معلول ذات موضوع و بدون هیچ قید و شرط دیگریست و قسم دوم ضرورتی است که علت دیگری آنرا ایجاب نموده است .

اگر ضرورت را بطوری اعتبار کنیم که شامل هر دو قسم گردیده و بمعنی مطلق بگیریم دوام با ضرورت مساوی خواهد بود . و اگر تنها قسم اول را که ضرورت بدون قید و بحسب ذات موضوع است معتبر شماریم دوام اعم از ضرورت خواهد گردید زیرا ممکن است تصاحب محمول با موضوع دائمی و اتفاقی باشد . مثل آنکه حرکت برای سیارات دائم است و ضروری نیست و سفیدی بشره برای بعضی اقوام و بعضی افراد دائمی و غیر ضروری میباشد .

### ماده حکم در قضایای دائمه

(۳۴۹) اگر ضرورت را بمعنی اعم در نظر بگیریم چنانکه در تقسیم ضروری همین معنی را قصد کرده اند دوام بدلالات التزامی ضرورت را می‌رساند و ماده حکم در قضایای دائمه ضرورت خواهد بود. و اگر ضرورت را بمعنی اخص تفسیر نمائیم. دوام همچنانکه بحسب مفهوم از ضرورت اعم میباشد. بحسب وجود نیز اعم خواهد بود. در هر دو صورت قضیه دائمه بر ماده حکم دلالتی نداشته و از جهت ماده مبهم است. و در هر حال دوام با مواد سه گانه ای که ذکر شده را بطعمستقیمی ندارد. زیرا جهت در این مورد معنی دیگری غیر از آنچه قبلاً تفسیر شد داشته و مانند مطلقه بدون ذکر جهت است، تفاوت دائمه با مطلقه عامه در این خواهد بود که در مطلقه بفعلیت ثبوت محمول حکم شده و دائمه بدوام فعلیت محمول برای موضوع حکم میکند باین جهت خواهی در منطق تجرید دائمه را از اقسام مطلقه عامه شمرده است<sup>(۱)</sup>.

### اقسام دائمه

(۳۵۰) قضایاییکه بدوام مقید گردیده بر دو قسمند: دائمه مطلقه. و عرفیه عامه.

(۳۵۱) دائمه مطلقه: قضیه ایستکه در آن بدوام ثبوت محمول برای موضوع تا مدتیکه خود موضوع باقی است حکم شده باشد. مثل آنکه بگوئیم: هر انسانی همیشه حیوان است. هر قمری همیشه در حرکت

است . هیچگاه انسان سنگ نخواهد بود .

(۳۵۲) عرفیه عامه . یا عرفیه مطلقه : قضیه ایست که بدوام ثبوت محمول برای موضوع تا وقتی که صفت آن باقی بماند حکم شده باشد . مثل آنکه بگوئیم همیشه هر نویسنده ای تا وقتی که به نویسندگی مشغول است انگشتانش در حرکت میباشد . همیشه هر خوابیده ای تا وقتی که در خوابست چیزی احساس نمیکند .

### ممکنه عامه

(۳۵۳) امکان بمعنی رفع امتناع است و هر چیزیکه وجودش ممتنع نباشد ممکن خوانده میشود .

ممکنه عامه : قضیه ایست که در آن سلب ضرورت از طرف مقابل حکم شده باشد یعنی اگر اصل قضیه موجب است حکم شده باشد که سلب آن ضروری نیست و اگر سالبه است حکم سلب ضرورت از طرف ایجاب شده باشد .

ممکنه عامه چنانکه قبلا معلوم شد شامل همه قضایای ضروری و دائمه و مطلقه میشود و از همه اعم میباشد زیرا در همه این قضایا ثبوت محمول برای موضوع ممتنع و سلب آن ضروری نیست . و در طرف سالبه این قضایا ایجاب آنها ضروری نمیشود .

(۳۵۴) قبلا باین نکته اشاره شد که دلیل منفصله حقیقه و اصل تقسیم قضایا از جهت مواد سه گانه شامل امکان عام نمیشود و تنها قضیه ممکنه خاصه را ثابت مینمود و امکان عام مربوط به تقسیم دیگری است که مصنف کتاب ما در لمعه بعدی ذکر میکند .

### موجبات مرکبه

(۳۵۵) قضایای وجهه ای که تا کنون ذکر شد بسایط بودند و گاهی یکی از جهت ها را قید دیگری قرار داده و آنها را با یکدیگر ترکیب میکنند .

قضایای آنها که مشتمل بر جهات ترکیبی میباشند مرکبات از موجبات مینامند .

(۳۵۶) ترکیب ممکن است بصورت های بسیاری بعمل آید و بیشتر قضایا را میتوان قید دیگری قرار داده و نقیض هر قضیه خاصی را میتوان قید اعم نمود .

مثلاً ضروریه ذاتیه ممکن است به لازورت ازلیه و مشروطه عامه به لازورت ذاتیه مقید گردند و از این قبیل صور بسیاری برای ترکیب قابل تصور است .

اما آنچه مشهور است و در کتب منطق ذکر شده هفت قضیه است که پنج شماره از آنها را به قید لادوام ذاتی و دو قضیه را به لازورت ذاتیه مقید نموده اند .

لادوام ذاتی نقیض دائمه مطلقه و لازورت ذاتیه نقیض ضروریه ذاتیه میباشند .

(۳۵۷) قضایائی که به قید لادوام مقید میگردند عبارتند از : مشروطه عامه . عرفیه عامه . وقتیّه مطلقه . منتشره مطلقه . و مطلقه عامه .

(۳۵۸) قضایائی که به قید لا ضرورت تقید مییابند عبارتند از :

مطلقة عامه . و ممکنه عامه .

(۳۵۹) لادوام بطور التزام بر مطلقة عامه دلالت دارد هر چند معنی اصلی و مفهوم مطابقی لادوام مطلقة عامه نیست . زیرا مفهوم مطابقی لادوام انقطاع ایجاب است . و در صورتیکه ایجاب در تمام زمانها نباشد ناچار در یکی از زمانها سلب حاصل خواهد بود و همان فعلیت سلب معنی اطلاق است .

(۳۶۰) لا ضرورت نیز ملازم با امکان عام میباشد . زیرا سلب

ضرورت از طرف مخالف مساوی با امکان عام است .

(۳۶۱) بطور کلی هر قضیه‌ای که قید قضیه دیگر قرار داده میشود

بایستی با اصل در سلب و ایجاب مخالف باشد مثلا اگر در قضیه اصل حکم به ضرورت بحسب وصف شده باشد در جزء دیگر حکم به سلب دوام بحسب ذات خواهد بود . و اگر در اصل ضرورت بحسب وصف سلب شده باشد . در جزء دوم دوام بحسب ذات ایجاب میگردد .

تفصیل هر يك از مرکبات هفتگانه واسامی آنها از این قرار است :

### (اول) مشروطه خاصه :

(۳۶۲) هر گاه مشروطه عامه را به قید لادوام بحسب ذات مقید

نمایند . مشروطه خاصه نامیده میشود . مثل آنکه گفته شود : البته هر نویسنده‌ای انگشتانش در حرکت است . نه همیشه . معنی نه همیشه مطلقة عامه و این قضیه است : هر نویسنده‌ای در یکی از اوقات انگشتانش در حرکت نمیباشد .

مشروطه عامه که جزء اول است موجب و جزء دوم که مطلقه عامه است سالبه میباشد .

### ( دوم ) عرفیه خاصه

(۳۶۳) هر گاه عرفیه عامه را با قید لادوام ترکیب نمایند عرفیه خاصه بوجود می آید . مثل آنکه گفته شود : هر کس در خواب است تا زمانیکه در خواب است از همه چیز غفلت دارد . « نه همیشه » معنی نه همیشه که مطلقه عامه است آنستکه هر کسی که در خواب است در یکی از زمانها غافل نمیشد .

مثال دیگر : هر نویسنده ای تا زمانیکه مینویسد انگشتانش در حرکت است « نه همیشه » در این دو مثال نیز جزء اول موجب و جزء دوم سالبه میباشد .

(۳۶۴) در این دو قضیه کلمه عامه را که در اصل موجود است انداخته و کلمه خاصه را بجای عامه می افزایند و نام دو قضیه مزبور مشروطه خاصه و عرفیه خاصه میگردد .

### ( سوم ) وقتیه

(۳۶۵) وقتیه از وقتیه مطلقه و مطلقه عامه ترکیب یافته و مفادش حکم به ضرورت ثبوت محمول برای موضوع است در وقت معینی به اضافه قید لادوام بحسب ذات . مثل آنکه گفته شود ماه در وقت حایل شدن زمین بین آن و خورشید منخسف است « نه همیشه » معنی نه همیشه آن است که در يك زمانی منخسف نمیشد .

## ( چهارم ) منتشره

(۳۶۶) مرکب است از منتشره مطلقه و مطلقه عامه . مفاد این قضیه ضرورت ثبوت محمول برای موضوع در وقت غیر معینی از اوقات وجود موضوع است با قید اینکه حکم دائمی نیست . مثل هر انسانی بطور ضرورت در زمان غیر معینی نفس کش می باشد «نه همیشه» و معنی نه همیشه آنستکه هر انسانی در يك وقتی نفس کش نیست .

(۳۶۷) در این دو قضیه که وقتی و منتشره اند پس از ترکیب کلمه مطلقه و عامه را از آخر منتشره مطلقه و وقتی مطلقه انداخته و همان وقتی و منتشره را برای مرکب نام تعیین کرده اند .

## ( پنجم ) وجودیه لادائمه

(۳۶۸) مرکب است از دو مطلقه عامه که یکی موجب و دیگری سالبه می باشد .

مفاد این قضیه آنستکه محمول در يك زمان برای موضوع ثابت و در يك زمان غیر ثابت است مطلقه عامه در جزء اول معنی مطابقی و در جزء دوم مدلول التزامی قضیه است . مثل هر انسانی در يك زمانی خندان است (نه همیشه) معنی نه همیشه آنست که انسان در يك زمانی خندان نیست .

## ( ششم ) وجودیه لازمیه

(۳۶۹) مرکب است از مطلقه عامه و ممکنه عامه . جزء اول اصل . و جزء دوم مدلول التزامی قضیه است . مفاد قضیه آنستکه محمول

برای موضوع فی الجمله ثابت است و ثبوت آن ضرورت ذاتی ندارد .  
مثل هر انسانی در یکی از زمانها نفس کش است نه بطور ضرورت و  
معنی نه بطور ضرورت آنستکه نفس کشیدن بحسب ذات برای انسان  
ضروری نبوده و سلبش محال نیست .

مثال دیگر : هر انسانی در یکی از زمانها خندان نیست نه بطور  
ضرورت و معنی نه بطور ضرورت آنستکه عدم خنده برای انسان ضروری  
نبوده و خنده برایش ممکن است .

### ( هفتم ) ممکنه خاصه

( ۳۷۰ ) مرکب است از دو ممکنه عامه یکی موجب و دیگری  
سالبه . مفادش حکم بضروری نبودن طرف ثبوت و طرف سلب است و  
میرساند که ثبوت و سلب محمول هیچیک ممتنع نمیباشند . مثل هر  
انسانی ممکن است نویسنده باشد یا نباشد . نه ثبوت آن ضروری و نه  
سلبش ممتنع است .

### تقسیم دیگر جهات قضا یا ( بطریقه قدما )

( ۳۷۱ ) لفظ امکان در اصل برای سلب امتناع نهاده شده و در  
عرف عام بچیزی ممکن میگویند که وقوع آن ممتنع نباشد .  
( ۳۷۲ ) ممکن باین معنی بر واجب و چیزیکه نه واجب و نه ممتنع  
است گفته میشود و فقط بر ممتنع گفته نمیشود .

( ۳۷۳ ) اگر لفظ ممکن را در طرف سلب بکار بریم باین معنی  
میباشد که عدم چیزی ممتنع نبوده و تنها شامل ممتنع و چیزیکه نه  
واجب و نه ممتنع است میشود لیکن شامل واجب نمیگردد .



(۳۷۴) باین جهت قدماء جهت قضیه را تنها دو قسم دانسته و گفته‌اند : هر چیزی یا وجودش ممکن و یا ممتنع است . و ماده قضایا پیش آنان منحصر در امکان و امتناع میبود .

(۳۷۵) دیگران به قسم سومى توجه یافتند که وجود و عدمش هیچیک ممتنع نبوده و آن امکان خاص است .

(۳۷۶) امکان خاص یعنی سلب امتناع<sup>۱</sup> از طرف وجود و هم از طرف عدم . زیرا هر دو سلب براین قسم از ممکن صادق است .

(۳۷۷) اسم ممکن را بهمین معنی اخیر اختصاص داده‌اند . زیرا هیچگونه ضرورت وجود یا ضرورت عدم بر آن صادق نبوده ، استحقاق این قسم باینکه ممکن نامیده شود از قسم سابق بیشتر است . و به اعتبار اینکه خواص به آن توجه یافته‌اند قید خاص را بر آن افزوده‌اند .

### معانی دیگر امکان

(۳۷۸) علاوه بر امکان عام و امکان خاص معانی دیگری نیز برای امکان یافت میشود و لفظ امکان در هر موردی یکی از آن معانی بکار میرود که اینک بدانها اشاره میشود :

### (اول) امکان اخص

(۳۷۹) هر گاه محمولی نسبت بموضوع خود هیچیک از ضرورتها را نداشته باشد ممکن اخص نامیده میشود .

در قضیه ممکنه به امکان اخص علاوه بر آنکه ثبوت محمول بحسب ذات برای موضوع ممتنع نبوده و عدمش نیز امتناع ندارد . بحسب وصف و وقت نیز برایش ضروری نبوده و در هیچ زمان و هیچ حالی ضرورت

پیدا نخواهد نمود . بنا براین امکان اخص در مقابل ضرورت‌های ذاتیه و وصفیه و وقتی می‌باشد .

لفظ امکان برای این معنی ازدو معنی قبل شایسته‌تر است ، زیرا ازهر گونه ضرورتی خالی می‌باشد .

امکان اخص هر چند با ضرورت بشرط المحمول بر خورد پیدا میکند لیکن این برخورد بحسب فرد و مصداق ماهیت است و از جهت خود ماهیت اینگونه ضرورت هم در مورد امکان اخص یافت نمیشود . برای امکان اخص به نویسندگی انسان مثل زده‌اند . زیرا نویسندگی در هیچ حال و هیچ زمانی برای طبیعت انسان رجحان وجود پیدا نمیکند .

### ( دوم ) امکان استقبالی

(۳۸۰) امکان استقبالی ملاحظه ثبوت محمول برای موضوع در آینده است با سلب همه ضرورتها . اینگونه امکان از نوع قبل بسلب ضرورت نزدیکتر است ، زیرا امکان اخص در وجود با ضرورت بشرط محمول برخورد میکند لیکن وقتی ثبوت محمول را در آینده بسنجیم هنوز وجود پیدا نکرده تا از جهت وجود فعلی اندکی هم ضرورت یافته باشد .

### ( سوم ) امکان استعدادی

(۳۸۱) آمادگی چیزی را برای آنکه چیز دیگر شده و یا صفت کمالی را بخود به پذیرد . امکان استعدادی گویند و هر گاه چیزی آمادگی داشته باشد که چیز دیگر شده و یا صفت کمالی برایش حاصل گردد آنرا ممکن به امکان استعدادی نامند . مثل اینکه دانه ممکن

است درخت شود . و نطفه ممکن است انسان گردد . و کودک نادان ممکن است دانا گردد . همه اینها ممکن استعدادی میباشند زیرا برای این تحولات آمادگی دارند .

### وجود ممکن امکان آنرا از میان نمیرد

(۳۸۲) بعضی گفته اند قضیه ممکنه آنستکه در قوه وجود و غیر موجود باشد زیرا هیچ موجودی بدون ضرورت نیست بنا بر این موجود ممکن نخواهد بود <sup>(۱)</sup> .

مصنف کتاب ما از این اشکال جواب داده است :

(۳۸۲) که معنی امکان ذاتی چنانکه دانسته شد . ضروری نبودن محمول برای موضوع بحسب مقایسه خود موضوع با محمول است . بدون آنکه چیز دیگری غیر از موضوع را در نظر بیاوریم و هر گاه محمول نسبت بذات موضوع ضرورت وجود و عدم نداشته باشد این حالت همیشه برای موضوع لازم بوده و هیچگاه از آن قابل جدائی نیست . چه وجود پیدا کند یا هرگز موجود نشود . از اینجهت هیچ تفاوتی در حالت موضوع پیدا نمیگردد .

البته این مطلب مسلم است که تا چیزی ضرورت وجود پیدا نکند موجود نمیگردد . لیکن این ضرورت ذاتی نبوده و سبب دیگری که خارج از خود موضوع است این ضرورت را بموضوع اضافه کرده است .

این ضرورت الحاقی و عاریتی بوده و بستگی برابطه با علت داشته

و هیچگونه لزوم و ثباتی برای موضوع پیدا نمیکنند. و اگر بحسب ذات موضوع ثبات و بقائی پیدا مینمود میبایستی پس از حصول اینگونه محمول برای موضوع از آن جدائی نداشته باشد.

(۳۸۳) امکان از لوازم ذات ماهیت است و هیچگاه انقلاب در ذات و لوازم ذات پدید نمی آید زیرا انقلاب ذات و ذاتیات عین تناقض است.

امکان در حال وجود و عدم بطور لزوم و اتصال همراه ماهیت است و همیشه وقتی خود موضوع را بدون علتی که مغایر با ذات آنست ملاحظه کنیم وجود و عدم محمول برای آن موضوع یکسان بوده نه وجود محمول و نه عدم آن هیچیک برای موضوع ممنوع نمیگردند.

(۳۸۴) مردم عوام و ظاهر بین که از حقیقت بوئی بمشامشان نرسیده گمان میکنند که وقتی علتی معلول خود را بوجود آورد بعد از آن معلول از علت خود بی نیاز گردیده و بخودی خود موجود مانده و عدمش محتاج بعلت است لیکن این بیخردان ندانسته اند که معلول همچنانکه در حدوث علت میخواهد در بقاء نیز نیازمند بعلت است. زیرا فقر ذاتی همیشه با موضوع همراه است و از آن جدائی ندارد. مثلاً آب بخودی خود فاقد حرارت و فضا فاقد نور است و حتی آب در حال گرمی نیز بخودی خود گرمی نداشته و فضا در حال روشنی روشن نیست و اگر هوا بخودی خود روشن و آب گرم بوده و حالت ذاتی آنها تغییر مییافت بایستی هیچگاه آب و فضا سرد و تاریک نگردند. بلی ممکن است آب بعد از گرم شدن در محل محفوظی همیشه گرم بماند

لیکن بقاء گرمی محتاج بعلم است و باید حصارى داشته باشد که گرمی را در آب حبس نموده و نگهداری کند بخلاف نور که بهیچوجه قابل نگهداری نمیباشد .

(۳۸۵) مصنف کتاب ما در مقام معارضه با مردمیکه گمان دارند که ممکن بعد از موجود شدن ضرورت ذاتی و ثابتی پیدا میکند دلیل نقضی آورده . و نقض بعدم کرده و گفته است : اگر موجود شدن چیزی سبب امتناع عدم آن گردد بایستی معدوم بودن قبلی وجودش را ممتنع ساخته باشد . و هیچ معدومی موجود نگردد و حال آنکه ماهیت بعد از آنکه معدوم بوده وجود پیدا میکند . و بعد از وجود نیز بحال عدم باز میگردد .

(۳۸۶) جهت های اصلی بجز وجوب . امکان . و امتناع چیز دیگری نیست و دلیل منحصر بودن مواد قضایا و جهات قبلا بیان شد و اقسام دیگریکه برای جهات ذکر شده و قضایا بواسطه تعدد آنها متعدد گردیده اند : از قبیل دوام و لادوام و غیر آنها همگی فروع و مشتقات جهات اصلی هستند .

### بازگشت همه قضایا بموجبه کلیه ضروریه است

(۳۸۷) قضایا بحسب ماهیتی که از ترکیب لفظی برای آنها حاصل میشود با یکدیگر اختلاف ذاتی دارند زیرا ترکیب حملی با اتصالی و انفصالی یا ترکیب جزئی با کلی و ترکیب سلبی با ایجابی اختلاف بسیار داشته و نوع آنها متفاوت میباشد .

لیکن برای هر چیزی در متن واقع يك حقیقت بیش نبوده و

ثبوت محمولات برای موضوعات در متن واقع بطور کلی و ضرورت و لزوم است و نسبت دیگری بین آنها نیست .

جزئیت و تعلیق و تردید از نظر ما میباشد که مفهوم یا عنوان را با عنوان دیگر مقایسه نموده و یکی را نسبت بدیگری جزئی مییابیم . لیکن هر موضوعی که جزئی بنظر میرسد نسبت بخود کلی است .

(۳۸۸) و باز از جهت دیگر جزئی بودن هر موضوعی مستلزم ابهام و تردید در مصداق حکم است مثلاً وقتی میگوئیم بعضی از مردم دانا هستند . این بعض مبهم و مردد است . بعضها بسیارند و معلوم نیست حکم بر کدام قسمت از مردم منطبق میشود . در صورتیکه در متن واقع و حقیقت ابهام و اجمالی نیست زیرا امر مبهم وجود ندارد ، و وجود همه چیز را از تردید و ابهام خارج میکند . و آن بعضیکه دانا هستند در متن واقع مشخص و معین میباشند .

(۳۸۹) سلب نیز در وجود بدون حقیقت است زیرا هر محمولیکه برای موضوع خود ثابت است وجود دارد و آنکه ثابت نیست چیزی نیست تا حقیقت سلبی داشته باشد . سلب هیچ است و هیچ در متن واقع تمیز ندارد .

(۳۹۰) شرطیه وجود و حقیقت ندارد ، زیرا اتصال بمعنی ثبوت محمولی برای موضوع خود بطور ضرورت و لزوم است . و انفصال امر سلبی و عدمی و بدون حقیقت میباشد .

بعلاوه هیچ امری در متن واقع معلق و مردد نیست و همه چیز بدون اگر و مگر و بدون ابهام و تردید مسلم و منجز میباشد .

(۳۹۱) امکان و امتناع حقیقت واقعی ندارد . زیرا امکان بمعنی قوه و ابهام و تردید در وقوع و لاوقوع چیزی است و حال آنکه هر چیزی در متن واقع بوقت خود و باهمه علل و شرایط وجودی خود موجود است . و یا موجود نیست . پس همه چیز واجب و ضروری میباشد .

(۳۹۲) امتناع نیز امر سلبی و عدمی میباشد و سلب و عدم حقیقت و تمیز واقعی ندارد زیرا تمیز اعدام اعتباری است .

(۳۹۳) قضایای سلبیه و شرطیه و ممکنه که راجع بیک موضوع و محمول میباشد بیان حال وجود و ضرورت وجود را میکنند و همگی نماینده يك قضیه ثابت دائم واقعی میباشد .

(۳۹۴) از مطالب گذشته که بطور مقدمه ذکر شد معلوم گردید که مفاد و نتیجه از همه انواع قضایائی که درباره يك موضوع و محمول تشکیل میشود یکی بیش نیست . مفاد همه يك قضیه موجب حمله ضروریه کلیه است . و قضایای سالبه و شرطیه و جزئیه و ممکنه عبارات مختلف و بیانات متفاوتی هستند که همگی همان نتیجه حمله کلیه موجب ضروریه را می‌رسانند .

(۳۹۵) بنابراین اختلاف قضایا بحسب عوارض است و از ترکیبهای مختلف بر آن عارض میگردد و همگی اصناف همان قضیه ضروریه کلیه موجب میباشد .

مثلاً وقتی میگوئیم بعضی از مردم اگر گاهی سفر دریا کنند ممکن است جان بدر نبرند مفاد و نتیجه این قضیه آنستکه بگوئیم هر کسی در سفر دریا با وجود طوفان و سوار شدن بر کشتی ناقص البته

غرق خواهد شد . مفاد قضیه اول که جزئیة سالبه شرطیه ممکنه است با قضیه دوم که حلیه موجبه کلیه ضروریه است یکی میباشد و اختلاف آنها بحسب ترکیب و اختلاف در تعبیر است و اینگونه اختلاف ، صغی و عرضی میباشد .

(۳۹۶) شیخ ما پیشوای حکمت الاشراق شهاب الدین سهروردی در چند جای کتاب حکمت الاشراق گفته است : بهتر آن است که همه قضایای جزئی و شرطیه و سالبه و ممکنه را بحملیه موجبه کلیه ضروریه بدل نمائیم و این عقیده بسیار پسندیده است زیرا چنین قضیه‌ای با واقع و حقیقت مطابقت دارد .

(۳۹۷) شیخ ما میگوید جزئی بودن قضیه در حکم مهمله بودن قضیه است و موجب غلط اندازی میباشد . زیرا هر چیزی چندین بعض دارد و معلوم نیست کدام بعض و کدام قسمت از آن متعلق حکم میباشد و باین جهت در علوم حقیقی از قضایای جزئی نمیتوان استفاده برد و جزئی بودن شرطیه یعنی مقید کردن حکم به بعضی از اوقات در حکم اهمال است و موجب خطاکاری میباشد .

(۳۹۸) امکان نیز اعم از فعلیت است و تاجیزی قطعی و منجز نباشد نتیجه علمی از آن برده نمیشود و در علوم مورد استفاده نخواهد بود .

#### بر امور جزئی برهان اقامه نمیشود

(۳۹۹) امر شخصی از جهت جزئیت نه واسطه در اثبات محمولی میگردد و نه میتوان خود جزئی را از دلیل ثابت نمود و این مدعی را چندین طریق میتوان بیان نمود :



(اولاً) احوال و احكام يك فرد شخصی از جهت اینکه فرد و مباین با دیگری است بفرد دیگر سرایت نمی‌کند ، و حتی بدلیل تمثیل که ناقص‌ترین ادله است حکم يك جزئی را بجزئی دیگر سرایت می‌دهند . لیکن از جهت شرکت داشتن آنها در يك امر کلی .

(ثانیاً) وجود شخص را از جهت جزئی بودن نمیتوان ثابت کرد زیرا دلیل ، یا ثابت کردن معلول از علت و یا ثابت نمودن علت از معلول است و موجود جزئی از دو جزء ترکیب یافته : یکی طبیعت مشترک و دیگری عوارض مشخصه که ماده معین و زمان و مکان و اوضاع و احوال شخصی میباشد . فرد از جهت عوارض مشخصه خاصیتی ندارد . نه علت چیز دیگری میباشد و نه معلول دیگری میگردد . مثلاً فرد آتش از جهت عوارض مشخصه سوزان نیست بلکه بواسطه طبیعت مشترک آتشی و حرارت کلی سوزان است .

بنا بر این قضایای شخصیه از جهت جزئی بودن حکم در علوم مورد استفاده نیستند .

(ثالثاً) امر مشخص مادی دائماً در معرض تحول و تغیر و زوال است و در هر لحظه ممکن است حکمی که داشته از آن سلب شده و به نقیض آن حکم محکوم شده باشد باین جهت قضایای شخصیه و امور فردی متعلق علم واقع نشده و همیشه مظنون و مشکوک میباشند .

«رابعاً» امر متشخص جزئی تا از جهتی کلی نبوده و جهت اشتراك و کلیت در آن ملاحظه نشده باشد نه موضوع قضیه واقع میشود و نه محمول آن زیرا تا در يك امر کلی شرکت نداشته باشد مصداق چیزی

نمیگردد تا بر آن حل گردیده و موضوع قضیه واقع شود .

محمول هم نیست زیرا جزئی مشخص قابل اتحاد با چیزی نیست .  
در صورتیکه هر گاه بخواهند برهان را بر چیزی اقامه کنند بایستی  
موضوع صغری قرار گرفته و با محمول متحد گردد . یا اگر چیز دیگری  
را بخواهند از آن ثابت نمایند بایستی قابل حمل باشد تا اوسط گردد .  
نتیجه آنکه تا جهت اشتراك و کلیت در چیزی ملاحظه نشود  
بهیچ وجه از آن نمیتوان گفتگو کرده و محکوم بهیچ حکمی نخواهد بود .  
(۴۰۰) سلب نیز تا وقتی بدل به ایجاب نگردد . قضیه قطعی و  
ضروری نمیباشد و سلب ضروری آنست که بوسیله ایجاب بیان گردیده  
و تحت ایجاب قرار گرفته باشد . مثلاً وقتی می گوئیم انسان ممکن  
نیست نویسنده نباشد بایستی بگوئیم انسان البته ممکن است نویسنده  
گردد . یا بگوئیم نویسندگی بطور امکان برای انسان لازم است . در  
این صورت قضیه قطعی و ضروری میگردد .

(۴۰۱) سالبه را باین طریق میتوان بموجبه تبدیل نمود که سلب  
را جزء محمول قرار دهند و بصورت موجبه معدولةالمحمول در آورند .  
(۴۰۲) جزئی را چنین می توانیم بکلیه بدل نمائیم که برای آن  
بعضیکه موضوع قضیه و مورد حکم است حالت وصفی که با آن بعض  
منطبق باشد بگوئیم و برای آن بعض ، عنوان قرار داده و پیش خود  
چنین تصور نموده و قرار داد کنیم که موضوع حکم همان عنوان است  
آنگاه بر آن حکم کلی صادر کنیم . مثلاً وقتی می خواهیم بگوئیم  
بعضی از مردم بیمار هستند باید بگوئیم : هر کسی آفتی به اعضاء درونی

یا بدن او رسیده باشد بیمار است . و بجای آنکه بگوئیم بعضی از مردم نویسنده هستند بایستی بگوئیم هر کسی خط آموخته باشد نویسنده است .

و بجای آنکه بگوئیم : بعضی از مردم انگشتانشان در حرکت است بایستی بگوئیم هر نویسنده ای انگشتانش در حرکت است .

(۴۰۳) در این مثالها بطور افتراض یعنی باین ترتیب که صفت و عنوان را موضوع حکم قراردادیم قضیه جزئی بدل بکلی شده است .

(۴۰۴) قضیه شرطیه را از این راه بدل بحملیه می کنیم که تالی یا مقدم را جزء موضوع یا بمحول قرار داده و قضیه شرطیه را بصورت حملیه درمی آوریم مثلاً بجای اینکه بگوئیم : هر گاه آفتاب بر آید روز خواهد بود . می گوئیم بر آمدن آفتاب ملازم با وجود روز است . و بجای آنکه بگوئیم اگر باران نبارد از خانه بیرون خواهیم رفت . میگوئیم بیرون رفتن من از خانه وقتی است که باران نبارد . و بجای آنکه بگوئیم عدد یا زوج و یا فرد است می گوئیم عدد زوج است وقتی که فرد نباشد و فرد است وقتی که زوج نباشد و یا عبارت کوتاه تعبیر نموده می گوئیم زوج و فرد یکجا جمع میشوند .

(۴۰۵) قضیه ممکنه و ممتنع را چنین بضروریه بدل می سازیم که امکان و امتناع را جزء محمول قرار داده و مجموع را بطور ضرورت بر موضوع حمل میکنیم . مثلاً بجای آنکه بگوئیم : هر انسانی ممکن است نویسنده باشد میگوئیم البته امکان نویسنده گی لازمه هر انسانی است .

(۴۰۶) این عمل که امکان و امتناع را جزء محمول قرار دهند مطابق با واقع و حقیقت است زیرا وقتی می‌خواهیم محمولی را برای موضوع ثابت کنیم امکان و امتناع جزء مقصود و مطلوب ما می‌باشند. و می‌خواهیم بدانیم کتابتی که برای انسان ثابت میشود چگونه کتابتی می‌باشد. آیا کتابت ممکن و یا غیر ممکن است و باعتبار این جزء که امکان است. کتابت برای انسان ضروری خواهد بود.

(۴۰۷) زیرا امکان از ممکن و وجوب از واجب و امتناع از ممتنع قابل جدائی نیست و اگر قابل جدائی باشد یکی از دو محذور لازم می‌آید.

(۴۰۸) یا آنکه بایستی امکان بدل بوجوب یا امتناع گردد و آن انقلاب حیثیت و محال است.

(۴۰۹) و یا آنکه با زوال امکان و امتناع موضوع از هر سه ماده خالی بماند. و خالی بودن ماهیت از جهات سه گانه مستلزم آنست که حالت چهارمی غیر از آن سه حالت برای ماهیت تصور شود و منقصله حقیقیه نباشد در صورتی که دلیل ثابت کردن جهات بطوریکه گذشت قضیه منقصله حقیقیه می‌باشد.

(۴۱۰) در همه قضایایک ماده بیشتر وجود نداشته و آن ضرورت است. و امکان و امتناع از ضرورت حکایت میکنند و ضرورت ماده امکان و امتناع و رابط بین همه محمولات بموضوعات است.

(۴۱۱) مصنف کتاب ما در آخر کلمه «فافهم» را آورده و امر بدقت نموده است شاید نظرش از دقت در مطلب این باشد که درست است در متن واقع جز ضرورت چیز دیگری نیست لیکن از نظر تحلیل عقلی

قضیه منفصله حقیقیه حالت مفاهیم را بر سه گونه نموده و از نظر بحث و تحلیل اعتبارات سه گانه عقلی مستقل هستند . و اینکه شیخ ما گفته است امکان و امتناع محمولاتی هستند که ماده ثبوت آنها برای موضوعات ضرورت است از نظر تحلیل صحیح نیست زیرا خود امکان و امتناع کیفیاتی هستند که عقل آنها را برای ماهیات اعتبار میکند و خود آنها ماده هستند و ماده احتیاج بماده دیگر ندارد . زیرا ماده کیفیت محمولات دیگر بوده و وجود استقلالی ندارد تا ماده دیگر خواسته باشد و اگر اینها محتاج بماده ضرورت باشند خود ضرورت هم محتاج بضرورت دیگری بوده و تسلسل لازم می آید . و اینکه شیخ گفته است ثبوت ضرورت ماده نمیخواهد تخصیص بدون تخصیص است . زیرا وقتی ضرورت محمول قرار داده شده و دارای استقلال مفهومی گردد چه تفاوتی با امکان و امتناع دارد .

(۴۱۲) مصنف کتاب ماضن تعلیقات خود بر کتاب حکمت الاشراق در این مورد گفته است : تصور کردن ضرورت برای همه چیز و از جمله برای قضایای وقتی که مثلاً می گوئیم همیشه ماه در وقت حایل بودن زمین البته منخسف است یا هر انسانی همیشه بوقت خود نفس میکشد . قبول ضرورت برای این گونه امور بستگی باین دارد که دانسته باشیم : حادثات نسبت بمبادی خود و با مقایسه به نظام جمعی واجب و ضروری هستند و هیچ امر ممکن در عالم وجود ندارد . لیکن ادراک نمودن این مطلب برای عقول متوسط بسیار مشکل است .

## تناقض

(۴۱۳) نقیض آنستکه چیزی را از میان بردارد و این نسبت از نظر واقع و حقیقت جز بین وجود و عدم یافت نمیشود . و هرگاه چیزهای دیگر را نقیض یکدیگر میگوئیم بواسطه انتساب آنها بوجود و عدم است . زیرا وجود و عدم را که با یکدیگر ملاحظه میکنیم میبایم که هر يك از این دو رافع دیگری میباشد .

(۴۱۴) بین دو نقیض ، قضیه متصله حقیقه صادق است زیرا وجود و عدم از یکدیگر انفصال حقیقی دارند و ممکن نیست متن واقع از هر دو خالی بماند و نیز ممکن نیست با هم جمع شوند . اجتماع و ارتفاع آنها با هم محال و ممتنع است و این قضیه بدیهه اولی ، و مبدأ همه بدیهیات است .

(۴۱۵) گاهی مفاهیم کلی و امور ذهنی و اعتباری را مانند امور واقعی مقابل یکدیگر قرار داده و یکی را مفهوم سلبی و دیگری را ایجابی گردانیده و بین آنها تناقض برقرار مینمائیم . مثلاً مفهوم حیوان را در مقابل مفهوم لایحیوان و مفهوم دانا را برابر با مفهوم نادان میگذاریم و باین اعتبار مفاهیم نقیض یکدیگر میباشند .

بنا بر آنچه گفته شد تناقض اعم است از آنکه بین امور حقیقی یا مفاهیم اعتباری واقع شده باشد و شامل هر دو مورد میباشد .

(۴۱۶) نظر بهمین نکته گفته اند : نقیض هر چیزی رفع آن است و نگفته اند سلب آن است . زیرا رفع اعم از سلب است و امور

واقعی و اعتباری هر دو رافع یکدیگرند . لیکن سلب اخص از رفع است و تنها به امور وجودی و واقعی اطلاق میگردد .

### تناقض در مفردات

(۴۱۷) گفتیم تناقض حقیقی بین وجود و عدم است . و وجود بر دو قسم است : وجود اصلی یا استقلالی ، و وجود رابط یا تبعی . وجود اصلی ثبوت خود موضوع است که مفاد هل بسیطه باشد . و وجود رابط ثبوت محمول برای موضوع است که مفاد هل مرکبه است . همچنانکه بین وجود و عدم اصلی مثلاً بین وجود پرویز و عدم او تناقض یافت میشود بین وجود و عدم تبعی مثل علم پرویز با عدم علم برای او نیز تناقض محقق است .

### تناقض در مرکبات یا قضایا

(۴۱۸) تناقض در قضایا از قسم دومی است که ذکر شد یعنی عنادیکه بین وجود نسبت و عدم آنست اعتبار شده .

(۴۱۹) قضیه اگر در مورد هلیات بسیطه تشکیل شده باشد قضیه ذهنی با خارجی موافق نیست زیرا تناقض خارجی بین وجود و عدم استقلالی یعنی ثبوت و عدم شیء واقع شده و رفع وضع راجع بخود شیء است نه صفت آن ولیکن ذهن موضوع و محمول را دو چیز اعتبار نموده بین آنها نسبتی برقرار مینماید باین جهت تناقض بین دو نسبت واقع شده است . مثلاً هر گاه میگوئیم درخت موجود است در خارج درخت و وجود یعنی موضوع و محمول قضیه یک چیز بیش نیستند . اما ذهن آنها را دو چیز اعتبار نموده . مفهوم درخت را موضوع و مفهوم وجود را

محمول قرار داده و وجود را برای درخت ثابت کرده و بین آنها نسبتی برقرار میسازد .

بنا براین بین قضیه درخت موجود است و درخت موجود نیست باعتبار خارج تناقض بین وجود و عدم استقلالی و باعتبار ذهن بین وجود رابط و عدم رابط یعنی نسبت سلبی و ایجابی میباشد .

قسم دوم از قضایا که در مورد هلیات مرگبه تشکیل میشود در ذهن و خارج هر دو جا تناقض بین وجود و عدم رابط تحقق پیدا میکند .

(۴۲۰) سابقاً توضیح داده شد که وجود رابط یا نسبت که موجود تبعی میباشد مانند وجود اصلی و استقلالی در مراحل چهار گانه خارج و ذهن و لفظ و کتابت وجود دارد و تعریفاتى که برای تناقض آورده اند همگی مربوط بقضیه ذهنی و لفظی میباشد زیرا در متن واقع تناقضی نیست و تناقض منحصر آ در علوم و اعتبارات مردم است .

### تعریف تناقض در قضایا

(۴۲۱) تناقض اختلاف بین دو قضیه از جهت سلب و ایجاب است باینکه یکی موجب و دیگری سالبه باشد . بطوریکه از صادق بودن هر يك کذب دیگری بحسب ذات (بخودی خود) لازم آید .

چنانکه از مطالب گذشته معلوم شد تناقض حقیقی همان مقابله دو قضیه در سلب و ایجاب است مشروط بر آنکه سلب و ایجاب مربوط بیک قضیه و در يك نسبت بوده باشد .

برای تشخیص اینکه در واقع سلب و ایجاب بیک نسبت و يك



قضیه تعلق یافته و اشتباهی در این تشخیص بعمل نیامده است قیودی بنعریف افزوده شده است .

(۴۲۲) یکی آنکه صدق هر يك « مستلزم » كذب دیگری باشد . این قید برای آنست که بسیاری از قضایا در سلب و ایجاب بایکدیگر اختلاف دارند . در صورتیکه هر دو صادق یا هر دو کاذب میباشند . مثلاً اگر بگوئیم پرویز ساکن است و پرویز متحرک نیست یکی از این دو موجب و دیگری سالبه است . در صورتیکه مفاد هر دو قضیه یکی بوده و اختلافی بین آنها نبوده و نقیض یکدیگر نیستند .

(۴۲۳) قید دیگر آنکه « بالذات » صدق یکی مستلزم كذب دیگری باشد . این قید از اینجهت لازم است که تناقض در صورتی بین دو قضیه محقق میشود که هر يك از آنها بلاواسطه رافع دیگری باشد و اغلب قضایا رافع یکدیگرند . لیکن با يك یا چند واسطه و باینجهت نقیض یکدیگر نبوده و لازم مساوی با قضیه دیگری هستند که بعد از يك یا چند واسطه بقضیه ای میرسند که با قضیه اولی مناقض است .

مثل آنکه گفته شود : عدد این سیبها چهار است و عدد این سیبها زوج نیست . این دو قضیه نقیض یکدیگر نیستند زیرا بدون واسطه و بالذات صدق یکی مستلزم كذب دیگری نمیشد بلکه با چند واسطه منتهی بقضیه ای میگردد که نقیض قضیه اول است .

باین ترتیب که میگوئیم عدد این سیبها چهار است و هر عدد چهاری بدو متساوی قسمت پذیر است . و هر چیزیکه بدو متساوی قسمت پذیر باشد زوج است بدین سبب هر چهاری زوج است لیکن عدد

این سیبها زوج نمیباشد پس عدد آنها چهار نیست .  
قضیه اخیر نقیض قضیه اول است که گفتیم عدد این سیبها  
چهار است .

### شرایط تناقض

(۴۲۴) تناقض آنست که هر يك از دو نسبت که مربوط بدو قضیه  
است رافع دیگری باشد ، عناد یا رفع نسبت حاصل نمیشود مگر باینکه  
دو قضیه در کیف یعنی سلب و ایجاب با یکدیگر اختلاف داشته باشند  
و شرط دیگری برای تناقض نیست جز آنکه سلب و ایجابی که از  
اختلاف در کیف حاصل گردیده بیک نسبت تعلق یافته باشد . و حال  
آنکه با اندك اختلافی نسبت در دو قضیه متعدد گردیده و سبب میشود  
که سلب بیک نسبت و ایجاب به نسبت دیگری وارد آید .  
(۴۲۵) اموری که اختلاف آنها موجب تعدد نسبت میشود هشت  
چیز باین تفصیل است :

- ۱- موضوع . ۲- محول . ۳- شرط .
- ۴- اضافه . ۵- زمان . ۶- مکان .
- ۷- کل و جزء . ۸- قوه و فعل .

دو قضیه ای که بینشان تناقض واقع میشود بایستی در این هشت  
چیز توافق داشته باشند یعنی نسبت ، در دو قضیه سالبه و موجبه ، بیک  
موضوع و يك محول و يك زمان و يك مکان و بقیه هشت چیز تعلق  
یافته باشد . و اگر زمان یا مکان یا سایر چیزها در دو قضیه مختلف  
باشد نسبت متعدد گردیده و سلب بیک نسبت و ایجاب به نسبت دیگری

تعلق پیدا میکند و بین دو قضیه تناقض تحقق نمی یابد مانند این مثالها که هر يك فاقد یکی از شرایط بوده و بین آنها تناقضی نیست .

۱- مثال برای تعدد موضوع : پرویز ایستاده است . حسن ایستاده نیست .

۲- مثال برای تعدد محمول : پرویز ایستاده است . پرویز بیدار نیست .

۳- مثال برای تعدد شرط : خرما شیرین است اگر رسیده باشد . خرما شیرین نیست اگر رسیده نباشد .

۴- مثال برای تعدد اضافه : آتش سودبخش است نسبت بسرما زده . آتش نافع نیست نسبت بگرما زده .

۵- مثال برای تعدد زمان : پرویز ایستاده است اکنون . پرویز ایستاده نیست ساعت بعد .

۶- مثال برای تعدد مکان : پرویز ایستاده بود در خانه . پرویز ایستاده نبود در کوچه .

۷- مثال برای تعدد کل و جزء : مردم دانايند (باعبار بعضی) . مردم دانا نیستند (باعبار همه) .

۸- مثال برای تعدد قوه و فعل : كودك نویسنده است (بالقوه) . كودك نویسنده نیست (فعلا) .

در قضایای شخصیه همین هشت چیز شرط است و شرط دیگری در کار نیست .

(۴۲۶) متأخران از جمله امام فخر رازی و کاتبی و بعضی دیگر

گفته اند تنها بایستی موضوع و محمول که اجزاء قضیه هستند در هر دو قضیه یکی باشد و شرط دیگری لازم نیست و قسمتی از امور ششگانه دیگر که وحدت شرط و جزء و کل است بوحدت موضوع و چهار دیگر را که زمان و مکان و اضافه و قوه و فعل است بوحدت محمول بازگشت داده و گفته اند اگر این امور در هر دو قضیه متحد باشند اجزاء هر دو قضیه یکی خواهد بود . والا اجزاء اختلاف پیدا خواهد کرد .

بعضی از نویسندگان منطق بر تعیین و اختصاص دادن قسمتی از شروط را بوحدت موضوع و قسمت دیگر را بوحدت محمول ایراد گرفته و گفته اند بهتر آنست که به اطلاق وا گذاشته و بگوئیم بعضی از این شروط راجع بوحدت موضوع و قسمتی راجع بمحمول است .

از مطالب سابق معلوم شد که رویهم رفته بر گشت دادن شرایط را بوحدت موضوع و محمول دور از تحقیق نیست زیرا اگر موضوع و محمول در دو قضیه از هر جهت یکی باشند يك نسبت بیشتر برای هر دو یافت نمیشود و سلب و ایجاب بهمان نسبت واحد برخورد میکند . و با اندك اختلافی که در شرایط مذکور بعمل آید موضوع یا محمول در موجه و سالبه مغایرت پیدا نموده و نسبت دوتا میشود و بین دو نسبت تناقضی نخواهد بود . توضیح بیشتر در آینده نزدیک داده خواهد شد .

(۴۲۷) فارابی گفته است تناقض بین دو قضیه بجز وحدت نسبت

هیچ شرطی ندارد و او بقضیه نفس الامری و خارجی نظر داشته است زیرا توضیح کامل داده شده و بخوبی روشن گردید که تناقض بین وجود و عدم نسبت است مشروط بر آنکه وجود يك نسبت با عدم همان

نسبت مقایسه شود و شرایطیکه دیگران ذکر کرده اند همگی علائم وحدت نسبت است و اندك اختلافی در شرایط موجب تعدد وجود نسبت میگردد و بطور تشبیه میتوان گفت همچنانیکه دو فرد از يك طبیعت بسا میشود که در بسیاری از عوارض مشخصه با یکدیگر مساوی بوده و تنها مختصر اختلاف محسوسی سبب تعدد وجودی آنها شده است از ذلك اختلافی در شرایط مذکور نیز موجب تعدد وجود نسبت میگردد .

شرایطی که دیگران شمرده اند همگی برای تشخیص آنستکه اگر وجود و عدم بیک نسبت اضافه شده باشند تناقض محقق میگردد و اگر بدو نسبت تعلق یافته و بغلط یکی پنداشته شده اند در اینصورت تناقضی بین آنها نیست .

بطور خلاصه این شرایط مربوط بقضایای ذهنیه و لفظیه است و در قضایای خارجی همگی در وجود نسبت مندرج میباشند .

### شرط دیگر تناقض در محصورات

(۴۲۸) شرایطی که ذکر شد در همه قضایا عمومیت دارد و در قضایای شخصیه شرط دیگری غیر آنها نیست لیکن در قضایای محصوره شرط دیگری نیز هست که بایستی در کمیت اختلاف داشته و یکی از آنها کلی و دیگری جزئی باشد و این شرط از این جهت لازم است که در تعریف تناقض گذشت که نقیضین نسبت بیکدیگر متصل حقیقی هستند و صدق و کذب هر يك موجب صدق یا کذب دیگری بوده و هیچگاه ممکن نیست هر دو صادق یا هر دو کاذب باشند .

قضایای سالبه و موجبه از محصورات در صورت با یکدیگر اختلاف

دارند لیکن هر گاه از جهت کمیت یکسان باشند بین آنها تناقضی نیست زیرا در بعضی از موارد ملاحظه میشود که هر دو صادق و گاهی هر دو کاذب هستند باین جهت تعریف متناقضان بر آنها منطبق نميگردد .  
مثلا :

(۴۲۹) در جائیکه موضوع اعم از محمول بوده و هر دو قضیه را کلی بیاوریم هر دو کاذب میباشند و اگر هر دو را جزئی بیاوریم در صدق جمع میشوند . مثل آنکه اگر بگوئیم همه حیوانات انسانند . و هیچ حیوانی انسان نیست . این دو قضیه کلی و هر دو کاذب میباشند و حال آنکه یکی از متناقضین بایستی صادق باشد .

و اگر موضوع هر دو قضیه را جزئی قرار داده و بگوئیم بعضی از حیوانات انسانند . و بعضی از حیوانات انسان نیستند هر دو قضیه صادق میباشند و بین آنها تناقضی نیست .

و در صورتی بین آنها تناقض بوجود می آید که بگوئیم همه حیوانات انسان هستند و بعضی از حیوانات انسان نیستند . بین این دو قضیه تناقض موجود است و در هر موردی چنین باشد مسلماً تناقض یافت میشود .

(۴۳۰) در اینجا اشکالی پیش می آید که بین دو قضیه محصوره جزئی از این جهت تناقض نیست که موضوع در هر يك غیر از موضوع دیگری میباشد زیرا آن بعض و قسمتی از حیوان که موضوع قضیه اول است غیر از آن بعض و قسمتی است که موضوع قضیه دوم است . بنابراین شرط اتحاد موضوع شامل اینمورد هم میشود و شرط اختلاف

در کمیت لزومی ندارد. این اشکال وارد نیست زیرا در هر دو قضیه موضوع مفهوم بعض است و مفهوم بعض در هر دو جا یکی است و این دو قضیه در موضوع بحسب مفهوم اختلافی ندارند هر چند وجود این بعض که موضوع موجه است با وجود آن بعض دیگر که موضوع سالبه است مغایرت دارد. لیکن مغایرت وجودی سبب تعدد موضوع نمیگردد زیرا در فن منطق از احکام مفاهیم گفتگو میشود و امور خارجی و ذوات مورد گفتگو نیست.

### تداخل و تضاد در قضاها

(۴۳۱) هر دو قضیه محصوره‌ای که موضوع و محمول آنها یکی بوده و با یکدیگر مقایسه شوند از چهار صورت خارج نیست:

(۲/۴۳۱) (اول) آنکه در کم موافق و در کیف مخالف (و هر دو کلی) باشند. آنها را (متضادتان) مینامند. مثل آنکه گفته شود همه حیوانات انسانند. و هیچ يك از حیوانات انسان نیستند.

این دو قضیه را از این جهت متضاد میگویند که مانند اضداد در صدق جمع نمیشوند ولی ممکن است هر دو کاذب باشند مانند مثال گذشته.

(۳/۴۳۱) (دوم) آنکه در کم موافق و در کیف مخالف (و هر دو جزئی) باشند. آنها را (داخلتان تحت التضاد) مینامند. زیرا مندرج در قسم اول میباشد. مثل آنکه گفته شود: بعضی از حیوانات انسان هستند. و بعضی از حیوانات انسان نیستند.

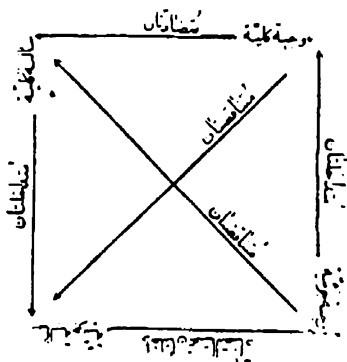
(۴/۴۳۱) (سوم) آنکه در کیف موافق و در کم مخالف باشند

آنها را «متداخلتان» مینامند مثل آنکه گفته شود همه انسانها حیوان هستند . بعضی از انسانها حیوان هستند .

(۵/۴۳۱) (چهارم) آنکه در کم و کیف هر دو مخالف باشند .

آنها را (متناقضان) میگویند که تفصیلش گذشت . مثل بعضی حیوانها انسان هستند . و هیچ حیوانی انسان نیست .

از قدیم معمول بر این بوده که برای نشان دادن این چهار قسم چنین شکلی میکشیده اند :



### شرط تناقض در قضایای موجهه

(۴۳۲) در قضایای موجهه علاوه بر شرطهاییکه ذکر شد شرط

دیگریهم هست که بایستی دو قضیه ایکه نقیض یکدیگرند در جهت نیز با یکدیگر اختلاف داشته باشند . زیرا در بعضی از موارد هر دو قضیه صادق و یا هر دو کاذب هستند .

(۴۳۳) مثلاً هر گاه ماده واقعی در قضیه امکان بوده و هر دو را



بضرورت مقید نمائیم هر دو کاذب میباشند . مثل آنکه بگوئیم همه انسانها بالضرورة کاتب هستند . این قضیه کاذب است . و نقیض این قضیه در صورتیکه مقید بضرورت باشد . مثل آنکه بگوئیم : بعضی انسانها بالضرورة کاتب نیستند نیز کاذب است . زیرا نه سلب کتابت برای انسان ضرورت دارد و نه ایجابش . بنا بر این هر دو قضیه کاذب میباشند .

(۴۳۴) و باز در همان موردیکه ماده قضیه امکان میباشد اگر هر دو قضیه را به امکان مقید نمائیم . هر دو صادق میباشند . مثل آنکه گفته شود همه انسانها ممکن است نویسنده باشند . و بعضی از مردم ممکن است نویسنده نباشند . هر دو قضیه صادقند .

بنا بر این لازم است دو قضیه که بین آنها تناقض است در جهت نیز اختلاف داشته باشند و گرنه متناقض نمیباشند .

(۴۳۵) دلیل گذشته که برای اختلاف در جهت ذکر شد دلیل نقضی بود . و دلیل تحقیقی و حلی آنستکه : بطور کلی نقیض هر يك از جهات رفع همان جهت است . و نقیض ضرورت مطلق رفع ضرورت بطور اطلاق است که ملازم با امکان عام میباشد . و نقیض ضرورت مقید رفع همان ضرورت . و نقیض دوام . لا دوام است که ملازم با فعلیت طرف مقابل میباشد و تفصیل نقایض هر يك از موجهات از این قرار است :

(۴۳۶) نقیض ضروریه مطلقه : ممکنه عامه است . مثل : هر انسانی بالضرورة حیوانست . بعضی از انسانها ممکن است حیوان نباشند به امکان عام .

(۴۳۷) نقیض دائمی مطلقه : مطلقه عامه است . مثل هر انسانی همیشه حیوان است . بعضی انسانها فعلا حیوان نیستند .

(۴۳۸) نقیض مشروطه عامه : حینیه ممکنه است <sup>(۱)</sup> مثل هر نویسنده ای تا وقتی نویسنده است بالضروره انگشتانش در حرکت است . نقیض قضیه مذکور این است : ممکن است بعضی از نویسندگان در وقت نوشتن انگشتانشان در حرکت نبوده باشد .

(۴۳۹) نقیض عرفیه عامه : حینیه مطلقه است <sup>(۲)</sup> مثل هر نویسنده ای همیشه تا وقتی نویسنده است انگشتانش در حرکت است . نقیض این است : بعضی از نویسندگان بالفعل انگشتانشان در حرکت نیست .

(۴۴۰) نقیض وقتی مطلقه : وقتی ممکنه است . مثل ماه در وقت فاصله شدن زمین البته منخسف است .

نقیض این است : ماه ممکن است وقت حایل شدن زمین منخسف نباشد .

(۴۴۱) نقیض منتشره مطلقه : ممکنه دائمه است . مثل هر انسانی در يك وقتی البته نفس میکشد .

نقیض این است : بعضی انسانها ممکن است هیچ وقت نفس نکشند .

(۱) (۲/۴۳۸) حینیه ممکنه قضیه ایست که حکم به سلب ضرورت از جانب مخالف بحسب وصف موضوع شده باشد .

(۲) حینیه مطلقه قضیه ای است که حکم بفعلیت ثبوت یا سلب طرف مخالف در بعضی از اوقات وصف موضوع شده باشد .

### نقیض مرکبات

(۴۴۲) موجهات مرکبه بر دو قسمند : کلیه و جزئیة و نقیض هر يك با شرایط خاصی حاصل میشود .

### نقایض قضایای مرکبه کلیه

(۲/۴۴۲) هر مرکبی با منتفی شدن همه اجزاء یا یکی از آنها از میان میرود . بنا براین نقیض مرکبات کلیه مفهوم مردّد بین نقیض دو جزء است .

مفهوم مردّد بین دو جزء مفاد قضیه شرطیه منقصله مانعة الخلوّی است که از نقیضهای دو جزء اصل تشکیل شده باشد و تشکیل این قضیه مانعة الخلوّی که نقیض مرکب است چنان است که نقیض هر يك از دو جزء اصل را مستقلاً بدست آورده یکی را مقدم و دیگری را اتالی منقصله قرار دهیم .

(۴۴۳) مثلاً هر گاه خواسته باشیم نقیض مشروطه خاصه را در مورد این مثال بدست آوریم بدین ترتیب رفتار میکنیم . مثال اصل : هر انسانی تا وقتی نویسنده است البته انگشتانش در حرکت است نه همیشه (معنی نه همیشه آنستکه هیچ نویسنده ای در يك وقتی انگشتانش در حرکت نیست) .

اولاً نقیض هر يك از دو جزء را بدست می آوریم و نقیض آنها از اینقرار است :

نقیض جزء اول : بعضی از مردم در وقت نویسندگی ممکن است انگشتان شان در حرکت نباشد .

نقیض جزء دوم : بعضی از مردم همیشه انگشتان شان در حرکت است .

آنگاه یکی از این دو قضیه را مقدم و دیگری را نالی قرار داده و قضیه منفصله مانعة الخلوئی تشکیل میدهم که نقیض اصل است و قضیه این است :

یا بعضی از مردم در وقت نویسندگی ممکن است انگشتان شان در حرکت نباشد . و یا همیشه انگشتان شان در حرکت است .  
این قضیه نقیض مشروطه خاصه اصل است .

### نقایض مرکبات جزئیة

(۴۴۴) در مرکبات جزئیة طبق قاعدة مزبور عمل نمیتوان کرد . زیرا دو جزء قضیه که جزئی میباشد نقیض آنها بایستی کلی باشد و حال آنکه در بعضی از موارد که ترکیب غیر صحیح بعمل آمده قضیه اصل به اعتبار قید که جزء دوم است کاذب میباشد و نقیض آنها نیز در مواردیکه محمول اعم از موضوع باشد صادق نیست بنا بر این اصل و نقیض در کذب اجتماع حاصل می نمایند و این برخلاف اصل تناقض است زیرا نقیضین نه در صدق اجتماع میکنند و نه در کذب .

مثلا هرگاه گفته شود : بعضی از جسمها حیوانند ( نه همیشه ) این قضیه کاذب است زیرا قضیه ضروریه به لا دوام قابل تنقید نبوده و از ترکیب آنها تناقض بین دو جزء لازم آمده و قضیه کاذبست .

حال اگر بخوایم نقیض این قضیه را طبق قاعده مرکبات کلی  
تحصیل کنیم بایستی نقیض هر يك از دو جزء را ابتداء بدست آورده  
و متصلا تشکیل بدهیم و نقیض هر يك از این قرار است :

نقیض جزء اول : هیچ جسمی ممکن است حیوان نباشد .

نقیض جزء دوم : همه جسمها در يك وقتی حیوانند .

قضیه مانعة الخلوئ که از دو جزء حاصل میشود :

یا هیچ جسمی ممکن است حیوان نباشد . و یا همه جسمها در يك  
وقتی حیوانند .

در اینجا اصل و نقیض هردو کاذبند . بنا بر این نقیض یکدیگر  
نیستند .

(۴۴۵) برای اینکه همه جا نقیض حقیقی قضیه که با اصل در  
صدق و کذب جمع نمیشوند بدست آید گفته اند : بایستی نقیض محمول  
هر يك از دو قضیه را گرفته و با موضوع اصل ، يك قضیه حملیه ای تشکیل  
بدهیم که آن دو محمول بطور بدلیت بر آن حمل شده باشند و میگوئیم :  
بعضی جسمها یا ممکن است همیشه لایحیوان و یا بعضی در يك وقتی  
حیوان باشند .

این قضیه که نقیض اصل است صادق و نقیض حقیقی اصل میباشد .  
تفاوت این عمل با صورت قبل در آنست که در عین اینکه مفاد  
هر دو یکی است زیرا هردو عدم اجتماع و انفصال دو محمول را میرسانند .  
لیکن اگر بخوایم دو جزء را بصورت دو قضیه مستقل در آورده  
و اجزاء متصلا قرار دهیم دو قضیه جزئی بدل بدو کلی میشوند زیرا

نقیض جزئی بایستی کلی باشد و دو قضیه کلی در جائیکه محمول اخص از موضوع باشد نه بطور سلب صادق است و نه ایجاب ، باین جهت با اصل در کذب جمع میشوند .

لیکن وقتی نقیض محمول آنها را بحال افراد گرفته و بر موضوع بطور تردید حمل کنیم قضیه حلیه بحال جزئی باقیمانده و صادق خواهد بود . اشکالیکه در اینجا پیش می آید ، آنستکه چه طور ممکن است اصل و نقیض هر دو جزئی بوده و اختلاف در کم که شرط تناقض است در آنها منظور نشده باشد .

جواب این اشکال آنستکه هر چند حلیه از جهت کمیت افراد جزئی است لیکن این حلیه در قوه شرطیه منفصله است و کلیت شرطیه از جهت استمرار حکم است و باین جهت در حقیقت تناقض بین دو شرطیه بعمل آمده زیرا اصل در قوه آنستکه گفته شود : بعضی از جسمها اگر حیوان باشند همیشه حیوان نیستند . و بعضی جسمها یا ممکن است حیوان نبوده و یا در يك وقتی حیوانند .

گفته اند در قضیه حلیه ایکه نقیض مرکب جزئی است بایستی موضوع فرد فرد باشد و بگوئیم یکایک افراد جسم یا همیشه ممکن است لایحیوان و یا در وقتی حیوان باشند . و یا آنکه بایستی بعض را تکرار کنیم . زیرا آن بعضی که موضوع لایحیوان است غیر از آن بعضی است که حیوان بر آن حمل شده است و آن فردیکه همیشه حیوان است غیر از آن فردی است که هیچگاه حیوان نیست . و ممکن نیست يك فرد از جسم در يك وقت حیوان و وقتی لایحیوان باشد و همیشه یا حیوان و یا لایحیوان است .

لیکن بنظر میرسد که این شرط لزومی ندارد . زیرا لازمه صدق حملیه مردد المحمول این نیست که دو محمول متعاقباً بیک موضوع ملحق شوند بلکه مفاد این قضیه آنستکه موضوع از این دو محمول خالی نیست و بایستی یکی از آن دو محمول را دارا باشد مثلاً میتوانیم بگوئیم فلانی یا با سواد و یا بی سواد است و تعاقب این دو امر در او منظور نباشد . بنا براین شرط کل فرد فرد یا تکرار بعض لازم نیست .

### نقیض وقتیه کلیه

(۴۴۵) مثال : هر قمری در وقت حایل شدن زمین بین آن و خورشید البته منخسف است (نه همیشه) . معنی نه همیشه این قضیه است (هر قمری در يك وقتى منخسف نیست) .

نقیض این دو قضیه این است :

(نقیض جزء اول) (وقتیه ممکنه) بعضی از قمرها در وقت حایل شدن زمین ممکن است منخسف نباشند .

(نقیض جزء دوم) (دائمه مطلقه) بعضی از قمرها همیشه منخسفند .

نقیض مرکب رویهم رفته ، این قضیه متفصله است :

یا بعضی از قمرها وقت حایل شدن زمین ممکن است منخسف نباشند و یا همیشه منخسف اند .

### نقیض وقتیه جزئیه

(۴۴۶) (قضیه اصل) بعضی از قمرها بوقت حایل شدن زمین البته

منخسف اند (نه همیشه) .

قضیه نقیض مر کب : بعضی از قمرها یا بوقت حایل شدن زمین ممکن است منخسف نباشند و یا همیشه منخسف اند .

### نقیض منتعنه در صورتیکه کلی باشد

(۴۴۷) منشره مر کب است از منشره مطلقه و مطلقه عامه مثال : هر انسانی در يك وقتی البته نفس کش است (نه همیشه) و معنی نه همیشه آنستکه هر انسانی در يك وقتی بطور اطلاق متنفس نمیشد .  
نقیض این دو قضیه بطور تفکیک این است :  
نقیض جزء اول (ممکنه دائمه) بعضی از انسانها ممکن است هیچگاه نفس نکشند .

نقیض جزء دوم (دائمه مطلقه) بعضی از انسانها همیشه نفس کش هستند .

نقیض مر کب رویهم رفته : یا بعضی از انسانها ممکن است هیچگاه نفس نکشند و یا همیشه نفس کش هستند .

### نقیض منشره در حالتیکه جزئی باشد

(۴۴۸) قضیه اصل : بعضی انسانها البته در يك وقتی متنفسند (نه همیشه) .

نقیض مر کب : بعضی انسانها ممکن است هیچگاه نفس نکشند و یا همیشه نفس کش هستند .





### نقیض عرفیه خاصه در صورت کلی بودن

(۴۴۹) قضیه اصل که مرکب است از عرفیه عامه و مطلقه عامه :  
همیشه هر نویسنده ای تا وقتی نویسنده است انگشتانش در حرکت  
است ( نه همیشه ) .

نقیض این قضیه که از ( حینه مطلقه و دائمه مطلقه ) ترکیب  
یافته این قضیه است :

یا بعضی از نویسندگان در وقت نوشتن انگشتانشان در حرکت  
نیست و یا همیشه انگشتانشان در حرکت است .

### نقیض عرفیه خاصه در صورتیکه جزئی باشد

(۴۵۰) قضیه اصل : بعضی از نویسندگان تا وقتی نویسنده هستند  
انگشتانشان در حرکت است ( نه همیشه ) .

نقیض مرکب : بعضی از نویسندگان انگشتانشان در وقت نوشتن  
در حرکت نیست و یا همیشه انگشتانشان در حرکت است .

### نقیض ممکنه خاصه در صورتیکه کلی باشد

(۴۵۱) ( قضیه اصل ) : هر انسانی ممکن است نویسنده باشد یا  
نباشد .

نقیض قضیه مزبور : یا بعضی از انسانها البته نویسنده نیستند و  
یا بالضرورة نویسنده هستند .

**نقیض ممکنه خاصه در صورت جزئی بودن**

(۴۵۲) بعضی از انسانها ممکن است نویسنده باشند یا نباشند .

نقیض : بعضی از انسانها بالضرورة نویسنده اند و یا بالضرورة نویسنده نیستند .

**نقیض وجودیه لازمرویه در حالتیکه کلی باشد**

(۴۵۳) اصل قضیه مرکب است از مطلقه عامه و ممکنه عامه مثال :

هر انسانی در يك وقتی نفس کش است نه بطور ضرورت .

نقیض این قضیه مرکب است از (دائمه مطلقه و ضروریه مطلقه)

مثال :

یا بعضی انسانها هیچ گاه نفس کش نیستند و یا بعضی البته نفس

کش هستند .

**نقیض وجودیه لازمرویه در صورت جزئی بودن**

(۴۵۴) بعضی انسانها در يك وقتی (بطور اطلاق) نفس کش هستند

نه بطور ضرورت .

نقیض این قضیه : بعضی انسانها هیچگاه نفس کش نیستند و یا

البته نفس کش هستند .

**نقیض وجودیه لادائمه در صورتیکه کلی باشد**

(۴۵۵) اصل قضیه مرکب است از دو مطلقه عامه مثال : هر انسانی

در يك وقتی خندان است (نه همیشه) .

نقیض قضیه مزبور مرکب است از دو دائمه مطلقه مثال : یا

بعضی انسانها هیچگاه خندان نیستند و یا بعضی همیشه خندان هستند .

### نقیض وجودیه لادالیه در صورت جزئی بودن

(۴۵۶) مثال اصل: بعضی انسانها در يك وقتی خندان هستند (نه همیشه).

نقیض قضیه مزبور: بعضی انسانها هیچگاه خندان نیستند و یا همیشه خندان هستند.

(۴۵۷) بین دو قضیه منتشره مطلقه و مطلقه عامه هیچگاه تناقضی واقع نمیشود. زیرا مطلقه عامه تنها بر فعلیت حکم در یکی از زمانها دلالت میکند و زمان در این قضیه تعیین نشده است.

در منتشره مطلقه نیز بضرورت ثبوت محمول برای موضوع در وقت غیر معینی حکم شده است و ممکن است زمان حکم در هر يك از آنها غیر از زمان دیگری باشد و شرط تناقض وحدت زمان است باین جهت بین آنها تناقضی بوجود نمی آید.

مثلاً اگر بگوئیم پرویز در یکی از زمانها البته در خانه است و زمانی در خانه نیست تناقض گوئی نشده است.

### شرط دیگر برای تحقق تناقض وحدت حمل است

(۴۵۸) اقسام حمل در اول کتاب بیان شد و در آنجا نام دو قسم از اقسام حمل برده شد که یکی حمل اولی ذاتی و دیگری حمل شایع است. حمل ذاتی در جائی است که موضوع و محمول بحسب عنوان مفهومی یکی باشند، خود ماهیت واجزاء آن بحمل اولی بر خود حمل

میشوند زیرا ماهیت همیشه برای خود ثابت است و سلب ذات و اجزاء ذات از ماهیت محال و ممتنع است .

حل شایع در جایی یافت میشود که محمول طبیعتی باشد که در ضمن فرد یعنی موضوع تحقیق یافته و موضوع از جمله افراد محمول باشد .

(۴۵۹) در حکمت متعالیه این مطلب ثابت شده است که هرگاه چیزی تحقق خارجی یافته و آثار خارجی داشته باشد ، وجود بنحود طبیعت تعلق داشته و خود طبیعت موجود گردیده است ولیکن هرگاه چیزی در ذهن تصور میشود وجود صورت بالاصالة ، وجود نفس و متعلق بنهن میباشد و بالتبع بآن شیء نسبت داده میشود و مختصری راجع باین مطلب در شماره (۲۲۶) توضیح داده شد .

بنابر این صورت ذهنی هر چیزی بیک اعتبار خود آن است و به اعتبار دیگری آن نیست . از جهنی خود آن است که ماهیت ذهنی با خارجی یکی بوده و هر مفهومی عنوان حقیقتی در خارج است و از جهت دیگری آن نیست زیرا وجود استقلالی و حقیقت خارجی ندارد .

(۴۶۰) مفهوم جزئی نیز از جهت اینکه از امور شخصی حکایت میکند جزئی میباشد و نمیتوان گفت جزئی نیست زیرا هر چیزی برای خود ثابت است . لیکن از اینجهت که بر امور متعدد کثیر قابل انطباق است جزئی نیست و مصداق مفهوم کلی میباشد .

(۴۶۱) از آنچه گفته شد معلوم گردید که در اینگونه از موارد که همه شرایط تناقض موجود است و در عین حال سلب و ایجاب هر دو صادق است در صورتیکه اجتماع مناقضان در صدق ممکن نیست بنابر این شرط دیگری لازم است تا تناقض محقق شود .

(۴۶۲) صدر المتألهین اول کسی است که باین نکته توجه یافت که علاوه بر وحدات هشتگانه برای تحقق تناقض وحدت دیگری لازم است و آن وحدت حمل است .

(۴۶۳) با رعایت وحدت حمل ، طرفین سلب و ایجاب در اینگونه قضایا صادق نخواهد بود .

(۴۶۴) بنابراین اگر بگوئیم جزئی بحمل اول جزئی است و کلی نیست و بحمل دیگر که شایع صناعی میباشد کلی است و جزئی نیست تناقض کوئی نکرده ایم .

بطور خلاصه مفهوم جزئی خود مفهوم جزئی است و حقیقت جزئی نیست و از جهت اینکه عنوان ذهنی میباشد کلی است همچنانکه مفهوم انسان از جهت اینکه حکایت از افراد خارج میکند و عنوان ذهنی اشخاص است انسان میباشد و از جهت اینکه حالت نفسانی شخص است انسان نبوده و علم میباشد .

(۴۶۵) لاشیء و لاممكن و غیر آنها مانند معدوم مطلق و مجهول مطلق همگی از این قبیلند و راجع بشبهه معدوم مطلق و مجهول مطلق قبلا این تحقیق بعمل آمد که اینگونه امور از جهت اینکه خود این عنوانها هستند و معنوی خارجی ندارند معدوم مطلق و مجهول مطلق میباشد ، و از جهت اینکه بوجود ذهنی تعین و تشخیص یافته و مورد لحاظ ذهن واقع شده اند معلوم و موجود میباشد .

لاشیء نیز عنوان عدم است اما از جهت اینکه وجود ذهنی یافته شیء میباشد .

(۴۶۶) لاممکن از جهت مفهوم لاممکن است و از آن جهت که وجود ذهنی دارد ممکن است زیرا لاممکن وجود پیدا نمیکند .

(۴۶۷) عام مفهوم عام است و با تشخص ذهنی عام نبوده و فرد مشخص معینی است .

(۴۶۸) لامفهوم عنوان لامفهوم است و وجود آن مصداق مفهوم است . زیرا هر چیزیکه تصور شده باشد مفهوم میباشد .

(۴۶۹) عدم عدم . از جهت مفهوم عدم است و بحسب مصداق عین وجود میباشد زیرا سلب سلب عین ایجاب است .

(۴۷۰) خود معنی حرفی قابل تصور نیست زیرا وسیله و واسطه تصور معانی دیگر است و خود حرف استقلال مفهومی ندارد تا آنرا بتوان تصور نمود . و همچنانکه اعراض خارجی حالت موجودات خارجی هستند و در خارج بحال استقلال وجود ندارند معانی حرفی نیز حالت اموری هستند که در ذهن تصور گردیده و وجود ذهنی دارند . معانی حرفی رابط هستند یعنی تصور عوارض را بموضوعات ربط میدهند و علایق امور ذهنی را بیکدیگر بیان میکنند و خود مستقلا قابل تصور نیستند . بنا براین وقتی مستقلا تصور شوند بحسب مفهوم معنی حرفی هستند و از جهت اینکه مستقلا لحاظ شده اند معنی حرفی نیستند .



## عکس مستوی

(۴۷۱) تعریف اصطلاحی عکس بعداً ذکر میشود لیکن معنی حقیقی عکس در قضیه آنستکه هر قضیه‌ای دو مدلول دارد: یکی مدلول مطابقی و دیگری مدلول التزامی.

مدلول مطابقی قضیه اتحاد محمول با موضوع یا عدم اتحاد آنست. و مدلول التزامی آن اتحاد فی الجملة موضوع با محمول است و هرگاه بخواهیم به آن مدلول التزامی تصریح بعمل آید عکس آنرا میسازیم و این قضیه ملفوظ عکس قضیه است.

## لزوم صدق عکس در قضایای موجب

(۴۷۲) برای بیان اینکه از صدق اصل قضیه چگونه صدق لازم آن که عکس است حتمی میباشد بایستی بذکر مقدمه ای پردازیم و مقدمه این است که برای همه کس واضح است که شرط صحت حمل در موجب اتحاد محمول با موضوع و در سالبه عدم اتحاد است، اتحاد و عدم اتحاد موضوع با محمول چهار صورت دارد:

(اول) گاهی موضوع و محمول در وجود و صدق بر افراد بایکدیگر مساویند. در اینصورت موضوع و محمول در همه افراد بایکدیگر متحد و هر چیزیکه فرد یکی از آنها باشد فرد دیگری نیز میباشد.

در این قسم چه محمول را بجای موضوع یا بعکس قرار دهیم صدق از هر دو جانب کلی میباشد.

(دوم) جائی است که محمول اعم از موضوع بوده و این حالت طبیعی قضیه است.

در اینصورت محمول در همه افراد موضوع شريك و با آن متحد است لیکن از طرف موضوع کلیت ندارد زیرا موضوع در قسمتی از افراد محمول شرکت داشته و محمول در آن قسمت با موضوع متحد و در قسمت دیگر غیر متحد است در این حالت اگر محمول را بجای موضوع قرار دهیم قضیه صدق کلی نخواهد داشت .

(سوم) بعکس حالت سابق و موردی است که موضوع اعم از محمول بوده و برخلاف حالت طبیعی قضیه است . در اینمورد محمول در همه افراد خود با موضوع متحد است ولی موضوع در قسمتی از افراد خود با محمول متحد و در قسمتی غیر متحد است و اگر بین موضوع و محمول تغییر مکان بدهیم در طرف عکس صدق کلی خواهد بود .

(چهارم) حالتی است که نسبت بین موضوع و محمول عموم و خصوص من وجه بوده و هریک در قسمتی از افراد خود با دیگری متحد و در قسمتی غیر متحد است .

جامع بین این چهار حالت آنستکه هر گاه بین هر موضوع با محمولی قضیه‌ای منعقد گردد مسلماً بین آنها فی الجمله اتحادی حاصل است و همین اتحاد سبب میشود که همچنانیکه طبیعت محمول بر موضوع صادق است طبیعت موضوع نیز بر محمول صادق باشد زیرا اتحاد دو جانبه است و از اینجا ثابت میشود که هر گونه قضیه‌ای داشته باشیم که صادق باشد عکس آن نیز مسلماً فی الجمله صادق خواهد بود . لیکن از جهت اینکه اتحاد آنها همه جا بیک صورت نیست بین اصل و عکس اختلاف در کمیت پدید می آید .



## نزوم صدق عكس در قضایای سالبه

(۴۷۳) قضایای سالبه بر عدم اتحاد محمول باموضوع دلالت میکنند

و عدم اتحاد در سه مورد محقق میشود :

(اول) در جائیکه بین موضوع و محمول تباین کلی باشد .

(دوم) در موردیکه موضوع از محمول اعم بوده باشد .

(سوم) در جائی است که بین آنها عموم و خصوص من وجه باشد .

در صورت اول : همچنانکه موضوع در هیچیک از افراد خود با

محمول متحد نیست ، محمول نیز همچنانست . زیرا اگر در بعضی از افراد

ولویک فرد باشد اتحاد بدید آید سلب کلی ازهیچ طرف صادق نخواهد

بود در این مورد از سلب کلی صادق بودن سلب کلی معکوس قضیه

هم لازم می آید زیرا علت صادق بودن سالبه عدم اتحاد است که حاصل

است .

در مورد دوم که سلب جزئی صادق است اگر بین موضوع و

محمول تغییر مکان بدهیم سلب صادق نیست زیرا کلیه افراد محمول فرد

موضوع و با آن متحد میباشد .

در مورد سوم سلب جزئی از هر دو طرف صادق است باین جهت

میتوانیم قضیه را معکوس نماییم .

لیکن بطوریکه بعداً بیان میشود چون این دو مورد بیکدیگر

مشكوك میباشد و از خود سلب ، مورد قضیه تشخیص داده نمیشود که

بین موضوع و محمول عموم و خصوص مطلق یا من وجه است باین جهت

صدق سالبه جزئی مستلزم صدق عكس خود نمیشود .

## تعریف عکس

(۴۷۴) عکس قضیه لفظیه یا ذهنیه تبدیل دو جزء قضیه است به اینکه محمول را موضوع و موضوع را بدل بمحمول کنند بطوریکه در کیف یکسان بوده و در صورتیکه اصل صادق بوده است عکس نیز صادق باشد لیکن بقاء کذب شرط نیست. زیرا در بعضی از موارد اتفاق می افتد که اصل قضیه کاذب و عکسش صادق است و این در موردی است که موضوع از محمول اعم بوده و قضیه موجبه باشد مثل: (هر حیوانی انسان است) این قضیه کاذبست و عکس آن که این قضیه است: (بعضی از انسانها حیوانند) صادق است.

بنا بر این در عکس بقاء صدق شرط است لیکن بقاء کذب شرط نیست و بهمین سبب در تعریف عکس بقاء صدق را آورده و بقاء کذب را نیاورده اند.

## سبب اختلافی کمیت در عکس قضایا

(۴۷۵) در اول این مبحث بیان شد که نسبت بین موضوع و محمول در قضایا مختلف است گاهی موضوع اعم از محمول و گاهی بعکس و گاهی مساوی میباشند و در قضایای سالبه گاهی بین آنها تباین کلی و گاهی فی الجمله است و کمیت موضوع قضیه تابع نسبت مابین موضوع و محمول است زیرا اگر محمول اعم از موضوع باشد قضیه کلیه و چنانچه موضوع اعم از محمول باشد قضیه جزئیه خواهد بود. و با تبدیل موضوع

بمحمول نسبت ما بین آنها قلب میشود . باین جهت کمیت موضوع اصل با عکس اختلاف حاصل خواهد نمود بقرایکه ذکر میشود .

### کمیت افراد موضوع در قضایای سالبه کلیه

(۴۷۶) عکس قضیه سالبه کلیه همیشه کلیه است زیرا نسبت تباین دو جانبه است و سلب کلی از يك طرف مستلزم سلب کلی از طرف دیگر است و هنگامیکه محمول در هیچ موردی بر موضوع صادق نباشد موضوع نیز در هیچ موردی بر محمول صادق نخواهد بود .  
بنابراین قضیه سالبه کلیه بدلالات التزامی بر سالبه کلیه دیگری که عکس خود باشد دلالت میکند .

(۴۷۷) و اگر چنین تصور کنیم که عکس سالبه کلیه غیر کلی یعنی جزئی باشد سلب شیء از نفس لازم می آید . زیرا هر گاه بگوئیم : هیچ انسانی سنگ نیست لازمه صدق این قضیه آنستکه بگوئیم : هیچ سنگی انسان نیست . و اگر این قضیه بنحو کلی صادق نباشد البته نقیض آن صادق خواهد بود که بگوئیم بعضی سنگها انسان است .  
این قضیه را با اصل بشکل اول در آورده سلب شیء از نفس را نتیجه میدهد و سلب شیء از سلب عین تناقض و محال است . صورت تشکیل قیاس چنین است :

تشکیل قیاس در شکل اول : بعضی سنگها انسانند . و هیچ انسانی سنگ نیست . نتیجه میدهد که بعضی سنگها سنگ نیستند .

### قضیه سالبه جزئیه عکس ندارد

(۴۷۸) قضیه سالبه جزئیه بر صادق بودن عکس خود دلالت نمیکند . زیرا سالبه جزئیه همین مقدار دلالت میکند که قسمتی از

افراد موضوع با محمول متحد نبوده و با آن مبیانت دارد و لازمه این مبیانت جزئی آن نیست که بعضی از افراد محمول نیز با موضوع مبیانت داشته باشند تا عکس آن نیز صادق باشد همچنانکه هر گاه موضوع اصل از محمول اعم باشد، اصل صادق و عکس آن کاذبست.

مثلا هر گاه بگوئیم : بعضی حیوانها انسان نیستند این قضیه صادق است و عکس آن که بگوئیم : بعضی انسانها حیوان نیستند کاذب است.

بنابر این نمیتوانیم برای عکس سالبه جزئیه قاعده کلی برقرار نمائیم جز آنکه بگوئیم سالبه جزئیه عکس لازم الصدق ندارد یعنی بر صدق عکس خود دلالت التزامی نمیکند.

بعضی گفته اند اگر قضیه سالبه جزئیه موجهه باشد مشروطه خاصه و عرفیه خاصه بعرفیه خاصه منعکس میشوند و مثال آنها در موجهات خواهد آمد.

(۴۷۹) سالبه جزئیه شرطیه نیز قابل انعکاس نمیباشد زیرا ممکن است در قضیه اصل، مقدم ازتالی اعم باشد و عکس صادق نخواهد بود. مثلا اگر بگوئیم گاهی اگر خانه گرم باشد، آتش در آنجا وجود ندارد. این قضیه صادق است زیرا ممکن است گرمی خانه از غیر آتش حاصل شده باشد. لیکن عکس این قضیه که بگوئیم : گاهی اگر آتش در خانه موجود باشد گرمی در آنجا نیست. این قضیه کاذبست زیرا وجود آتش بدون گرمی ممکن نیست.

### کمیت افراد موضوع در موجه کلیه

(۴۸۰) قضیه موجه چه کلی یا جزئی عکس آن جزئی میباشد .  
 زیرا بیان شد که کلی یا جزئی بودن قضیه تابع نسبت مابین موضوع و محمول است . و موجه کلیه در جائی تشکیل میشود که موضوع و محمول مساوی و یا موضوع اخص از محمول باشد و در صورت دوم که موضوع اخص از محمول است هر گاه قضیه را عکس نموده و موضوع را بدل بمحمول کنیم نسبت مابین آنها نیز معکوس میشود یعنی موضوع اعم از محمول خواهد گردید و در این صورت محمول فقط با بعضی از افراد موضوع متحد است و باین جهت قضیه کلی بدل بجزئی خواهد گردید .

(۴۸۱) اما در آنجائیکه موضوع و محمول با یکدیگر مساوی باشند در اصل و عکس نسبت بیک حال است و در هر دو جا قضیه کلیه صادق است لیکن تشخیص اینکه موضوع و محمول مساوی یا محمول اعم از موضوع است از مفاد قضیه خارج است زیرا صدق موجه کلیه با مساوی بودن آنها ملازمه نداشته و بطور التزام دلالت بر صدق کلی عکس ندارد .

باین جهت قانون کلی در موجه آنست که بگوئیم عکس لازم الصدق موجه چه کلی یا جزئی باشد موجه جزئی است .

### کمیت افراد در عکس موجه جزئی

(۴۸۲) معلوم شد که عکس موجه جزئی نیز جزئی است .  
 زیرا قضیه موجه جزئی در دو مورد تشکیل میشود :

(اول) در جائیکه نسبت بین موضوع و محمول اعم و اخص من وجه بوده باشد . مثل بعضی از مردم سفیدند .

(دوم) در جائیکه محمول اخص از موضوع و موضوع اعم مطلق از محمول باشد . مثل بعضی از اجسام انسانند .

(در مورد اول) نسبت بین موضوع و محمول در اصل و عکس بیک حالت است و تغییری در نسبت ما بین موضوع و محمول حاصل نمیشود زیرا صدق از دو طرف جزئی میباشد .

(در مورد دوم) که موضوع اعم از محمول است در قضیه اصل صدق جزئی میباشد زیرا فقط قسمتی از افراد محمول با موضوع متحد است . لیکن هر گاه قضیه را معکوس نموده و محل موضوع و محمول را بیکدیگر تبدیل کنیم نسبت ما بین آنها معکوس میگردد و در قضیه اصل که غیر از موجیه جزئیه صادق نبوده در عکس موجیه کلیه صادق است .

لیکن آنچه از خود قضیه اصل که جزئیه است استفاده میشود و مدلول التزامی آن است اتحاد جزئی و صدق جزئی میباشد . و صدق کلی عکس که بر ما معلوم است مربوط به اصل قضیه نیست بلکه از خارج بر ما ثابت شده است .

بنابراین عکسی که صدقش از خود قضیه بدست می آید موجیه جزئیه است .



## عکس در قضایای شرطیه

(۴۸۳) عکس قضایای شرطیه چنین بدست می آید که اجزاء یعنی مقدم و تالی آنرا بیکدیگر مبدل سازیم . و کلی و جزئی بودن آن ( که از جهت دوام و استمرار و عدم استمرار حکم است ) درموجبه و سالبه با حمله یکی است .

(۲/۴۸۳) شرطیه متفصله عکس ندارد . زیرا ترتیب طبیعی در تقدم و تأخر اجزاء ندارد و مفاد عکس با اصل یکی میباشد زیرا مفاد متفصله حکم بمفاد بین دو جزء قضیه است و هر يك از اجزاء مقدم یا مؤخر ذکر شوند تغییری در حکم پدید نیامده و عکس بدون فائده است .

## (۴۸۴) مثالهایی برای عکس در قضایای موجبه و سالبه

موجبه کلیه (اصل) : هر انسانی حیوان است ، (عکس) بعضی حیوانها انسان هستند .

موجبه جزئیه (اصل) : بعضی انسانها سفید پوست هستند ، (عکس) بعضی سفید پوستها انسان هستند .

سالبه کلیه : (اصل) هیچ انسانی سنگ نیست ، (عکس) هیچ سنگی انسان نیست .

سالبه جزئیه : بعضی انسانها سفید پوست نیستند ، عکس ندارد .  
 شرطیه متصله کلیه (اصل) : هر گاه آفتاب بر آید روز موجود است (عکس) گاهی میشود که روز موجود بوده پس آفتاب بر آمده باشد .

شرطیه متصله جزئیه (اصل) : گاهی اگر در خانه گرمی باشد آتش وجود داشته است ، (عکس) گاهی اگر در خانه آتش وجود داشته است در خانه گرمی میباشد .

متصله سالبه : (اصل) هیچگاه نیست که آفتاب بر آید و روز نباشد ، (عکس) هیچگاه نیست که روز بوده و آفتاب بر نیامده باشد .  
(۴۸۵) بطور کلی شرایطی که برای عکس لازم است مربوط به چیز است :

(اول) قسمی مربوط به کیفیت است که بایستی در کیف موافق باشند .  
(دوم) قسمی مربوط به کمیت افراد موضوع یا استمرار و عدم استمرار مدت حکم است آنهم بیان شد .  
(سوم) راجع به جهات قضیه است که اینک بیان میشود .

### عکس در قضایای موجهه

(۴۸۶) عکس قضیه از حیث جهت نیز با اصل اختلاف پیدا میکند و این اختلاف از آنجهت است که بارها توضیح داده شده که عکس نوعی از حکم است که لازم مدلول مطابقی قضیه است و البته لوازم هر چیزی با اصل تا اندازه ای مغایرت و از جهاتی مناسبت دارند .  
(۴۸۷) موجهات موجهه با سالبه در عکس اختلاف داشته و بسیاری از قضایائی که موجهه آنها قابل انعکاس است سالبه آنها عکس ندارد و تفصیل هریک از این قرار است :





## عکس در قضایای موجبہ

چهار قضیہ از موجبات بہ (حینیہ مطلقہ) <sup>(۱)</sup> منعکس میشوند و آنها عبارتند از :

(۴۸۸) ۱- ضروریہ مطلقہ ۲- دائمہ مطلقہ .

(۴۸۹) ۳- مشروطہ عامہ ۴- عرفیہ عامہ .

(۴۹۱) مثال عکس ضروریہ و دائمہ مطلقہ از این قرار است :

ضروریہ مطلقہ (اصل) : هر انسانی البته حیوان است ، (عکس)

بعضی از انسانها در بعضی از اوقاتیکہ حیوانند انسانند .

عرفیہ عامہ : (اصل) هر نویسنده ای تا نویسنده است انگشتانش

در حرکت است ، (عکس) بعضی از کسانیکہ انگشتانشان در حرکت

است در بعضی از اوقاتیکہ انگشتانشان حرکت میکنند نویسنده هستند .

## اثبات اینکه عکس موجبات چهارگانه مزبور

## حینیہ مطلقہ است

(۴۹۲) دلیل اینکه عکس چهار قضیہ مذکور حینیہ مطلقہ است

آنستکہ اگر حینیہ مطلقہ صادق نباشد نقیض آن صادق خواهد بود

و نقیض حینیہ را کہ عرفیہ عامہ است بنا بفرض صحت با اصل ضمیمہ

نموده و بصورت قیاس خلف در آورده نقیض اصل را کہ سلب شیء از

نفس است نتیجہ میدهد و چون سلب شیء از نفس محال است نقیض

حینیہ مطلقہ باطل و خود حینیہ صادق است . برای توضیح مسئلہ

(۴۹۰) (۱) حینیہ مطلقہ قضیہ ایست کہ بر فلیت ثبوت یا سلب محمول

از موضوع در بعضی از اوقات وصف موضوع حکم میکند .

نقیض مثال دوم را که ذکر شد بصورت قیاس خلف در می آوریم تا نتیجه محال آن ظاهر گردد :

(نقیض عکس) هیچ يك از کسانیكه انگشتانشان در حرکت است ماداميكه انگشتانشان حرکت میکند نویسنده نیستند .  
(خود اصل) : هر نویسنده ای تا نویسنده است انگشتانش در حرکت است .

نتیجه این دو قضیه حاصل میشود که : هیچ يك از کسانیكه انگشتانشان در حرکت است تا وقتی انگشتانشان حرکت میکند انگشتانشان در حرکت نیست .

مثال دیگر که در متن کتاب ذکر شده : بعضی از (ب) ها در وقتیکه ب باشد جیم است .

اگر این قضیه که حینیه است صادق نباشد نقیض آن صادق خواهد بود و صورت قیاس چنین است :

هیچ يك از ب ها ماداميكه ب هستند هیچگاه جیم نیستند .  
بعضی از جیم ها ب هستند .

نتیجه میدهد : بعضی از ب ها ماداميكه ب هستند ب نیستند و این خلف است .

### عکس موجهه های مشروطه خاصه و عرفیه خاصه

(۴۹۳) عکس مشروطه خاصه و عرفیه خاصه حینیه لادائمه است .  
و حینیه لادائمه همان حینیه مطلقه است که مقید به لادوام گردیده باشد .

### مثال مشروطه خاصه

هر نویسنده ای تا نویسنده است انگشتانش در حرکت است  
( نه همیشه ) .

عکس این قضیه است :

بعضی از کسانی که انگشتانشان در حرکت است در بعضی از  
اوقاتیکه انگشتانشان در حرکت است نویسنده هستند ( نه همیشه ) .

### مثال عرفیه خاصه

همیشه هر کسی که در خواب است تا هنگامیکه در خواب است  
غافل است ( نه همیشه ) .

عکس این است :

بعضی از کسانی که غافل هستند در بعضی از اوقاتیکه غافل هستند  
در خوابند ( نه همیشه ) .

### عکس بقیه قضایای موجهه

( ۴۹۴ ) عکس این پنج قضیه مطلقه عامه است :

۱- وقتی مطلقه      ۲- وقتی

۳- وجودیه لازمریه      ۴- وجودیه لادائمه

۵- مطلقه عامه .

(۴۹۵) مثالها :

**مثال وقتیّه مطلقه**

اصل : هر قمری در وقت حایل شدن زمین البته منخسف است .

عکس : بعضی از چیزهاییکه منخسف میشود در يك وقتی قمر

هستند .

**مثال وقتیّه**

اصل : هر قمری در وقت حایل شدن زمین البته منخسف است

( نه همیشه ) .

عکس : بعضی از چیزهاییکه منخسف میشوند در يك وقتی قمر

هستند .

**مثال وجودیه لافروریه**

اصل : هر انسانی در يك وقتی نفس کش است ( نه بطور ضرورت ) .

عکس : بعضی از چیزهاییکه نفس میکشند در يك وقتی انسان

هستند .

**مثال وجودیه لادالیه**

اصل : هر انسانی در يك وقتی خندان است ( نه همیشه ) .

عکس : بعضی از چیزهاییکه خندان هستند در يك وقتی انسان

هستند .

**مثال مطلقه عامه**

اصل : هر انسانی در يك وقتی نفس کش است .

عکس : بعضی از نفس کشها در يك وقتی انسان هستند .

(۴۹۶) دلیل صحت عکس قضایای موجبه نامبرده دلیل خلف است :  
 تنظیم دلیل خلف برای اثبات این مطلوب چنانستکه اگر عکس  
 قضایای مزبور مطلقه عامه نبوده و مطلقه صادق نباشد نقیض آن که  
 دائمه است صادق خواهد بود بنا بر این دائمه را که نقیض مطلقه است  
 صفری و اصل را کبری قراردادده و در صورت شکل اول قیاس تشکیل  
 نمیدهیم نتیجه محال بدست می آید و در اینصورت که دائمه کاذبست  
 عکس صادق میباشد صورت تنظیم قیاس در عکس وقتیه چنین است :  
 نقیض عکس : هیچگاه هیچیک از چیزهائیکه منخسف میشوند  
 قمر نیستند .

اصل : هر قمری در وقت حایل شدن زمین البته منخسف است  
 (نه همیشه) .

نتیجه ترکیب دو قضیه : هیچیک از چیزهائیکه منخسف میشوند  
 تا وقتی منخسف هستند منخسف نیستند .

### عکس موجهات سالبه

(۴۹۷) معلوم شد که سالبه جزئیه عکس نداشته و فقط سالبه های  
 کلی دارای عکس میباشند . فقط بنا بقول بعضی دو قسم از موجهات  
 سالبه جزئی که دارای عکسند در آخر ذکر میشوند . و عکس سالبه های  
 کلی از اینقرار است .

(۲/۴۹۷) دو دائمه که ضروریه مطلقه و دائمه مطلقه باشند سالبه  
 کلیه دائمه مطلقه منعکس میشوند که برای هر يك مثالی ذکر میکنیم :

**مثال سالبه ضروریه مطلقه**

اصل : البته هیچ انسانی سنگ نیست .

عکس : هیچگاه هیچ سنگی انسان نیست .

**مثال دائمه مطلقه**

اصل : هیچگاه هیچ قمری ساکن نیست .

عکس : هیچگاه هیچ ساکنی قمر نیست .

**عکس سالبه‌های کلی مشروطه عامه و عرفیه عامه**

(۴۹۸) مشروطه عامه و عرفیه عامه ، به عرفیه عامه منعکس میشوند .

**مثال مشروطه عامه**

اصل : هیچ نویسنده‌ای تا نویسنده است البته انگشتانش ساکن

نیست .

عکس : هیچگاه هیچ کسیکه انگشتانش ساکن است تا انگشتانش

ساکن است نویسنده نیست .

**مثال عرفیه عامه**

اصل : هیچگاه هیچ کسیکه بیدار نیست تا بیدار نیست هشیار نیست .

عکس : هیچگاه هیچ کسیکه هشیار نیست تا هشیار نیست بیدار نیست .

**عکس سالبه‌های کلی مشروطه خاصه و عرفیه خاصه**

(۴۹۹) مشروطه خاصه و عرفیه خاصه ، به عرفیه خاصه غیر دائم

در بعضی منعکس میشود از عرفیه خاصه در اینجا عرفیه عامه ایست

که به لادوام ، نسبت به بعضی از افراد موضوع مقید شده باشد .

## مثال عرفیه خاصه

اصل : هیچگاه هیچ نویسنده ای تا نویسنده است انگشتانش ساکن نیست (نه همیشه) .

عکس : هیچ کسیکه انگشتانش ساکن است تا انگشتانش ساکن است نویسنده نیست (نه همیشه در بعض) .

معنی نه همیشه در بعض آنست که بعضی از کسانی که انگشتانشان ساکن است در يك وقتی نویسنده هستند .

قضیه عرفیه خاصه غیر دائم در بعض از حیث کمیت کلی و از حیث جهت (دوام و لادوام) جزئی است . قید «لادوام در بعض» از این جهت لازم است که حکم از جهت دوام و لادوام در همه مواردی که عنوان موضوع بر آنها صادق است . یکسان نبوده در قسمتی از موارد دوام بحسب وصف صادق است ، و در قسمتی دوام صادق نبوده بلکه نقیض دوام که مطلقه عامه است صادق میباشد و برای اینکه قضیه عکس شامل هر دو مورد شده و حکم کلی گردد (لادوام در بعض) را بآن افزوده اند .

زیرا اگر از اصل ، لادوام را نیاورند عکس صادق نمیشد زیرا نقیض آن صادق است مثلاً اگر بدون قید لادوام . بگوئیم هیچ يك از کسانی که انگشتانشان ساکن است تا وقتی ساکن است نویسنده نیستند این حکم کلی کاذبست زیرا میتوانیم نقیض آنرا آورده و بگوئیم : بعضی از کسانی که انگشتانشان ساکن است در يك وقتی نویسنده اند . و این قضیه صادق است .

بنا بر این لازم است که قید لادوام به آن افزوده گردد . لیکن اگر لادوام مقید به بعض نگردد باز هم قضیه کاذبست زیرا قضیه لادوام کلیت نداشته و حکم لادوام در بعض صادق است و میتوانیم بگوئیم : بعضی از کسانی که انگشتان شان ساکن است هیچگاه نویسنده نیستند (مانند مرده) .

بنابر آنچه ذکر شد لازم است که قید لادوامی را که مقید به بعض بوده باشد به آخر قضیه بیفزائیم تا عکس نسبت به همه موارد صادق باشد .

علت حقیقی اختلاف موارد در صدق دوام و لادوام آنستکه در موجب قضیه وجود حکم موقوف و مقید بوجود وصف و عنوان است لیکن عدم وصف در بعضی از موارد علت عدم حکم هست و در بعضی نیست . باین جهت حکم سالبه در بعضی از موارد دائمی و گاهی غیردائم است . اینها مطالبی است که از کتب مربوطه استفاده شده لیکن سخنانی هست که ذکر آن موجب تطویل بسیار است و ناچار بایستی خود داری نمود .

### دلیل اثبات عکس های مذکور

(۵۰۰) برای اثبات عکسهای مزبور به همان دلیلی که سابقاً بیان شد تمسک جسته و گفته اند : اگر عکس راست نباشد نقیض آن درست خواهد بود . در اینصورت نقیض را با اصل ترکیب نموده و مریک را خواسته باشیم صغری و دیگری را کبری قرار میدهیم سلب موضوع از خود را نتیجه میدهد .



## مثال عرفیه خاصه

( تقيض عكس يا صغرى ) : يا بعضى از كسانيكه انگشتان نشان  
ساكن است در بعضى از اوقاتيكه انگشتان نشان ساكن است نويسنده اند .  
و يا بعضى از آنها هيچگاه نويسنده نيستند .

( قضيه اصل . يا كبرى ) : هيچگاه هيچ نويسنده اى تا نويسنده  
است انگشتانش ساكن نيست ( نه هميشه ) .

( نتيجه ايكه از اين دو مقدمه حاصل ميشود ) : بعضى از كسانيكه  
انگشتان نشان ساكن است تا انگشتان نشان ساكن است انگشتان نشان ساكن  
نيست ( نه هميشه ) .

( ۵۰۱ ) سابقاً گفتيم قضيه سالبه جزئيه عكس ندارد ليكن بعضى  
گفته اند اگر مشروطه خاصه يا عرفيه خاصه باشد بعرفيه خاصه منعكس  
ميشود . « مثال »

اصل : بعضى از نويسندگان تا نويسنده اند انگشتان نشان ساكن  
نيست « نه هميشه » .

عكس : بعضى از كسانيكه انگشتان نشان ساكن است تا انگشتان نشان  
ساكن است نويسنده نيستند « نه هميشه » .

## عكس ممكنه عامه و خاصه

( ۵۰۲ ) در اين مسئله كه آيا قضيه ممكنه منعكس ميشود يا نه  
اختلاف بسيار است و چندين رأى اظهار شده :

( اول ) آنكه موجه و سالبه ممكنه هيچيك داراى عكس نيستند ،

(دوم) آنکه موجب ممکنه عکس داشته و بممکنه عامه منعکس میشود ولی سالبه عکس ندارد .

(سوم) موجب و سالبه ممکنه هر دو عکس دارند .

(چهارم) ممکنه عامه و خاصه به مثل خود منعکس میشوند .

از همه مهمتر دورای است : یکی آنکه ممکنه هیچ عکس ندارد .  
و دیگری آنکه موجب ممکنه عکس دارد و سالبه عکس ندارد . و توضیح  
مسئله محتاج بذکر مقدمه ایست :

مسلم است که موضوع قضیه تحت عنوان و بواسطه صفت معینی  
موضوع قضیه واقع میشود بنا بر این قضیه دارای دو عقد است : یکی  
عقدالوضع که جنبه تقییدی و توصیفی دارد . و دیگری عقدالحمل .  
و این مسئله در محصورات توضیح داده شد .

عکس در قضیه آنستکه عقدالحمل را به عقدالوضع و عقدالوضع  
را به عقدالحمل بدل کنند .

(۵۰۳) منشأ اختلاف در انعکاس ممکنه آنستکه آیا عنوان موضوع  
باید بفعلیت برسد تا بتوانیم امکان ثبوت محمول را برایش ثابت کنیم  
یا صرف امکان تحقق عنوان برای صدق حکم امکانی کافی میباشد ولو  
آنکه اصلاً تحقق پیدا نکند .

بعبارت دیگر عقدالوضع و عقدالحمل در فعلیت و امکان بایستی  
اختلاف داشته باشند ؟ یا جایز است که هر دو بطور امکان و بدون فعلیت  
یا با فعلیت باشند .

آنها یکه فعلیت را شرط دانسته اند گفته اند ممکنه قابل انعکاس

نیست . و آنهاییکه امکان صرف را کافی میدانند میگویند که قابل انعکاس میباشد .

(۵۰۴) عقیده‌ایکه منسوب به شیخ ابن سینا و از او مشهور است و مصنف کتاب ما هم همان را اختیار کرده . آنستکه عقدالوضع قضیه ممکنه ، بایستی فعلیت داشته باشد و تا موضوع ولویك بار بعنوان خود معنون نگردد امکان ثبوت محمول برای موضوع حاصل نمیشود تا بر آن حمل گردد .

بنابراین عقیده ، ممکنه قابل انعکاس نیست . زیرا محمول وقتی که بدل بموضوع میگردد با حفظ کیفیت و جهتی که داشته تغییر محل میدهد و محمول ممکنه با حفظ کیفیت امکان بجای موضوع می‌آید . در اینصورت شرط لازم ممکنه که بایستی عقدالوضع فعلیت داشته باشد رعایت نشده است .

(۵۰۵) مصنف کتاب ما آرائی را که بنظر او بسیار مسلم و غیر قابل خدشه بوده مذهب منصور تعبیر مینموده . زیرا واقع و حقیقت را ناصر و یاور خود میدانسته . بنابراین مختار مسلم او همین عقیده است که هیچ تردیدی در آن نداشته است .

(۵۰۶) علاوه بر مطالبی که ذکر شد ملاك ممکنه بودن قضیه عقد الحمل است و هنگامیکه قضیه منعکس میشود . موضوع با فعلیت خود بدل به محمول میگردد . در اینصورت قضیه ممکنه بایستی بمطلقه عامه منعکس گردد و حال آنکه ممکنه اعم از مطلقه میباشد و هیچگاه قضیه اعم به اخص منعکس نمیگردد . زیرا اعم لازم اخص میباشد

و اخس لازم اعم نمیشاد . و نیز ممکن است قضیه ممکنه هیچگاه بفعلیت نرسد تا ممکنه بمطلقه مبدل گردد .

(۵۰۷) مثلاً هرگاه بگوئیم لباس زید ممکن است سفید باشد . بنا بر این عقیده معنی قضیه این خواهد بود : هر چیزیکه در قسمتی از مدت زندگانی زید فعلیت ملبوسیت او را پیدا کند ممکن است سفید باشد . این امکان اعم از وقوع است و دو صورت دارد یکی آنکه زید ولو يك بار در تمام مدت عمر لباس سفید بپوشد و در اینصورت امکان بفعلیت و وقوع رسیده و قضیه قابل انعکاس گردیده است . زیرا محمول صلاحیت پیدا کرده است که موضوع ممکنه گردد . لیکن با فرض دیگر که در تمام مدت عمر حتی يك بار هم لباس سفید نپوشد این امکان بفعلیت نرسیده و محمول واجد شرطی نیست که بتواند موضوع ممکنه قرار گیرد .

(۵۰۸) بعلاوه عقد الوضع که فعلیت داشته در عکس بدل بعقد الحمل میگردد و قضیه ممکنه منعکس بمطلقه عامه میشود و با فرض اینکه امکان به فعلیت نرسیده باشد . سلب شیء از نفس و محال لازم می آید . زیرا معلوم شد که معنی اینکه میگوئیم لباس زید ممکن است سفید باشد . بنا بر این که فعلیت عنوان را شرط موضوع ممکنه بدانیم . معنی قضیه این خواهد بود : هر چیزیکه در قسمتی از مدت زندگانی زید لباس او گردد ممکن است سفید باشد . و عکس این قضیه چنین است :

بعضی از چیزهاییکه ممکن است سفید باشد در یکی از زمانهای زندگانی زید ملبوس او خواهد بود .

این قضیه کاذبست . زیرا با فرض اینکه زید در تمام مدت عمر لباس سفید ننوشیده و امکان قضیه به فعلیت نرسیده باشد نقیض این قضیه صادق و صحیح خواهد بود که بگوئیم : هیچیک از چیزهاییکه در مدت حیات زید ممکن است لباس او باشد سفید نیست .

این قضیه را با اصل ضمیمه نموده و به اینصورت تشکیل قیاس میدهیم :

صغری : بعضی از چیزهاییکه ممکن است سفید باشد در یکی از زمانهای حیات زید لباس او خواهد بود .

کبری : هیچیک از چیزهاییکه در مدت حیات زید ممکن است لباس او باشد سفید نیست .

نتیجه : بعضی از چیزهاییکه در بعضی از مدت حیات زید لباس او میباشد لباس او نیست و این سلب شیء از نفس و محال است .

(۵۰۹) دوم رأی فارابی است . بنا بعقیده فارابی فعلیت در عقد

الوضع قضیه ممکنه شرط نبوده و جایز است عقد الوضع و عقد الحمل هر دو بطور امکان باشند بنا بعقیده او وقتی میگوئیم لباس زید ممکن است سفید باشد معنی قضیه این میشود که هر چیزی امکان ملبوسیت زید را داشته باشد امکان سفیدی خواهد داشت ولو آنکه چنین چیزی هیچوقت ملبوس زید نگردد .

بنابراین عقیده هیچ تفاوتی بین عقدالوضع و عقدالحمل نبوده و ممکن است محمول را بدل به موضوع نمائیم و هیچ اشکالی برای منعکس شدن قضیه ممکنه وجود ندارد .

تشخیص این امر که آیا در عقد الوضع ممکنه ، امکان تنها کافی

است یا فعلیت شرط است بنظر کاتبی مشکل رسیده و ادله هیچیک از طرفین را وافی بعمده‌ی ندانسته . و باین جهت قائل به توقف گردیده است .  
(۵۱۰) با آنکه مشهور عقیده شیخ را چنین دانسته اند که ممکنه قابل انعکاس نیست . لیکن در منطق اشارات رأی فارابی را قبول و با عقیده او موافقت نموده است .

شیخ در منطق اشارات گفته است : ممکنه در حال سلب عکس ندارد . و در حال ایجاب عکس دارد .

ممکنه سالبه عکس ندارد ، زیرا در بعضی از موارد جایز است محمول از موضوع سلب گردد . ولیکن موضوع قابل سلب از محمول نباشد مثل آنکه سلب حرکت ارادی بطور امکان از حیوان جایز است و سلب حیوانیت از متحرك بالاراده جایز نبوده و میتوانیم بگوئیم بعضی از حیوانها ممکن است حرکت ارادی نکنند و ممکن نیست که بگوئیم بعضی از متحرکهای بالاراده جایز است حیوان نباشند .

مثال دیگر : این قضیه صحیح است که هیچیک از انسانها ممکن است نویسنده نباشند و عکس این قضیه باطل است که بگوئیم : بعضی از نویسندگان ممکن است انسان نباشند .

بنابراین سالبه قابل انعکاس نیست .

لیکن ممکنه در حال ایجاب عکس دارد و همه اقسام ممکنه خاصه و اخص به ممکنه عامه منعکس میشوند .

(۵۱۱) قول سوم آنستکه ممکنه موجب و سالبه هر دو قابل انعکاس میباشد .

این قول را شیخ در منطق اشارات دنباله بیان مختار خود نقل کرده که گفته افد :

سالبه در حکم موجب است . زیرا قابل تبدیل بمعدوله است و معدوله قسمی از موجب میباشد و سالبه کلیه سالبه جزئیه منعکس میشود . (۵۱۲) قول چهارم . آنکه سالبه کلیه منعکس نمیشود لیکن سالبه جزئیه قابل انعکاس است زیرا در قوه موجب است .

(۵۱۳) قول پنجم ، آنستکه ممکنه خاصه بمثل خود منعکس میگردد و حال آنکه عقیده خود شیخ این بود که بممكنه عامه منعکس میشود . شیخ پس از نقل آراء همه را باطل نموده است .

### قضایای سالبه وجهه کلیه هفتگانه ایکه عکس ندارند

(۵۱۴) معلوم شد که وجهات سالبه جزئیه غیر از دو قضیه مشروطه و عرفیه خاصه منعکس نمیشوند چند قسمی از سالبه های کلی و عکسهای آنها بیان شد . اقسام دیگری که ذکر نشده قابل انعکاس نبوده و آنها هفت قضیه اند که اینک اسامی آنها ذکر میشود :

- ۱- وجودیه لازریه
- ۲- وجودیه لادائمه .
- ۳- وقتی مطلقه
- ۴- وقتی .
- ۵- ممکنه عامه
- ۶- ممکنه خاصه .
- ۷- مطلقه عامه .

این قضایا عکس ندارند . زیرا نقیض بعضی از آنها صادق است

و با صدق نقیض خود عکس کاذب می‌باشد بنابراین عکس لازم الصدق برای آنها نیست . مثال :

اصل . قضیه وقتیه : هیچ قمری در وقت تربیع منخسف نمی‌شود  
(نه همیشه) .

عکس . قضیه وقتیه : هیچ منخسفی در يك وقتی قمر نمی‌باشد .  
این قضیه کاذب است زیرا نقیض آن صادق می‌باشد و نقیض قضیه مزبور این است : بعضی از منخسفا همیشه قمرند .  
این مثال برای اثبات کاذب بودن عکس همگی کافی می‌باشد زیرا وقتیه اخص از همه است و کذب اخص مستلزم کذب اعم می‌باشد .

### عکس نقیض

(۵۱۵) یکی از لوازم قضیه عکس نقیض آنست که مانند عکس مستوی در صدق تابع خود قضیه است و اگر قضیه صادق باشد عکس نقیض آن نیز مسلماً صادق می‌باشد .

لیکن در کذب تابع اصل نیست زیرا عکس نقیض لازم اعم قضیه است بنابراین ممکن است اصل قضیه کاذب و عکس نقیض آن صادق باشد ولی کذب عکس نقیض ، دلیل بر کذب اصل قضیه است .

### تعریف عکس نقیض

(۵۱۶) عکس نقیض بطریقهٔ قدما آنست که نقیض جزء اول قضیه را بجای جزء دوم و نقیض جزء دوم را بجای جزء اول قرار دهند بطوریکه صدق و کیف باقی بماند .



بجارت دیگر میتوان گفت عکس نقیض آنستکه اولاً قضیه را بصورت معدولة الطرفین در آورده سپس آنرا معکوس نمایند .

### « مثال »

اصل : هر انسانی البته حیوان است .

عکس نقیض : همیشه هر غیر حیوانی غیر انسان است .

(۵۱۷) عکس نقیض در همه اقسام خود از جهت کمیت و جهت

برخلاف عکس مستوی میباشد . یعنی قضاای موجهه در حکم سوالب .

و سوالب در حکم موجبات میباشد . بنا براین موجهه کلیه بموجهه کلیه

بدل میشود . و موجهه جزئی عکس نقیض نداشته و سالبه کلیه و جزئی

به سالبه جزئی بدل میشوند .

بحسب جهت نیز نقطه مقابل عکس مستوی میباشد یعنی هر

قاعده ای که در آنجا برای موجهه ها بیان شد همان قواعد برای سالبه

عکس نقیض ثابت است .

و قواعدیکه برای سالبه ها بود در موجهه های عکس نقیض اجرا

میگردد . و اینک چند مثالی برای توضیح ذکر میشود :

## (۵۱۸) مثالهای عکس مستوی و عکس نقیض

عکس نقیض	عکس مستوی	مثال اصل	نوع قضیه اصل
همیشه هر غیر حیوانی غیر انسان است	بعضی از حیوانات در بعضی از اوقاتیکه حیوانات انسان هستند	هر انسانی البته حیوان است	موجبه کلیه
عکس نقیض ندارد،	بعضی سفیدپوستها انسان هستند	بعضی از انسانها سفیدپوست هستند	موجبه جزیه
بعضی از غیر سنگها در بعضی از اوقاتیکه غیرسنگه هستند غیر انسانند	هیچ سنگی هیچگاه انسان نیست	هیچ انسانی البته سنگ نیست	سالبه کلیه
بعضی از غیر سفید پوستها غیر انسانند	(عکس مستوی ندارد)	بعضی از انسانها سفیدپوست نیستند	سالبه جزیه
همیشه در هر وقتیکه روز غیر موجود باشد خورشید غیر بر آمده است	گاهی میشود که در بعضی از اوقاتیکه روز موجود باشد خورشید بر آمده باشد	هر گاه خورشید بر آید البته روز موجود است	شرطیه مستله
گاهی چنین نیست که در بعضی از اوقاتیکه غیر شب باشد خورشید بر آمده باشد	گاهی هیچگاه نیست که شب بوده و خورشید بر آمده باشد	البته هیچگاه نیست که خورشید بر آمده و شب باشد	مستله سالبه

(۵۱۹) دلیل اثبات هر يك از عكس نقیضهای مذکور همان دلیلی است که در عکس مستوی بیان شده و حاجتی به تکرار نیست.

(۵۲۰) فهرست عکسهای مستوی و عکس نقیض فضایای موجهه و سالبه

فضایای سالبه		فضایای موجهه			
سالبه عکس نقیض	سالبه عکس مستوی	موجهه عکس نقیض	موجهه عکس مستوی	قضیه اصل	
مطلقه	دائمه	دائمه	جنبیه	مشروریه مطلقه	
جنبیه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	مطلقه
دائمه	عریفیه عامه	عریفیه عامه	دائمه	مشروریه عامه	
عریفیه	دائمه	دائمه	دائمه	عریفیه عامه	
جنبیه مطلقه لادائمه	عریفیه عامه غیر دائم در بعض	عریفیه عامه غیر دائم در بعض	جنبیه مطلقه لادائمه	مشروریه خاصه	
دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	عریفیه خاصه	
مطلقه عامه	سالبه عکس مستوی ندارد	موجهه عکس نقیض ندارد	مطلقه عامه	وقتیّه مطلقه	
دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	وقتیّه	
دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	وجودیه لادائمه	
دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	وجودیه لاشروریه	
دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	مطلقه عامه	
مورد اختلاف	دائمه	دائمه	مورد اختلاف	ممکنه عامه	
ممکنه	دائمه	دائمه	دائمه	ممکنه خاصه	

## توضیحات لازمی

## در باره انعکاس دو منتشره و قضایای دیگر

(۱) (۲/۵۲۰) مشروطه خاصه و عرفیه خاصه در صورتیکه سالبه و جزئیه باشند بنا بقول بعضی به عرفیه خاصه منعکس میشوند و خواجه طوسی در منطق تجرید گفته است بمثل خود منعکس میشوند<sup>(۱)</sup> .

(۲) قطب الدین شیرازی گفته است سالبه‌های ضروریه و دائمه و مشروطه و عرفیه عامه بمثل خود منعکس میشوند<sup>(۲)</sup> و این عقیده را دیگران باطل نموده اند .

(۳) منطقیها بنا داشته اند که حکم بیش از سیزده قسم از موجبات را بیان نکنند . باین جهت بعنوان موجبات سیزده گانه شهرت یافته و بعد از ذکر شش قسم موجباتی که عکس سالبه آنها را بیان نموده اند بقیه را که غیر منعکس میباشند هفت قسم شمرده و آنها را سوابق هفت گانه غیر منعکسه نام نهاده اند ، و روی همین قاعده مختلطات اشکال را که بعداً می آید ۱۶۹ قسم دانسته اند که نتیجه ضرب ۱۳ قسم صغری در ۱۳ قسم کبری می باشد .

بنا بر این بیشتر ، حکم انعکاس منتشره عامه و خاصه را صریحاً

(۱) جوهر النضید ص ۷۸ .

(۲) درة التاج صفحه ۱۱۸ .

بیان نموده و در باب انعکاس و وجوهات نامی از این دو نیاورده اند <sup>(۱)</sup> . چنانکه در فهرست وجوهات منعکسه که ملاحظه شد و از کتب مشهور استخراج گردیده منتشرین یافت نمیشود ، و بایستی حکم انعکاس آنها را از قواعد کلی و گوشه و کنار مطالب استخراج کنیم . زیرا با آنکه آنها را در اصل ۱۳ قسم مشهور نشمرده اند در ترکیبات مختلطه اشکال اربعه آنها را بکار برده اند .

قطب الدین شیرازی در مورد بیان انعکاس وجوهات موجهه يك قاعده کلی ذکر کرده و گفته است : بر اصل هر يك از قضایا حینیّه مطلقه صادق باشد بحینیّه و اگر مطلقه عامه صادق باشد بمطلقه و اگر ممکنه صادق باشد بممكنه منعکس میگردد <sup>(۲)</sup> .

از این قاعده میتوان استنباط نمود که عکس دو منتشره حینیّه مطلقه لادائمه است زیرا این قضیه بر اصل منتشرین صادق است .

(۱) ممکن است از اینکه مصنف کتاب ما و دیگران گفته اند وقتیتین بمطلقه عامه منعکس میشوند استفاده کنیم که یکی از دو وقتیه منتشره است چنانکه بعضی همین استفاده را کرده اند .

لیکن این احتمال بسیار ضعیف است ، زیرا بحسب اصطلاح ، بمنشره وقتیه گفته نمیشود و مقصود آنها دو صنف وقتیه بسیط و مرکب است بدلیل اینکه مشروطتین و عرفیتین و دائمیتین که میگویند ، بسیط و مرکب آنها را قصد میکنند .

و اگر از وقعیتین وقتیه و منتشره را قصد کرده باشند بایستی وقتیات بلفظ جمع ادا کرده باشند تا هر چهار قسم بسیط و مرکب را شامل گردد .

حاجی سبزواری نیز گفته است <sup>(۱)</sup> مشروطه خاصه و عرفیه و قضایای مابعد آن دو بحینیه لادائمه منعکس میشوند و کلمه مابعد آن دو محتمل است شامل منتشرین نیز بشود .

لیکن اگر موجب آنها را بسالبهها قیاس کنیم عکس دومنتشره موجب مطلقه عامه خواهد بود زیرا : قطب الدین شیرازی بعد از آنکه حکم ضروریه ودائمه و مشروطه و عرفیه عامه و خاصه را بیان کرده ، گفته است سالبههای بقیه موجبات منعکس نمیشوند <sup>(۲)</sup> بنا بر این بایستی منتشرین نیز از قضایای غیر منعکسه السوالب باشند .

علامه در جوهر النضید نیز جائیکه حکم سوالب غیر منعکسه را بیان کرده گفته است وقتی که اخص از منتشره و منتشره اخص از وجودیه لادائمه و آن اخص از لازوریه است و هرگاه وقتی که اخص از همه است منعکس نگردد اعم منعکس نخواهد شد زیرا عام لازم خاص است <sup>(۳)</sup> . بنا بر آنچه از کلمات قوم استفاده میشود که سالبه این دو قضیه در حکم هفت قضیه غیر منعکسه است میتوانیم موجب این دو قضیه را هم بآن قضایا قیاس نموده و بگوئیم موجب منتشرین نیز بمطلقه عامه منعکس میشود .

(۴) مصنف کتاب ما بر خلاف مشهور در موارد مختلف موجبات متداوله را پانزده قسم شمرده و سوالب غیر منعکسه را نیز نه قسم یاد کرده است بنا بر این بمنتشرین نظر داشته است .

(۱) شرح منظومه صفحه ۶۷ .

(۲) درة التاج صفحه ۱۱۸ .

(۳) جوهر النضید صفحه ۷۷ .

اینک چند مثالی برای عکس مستوی و عکس نقیض موجبات ذکر میشود :

(۵۲۱) مثال موجبه کلیه ضروریه مطلقه

عکس نقیض	عکس مستوی	قضیه اصل
همیشه هر غیر حیوانی غیر انسانست	بعضی از حیوانات در بعضی اوقات یک حیوانند انسانند	البته هر انسانی حیوان است

(۵۲۲) مثال موجبه کلیه عرفیه عامه

عکس نقیض	عکس مستوی	قضیه اصل
همیشه هر غیر هشیاری تا غیر هشیار است غیر بیدار است	بعضی از هشیارها در بعضی اوقات هشیاری بیدارند	هر کسیکه بیدار است تا بیدار است هشیار است

(۵۲۳) مثال سالبه وجودیه لازمیه

عکس نقیض	عکس مستوی	قضیه اصل
بعضی از غیر نفس کشادریک وقتی غیر انسان نیستند	ندارد	هیچ انسانی در یک وقتی نفس کش نیست نه بطور ضرورت

(۵۲۴) دلیل اثبات هر یک از اقسام و استخراج بقیه مثالها از مطالب گذشته استفاده میشود .



## عكس نقیض بطریقۀ متأخران

(۵۲۵) متأخران عكس نقیض را باین شکل ترتیب میدهند که نقیض جزء دوم قضیه را بجای جزء اول قرار داده و عین جزء اول را بجای جزء دوم میبرند بطوریکه در صدق با اصل مطابق و در کف با اصل مخالف است.

## مثال (۵۲۶)

قضیه اصل - ضروریۀ مطلقه : هر انسانی البته حیوان است .  
عكس نقیض - دائمۀ مطلقه : هیچ يك از غیر حیوانها هیچگاه انسان نیستند .

(۵۲۷) حکم عكس نقیض در موجبات بنا بقیدۀ متأخران آنستکه موجبها در حکم سالبه‌های عكس مستوی میباشند . اما سالبه در حکم موجبها نبوده و هر يك احکام مختلفی دارا میباشند <sup>(۱)</sup> .



(۱) برای اطلاع کافی رجوع شود به کتاب شرح شمسیه صفحه ۱۳۴ و مطولات دیگر .



## ترکیب دوم حجت است

(۵۲۸) حجت ترکیب دوم است ، زیرا از مرکبات فراهم می آید و ترکیب اول ، قضیه است که از مفردات یعنی موضوع و محمول بعمل می آید و حجت که قضایا را با هم ترکیب میکنند درجه دوم از ترکیب است .

اجزاء مرکب اول بسیط و اجزاء مرکب دوم مرکبات میباشد . (۵۲۹) سابقاً گذشت که ترکیب دوم شرطیه است که از جمله ها و شرطیه ها ترکیب میگردد . ولی این نکته نیز توضیح داده شد که قضایا بمحض اینکه اجزاء شرطیه واقع میشوند از ترکیب و قضیه بودن بیرون رفته و مفرد میگردند و تا وقتی اجزاء شرطیه باشند قضیه نیستند و شرطیه يك قضیه بیش نیست زیرا واجد بیش از يك حکم نمیشد و آن حکم به اتصال یا انفصال بین دو طرف است مثلاً وقتی میگوئیم هر گاه خورشید برآمده باشد روز خواهد بود در حکم آنست که گفته باشیم برآمدن خورشید با وجود روز بهم پیوستگی دارند . بنا براین شرطیه نیز در حکم ترکیب اول و حجت ترکیب دوم است .

## تعریف حجت

(۵۳۰) حجت گفتاری است که از چند قضیه برای بدست آوردن مطلوبی فراهم آمده باشد چه با کمک قضیه خارجی یا بدون آن باشد و چه نتیجه قطعی از جهت ترکیب بدست آید . یا صورت ترکیبی مفید جزم نباشد .

از این تعریف معلوم شد که حجت اعم از قیاس است . زیرا قیاس قسمی از حجت است که از آن جزم به نتیجه حاصل میشود .

### اقسام حجت

(۵۳۲) از آنچه گفته شد این نتیجه حاصل گردید که حجت بر سه قسم است :

قیاس . و استقراء . و تمثیل .

تعریف استقراء و تمثیل و اقسام آنها بعداً می آید و اکنون پیروی از کتاب نموده و به تعریف و توضیح قیاس می پردازیم .

### قیاس مهمترین حجتها میباشد

(۵۳۳) مبحث قیاس از همه مسائل علم منطق عمده تر و مهمتر است . زیرا تصورات در علوم مورد انتفاع نیستند . بعلاوه تصور حقیقی اشیاء بطور صحیح و مسلم میسر نیست و آنچه در علوم مورد استفاده است تصدیقات میباشد . و در علوم حقیقی تنها تصدیقاتی مورد اعتماد است که جزمی و یقینی باشند . و تصدیق جزمی و یقینی جز از طریق قیاس حاصل نمیشود . زیرا از استقراء و تمثیل علم یقینی بدست نمی آید و تجربه گاهی مفید علم است که با قیاس خفی توأم باشد . بنابراین قیاس از استقراء و تمثیل مهمتر است .

### تعریف قیاس

(۵۳۴) قیاس گفتاری است که از چند قضیه فراهم آمده و به خودی خود از جهت صورت گفتار دیگری لازم آن باشد .

(۵۳۵) این تعریف خالی از مسامحه نیست زیرا قیاس گفتار نیست ،

بلکه صورت و هیئتی است که قائم به گفتار است و گفتار ماده قیاس است و همچنانکه صور نوعیه و طبایع و ماهیات کلیه ماده نیستند بلکه ملازم و قرین با ماده اند . قیاس هم قول نیست بلکه ملازم با قول است زیرا صورت لازم و قرین ماده است و این نکته در مطالب بعدی بسیار مورد استفاده است .

(۵۳۶) مقصود از گفتار ، تنها گفتار لفظی نیست بلکه اصل و حقیقت قیاس گفتارهای ذهنی است و لفظ از جهت آنکه از امور ذهنی حکایت میکند قیاس نامیده میشود .

(۵۳۷) قید چند قضیه که در تعریف قیاس آورده شده برای خارج شدن يك قضیه است زیرا صدق هر قضیه ای مستلزم صدق قضایای دیگری نیز میباشد و بآنها قیاس گفته نمیشود .

(۵۳۸) قیاس ممکن نیست بکمتر از دو قضیه یا بیشتر از آن حاصل شود شیخ اشراق باین مطلب تصریح نموده و تفصیل آن بعداً می آید . و اگر چنین میبود که هر قضیه ای که مستلزم قضیه دیگر باشد قیاس شمرده شود بایستی هر يك از قضایا به تنهایی قیاس باشد . زیرا همه قضایا به تنهایی بر لوازم خود که عکس مستوی و عکس نقیض و لوازم شرطیه است دلالت داشته و مستلزم صدق آنها میباشد ولیکن بیک قضیه قیاس گفته نمیشود زیرا قیاس هیئت تالیف دو قضیه است .

(۵۳۹) قیاس صورت دلیل است و دلیل از جهت صورت مستلزم قضیه دیگر است به این جهت راستی و درستی قیاس بسنگی بدرستی

اجزاء و مقدمات ندارد و قیاس درست آنستکه با فرض صحت یا عدم صحت مقدمات مستلزم گفتار دیگر باشد .

(۵۴۰) بنا براین میتوان گفت که قید تسلیم شدن بمقدمات غیر ضروری بوده و با فرض فساد مقدمات نیز ممکن است قیاس درست باشد . زیرا حجت قیاسی دارای دو جزء است : جزء مادی و جزء صوری .

ماهیت قیاس همان جزء صوری و هیئت تألیفی اجزاء است که به اشکال چهار گانه منقسم میگردد . و منطق صوری متکفل صحت تنظیم اجزاء و راجع به هیئت تألیفی آنها میباشد . لیکن صدق اجزاء که ماده است بمنطق مادی مربوط نیست .

(۵۴۱) صحت قیاس مستلزم صدق نتیجه نیست . زیرا از هیئت تنظیم اجزاء یعنی قیاس فقط همین اندازه بدست می آید که بین صورت تألیفی مقدمات و صورت مطلوب رابطه ای موجود است .

(۵۴۲) یعنی همچنانکه مفاد قضیه شرطیه حکم بلزوم یا عناد بین دو جزء قضیه بوده و صدق شرطیه به آنستکه لزوم یا عناد حقیقت داشته باشد . خواه هر دو صادق یا کاذب باشند . و شرطیه در صورتی کاذبست که بین اجزاء رابطه حقیقی یا حکمی وجود نداشته باشد . قیاس نیز همچنان است . مثلاً هر گاه بگوئیم : هر انسانی سنگ است . و هر سنگی بینا نیست . نتیجه میدهد که هیچ انسانی بینا نیست .

این قیاس در نهایت صحت و درستی است زیرا در حکم آنست که گفته باشیم : اگر انسان سنگ باشد بینا نخواهد بود . و همچنانکه شرطیه صادق است قیاس نیز صادق است و اگر بگوئیم این قیاس کاذب

است کذب به اعتبار نتیجه قیاس به خود قیاس نسبت داده شده است و کذب نتیجه مربوط بکذب ماده قیاس میباشد و توضیح کامل مطلب در مورد تعریف منطق داده شد .

از مطالب مزبور معلوم شد که صحت قیاس منافاتی با این ندارد که مقدمات و نتیجه هر دو کاذب باشند . لیکن صدق نتیجه با کذب مقدمات . یا صدق مقدمات با کذب نتیجه دلیل بر بطلان قیاس است .

(۵۴۳) قید لزوم که در تعریف قیاس ذکر شده . استقراء و تمثیل را خارج میکند زیرا بعداً توضیح داده خواهد شد که استقراء اگر تام باشد قسمی از قیاس است . و اگر ناقص باشد مفید جزم به نتیجه نیست . و تجربه نیز که نوعی استقراء و مفید علم است بخودی خود موجب جزم به نتیجه نیست زیرا بایستی با قیاس خفی یعنی کشف علت توأم گردیده تا مفید جزم باشد و به تنهایی از آن جزم حاصل نمیشود . تمثیل نیز از تعریف قیاس خارج است زیرا از تمثیل علم به نتیجه حاصل نميگردد و توضیح این مطالب در جای خود خواهد آمد .

(۵۴۴) قید لذاته که در تعریف قیاس مذکور است از آنجهت است که بسیاری از مرکبات مفید جزم به نتیجه هستند لیکن همان قضایای ترکیب شده به تنهایی جزم به نتیجه را بوجود نمی آورند بلکه با ضمیمه شدن مقدمه خارجی و شرایط دیگری جزم بمطلوب حاصل میگردد پس این قضایا (لذاته) یعنی بخودی خود مطلوب را لازم ندارند و با ضمیمه شدن قضیه دیگری و با کومک قید خارجی مطلوب لازم آنها خواهد بود .

قیاس مساوات نیز از این قبیل است زیرا وقتی گفته میشود مجموع ۵ و ۱ مساوی با ۴ و ۲ و مجموع ۴ و ۲ مساوی با ۳ و ۳ است پس ۵ و ۱ با ۳ و ۳ مساوی خواهد بود. این استنتاج از این جهت صحیح است که ما از خارج باین مقدمه اطلاع یافته ایم که هر چیزی مساوی با چیزی باشد که آن با چیز دیگری مساوی است. با اولی نیز مساوی خواهد بود و بدون این مقدمه که از خارج بما کومک میدهد قیاس مساوات صادق نمی باشد.

بدلیل اینکه قضیه تنصیف مشابه با قضیه مساواتست لیکن مثل قیاس مساوات نتیجه نمیدهد. مثلاً اگر بگوئیم: عدد ۶ نصف ۱۲ است و ۳ نصف ۶ است نمیتوانیم بگوئیم عدد ۳ نصف ۱۲ است. زیرا در اینجا آنطوریکه در قیاس مساوات کبرای قیاس را از خارج بدست آورده بودیم در مورد تنصیف کبرای خارج نداریم که حکم کند نصف نصف نصف است.

(۵۴۵) از مجموع مطالب این خلاصه حاصل میشود که قیاس علیت ذهنی دارد یعنی از حصول علم و توجه یافتن ذهن بمجموع دو قضیه و رابطه بین آنها البته بعلم تازه ای دست یافته و خواه ناخواه علم تازه ای که مولود تألیف دو علم سابق است برای ذهن حاصل خواهد شد بدون آنکه بشرط دیگری توقف داشته باشد. بنابراین این قید لزوم که در تعریف قیاس آورده شده است قیاس مساوات و قیاسهای ترکیبی دیگر را که ذکر میشود از تعریف خارج نموده و محتاج بقید زاید دیگری نخواهد بود.

(۵۴۶) در اینجا قید دیگری هست که هر چند تصریح به آن لازم

نیست لیکن از خود تعریف این قید بر می آید و بدون آن تعریف قیاس ناتمام است . و قید مزبور قید «وحدت» است :

هر قیاسی به تنهایی با دو مقدمه خود مستلزم جزم بمطلوبی است که اختصاص بخود آن دارد لیکن بعداً توضیح این مطلب خواهد آمد که گاهی يك قیاس به تنهایی و بدون ضمیمه شدن قیاسهای دیگر مستلزم مطلوب نهائی نبوده و برای اثبات يك مطلوب باید چندین قضیه را بیکدیگر ضمیمه کنیم باین ترتیب که ابتداء از دو قضیه قیاس تشکیل داده و نتیجه آنرا در قیاس دیگر مقدمه قرار میدهم . یا یکی از دو جزء قیاس را با چند مقدمه و جزء دیگرش را نیز با چندین مقدمه دیگر ثابت میکنیم . بنابراین هر قیاسی مستلزم نتیجه خود میباشد . و هر يك به تنهایی يك نتیجه بیش ندارد و نتیجه ها پی در پی بیک مطلوب نهائی میرسند .

### اقسام قیاس

( ۵۴۷ ) قیاس بر سه قسم است : اقترانی حملی . اقترانی

شرطی . استثنائی .

منطقیان قدیم قیاس را دو قسم میشناختند : اقترانی و استثنائی . اقترانی بعقیده آنها قیاسی بود که تنها از حملیات تشکیل شده باشد . و قیاسهاییکه شرطی در آن بکار برده میشود استثنائی محسوب میشد و علت این بود که در تعلیمات اول فقط حملیات و استثنائیات ذکر شده بود .

شیخ ابوعلی سینا اول کسی بود که شرطیه اقترانیه را استخراج

کرده و توجه یافت که قیاس اقترانی از شرطیات نیز حاصل میشود<sup>(۱)</sup>

### قیاس اقترانی و استثنائی

(۵۴۸) ناگزیر بایستی مطلوب در دو مقدمه مندرج باشد . زیرا تا قیاس مشتمل بر مطلوب نباشد بین آنها مناسبتی نخواهد بود . و حال آنکه بایستی مطلوب با دو مقدمه خود از جهتی مابینت و تعدد و از جهتی مناسبت و اتحاد داشته باشد .

بنابراین از دو صورت خارج نیست : اگر مطلوب بطور کامل یعنی با تمام ماده و صورت در دو مقدمه ذکر شده باشد . قیاس (استثنائی) خواهد بود .

و در صورتیکه ماده مطلوب بدون صورت آن یعنی مفردات که موضوع و محمول قضیه مطلوبند بطور پراکنده در مقدمات گنجانیده شده باشد در اینصورت ( قیاس اقترانی ) میباشد .

بعبارت دیگر . اگر دو طرف مطلوب در يك مقدمه جمع باشند قیاس استثنائی و اگر هر يك از دو مقدمه مشتمل بر يك طرف مطلوب باشد قیاس اقترانی خواهد بود

### تعریف قیاس اقترانی

( ۵۴۹ ) اقترانی قیاسی است که هر يك از دو مقدمه مشتمل بر یکی از دو طرف مطلوب باشد یعنی تنها ماده مطلوب بطور پراکنده در آن موجود باشد . در اینصورت موضوع نتیجه موضوع یا محمول



یکی از دو مقدمه. و محمول آن. موضوع یا محمول مقدمه دیگر خواهد بود. اینگونه قیاس را یا از این جهت اقترانی گفته اند که حد اصغر و حد اوسط و حد اکبر با یکدیگر اقتران یافته اند. و یا باین سبب است که مقدمات قیاس هر يك معلومات مستقلى بوده و به هیئت معینی با یکدیگر برخورد و اقتران حاصل نموده تا از آنها معلوم تازه ای حادث شده است.

قیاس اقترانی بر دو قسم است: حلی و شرطی  
( ۵۵۰ ) قیاس اقترانی حلی. آنستکه صغری و کبرای هر دو حلی باشند.

( ۵۵۱ ) قیاس اقترانی شرطی. آنستکه یکی از دو طرف یا هر دو طرفش شرطیه باشند.

### تعریف قیاس استثنائی

( ۵۵۲ ) استثنائی قیاسی است که عین نتیجه با ماده و صورتیکه دارد یا نقیض آن در قیاس ذکر شده باشد. بعبارت دیگر قیاس استثنائی آنستکه هر دو طرف مطلوب در يك مقدمه جمع شده باشند. مثل اینکه گفته شود: اگر این جسم باشد جایگیر خواهد بود لیکن جسم است. نتیجه میدهد: پس جایگیر است. یا آنکه جایگیر نیست. نتیجه میدهد: پس جسم نیست.



### اجزاء قیاس اقتراانی

( ۵۵۳ ) اسامی و اصطلاحاتی که برای اجزاء قیاس بیان میشود دراصل بقیاس اقتراانی حلی اختصاص داشته و بعداً قیاس شرطی را بحملی ملحق نموده و مقدم و تالی را بجای موضوع و محمول پنداشته اند و قواعد اشکال چهار گانه نیز بطور تشبیه و مقایسه در شرطیات اجرا گردیده است .

### اول . مقدمه یا ماده قیاس

( ۵۵۴ ) مقدمه هریک از دو قضیه ایست که حجت قیاسی از آنها تشکیل داده میشود . و این مطلب بیان شد که موصل تصدیقی یا حجت دارای دو جزء است: جزء مادی و جزء صوری . جزء صوری همان صورت یا هیئت تألفی دلیل است که قیاس یا استقراء و یا تمثیل نامیده می شود .

جزء مادی که بصورت قیاسی ضمیمه میشود دو قضیه ای میباشد که دو طرف حجت قیاس را تشکیل میدهد و آنها را مقدمه مینامند .

جزء مادی استقراء و تمثیل . محسوسات داخلی میباشد که از احساسات خارجی حاصل گردیده است .

اجزاء قیاس را از این جهت مقدمه مینامند که مطلوب از آنها حاصل میگردد . مقصود از اینکه میگویند مقدمه جزء مادی قیاس است آن نیست که قیاس جزء و ماده دارد زیرا قیاس بسیط است و همان صورت و هیئتی است که باماده قرین است مثل اینکه مثلث جزء

مادی ندارد بلکه شکل و هیئتی است که بماده قائم است و ماده جزء شکل نیست .

دومقدمه بایستی دريك جزء شرکت داشته باشند و گرنه بین آنها مناسبتی نخواهد بود و جزء مشترك که رابط بین دو مقدمه است حد اوسط است که بیان میشود .

### دوم . حد

(۵۵۵) حد بمعنی نهایت و طرف است و بهمین مناسبت اجزاء مقدمه را حد و طرف مینامند زیرا در ابتدا و انتهاء قضیه واقع شده اند . حدود یا اجزاء مقدمه یعنی موضوع و محمولی که هر يك از دو مقدمه از آنها فراهم آمده اند .

حدود که اجزاء دو مقدمه اند عیناً اجزاء نتیجه بوده و در نتیجه موجودند بجز حد مکرر که از نتیجه ساقط میگردد .

### اقسام حد

(۵۵۶) حد بر سه گونه است: حد اصغر . حد اوسط . حد اکبر .

(۵۵۷) حد اصغر : موضوع مطلوب را که در مقدمه ملاحظه میکنند

حد اصغر مینامند و به این سبب اصغر نامیده شده که بحسب معمول بایستی افراد موضوع از محمول کمتر و اخص از محمول باشد .

(۵۵۸) حد اوسط : جزئیکه در دو مقدمه تکرار یافته و علت اثبات

محمول مطلوب برای موضوع است اوسط مینامند .

سبب اینکه اوسط نامیده شده همین است که علت اثبات محمول

برای موضوع یعنی علت حکم و رابط بین دومقدمه است .

و ممکن است نامیده شدن این حد به اوسط از این جهت باشد که معمولاً افراد آن از اصغر بیشتر و از حد اکبر کمتر و از جهت شمول افراد متوسط بین آن دو حد است .

حد اوسط رکن و اهم اجزائی است که اختصاص به قیاس اقترانی داشته و اصل و اساس قیاس است زیرا چنانکه معلوم شد رابط بین موضوع و محمول نتیجه است و ضرورت حکم و گاهی علت واقعی ثبوت محمول برای موضوع را بیان میکند .

(۵۵۹) حد اکبر : محمول مطلوب را حد اکبر مینامند زیرا عاداتاً محمول از موضوع بزرگتر است .

چنانکه گفته شد کلمه حد به سه قسم اطلاق میشود اما بیشتر به اوسط اختصاص دارد چنانکه میگویند حد هر چیزی علت ثبوت آنست و هر چه حد نداشته باشد بر آن برهان نمیتوان اقامه نمود در همه این اطلاقات مقصود همان حد اوسط است و مشارکت حد و برهان نیز بهمین معنی میباشد .

### رأسان

(۵۶۰) دو طرف مطلوب که موضوع و محمول آن میباشد دورأس نامیده میشوند زیرا پس از حذف واسقاط حد مکرر از اجزاء دومقدمه فقط همین دو جزء باقی مانده و مطلوب از آنها ترکیب شده و اصل و اساس مطلوب میباشد باین جهت رأس نامیده میشوند .

## صغری و کبری

( ۵۶۱ ) مقدمه ای که مشتمل بر حد اصغراست صغری و مقدمه دیگری که حد اکبر در آن قرار گرفته کبری نام دارد .

## قرینه و ضرب

( ۵۶۲ ) هیئت تألیفی صغری و کبری را که دو مقدمه اند قرینه و ضرب مینامند .

( ۵۶۳ ) و همین هیئت و صورت تألیفی یعنی قرینه را وقتی با لازم ذاتی آن که نتیجه است میسنجند قیاس نامیده میشود .

## شکل

( ۵۶۴ ) صورت اقتران یعنی چگونگی برخورد یا هیئتی که اختلاف وضع و نسبت حد اوسط با دو حد دیگر دارد که گاهی اوسط نسبت بیکی موضوع و نسبت بدیگری محمول و گاهی عکس آن است شکل نامیده میشود .

سبب اینکه چنین چیز را شکل نامیده اند مشابهتی است که با اشکال هندسی دارد زیرا همچنانکه اشکال هندسی در کره از احاطه یک سطح و در سایر اشکال از چند خط یا چند سطح حاصل میشود در اینجا نیز از تألیف حدود صورتی بوجود می آید که شکل نامیده میشود .



## نتیجه

( ۵۶۵ ) لازم ذاتی قیاس یعنی قضیه‌ایکه از تألیف دو مقدمه بوجود می‌آید بعد از آنکه لزوم این قضیه نسبت بدو مقدمه آشکار گردید نتیجه نام دارد . و این از باب تشبیه به نتاج حیوان است که از ازدواج نر با ماده وجود پیدا میکند . نتیجه نیز معلول ذهنی و لازمه ازدواج و اقتران دو مقدمه است .

## مطلوب

( ۵۶۶ ) لازم ترکیب مقدمات را قبل از آنکه اطلاع به لزوم و معلولیت آن نسبت به ترکیب مقدمات حاصل گردد مطلوب مینامند . زیرا جوینده در طلب آن بوده و برای اکتساب و تحصیل آن مقدمات را بایک دیگر ضم و ترکیب میکند . باین جهت مطلوب نامیده میشود .

## اشکال چهارم

( ۵۶۷ ) برای جزء مکرر در دو مقدمه که اوسط است چهار حالت میتوان تصور کرد . زیرا جزء مکرر ممکن است در مقدمه اول محمول و در مقدمه دوم موضوع بوده باشد . و نیز ممکن است در اولی موضوع و در دومی محمول . یا در هر دو مقدمه موضوع و یا در هر دو محمول باشد و بحسب این تقسیم چهار شکل یافت میشود .

( ۵۶۸ ) قدهاء برای جزء مکرر بیش از سه حالت نشمرده و گفته‌اند جزء مکرر یا در یکی از دو مقدمه موضوع و در دیگری محمول

است و یا در هر دو محمول و یا در هر دو موضوع است و از این تقسیم سه شکل بیشتر بیرون نمیآید .

( ۵۶۹ ) دیگران برای حذف شدن شکل چهارم چندین دلیل و عذر آورده اند .

(اولا ) شکل اول با نظم طبیعی موافقت داشته و چهارم که هر دو مقدمه اش برخلاف اول است ، از نظم طبیعی دور است . و ذهن بسختی از مقدمات به نتیجه انتقال حاصل میکند . و دور از طبع است .

( ۵۷۰ ) « ثانیاً » اعتبار آنرا بسختی میتوان ثابت نمود . زیرا بسیاری از ضروب شکلهای دیگر را که ممکن است بشکل اول برگردانند برای اثبات اعتبار شکل مورد نظر بشکل اول برگردانند .

( ۵۷۱ ) این عمل بازگشت دادن در شکل چهارم بسختی انجام میشود زیرا ضروب را که از شکل دوم و سوم بشکل اول برگردانند به سهولت و با یک عمل که معکوس نمودن صغری یا کبری باشد انجام میشود . لیکن بعضی از ضروب شکل چهارم که قابل بازگشت یافتن بشکل اول هستند با صعوبت یعنی با دو عمل بشکل اول برگردند . زیرا بعضی از ضروب با تغییر ترتیب و معکوس نمودن نتیجه و بعضی با انعکاس صغری و منعکس نمودن کبری . بشکل اول برگشت داده میشوند . و این عمل مضاعف باعث مشقت فوق العاده بوده و ذهن بسا سختی و مشقت زیاد بایستی به نتیجه برسد .

دلیل های دیگری که برای سندیت ضروب دیگر این شکل که قابل تبدیل بشکل اول نیستند می آورند همگی در نهایت غموض و

ابهام است<sup>(۱)</sup>

(۵۷۲) معلم اول و پیروان او که شکل چهارم را بشمارنیاورده‌اند بهمین ابهام و مشکل بودن اثبات اعتبارش نظر داشته‌اند .  
افضل‌الدین کاشانی در رساله منهای مبین خود<sup>(۲)</sup> شکل چهارم را بکلی انکار نموده و گفته است همان شکل اول است که کبری بر صغری مقدم ذکر شده است .  
کم اعتباری و سستی شکل چهارم در صفحات آینده بیشتر بوضوح خواهد پیوست .

### شکل اول

(۵۷۳) هرگاه جزء مکرر که اوسط است محمول صغری و موضوع کبری باشد این شکل را اول مینامند .  
(۵۷۴) این شکل را اول گفته‌اند . زیرا در اول کتاب ضمن تعریف منطق گفته شد که معارف و علوم بشر از جهت اعتبار و اصابت با واقع یکسان نبوده و مختلف است و این اختلاف بواسطه اختلاف علل و موجبات یا ادله و طرق حصول علم است . زیرا طریقت و سندیت دلیل قابل شدت و ضعف و مقول به تشکیک بوده و طریقت بعضی صریح و دلالت بعضی غامض است . و تحقیق کامل این مطلب را بایستی از فلسفه معرفتی جو یا گردید .

(۵۷۵) قیاس بالاترین طرق معرفت عقلی بوده و در بین اصناف قیاس

(۱) شرح خواجه بر منطق اشارات ص ۲۳۸

(۲) نسخه فارسی چاپ دانشگاه تهران ص ۵۴۵- ۷۱-



شکل اول درجه اول را حایز است . و باز در همه اصناف ضروب شکل اول ضرب اول که هر دو مقدمه اش موجب کلیه است اعتبار و سندیت بیشتری داشته و نتیجه ای که از این ضرب حاصل میشود ارزش بیشتر و کامل تری دارد . و گفته شد که پست ترین درجات قیاس در سندیت شکل چهارم است زیرا ترتیب و صورتش از هر جهت برخلاف شکل اول است .

(۵۷۶) . امتیاز شکل اول بر سایر اشکال در سه چیز است .

(اول) آنکه لزوم نتیجه و ترتب آن بر این شکل خود بخود ضروری و آشکار است و محتاج به تشبث یافتن بدلیل دیگری نیست . زیرا در این شکل . اصغر مصداق اوسط است . و اوسط مشتمل بر اصغر میباشد . و هر حکمیکه برای اوسط ثابت شده باشد مسلم است که برای اصغر نیز بشبوت رسیده . و با توجه یافتن به اینکه اکبر برای اوسط ثابت است و اوسط شامل اصغر و متحد با اصغر است بطور ضرورت به نتیجه نیز علم حاصل خواهد گردید . و لزوم نتیجه بالذات ضروری و آشکار است .

(دوم) (۵۷۷) در صفحات آینده بیان خواهد شد که برای اثبات سندیت بعضی از ضروب منتهی اشکال دیگر . آنها را به شکل اول بر مگردانند . بنا بر این اعتبار و سندیت شکل اول بر سایر شکلهای مقدم است .

(۵۷۸) ( سوم ) شکل اول همه محصورات چهار گانه را نتیجه میدهد یعنی نتیجه این شکل در بعضی از ضروب موجب کلیه و در بعضی موجب جزئی و یا سالبه کلیه و گاهی سالبه جزئی میباشد بخلاف اشکال

دیگر که هیچیک از آنها همه محصورات را نتیجه نمیدهند. زیرا شکل دوم موجب ندارد نه کلیه و نه جزئی. و شکل سوم کلیه ندارد، نه موجب و نه سالبه و شکل چهارم موجب کلیه ندارد، بنابراین شکل اول از جهت جامع بودن نتایج که از همه محصورات میباشند بر سایر اشکال برتری داشته و بر همه مقدم است

### شکل دوم

(۵۷۹) هر گاه اوسط که جزء مکرر است در هر دو مقدمه محمول باشد، شکل دوم بشمار می آید.

(۵۸۰) علت اینکه این شکل را دوم شمرده اند آنستکه این شکل در صغری که از دو مقدمه شکل اول شریفتراست با شکل اول موافقت دارد. زیرا موضوع مطلوب در هر دو شکل موضوع صغری و اوسط نیز در هر دو محمول صغری میباشد. بنابراین این صغری در هر دو شکل یکسانست.

( $\frac{۵۸۰}{۴}$ ) وجه اینکه صغری بر کبری برتری دارد آنستکه صغری مشتمل بر موضوع مطلوبست و موضوع از محمول برتر است. زیرا محمول برای موضوع طلب گردیده و نسبت بمحمول اصل است.

بعلاوه صغرای شکل اول از جهت اینکه همیشه موجب است بر کبری این شکل برتری دارد.

وجه دیگر آنست صغری از جهت کمیت مطلق است. زیرا ممکن است کلی یا جزئی باشد و کبری فقط بایستی کلی باشد.

## شکل سوم

( ۵۸۱ ) شکل در صورتی سوم شمرده میشود که جزء مکرریا اوسط موضوع هردو مقدمه‌اش بوده باشد .

( ۵۸۲ ) از این جهت سوم است که در کبری باشکل اول شریک است یعنی همچنان که اوسط موضوع کبرای اول است شکل سوم نیز همچنانست . و محمول کبری عیناً محمول نتیجه است .

( ۵۸۳ ) مشابَهت در صغری موجب میشد که شکل قبل از این را دوم بشمارند و مشابَهت در کبری سبب میشد که این شکل را سوم بنامند زیرا معلوم شد که صغری در شکل اول از کبری شرافت بیشتری دارد .

( ۵۸۴ ) ذهن سالم به انتاج شکل دوم و سوم بخودی خود پی میبرد و پیش از آنکه آنها را بشکل اول باز گردانند و حجیت آنها را بدلیل ثابت نمایند . بقیاس بودن آنها توجه حاصل میشود . زیرا در شکل دوم وقتی ذهن به اتحاد چیزی با چیز دیگر و مغایرت دومی با امر سوم حکم میکند قهراً توجه حاصل میشود که امر اول با سوم مغایر است .

و همچنین در شکل سوم که در صغری به اتحاد چیزی با چیز دیگر ، و در کبری به اتحاد اولی با همه افراد امر سوم یا عدم اتحاد حکم میشود ، ذهن بزودی آگاه میگردد که امر دوم با سوم متحد یا غیر متحد است . این تفتن در شکل دوم و سوم حاصل است و در شکل چهارم حاصل نمی گردد و به این جهت چهارم را طرح کرده اند .

مصنف کتابها در تعلیقات خود هر شرح حکمت الاشراق<sup>(۱)</sup> این مطالب را شرح داده و بطور نفی و اثبات اشکال چهار گانه را از جهت حجیت طبقه بندی نموده است. و بطور خلاصه میگوید: شکل اول ضروری الانتاج است. حجیت آن قابل اثبات و بیان نیست. لیکن ضرورت انتاج شکل دوم و سوم بین صریح نبوده و با اندک تأمل و تفکری پیش از آنکه بشکل اول بازگشت داده شوند فطرت سالم به انتاج و قیاس بودن آنها توجه پیدا میکند.

لیکن انتاج شکل چهارم ضروری غیر یسّن است زیرا بهیچ وجه بحجیت و قیاس بودنش تفتن حاصل نمیشود جز آنکه با دلیل خارج و بوسیله بازگشت دادن آنها بشکل اول سندیتش ثابت گردد.

### شکل چهارم

( ۵۸۵ ) ترتیب حدود در شکل چهارم برعکس شکل اول است. زیرا حد مکرر این شکل موضوع صغری و محمول کبری میباشد و موضوع مطلوب محمول صغری و محمول مطلوب موضوع کبری میباشد. ( ۵۸۶ ) این شکل چنانکه معلوم شد از سندیت بسیار دور است زیرا ترتیب مقدمات این شکل بر خلاف نظم طبیعی میباشد و انتقال به نتیجه سختی حاصل می شود. به این جهت در آخر همه بشمار آمده است.

### شرایط عمومی در همه اشکال

( ۵۸۷ ) همه شکلهای بایستی واجد سه شرط باشند و هر يك از آنها که فاقد یکی از آن شرطها باشد . نتیجه لازم نخواهد داشت و اینها شرط انتاج همه اشکال می باشند .

( ۵۸۸ ) « شرط اول » یکی از دو مقدمه مسلماً باید کلی باشد . و اگر هر دو جزئی باشند بین دو مقدمه رابطه ای موجود نخواهد بود و تا موضوع یکی کلی و شامل یکی از اجزاء مقدمه دیگر نباشد حکم از موضوع يك قضیه بیکي از اجزاء مقدمه دیگر سرایت نمیکند تا ثبوت اکبر برای اصغر لازم آید .

مثلاً اگر بگوئیم بعضی از مردم دانایند و بعضی از دانایان توانگر نیستند . هیچ نتیجه ای بر این دو قضیه مترتب نمی شود . زیرا آن بعضی که موضوع قضیه اول است شاید غیر از آن مردمی باشد که موضوع قضیه دوم قرار گرفته است و با تعدد موضوع بین آنها تباین خواهد بود و حکم یکی از دو متباین بدیگری سرایت نمیکند تا از مجموع نتیجه ای بدست آید

( ۵۸۹ ) « شرط دوم » یکی از دو مقدمه بایستی موجه باشد . زیرا اگر هر دو سالبه باشند اوسط که واسطه حکم است نه با اصغر اتحاد داشته و نه با اکبر متحد است و تا با یکی از آن دو اتحاد نداشته باشد رابط و واسطه ثبوت یا سلب اکبر از اصغر نخواهد گردید .

مثلاً اگر بگوئیم : بعضی از مردم دانا نیستند و هیچ يك از

مردم جهاد نیستند. هیچ نتیجه‌ای از این دو قضیه حاصل نخواهد گردید. زیرا مردمی که اوسط است نه با جهاد اتحاد دارد و نه با دانا و در این صورت دانائی نه برای جهاد اثبات و نه از آن سلب میگردد.

(۵۹۰) «شرط سوم» اگر صفری سالبه باشد کبری بایستی کلی باشد. و اگر صفری سالبه باشد و کبری جزئی باشد منتج نخواهد بود. زیرا در کبرای جزئی اکبر برای بعضی از افراد اوسط ثابت شده. و بعضی از آن مورد حکم نبوده و بر ایشان حکمی ایجاب نشده است و با فرض اینکه صفری هم سالبه باشد بین اصغر و اوسط سلب ربط شده است و خلاصه آنکه اتحاد اوسط با اصغر مسلم نبوده و اتحاد آنهم با اکبر مشکوک است. زیرا آن بعض و قسمتی که در کبری مورد حکم است ممکن است با آن بعضی که در کبری موجود است مابین باشد.

مثلاً اگر بگوئیم: هیچیک از مردم جهاد نیستند. و بعضی از مردم دانایند. مردمی که اوسط است با جهاد متحد نبوده و بعضی از آنهم با دانا متحد نیست. بنابراین مردم واسطه حکم نخواهد بود. زیرا تکرار اوسط مسلم نمیباشد.

(۵۹۱) اینکه گفتیم هر دو مقدمه ممکن نیست سالبه باشند یا اگر کبری جزئی باشد ممکن نیست صفری سالبه باشد. مقصود همه سالبه ها نیست. زیرا بعضی از سالبه ها در قوه موجب و در حکم موجب هستند.

شیخ در منطق اشارات<sup>(۱)</sup> گفته است صفرای شکل اول بایستی

موجبیه یا در حکم موجبیه باشد و سالبه اگر ممکنه یا وجودیه باشد در حکم موجبیه است .

خواجه طوسی در شرح گفته است سالبه ممکنه ملزوم موجبیه ممکنه و موجبیه ممکنه لازم آنست و نیز سالبه وجودیه لادائمه و لازم دارد : یکی موجبیه لادائمه و دیگری موجبیه لازمرویه . و اینگونه سالبهها در حکم موجبیه و در قوه موجبیه هستند و در مواردیکه مقدمه شکلها بایستی موجبیه باشند اینگونه سالبهها را بجای موجبیه میتوان آورد .

(۵۹۲) در اینجا اشکالی است که صفرای شکل اوّل و سوم واجب است فعلیت داشته باشد . و امکان اعم از فعلیت است زیرا محتمل است امر ممکن هیچگاه بفعلیت نرسد خواه طوسی از این اشکال جواب داده که ممکنه در اینجا امکان صرف نداشته و بایستی بمعنی امکان طبیعی باشد بطوریکه حکم ایجابی بالفعل حاصل شده باشد .

### شرایط خصوصی هر يك از شكلها

(۵۹۳) علاوه بر شرایط عمومی که گذشت برای هر يك از چهار شکل شرایط مخصوصی هست که بعضی از این شرایط شرح و تفصیل همان شرایط عمومی دره وارد اختصاصی میباشد .

شرایط خصوصی اشکال نیز مربوط به کمیت و کیفیت و جهت قضایائی میباشد که اجزاء قیاس هستند .

### شرایط شکل اول

(۵۹۴) شکل اول سه شرط دارد که هر يك راجع به کمیت و کیفیت و جهت دو مقدمه میباشد و حروف «مفکب» اشاره بشرط کمی و

کیفی آن است .

(۵۹۵) شرط اول : صغرای شکل اول بایستی موجب باشد. زیرا در این شکل اوسط بر اصغر حمل شده و حمل بایستی ایجابی باشد تا اتحاد اوسط با اصغر از صغری استفاده شود و اگر اوسط با اصغر متحد نباشد بین آنها مبائنت خواهد بود و با فرض مبائنت حکمیکه در کبری برای اوسط ثابت شده است که ایجاب یا سلب محمول باشد به اصغر سرایت نخواهد کرد زیرا حکم مبائن نسبت بمبائن دیگر جاری نیست . و خلاصه آنکه اندراج اصغر در اوسط و اتحاد آنها بایستی قطعی باشد تا بتوسط اوسط اکبر برایش ایجاب یا سلب شود .

( ۵۹۶ ) شرط دوم : جهت در صغری بایستی لا اقل مطلقه عامه باشد یعنی بایستی اصغر با الفعل مندرج در اوسط و با آن متحد باشد بنابراین امکان بدون فعلیت در صغری کافی نیست . زیرا تا عنوان اوسط برای اصغر فی الجمله حاصل نشده باشد حکم کبری شامل اصغر نخواهد گردید . زیرا محتمل است که امکان هیچگاه بعد فعلیت نرسد و باز گشت شرط فعلیت بهمان مطالبی است که در انعکاس ممکنه گذشت .

(۵۹۷) شرط سوم : کبرای شکل اول بایستی کلی باشد . زیرا اساس حجیت شکل اول استخراج حکم اصغر از اوسط است و برای این استخراج لازم است حکمیکه در کبری موجود است بطور قطع شامل همه افراد اوسط شده باشد تا بتوسط اوسط اصغر را هم فرا گرفته باشد .

(۵۹۸) اگر کبری غیر کلی یعنی جزئی باشد و حکم ، همه افراد



موضوع را فرانگرفته و اختصاص به بعضی از افراد موضوع داشته باشد در این صورت این احتمال پیش می آید که شاید آن بعضیکه در کبری موضوع است غیر از آن بعضی باشد که در صغری محمول و متحد با صغر است و باراه یافتن این احتمال و تردید ثبوت اکبر برای اصغر قطعی نخواهد بود و در واقع تکرر اوسط که شرط اتّاج است قطعی نمیباشد.

### ترکیبات یا ضروب محتمله در همه شکلهای

(۵۹۹) برای هر یک از اشکال بحسب اصل فرض شان زده ضرب یعنی ۱۶ صورت ترکیبی قابل تصور است. و این ترکیبات مختلف از اینجا بوجود می آیند که هر قضیه ای یا شخصیه و یا مہمله و یا مسوّرہ است. (۶۰۰) قضایای شخصی در قیاس مورد استفاده نیستند. زیرا قبلاً توضیح این مطلب گذشت که امور شخصی قابل اکتساب و مورد بحث علمی نیستند.

(۶۰۱) حکم قضیه مہمله هم بواسطه اینکه کمیت افراد موضوع معلوم نیست مبهم است و ابهام موجب اشتباه و مشکوکیت حکم می باشد باین جهت هیچیک از مقدمات قیاس ممکن نیست شخصیه یا مہمله باشد. و در قیاس جز محصورات بکار نمی آید.

(۶۰۲) محصورات موجبه و سالبه و کلیه و جزئی چهار قسمند و هر یک از دو مقدمه قیاس ممکن است یکی از این چهار بوده باشد و مقدمه دیگر نیز یکی از همین چهار حالت را دارد. و با اقتران این چهار محصوره در دو مقدمه شان زده صورت ترکیبی بوجود می آید که حاصل ضرب چهار در چهار است. اینها ترکیبات محتمله در همه شکلهای میباشند.

## ضروب منتهجه شکل اول

(۶۰۳) با شرط موجه بودن صغری هشت صورت ترکیبی از ۱۶ صورت که فاقد این شرط هستند از اعتبار می افتد.

(۶۰۴) با شرط کلی بودن کبری چهار صورت دیگر خارج میشود و ضروب یا صورت‌هایی که واجد هر دو شرط میباشند از ۱۶ صورت چهار صورتست که باعتبار خود باقی میماند.

چنانکه بعداً بیان میشود چهار ضرب بواسطه فاقد بودن شرط کیفی و چهار ضرب بواسطه فقدان شرط کمی و چهار ضرب بواسطه نداشتن هر دو شرط از اعتبار خارج میشوند. لیکن عادت منطقیان بر این جاری شده که چهار ضرب فاقد هر دو شرطاً بشرط کیفی ملحق نموده و بی اعتباری هشت ضرب را بموجه نبودن صغری نسبت میدهند.

(۶۰۵) قاعده کلی در انتاج آنستکه هر گاه یکی از دو مقدمه سالبه یا جزئی باشد. نتیجه تابع همان مقدمه جزئی یا سالبه است. زیرا جزئیت و سلب حداقل و اخص و قدر لازم و متیقن انتاج است. بنابراین صور منتهجه شکل اول بقرايستکه ذکر میشود.



## ضروب منتجة شكل اول با ذكر مثال

نتیجه		کبری		صغری	
مثال	نوع قضیه	مثال	نوع قضیه	مثال	نوع قضیه
هر انسانی حساس است هیچ انسانی جماد نیست بعضی از حیوانات خندانند بعضی از حیوانات اسیر نیستند	موجبه کلیه سالیه کلیه موجبه جزئیه سالیه جزئیه	هر حیوانی حساس است هیچ حیوانی جماد نیست هر ناطقی خندان است هیچ ناطقی اسیر نیست	موجبه کلیه سالیه کلیه موجبه کلیه سالیه کلیه	هر انسانی حیوانست هر انسانی حیوانست بعضی از حیوانات ناطقند بعضی از حیوانات ناطقند	موجبه کلیه « « موجبه جزئیه موجبه جزئیه
					۱ ۱۰۹ ۲ ۱۰۷ ۳ ۱۰۸ ۴ ۱۰۹

## (۱۱۰) ضروب غیر منتجه شكل اول

نتیجه		کبری		صغری	
مثال	نوع قضیه	مثال	نوع قضیه	مثال	نوع قضیه
هیچ	موجبه کلیه	سالیه کلیه	«	موجبه جزئیه	«
هیچ	موجبه جزئیه	سالیه کلیه	«	سالیه جزئیه	«
هیچ	سالیه کلیه	سالیه جزئیه	«	موجبه جزئیه	«
هیچ	موجبه جزئیه	سالیه جزئیه	«	سالیه جزئیه	«
هیچ	سالیه جزئیه	سالیه جزئیه	«	سالیه جزئیه	«
					۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶

شمارهای ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ ناطقین را نشان میدهد و ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ ناطقین را نشان میدهد

## تعریف مختلطات

(۶۱۱) صغری و کبری در قیاسها بدون جهت نیستند . و شماره جهت‌های بسیط و مرکبات مشهوره سیزده است .  
 بعضی از قضایائیکه یکی از جهنها موجب گردیده‌اند صغری و بعضی کبری واقع شده و از تر کیب آنها ۱۶۹ صورت ترکیبی حاصل میشود که نتیجه ضرب ۱۳ حالت صغری در ۱۳ حالت کبری میباشد .  
 سوریکه از تر کیب موجّهات مختلف بوجود می‌آید ، مختلطات نام دارند .

(۶۱۲) صغرای شکل اول بایستی فعلیت داشته‌باشد و با این شرط ۲۶ صورت از ضروب ، محتمله که صغرای ممکنه عامه و خاصه در قیاس واقع شده‌باشد از ۱۶۹ صورت حذف و ۱۴۳ ضرب صحیح باقی‌میمانند .  
 (۶۱۳) در ترکیبات صحیح مزبور همه جا نتیجه تابع کبری میباشد . مگر آنکه کبری از قضایای وصفیه‌باشد که در این صورت نتیجه تابع کبری نبوده و بقرار یستکه ذکر میشود :

هرگاه کبری از قضایای وصفیه یعنی : مشروطه عامه . عرفیه عامه . مشروطه خاصه . عرفیه خاصه باشد نتیجه تابع قواعد دیگری خواهد بود . و گفته‌اند نتیجه فی الجمله تابع صغری میباشد و توضیح این مطلب بدین قرار است :

(۶۱۴) در ترکیباتیکه کبری یکی از وصفیه‌های مزبور باشد نتیجه یکی از سه حالت را پیدا میکند .

« اول » گاهی نتیجه عیناً تابع صغری بوده و صغری بهرجهتی

که موجّه باشد نتیجه نیز همان جهت را دارا میباشد .

« دوم » در بعضی از موارد جهتیکه در صغری موجود است تجزیه شده و یک جزء آن به نتیجه منتقل میگردد .

« سوم » گاهی يك جزء از جهتیکه در صغری موجود است گرفته شده و با يك جزء یا بیشتر از جهتیکه که ری دارا میباشد ترکیب یافته و نتیجه بمجموع آنها موجّه میگردد .

(۶۱۵) برای تعیین موراده مزبور لبسه قاعده بایسنی رجوع نمود :

« قاعده اول » هرگاه کبری وصفیه بوده و صغری مقید بلا

دوام یا لازمورت باشد قید مزبور در نتیجه حذف میشود .

« قاعده دوم » اگر کبری وصفیه بدون ضرورت یعنی ع-رفیه

عامه یا عرفیه خاصه باشد و صغری مقید بضرورت گردیده باشد ، قید

ضرورت در نتیجه حذف میشود . زیرا ضرورت صغرائیکه کبرایش

خالی از ضرورت باشد به نتیجه سرایت نمیکند .

« قاعده سوم » اگر کبری وصفیه ای باشد که به لادوام مقید

گردیده یعنی مشروطه خاصه و عرفیه خاصه باشد قید مزبور از کبری

به نتیجه منتقل میگردد .

در بعضی از ضروب حالات مزبور تداخل حاصل نموده و ۱۲

صورت پیدا میشود که برای هر یک فهرست جدا گانه ای تنظیم و تعیین

گردیده است .

(۶۱۷) و حالت دوم، در این ضروب قیدلادوام

از صغری حذف شده است .

نتیجه	کبری	صغری
مشروطه عامه	مشروطه عامه	۱۰ مشروطه خاصه
عرفیه عامه	مشروطه عامه	۱۱ عرفیه خاصه
عرفیه عامه	عرفیه عامه	۱۲ عرفیه خاصه
مطلقه عامه	مشروطه عامه	۱۳ وجودیه لادائمه
مطلقه عامه	عرفیه عامه	۱۴ وجودیه لادائمه
وقبه مطلقه	مشروطه عامه	۱۵ وقبه
وقبه مطلقه	عرفیه عامه	۱۶ وقبه
منتشره مطلقه	مشروطه عامه	۱۷ منتشره
منتشره مطلقه	عرفیه عامه	۱۸ منتشره

(۶۱۶) و حالت اول، در این ضروب عین جهتیکه

در صغری موجود است به نتیجه انتقال یافته است .

نتیجه	کبری	صغری
مشروطه عامه	مشروطه عامه	۱ ضروریه مطلقه
دائمه مطلقه	مشروطه عامه	۲ دائمه مطلقه
دائمه مطلقه	عرفیه عامه	۳ دائمه مطلقه
مشروطه عامه	مشروطه عامه	۴ مشروطه عامه
عرفیه عامه	مشروطه عامه	۵ عرفیه عامه
عرفیه عامه	عرفیه عامه	۶ عرفیه عامه
مطلقه عامه	مشروطه عامه	۷ مطلقه عامه
مطلقه عامه	عرفیه عامه	۸ مطلقه عامه
عرفیه خاصه	عرفیه عامه	۹ عرفیه خاصه

(۶۱۹) و حالت چهارم و در این دو ضرب ضرب رت صفری که بدون ضرورت کبری میباشد حذف شده و دوام به نتیجه انتقال یافته است .

نتیجه	کبری	صفری	
دائمه	عرفیه عامه	ضروریه مطلقه	۲۱
عرفیه عامه	عرفیه عامه	مشروطه عامه	۲۲

(۶۲۱) و حالت ششم و در این ضرب ضرورت صفری باقی‌الدوام کبری ترکیب یافته است .

نتیجه	کبری	صفری	
ضروریه لازماً	مشروطه خاصه	مطلقه	۲۴

(۶۱۸) و حالت سوم و در این دو ضرب لا ضرورت از صفری حذف شده است .

نتیجه	کبری	صفری	
مطلقه عامه	مشروطه عامه	وجودیه لا ضروریه	۱۹
مطلقه عامه	عرفیه عامه	وجودیه لا ضروریه	۲۰

(۶۲۰) و حالت پنجم و در این ضرب ضرورت اختصاصی و لا دوام از صفری حذف شده است .

نتیجه	کبری	صفری	
عرفیه عامه	عرفیه عامه	مشروطه خاصه	۲۳

فهرست مختلطات شکل اول که نتیجه فی الجمله تابع صفری میباشد

( ۶۲۲ ) و حالت هفتم ، در این ضروب عین  
جهتیکه در صفری موجود است بالادوام کبری  
تر کیب یافته است .

( ۶۲۳ ) و حالت هشتم ، دوام صفری با لادوام  
کبری تر کیب یافته است .

نتیجه	کبری	صفری
مشروطه خامه	مشروطه خامه	۲۵
عرفیه خامه	عرفیه خامه	۲۶
وجودیه لادائمه	مشروطه خامه	۲۷
وجودیه لادائمه	عرفیه خامه	۲۸

نتیجه	کبری	صفری
دائمه لادائمه	مشروطه خامه	۲۹
دائمه لادائمه	عرفیه خامه	۳۰
عرفیه خامه	مشروطه خامه	۳۱



( ۶۲۵ ) و حالت دهم و لادوام از صفری حذف شده و لادوام کبری بجایش افزوده شده است .

نتیجه	کبری	صفری	
وجودیه لادائمه	مشروطه خاصه	وجودیه لادائمه	۳۴
وجودیه لادائمه	عرفیه خاصه	وجودیه لادائمه	۳۵
دقیقه	مشروطه خاصه	دقیقه	۳۶
و قیله مطلقه لادائمه	عرفیه خاصه	دقیقه	۳۷
مناظره مطلقه لادائمه	مشروطه خاصه	منتقده	۳۸
منتظره مطلقه لادائمه	عرفیه خاصه	منتقده	۳۹
مشروطه خاصه	مشروطه خاصه	مشروطه خاصه	۴۰
عرفیه خاصه	مشروطه خاصه	عرفیه خاصه	۴۱

( ۶۲۴ ) و حالت نهم و در این ضریبا ضرورت از صفری، حذف و دوام که جزء عام و لازم ضرورتست با لادوام کبری ترکیب یافته است .

نتیجه	کبری	صفری	
دائمه لادائمه	عرفیه خاصه	ضروریه مطلقه	۳۲
عرفیه خاصه	عرفیه خاصه	مشروطه عامه	۳۳

(۶۲۶) حالت یازدهم ، در این دو ضرب لاضرورت  
از صغری حنف گردیده و لادوام کبری بجایش  
افزوده شده است .

نتیجه	کبری	صغری
وجودی لادائمه	مشروطه خاصه	۴۲ وجودی لاضروریه
وجودی لادائمه	عرفیه خاصه	۴۳ وجودی لاضروریه

(۶۲۷) حالت دوازدهم ، ضرورت و لادوام از  
صغری حنف شده و لادوام کبری بر آن افزوده  
شده است .

نتیجه	کبری	صغری
عرفیه خاصه	عرفیه خاصه	۴۴ مشروطه خاصه

در ۴۴ ضرب مشروطه بطوریکه در فهرستهای دوازده گانه ملاحظه شد نتیجه فی الجمله تابع صغری میباشد و در  
بقیه مطابق فهرست آینده نتیجه تابع کبری خواهد بود

( ۶۲۸ ) فهرست مختلطات شکل اول . ضروبيکه نتیجه از حيث جهت تابع کبری میباشد .

کبری	صغری		کبری	صغری	
وجودیه لادائمه	مشروطه عامه	۲۲	ضروریه مطلقه	ضروریه مطلقه	۱
وجودیه لاضروریه	« «	۲۳	دائمه مطلقه	« «	۲
وقتیّه	« «	۲۴	مطلقه عامه	« «	۳
منتشره	« «	۲۵	وجودیه لادائمه	« «	۴
ممکنه عامه	« «	۲۶	وجودیه لاضروریه	« «	۵
ممکنه خاصه	« «	۲۷	وقتیّه	« «	۶
ضروریه مطلقه	عرفیه عامه	۲۸	منتشره	« «	۷
دائمه مطلقه	« «	۲۹	ممکنه عامه	« «	۸
مطلقه عامه	« «	۳۰	ممکنه خاصه	« «	۹
وجودیه لادائمه	« «	۳۱	ضروریه مطلقه	دائمه مطلقه	۱۰
وجودیه لاضروریه	« «	۳۲	دائمه مطلقه	« «	۱۱
وقتیّه	« «	۳۳	مطلقه عامه	« «	۱۲
منتشره	« «	۳۴	وجودیه لادائمه	« «	۱۳
ممکنه عامه	« «	۳۵	وجودیه لاضروریه	« «	۱۴
ممکنه خاصه	« «	۳۶	وقتیّه	« «	۱۵
ضروریه مطلقه	مطلقه عامه	۳۷	منتشره	« «	۱۶
دائمه مطلقه	« «	۳۸	ممکنه عامه	« «	۱۷
مطلقه عامه	« «	۳۹	ممکنه خاصه	« «	۱۸
وجودیه لادائمه	« «	۴۰	ضروریه مطلقه	مشروطه عامه	۱۹
وجودیه لاضروریه	« «	۴۱	دائمه مطلقه	« «	۲۰
وقتیّه	« «	۴۲	مطلقه عامه	« «	۲۱

بقیه فهرست مختلطات

صغری	کبری		صغری	کبری
مطلقه عامه	منتشره	۶۷	وجودیه لادائمه	وجودیه لادائمه
« «	ممکنه عامه	۶۸	« «	وجودیه لاضروریه
« «	ممکنه خاصه	۶۹	« «	وقتیّه
مشروطه خاصه	ضروریه مطلقه	۷۰	« «	منتشره
« «	دائمه مطلقه	۷۱	« «	ممکنه عامه
« «	مطلقه عامه	۷۲	« «	ممکنه خاصه
« «	وجودیه لادائمه	۷۳	وجودیه لاضروریه	ضروریه مطلقه
« «	وجودیه لاضروریه	۷۴	« «	دائمه مطلقه
« «	وقتیّه	۷۵	« «	مطلقه عامه
« «	منتشره	۷۶	« «	وجودیه لادائمه
« «	ممکنه عامه	۷۷	« «	وجودیه لاضروریه
« «	ممکنه خاصه	۷۸	« «	وقتیّه
عرفیه خامه	ضروریه مطلقه	۷۹	« «	منتشره
« «	دائمه مطلقه	۸۰	« «	ممکنه عامه
« «	مطلقه عامه	۸۱	« «	ممکنه خاصه
« «	وجودیه لادائمه	۸۲	وقتیّه	ضروریه مطلقه
« «	وجودیه لاضروریه	۸۳	« «	دائمه مطلقه
« «	وقتیّه	۸۴	« «	مطلقه عامه
« «	منتشره	۸۵	« «	وجودیه لادائمه
« «	ممکنه عامه	۸۶	« «	وجودیه لاضروریه
« «	ممکنه خاصه	۸۷	« «	وقتیّه
وجودیه لادائمه	ضروریه مطلقه	۸۸	« «	منتشره
« «	دائمه مطلقه	۸۹	« «	ممکنه عامه
« «	مطلقه عامه	۹۰	« «	ممکنه خاصه

## بقیه فهرست مختلطات

کبری	صغری		کبری	صغری	
وقتیّه	منتشره	۹۶	ضروریّه مطلقه	منتشره	۹۱
منتشره	،	۹۷	دائمه مطلقه	،	۹۲
ممکنه عامه	،	۹۸	مطلقه عامه	،	۹۳
ممکنه خاصه	،	۹۹	وجودیه لادائمه	،	۹۴
			وجودیه لاضروریّه	،	۱۰۰

## شرایط صحت و انتاج شکل دوم

(۶۲۹) نتیجه دادن شکل دوم از جهت کم و کیف دو شرط دارد که حروف ( خینکب ) را برای سهولت ضبط رمز این دو شرط قرار داده اند .

(۶۳۰) «شرط اول» دومقدمه از جهت کیف بایستی مختلف باشند باینکه یکی موجب و دیگری سالبه باشد .

(۶۳۱) «شرط دوم» کبرای شکل دوم بایستی کلیه باشد و اگر جزئی باشد نتیجه صحیح نمیدهد و این شرط کمی این شکل است .

(۶۳۲) اختلاف دومقدمه در ایجاب و سلب از این جهت لازم است که ماهمیشه از حد وسط میخوایم استفاده کنیم که اکبر با اصغر متحد یا مباین است . در شکل دوم که موضوع دومقدمه موضوع و محمول مطلوب میباشد اگر دومقدمه در سلب و ایجاب اختلاف نداشته باشند این استفاده حاصل نمیشود زیرا اگر بین آنها اختلاف نباشد هر دو یا موجب و یا هر دو سالبه خواهند بود .

اگر هر دو مقدمه موجب باشند اتحاد موضوع صفری با موضوع کبری ثابت نمیشود، و اگر سالبه باشند مبیانت آنها بدست نمی آید زیرا :

در صورتیکه هر دو موجب باشند این نتیجه حاصل میشود که موضوع دو قضیه در یک صفت و یک خاصیت شریک هستند و یک محمول برای هر دو ثابت است و حال آنکه بسیاری از چیزها یافت میشود که در یک صفت و یک محمول شریکند لیکن بین آنها تباین کلی بوده و در هیچ موردی با یکدیگر متحد نمیشوند . مثل انسان و اسب که در بسیاری از صفات مانند راه رفتن شریک هستند و میتوانیم بگوئیم : هر انسانی رونده ، و هر اسبی رونده است . و حال آنکه از شرکت داشتن اسب و انسان در صفت روندگی متحد بودن اسب و انسان ثابت نمیشود و از این دو مقدمه نمیتوانیم نتیجه بگیریم که هر انسانی اسب است .

در فرض دوم که هر دو مقدمه این شکل سالبه باشند باز مبیانت موضوع صفری با موضوع کبری که موضوع و محمول مطلوبند ثابت نمیشود زیرا جزاین استفاده نمیشود که یک صفت از هر دو مطلوب است و هر دو در یک محمول سلبی شریکند و شرکت در یک امر سلبی و نداشتن یک صفت دلیل بر مبیانت آنها نمیشود . همچنانکه انسان و ماشی هر دو در یک محمول سلبی شریکند که هیچ یک جماد نیستند و میتوانیم بگوئیم هیچ انسانی جماد نیست و هیچ رونده ای جماد نیست اما از این دو مقدمه نمیتوانیم نتیجه بگیریم که هیچ انسانی رونده نیست<sup>(۱)</sup>

(۱) شرح منطقی اغادات ص ۲۵۴ بالندگی تغییر و تصرف .

(۶۳۳) از این بیان معلوم شد که اگر دو مقدمه در کیف یکسان باشند نتیجه گاهی صادق و گاهی کاذب خواهد بود و این دلیل بر عقیم بودن شکل است :

مثلا اگر بگوئیم هر انسانی حیوان است و هر ناطقی حیوان است. نتیجه میدهد : هر انسانی ناطق است و این نتیجه صحیح است لیکن اگر بگوئیم : هر انسانی حیوان است و هر اسبی حیوان . نتیجه میدهد هر انسانی اسب است . و این نتیجه دروغ است و اگر هر دو مقدمه را سالبه گرفته و بگوئیم : هیچ انسانی سنك نیست . و هیچ اسبی سنك نیست . نتیجه صادق آنستکه هیچ انسانی اسب نیست .

لیکن اگر کبری را تغییر داده و بگوئیم هیچ انسانی سنك نیست. و هیچ ناطقی سنك نیست نتیجه میدهد : هیچ انسانی ناطق نیست و این دروغ است . و اگر دو مقدمه در کیف مختلف باشند نتیجه قیاس همیشه صادق خواهد بود .

(۶۳۴) لزوم شرط دوم که بایستی کبرای این شکل کلی باشد از اینجهت است که اگر جزئی باشد مفاد دو قضیه این خواهد بود که اصغر با قسمتی از اکبر مابینت دارد و این مسئله مجهول میماند که در قسمت دیگر اکبر بین آنها اتحاد و ملاقاتی حاصل است یا نیست . مثلا اگر در صفری یکی از انواع از نوع دیگر سلب شود و بر قسمتی از جنس که مشترك بین آن دو نوع است حمل گردد طرفین نتیجه نسبت بیک قسمت متوافق و متحد و با قسمت دیگر متباین هستند مثلا اگر بگوئیم هیچ انسانی اسب نیست . بعضی از حیوانات اسب هستند . نمی توانیم نتیجه بگیریم که بعضی از انسانها حیوان نیستند . زیرا انسان و اسب

هر يك با قسمتی از حیوان متحد و با قسمتی مباین هستند .

و همچنین اگر صفتی را بر یکی از انواع حمل و از بعضی از حیوان سلب نمائیم نمیتوانیم حیوانیت را از آن نوع سلب نمائیم . مثلاً اگر بگوئیم . کلاغ سیاه است و بعضی از حیوانات سیاه نیستند نه باین نتیجه میرسیم که : کلاغ حیوان نیست . و نه ثابت میشود که کلاغ حیوان است <sup>(۱)</sup>.

( ۶۳۵ ) و بهمین جهت است که اگر کبری کلی نباشد . در نتیجه اختلاف حاصل شده گاهی ایجاب و گاهی سلب صادق است .  
( ۶۳۶ ) مثلاً اگر در صغری یکی از انواع را از نوع دیگر سلب و در کبری همان نوع را بر بعضی از جنس مشترك بین دو نوع حمل نمایند نتیجه صادق ایجاب است .

و بار دیگر اگر در کبری نوع دوم را که در صغری سلب شده بود بر قسمتی از فصل خود حمل کنند <sup>(۲)</sup> نتیجه صادق در این مورد تباین طرفین و سلب نتیجه است و این اختلاف . دلیل بر عقیم بودن قیاس است . زیرا نتیجه لازم ممکن نیست يك بار صادق و بار دیگر کاذب باشد .  
مثال اگر بگوئیم :

هیچ انسانی اسب نیست . و بعضی از حیوانها اسب هستند . نتیجه

( ۱ ) شرح منطق اشارات صفحه ۲۵۴ با مختصری تغییر و تصرف

( ۲ ) مصنف کتاب ما از جهت اینکه در دو دلیلیکه ذکر کرده مورد صدق ایجاب هر دو را در یکجا مورد صدق سلب را بعداً در یکجا ذکر نموده . باین جهت فرض دوم را که مورد صادق بودن سلب است در آخر آورده و ما مورد صدق سالیه هر دلیلی را بعد از مورد صدق ایجاب آن ذکر کرده ایم باین جهت با ترتیب متن و ترجمه اختلاف داشته و با اندکی تأمل منطبق میشود .



صادق توافق وایجاب طرفین مطلوب است . و بایستی بگوئیم : بعضی از انسانها حیوانند .

لکن اگر گفته شود : هیچ انسانی اسب نیست . و بعضی از صاهلها اسب هستند . نتیجه صادق حکم به تباین و سلب است . و باید بگوئیم : هیچ انسانی صاهل نیست .

(۶۳۷) همچنین اگر در صغری فصلی را بر نوع خود حمل نمایند و در کبری یکبار همان فصل را از قسمتی از جنس خود سلب کنند . نتیجه صادق . ایجاب است . و بار دیگر اگر همان فصل را که در صغری بر نوع خود حمل شده است . در کبری از قسمتی از نوع دیگر سلب کنند . نتیجه صادق که بار اول ایجاب بوده بار دوم سلب است . مثلاً بار اول اگر گفته شود :

هر انسانی ناطق است . و بعضی از حیوانها ناطق نیستند . نتیجه صادق ایجاب است ، و باید بگوئیم . هر انسانی حیوان است . لیکن بار دوم اگر بگویند : هر انسانی ناطق است . و بعضی از سنگها ناطق نیستند ، نتیجه صادق سلب میباشد . و بایستی گفته شود : هیچ انسانی سنگ نیست .

### شرایط شکل دوم بحسب جهت

(۶۳۸) «شکل دوم» بحسب جهت دو شرط دارد که هر يك از آن دو شرط بین دو چیز مردد است .

(۶۳۹) «شرط اول» صغری بایستی دائمه باشد . و دائمه اعم از ضروریه است . بنابراین . صغری بایستی یا ضروریه مطلقه یا دائمه باشد :

(۶۴۰) در صورتیکه صغری غیر از اینها باشد کبری بایستی از قضایائی باشد که سالبه آنها قابل انعکاس است .

یعنی بایستی کبری . یکی از ضروریه مطلقه . دائمه مطلقه . مشروطه عامه . مشروطه خاصه . عرفیه عامه و یا عرفیه خاصه باشد .  
(۶۴۱) «شرط دوم» ممکنه بایستی بدون ضروریه مطلقه بکار نرود . و یا با کبرائی بکار رود که یکی از دو مشروطه باشد .

خلاصه شرط دوم . آنستکه اگر صغری ممکنه باشد . کبری بایستی ضروریه مطلقه یا مشروطه عامه و یا خاصه باشد . و اگر کبری ممکنه باشد صغری بایستی ضروریه مطلقه باشد .

(۶۴۲) دلیل اثبات شرط اول آنستکه اگر این شرط محقق نباشد اختلاف در اتّاج لازم می آید . زیرا اگر صغری ضروریه و یا دائمه نباشد از قضایای یازده گانه دیگر خواهد بود (۱) که اخص آنها مشروطه خاصه و وقتیه است .

(۶۴۳) کبری نیز اگر از آن شش قضیه ای که سالبه آنها قابل انعکاس است نباشد از هفت قضیه ای خواهد بود که سالبه آنها قابل انعکاس نبوده (۲) و اخص آنها وقتیه است .

(۶۴۴) مشهور از اینجهت قضایای غیر منعکسه السوالب را هفت قسم شمرده اند که موجهاترا سیزده قسم ذکر کرده و منتشره مطلقه و منتشره را به حساب نیاورده اند . و مصنف کتاب ما موجهاترا پانزده

---

( ۱ ) و ( ۲ ) برای یادآوری قضایای یازده گانه و قضایای غیر منعکسه السوالب بشماره ( ۵۲۰ ) مراجعه شود و سرانیکه مصنف ما قضایای سیزده گانه گفته است ضمن شماره ۶۴۴ بیان میشود .

قسم شمرده است . باینجهت قضایای غیر منعکسه نه قسم میشوند .  
 ( ۶۴۵ ) وقتیه مطلقه پس از اینکه مقید به لادوام گردد آنرا  
 وقتیه مینامند و مصنف کتاب ما در اینجا آنرا برخلاف مشهور وقتیه  
 خاصه نامیده و مقصود او از این تعبیر اخصیت این قضیه از وقتیه  
 مطلقه است .

( ۶۴۶ ) اختلاط مشروطه خاصه و وقتیه که اخص صغری ها  
 میباشد با اخص کبری ها که وقتیه است منتج نیست بدلیلکه بیان میشود  
 و وقتی ایندو اختلاط که از سایر اختلاطها اخص میباشد نتیجه ندهد .  
 اختلاطهای دیگر که اعم از آنها است نتیجه نخواهد داد زیرا اخص  
 که نتیجه ندهد اعم نیز نتیجه نمیدهد .

( ۶۴۷ ) دلیل اینکه اختلاط مشروطه خاصه و وقتیه با کبرای  
 وقتیه منتج نیست اختلاف در انتاج است زیرا هر گاه بگوئیم :  
 هیچ منخسف البته تا وقتی منخسف است تابان نیست ( نه  
 همیشه ) = ( که صغرای مشروطه خاصه است ) یا در وقت معین نه همیشه  
 ( که وقتیه است ) .

و هر قمری البته در وقت معینی تابان است . نه همیشه = ( که  
 کبری و وقتیه است ) .

نتیجه میدهد . که هر منخسف البته قمر است . در اینجا نتیجه  
 موجه صحیح است .

بار دیگر اگر بگوئیم : هیچ منخسف البته تا وقتی منخسف  
 است تابان نیست . نه همیشه = ( صغری و مشروطه خاصه است ) و هر

آفتابی در وقت معینی تابان است نه همیشه . نتیجه میدهد هیچ منخسفی البته آفتاب نیست . در این مورد نتیجه صحیح سالبه است . و اختلاف در سلب و ایجاب نتیجه دلیل بر عقیم بودن قیاس است . بنابراین رعایت شرط مذکور لازم است . تا اختلاف نتیجه لازم نیامده و نتیجه همیشه يك نواخت باشد .

( ۶۴۸ ) اثبات شرط دوم . که اگر صغری ممکنه باشد بایستی کبری ضروریه مطلقه یا مشروطه عامه و یا خاصه باشد .  
و یا اگر کبری ممکنه باشد صغری بایستی ضروریه مطلقه باشد .  
دلیل اثبات هر دو شق اختلاف در انتاج است .  
( ۶۴۹ ) توضیح دلیل در شق اول . آ سنکه اگر صغری ممکنه باشد و کبری هیچیک از ضروریه مطلقه و دو مشروطه نباشد بایستی از بقیه موجبات باشد .

هفت قسم از موجبات دیگر که سالبه آنها قابل انعکاس نیست در ضمن شرط اول ثابت شد که با صغرای ممکنه نتیجه نمیدهند . ( و این مطلب در جائی ثابت شد که گفتیم قضایای سیزده گانه با هفت قضیه ایکه غیر منعکسه السوالب اند نتیجه نمیدهد ) زیرا از جمله قضایای سیزده گانه دو ممکنه است .

باقی میماند سه قسم از موجبات دیگر که دائمه و دو عرفیه است و ترکیب صغرای ممکنه با این سه قسم نیز غیر منتج است ( به بیانیکه اینک ذکر میشود )

اختلاط صغرای ممکنه با دائمه عقیم است . زیرا اگر بگوئیم :

هر شخص رومی ممکن است سیاه باشد . و هیچگاه هیچ شخص رومی سیاه نیست . این دومقدمه صادق است . زیرا جایز است محمولیکه بطور امکان برای موضوع خود ثابت است همیشه در وجود از آن مسلوب باشد .

نتیجه صادق ایندو مقدمه ایجاب است و باید بگوئیم هر شخص رومی دائما رومی است زیرا اگر سالبه باشد سلب شیئی از نفس لازم می آید که محال است .

بار دیگر اگر بگوئیم : هر شخص رومی ممکن است سیاه باشد و هیچگاه هیچ شخص تر کی سیاه نیست نتیجه صحیح سالبه است و بایستی بگوئیم هیچ شخص رومی تر کی نیست . و این اختلاف در سلب و ایجاب نتیجه دلیل بر عقیم بودن آن است .

مثال دیگر هر گاه گفته شود : هر فلکی ممکن است ساکن باشد و هیچ قمری هیچگاه ساکن نیست نتیجه میدهد : هیچ فلکی قمر نیست :

و اگر بگوئیم : هر فلکی ممکن است ساکن باشد و هیچ فلکی هیچگاه ساکن نیست . نتیجه سالبه محال است و باید بگوئیم : هر فلکی همیشه فلك است . و اختلاف در انتاج نشانی عقیم بودن قیاس است .

صغرای ممکنه با عرفیه عامه نیز منتج نیست . زیرا دائمه اخص از عرفیه است .

(معنی اخص بودن دائمه آنستکه هر محمولیکه ادام الذات برای

موضوع ثابت باشد مادام الوصف نیز ثابت است و عکس آن صادق نیست)  
اختلاف انتاج در دائمه که ثابت شد در عرفیه که اعم است

نیز ثابت است . زیرا رفع اعم بدون رفع اخص ممکن نیست .

صغرای ممکنه با عرفیه خاصه نیز غیر منتج است . زیرا علاوه  
بر آنکه عرفیه خاصه اعم از عامه و دائمه است . لادوام که قید آنست  
در کیف با اصل مخالف بوده و با صغری نیز موافق خواهد بود . در  
صورتیکه دو مقدمه شکل دوم اگر در کیف موافق باشند عقیم خواهد بود.

( ۶۵۰ ) توضیح دلیل در شق دوم از شرط دوم . آنستکه اگر

کبری ممکنه بوده و صغری ضروریّه مطلقه نباشد اختلاف در انتاج لازم  
می آید . زیرا ضمن اثبات شرط اول بدست آمد که کبرای ممکنه ( که  
از جمله قضایای غیر منعکسه السوالب است ) فقط با صغرای دائمه و ضروریّه  
نتیجه میدهد و باغیر این دو منتج نیست و اکنون ثابت میکنیم که کبرای  
ممکنه فقط با صغرای ضروریّه نتیجه میدهد و با صغرای دائمه عقیم است  
باین دلیل که جایز است بعضی از محمولها همیشه بطور امکان از موضوع  
خود سلب شوند لکن در وجود همیشه برای موضوع خود ثابت باشند.  
باینجهت صغرای ممکنه با کبرای دائمه گاهی نتیجه مثبت و گاهی منفی  
میدهد و اختلاف نتیجه دلیل بر عقیم بودن آنست .

مثلا اگر بگوئیم : همه رومیها همیشه سفید هستند . و هم رومیها  
ممکن است سفید نباشند . نتیجه صحیح مثبت است و باید بگوئیم همه  
رومیها همیشه رومی هستند .

وبار دیگر اگر بگوئیم : هم رومیها همیشه سفید هستند و هیچ

هندی ای ممکن است سفید نباشد نتیجه صحیح سلب است . و باید بگوئیم هیچ رومی ای هندی نیست . و اختلاف نتیجه دلیل بر عقیم بودن است . بنابراین کبرای ممکنه با صغرای دائمه منتج نبوده و بایستی ضروریه باشد .

ترکیبات یا ضروب منتهجه شکل دوم از جهت کم و کیف

(۶۵۱) قبلا گفته شد که در همه شکلهای از ترکیب محصورات چهار گانه (ایکه در صغری و کبرای آنها موجود است) ۱۶ ضرب حاصل می شود و در شکل دوم نیز همین شانزده ترکیب محتمل است . هشت قسم از ۱۶ ترکیب بواسطه واجد نبودن شرط اول که اختلاف در کیف است از اعتبار ساقط میشوند .

چهار قسم دیگر بواسطه فقدان شرط دوم که کلی بودن کبری میباشد بیرون میروند . بنابراین ضروب منتهجه که واجد هر دو شرط میباشند چهار ترکیب از شانزده ترکیب است بقراریکه توضیح داده می شود .



## فهرست شروب منتهجه شکل دوم با ذکر مثال

انتیجه		کبری		صغری	
مثال	نوع قضیه	مثال	نوع قضیه	مثال	نوع قضیه
هیچ انسانی اسب نیست	سالبه کلیه	هیچ انسانی خندان نیست	سالبه کلیه	هر انسانی خندان است	موجبه کلیه
، ، انسانی انسان ،	، ،	، ، انسانی است	موجبه ،	هیچ انسانی ، نیست	سالبه ،
بعضی حیوانات اسب نیستند	جزئی	هیچ انسانی ، نیست	سالبه ،	بعضی حیوانات ، هستند	موجبه جزئی
، ، انسان ،	جزئی ،	هر انسانی ، است	موجبه ،	، ، نیستند	سالبه جزئی

توضیح آنکه مصنف کتاب ما از این جمله که گفته است؛ (والرابع منها مع تبدیلیها) مقصود او تبدیل صغری و کبری از جهت سلب و ایجاب است بدون تبدیل کمیت، زیرا اگر مثل دوشرب اول عین آنها را تغییر مکان بدیم نتیجه کاذب خواهد بود. زیرا شرط کلی بودن کبری از میان می رود.



ضروب غیر منتجة شکل دوم

( ۶۵۶ ) هشت ضرب بواسطه واجد نبودن شرط کیفی که اختلاف

در سلب و ایجابست عقیم بوده و از این قرارند :

شماره	صغری	کبری	نتیجه
۱	موجبه کلیه	موجبه کلیه	عقیم
۲	سالبه	سالبه	،
۳	موجبه جزئی	موجبه	،
۴	سالبه	سالبه	،
۵	موجبه	موجبه جزئی	،
۶	سالبه	سالبه	،
۷	موجبه کلیه	موجبه	،
۸	سالبه	سالبه	،

چهار ضرب اول بواسطه نداشتن شرط کیفی و چهار ضرب دوم بواسطه فاقد بودن دو شرط کمی و کیفی بدون اعتبار و عقیم می باشند لیکن بطوریکه در شکل اول گفته شد همه را بشرط کیفی ملحق نموده اند. ( ۶۵۷ ) چهار ضرب دیگر بواسطه واجد نبودن شرط دوم که کلی بودن کبری میباشد عقیم بوده و بقراری هستند که ذکر میشود.

	صغری	کبری	نتیجه
۱	موجبه کلیه	سالبه جزئی	عقیم
۲	، جزئی	،	،
۳	سالبه کلیه	موجبه	،
۴	، جزئی	،	،

### اثبات حجیت و صحت انتاج شکل دوم

( ۶۵۸ ) از گذشته ها دانسته شد که انتاج شکل اول ضروری بین صریح بوده و محتاج به اثبات نیست بخلاف شکلهای دیگر که صحت انتاج آنها بایستی بدلیل ثابت گردد .

( ۶۵۹ ) برای اثبات صحت انتاج ترکیبهای مستجه شکل دوم دو قسم دلیل یافت میشود .

قسم اول دلیلی است عمومی که همه ضروب چهار گانه به آن ثابت میگردند .

قسم دوم دلیلهائی است که اختصاص به بعضی از ضروب این شکل داشته و ذکر میشود .

### دلیل خلف

( ۶۶۰ ) دلیل عمومی که همه ضروب این شکل را بآن میتوان ثابت کرد دلیل خلف است .

( ۶۶۱ ) تنظیم دلیل خلف چنانست که نقیض نتیجه را صغری قرار داده و با کبری ترکیب میکنیم شکل اول بدست می آید و نقیض صغرای اصل را نتیجه میدهد .

### مثال

نتیجه ضرب چهارم این قضیه بود : ( بعضی از حیوانها انسان نیستند ) برای اثبات صحت ترکیب این ضرب نقیض آنرا صغری قرار

داده و میگوئیم :

هر حیوانی انسان است . و هر انسانی خندانست . نتیجه میدهد .  
که هر حیوانی خندان است .

این نتیجه نقیض صغرای اصل و کاذبست . زیرا با فرض صحت  
صغری نقیضش ممکن نیست صادق باشد و کذب نتیجه بواسطه باطل  
بودن صغرای قیاس است باین بیان که قیاس مزبور از جهت صورت  
باطل نمیباشد زیرا شرایط شکل اول در آن جمع است و در انتاج شکل  
اول شبهه‌ای نیست . بنابراین کذب نتیجه بایستی بواسطه کذب مقدمات  
و ماده قیاس باشد .

کبرای قیاس باطل نیست زیرا از اول آنرا راست تلقی نموده  
بودیم و بایستی کذب نتیجه بواسطه کذب صغری باشد و کذب صغری  
موجب کذب نتیجه شده است . بنابراین نتیجه قیاس اول صحیح و نقیض  
آن باطل است و صدق نتیجه دلیل بر صحت قیاس میباشد .

### دلیل عکس کبری

( ۶۶۲ ) صحت ضرب اول و سوم را علاوه بر دلیل خلف بدلیل  
عکس کبری نیز میتوان ثابت نمود .

دلیل عکس کبری آنستکه کبرای قیاس را عکس نموده و معکوس  
آنرا بجای اصل قرار میدهیم صورت قیاس بشکل اول بر میگردد و  
نتیجه هردو قیاس یکسان است .

بنابراین نتیجه شکل دوم صحیح است و صحت نتیجه دلیل بر صحت  
صورت قیاس میباشد .

## مقال

ضرب سوم که قبلا ذکر شد بدین صورتست : بعضی از حیوانها خندان هستند . هیچ خدانی اسب نیست . نتیجه میدهد : بعضی از حیوانها اسب نیستند .

## دلیل افتراض

( ۶۶۳ ) این دلیل در ضرب سوم این شکل جاری میشود . افتراض چنانکه قبلا گذشت چنین عمل میشود که قضیه جزئی را بدل بکلی نمایند . باین ترتیب که وقتی موضوع قضیه ای جزئی بوده باشد معادلی برایش بیابند که با آن قسمی از کلی که موضوع حکم است مساوی باشد و آن عنوان یا صغرا که معادل با قسمی از کلی میباشد بجای خود کلی قرار داده و موضوع قضیه تصور نمایند .

( ۶۶۴ ) قیاس افتراض مرکب از دو قیاس است و در اینجا اولی از شکل دوم و دیگری از شکل اول است . و نتیجه قیاس اول را ( که از شکل دوم است ) کبرای قیاس دوم ( که از شکل اول است ) قرار میدهند . قیاس اول با آنکه از همین شکل است از جهت اینکه ضرب اول این شکل است و هر دو مقدمه اش کلی میباشد بوضوح و انتاج نزدیکتر بوده و برای اثبات قرینه سوم همین شکل بکار برده شده است .  
برای تشکیل قیاس افتراض دو قیاس تشکیل میدهم :



## قیاس اول

صفرای این قیاس قضیه ایستکه عنوان یا صفتی را بطور فرض بجای موضوع اول قرار داده و قضیه جزئی را بدل بکلی نموده ایم .  
این قضیه را صفری قرار داده و با کبرای اصل ضمیمه نموده و نتیجه ای از آن حاصل میکنیم .

## قیاس دوم

صفرای این قیاس ، قضیه ایستکه موضوع اصل را موضوع و عنوان فرضی را محمول آن قرار داده اند . و کبرای این قیاس نتیجه قیاس اول است .

نتیجه ای که از این قیاس اخیر حاصل میشود با نتیجه اصل مساوی بوده و دلیل بر صحت قرینه است .

## مثال ضرب سوم

قیاس اصل : بعضی از حیوانات خندانند . هیچ اسبی خندان نیست .  
نتیجه میدهد : بعضی از حیوانات اسب نیستند .

## مثال قیاس اول که از افتراض بدست آمده

( صفری : که موضوع اصل بوسیله افتراض کلی شده است ) : هر نویسنده ای خندان است .

( کبری . که عین کبرای اصل است ) : هیچ اسبی خندان نیست .  
( نتیجه حاصله از دو مقدمه ) : هیچ نویسنده ای اسب نیست .

## مثال قیاس دوم

قضیه‌ایکه از موضوع صفرای اصل و عنوان فرضی تشکیل گردیده صفری می‌باشد و آن این قضیه است: بعضی از حیوانات نویسنده اند (کبری که نتیجه قیاس اول است): هیچ نویسنده‌ای اسب نیست (نتیجه حاصله): بعضی از حیوانات اسب نیستند.

این نتیجه با نتیجه قیاس اصل مساوی بوده و دلیل بر صحت انتاج این ضرب است.

ضرب چهارم این شکل را نیز بدلیل افتراضی میتوان ثابت نمود

## مثال ضرب چهارم

اصل: بعضی از حیوانات خندان نیستند هر انسانی خندان است.

نتیجه میدهد: بعضی از حیوانات انسان نیستند.

## قیاس اول که از افتراض حاصل شده

هیچ غیر متفکری خندان نیست. هر انسانی خندان است.

نتیجه میدهد: هیچ غیر متفکری انسان نیست.

## قیاس دوم

( صفری که از موضوع صفرای اصل و عنوان فرضی تشکیل گردیده ) : بعضی از حیوانات غیر متفکرند.

( کبری که نتیجه قیاس اول است ) : هیچ غیر متفکری انسان نیست.

(نتیجه حاصله از دو مقدمه مذکور): بعضی از حیوانات انسان نیستند  
این نتیجه با نتیجه اصل برابر است (۱)

### دلیل عکس صغری

( ۶۶۵ ) این دلیل فقط در ضرب دوم این شکل جاری میشود ،  
زیرا کبرای این ضرب موجب است و صلاحیت دارد که صغرای شکل  
اول قرار گیرد و صغرای این قرینه سالبه کلیه است که بکلیه منعکس  
میشود و شرط کبرای شکل اول که کلیت است در آن موجود میباشد .  
( ۶۶۶ ) دلیل عکس صغری باینگونه تشکیل می شود که صغری  
را معکوس نموده و آنرا کبری و کبرای اصل را صغری قرار میدهیم  
قیاس بصورت شکل اول در آمده و نتیجه اش را معکوس مینمائیم با  
نتیجه اصل یکی میشود .

### مثال ضرب دوم این است

هیچ اسبی خندان نیست . هر انسانی خندان است . نتیجه میدهد:  
هیچ اسبی انسان نیست .  
این قیاس را بصورت عکس صغری و بشکل اول در آورده  
و میگوئیم :

هر انسانی خندان است . هیچ خدانی اسب نیست . نتیجه میدهد:  
هیچ انسانی اسب نیست . این قضیه را معکوس مینمائیم چنین میشود :  
که هیچ اسبی انسان نیست . و این قضیه با نتیجه اصل یکی بوده و دلیل

برصحت انتاج آن است .

### مختلطات منتهجه شکل دوم

( ۶۶۷ ) ضروبيکه از اختلاط ۱۳ قضیه موجهه صغری با ۱۳ موجهه کبری در این شکل حاصل میشود مانند شکل اول ۱۶۹ ضرب میباشد . و از اینده ۷۷ صورت ترکیبی بواسطه نداشتن شرط اول از اعتبار ساقط میگردد . زیرا شرط اول این بود که صغری دائمه و یا ضروریه باشد و اگر نبود کبری از شش قضیه ای باشد که سالبه آنها قابل انعکاس است .

بنابر این قضایاییکه فاقد این شرط هستند . یازده صغرای غیر دائمه و غیر ضروریه و هفت کبرای غیر منعکسه میباشد که نتیجه ضرب ایندو قسم به ۷۷ ضرب میرسد و آنها فاقد شرط اول هستند .

شرط دوم نیز هشت قرینه را که فاقد آن هستند از اعتبار ساقط مینماید و این هشت ضرب از اختلاط دو صغرای ممکنه با کبرای دائمه و دوعرفیه عامه و خاصه و از اختلاط کبرای ممکنه عامه و خاصه با صغرای دائمه حاصل میشوند . و رویم ۸۵ قرینه که بعضی فاقد هر دو شرط هستند و بعضی فاقد یکی از دو شرط هستند از اعتبار بیرون رفته و ۸۴ ضرب منتج باقی میماند و جدول ضروب منتهجه و غیر منتهجه بعدا خواهد آمد .

نتیجه در ۸۴ ضرب مزبور حالات مختلفی دارد و برای استخراج نتایج آنها چهار قاعده ذکر میشود :



### قاعده استخراج نتایج موجهه شکل دوم

( ۶۶۸ ) نتایجیکه از اختلاطهای صحیح شکل دوم حاصل میشود بجهنهای مختلفی موجه میگرددند . گاهی نتیجه دائمه و در بعضی از ترکیبات با حذف لادوام و هر گونه ضرورتی ، فی الجمله تابع صغری می باشد .

( ۶۶۹ ) برای استخراج نتیجه از حیث جهت در موارد مذکور بقواعدی که ذکر میکنیم بایستی رجوع شود .

« قاعده اول » اگر یکی از دو مقدمه ضروریه یا دائمه باشد نتیجه دائمه خواهد بود .

« قاعده دوم » هر گاه هیچیک از دو مقدمه دائمه یا ضروریه نباشد اگر صغری بقید لازمورت و لادوام مقید نباشد عین جهتیکه در صغری موجود است به نتیجه نقل میشود .

« قاعده سوم » اگر هیچیک از دو مقدمه ضروریه و دائمه نبوده و صغری مرکب یعنی مقید بلا دوام یا ضرورت باشد . قید اسقاط گردیده و بقیه جهت از صغری به نتیجه منتقل میگردد .

« قاعده چهارم » اگر هیچیک از دو مقدمه ضروریه و دائمه نبوده و صغری دارای هر گونه ضرورت غیر دائمه یعنی ضرورت وصفیه و یا وقتیه باشد . ضرورت اسقاط گردیده و نتیجه به بقیه آن جهت موجه می گردد .

( ۶۷۰ ) برای منطبق نمودن قواعد چهار گانه مزبور نتایج حاصله را در پنج طبقه تنظیم و برای هر یک جدول مخصوصی ترتیب داده ایم .

« طبقه اول » اختلاطهاییکه طبق قاعده اول نتیجه آنها دائمه مطلقه است .

نتیجه	کبری	صغری	نتیجه	کبری	صغری	نتیجه
دائمه مطلقه	ضروریه مطلقه	دائمه مطلقه	۱۴	ضروریه مطلقه	۱	ضروریه مطلقه
« «	دائمه مطلقه	« «	۱۵	دائمه مطلقه	« «	« «
« «	مشروطه عامه	« «	۱۶	مشروطه عامه	« «	« «
« «	مشروطه خاصه	« «	۱۷	مشروطه خاصه	« «	« «
« «	عرفیه عامه	« «	۱۸	عرفیه عامه	« «	« «
« «	عرفیه خاصه	« «	۱۹	عرفیه خاصه	« «	« «
« «	مطلقه عامه	« «	۲۰	مطلقه عامه	« «	« «
« «	وجودیه لادائمه	« «	۲۱	وجودیه لاد	« «	وجودیه لاد
« «	وجودیه لاضروریه	« «	۲۲	وجودیه لاضروریه	« «	وجودیه لاضروریه
« «	واقیه	« «	۲۳	واقیه	« «	واقیه
« «	منتشره	« «	۲۴	منتشره	« «	منتشره
« «	ضروریه مطلقه	مشروطه عامه	۲۵	ضروریه مطلقه	« «	ممکنه عامه
« «	دائمه مطلقه	« «	۲۶	دائمه مطلقه	« «	ممکنه خاصه

بقية طبعة اول

	صغرى	كبرى	نتيجه		صغرى	كبرى	نتيجه	
٢٧	مشرقة خاصة	ضرورية مطلقه	دائمة مطلقه	٣٦	وجوديه لادائمه	دائمة مطلقه	دائمة مطلقه	
٢٨	ع	دائمة	ع	٣٧	وجوديه لاضروريه	ضروريه	ع	
٢٩	عريفه عامه	ضروريه	ع	٣٨	ع	دائمة	ع	
٣٠	ع	دائمة	ع	٣٩	وقتيه	ضروريه	ع	
٣١	عرفيه خاصه	ضروريه	ع	٤٠	ع	دائمة	ع	
٣٢	ع	دائمة	ع	٤١	مشتتره	ضروريه	ع	
٣٣	مطلقه عامه	ضروريه	ع	٤٢	ع	دائمة	ع	
٣٤	ع	دائمة	ع	٤٣	مممكنه عامه	ضروريه	ع	
٣٥	وجوديه لادائمه	ضروريه	ع	٤٤	مممكنه خاصه	ضروريه	ع	

( ٦٧١ ) « طبقه دوم ، اختلاطهايكه طبق قاعده دوم چيتيكه در صفري موجود است عينا به نتيجه منتقل ميشود .

نتيجه	كبري	صفري		نتيجه	كبري	صفري	ردیف
مطلقه عامه	مشروطه خاصه	مطلقه عامه	۵۰	مرفيه عامه	مشروطه عامه	مرفيه عامه	۴۵
«	عرفيه عامه	«	۵۱	«	خاصه	«	۴۶
«	خاصه	«	۵۲	«	عرفيه عامه	«	۴۷
ممكنه عامه	مشروطه عامه	ممكنه «	۵۳	«	خاصه	«	۴۸
«	خاصه	«	۵۴	مطلقه عامه	مشروطه عامه	مطلقه عامه	۴۹

( ۶۷۲ ) د طبقة سوم و تر کياتيکه طبق قاعده سوم قيد لادوام و لاضورت از صفري حذف و

بقية جهت از صفري به نتيجه نقل ميشود .

در چهار تر کيب لاضورت صفري و در دو تر کيب اخير از لاضورت دو طرفه صفري يکي حذف شده است .				در اين هشت تر کيب لادوام از نتيجه حذف شده است .			
نتيجه	کبري	صفري	شماره	نتيجه	کبري	صفري	شماره
مطلق عامه	مشروطه عامه	وجوديه لاضوريه	۶۳	عرفيه عامه	مشروطه عامه	عرفيه خامه	۵۵
° °	° خامه	° °	۶۴	° °	° خامه	° °	۵۶
° °	عرفيه عامه	° °	۶۵	° °	عرفيه عامه	° °	۵۷
° °	° خامه	° °	۶۶	° °	° خامه	° °	۵۸
ممکنه عامه	مشروطه عامه	ممکنه خامه	۶۷	مطلق عامه	مشروطه عامه	وجوديه لاداناه	۵۹
° °	° خامه	° °	۶۸	° °	° خامه	° °	۶۰
				° °	عرفيه عامه	° °	۶۱
				° °	° خامه	° °	۶۲

( ۶۷۳ ) « طبقه چهارم » ضروریکه طبق قاعده سوم و چهارم ضرورت و قید لادوام از صفری حذف شده است .

نتیجه	کبری	صفری	شماره	نتیجه	کبری	صفری	شماره
عرفیه عامه	عرفیه عامه	مشروطه خاصه	۷۱	عرفیه عامه	مشروطه عامه	مشروطه خاصه	۶۶
« «	« «	« «	۷۲	« «	« «	« «	۷۰

( ۶۷۴ ) بقیه ضروریاتیکه طبق قاعده سوم و چهارم ضرورت و قید لادوام از صفری استقاط گردیده

نتیجه	کبری	صفری	شماره	نتیجه	کبری	صفری	شماره
منتشره مطلقه	مشروطه عامه	منتشره	۷۷	وقتیّه مطلقه	مشروطه عامه	وقتیّه	۷۳
« «	« «	« «	۷۸	« «	« «	« «	۷۴
« «	عرفیه عامه	« «	۷۹	« «	عرفیه عامه	« «	۷۵
« «	« «	« «	۸۰	« «	« «	« «	۷۶

نتیجه این هشت ترکیب را چنانکه در جدول ملاحظه میشود در بعضی از کتب منطق وقتی مطلقه و منتهیه تعیین کرده اند . در صورتیکه طبق قواعدیکه از همان کتب نقل شده است بایستی صغرای وقتی به حینیه مطلقه تبدیل گردد . و حینیه مطلقه حکم به فعلیت ثبوت یا سلب در بعضی اوقات وصف موضوع است . و صغرای منتهیه بایستی بقضیه ای تبدیل گردد که به ثبوت محمول در وقت غیر معینی حکم شده باشد بطوریکه خالی از ضرورت باشد و چنین قضیه ای بامطلقه عامه بهتر منطبق میگردد بنابراین منتهیه نیز بایستی بمطلقه عامه تبدیل گردد . زیرا ضرورت و قید لادوام هر دو بایستی از صغری برداشته شود و وقتی که لادوام و ضرورت هر دو از وقتی حذف شود حینیه مطلقه باقی خواهد ماند و اگر ضرورت وقتی حذف نشود بدستور چهارم عمل نشده است . همچنین هر گاه ضرورت و قید لادوام از منتهیه سلب گردد جز مطلقه عامه چیزی صادق نخواهد بود .



(۶۷۵) و طبقه پنجم، ضرباتیکه ضرورت تنها از صفری ساقط می گردد.

نتیجه	کبری	صفری	شماره	نتیجه	کبری	صفری	شماره
عرفیه عامه	عرفیه عامه	مشروطه عامه	۸۳	عرفیه عامه	مشروطه عامه	مشروطه عامه	۸۱
« «	خام	« «	۸۴	« «	خامه	« «	۸۲

(۶۷۶) مختلطات شكل دوم كه بواسطه نداشتن شرط اول عقیم هستند.

نتیجه	کبری	صفری	شماره	نتیجه	کبری	صفری	شماره
عقیم	وقفیه	مشروطه خامه	۸	عقیم	وجودیه لادائمه	مشروطه عامه	۱
«	منتشره	«	۹	«	وجودیه لاضروریه	«	۲
«	مطلقه عامه	«	۱۰	«	وقفیه	«	۳
«	وجودیه لادائمه	عرفیه عامه	۱۱	«	منتشره	«	۴
«	وجودیه لاضروریه	«	۱۲	«	مطلقه عامه	«	۵
«	وقفیه	«	۱۳	«	وجودیه لادائمه	مشروطه خامه	۶
«	منتشره	«	۱۴	«	وجودیه لاضروریه	«	۷



بقیمہ مختلفات شکل دوم کہ عقیم هستند

شماره	صغری	کبری	نتیجه	شماره	صغری	کبری	نتیجه
۱۵	عربی عامه	مطابق عامه	عقیم	۲۷	وجودیہ لاضروریہ	وجودیہ لاضروریہ	عقیم
۱۶	عربی خاصه	وجودیہ لادائمه	ع	۲۸	ع	وقتیہ	ع
۱۷	ع	وجودیہ لاضروریہ	ع	۲۹	ع	منتشرہ	ع
۱۸	ع	وقتیہ	ع	۳۰	ع	مطابق عامه	ع
۱۹	ع	منتشرہ	ع	۳۱	وقتیہ	وجودیہ لادائمه	ع
۲۰	ع	مطابق عامه	ع	۳۲	ع	وجودیہ لاضروریہ	ع
۲۱	وجودیہ لادائمه	وجودیہ لادائمه	ع	۳۳	ع	وقتیہ	ع
۲۲	ع	وجودیہ لاضروریہ	ع	۳۴	ع	منتشرہ	ع
۲۳	ع	وقتیہ	ع	۳۵	ع	مطابق عامه	ع
۲۴	ع	منتشرہ	ع	۳۶	منتشرہ	وجودیہ لادائمه	ع
۲۵	ع	مطابق عامه	ع	۳۷	ع	وجودیہ لاضروریہ	ع
۲۶	وجودیہ لاضروریہ	وجودیہ لادائمه	ع	۳۸	ع	وقتیہ	ع

بقیه مختلطات شكل دوم

نتیجه	کبری	صغری	شماره	نتیجه	کبری	صغری	شماره
غیر	دقیقه	مطلقه عامه	۴۳	غیر	منتشره	منتشره	۳۹
،	منتشره	،	۴۴	،	مطلقه عامه	،	۴۰
،	مطلقه عامه	،	۴۵	،	وجودیه لادائمه	مطلقه عامه	۴۱
				،	وجودیه لاضرریه	،	۴۲

اینها ترکیباتی هستند که چون هیچیک از دو مقدمه ممکنه نبوده . فقط فاقد شرط اول میباشند و بقیه

۷۷ ترکیب که فاقد هر دو شرط هستند در فهرست قسم سوم مندرج است .

( ۱۷۷ ) مختلطات شكل دوم كه بواسطة نداشتن شرط دوم عقيم هستند .

شماره	صغرى	كبرى	نتيجه	شماره	صغرى	كبرى	نتيجه
۴۶	دائمه مطلقه	ممکنه عامه	عقيم	۵۰	ممکنه عامه	عرفيه خاصه	عقيم
۴۷	« «	« خاصه	«	۵۱	« خاصه	دائمه مطلقه	«
۴۸	ممکنه عامه	دائمه مطلقه	«	۵۲	« «	عرفيه عامه	«
۴۹	« «	عرفيه عامه	«	۵۳	« «	« خاصه	«

( ۱۷۸ ) مختلطات شكل دوم كه بواسطه نداشتن هر دو شرط عقيم هستند .

شماره	صغرى	كبرى	نتيجه	شماره	صغرى	كبرى	نتيجه
۵۴	مفروضه عامه	ممکنه عامه	عقيم	۶۰	عرفيه خاصه	ممکنه عامه	عقيم
۵۵	« «	« خاصه	«	۶۱	« «	« خاصه	«
۵۶	« «	« خاصه	«	۶۲	وجوديه لا اذاته	« عامه	«
۵۷	« «	« خاصه	«	۶۳	« «	« خاصه	«
۵۸	عرفيه عامه	« عامه	«	۶۴	« لا ضروريه	« عامه	«
۵۹	« «	« خاصه	«	۶۵	« «	« خاصه	«

## بقیه فهرست مختلطات شکل دوم

نتیجه	کبری	صغری	شماره	نتیجه	کبری	صغری	شماره
غنی	ممکنه خاصه	ممکنه عامه	۷۶	غنی	ممکنه عامه	وقیه	۶۶
«	مطلقه عامه	خاصه	۷۷	«	خاصه	«	۶۷
«	دجوده لادائمه	«	۷۸	«	عامه	منتشره	۶۸
«	لاضروریه	«	۷۹	«	خاصه	»	۶۹
«	وقیه	«	۸۰	«	مطلقه عامه	ممکنه عامه	۷۰
«	منتشره	«	۸۱	«	دجوده لادائمه	«	۷۱
«	ممکنه عامه	«	۸۲	«	لاضروریه	«	۷۲
«	خاصه	«	۸۳	«	وقیه	«	۷۳
«	عامه	«	۸۴	«	منتشره	«	۷۴
«	خاصه	«	۸۵	«	ممکنه عامه	«	۷۵

توضیح آنکه منتشره را ملحق جدول ۵۲۰ از موجهات سیزده گانه که ماخذ اصل ۱۶۹ تر کیه، قسم است خارج شمردند و بایستی جزء ترکیبات نیا بدو حال آنکه آنرا در ترکیبات داخل نموده اند. و ناچار بعضی از ترکیباتی را که جز موجهات سیزده گانه اند حذف نموده اند.

## شرایط صحت شکل سوم

(۶۷۹) شکل سوم نیز بحسب کم و کیف وجهت سه شرط دارد .  
ولفظ «مفکین» را رمز شرط کمی و کیفی آن قرار داده اند .  
( ۶۸۰ ) « شرط اول » صفرای این شکل بحسب کیف بایستی  
موجه باشد . زیرا :

«اولاً» چنانکه در شکل اول گفته شد حکم در کبری بر اوسط  
شده است تا محمول را که اکبر است و برای اوسط ایجاب یا سلب گردیده  
بتوسط اوسط برای اصغر نیز ایجاب یا سلب نمائیم . و اگر صفری موجه  
نباشد اصغر با اوسط اتحادی ندارد تا حکم اوسط برای اصغر ثابت  
گردد زیرا حکم مباین بمباین دیگر سرایت نمیکند .

( ۶۸۱ ) «ثانیاً» اگر صفری موجه نباشد در موارد متعددی که  
اجزاء قیاس از جهت کم و کیف و سایر شرایط یکسان هستند اختلاف  
پدید آمده و گاهی نتیجه صحیح موجه و گاهی سالبه میباشد . و اختلاف  
نتیجه با اتحاد شرایط نشانی باطل بودن قیاس و دلیل بر آن است که  
بین مطلوب و قیاس رابطه وجود نداشته و مطلوب لازم قیاس نمیشد .

( ۶۸۲ ) بیان اختلاف آنست که اگر صفری سالبه باشد از دو  
حال خارج نیست یا صفری و کبری هر دو سالبه اند و یا صفری سالبه و  
کبری موجه میباشد .

در صورت اول که هر دو سالبه باشند . اگر در صفری یکی از  
انواع را از نوع دیگری که مباین با آنست سلب کنیم . و در مقدمه دیگر

یکی از فصول آن نوع را از نوع مابین سلب نمائیم در يك مورد حق ایجاب و در جای دیگر سلب است .

مثلا اگر بگوئیم هیچ انسانی اسب نیست . و هیچ انسانی صاهل نیست . نتیجه صحیح ایجاب است و بایستی بگوئیم : بعضی از اسبها صاهل هستند .

بار دیگر اگر بگوئیم هیچ انسانی اسب نیست . و هیچ انسانی پرنده نیست نتیجه صحیح سلب است و بایستی بگوئیم بعضی از اسبها پرنده نیستند .

( ۶۸۳ ) فرض دوم آنستکه صغری سالبه و کبری موجهه باشد باز هم در نتیجه اختلاف حاصل میشود :

مثلا اگر یکی از دو نوع را از نوع دیگر سلب نمائیم و فصل آن نوع را بر خودش حمل کنیم در موارد مختلف گاهی نتیجه موجهه و گاهی سالبه است .

مثل اینکه يك بار بگوئیم : هیچ انسانی اسب نیست و همه انسان ها ناطقند . نتیجه صحیح سلب است و بایستی بگوئیم بعضی اسب ها ناطق نیستند .

لکن اگر بگوئیم : هیچ انسانی اسب نیست و همه انسانها حساس هستند . نتیجه صحیح ایجاب است و بایستی بگوئیم : بعضی اسبها حساس هستند .

و از اینجا تا انتها میشود که صغری همیشه بایستی موجهه باشد

تا هموار، نتیجه یکسان بوده و اختلاف پدید نیاید (۱)

در عبارت کتاب دو نکته موجود است که بایستی توضیح داده شود.

( ۶۸۴ ) نکته اول . آنستکه چنانکه در زیر نویس متن عربی

اشاره شده عبارت ناقص است . زیرا برای بیان اختلاف طرف توافق

یعنی ایجاب نتیجه را ذکر کرده و تباین را ذکر ننموده است . و

میتوان گفت عبارت را باجمال گذرانیده و مورد سلب را بفهم خواننده

و اگذار کرده است .

( ۶۸۵ ) «نکته دوم» آنکه کلمه جنس را بمعنی نوع استعمال

نموده و گفته است فصل را از چیزیکه باجنس آن مباین است سلب نمایند

و این استعمال دور از اصطلاح نیست زیرا شیخ در کتاب شفا برای جنس

چند معنی شمرده است و یکی از آن معانی نوع است . چنانکه وقتی

میگوئیم جنس انسان با سب دوتا است مقصود نوع آنها میباشد .

( ۶۸۶ ) «شرط دوم» صفرای شکل سوم مانند شکل اول بایستی

فعلیت داشته باشد و حداقل فعلیت در موجهات مطلقه عامه است .

( ۱ ) مصنف کتاب ما مطالبی را که ذکر کردیم در تعلیقات خود بر شرح

حکمت الاشراق صفحه ۱۰۸ باین عبارت بیان نموده است . اما لزوم العرط

الاول . فلان الاصغر اذا كان مهابتا للاوسط بالسلب كالفرس مثلاً للانسان فلم يعلم

ان الاكبر المحمول على الاوسط هل يلاقيه كالحيوان او يباينه كالناطق . كقولنا

لا شيء من الانسان بفرس . و لا شيء من الانسان بهمال . او حجر . و الصادق

في الاولين اللاحق و في الاخرين السلب و الاختلاف يوجب العمم ، نظیر این

عبارت در شرح منطلق اشارات صفحه ۲۶۹ موجود است و ظاهراً با حذف

قسمی از آنجا اقتباس گردیده و مثال بر آن افزوده شده باشد .

دلیل بر لزوم این شرط آنستکه امکان بدون فعلیت در صفری کافی نیست. زیرا چنانکه در شکل اول بیان شد تا صفری فعلیت نداشته باشد اوسط با اصغر بالفعل متحد نمیشود و تا این اتحاد بعمل نیاید اتحاد یا هبائنت اصغر با اکبر ثابت نمیشود.

بعلاوه صفری اگر ممکنه باشد در نتیجه اختلاف پدید می آید. زیرا گاهی نتیجه صحیح ایجاب و در قیاس دیگری که از هر جهت مشابه با اول است نتیجه صحیح سلب است، مثلاً اگر بگوئیم: هر انسانی ممکن است کاتب باشد، و هر انسانی ناطق است نتیجه صحیح ایجاب است و بایستی بگوئیم: بعضی کاتبها ممکن است ناطق باشند لکن اگر گفته شود: هر انسانی ممکن است لباس پوش باشد. بعضی از انسانها همیشه عریانند. نتیجه صحیح سلب است و بایستی بگوئیم: هیچ لباس پوشیده ای عریان نیست و اختلاف در نتیجه دلیل بر عقیم بودن قیاس است، باینکه صفری بایستی فعلیت داشته باشد تا اختلاف در انتاج لازم نیاید.

(۶۷۷) «شرط سوم» یکی از دو مقدمه شکل سوم بایستی کلی باشد زیرا اگر هر دو جزئی باشند ممکن است آن بعض و قسمتی که در صفری اصغر بر آن حمل شده و متحد با اصغر است غیر از آن قسمتی باشد که با اکبر اتحاد دارد و باین احتمال اکبر برای اصغر ثابت نشده و اتحاد فی الجمله آنها قطعی نیست.

### ضروب منتهجه شکل سوم

(۶۸۸) ضروب محتمله این شکل مانند شکلهای دیگر شانزده است. همت ضرب بواسطه شرط اول که بایستی صفری موجه باشد از



اعتبار ساقط میشود . و دو ضرب بواسطه نداشتن شرط دوم که کلی بودن یکی از دو مقدمه است منتج نیست بنا بر این شش ضرب منتج باقی میماند .  
ضروب ششگانه که واجد شرط کمی و شرط کیفی می باشند عبارتند از :

(۶۸۹) چهار ضرب از ترکیب دو قسم صفرای موجبه : ( کلیه و جزئیه ) . بادو کبرای کلی : ( موجبه و سالبه )  
( ۶۹۰ ) دو قسم دیگر هم از ترکیب صفرای موجبه کلیه بادو کبرای جزئیه : ( سالبه و موجبه ) حاصل میشود و هر يك از آنها به ترتیب در این جدول باز کر مثال نوشته شده است .



( ۶۹۱ ) ضروب منتهجه شکل سوم بخصب کم و کیف

نتیجه		تجربى		صفرى	
مثال	نوع قنیه	مثال	نوع قنیه	مثال	نوع قنیه
بعضى از حیواناتها نالطى هستند	موجب جزئیه	هر انسانی نالطى است	موجب کلیه	هر انسانی حیوان است	موجب کلیه
، ، ،	، ، ،	هیچ انسانی اسب نیست	، ، ،	، ، ،	، ، ،
بعضى از انسانها روزند هستند	موجب جزئیه	همه حیواناتها روزند هستند	موجب	بعضى از حیواناتها انسان نیستند	موجب جزئیه
، ، ،	، ، ،	هیچ حیوانى سنگ نیست	، ، ،	، ، ،	، ، ،
بعضى از حیواناتها نورسند اند	موجب جزئیه	بعضى از انسانها نورسند اند	موجب جزئیه	هر انسانی حیوان است	موجب کلیه
بعضى از حشرات انسان نیستند	، ، ،	بعضى از حیواناتها انسان نیستند	، ، ،	هر حیوانى حشرات است	، ، ،

( ۶۹۲ ) نتیجه چنانچه ملاحظه شد در تکها ( اول . سوم . پنجم ) موجب جزئیه و در جفتها . دوم .

چهارم . ششم ، سالبه جزئیه است.

بکسر

(۶۹۳) نتیجه شکل سوم در همه ضربها جزئی میباشد و نتیجه کلی ندارد. زیرا در این شکل موضوع نتیجه در صفری محمول میباشد و ممکن است محمول صفری از موضوع خود یعنی اوسط اخص بوده باشد و در اینصورت اوسط با همه افراد اصغر متحد نخواهد بود.

بعبارت دیگر از صفرای کلی در این شکل استفاده میشود که همه افراد موضوع با محمول متحد است لکن استفاده نمیشود که همه افراد محمول نیز با موضوع متحد است و نتیجه در صورتی کلی خواهد بود که از صفرای این حکم بدست آید که همه افراد محمول نیز با موضوع خود متحد و مساوی هستند و خلاصه آنکه مفاد شکل سوم ملاقات بعضی از افراد اصغر با اوسط است بنابراین نتیجه قطعی که لازم قیاس است ملاقات اکبر با اصغر فی الجمله است و کلیت آن قطعی نیست. باین جهت نتیجه این شکل همیشه جزئی میباشد هر چه که از جای دیگر کلیت حکم بر ما ثابت شده باشد.

موجب بودن یا سالبه بودن نتیجه در این شکل تابع موجب بودن یا سالبه بودن کبری میباشد زیرا صفری چنانکه معلوم شد همیشه موجب است.



(۶۹۴) ضروب غیر منتهی شکل سوم بواسطه نداشتن شرط اول

نتیجه	کبری	صغری	
عقیم	موجب کلیه	سالیه کلیه	۱
<	جزئی	جزئی	۲
<	سالیه کلیه	سالیه کلیه	۳
<	جزئی	، ،	۴
<	موجب کلیه	سالیه جزئی	۵
<	سالیه	، ،	۶

(۶۹۴) ضروب غیر منتهی شکل سوم بواسطه نداشتن هر دو شرط

نتیجه	کبری	صغری	
عقیم	موجب جزئی	سالیه جزئی	۱
،	سالیه	، ،	۲

(۶۹۴) ضروب غیر منتهی شکل سوم بواسطه فاقد بودن شرط دوم

نتیجه	کبری	صغری	
عقیم	سالیه جزئی	موجب جزئی	۱
،	موجب	، ،	۲

### ضروب منتهجه شكل سوم بحسب جهت

( ٦٩٥ ) ضروب محتمله ايکه بحسب اختلاط موجبات مشهوره  
يافت ميشود چنانکه سابقا بيان شد ١٦٩ ترکیب است که از ضرب ١٣  
قضيه موجهه که صغری باشند در ١٣ موجهه کبری بدست می آید .  
در این شکل بواسطه اینکه صغری بایستی فعلیت داشته باشد  
مانند شکل اول ٢٦ صغرای ممکنه عامه و خاصه ساقط میگردد و ١٤٣  
ضرب باعتبار خود باقی میماند .

### قاعده برای تعیین جهت در نتایج شكل سوم

( ٦٩٦ ) شكل سوم که در صغری باشکله اول شریک است نتایج  
موجهه آن مانند شکل اول در ٩٩ مورد تابع کبری و در ٤٤ صورت  
فی الجمله تابع عکس صغری میباشد .  
بنابراین برای تعیین جهت در موارد مختلف بایستی بقواعدیکه  
ذکر میشود رجوع نمود .

( ٦٩٧ ) «قاعده اول» هرگاه کبری یکی از قضایای غیر وصفیه  
یعنی غیر از دومشروطه عامه و خاصه و دو عرفیه عامه و خاصه باشد نتیجه  
از حیث جهت تابع کبری میباشد .

( ٦٩٨ ) هرگاه کبری یکی از قضایای وصفیه چهارگانه باشد نتیجه  
فی الجمله تابع عکس صغری میباشد و سه حالت مختلف پیدا میکند  
و در هر حالتی قاعده مخصوصی داشته و تابع این قواعد است .

( ٦٩٩ ) «قاعده دوم» هرگاه کبری یکی از وصفیات چهارگانه

بوده و عکس صغری به لادوام مقید نباشد جهتی که در عکس صغری موجود است عیناً به نتیجه منتقل میگردد .

(۷۰۰) «قاعده سوم» درموردیکه کبری یکی از وصفیات باشد

و عکس صغری مقید به لادوام بوده باشد قید لادوام از عکس صغری محذوف گردیده و بقیه جهت به نتیجه نقل میشود .

(۷۰۱) «قاعده چهارم» هرگاه کبری یکی از وصفیات بوده و در

کبری قید لادوام وجود داشته باشد . جهتی که در عکس صغری موجود است با قید لادوام کبری ترکیب یافته و مجموع آن برای نتیجه جهت قرار داده میشود .

(۷۰۲) چنانکه در شکل اول بیان شد موارد مذکور گاهی با

یکدیگر تداخل حاصل نموده بطوریکه بایستی دو قاعده از قواعدی که ذکر شد در یک مورد اجرا شود باین جهت چهار صورت پیدا میکند .

نتایج حاصله که منطبق با قواعد مذکور میشوند در چهار طبقه

تنظیم گردیده و برای هر یک جدول جداگانه ای ترتیب داده شده است .



عینا به نتیجه انتقال یافته است.  
(۷۰۳) طبعه اول و از مختلطات شکل سوم که طبق قاعده دوم چنینی که در عکس صفری موجود است

شماره	صفری	کبری	نتیجه	شماره	صفری	کبری	نتیجه
۱	ضروریه مطلقه	مشروطه عامه	جنبیه مطلقه	۹	عرفیه عامه	مشروطه عامه	جنبیه مطلقه
۲	عرفیه	عرفیه	مطلقه عامه	۱۰	مطلقه	مشروطه	مطلقه عامه
۳	دائمه	مشروطه	عرفیه	۱۱	عرفیه	مشروطه	عرفیه
۴	عرفیه	عرفیه	مطلقه	۱۲	وجودیه لازمی	مشروطه	مشروطه
۵	مشروطه عامه	مشروطه	عرفیه	۱۳	عرفیه	عرفیه	عرفیه
۶	عرفیه	عرفیه	مطلقه	۱۴	وقفیه	مشروطه	مشروطه
۷	عرفیه	مشروطه	عرفیه	۱۵	عرفیه	عرفیه	عرفیه
۸	وجودیه لازمی	عرفیه	مطلقه عامه	۱۶	وجودیه لازمی	عرفیه	عرفیه

( ۷۰۴ ) طبقه دوم از مختلطات شكل سوم که طبق قاعده سوم جهت موجود در عکس صغری باخذند

لادوام به نتیجه انتقال یافته است.

نتیجه	کبری	صغری	شماره	نتیجه	کبری	صغری	شماره
جنبه مطلقه	عرفیه عامه	عرفیه خاصه	۲۰	جنبه مطلقه	مشروطه عامه	مشروطه خاصه	۱۷
مطلقه عامه	مشروطه ،	منتشره	۲۱	، ،	عرفیه ،	، ،	۱۸
، ،	عرفیه ،	،	۲۲	، ،	مشروطه ،	،	۱۹

( ۷۰۵ ) راجع به انعکاس منتشره که صغرای دوضرب اخیر است بشماره  $\frac{۵۲۰}{۳}$  مراجعه شود .



(۷۰۶) و طبقه سوم، از مختلطات شکل سوم که طبق قاعده چهارم عکس صفری با قید لادوام کبری در

نتیجه ترکیب یافته است.

شماره	صفری	کبری	نتیجه	شماره	صفری	کبری	نتیجه
۲۳	ضروریه مطلقه	مشروطه خامه	جنبه مطلقه لادوامه	۳۰	عرفیه عامه	عرفیه خامه	جنبه مطلقه لادوامه
۲۴	دائمه	مشروطه	مشروطه	۳۱	مطلقه	مشروطه	وجودیه لادوامه
۲۵	دائمه	مشروطه	مشروطه	۳۲	مشروطه	عرفیه	مشروطه
۲۶	مشروطه عامه	مشروطه	مشروطه	۳۳	وجودیه لادوامه	مشروطه	مشروطه
۲۷	مشروطه عامه	مشروطه	مشروطه	۳۴	مشروطه	عرفیه	مشروطه
۲۸	مشروطه	مشروطه	مشروطه	۳۵	مشروطه	مشروطه	مشروطه
۲۹	مشروطه	مشروطه	مشروطه	۳۶	مشروطه	مشروطه	مشروطه

( ۷۰۷ ) « طبقه چهارم » از مختلطات شکل سوم که طبق قاعده سوم و چهارم لادوام از عکس صغری

حذف و لادوام کبری بآن پیوسته است .

نتیجه	کبری	صغری	شماره	نتیجه	کبری	صغری	شماره
وجودیه لادائمه	مشروطه خاصه	وجودیه لادائمه	۴۱	حینه مطلقه لادائمه	مشروطه خاصه	مشروطه خاصه	۳۷
« «	« «	« «	۴۲	« «	« «	« «	۳۸
« «	مشروطه «	منشره	۴۳	« «	مشروطه «	« «	۳۹
« «	« «	« «	۴۴	« «	« «	« «	۴۰

( ۷۰۸ ) راجع به انعکاس منشره که سفرای دو ضرب اخیر است بشماره  $\frac{۹۰}{۴}$  مراجعه شود .

( ۷۰۹ ) فهرست مختلطات شكل سوم ك كبرى غير وصفيه و نتیجه تابع كبرى میباشد .

نتیجه	کبری	صغری	نتیجه	کبری	صغری	
وجودیه لادائمه	وجودیه لادائمه	دائمه مطلقه	۱۳	ضروریه مطلقه	ضروریه مطلقه	۱
وجودیه لاضروریه	وجودیه لاضروریه	ع	۱۴	دائمه	دائمه مطلقه	۲
وقیه	وقیه	ع	۱۵	مطلقه عامه	مطلقه عامه	۳
منتشره	منتشره	ع	۱۶	وجودیه لادائمه	وجودیه لادائمه	۴
ممکنه عامه	ممکنه عامه	ع	۱۷	لاضروریه	لاضروریه	۵
خاصه	ممکنه خاصه	ع	۱۸	وقیه	وقیه	۶
ضروریه مطلقه	ضروریه مطلقه	مشروطه عامه	۱۹	منتشره	منتشره	۷
دائمه	دائمه	ع	۲۰	ممکنه عامه	ممکنه عامه	۸
مطلقه عامه	مطلقه عامه	ع	۲۱	خاصه	ممکنه خاصه	۹
وجودیه لادائمه	وجودیه لادائمه	ع	۲۲	ضروریه مطلقه	ضروریه مطلقه	۱۰
وجودیه لاضروریه	وجودیه لاضروریه	ع	۲۳	دائمه مطلقه	دائمه مطلقه	۱۱
وقیه	وقیه	ع	۲۴	مطلقه عامه	مطلقه عامه	۱۲

## بقية مختلطات شكل سوم

نتیجه	کبری	صغری	شماره	نتیجه	کبری	صغری	شماره
ضروریه مطلقه	ضروریه مطلقه	مشروطه خاصه	۳۷	منتشره	منتشره	مشروطه عامه	۲۵
دائمه	دائمه	دائمه	۳۸	ممکنه عامه	ممکنه عامه	دائمه	۲۶
مطلقه عامه	مطلقه عامه	دائمه	۳۹	خاصه	خاصه	دائمه	۲۷
وجودیه لادائمه	وجودیه لادائمه	دائمه	۴۰	ضروریه مطلقه	ضروریه مطلقه	عرفیه عامه	۲۸
لاضروریه	لاضروریه	دائمه	۴۱	دائمه	دائمه	دائمه	۲۹
وقتی	وقتی	دائمه	۴۲	مطلقه عامه	مطلقه عامه	دائمه	۳۰
منتشره	منتشره	دائمه	۴۳	وجودیه لادائمه	وجودیه لادائمه	دائمه	۳۱
ممکنه عامه	ممکنه عامه	دائمه	۴۴	وجودیه لاضروریه	وجودیه لاضروریه	دائمه	۳۲
خاصه	خاصه	دائمه	۴۵	وقتی	وقتی	دائمه	۳۳
ضروریه مطلقه	ضروریه مطلقه	عرفیه خاصه	۴۶	منتشره	منتشره	دائمه	۳۴
دائمه	دائمه	دائمه	۴۷	ممکنه عامه	ممکنه عامه	دائمه	۳۵
مطلقه عامه	مطلقه عامه	دائمه	۴۸	خاصه	خاصه	دائمه	۳۶

## بقية مختلفات شكل سور

نتيجه	كبرى	صغرى	إشادة	نتيجه	كبرى	صغرى	شماره
ممكته عامه	ممكته عامه	مطلقه عامه	٦٢	وجوبه لازائمه	وجوبه لازائمه	مرفية خاصه	٤٩
« خاصه	« خاصه	« «	٦٣	« لاشروريه	« لاشروريه	« «	٥٠
شروريه مطلقه	شروريه مطلقه	وجوبه لازائمه	٦٤	وقيه	وقيه	« «	٥١
« دائمه	« دائمه	« «	٦٥	منشتره	منشتره	« «	٥٦
مطلقه عامه	مطلقه عامه	« «	٦٦	ممكته عامه	ممكته عامه	« «	٥٣
وجوبه لازائمه	وجوبه لازائمه	« «	٦٧	« خاصه	« خاصه	« «	٥٤
« لاشروريه	« لاشروريه	« «	٦٨	شروريه مطلقه	شروريه مطلقه	مطلقه عامه	٥٥
وقيه	وقيه	« «	٦٩	« دائمه	« دائمه	« «	٥٦
منشتره	منشتره	« «	٧٠	مطلقه عامه	مطلقه عامه	« «	٥٧
ممكته عامه	ممكته عامه	« «	٧١	وجوبه لازائمه	وجوبه لازائمه	« «	٥٨
« خاصه	« خاصه	« «	٧٢	« لاشروريه	« لاشروريه	« «	٥٩
شروريه مطلقه	شروريه مطلقه	وجوبه لاشروريه	٧٣	وقيه	وقيه	« «	٦٠
« دائمه	« دائمه	« «	٧٤	منشتره	منشتره	« «	٦١

بقیه مختلفات شکل سوم

شماره	صغری	کبری	نتیجه	شماره	صغری	کبری	نتیجه
۷۵	وجودی لایه‌ریه	مطلق عامه	مطلق عامه	۸۸	وقتی	منتشره	منتشره
۷۶	«	وجودی لایه‌ریه	وجودی لایه‌ریه	۸۹	«	ممکنه عامه	ممکنه عامه
۷۷	«	«	«	۹۰	«	خاصه	«
۷۸	«	وقتی	وقتی	۹۱	منتشره	ضروریه مطلقه	ضروریه مطلقه
۷۹	«	منتشره	منتشره	۹۲	«	دائمه	دائمه
۸۰	«	ممکنه عامه	ممکنه عامه	۹۳	«	مطلقه عامه	مطلقه عامه
۸۱	«	«	خاصه	۹۴	«	وجودی لایه‌ریه	وجودی لایه‌ریه
۸۲	وقتی	ضروریه مطلقه	ضروریه مطلقه	۵۵	«	لاضروریه	«
۸۳	«	دائمه	دائمه	۹۶	«	وقتی	وقتی
۸۴	«	مطلقه عامه	مطلقه [عامه]	۹۷	«	منتشره	منتشره
۸۵	«	وجودی لایه‌ریه	وجودی لایه‌ریه	۹۸	«	ممکنه عامه	ممکنه عامه
۸۶	«	لاضروریه	«	«	«	«	«
۸۷	«	وقتی	وقتی	۹۹	«	«	«

## ( ۷۱۰ ) ادله اثبات

هر يك از ضروب منتهجه شكل سوم

چنانكه قبلا تذکر داده شد غير از شكل اول سنديت همه شكلها بایستی بدلیل ثابت شود . زیرا انتاج آنها ضروری بین صریح نیست . ( ۷۱۱ ) برای اثبات حجیت ضروب شكل سوم بدلیل خلف و عكس صغری . و عكس کبری . و دلیل افتراض استناد جسته اند . دلیل خلف در همه ضروب جاری میشود و همه را باین دلیل میتوان ثابت نمود . و ادله دیگر اختصاص به بعضی از ضروب منتهجه دارد

## دلیل خلف

( ۷۱۲ ) تشکیل دلیل خلف در شكل سوم چنان است كه نقیض نتیجه را کبری قرار دهند زیرا نتیجه این شكل همیشه جزئی است و نقیض آن کلی میباشد و باین جهت كه کلی است صلاحیت دارد كه کبرای شكل اول واقع شود  
صغرای این شكل را كه درموجبه بودن باشكل اول شريك است صغری قرار داده و از شكل اول قیاسی ترتیب میدهند كه نقیض کبری را نتیجه دهد

## مثال اصل

هر انسانی حیوان است ، هر انسانی ناطق است ، نتیجه میدهد :  
بعضی از حیوانات ناطقند .

### تشکیل دلیل حلف

هر انسانی حیوان است ، هیچ حیوانی ناطق نیست ، نتیجه می دهد : هیچ انسانی ناطق نیست این نتیجه ضد کبرای اصل و مشتمل بر نقیض آن و باطل است زیرا صحت کبری قبول شده بنابراین نقیض آن کاذب است و کذب نتیجه بواسطه کذب کبرای قیاس است که نقیض نتیجه اصل میباشد .

### دلیل عکس صغری

(۷۱۳) دلیل عکس صغری در ضربی تشکیلی میشود که کبری کلی باشد تا صلاحیت داشته باشد که کبرای شکل اول واقع گردد و در چهار ضرب اول این شکل جاری میشود .  
دلیل عکس صغری در شکل سوم چنین عمل میشود که صغرای قیاس را عکس میکنند تا بصورت شکل اول در آید .

### مثال ضرب اول

هر انسانی حیوان است ، هر انسانی ناطق است ، نتیجه میدهد : بعضی از حیوانها ناطق هستند .

### دلیل عکس صغری چنین عمل میشود

بعضی از حیوانها انسانند ، هر انسانی ناطق است نتیجه میدهد : بعضی از حیوانها ناطقند این نتیجه با نتیجه اصل یکسان و دلیل بر صحت آن است .



### دلیل عکس کبری

(۷۱۴) دلیل عکس کبری در شکل سوم نسبت بضرب هائی جاری میشود که هر دو مقدمه موجب باشند و صغری کلی باشد . زیرا اگر صغری کلی نباشد کبرای شکل اول واقع نمیشود و اگر کبری موجب نباشد . صغرای شکل اول نمیگردد . بنابراین امکان اجرای این دلیل اختصاص بدو ضرب اول و پنجم دارد .

ضرب اول بواسطه عکس صغری هسادگی بشکل اول بر میگردد و احتیاجی بعکس کبری ندارد . بنابراین دلیل عکس کبری فقط در ضرب پنجم جاری میشود

دستور دلیل عکس کبری آنستکه کبرای قیاس را معکوس نموده و بجای صغری نقل کنند و صغری را بجای کبری برند ، و نتیجه را هم عکس نمایند تا با نتیجه اصل یکی گردد

### مثال اصل

هر انسانی حیوان است . بعضی از انسانها نویسنده اند نتیجه میدهد بعضی از حیوانها نویسنده اند .

دلیل عکس کبری چنین اجرا میشود :

بعضی از نویسندگان انسانند . هر انسانی حیوان است . نتیجه میدهد : بعضی از نویسندگان حیوانند . این نتیجه را معکوس مینمائیم با نتیجه اصل یکی میشود .

برای مصنف کتاب ما در تنظیم ضربها و شماره ترتیبی آنها غفلتی

روی داده زیرا دلیل عکس صغری را به سه تایی اول و ضرب پنجم و عکس کبری را مربوط به چهارم دانسته در صورتیکه با تقسیمی که برای ضرب ششگانه آورده بود و با ترتیب اوتار و اشفاع که ذکر کرده بود و مطابق بیان او در فهرست تنظیم گردیده وفق نمیدهد.

### دلیل افتراض

(۷۱۵) این دلایل در ضربهای اجرا میشود که یکی از دو مقدمه اش موجبه جزئیه باشد تا بواسطه افتراض آنرا بدل بکلی نمائیم و با ملاحظه این شرط در سه ضرب از این شکل تشکیل میگردد و در هر يك از آنها با دستور مخصوصی اجراء میشود.

مورد اول. در جائی است که صغری موجبه جزئیه و کبری موجبه کلیه باشد.

### مثال ضرب سوم این شکل

اصل: بعضی از حیوانات انسان هستند. هر حیوانی رونده است. نتیجه میدهد: بعضی از انسانها رونده اند.

برای ثابت کردن صحت انتاج این ضرب ابتداء به افتراض میپردازیم یعنی عنوان و صفتی برای موضوع صغری که جزئی است می یابیم تا بعض غیر معین را معین نموده و قضیه جزئی را بصورت کلی در آوریم. و آن صغرا بموضوع کبری نیز سرایت میدهم مثلاً عنوان نویسندگی را انتخاب مینمائیم و پس از تبدیل عنوان قیاس دیگری تشکیل میدهم که معادل با قیاس اصل است.

### قیاس معادل باقیاس اصل

پس از انجام عمل افتراض قیاسی بدست می آید که آنرا معادل باقیاس اصل قرار داده و میگوئیم :

هر نویسنده ای انسان است . و هر نویسنده ای حیوان است .  
 آنگاه از اجزاء این دو قیاس دو قیاس دیگر تشکیل میدهیم .  
 که قیاس اول ضرب اول از شکل اول و قیاس دوم ضرب اول از همین شکل سوم است .

قیاس اول . از کبرای قیاس اصل و کبرای قیاس معادل تشکیل میشود . کبرای قیاس اصل را صغری و کبرای قیاس معادل را کبری قرار میدهند .

قیاس دوم . از نتیجه این قیاس و کبرای قیاس معادل تشکیل می شود .

( ۷۱۶ ) رویهم رفته برای تشکیل قیاس افتراض در این مورد چهار قیاس لازم است که دو قیاس اول اجزاء دو قیاس بعد را میدهند . یعنی مواد و مقدمات دو قیاس افتراض از آنها گرفته میشود . مثال دو قیاسی که اجزاء دو قیاس بعدی را میدهند ذکر شد .

دو قیاسی که دلیل افتراض از آنها تشکیل گردیده و اجزاء آنها از دو قیاس اول گرفته شده عبارتند از :

### قیاس اول افتراض

( صغری که عین کبرای قیاس معادل است ) : هر نویسنده‌ای  
حیوان است .

( کبرای این قیاس که کبرای قیاس اصل است ) : هر حیوانی  
رونده است .

از مجموع این دو مقدمه نتیجه حاصل میشود که : هر نویسنده‌ای  
رونده است .

### مقدمه یا قیاس دوم افتراض

( صغری که صغرای قیاس معادل است ) : هر نویسنده‌ای  
انسان است .

( کبری که نتیجه قیاس اول است ) : هر نویسنده‌ای رونده است  
از این دو مقدمه نتیجه حاصل میشود : بعضی از انسانها رونده‌اند  
این نتیجه مساوی با نتیجه اصل و دلیل بر صحت آن است .

### مورد دوم که قیاس افتراض جاری میشود

( ۷۱۷ ) مورد دیگر ضربی است که از صغرای موجب کلی  
و کبرای موجب جزئی تشکیل میشود اجرای دلیل افتراض در این مورد  
بامورد اول اندکی اختلاف دارد که در ضمن مثال معلوم میشود .

## مثال اصل ضرب پنجم

هر انسانی حیوان است . بعضی از انسانها نویسنده اند . نتیجه :  
بعضی از حیوانها نویسنده اند .

## قیاس معادل که از افتراض حاصل میشود

هر نویسنده ای انسان است . هر نویسنده ای خندانست .

## قیاس یا مقدمه اول افتراض

( صغری که صغرای قیاس معادل است ) : هر نویسنده ای  
انسان است .

( کبری که صغرای قیاس اصل است ) : هر انسانی حیوان است  
از این دو مقدمه نتیجه حاصل میشود : هر نویسنده ای حیوان است

## قیاس یا مقدمه دوم افتراض

( صغری که نتیجه قیاس اول است ) : هر نویسنده ای حیوان است  
( کبری که کبرای قیاس معادل است ) : هر نویسنده ای  
خندان است .

نتیجه حاصله از دو مقدمه : بعضی از حیوانها خندانند . با نتیجه  
اصل از جهت صورت یکسان است .

## مورد سوم

از ضربهای شکل سوم که دلیل افتراض شامل آن میشود

( ۷۱۸ ) درجائی است که صغری موجب جزئی و کبری سالبه

کلیه باشد . در اینجانب نیز اجرای دلیل افتراض بادمورد قبل اختلاف دارد که با ذکر مثال توضیح داده میشود .

### مثال اصل ضرب چهارم

بعضی از حیوانها انسان هستند . هیچ حیوانی سنگ نیست . نتیجه حاصله : بعضی از انسانها سنگ نیستند .  
در این ضرب قیاس افتراض بسیار ساده و بعد از افتراض با يك قیاس به مقصود میرسیم .

### قیاس معادل

هر نویسنده ای انسان است . هیچ نویسنده ای سنگ نیست .

### قیاس افتراض

« صغری که معکوس صغرای قیاس معادل است » : بعضی از انسانها نویسنده اند .

« کبری که عین کبرای قیاس معادل است » : هیچ نویسنده ای سنگ نیست .

نتیجه حاصله : بعضی از انسانها سنگ نیستند . این نتیجه مساوی با نتیجه قیاس اصل است .

اثبات اینکه هر يك از اشکال چهارممانه نوع خاصی از محصورات را نتیجه میدهند

(۷۱۹) خلاصه مفاد و مؤدای هر يك از اشکال بخود آن شکل اختصاص دارد . و مؤدای هر شکلی غیر از مؤدای دیگری می باشد . مفاد

شکل اول اتحاد یا عدم اتحاد فی الجملة اصغر با اکبر بوسیله اندراج در اوسط است .

مفاد شکل دوم . مبائنت اکبر با اصغر . ومفاد سوم . اشتراك و ملاقات سلبی یا ایجابی اکبر با اصغر در يك موضوع است . وبهین جهت نتایج آنها در كمیت و کیفیت يكسان نبوده و بر هر يك نتایج خاصی مترتب است .

( ۷۲۰ ) مفاد شکل اول . آنستکه همه اصغر یا قسمتی از آن مندرج در اوسط و متحد با آنست . و همه اوسط بحکم ایجابی یا سلبی محکوم به اکبر است . و از مجموع این دو حکم لازم می آید که بعض اصغر یا همه اش بحکم ایجابی یا سلبی محکوم به اکبر باشد . و باینجهت شکل اول همه محصورات چهار گانه را نتیجه میدهد <sup>(۱)</sup>

( ۷۲۱ ) باز گشت شکل دوم به آنستکه اکبر و اصغر در اوسط جمع نشده و بین آنها تنافی حاصل است یکی از آنها لازم سلبی و دیگری لازم ایجابی اوسط است : یا ثبوت اصغر وعدم اکبر برای اوسط لازم است . و یا بعکس . و از تنافی بین دو لازم تنافی بین ملزوم آنها ثابت میشود باین جهت نتیجه شکل دوم همیشه سالبه است . و هیچگاه نتیجه ایجابی ندارد . نتایج دوضرب از آن سالبه کلیه . و دوضرب دیگر سالبه جزئی است <sup>(۲)</sup> .

(۱) تعلیقات میرسید شریف بر شرح شمس ص ۱۴۵

(۲) تعلیقات مصنف بر شرح حکمت الاشراف ص ۱۰۷

(۷۲۲) شکل سوم هیچگاه نتیجه کلی ندارد . زیرا اصغر که در صغرای این شکل بر اوسط حمل شده است . برای این دلالت دارد که اصغر فی الجمله بر اوسط صدق میکند . و صدق محمول بر موضوع خود در سه صورت حاصل میشود (اول) در جائیکه هر دو مساوی در صدق باشند (دوم) در جائیکه محمول اعم از موضوع باشد (سوم) در جائیکه موضوع از محمول اعم و (چهارم) در موردی است که هر يك از موضوع و محمول از جهتی اعم و از جهتی اخص از دیگری باشد .

( $\frac{۷۲۲}{۳}$ ) مثال اول : هر انسانی ناطق است . و هر انسانی خندان است . نتیجه : بعضی ناطقها خندانند .

مثال دوم : هر انسانی حیوان است . و هر انسانی ناطق است . نتیجه : بعضی از حیوانات ناطقند .

مثال سوم : بعضی از حیوانات انسانند . و هر حیوانی جسم است . نتیجه : بعضی از انسانها جسمند .

مثال چهارم : بعضی از انسانها سفیدند . و هر انسانی جسم است . نتیجه : بعضی از سفیدها جسمند .

بنابر این صدق محمول بر موضوع خود دلالت بر صدق کلی هیچ يك از دو طرف بردیگری ندارد و هر گاه از يك طرف کلی باشد بر آن دلالت نمیکند که از طرف دیگر هم صدق کلی حاصل است مثل آنکه هر گاه گفته شود هر انسانی حیوان است . و هر انسانی ناطق است لازم



نمی آید که همه حیوانات ناطق باشند ، بلکه لازم است که بعضی ناطق باشند .

بهمین جهت میتوانیم صغری را معکوس نمائیم تا بشکل اول برگشته و بگوئیم : بعضی از حیوانات انسان هستند . و نتیجه با شکل سوم یکی خواهد بود .

از مجموع قیاس شکل سوم رویهم رفته لازم می آید که دومحمول که هر دو بر اوسط حمل شده اند (و هر دو ایجابی یا یکی ایجابی و دیگری سلبی است) در یک موضوع شریک باشند و از شرکت فی الجمله آنها در یک موضوع ثابت میشود که خود آن دو محمول نیز بایکدیگر تلاقی و برخورد دارند و لازمه این برخورد آنست که بر یکدیگر حمل یا یکی از دیگری سلب شود . لیکن نتیجه آنها نه سلب کلی و نه ایجاب کلی است . و با این بیان معلوم شد که نتیجه شکل سوم همیشه جزئی میباشد . در سه ضرب از آن موجه جزئی و در سه صورت سالبه جزئی است <sup>(۱)</sup>

همه ضربها در همه اشکال بضرب اول از شکل اول

بازگشت مینمایند

(۷۲۳) در گذشتهها بیان شد که بنا بمنهـب اشراق بازگشت همه قضایای سالبه و جزئی و ممکنه بموجه کلیه ضروریه است . در باب قیاس نیز ذوق اشراق همین روشرا پیشه ساخته و ضربهای مختلف همه اشکال را بضرب اول از شکل اول بازگشت میدهد . باین طریق که صغری و

( ۱ ) تعلیقات مصنف بر شرح حکمت الاشراق ص ۱۰۹ و متن حکمت

الاشراق ص ۱۱۳ و تعلیقات میرسد شریف بر شرح شمسبه ص ۱۴۵

کبرای همه قیاسها را بموجه کلیه ضروریه باز میگرداند . و سراین مطلب و شروع لازم آن در شماره ۳۸۷ الی ۳۹۸ ذکر شد .

(۷۲۴) بنا بمذهب اشراق هیچیک از اشکال جزیک ضرب ندارند و آنهم بشکل اول باز میگردد و بحث مختلطات اشکال نیز بدون فایده است زیرا مقدمات همه قیاسها ضروریه است .

مصنف کتاب ما که در کلیه مطالب ذوق اشراقرا پسندیده است در اینجا نیز بمسلك اشراقی مایل شده است .

### دوقاعده اجمالی برای شروط کمی و کیفی در همه شکلهای « قاعده اول »

(۷۲۵) در هر قیاسی که اوسط موضوع مقدمه اش باشد رعایت دو شرط لازم است .

( شرط اول ) مقدمه ای که اوسط موضوع آن است بایستی کلی باشد .

( شرط دوم ) اصغر بایستی با اوسط اتحاد داشته باشد .

این قاعده شامل شکل اول و سوم بطور قطع میشود و شامل شکل چهارم بطور تردید میباشد . زیرا اوسط موضوع کبرای اول و سوم هر دو میباشد . و کبرای اول بدون تردید بایستی کلی باشد . در شکل سوم کلی بودن . بین صغری و کبری مرده است .

### « قاعده دوم »

(۷۲۶) در هر قیاسی که اوسط بر اکبر حمل شده باشد نیز

رعایت دو شرط لازم است :

(شرط اول) قضیه ای که اکبر موضوع آن است بایستی کلی باشد .

(شرط دوم) دومقدمه چنین قیاسی بایستی در کیف مختلف باشند این قاعده نسبت بشکل دوم قطبی و مسلم است زیرا اکبر موضوع کبرای شکل دوم است و محمول آن اوسط میباشد . در کبرای شکل چهارم نیز اوسط محمول و اکبر موضوع کبری میباشد .

(۷۲۷) این دو قاعده در شکل اول و دوم و سوم کلیت دارد . و شکل چهارم که اوسط در صغری موضوع و در کبری محمول می باشد ، مردد است بین آنکه شرایط شق اول ، یا دوم در آن رعایت گردد . و در صورتیکه دو شرط اول رعایت شود علاوه بر اتحاد اصغر با اوسط اکبر نیز بایستی با اوسط متحد باشد .

(۷۲۸) در اول تقسیم قیاس به اشکال چهار گانه معلوم شد که شکل چهارم از طبع دور است و انتاج آن غیر ضروری و اثبات آن مشکل است ، باین جهت بیشتر منطقیان بآن توجیهی نداشته و از تعریف و توضیح شرایط آن خودداری کرده اند .

مصنف کتاب ما نیز بهمان اشکال سه گانه اول اکتفا نموده است و ما بطور اختصار آنرا توضیح میدهیم .

شرایط صحت شکل چهارم بحسب کم و کیف

(۷۲۹) از دو قاعده گذشته معلوم شد که شکل چهارم مردد بین دو قاعده مذکور است . و یکی از دو شرط را بایستی دارا باشد . یا بایستی هر دو مقدمه اش موجب . و صغری نیز کلی باشد و یا بایستی دو مقدمه در کیف مختلف و نیز یکی از دو مقدمه اش کلی باشد .  
اگر هیچیک از دو شرط مذکور را نداشته باشد از سه صورت خارج نیست :

(اول) یا هر دو مقدمه اش موجب . و صغری جزئی خواهد بود .  
و شرط کلیت صغری در آن نیست .  
(دوم) یا هر دو مقدمه اش سالبه . و صغری جزئی خواهد بود . که فاقد شرط اول و دوم است .  
(سوم) و یا یکی موجب و دیگری سالبه و هر دو جزئی میباشند که شرط دوم از حالت دوم را ندارد .

## ضروب منتجة شكل چهارم

( ۷۳۰ ) با رعایت شروط مزبور هشت ضرب صحیح از ۱۶ ضرب برای این شکل باقی میماند .

نتیجه در پنج ضرب سالبه جزئی و در دو ضرب موجیه جزئی و در یک ضرب سالبه کلیه است و ضروب

منتجه از این قرارند :

نتیجه		کبری		صغری	
مثال	نوع قیبه	مثال	نوع قیبه	مثال	نوع قیبه
بعضی از حیواناتها ناطقند	موجیه جزئی	همه ناطقها انسانند	موجیه کلی	همه انسانها حیواناتند	موجیه کلی
بعضی از ناطقها حیواناتند	«	بعضی از حیواناتها انسانند	موجیه جزئی	همه انسانها ناطقند	«
هیچ انسانی ناطق نیست	سالبه کلی	همه ناطقها انسانند	موجیه کلی	هیچ انسانی اسب نیست	سالبه کلی
بعضی از حیواناتها اسب نیستند	سالبه جزئی	هیچ انسانی انسان نیست	سالبه کلی	همه انسانها حیواناتند	موجیه کلی
بعضی از انسانها سگ نیستند	«	هیچ سگی حیوان نیست	«	بعضی از حیواناتها سگ نیستند	سالبه جزئی
بعضی از حیواناتها انسان نیستند	«	همه انسانها حیواناتند	موجیه کلی	همه انسانها حیواناتند	«
بعضی از حیواناتها سفید نیستند	«	بعضی از سفیدها انسان نیستند	سالبه جزئی	همه انسانها حیواناتند	موجیه کلی
بعضی از سنگها سفید نیستند	«	بعضی از سفیدها حیواناتند	موجیه جزئی	هیچ حیوانی سنگ نیست	سالبه کلی

### ادله اثبات ضرر و منتجه شکل چهارم

( ۷۳۱ ) برای اثبات نتیجه دادن شکل چهارم چند دلیل موجود است و هر يك از آنها اختصاص بضررهای معینی دارد . دلیل ۵- از این قرارند :

- ۱- دلیل خلف ۲- دلیل عکس ترتیب ۳- دلیل عکس صفری
- ۴- دلیل عکس کبری ۵- دلیل عکس دومقدمه ۶- دلیل افتراض.

### اول دلیل خلف

(۷۳۲) پنج ضرب اول را بدلیل خلف میتوان ثابت نمود . لیکن اجرای دلیل خلف در دو ضرب اول که نتیجه موجب است بنحوی و در دو تای دیگر که نتیجه آنها سالبه میباشد بطور دیگر و در پنجم نیز بطریق دیگر است .

در دو ضرب اول طریقه اجراء دلیل خلف آن است که نقیض نتیجه را کبری قرار داده و با صفرای اصل ضمیمه میکنیم و نتیجه را معکوس مینمائیم نقیض کبری خواهد بود .

### مثال ضرب اول

نتیجه مثال ضرب اول که در فهرست ذکر شد این قضیه است :  
بعضی از حیوانات ناطقند . نقیض آن این قضیه است : هیچ حیوانی ناطق نیست .

تشکیل دلیل خلف با این ترتیب است :

( صغرای اصل که صغرای دلیل خلف قرار داده شده ) : همه انسانها حیوانند .

( نقیض نتیجه اصل که کبرای دلیل خلف قرار داده شده ) : هیچ حیوانی ناطق نیست .

( نتیجه حاصله از این دو مقدمه که در شکل اول تنظیم شده ) : هیچ انسانی ناطق نیست .

این قضیه را معکوس نموده و میگوییم : هیچ ناطقی انسان نیست .  
این قضیه مشتمل بر نقیض کبرای اصل است زیرا کبرای اصل این قضیه است : همه ناطقها انسانند و نقیضش این است : بعضی از ناطقها انسان نیستند .

( ۷۳۳ ) در دوضرب دیگر که نتیجه آنها سالبه است نقیض نتیجه را بایستی صغری قرار داده و صغرای اصل را بجای کبری نقل کنیم .  
زیرا نقیض نتیجه موجهه است و صلاحیت دارد که صغرای شکل اول گردد . و صغرای اصل کلیه است و صلاحیت کبری شدن را دارد .

### مثال

نتیجه ضرب سوم در فهرست گذشته این است : هیچ اسبی ناطق نیست .

نقیضش این است : بعضی از اسبها ناطق هستند .  
ترتیب قیاس چنین است :

بعضی از اسبها ناطق هستند . همه ناطقها انسانند . نتیجه میدهد :  
بعضی از اسبها انسان هستند .

این قضیه را معکوس نموده و میگوئیم : بعضی از انسانها اسب هستند . و این قضیه با صغرای اصل مناقضت دارد . زیرا صغری این بود : هیچ انسانی اسب نیست .

در ضرب پنجم نقیض نتیجه را صغری و کبری اصل را کبری قرار میدهیم . و نتیجه را معکوس میسازیم نقیض صغری بدست می آید .

### مثال

نتیجه ضرب پنجم در فهرست گذشته این است : بعضی از انسانها سنك نیستند .

نقیض نتیجه این قضیه است : هر انسانی سنك است .  
ترتیب قیاس خلف چنین است :

هر انسانی سنك است . هیچ سنگی حیوان نیست . نتیجه حاصل میشود : هیچ انسانی حیوان نیست . این قضیه را معکوس میشود میکنیم هیچ حیوانی انسان نیست ، این قضیه نقیض صغرای اصل است .

### دوم . دلیل عکس ترتیب

(۷۳۴) این دلیل برای اثبات انتاج ضرب اول و دوم و سوم و هشتم این شکل بکار میرود زیرا کبری این چهار ضرب موجب است و صلاحیت دارد که صغرای شکل اول واقع گردد . و صغرای آنها نیز کلی میباشد .

این دلیل باین طریق اجرا میشود که صغری بجای کبری و کبری



بجای صغری نقل داده میشود تا قیاس بشکل اول بازگشت نماید .  
 آنگاه نتیجه حاصله را معکوس میکنند . با نتیجه اصل یکسان است .

### مثال ضرب اول

اصل ضرب : هر انسانی حیوان است . هر ناطقی انسان است .  
 نتیجه : بعضی از حیوانها ناطقند .  
 دلیل عکس ترتیب چنین اجرا میشود :  
 هر ناطقی انسان است . هر انسانی حیوان است . نتیجه میدهد :  
 هر ناطقی حیوان است  
 معکوس این قضیه میشود : بعضی از حیوانها ناطقند . و این قضیه  
 عین نتیجه اصل است .

### دلیل عکس صغری

(۷۳۵) این دلیل فقط در ضرب سوم و چهارم و پنجم بطور حتم و  
 در ششم بنابر اینکه سالبه جزئیه قابل انعکاس باشد جاری میشود . زیرا  
 در این ضروب دو شرط شکل دوم که اختلاف در کیف و کلیت کبری  
 باشد محفوظ است .

طریق اجرای دلیل عکس صغری آنستکه صغرای این شکل را  
 معکوس نمایند تا قیاس بمشکل دوم مبدل گردد .

### مثال ضرب سوم

اصل قیاس : هیچ انسانی اسب نیست . همه ناطقها انسانند . نتیجه  
 میدهد : هیچ اسبی ناطق نیست .

( تبدیل قیاس بشکل دوم بواسطه انعکاس صغری ) : هیچ اسبی

انسان نیست . همه ناطقها انسانند . نتیجه میدهد : هیچ اسبی ناطق نیست .  
و این قضیه عین نتیجه اصل است .

### دلیل عکس کبری

(۷۳۶) این دلیل در ضرب اول و دوم و چهارم و پنجم این شکل بطور مسلم و در ضرب هفتم بنا بر آنکه سالبه جزئیه قابل انعکاس باشد اجرا میشود . زیرا در این ضرب دوشرط شکل سوم که موجب بودن صغری و کلیت یکی از دو مقدمه است موجود میباشد .

دلیل عکس کبری باین طریق است که کبرای این ضرب را معکوس نمایند تا قیاس بشکل سوم باز گشت کند .

### مثال ضرب اول

اصل : همه انسانها حیوانند . همه ناطقها انسانند . نتیجه بعضی از حیوانها ناطقند .

(تبدیل قیاس بشکل سوم بواسطه انعکاس کبری ) : همه انسانها حیوانند . بعضی از انسانها ناطقند . نتیجه میدهد . بعضی از حیوانها ناطق اند .

### دلیل عکس دوم مقدمه

(۷۳۷) این دلیل در ضرب چهارم و پنجم اجرا میشود . زیرا کبرای این دو ضرب سالبه کلیه است و با انعکاس دو مقدمه کلیت کبری که شرط صحت شکل اول است محفوظ میماند .

چگونگی این دلیل آنستکه هردو مقدمه را معکوس مینمایند تا قیاس بشکل اول باز گردد .

### مثال ضرب چهارم

اصل قیاس : همه انسانها حیوانند . هیچ اسبی انسان نیست .  
نتیجه : بعضی از حیوانها اسب نیستند .  
( تبدیل قیاس بشکل اول بواسطه انعکاس دو مقدمه ) : بعضی از حیوانها انسانند . هیچ انسانی اسب نیست . نتیجه میدهد : بعضی از حیوانها اسب نیستند : و این نتیجه با نتیجه اصل قیاس یکی میباشد .

### دلیل افتراضی

(۷۳۸) . این دلیل در ضرب دوم و پنجم این شکل اجرا میشود .  
چگونگی تشکیل دلیل افتراض در شکل دوم و سوم بیان شد و اینک بذکر مثال اکتفا میشود .

### مثال ضرب دوم

اصل قیاس : هر انسانی ناطق است . بعضی از حیوانها انسانند .  
نتیجه میدهد : بعضی از ناطقها حیوانند .

قیاس معادل که موضوع کبری بواسطه

عمل افتراضی کلی شده است

هر نویسنده ای حیوان است . هر نویسنده ای انسان است .



### جزء اول دلیل افتراض

#### ضرب اول همین شکل

( صغری که عین صغرای اصل است ) : هر انسانی ناطق است .  
 ( کبری که عین کبرای قیاس معادل است ) : هر نویسنده ای  
 انسان است .  
 ( نتیجه حاصله از دومقدمه ) : بعضی از ناطقها نویسنده اند .

### مقدمه یا جزء دوم دلیل افتراض

#### از شکل اول

( صغری که نتیجه قیاس اول است ) : بعضی از ناطقها نویسنده اند  
 ( کبری که صغرای قیاس معادل است ) : هر نویسنده ای  
 حیوان است .  
 ( نتیجه حاصله از این دومقدمه ) : بعضی از ناطقها حیوانند .  
 این قضیه با نتیجه اصل یکی است .  
 طریقی که ذکر شد دلیل افتراض از ضرب اول شکل چهارم و  
 شکل اول تشکیل شده بود و میتوان آنرا بنحو دیگری اجرا نمود که  
 از شکل اول و سوم استفاده شود .

### قیاس اول از شکل اول

( صغری که عین کبرای قیاس معادل است ) : هر نویسنده ای  
 انسان است .  
 ( کبری که عین صغرای اصل است ) : هر انسانی ناطق است .

(نتیجه حاصل از دومقدمه) : هر نویسنده ای ناطق است .

قیاس دوم از شکل سوم :

(صغری که نتیجه قیاس اول است) : هر نویسنده ای ناطق است .

(کبری که صغرای قیاس معادل است) : هر نویسنده ای حیوان است .

(نتیجه حاصله از دومقدمه) : بعضی از ناطقها حیوانند .

(اجرای دلیل افتراض در قرینه پنجم شکل چهارم)

(۷۴۰) اصل ضرب :

بعضی از حیوانها انسانند . هیچ سنگی حیوان نیست . نتیجه میدهد : بعضی از انسانها سنگ نیستند .

قیاس معادل

هر نویسنده ای انسان است . هیچ نویسنده ای سنگ نیست . نتیجه میدهد . هیچ انسانی سنگ نیست .

مقدمه اول از شکل دوم

(صغری . معکوس صغرای اصل است که با افتراض کلی گردیده) :

هر نویسنده ای حیوان است .

(کبری . با کبرای اصل یکی است) : هیچ سنگی حیوان نیست

(نتیجه حاصله از دومقدمه) : هیچ نویسنده ای سنگ نیست .

## قیاس دوم از شکل سوم

(صغری که عین صغرای معادل است) : هر نویسنده‌ای انسان است  
 (کبری که نتیجه قیاس اول است) : هیچ نویسنده‌ای سنک نیست  
 (نتیجه حاصله از این دومقدمه) : بعضی از انسانها سنک نیستند .  
 این قضیه با نتیجه اصل برابر است .

## شرایط صحت شکل چهارم بحسب جهت

(۷۴۱) شکل چهارم از حیث جهت دارای پنج شرط است که تا  
 واجد آنها نباشد نتیجه صحیح از آن حاصل نمیشود .  
 (شرط اول) مقدمات قیاس بایستی همگی فعلیه باشند و قضیه  
 ممکنه در آن بکار نرود .  
 (شرط دوم) قضایای سالبه‌ایکه در این شکل می‌آورند بایستی از  
 قضایای قابل انعکاس باشد .  
 (شرط سوم) صغرای این شکل بایستی ضروریه و یا دائمه باشد  
 و اگر نبود بایستی عرفیه عامه بر کبرای آن صدق کند یعنی از قضایای  
 منعکسه السوالب باشد<sup>(۱)</sup>  
 (شرط چهارم) کبری در ضرب ششم بایستی از قضایای ششگانه‌ای  
 باشد که سالبه آنها قابل انعکاس است .

---

(۱) قضایایکه سالبه آنها قابل انعکاس نیست در شماره ۵۲۰ جمع‌آوری

(شرط پنجم) صغری در ضرب هشتم بایستی یکی از دو خاصه . و کبری از قضایائی باشد که عرفیه عامه بر آنها صادق است .  
تعیین ضروب و نتایج حاصله را بایستی از کتب مبسوط جستجو نمود .

### تذکر مهمی راجع به ادله اثبات حجیت اشکال

از همه دلیلهائیکه ذکر شد بر فرض قبول این قدر ثابت میشود که نتایج حاصله از این شکلهای صادق است . لکن صدق نتیجه مستلزم صحت دلیل نیست زیرا نتیجه لازم اعم دلیل است و چه بسا قضایای صادقی یافت میشود که دلیل آنها کاذبست چنانکه در مورد بیان اختلاف در ضروبیکه فاقد شروط لازمه بودند مثالهایی ذکر شد و ثابت گردید که در آن موارد نتیجه صادق و دلیل آنها غیر معتبر است .

سر این مسئله آنستکه صحت نتیجه معلول صحت دلیل است و ما در همه دلائلی که برای صحت انتاج اشکال آوردیم در نظر داشتیم که از اثبات صحت نتیجه صحت دلیل را ثابت کنیم و دلائل مذکور همگی دلیل انی هستند . لیکن این مطلب در حکمت متعالیه بیان شده است که وجود معلول بطور اجمال دلالت دارد که دارای علتی است لیکن شخص علت یا نوع آن هیچگاه ثابت نمیشود . زیرا ممکن است يك معلول از علل متعددی بوجود آید . مثلاً وجود گرمی دلالت میکند که یکی از علل حرارت وجود داشته لیکن خصوص نوع آتش یا حرکت یا تابش خورشید یا اصطکاک یا یکی از امور دیگر ثابت نمیشود . و بر فرض آنکه

معلوم باشد که علت آن آتش است صنف آتش یا فرد شخصی آن را معین نمی کند.

صحت قضیه نیز براین دلالت دارد که دلیلی برای صحت آن موجود است لیکن بهیچوجه نمیتوانیم نوع دلیل را برشکلی که صحت آن مشکوک است منطبق نمائیم بنا بر این اینهمه تکلفات و تطویلات وافی بمقصود نبوده و مثبت صحت انتاج اشکال نمیشد.

تنها دلیل صحت انتاج اشکال بیانی است که مصنف کتاب ما و مصنف حکمت الاشراق به آن اشاره نموده اند زیرا لمبت دلالت اشکال را بیان کرده اند و تفصیل و توضیح آن ضمن شماره ۵۸۴ و ۷۱۹ نوشته شده است.

### قیاسهای اقترانی شرطیه

(۷۴۲) سابقا گفتیم که همچنانکه قیاسهای اقترانی از مقدمات حملیه فراهم میشوند ممکن است قصایای شرطیه نیز مقدمه آن باشند و هر قیاسیکه یکی از دو مقدمه اش غیر حملیه باشد شرطیه محسوب میشود.

(۷۴۳) بنا بر این قیاس شرطی بحسب احتمالات اولیه از جهت ترکیب بر پنج قسم است:

- ۱- قیاسهای مرکب از دو شرطیه متصله
- ۲-         »         »         از دو شرطیه منفصله
- ۳-         »         »         از يك حملیه و يك متصله
- ۴-         »         »         از يك حملیه و يك منفصله
- ۵-         »         »         از يك متصله و يك منفصله



و با تقدیم و تاخیر این قضایا ترکیبهای مختلفی حاصل می شود که چون اهمیت زیادی ندارد قابل توجه نمیباشد .

آراء منطقیان در باب اقترانیات شرطیه و بخصوص در قیاس مرکب از دو متصله بطوریکه در صفحات بعد اشاره خواهد شد بسیار مختلف و متناقض است . حتی افضل الدین کاشانی در رساله منهای مبین<sup>(۱)</sup> ترکیب قیاس اقترانی از دو متصله را بکلی انکار نموده . زیرا میگوید جزء مشترک در این ترکیب بنامی تکرر پیدا نمیکند و فقط در یک جزء از تالی یا مقدم اشتراك حاصل میشود . باین جهت ترکیب از دو متصله را قیاس ندانسته است .

در کتب مبسوط دیگر و بخصوص منطق شفا نیز مبحث شرطیات بسیار طولانی میباشد . زیرا در هر قسمتی تقسیمات بسیار نموده و بعضی را معتبر و بسیاری از اقسام را غیر منجی شمرده اند . بنابراین مطالبی که در اینجا ذکر میشود مطابق قول متأخران یا مشهور است و برای اطلاع اجمالی میباشد و تحقیق آنها را بایستی از کتب مفصل جستجو نمود .

### اقسام قیاسهای مرکب از دو متصله

(۷۴۴) قیاسیکه از مقدمات متصله صرف فراهم می آید بر سه قسم است :

(اول) آنکه اوسط (یا جزء مکرر) جزء تام قضیه باشد یعنی تمام مقدم یا تالی تکرر یافته باشد .

### مثال از شکل اول

هر گاه بهار باشد بارانها ریزان است . و هر گاه باران ها ریزان باشد گلها شکفته است .

نتیجه : هر گاه بهار باشد گلها شکفته است .

(دوم) آنکه جزء مکرر . جزء غیر تام یعنی از يك جزء مقدم و قسمتی از تالی مرگب باشد .

### مثال

(صفری) : اگر چنین است که بارندگی در زمستان و بهار موجب زیادتی آب چشمه ها و رودها میباشد . در اینصورت سبزه و گیاه فراوان خواهد روئید .

(کبری) : اگر چنین است که هر گاه باران بیارد سبزه و گیاه فراوان میروید . پس چرندگان فر به میشوند .  
(نتیجه) : اگر در فصل زمستان و بهار باران کافی بیارد چرندگان فر به خواهند گردید .

(سوم) آنکه جزء مکرر تمام يك مقدمه و جزئی از مقدمه دیگر باشد و نسبت به یکی تام و نسبت بدیگری غیر تام باشد .

### مثال

(صفری) : اگر چنین است که هر گاه در فصل زمستان و بهار بارندگی بحد کافی باشد . نهرها و چشمه ها پر آب خواهد بود . در اینصورت در صحرا سبزه ها و گلها خواهد روئید .

(کبری) : اگر چنین است که جاری شدن نهرها و روئیدن گلها مفرح است . تماشای صحرا مفرح خواهد بود .

(نتیجه) : هرگاه بارندگی در فصل زمستان و بهار بعد کافی باشد تماشای صحرا مفرح خواهد بود .

(۷۴۵) قسم اول که حد مکرر جزء تام از دو مقدمه است از همه بطبع نزدیکتر میباشد و اشکال چهارگانه از این قسم منعقد میگردد .

ترتیب اشکال چهارگانه در قیاسهای شرطی

(۷۴۶) مقدم و تالی در قضایای شرطیه بمنزله موضوع و محمول دو قضایای حلیه است .

جزء مکرر بمنزله حد اوسط و جزء غیر مکرر که در صغری موجود است بمنزله حد اصغر ، و جزء غیر مکرر که در کبری موجود است بمنزله حد اکبر است . و نتیجه از اسقاط حد مکرر و ترکیب جزء غیر مکرر صغری با جزء غیر مکرر کبری حاصل میگردد .

(۷۴۷) بنابر آنچه گفته شد همه اشکال چهارگانه باین ترتیب حاصل میشوند که :

۱ - هرگاه جزء مکرر در صغری تالی و در کبری مقدم باشد شکل اول است .

۲ - اگر جزء مکرر در هر دو مقدمه تالی باشد شکل دوم تشکیل یافته است .

۳ - هرگاه جزء مکرر در هر دو مقدمه مقدم باشد شکل سوم میباشد .

۴ - و اگر جزء مکرر در صغری مقدم و در کبری تالی باشد  
شکل چهارم خواهد بود .

### مثال شکل اول

هر گاه خورشید بر آمده باشد روز خواهد بود ( صغری )  
هر گاه روز بوده باشد جهان روشن خواهد بود ( کبری )  
هر گاه خورشید بر آمده باشد جهان روشن خواهد بود ( نتیجه )

### مثال شکل دوم

هر گاه خورشید بر آمده باشد روز خواهد بود ( صغری )  
هیچگاه چنان نیست که گاهی که جهان تاریک است روز باشد ( کبری )  
هیچگاه چنان نیست که آفتاب بر آمده و جهان تاریک باشد ( نتیجه )

### مثال شکل سوم

هر گاه خورشید بر آمده باشد روز موجود است ( صغری )  
هر گاه خورشید بر آمده باشد جهان روشن است ( کبری )  
گاهی که روز موجود است جهان روشن است ( نتیجه )

### مثال شکل چهارم

هر گاه خورشید بر آمده باشد . روز خواهد بود  
هر گاه جهان روشن باشد . خورشید بر آمده است  
گاهی که روز باشد . جهان روشن خواهد بود  
( ۷۴۸ ) هر يك از ضروب منتجه قیاسهای شرطیه در همه اشکال

بهمان دلیل خلف و عکس و افتراض که در قیاسهای حلیه ذکر شد ثابت میگردد .

### قیاس هر طیه مرکب از دو منفصله

( ۷۴۹ ) قیاس مرکب از دو منفصله نیز همان اقسام سه گانه را دارد . و جزء مکرر یا جزء تام از هر دو مقدمه ، و گاهی جزء غیر تام نسبت بهردو مقدمه . و گاهی نسبت به یکی تام و نسبت بدیگری غیر تام است .

### مثال جزء تام در هر دو مقدمه

هر عددی یا زوج ، و یافرد است .  
 هر عددی یافرد است . و یا بدو متساوی قسمت میشود .  
 هر عددی یا زوج است . و یا غیر منقسم بدو متساوی میباشد .

### مثال دیگر

همیشه هر جسمی بسیط . و یا مرکب است .  
 همیشه هر جسمی مرکب . و یا خفیف یا ثقیل است .  
 همیشه هر جسمی بسیط . یا خفیف یا ثقیل است .

### مثال جزء غیر تام در هر دو مقدمه

( صغری ) همیشه یادر زمستان و بهار بارندگی میشود و یا نهرها و رودها خشک است و کشتها نابود میشود .  
 ( کبری ) همیشه یا محشکی نهرها سبب قحطی میشود . و یا

مردم از جای دیگر خوراك می آورند .  
( نتیجه ) همیشه یا در زمستان و بهار بارندگی میشود و یا مردم  
از جای دیگری خوراك می آورند .

مثال جزء تام نسبت یکی و غیر تام نسبت دیگری  
( صغری ) هر عددی یا زوج . و یا فرد است .  
( کبری ) هر عددی یا فرد و یا زوج است . و یا بدو متساوی  
قسمت میشود .  
( نتیجه ) هر عددی یا فرد است . و یا بدو متساوی  
قسمت میشود .

شرایط صحت النتائج قیاسهای مرکب از دو منفصله  
قیاسیکه از دو منفصله ترکیب یافته از هر شکلی که باشد بایستی  
سه شرط داشته باشد .

- ( شرط اول ) هر دو مقدمه اش بایستی موجب باشد .
- ( شرط دوم ) یکی از دو مقدمه اش بایستی کلی باشد .
- ( شرط سوم ) بایستی منع خلو بر آنها صادق باشد .<sup>(۱)</sup>

---

(۱) این شروط مورد اختلاف است که راجع به سه قسم میباشد یا مخصوص  
بیک قسم است و آن قسمی است که اشتراك دو مقدمه در جزء غیر تام باشد .  
علامه در جوهر النضید بعد از ذکر اقسام سه گانه میگوید : و شرط الجميع  
ایجاب المقدمتين و کلیه احدیها . وان لا یكونا مانعین الجميع صفحه ۱۳۲  
در کتاب شرح مطالع الانوار ضمن بیان احکام قسم دوم که اوسط جزء غیر  
تام است میگوید : و شرط اتساجه اربعة امور : ایجاب المقدمتين . و صدق  
منع الخلو بالتفسیر الامم علیهما حتی یكونا اما حقیقتین او مانعین الخلو او احدیها  
حقیقیة والاخری مانعة الخلو و کلیه احدی المقدمتين لاشتمال المتشاركین علی  
تألیف منتج صفحه ۳۱۱

## اشکال چهارگانه

از عبارت کتاب ما چنین استفاده میشود که در قیاسهای مرکب ازدو منقسمه نیز اشکال چهار گانه جاری میشود . ظاهر عبارت قطب الدین رازی در شرح شمسیه<sup>(۱)</sup> نیز همین است لیکن خواجه در منطق تجرید<sup>(۲)</sup> میگوید :

چون امتیازی بین دو مقدمه منقسمه نیست شکلی از آن منعقد نمیکردد . و قبلاً گفته شد که افضل الدین کاشانی بکلی قیاسیت آنرا انکار نموده است . و بر فرض قیاسیت و تشکیل اشکال در اعتبار و کیفیت انتاج آنها اختلاف بسیار است . و کسیکه جویای تفصیل آنها باشد بمنطق شفا و منطق شرح تجرید علامه و کتاب مطالع الانوار و کتب دیگر مراجعه کند . این سخن که بطور اطلاق گفته اند اشکال چهار گانه از آن تشکیل میشود باز خالی از مناقضه نمیباشد زیرا چنانکه ذکر شد گفته اند شرط صحت قیاس مرکب ازدو منقسمه آنستکه هر دو مقدمه اش موجب باشد و این با شرط صحت شکل دوم سازگار نیست . بنا بر این شکل دوم از دو منقسمه تشکیل نمیشود و نسبت بسایر اشکال هم همه ضربها را ندارد . لیکن برای تصویر اشکال مثالهایی ذکر میشود .

## مثال شکل اول

هر عددی یا زوج . و یا فرد است . ( صفری )

همیشه هر عددی یا فرد . و یا منقسم بدو متساوی میباشد ( کبری )  
 هر عددی یا زوج . و یا غیر منقسم بدو متساوی میباشد ( نتیجه )

### مثال شکل دوم

همیشه هر عددی یا فرد . و یا زوج است ( صغری )  
 هیچگاه چنین نیست که هر عددی یا منقسم بدو متساوی و یا  
 زوج باشد . ( کبری )  
 هیچگاه چنین نیست که هر عددی یا فرد و یا غیر منقسم بدو  
 متساوی باشد . ( نتیجه )

لیکن علاوه بر آنکه کبری سالبه است شرط صدق منع خلو هم  
 در آن یافت نمیشود . زیرا قضیه سالبه عدم منع خلو را میرساند .

### مثال شکل سوم

هر عددی یا زوج . و یا فرد است ( صغری ) .  
 همیشه هر عددی یا زوج . و یا غیر منقسم بدو متساوی  
 می باشد ( کبری ) .  
 هر عددی یا فرد . و یا منقسم بدو متساوی میباشد ( نتیجه ) .

### مثال شکل چهارم

همیشه هر عددی یا زوج . و یا فرد است ( صغری ) .  
 هر عددی یا غیر منقسم بدو متساوی . و یا زوج است ( کبری )  
 بعضی از اوقات یا هر عددی فرد . و یا منقسم بدو متساوی  
 میباشد ( نتیجه ) .



( سوم ) قیاس مرکب از حملیه و متصله

( ۷۵۰ ) قیاس مرکب از حملیه و متصله بحسب اختلاف ترکیب

بر چهار قسم است :

( قسم اول ) آنکه صغری حملیه . و شرطیه کبری بوده و جزء

مکرر مقدم شرطیه باشد .

مثال از شکل اول

اردیبهشت از بهار است ( صغری ) .

هر گاه بهار باشد . گلها شکفته خواهد بود ( کبری ) .

هر گاه اردیبهشت باشد . گلها شکفته خواهد بود ( نتیجه ) .

( قسم دوم ) آنکه صغری حملیه . و شرطیه کبری بوده و جزء

مکرر تالی شرطیه باشد .

مثال از شکل دوم

زمستان هوا معتدل نیست ( صغری ) .

هر گاه گلها شکفته باشد . هوا معتدل بوده است ( کبری ) .

بعضی اوقاتیکه زمستان باشد . گلها شکفته نخواهد بود ( نتیجه ) .

( قسم سوم ) : آنستکه صغری شرطیه . و حملیه کبری بوده و

جزء مکرر مقدم شرطیه باشد .

مثال از شکل سوم

هر گاه چیزی از اجزاء ترکیب یافته باشد . فانی خواهد بود

( صغری ) .

بعضی از چیزهاییکه از اجزاء ترکیب یافته . انسان هستند  
( کبری ) .

گاهی بعضی از چیزهاییکه فانی باشند . انسان خواهند بود  
( نتیجه ) .

( قسم چهارم ) : آنکه سفری شرطیه و حلیه کبری بوده و جزء  
مکررتالی شرطیه باشد .

### مثال از شکل دوم

هر گاه چیزی فانی باشد . مرکب از اجزاء خواهد بود  
( سفری ) .

هیچ روح انسانی از اجزاء ترکیب نیافته است ( کبری ) .  
هیچگاه اگر چیزی فانی باشد . روح انسان نخواهد بود .  
( نتیجه )

( ۷۵۱ ) قسم اخیر از چهار قسم مزبور باطبع مناسب تر و بانجام  
نزدیکتر است .

( ۷۵۲ ) قیاس خلف نیز باین قسم انحلال مییابد . و خواهد آمد  
که قیاس خلف از يك قیاس استثنائی و يك اقترانی مرکب است . و  
قیاس اقترانی که یکی از دو جزء قیاس خلف است از متصله و حلیه  
تشکیل یافته و شرطیه درتالی با حلیه شریک میباشد <sup>(۱)</sup>

(۷۵۳) شرط انتاج قیاسیکه از حملیه و متصله ترکیب یافته آنستکه بایستی متصله موجب باشد .

(۷۵۴) در کتب منطق نوشته اند که نتیجه این قیاس قضیه شرطیه متصله ایست که مقدمش مقدم متصله و تالی نتیجه تالیف تالی و حملیه باشد . و این قاعده مربوط بقسم چهارم است .

(۷۵۵) قیاسهای مرکب از حملیه و متصله نیز بهر یک از چهار شکل منعقد میگردد . مثالهای سه شکل ذکر شد . و مثال شکل چهارم از اینقرار است :

هر گاه چیزی فانی گردد از اجزاء ترکیب یافته است «صغری»  
انسان فانی است «کبری»

گاهی بعضی از چیزهاییکه از اجزاء ترکیب یافته باشند انسانند  
« نتیجه »

**(چهارم) قیاسهای اقترانی مرکب از حملیه و منفصله**

(۷۵۶) قیاسهای اقترانی که از قضایای حملیه و منفصله ترکیب یافته اند بحسب اختلاف ترکیب برشش قسم میباشند زیرا :

یاصغرای قیاس حملیه و کبری منفصله است ، و یا بعکس . و در هر یک از این دو صورت عدد قضایای حملیه که اجزاء قیاس میباشند یا با عدد منفصله ها مساوی و یا کمتر و یا بیشتر است .

(۷۵۷) اقسام شش گانه با مثالهایشان از اینقرارند :

(قسم اول) آنکه صغری حملیه و کبری منفصله و عدد حملیه مساوی با عدد منفصله باشد .

## (مثال از شکل چهارم)

«کبری» همهٔ پسران میتوانند هنر بیاموزند. همه دختران  
 میتوانند هنر بیاموزند. همهٔ زنان میتوانند هنر بیاموزند. همهٔ مردان  
 میتوانند هنر بیاموزند.  
 «صغری» همهٔ انسانها یا پسرند. و یا دخترند. و یا مردند.  
 و یا زنند.

«نتیجه» بعضی از کسانی که میتوانند هنر بیاموزند. انسانند.  
 «قسم دوم» آنست که صغری حمله و کبری منفصله و عدد حمله  
 از منفصله بیشتر باشد.

## مثال از شکل اول

«صغری»: همهٔ مردان انسانند. زنان انسانند. پیران انسانند.  
 جوانان انسانند.

«کبری»: هر انسانی یا دانا. و یا نادان است.  
 «نتیجه»: همهٔ مردان دانا یا نادانند. زنان دانا یا نادانند. پیران  
 دانا یا نادانند. جوانان. دانا یا نادانند.  
 «قسم سوم» آنکه صغری حمله و کبری منفصله و عدد حمله از  
 اجزاء منفصله کمتر باشد.

## مثال از شکل اول

دو. عدد است

هر عددی یا زوج و یا فرد است. —

دو . یا زوج و یا فرد است . ( مثال دیگری درضمن بیان احکام این قسم ذکر میشود )

«قسم چهارم» : صغری منفصله و کبری حملیه و عدد حملیه مساوی بامنفصله است .

مثال این قسم بعکس مثال قسم اول و از شکل اول است و بعداً درضمن توضیح لازمی مثال دیگری هم ذکر میشود .

«قسم پنجم» آنستکه صغری منفصله و کبری حملیه . و عدد حملیه بیشتر از منفصله باشد .

«قسم ششم» : صغری منفصله و کبری حملیه و عدد حملیه کمتر از منفصله است .

مثالهای این دو قسم نیز از اقسام اول استخراج میگردد .

( ۷۵۸ ) از این ترکیب نیز اشکال چهارگانه منعقد میشود و

استخراج مثالها برای خواننده آسان است . و اینک حکم هر يك از اقسام نامبرده ذکر میشود .

**احکام قیاسهاییکه عدد حملیه با اجزاء منفصله در آنها**

**مساوی است**

( ۷۵۹ ) این قسم بهترین اقسام قیاسهای مرکب از حملیه و منفصله

است . زیرا استخراج نتیجه از آن آسانتر و ذهن بآن آشناتر است .

قیاس مرکب از حملیه و منفصله ایکه عدد حملیه با اجزاء منفصله

برابر است از جهت انتاج بر دو قسم است :

« قسم اول » آنستکه صغری حملیه و کبری منفصله است بطوری که ذکر شد . و شرط صحت انتاج این قسم آنستکه بین همه حملیه‌ها و اجزاء منفصله جزء مشترکی وجود داشته و این جزء چند بار تکرار یافته باشد . در اینصورت از مجموع این قیاس یک نتیجه حاصل میگردد . و آنرا قیاس مقسّم میانمند که در مورد استقراء تام بکار میرود<sup>(۱)</sup>

(۷۶۰) شرط صحت انتاج این قیاس آنستکه قضیه منفصله . موجبۀ کلیه مانع الخلو یا منفصله حقیقه باشد .

(۷۶۱) نتیجه اینقسم از قیاس کسه صغری حملیه است . قضیه حملیه‌ای میباشد که موضوع مطلوب از حملیه و محمول از منفصله گرفته شده و مثال آن در ذیل شماره (۷۵۷) ذکر شد .

(۷۶۲) در قسم دوم از مواردیکه عدد حملیه با اجزاء منفصله مساوی بوده لکن بعکس ترتیب اول است یعنی صغری منفصله و کبری حملیه میباشد و ضمن قسم چهارم نام برده شد .

در اینقسم نتیجه تالیفات مختلف بوده و چند نتیجه از آنها حاصل میشود بشرط آنکه در هر یک از حملیه‌ها و هر جزئی از منفصله جزئی که مشترک بین آنها باشد وجود داشته یعنی اجزاء مشترک متعدد بوده و محمول هر حملیه‌ای غیر از محمول سایر حملیه‌ها باشد .

(۷۶۳) شرط اینقسم آنستکه منفصله مانع الخلو بوده . و نتیجه اینقسم نیز منفصله مانع الخلو میباشد .

## مثال از شکل اول

هر انسانی یا پسر است . یا دختر است . یا زن است . و یا مرد است . (صغری)

همه پسران میتوانند هنر بیاموزند . همه دختران می توانند خانداری کنند . همه زنان میتوانند فرزند تربیت کنند . همه مردان میتوانند از خود دفاع کنند (کبری)

هر انسانی میتواند هنر بیاموزد و یا خانداری کند و یا فرزند تربیت کند و یا از خود دفاع کند (نتیجه)

احکام قیاسهاییکه عدد حملیه در آنها کمتر از منفصله است

(۷۶۴) نتیجه این ترکیب در شکل اول و دوم . منفصله کلیه

موجبة الاجزاء یا سالبة الاجزاء . و در شکل سوم منفصله جزئیة خواهد بود .

## مثال شکل اول

هر انسانی میمیرد (صغری)

هر کسیکه میمیرد یا تندست و یا بیمار است . یا جوان و یا پیر است (کبری)

هر انسانی یا تندست و یا بیمار است یا جوان و یا پیر است (نتیجه)

## مثال شکل دوم

هیچگاه چنان نیست که همه جوانان همیشه در آسایش باشند . یا

پیران در آسایش باشند یا زنان همیشه در آسایش باشند . یا پسران در آسایش باشند (صغری)

هر شخص دورانیشی همیشه در آسایش است (کبری)  
هیچگاه چنان نیست که دائما همه جوانان دورانیش باشند . یا پیران دورانیش باشند ، یا زنان دورانیش باشند . یا پسران دورانیش باشند (نتیجه)

### مثال شکل سوم

هر انسانی میمیرد .

هر انسانی . یا پیر و یا جوان و یا کاهل است

بعضی از کسانی که میمیرند . یا پیر و یا جوان و یا کاهلند .

حکم قیاسهایی که عدد حملیه در آنها بیعتر از منفصله است

(۷۶۵) حملیههایی که در اینگونه ترکیبها جزاء منفصله اند

از دو حال بیرون نیستند ؛

صورت اول . آنستکه جزء مشترکی بین حملیهها و منفصله وجود

نداشته باشد ، اینگونه حملیهها در قیاس دخالتی نداشته و تاثیری در نتیجه ندارند .

### مثال

(صغری) عدد درختهای خانه چهار است . برک درختها سبز است .

میوه درختها رسیده است .



(کبری) هر عددی یا زوج است . و یا فرد است .

(نتیجه) درختها یا زوج و یا فرد هستند .

در این مثال ملاحظه شد که حمله های زاید دخالتی در نتیجه نداشته و تغییری در آن نمیدهد .

(۷۶۶) صورت دوم : آنست که در حمله هایی که زاید بر اجزاء منفصله اند جزء مشترکی یافت شود ، در این صورت باعتبار اینکه جزء مشترکی در آنها وجود دارد يك قیاس محسوب میشوند . و باعتبار اینکه با حمله ها مساوی هستند قیاس دیگری میباشد .

### مثال

عدد درختهای خانه چهار است . فرشها پنج است . درها هفت است ( صغری ) .

هر عددی یا فرد و یا زوج است ( کبری )

درختها فرد و یا زوج اند . فرشها فرد و یا زوج هستند . درها فرد و یا زوج هستند ( نتیجه )

پنجم - قیاسهای اقترانی مرکب از متصله و منفصله

(۷۶۷) قیاس مرکب از متصله و متصله نیز بحسب اختلاف ترکیب برشش قسم است . زیرا ممکن است متصله صغری . و منفصله کبری . و یا بعکس باشد .

در هر يك از دو صورت جزء مشترك ممکن است جزء تام از دو قضیه

و یا جزء تام از یکی و ناقص از دیگری . یا جزء ناقص از هر دو قضیه بوده باشد .

(۷۶۸) کاملترین اقسام ششگانه آن قسمتی میباشد که صغری متصله و کبری منفصله و موجب . و جزء مشترك جزء تام از هر دو قضیه باشد .

(توضیح لپاس مرکب از متصله و منفصله در صورتیکه)

(جزء مشترك جزء تام و صغری متصله باشد)

(۷۶۹) این ترکیب بر دو قسم است زیرا منفصله یا مانعة الجمع و یا مانعة الخلو میباشد .

### مثال مانعة الجمع

هر گاه جسمی بدرجۀ معینی از حرارت برسد مایع خواهد گردید (صغری)

هر جسمی یا مایع و یا جامد است (کبری)

هر جسمی بدرجۀ معینی از حرارت نرسد جامد خواهد بود (نتیجه)

اشکالاتیکه بر قیاسهای شرطیه وارد گردیده اند

(۷۷۰) بر قیاسهای اقترانی که از شرطیه ها تالیف شده است

اعتراضاتی نموده اند : که کاملترین شرطیه ها قیاسی است که از دو شرطیه تشکیل یافته و از شکل اول و ضرب اول باشد و حال آنکه در بعضی از موارد ممکن است صدق کبری عمومیت نداشته و در مورد اصغر که از مصادیق اوسط است صادق نباشد ، و اگر برای اصغر ثابت گردد

مستلزم اجتماع ضدین و تحقق ممتنع بالذات باشد . در این صورت ثبوت اکبر . از اوسط با صفر سرایت نخواهد کرد . و با این احتمال در جاهای دیگر نیز شرطیه لازم الصدق نخواهد بود .  
برای صدق این احتمال مثل زده اند که اگر چنین قیاس شرطیه ای تشکیل داده و بگوئیم :

هر گاه جسمی سفید و سیاه باشد . سیاه خواهد بود .

هر گاه جسمی سیاه باشد . سفید نخواهد بود .

هر گاه جسمی سفید و سیاه باشد . سفید و سیاه نخواهد بود .

علت کذب نتیجه آنست که در کبری حکم بمنافات و تضاد سیاهی با سفیدی شده است و این حکم کلی در مورد اصغر که سفید و سیاه است صادق نمیباشد . زیرا سفید و سیاه هم سفید و هم سیاه است . و سفیدی و سیاهی در سفید و سیاه با هم جمع شده است .

از این اشکال جواب داده اند که سفید و سیاه را در این قیاس بدو صورت میتوان تصور کرد :

(۷۷۱) فرض اول . آن است که سیاهی در صغری و در کبری بیک معنی گرفته شده باشد و همان معنی که از محمول صغری قصد شده از موضوع کبری نیز همان قصد شده باشد . در این حال صورت قیاس صحیح و منتج است . و در اینجا از دو حال خارج نیست :

«اول» آنکه در هر دو مورد که سفید و سیاه بیک معنی آمده معنائی اراده شده است که بین آنها مضاده نباشد . در این حال کبری کاذب است .

زیرا سفید و سیاه باین معنی از سفیدی و سیاهی ترکیب یافته و اجزاء در کل مجتمع هستند .

بنابراین کذب نتیجه از جهت کذب ماده قیاس است و از جهت صورت کذب نمیباشد بلکه از جهت صورت صادق است .

«دوم» اگر در هر دو مورد از سفید و سیاه معنی دیگری اراده شده باشد که بین آنها مضاده است صغری کذب میباشد . زیرا سفید و سیاه باین معنی سیاه نیست . و باز هم صورت قیاس درست است و کذب نتیجه از جهت کذب جزء دیگر قیاس میباشد . و در هر دو صورت انتاج صورت قیاس مسلم است . و شرط صحت انتاج صدق مقدمات نیست . بلکه شرط صحت قیاس رعایت قواعد صوری قیاس است که در اشکال چهار گانه و جاهای دیگر ذکر شده است .

(۷۷۲) فرض دوم . آنست که سفید و سیاه در صغری و کبری بیک معنی نیامده باشد . و در صغری بمعنائی گرفته شده باشد که بین آنها ضدیت بوده و در کبری معنی دیگری از آن اراده شده باشد . بنابراین فرض شرایط صحت صوری قیاس رعایت نشده است . زیرا قیاس بایستی دارای جزء مکرر یا حد اوسط باشد و در این حالت لفظ تکرار شده است لکن معنی مکرر وجود ندارد .

(۷۷۳) این اشکال را از شفا در ضمن مثال دیگری که از ضرب اول شکل اول است نقل کرده اند که شیخ گفته است : هر گاه بگوئیم : <sup>(۱)</sup> هر گاه عدد دو فرد باشد عدد خواهد بود .

هر گاه عدد دو عدد باشد زوج خواهد بود .

هر گاه عدد دو فرد باشد زوج خواهد بود .

از این اشکال دوجواب داده شده که یکی از طریق ( صفری ) و دیگری از جهت ( کبرای ) قیاس است . خلاصه جواب اول که صاحب محاکمات آنرا نقل کرده آنست که صورت قیاس صحیح و منتج بوده و نتیجه اش الزامی میباشد . و کذب واقعی نتیجه از جهت کاذب بودن ماده قیاس یعنی از جهت کذب صفری میباشد <sup>(۱)</sup>

توضیح جواب مزبور آن است که همچنانکه مفاد شرطیه وجود ملازمه بین دو امر است و لازم و ملزوم خواه ممکن یا ممتنع باشند حکم بملازمه صحیح و صادق میباشد . نتیجه نیز که لازم قیاس است حکم شرطیه را دارد . زیرا از قیاس استفاده میشود که نتیجه ، لازم تر کیب دو مقدمه است و لزوم نتیجه نسبت بقیاس با عدم وقوع بلکه با امتناع مقدمات قیاس منافاتی ندارد . بنا براین در مورد بحث میگوئیم قیاس شرطیه مزبور حکم میکند که بفرض محال اگر عدد دو فرد باشد . فرد زوج خواهد بود لکن مقدم و تالی هر دو ممتنع هستند و ملازمه بین دو ممتنع محال نمیشود .

( ۷۷۴ ) مصنف کتاب ما بعد از نقل جواب مزبور از شیخ در شفا جواب دیگری نقل کرده که از طریق کبرای قیاس است جواب مزبور آنست که شرط اینکه نتیجه ایجابی از قیاس مرکب از دو متصله حاصل

شود آنست که شرطیه لزومیه باشد و حال آنکه کبری شرطیه اتفاقیه است. زیرا قضیه لزومیه در جائی منعقد میشود که مقدم علت وجود تالی بوده و انتکاک تالی از مقدم بحکم عقل محال باشد. و حال آنکه زوجیت نسبت به اصل عدد لازم اخص. و عدد بودن اعم از زوجیت است. و اقتضاء زوجیت را ندارد زیرا خاص همیشه ملازم با عام است و از رفع اخص رفع اعم لازم نمی آید لکن از رفع اعم رفع اخص لازم می آید بنابراین اگر چیزی زوج باشد مسلماً عدد خواهد بود لکن هر عددی لازم نیست که زوج باشد باین بیان معلوم شد که کبری شرطیه اتفاقیه و غیر منتج است<sup>(۱)</sup>

(۷۷۵) نسبت بقیاسهای شرطیه مرکب از حملیه و متصله که قسم سوم از شرطیه است. و قیاسهای مرکب از حملیه و منفصله که قسم چهارم است نیز نظیر اشکال مزبور را وارد ساخته و گفته اند:

حملیه ای که جزء قیاس است ممکن است در بعضی از موارد گاهی صادق نبوده و عمومیت نداشته باشد. چنانکه در مورد صدق بعضی از متصله ها گاهی حملیه کاذب میباشد و با این احتمال قیاس شرطیه منتج نخواهد بود. مثالی که مصنف کتاب ما آورده و شارح حکمت الاشراق با تفصیل آنرا ذکر کرده این قیاس است:

اگر خلأ موجود باشد ککش خواهد بود.

هر کششی در ماده است.

اگر خلأ موجود باشد در ماده خواهد بود.

این نتیجه کاذبست . زیرا خلأ عدم ماده است .

(۷۷۶) جواب این اشکال عین جواب اشکال سابق است و در اینجا باین بیان اعاده میشود که نتیجه در قیاس مزبور صادق است . زیرا از این قیاس وجود ملازمه بین دو محال ثابت میشود و اثبات ممتنع بودن هر چیزی بهمین است که ثابت کنیم از فرض وجود آن چیز محال لازم می آید و از تصور وجود آن چیز عدمش ثابت میگردد . و معنی صادق بودن منصله وجود داشتن لزوم تالی نسبت بمقدم است . و این لزوم همچنانکه بین دو موجود یافت میشود بین دو معدوم و دو ممتنع نیز یافت میشود .

از هر قیاسی نیز لزوم نتیجه نسبت بمقدمات ثابت میشود خواه مقدمات ممکن و موجود یا ممتنع و معدوم بوده باشند . و برای راست بودن متصله صدق مقدم و تالی که اجزاء قضیه شرطیه هستند لازم نمیباشد . (۷۷۷) تفصیل اقسام قیاسهای اقترانیه شرطیه و مناقشات و ادله اثبات و مطالبی که راجع بآنها میباشد بسیار است و کنایهای مخصوص در باب شرطیات نوشته اند و برای اطلاع کافی بایستی بمفصلات رجوع شود .

### قیاسهای استثنائی

(۷۷۸) قیاس استثنائی . قیاسی است که هر گاه از قیاسهای بسیط باشد از يك شرطیه و يك حمله ترکیب یافته است و قضیه حملیدر مورد استثنا هکار پرده شده و بعد از ادات استثنا واقع شده است .

سبب اینکه قضیه حمله بعد از ادات استثنا ذکر می‌شود

(۷۷۹) ادات استثنادر اینجا برای این مقصود بکار رفته است که مقدم یا تالی را از حکم شرطیه اخراج مینماید. و مفاد حمله که بعد از ادات استثنا واقع شده آن است که تردید را از اجزاء منفصله برداشته و یکی از دو جزء را بطور منجر اثبات یا نفی میکند. و اگر جزء اول قیاس متصله باشد وقوع مقدم و یا تالی را که مردد بوده است قطعی و مسلم می نماید.

(۷۸۰) سابقاً گفتیم که نتیجه قیاس استثنائی یا نقیض نتیجه بنحو کامل در مقدمات مذکور است و در اینجا یاد آوری می‌شود که نتیجه یا نقیض آن عین مقدمه برای اثبات مطلوب نمیباشد. زیرا اگر مطلوب عین مقدمه باشد مصادره و اثبات شیئی بنفس لازم می آید، و اگر نقیض مطلوب باشد اثبات شیئی بنقیض لازم می آید و هر دو محال و ممتنع میباشد. بنابراین نتیجه یا نقیض آن یکی از اجزاء مقدمه شرطیه است. نه خود مقدمه.

(۷۸۱) قضیه حمله که جزئی از اجزاء شرطیه و مکرر در دو مقدمه است بمنزله حد وسطی میباشد که در قیاسهای اقترانیه است. و جزء مکرر یک در حمله است واسطه برای اثبات مطلوب میباشد.

### الف-ام قیاس استثنائی

(۷۸۲) قیاس استثنائی بحسب جزء اول که شرطیه است بر چهار



قسم است . زیرا شرطیه گاهی متصله و گاهی منفصله است . و منفصله بر سه قسم است : منفصله حقیقیه . مانعة الجمع ، و مانعة الخلو .

بمحسب جزء دوم که حملیه است نیز بر چهار قسم است . زیرا حملیه . یا موجیه . یا سالبه است و متعلق سلب و ایجاب گاهی مقدم و گاهی تالی میباشد و از ضرب چهار قسم جزء اول در چهار قسم حملیه مجموعاً برای قیاس استثنائی ۱۶ قسم حاصل میشود که ده قسم از آنها منتج و شش قسم غیر منتج است .

(۷۸۳) ترکیبات منتهجه عبارت است از :

۱ - دو ترکیب از متصله و حملیه که در حملیه حکم بوضع مقدم یارفع تالی شده باشد .

۲ - چهار ترکیب صحیح از منفصله حقیقیه و حملیه است که در حملیه مقدم یا تالی وضع یارفع شده باشد .

۳ - دو ترکیب مربوط بمنفصله مانعة الجمع است که در حملیه حکم بوضع مقدم یا وضع تالی شده است .

۴ - دو ترکیب مربوط بمانعة الخلو است که در حملیه حکم برفع مقدم یارفع تالی شده باشد توضیح هر يك از این ترکیبات با ذکر مثال در فهرست مخصوصی خواهد آمد .

ترکیبهای غیر منتج در قیاس استثنائی

(۷۸۴) (اول) در صورتیکه مقدمه اول متصله باشد دو ترکیب

غیر منتج است :

(یکی) در صورتی که در حمله حکم بر رفع مقدم و دیگری آنکه حکم بوضع تالی شده باشد منتج نیست .

(۷۸۵) رفع مقدم متصله منتج نیست زیرا مقدم لازم و تالی ملزوم آن است و لازم و ملزوم گاهی بایکدیگر مساوی هستند . و گاهی لازم اعم از ملزوم است و رفع اعم مستلزم رفع اخص نمی باشد .

در جائیکه لازم و ملزوم بایکدیگر مساوی باشند نیز رفع مقدم منتج نیست . زیرا قوانین منطقی و انتاج بایستی کلی باشد . و در يك مورد که لازم اعم باشد برای عدم انتاج کافی میباشد . باین جهت رفع لازم نه وجود ملزوم را ثابت میکند و نه عدم آنرا .

(۷۸۶) وضع تالی متصله نیز منتج نیست زیرا چنانکه گفته شد تالی ممکن است از مقدم اعم بوده باشد ، و وجود اعم شامل موردی گردد که اخص مستثنی یا ثابت بوده باشد ، باین جهت اثبات اعم نه موجب ثبوت اخص و نه موجب رفع آن میگردد .

(۷۸۷) ( دوم ) دو ترکیب غیر منتج دیگر مربوط بجائی است

که جزء اول قیاس منفصله مانعة الجمع باشد باین بیان که :

(۷۸۸) هرگاه مقدمه اول منفصله مانعة الجمع باشد و در حمله

حکم بر رفع مقدم یا رفع تالی شده باشد ترکیب غیر منتج است ، زیرا مانعة الجمع در جائی صادق است که اجتماع مقدم با تالی ممتنع باشد . لیکن ارتفاع هر دو جایز بوده باشد و در این صورت رفع یکی مستلزم رفع دیگری نیست .

(۷۸۹) (سوم) دوتر کيب غير منتج ديگر در جائی است که جزء اول قیاس متصله مانعة الخاو باشد و در حمله حکم بوضع مقدم یا تالی شده باشد. این تر کيب نیز منتج نیست. زیرا قضیه مانعة الخاو در جائی است که رفع هر دو جایز نبوده و اجتماع آنها جایز باشد. و در اینصورت وجود هیچیک نه مثبت وجود دیگری و نه مثبت عدم آن می باشد.

### شرایط صحت قیاسهای استثنائی

( ۷۹۰ ) در قیاسهای استثنائی چند شرط بایستی رعایت شود :

(شرط اول) اگر مقدمه اول شرطیه متصله باشد بایستی موجه باشد. زیرا تا بین مقدم و تالی ملازمه موجود نباشد از وجود یا عدم یکی وجود یا عدم دیگری ثابت نمیشود. و اگر سالبه باشد حکم بر رفع ملازمه و اتصال شده است و منتج نمیشود.

گاهی مفاد سالبه با موجه یکی بوده و در اینصورت جایز است متصله سالبه بجای موجه بکار آید.

### مثال

هر گاه انسان در حال نویسندگی باشد . دستش ساکن نخواهد بود  
 زید در حال نویسندگی میباشد .  
 دست او ساکن نیست .  
 در اینمورد قضیه سالبه در حکم موجه است زیرا معنی دستش

ساکن نیست بادستش متحرك است یکی میباشد (۱)

(۷۹۱) ( شرط دوم ) آنست که شرطیه منصله بایستی لزومیه باشد ، و اگر مقدمه قیاس منفصله است بایستی عنادیه باشد و دلیل لزوم این شرط همان است که در شرط ایجاب ذکر شد .

(۷۹۲) ( شرط سوم ) یکی از دو مقدمه بایستی کلی باشد . یعنی یا شرطیه کلی باشد ، و یا در حمله رفع یا وضع بطور کلی باشد .



فهرست ترکیبات منتجة قیاس استثنائی و نتایج حاصله آنرا  
مثال هر يك از اینها بعد از فهرست ملاحظه شود

نتیجه	حمله یا مقدمه دوم	شرطیه یا مقدمه اول	
حمله یا یک مفادش وضع تالی میباشد	موجبه ایکه مفادش وضع مقدم باشد	مصله	۱ ۷۹۳
« رفیع مقدم «	سالبه ایکه مفادش رفع تالی «	«	۲ ۷۹۴
حمله یا یک مفادش رفع تالی باشد	موجبه و مفادش وضع مقدم باشد	منفصله حقیقیه در صورتیکه پیش از دو جزه نداشته و اگر پیش از دو جزه داشته باشد همگی رفع با وضع شوند فقط یکی باقی مانده باشد	۳ ۷۹۵
حمله یا یک مفادش رفع مقدم میباشد	موجبه ایکه مفادش وضع تالی باشد	منفصله حقیقیه مطابق تفصیل شماره قبل	۴ ۷۹۶
« وضع تالی «	سالبه « رفیع مقدم «	« « « «	۵ ۷۹۷
« وضع مقدم «	« تالی « « «	« « « «	۶ ۷۹۸
منفصله ایستکه عین جزیه اجزاء در نتیجه ذکر میشود	موجبه یا سالبه ایکه مفادش رفع مقدم یا تالی باشد	منفصله حقیقیه در صورتیکه پیش از دو جزه داشته و فقط یک جزه وضع یا رفع شده باشد	۷ ۷۹۹

بقیه فهرست ترکیبات

نتیجه	عملیه یا مقدمه دوم	عملیه یا مقدمه اول	شرطیه یا مقدمه اول	
عملیه ایکه مفادش رفع تالی مییابد	موجیه ایکه مفادش وضع مقدم باشد	منفصله مانده الجمع	۸	۸۰۰
« رفع مقدم »	« وضع تالی »	« « « «	۹	۸۰۱
« وضع تالی »	سالبه ایکه مفادش رفع مقدم باشد	منفصله مانده الخلو	۱۰	۸۰۲
« وضع مقدم »	« رفع تالی »	« « « «	۱۱	۸۰۳

اینک برای هر يك از اقسام مزبور مثالی ذکر میشود :

قسم اول :

( ۸۰۴ ) که جزء اول متصله است و در جزء دوم مقدم وضع شده است .

مثال

هرگاه خورشید بر آمده باشد . روز خواهد بود + لیکن خورشید بر آمده است = پس اکنون روز است .

## قسم دوم

(۸۰۵) که جزء اول متصله است و در جزء دوم تالی رفع شده .

## مثال

هر گاه خورشید بر آمده باشد . روز خواهد بود .  
 لکن روز موجود نیست .  
 پس آفتاب بر نیامده است .

## قسم سوم :

( ۸۰۶ ) که جزء اول متفصله حقیقیه و دارای دو جزء است .  
 و در مقدمه دوم قیاس حکم بوضع مقدم شده است .

## مثال

همیشه این عدد یا زوج و یا فرد میباشد .  
 لکن این عدد زوج است .  
 پس این عدد فرد نیست .

## قسم چهارم :

( ۸۰۷ ) که جزء اول متفصله حقیقیه و دارای دو جزء است . و  
 در جزء دوم قیاس حکم بوضع تالی شده است .

## مثال

همیشه یا این عدد زوج و یا فرد است .  
 لیکن این عدد فرد است .  
 پس این عدد زوج نیست .

### قسم پنجم :

( ۸۰۸ ) که جزء اول منفصله حقیقه و دارای دو جزء است . و در مقدمه دوم قیاس ، حکم بر رفع مقدم شده است .

#### مثال

همیشه یا این عدد زوج و یا فرد است .  
لیکن این عدد زوج نیست .  
پس این عدد فرد است .

### قسم ششم :

( ۸۰۹ ) که جزء اول منفصله حقیقه و دارای دو جزء است و در مقدمه دوم بر رفع تالی حکم شده است .

#### مثال

همیشه یا این عدد زوج و یا فرد است .  
لیکن این عدد فرد نیست .  
پس این عدد زوج است .

### مثال قسم سوم :

( ۸۱۰ ) در صورتیکه منفصله دارای بیش از دو جزء بوده و همه اجزاء رفع شده و فقط یکی باقی مانده است .  
این عدد یا تام . و یا ناقص . و یا زائد است .  
لیکن این عدد زائد و تام نیست .  
پس این عدد ناقص است .



### مثال قسم هفتم

- (۸۱۱) این عدد یا تام . و یا ناقص . و یا زائد است .  
 لکن این عدد تام نیست .  
 پس این عدد یا زاید . و یا ناقص است .

### مثال قسم هشتم

- ( ۸۱۲ ) این شیء پادرخت و یاسنک است .  
 لیکن درخت است .  
 پس آن سنک نیست .

### مثال قسم نهم

- (۸۱۳) این شیئی یا درخت و یاسنک است .  
 لکن سنک است  
 پس آن درخت نیست .

### مثال قسم دهم

- (۸۱۴) زید یا درآب افتاده . و یا غرق نمیشود .  
 لکن او درآب نیست .  
 پس غرق نمیشود .

### مثال قسم یازدهم

- ( ۸۱۵ ) زید یا درآب افتاده . و یا غرق نمیشود .  
 لیکن او غرق شده است .  
 پس او درآب افتاده است .

ترکیبات غیر منتهی قیاسهای استثنائی

نتیجه	حمله یا مقدمه دوم	شرطیه یا مقدمه اول	
وضع تالی را نتیجه نمیدهد	ساله ایکه مفادش رفع مقدم باشد	متصله	۱ ۸۱۶
وضع مقدم را ، ،	موجبه ایکه ، وضع تالی ،	،	۲ ۸۱۷
وضع تالی را ، ،	ساله ایکه ، رفع مقدم ،	منفصله مانده الیسع	۳ ۸۱۸
رفع مقدم را ، ،	، رفع تالی ،	، ،	۴ ۸۱۹
وضع تالی را ، ،	موجبه ایکه ، وضع مقدم ،	منفصله مانده النلو	۵ ۸۲۰
رفع مقدم را ، ،	، وضع تالی ،	، ،	۶ ۸۲۱

اینک برای هر يك از احتمالات مثالی ذکر میشود .

مثال قسم اول

( ۸۲۲ ) هر گاه خورشید بر آمده باشد . روز خواهد بود .

لیکن خورشید بر نیامده است .

هیچگونه نتیجه ای ندارد .

### مثال قسم دوم

(۸۲۳) هر گاه خورشید برآمده باشد . روز خواهد بود .  
لیکن روز است .  
هیچگونه نتیجه‌ای ندارد .

### مثال قسم سوم

( ۸۲۴ ) این شیء، یا درخت . و یا سنک است .  
لیکن درخت نیست .  
نتیجه لازم ندارد .

### مثال قسم چهارم

( ۸۲۵ ) این شیء، یا درخت . و یا سنک است .  
لیکن سنک نیست .  
منتج نیست .

### مثال قسم پنجم

( ۸۲۶ ) پرویز یا درآب افتاده . و یا غرق نمیشود .  
لیکن او درآب افتاده است .  
نتیجه‌ای ندارد .

### مثال قسم ششم

( ۲/۸۲۶ ) پرویز یا درآب افتاده . و یا غرق نمیشود .

لیکن او غرق نمیشود .

منتج نیست .

مصنف کتاب ما مطابق معمول پس از فراغ از اقسام اصلی قیاس  
بذکر اقسام فرعی پرداخته است و ما بواسطه مناسبت با مقام بذکر  
قیاس مقسم ابتدا میکنیم .

### قیاس مقسم

( ۸۲۷ ) قیاس مقسم که در شماره ( ۷۵۹ ) نامبرده شد . قیاسی  
است که صغرای آن منقصله حقیقه کثیرالاجزاء باشد .  
این قیاس گاهی بصورت اقترانی و گاهی استثنائی تشکیل میشود .

### مثال اقترانی

هر جسمی یا حیوان ، و یا نبات ، و یا جماد است .  
هر حیوانی و هر نباتی و هر جمادی . منحیز است .  
هر جسمی . منحیز است .

### مثال قیاس مقسم استثنائی

هر عددی یا تام ، و یا زاید ، و یا ناقص است .  
لیکن تام است .

پس زاید و ناقص نیست

و میتوانیم بگوئیم :

لیکن زاید نیست : پس تام یا ناقص است .

و نیز ممکن است گفته شود :

لیکن زاید و ناقص نیست .

پس تام است .

توضیح بیشتری درباره قیاس مقسم ضمن استقراء داده خواهد شد.

### قیاس بسیط و قیاس مرکب

(۸۲۸) معلومات انسان بر دو قسم است: معلومات اولیه که بخودی

خود بدیهی هستند ، و معلومات ثانویه که کسبی میباشند .

معلومات کسبی متدرجا برای انسان حاصل میشوند و هر مجهولی

پس از آنکه معلوم گردید مقدمه برای مجهولات دیگر واقع میشود و

معلومات درجه دوم و سوم و چهارم همیشه از معلومات ما قبل خود

کسب میشوند .

(۸۲۹) قیاس از جهت وضوح مقدمات وعدم وضوح آنها بر دو قسم

است : قیاس بسیط و قیاس مرکب .

(۸۳۰) قیاس بسیط آنستکه مقدماتش فعلا محتاج باثبات نباشد

باینکه یا بخودی خود معلوم باشد و یا قبلا در علم دیگری اثبات گردیده

باشد و یا در هنگامی که میخواهیم آنرا مقدمه برای قیاس قرار دهیم

بطور اصول موضوعه آنرا پذیرفته و اثباتش را بجای خود موکول نموده

باشیم مثلا هر گاه در خانه آتش بسیاری مشاهده کرده باشیم میگوئیم

دراپنخانه بقدر کافی آتش افروخته شده است ، و هر گاه در محلی بقدر کافی آتش افروخته شود هوای آنجا گرم خواهد بود ، نتیجه میدهد: هوای خانه گرم است ، این قیاس ، بسیط است زیرا مقدماتش محسوس و مجرب است و احتیاجی به اثبات ندارد .

و هر گاه گفته شود : نفس انسان بحسب ذات تغییر و تحول پذیر نیست و هر چیزیکه بحسب ذات قابل تغییر نباشد فناپذیر نیست . نتیجه میدهد : نفس انسان فناپذیر نیست مقدمات این قیاس هر چند واضح و ثابت نیست لیکن اثبات آن بجای خود محمول گردیده و این قیاس نیز بسیط است .

(۸۳۱) قیاس مرکب آن است که مقدماتش بخودی خود ثابت نبوده و در علم دیگری هم قبلاً ثابت نشده و اثبات آنرا بجای دیگر هم محمول نمائیم در این صورت ناچاریم که ابتداء قیاس دیگری تشکیل داده و نتیجه آنرا مقدمه قیاس دیگر قرار دهیم و از وجود یکی از لوازم ، لازم دیگر را ثابت کنیم تا بمطلوب نهائی خود برسیم ، مثلاً اگر بخواهیم ثابت کنیم که نفس همیشه جاوید و باقی است و بخواهیم همه مقدمات این مطلوب را در همین جا ثابت کنیم چند قیاس تشکیل میدهم و نتیجه هر یکرا مقدمه قیاس بعدی قرار میدهم و مجموع آنها قیاس مرکب نامیده میشود ، مثلاً در مورد مثال گذشته چند قیاس تشکیل داده میشود:

(قیاس اول) : نفس در محل مخصوصی از بدن یا جسم دیگر جای نگرفته است ، و هر چیزیکه در جسمی یا مکانی قرار نگرفته باشد و بحسب

وجود نیز بچیزی که در محل و مکان است محتاج نباشد ، مجرد از ماده خواهد بود نتیجه میدهد : نفس از ماده مجرد است .

(قیاس دوم) : نفس مجرد از ماده است ، و هر موجودیکه از ماده مجرد بوده و در وجود بماده محتاج نباشد ، باچیزیکه دارای قوه و قبول است قرین نخواهد بود ، نتیجه میدهد : نفس باچیزیکه قوه و قبول در آن باشد توأم نیست .

(قیاس سوم) : نفس باچیزیکه قوه و قبول در آن وجود داشته باشد توأم نیست . و هر چیزیکه باقوه و قبول توأم نباشد تغییر و تجزیه پذیر نیست ، نتیجه میدهد : نفس تحول و تغییر نمی پذیرد .

(قیاس چهارم) : نفس تحول و تغییر نمی پذیرد و هر چیزی که تحول و تغییر پذیرد زوال ندارد ، نتیجه میدهد : نفس زوال ندارد .  
این قیاس ، مرکب است ، زیرا نتیجه هر يك از قیاسهای مذکور مقدمه قیاس دیگری واقع شده تا به نتیجه نهائی و مطلوب اصلی رسیده است و همه مقدمات آن به ترتیب ثابت گردیده اند .

### قیاس موصول النتائج و مفصول النتائج

(۸۳۲) قیاس مرکب بر دو قسم است : موصول النتائج ، و مفصول النتائج .

قیاس مفصول النتائج آن است که نتیجه هر قیاسی دوبار ذکر شود : بار اول بعنوان نتیجه قیاس سابق بآن تصریح گردیده و بار دیگر

بعنوان اینکه مقدمه قیاس بعد است در قیاس بعدی گنجانیده شده باشد مثال ، هر گاه گفته شود : هر انسانی حیوان است ، و هر حیوانی نامی است . نتیجه میدهد : هر انسانی نامی است این نتیجه صغرای قیاس بعدی قرار داده میشود .

(قیاس دوم) : هر انسانی نامی است ، و هر نامی ای جسم است ، نتیجه میدهد : هر انسانی جسم است .

(۸۳۳) قیاس موصول النتائج : آنستکه چند قیاس متصل بیکدیگر بوده و نتیجه ها فقط بعنوان مقدمه برای قیاس بعدی ذکر شوند و تنها بهمان مطلوب نهائی بعنوان نتیجه تلفظ گردد .

مثال گذشته را باین ترتیب میتوانیم موصول النتائج قرار داده و بگوئیم : هر انسانی حیوان است ، و هر حیوانی نامی است .

(قیاس دوم) : هر انسانی نامی است ، و هر نامی ای جسم است .

(نتیجه نهائی) : هر انسانی جسم است .

### چند نکته لازم الذکر

(۸۳۴) (نکته اول) : هیچ قیاسی بکمتر از دو مقدمه تشکیل

نمیشود ، زیرا چنانکه گفته شد قیاس بر دو قسم است :

اقتراعی ، و استثنائی .

(۲/۸۳۴) قیاس استثنائی آنست که هر دو طرف نتیجه در یک مقدمه

وجود داشته باشد ، و قیاس اقتراعی قیاسی است که دو طرف نتیجه در دو مقدمه پراکنده باشد .



در صورت اول ، که هر دو طرف نتیجه در قضیه شرطیه ای جمع شده اند وجود قضیه دیگری لازم است که بعضی از اجزاء شرطیه را استثناء یعنی وضع یا رفع نماید ، بنابراین وجود دو قضیه ضروری و حتمی میباشد .

در صورت دوم ، که هر يك از دو مقدمه مشتمل بر يك طرفه مطلوب است باز مقدمه دیگری لازم است ، زیرا مطلوب دارای دو جزء است و هر يك از دو جزء آنرا بایستی از يك مقدمه بگیریم .

( ۸۳۵ ) ( نکته دوم ) : هیچ قیاسی بیشتر از دو مقدمه ندارد زیرا مطلوب بیشتر از دو جزء ندارد و هر يك از دو جزء آن که از يك مقدمه حاصل گردد نتیجه بوجود می آید و مقدمه دیگری اگر وجود داشته باشد زاید بوده و بقیاس بستگی نخواهد داشت .

( ۸۳۶ ) ( نکته سوم ) از هیچ قیاسی بیشتر از يك نتیجه بدست نمی آید ، زیرا چنانکه معلوم شد اجزاء بایستی در مقدمات بطور مجتمع یا پراکنده ذکر شده باشد و اگر مقدمات بر اجزاء نتیجه مشتمل نباشند بین مقدمات و نتیجه رابطه و مناسبتی وجود نخواهد داشت و تا بین مقدمات و نتیجه مناسبتی وجود نداشته باشد منتج نخواهد بود و مقدمات قیاس اقترانی چنانکه بیان شد مشتمل بر بیش از سه حد نیستند ، حد اوسط که مکرر است ساقط میگردد و دو حد دیگر باقی میمانند که بیش از يك قضیه و يك نتیجه را تشکیل نمیدهند ، بنابراین بیش از يك نتیجه از يك قیاس حاصل نمیشود .

در قیاس استثنائی نیز از وضع یارفع اجزاء شرطیه يك جزء باقی میماند و بیش از يك نتیجه بر آن مرتب نمیگردد .

(۸۳۷) هر گاه مقدمات بسیاری ملاحظه شود که برای يك نتیجه ترتیب داده شده اند آن مقدمات بسیار يك قیاس را تشکیل نداده اند بلکه چندین قیاس پی در پی از آنها تشکیل گردیده است بطوری که تفصیلش گذشت ، نتیجه قیاس اول ، مقدمه قیاس دوم و نتیجه قیاس دوم مقدمه برای قیاس سوم قرار داده شده است تا از مطالب و نتایج متوسط يك مطلوب و نتیجه نهائی رسیده ایم .

### قیاس خلف

(۸۳۸) در قیاس خلف لازم نقیض مطلوب را باطل می کنند تا خود نقیض بالتبع باطل گردد و وقتی که نقیض مطلوب باطل شده باشد خود مطلوب ثابت خواهد بود .

(۸۳۹) دراینکه چرا این قیاس خلف نامیده شده اختلاف است بعضی از این جهت دانسته اند که خلف بمعنی هر چیز پست و دور افکنندنی میباشد و چون بطلان نقیض بتوسط این دلیل ثابت میشود خلف نام داده شده است .

( ۸۴۰ ) بعضی گفته اند از این جهت خلف نامیده شده که ثابت کردن چیزی بواسطه ابطال نقیض راه کج رفتن و تخلف نمودن از راه راست است و مؤید این وجه آن است که دلیلهائی که مستقیما اصل مطلوب را ثابت میکنند برهان مستقیم نامیده شده و برهان خلف درمقابل مستقیم است .

( ۸۴۱ ) و باز گفته اند که ثابت کردن چیزی بواسطه ابطال نقیض بمنزله آن است که از پشت سر بمطلوب برسند .

( ۸۴۲ ) قیاس خلف قسمی از قیاس مرکب است که از يك قیاس اقترانی و يك استثنائی تشکیل میشود .

( ۸۴۳ ) قیاس خلف برای اثبات مسائل ریاضی و بخصوص هندسی بیشتر بکار میرود .

### تشکیل قیاس خلف

( ۸۴۴ ) مطلوب ممکن است قضیه حملیه و یا شرطیه باشد و برای اثبات هر يك از این دو مطلوب قیاس خلف بطریق مخصوصی تشکیل میشود .

### اثبات قضایای حملیه بطریق خلف

( ۸۴۵ ) هر گاه بخواهیم قضیه حملیه ایرا از طریق خلف ثابت کنیم . يك قیاس اقترانی و يك استثنائی را بهم متصل میسازیم و نتیجه اقترانی را مقدمه اول قیاس استثنائی قرار میدهیم از مجموع دو قیاس مطلوب ثابت میشود .

( ۸۴۶ ) قیاس اقترانی که « قسمت اول » دلیل خلف است بایستی از يك حملیه و يك شرطیه تالیف یافته باشد بطوریکه صغری شرطیه و کبرایش حملیه و جزء مکرر یا حد مشترك تالیی شرطیه بوده باشد .

( ۸۴۷ ) مقدم متصله فرض بطلان خود مطلوب است و تالی متصله تصور صحت نقیض مطلوب میباشد و صحت نقیض مطلوب لازم بطلان خود مطلوب است .

قضیه حملیه که کبرای قیاس اقترانی است بایستی متفق علیه و مسلم باشد و این قضیه با نقیض مطلوب اقتران حاصل مینماید .

( ۸۴۸ ) نتیجه این قیاس قضیه متصله ای خواهد بود که مقدمش مقدم صغری و تالیش نتیجه اقتران شرطیه مزبور با نقیض قضیه متفق علیه است .

( ۸۴۹ ) در قیاس خلف بایستی دو قضیه مسلم و متفق علیه وجود داشته باشد که یکی کبرای اقترانی و دیگری جزء دوم قیاس استثنائی واقع گردد .

### قسمت دوم دلیل خلف

( ۸۵۰ ) مقدمه دومش ، قیاس استثنائی میباشد که جزء اول آن نتیجه قیاس اول است و در جزء دوم نقیض تالی استثناء میشود و نقیض تالی نقیض قضیه متفق علیه میباشد و نقیض مقدم را نتیجه میدهد و آن تصور بطلان مطلوب است و نتیجه اش حقانیت خود مطلوب خواهد بود . مثال میخواهیم ثابت کنیم که هیچ انسانی سنک نیست ، اجزاء قیاس خلف از این قرار است :

( جزء اول که قیاس اقترانی است ) : هرگاه این قضیه کاذب باشد که هیچ انسانی سنک نیست ، البته صادق خواهد بود که بعضی از انسانها سنک هستند ( صغرای قیاس )

هر سنگی جماد است ( یکی از دو قضیه متفق علیه و کبرای قیاس )

نتیجه میدهد : هر گاه کاذب باشد که هیچ انسانی سنک نیست ،  
صادق خواهد بود که بعضی از انسانها جماد هستند .

( جزء دوم قیاس خلف که استثنائی است ) : هر گاه کاذب باشد  
که هیچ انسانی سنک نیست ، صادق خواهد بود که بعضی از انسانها  
جماد هستند ، لکن هیچ انسانی جماد نیست . نتیجه میدهد که : هیچ  
انسانی سنک نیست و این اصل مطلوب است .

( ۸۵۱ ) مثال دیگر : میخواهیم ثابت کنیم که هر انسانی حیوان  
است و میگوئیم :

( جزء اول که قیاس اقترانی است ) : هر گاه دروغ باشد که هر انسانی  
حیوان است ، درست خواهد بود که بعضی از انسانها حیوان نیستند ، و  
هر حیوانی حساس است ، نتیجه میدهد که : هر گاه دروغ باشد که  
هر انسانی حیوان است ، راست خواهد بود که بعضی از انسانها  
حساس نیستند .

( جزء دوم که قیاس استثنائی است ) : هر گاه دروغ باشد که  
هر انسانی حیوان است ، راست خواهد بود که بعضی از انسانها حساس  
نیستند ، لکن هر انسانی حساس است . نتیجه میدهد که : هر انسانی  
حیوان است .

### اثبات قضایای شرطیه از طریق خلف

( ۸۵۲ ) هر گاه مطلوب ما قضیه شرطیه باشد و بخواهیم آنرا از  
طریق خلف ثابت نمائیم قیاس خلف را از دو قیاس تشکیل میدهم که

قیاس اولی اقترانیه و از دوشرطیه منصله یا منصله تشکیل شده و جزء مکرر قیاس نسبت بیکدیگر تام و نسبت بدیگری غیر تام باشد و نتیجه این قیاس جزء اول قیاس دوم که استثنائیه است قرار داده میشود .

مثال : میخوایم ثابت کنیم که هر گاه خورشید بر آمده باشد ستاره ها پوشیده خواهند بود ، برای ثابت کردن صحت این قضیه میگوئیم : ( قیاس اول که اقترانی است )

( صغری ) : اگر دروغ باشد که هر گاه خورشید در حال انجلا بر آمده باشد ستارگان پوشیده خواهند بود ، راست خواهد بود که گاهی اگر خورشید در حال انجلا بر آمده باشد ، ستارگان آشکار می باشند .

( کبری ) : اگر راست باشد که گاهی اگر خورشید در حال انجلا بر آمده باشد ستارگان آشکار میباشند ، راست خواهد بود که نور شدید نور ضعیف را نمیپوشاند .

( نتیجه میدهد ) : اگر دروغ باشد که هر گاه خورشید در حال انجلا بر آمده باشد ستارگان پوشیده خواهند بود ، راست خواهد بود ، که نور شدید نور ضعیف را نمیپوشاند .

( قیاس دوم که استثنائی است )

اگر دروغ باشد که هر گاه خورشید در حال انجلا بر آمده باشد ستارگان پوشیده خواهند بود ، راست خواهد بود که نور شدید نور ضعیف را نمیپوشاند ، لکن نور شدید نور ضعیف را میپوشاند -

( نتیجه میدهد ) : هر گاه خورشید در حال انجلا برآمده باشد  
ستارگان پوشیده خواهند بود .

### موارد دیگر استعمال قیاس خلف

( ۸۵۳ ) دلیل خلف همچنانکه برای اثبات اصل قضایا از طریق  
ابطال نقیض بکار میرود گاهی از طریق اثبات لوازم قضایا از قبیل عکس  
و عکس نقیض و لوازم دیگر نیز بکار می آید ، در اینصورت بجای نقیض  
مطلوب نقیض عکس یا لازم دیگر مطلوب را در قیاس بکار میبریم .

### تبدیل قیاس خلف بقیاس مستقیم

( ۸۵۴ ) هر گاه بخواهیم نتیجه قیاس خلف را بطریق قیاس مستقیم  
ثابت نماییم نتیجه محال یعنی نتیجه قیاس اقترانی را با کبرای همان  
قیاس اقترانی که قضیه مسلمة است ترکیب نموده و با رعایت اینکه  
شرایط کدام شکل در آن موجود است یکی از اشکال در می آورند و  
مطلوب را نتیجه میدهد .

در مثال گذشته که مطلوب این بود : هیچ انسانی سنک نیست قیاس  
خلف را باین طریق بقیاس مستقیم تبدیل میکنیم .

( صغری که نقیض قضیه محال است ) : هیچ انسانی جماد نیست

( کبری که قضیه مسلمة است ) : هر سنگی جماد است .

( نتیجه میدهد ) : هیچ انسانی سنک نیست ؛ و این اصل

مطلوب است .

در مثال دوم گذشته میگوئیم : هر انسانی حساس است و هر حساس حیوان است ، نتیجه میدهد : هر انسانی حیوان است .

### قیاس عکس

( ۸۵۵ ) قیاس عکس یا عکس قیاس بصورت قیاس حملی تشکیل میشود و در کیفیت انتاج ، نظیر قیاس خلف است زیرا نتیجه اش از طریق ابطال لازم نقیض مطلوب بدست می آید و باینجهت خواه طوسی آنرا رد قیاس حملی مستقیم بخلف شمرده است .

قیاس عکس چنین تشکیل میشود که نقیض یا ضد نتیجه و مطلوب را بجای یکی از دو مقدمه که متفق علیه و مسلم است قرار داده و با مقدمه دیگر تر کتب مینمایند ، نقیض یا ضد همان مقدمه محذوفه را که مسلم و متفق علیه است نتیجه میدهد ، و آن محال میباشد ، در صورتیکه هر قضیه ای که محال باشد دروغ است .

کذب این نتیجه از جهت تر کتب و صورت قیاسی و نیز بواسطه مقدمه دیگر این قیاس نیست زیرا صحت صورت و صدق مقدمه دیگر مسلم است و اگر با فرض صحت صورت و صدق مقدمه دیگر نتیجه کاذب بعمل آید بایستی هر قیاسی که دارای صحت تر کتب و صدق مقدمات باشد نتیجه کاذب بدهد ، بنابراین کاذب بودن نتیجه بواسطه کذب مقدمه ای است که نقیض مطلوب میباشد و چون نقیض مطلوب باطل است اصل مطلوب صحیح خواهد بود .



( ۸۵۶ ) این قیاس برای اثبات نتایج شکل دوم و سوم بکار برده میشود و چگونگی اجرا، آن ضمن شماره‌های ۶۶۱ و ۷۱۲، با ذکر مثال بیان شد .

( ۸۵۷ ) مثال بکار بردن ضد مطلوب چنان است که اگر مطلوب ما این قضیه باشد که هیچ انسانی سنک نیست قیاس مستقیم چنین تشکیل میشود : هر انسانی حساس است ، و هیچ سنگی حساس نیست . نتیجه میدهد : هیچ انسانی سنک نیست .

این قیاس را اگر بخواهیم تبدیل بقیاس عکس نمائیم میتوانیم ضد نتیجه را بکار برده و بگوئیم : همه انسانها سنک هستند ، و هیچ سنگی حساس نیست . نتیجه میدهد : هیچ انسانی حساس نیست ، و این قضیه ضد صغرای اصل است .

( ۸۵۸ ) قیاس عکس در مجادله برای جلوگیری از قیاس طرف محاوره بکار میرود .

### قیاس دور

( ۸۵۹ ) قیاس دور قیاسی است که از ترکیب نتیجه قیاس با عکس یکی از دو مقدمه ، مقدمه دیگر را نتیجه دهد باین ترتیب که اگر نتیجه را با عکس کبری ضمیمه نمایند صغری حاصل میشود و اگر نتیجه را با عکس صغری ترکیب کنند کبری را نتیجه میدهد .

( ۸۶۰ ) این قیاس درجائی تشکیل میشود که معکوس یکی از دو مقدمه از جهت کمیت و کیفیت صلاحیت آنرا داشته باشد که در صورتی که با نتیجه پیوسته گردد بصورت یکی از اشکال چهار گانه در آمده و واجد شرایط آن شکل بوده باشد .

( ۸۶۱ ) این قیاس از این جهت قیاس دور نامیده میشود که همچنان - که نتیجه از مقدمات استنتاج میگردد مقدمات نیز بوسیله این قیاس از نتیجه حاصل میشود و این قیاس نیز در جدل به کار میرود .

( ۸۶۲ ) اینها مطالبی است که مصنف کتابها و قطب الدین شیرازی در کتاب درة التاج و دیگران در باره این قیاس ذکر کرده اند لکن بیان آنها در این مورد بدون سهل انگاری نیست ، زیرا تشکیل قیاس دور و ترکیب نتیجه با عکس هر يك از دو مقدمه عین مقدمه دیگر را در هیچ موردی نتیجه نمیدهد ، بلکه نتیجه با از جهت کمیت با مقدمه دیگر قیاس اصل اختلاف دارد و یا عکس مقدمه دیگر را نتیجه میدهد و خود مقدمه را به پیچوجه نتیجه نمیدهد زیرا نتیجه در هر شکلی که باشد یکی از چهار قسم قضایای محصوره است و هر يك از آنها باشد یا اهدأ متج نمیباشد و یا آنکه نتیجه با مقدمه قیاس بدون اختلاف نمیباشد و اختلاف آنها بقراری است که شرح داده میشود :

- ۱- در صورتیکه نتیجه موجب کلیه باشد با معکوس هر يك از دو مقدمه بهر شکلی در آید نتیجه جزئی خواهد بخشید در صورتیکه هر دو مقدمه کلی هستند . مثال :

هر نویسنده‌ای باسواد است ، و هر باسوادی انسان است . نتیجه میدهد : هر نویسنده‌ای انسان است ، این قیاس را با منعکس نمودن صغری بصورت قیاس دور در آورده و میگوئیم :

بعضی از باسوادها نویسنده هستند ، و هر نویسنده‌ای انسان است . نتیجه میدهد : بعضی از باسوادها انسان هستند ، این نتیجه با کبرای قیاس اول از جهت کمیت اختلاف دارد .

۲ - صورت دوم آن است که نتیجه موجب جزئی باشد در این فرض ابدأ منتج نخواهد بود زیرا با معکوس هر يك از دو مقدمه ضمیمه شود هر دو جزئی میباشند و دو مقدمه جزئی در هیچ شکلی منتج نمیباشند .

۳ - در صورتیکه نتیجه سالبه کلیه باشد اگر نتیجه را با معکوس مقدمه سالبه ضمیمه نمایم ابدأ منتج نخواهد بود زیرا دو مقدمه سالبه نتیجه نمیدهند ، و اگر با معکوس مقدمه موجب پیوسته شود نتیجه جزئی خواهد بود و از جهت کمیت با نتیجه وفق نمیدهد . مثال : هر انسانی ناطق است . هیچ اسبی ناطق نیست نتیجه میدهد : هیچ انسانی اسب نیست . این قیاس را بصورت قیاس دور در آورده و میگوئیم : هیچ انسانی اسب نیست . بعضی از ناطقها انسان هستند . نتیجه میدهد : بعضی از اسبها ناطق نیستند . این نتیجه با کبری از جهت کمیت اختلاف دارد .

۴ - صورت چهارم که نتیجه سالبه جزئی باشد ترکیب این نتیجه با معکوس هیچک از دو مقدمه منتج نمیباشد زیرا با معکوس مقدمه

موجه هردو جزئی و بامعکوس مقدمه سالبه هردو سالبه میباشند و در هیچیک از دو صورت منتج نخواهد بود .

(۸۶۳) گاهییم اتفاق می افتد علاوه بر آنکه نتیجه از جهت کمیت با مقدمه دیگر قیاس اختلاف دارد عکس آن مقدمه را نتیجه میدهد . مثال :

هر نویسنده ای انسان است . هر انسانی حیوان است . نتیجه میدهد : هر نویسنده ای حیوان است . این قیاس را با معکوس نمودن کبری بصورت قیاس دور در می آوریم عکس صغری را نتیجه میدهد چنانکه میگوئیم : بعضی از حیوانها انسان هستند ؛ و هر نویسنده ای حیوان است . نتیجه میدهد : بعضی از انسانها نویسنده هستند این قضیه معکوس صغرای اصل است مگر آنکه صغری و کبری را تغییر مکان بدهیم تابشکل چهارم در آید .

از آنچه گفته شد معلوم گردید که هیچگاه تشکیل قیاس از نتیجه قیاس دیگر بامعکوس یکی از دو مقدمه ، مقدمه دیگر را نتیجه نمیدهد لکن ممکن است از جهت اینکه قیاس جدلی میباشد در آن مسامحه بکار رفته باشد .

(۲/۸۶۳) قیاس دور معنی دیگریم دارد که از اقسام مغالطه و مصادره بمطلوب است و طی شماره (۱۰۸۹) ذکر خواهد شد قیاس دور آن است که نتیجه را یکبار مقدمه قرار دهند و مطلوب را ثابت کنند و بار دیگر همان نتیجه حاصله را جزء قیاس قرار داده و مقدمه را ثابت

نمایند و خلاصه قیاس دور اثبات شیء، به نفس است زیرا مطلوب از مقدمه‌ای حاصل میشود که صحت آن مقدمه موقوف بر صحت نتیجه است.

طریق کشف مجهول منحصر در قیاس و استقراء

و تمثیل است

( ۸۶۴ ) سابقاً ذکر شد که ترکیب معلومات برای کسب مجهولات حجت یا دلیل نامیده میشود ، و نیز بیان شد که حجت بر سه قسم است : قیاس و استقراء و تمثیل ، و دلیل انحصار دلیل در این سه قسم در همین نزدیکی توضیح داده میشود .

قسمت صوری منطق قواعد مربوط به هیئتهای مختلفی است که از ترکیب معلومات برای کسب مجهولات حاصل میشود ، و قواعد تشکیل قیاس و اقسام مختلف آن توضیح داده شد و از قسمت صوری منطق ، استقراء و تمثیل باقی مانده است که بایستی توضیح داده شود .

قیاس و استقراء و تمثیل اصناف يك نوعند

و اختلاف آنها ذاتی نیست

( ۸۶۵ ) دلیل بحسب نوع یکی بیش نیست و قیاس و استقراء و تمثیل اصناف يك نوع میباشند ، زیرا حجت گاهی باعتباری قیاس و باعتبار دیگر استقراء است مانند قیاس مقسم که عین استقراء تام است و گاهی نوعی از تمثیل در حقیقت برهان است <sup>(۱)</sup> و باین جهت هر يك از

استقراء و تمثیل قابل تبدیل بقیاس میباشد و قیاس نیز قابل تبدیل به استقراء یا تمثیل است چنانکه خواهد آمد و تفاوتهای آنها نیز بیان خواهد شد.

### اختلاف مابین قیاس و استقراء و تمثیل و مورد تشکیل هر يك از آنها

(۸۶۶) برای کسب مجهولات تصدیقی بایستی از قضایای معلومه‌ای استفاده کنیم که با مجهول مناسبتی داشته باشند و بدون آنکه بین معلومات و مجهولات مناسبتی وجود داشته باشد کسب مجهول از معلوم محال و ممنوع است و این حکم در باره نوع دلیل کلیت داشته و شامل هر سه قسم میشود.

مناسبت بین قضایای معلومه با مجهولات بوسیله چیزی است که رابط بین آنها میباشد و همان رابط علت وجود حکم در نتیجه میباشد. رابط از اینجهت بین معلوم و مجهول ایجاد مناسبت میکند که معلوم با مطلوبیکه فعلاً مجهول است در موضوع یا محمول مشارکت دارد.

رابط همیشه از نتیجه خارج است لیکن نسبت بمقدّماتیکه معلومات قبلی هستند گاهی جزء داخل یعنی موضوع یا محمول آنها میباشد و گاهی از آنها نیز خارج است.

هرگاه رابط را که موجب مناسبت معلوم با مجهول است با موضوع مطلوب یعنی قضیه‌ایکه فعلاً مجهول است مقایسه نمائیم سه حالت پیدا میشود زیرا رابط یا اعم از موضوع مطلوب و یا اخص و یا مبائن

با آن است ، و هر يك از این سه حالت مورد تشکیل یکی از اقسام سه گانه دلیل است .

( ۸۶۷ ) ( مورد اول ) جائیکه رابط اعم از موضوع مطلوب بوده و موضوع مطلوب از جمله مصادیق و مندرجات در رابط باشد در این حال برای کشف مجهول قیاس تشکیل میشود و این قبیل مجهولات را میتوانیم از طریق قیاس معلوم نمایم زیرا قیاس وسیله سرایت دادن حکم کلی بمصادیق و استخراج حکم جزئی از کلی است .

( ۸۶۸ ) ( مورد دوم ) که جای استقراء است همکس حالت سابق است زیرا در این مورد رابط یعنی واسطه اخس از موضوع مجهول بوده و موضوع مطلوب شامل واسطه است و واسطه از مصادیق موضوع مجهول و مشمول آن میباشد ، اینگونه مجهولات از طریق استقراء بدست میآیند و استقراء استخراج حکم طبیعت کلی از مصادیق آن است .

( ۸۶۹ ) ( حالت سوم ، مورد تمثیل است ) و آن در جایی است که واسطه یا رابط بین معلومات و مجهولات جزء قضایای معلومه نبوده و نسبت بموضوع مطلوب نیز مبانیست داشته باشد و هیچیک شامل و مشمول یکدیگر نباشند لیکن کلی دیگر یکه شامل موضوع معلوم و مجهول است بین آنها ایجاد رابطه و مناسبت نموده باشد <sup>(۱)</sup> زیرا تمثیل سرایت دادن حکم یکی از مصادیق کلی بمصدق دیگر آن کلی میباشد .

### تعریف استقراء

( ۸۷۰ ) استقراء تتبع و ملاحظه نمودن حالات جزئیات برای

(۱) شرح منطق اشارات صفحه ۲۴۱ .

یافتن حکم کلی و اجراء حکم اصناف و جزئیات بر طبیعت کلی است .  
جستجو نمودن از جزئیات برای معرفت کلیات بمنزله ده گردی  
برای طلب کردن چیزی میباشد و باین مناسبت استقراء نامیده شده  
است .

(۸۷۱) تعریف اصطلاحی که برای استقراء آورده اند از این قرار  
است :

استقراء حکم کردن بر طبیعت کلی به چیزی است که در بسیاری  
از جزئیات آن کلی یافت شده باشد مثل اینکه بسیاری از حیوانات  
دیده شده است که در وقت جویدن فك اسفل خود را میجنبانند باین  
مناسبت حکم میشود که فك اسفل همه حیوانات در وقت جویدن غذا  
تکان میخورند <sup>(۱)</sup> .

### اقسام استقراء

استقراء بر دو قسم است : تام و ناقص .

(۸۷۲) استقراء تام ، آن است که تمام جزئیات مندرجه در يك  
کلی ، مشاهده شده باشد و خاصیت معینی که در همه جزئیات مندرجه  
در يك کلی ملاحظه شده است بطور کلیت برای همه افراد ثابت گردد .  
استقراء ناقص آن است که بعضی از جزئیات مشاهده نشده باشند  
لیکن بیشتر آنها با آن حالت ملاحظه گردیده باشند .

حکمی که از استقراء تام حاصل میشود قطعی و مسلم است زیرا  
پس از مشاهده همه جزئیات راهی برای تشکیك در حکم نسبت به بعضی  
از آنها باقی نمی ماند و نتیجه استقراء تام نسبت به انواع و اصناف

(۱) شرح منطق اشارات صفحه ۲۳۱ .



مندرجه در کلی بصورت قضیه متصلة حقیقه در آمده قیاس مقسم از آن تشکیل میشود ، مثل آنکه انواع مختلفی که مندرج در جسم هستند همه را مشاهده نموده و آنها را منحصر در حیوان و نبات و جماد یافته ایم ، پس از آن انواع هر يك از حیوان و نبات و جماد را تتبع نموده و ملاحظه شده است که همگی در فضائی جایگیر میباشند ، در نتیجه این استقراء حکم کلی صادر نموده ایم که همه اجسام جایگیر هستند ، و این حکم کلی را بصورت قضیه متصلة حقیقه در آورده و قیاس مقسم اقترانی تشکیل داده و میگوئیم : هر جسمی یا حیوان و یا نبات و یا جماد است ، و هر حیوان و نبات و جمادی جایگیر است . نتیجه میدهد که هر جسمی جایگیر است ، و این حکم ، قطعی و مسلم است .

( ۸۷۳ ) نتیجه استقراء ناقص برخلاف تام یقینی و قطعی نیست زیرا ممکن است جزئیاتی که مشاهده نشده اند با آنها یکی مشاهده شده اند در حکم اختلاف داشته باشند . مثلاً بیشتر حیوانات را دیده ایم که در وقت جائیدن فك اسفل خود را تکان میدهند لکن جای این احتمال هست که بعضی از حیواناتی که دیده نشده اند فك بالای خود را تکان دهند . همچنانکه درباره تمساح این احتمال داده شده است .

( ۸۷۴ ) تا اینجا مطالبی بود که در کتب منطق ذکر شده است ، لکن بنظر میرسد که استقراء تام در هیچ موردی تحقق پیدا نمیکند و همیشه استقراء ناقصی است زیرا تتبع جزئیات غیر متناهی در زمانهای گذشته و آینده نه برای يك فرد بلکه برای همه مردم نیز محال و ممنوع است و در مثال مزبور و نظایر آن قطعی بودن و کلیت حکم از جهت استقراء

نیست بلکه این احکام نتیجه تجربه و یا نتیجه برهان عقلی هستند و هر اصل عدم اجتماع نقیضین منکی میباشد . قضیه منفصله حقیقه در مثال گذشته که میگوئیم : هر جسمی یا حیوان و یا نبات و یا جاد است نتیجه برهان مرکب موصول النایجی است که میگوئیم : هر جسمی یا جاندار و یا بی جان است ، و هر بی جانی یا بحسب ذات رشد و نما دارد و یا ندارد .

آنکه جاندار است حیوان است و آنکه نمو ذاتی دارد نبات است و آنکه بی جان است و رشد ذاتی هم ندارد جاد است و بموجب برهان نفی واثبات جسم در این سه قسم منحصر میباشد .  
پس از آن میگوئیم : هر حیوان و نبات و جادی متعین است و این حکم کلی نتیجه استقراء نیست بلکه نتیجه تجربه است و خواهد آمد که تجربه مفید یقین است .

شیخ اشراق نیز گفته است <sup>(۱)</sup> : استقراء ناقص در جائیکه در مورد افراد يك نوع باشد گاهی مفید یقین است . مثل آنکه میگوئیم : هر انسانی هر گاه سرش را از تن جدا کنند خواهد مرد . این حکم نتیجه استقراء ناقص است زیرا در قسمتی از افراد مشاهده شده است لیکن قطعی بودن این حکم نیز نتیجه استقراء ناقص نیست بلکه نتیجه تجربه است که توضیح داده خواهد شد .

توضیح بیشتری در باره تفاوت استقراء و قیاس و تبدیل  
هر يك بدیگری

( ۸۷۵ ) تفصیل و توضیح این مطلب گذشت که فرق استقراء

از قیاس در آن است که حکم استقرائی منکی بر حکم فردی و شخصی یا جزئی اضافی میباشد در صورتیکه اساس حکم قیاسی سرایت دادن حکم کلی به اصناف و انواع مادون است که مصادیق آن کلی هستند بنا بر این نسبت مابین اوسط با موضوع مطلوب در استقراء بعکس قیاس است یعنی اگر موضوع مطلوب از اوسط اخص بوده باشد مورد تشکیل قیاس است و اگر اوسط مشمول موضوع مطلوب باشد مورد استقراء میباشد .

با در نظر گرفتن این مقدمه معلوم است که اگر محل اوسط را با موضوع مطلوب مبادله نمایند عنوان آنها نیز تغییر یافته و استقراء بدل بقیاس یا عکس آن خواهد شد و تبدیل استقراء بقیاس یا بعکس از این طریق ممکن است .

مثال : اگر بگوئیم : هر انسانی و هر اسبی و هر پرندۀ ای حیوان است ، و هر حیوانی فك اسفل خود را میجنباند ، نتیجه میدهد که اینها همگی فك اسفل میجنباند این دلیل بصورت قیاس در آمده است لیکن قطعی نبودن حکم بواسطه خللی است که در کبری موجود است این قیاس را میتوانیم به استقراء تبدیل نموده و بگوئیم : هر حیوانی یا انسان و یا اسب و یا پرنده است و همگی فك اسفل میجنباند در اینصورت خلل مربوط به صغرای دلیل است <sup>(۱)</sup> .

### حل دو اشکال مهم

( ۲۸۷۵ ) در اینمورد دو اشکال پیش می آید ( اول ) از جهت

(۱) شرح منطق اشارات ص ۲۳۱ .

تبدیل واسطه بموضوع حکم (دوم) از جهت اخص بودن موضوع مطلوب در قیاس نسبت بواسطه ، و بایستی این دو اشكال توضیح داده و حل گردند .

( اشكال اول ) در هر موردی ممکن است مابین اصغر و اوسط تغییر مکان داده شود و هر يك بدیگری تبدیل گردند و حال آنكه با این عمل قیاسی بقیاس دیگر بدل شده است لیکن از قیاسیت بیرون نرفته و به استقراء تبدیل نگر دیده است .

مثلا : اگر بگوئیم : یونانیان و رومیان انسانند ، و هر انسانی حساس است ، نتیجه میدهد ، که یونانیان و رومیان حساسند .

بار دیگر اوسط را بدل به اصغر نموده و میگوئیم : بعضی از انسانها یونانی و رومی هستند ، و هر یونانی و رومی حساس است نتیجه میدهد ، که بعضی از انسانها حساسند .

مثال دیگر : سقراط و افلاطون حکیمند ، و هر حکیمی ناطق است . نتیجه میدهد ، که سقراط و افلاطون ناطقند .

بار دیگر میگوئیم : بعضی از حکیمان سقراط و افلاطونند ، و سقراط و افلاطون ناطقند . نتیجه میدهد : بعضی از حکیمان ناطق اند . در يك مورد واسطه حکم سقراط و افلاطون اند و انسان اصغر است و در قیاس دیگر واسطه انسان است و سقراط و افلاطون اصغرند و حال آنكه هیچيك از آنها استقراء نیست .

جواب آنستکه در قیاس دوم که سقراط و افلاطون واسطه حکمند حکم اخص به اعم یعنی حکم افراد به طبیعت کلی یا صنف سرایت داده

نشده است زیرا اگر بوسیله سقراط و افلاطون که واسطه اند حکم برای همه افراد انسان ثابت شده بود ، حکم کلی از جزئی استخراج گردیده و استقراء می بود لکن در اینجا حکم برای بعض غیر معینی ثابت شده و آن بعض مساوی با خود سقراط و افلاطون و یامبهم است و نسبت بین بعض با سقراط و افلاطون کلی و جزئی یا طبیعت و فرد نیست ، بنا بر این حکم برای بعض از جهت آنکه مصداق سقراط و افلاطون است ثابت شده و حکم محمول بموضوع سرایت داده شده است باینجهت قیاس است و استقراء نیست .

( اشکال دوم ) بسیاری اتفاق می افتد که در قیاسها واسطه اخص از اصغر است بنا بر این حکم اخص به اعم سرایت داده شده و استخراج حکم کلی از مصادیق است و بایستی استقراء باشد در صورتیکه قیاس است .

مثال : هر انسان و پرنده ای جسم است ، و هر انسان و پرنده ای متحرك است . نتیجه میدهد ، که بعضی از جسمها متحركند جواب این اشکال نیز مانند اشکال اول است و توضیحاً میگوئیم ، که اگر حرکت برای همه اجسام ثابت شده باشد استخراج حکم کلی از مصادیق و استقراء است لیکن در اینجا حرکت برای بعضی از اجسام از جهت اینکه انسان و پرنده بر آنها صدق میکند ثابت شده است و بعض کلی نیست تا آنکه حکم جزئی بکلی سرایت داده شده باشد و حکم محمول از اینجهت فی الجمله برای موضوع ثابت است که هرگاه این قضیه صادق باشد که هر انسانی جسم است عکس آنهم البته صادق

خواهد بود که بعضی از جسمها انسانند بنابراین حکم محمول بموضوع سرایت داده شده است و بهمین جهت نتیجه شکل سوم همیشه موجبه جزئیه است زیرا عکس لازم الصدق موجبه همیشه جزئی میباشد .

از مطالب مذکور چنین نتیجه حاصل میشود که نسبت به استقراء و تمثیل هیچ جای اشکالی نیست فقط نسبت به قیاس اشکالی باقی میماند که هیچ جوابی برایش یافت نمیشود .

اشکال مزبور آن است که چنانکه معلوم شد اساس حجیت قیاس سرایت دادن حکم محمول بموضوع یعنی فی الجمله محکوم نمودن یکی از دو متحد به حکم متحد دیگر است چه محمول که واسطه است اعم از موضوع یا بعکس یا مساوی با آن باشد .

بنا بر این آنچه گفته اند که قیاس استخراج حکم مصداق از کلی یا فرد از طبیعت است این قضیه بطور اطلاق و کلیت باطل بوده و فقط نسبت به بعضی از موارد صادق است .

(۸۷۶) تفاوت دیگر قیاس با استقراء آن است که حکم در قیاس منکی بر یک ضرورت کلی یعنی بر اصل علیت است و در استقراء و همچنین تمثیل متکی بر جزئیات حسی و غیر ضروری میباشد .

زیرا در هر قیاسی چه برهانی یا جدلی یا مفالطی باشد ادعای لزوم و ضرورت شده است و اساس لزوم ضرورتی است که ناشی از اصل علیت است تفاوتی که هست در برهان علیت قطعی و مسلم و در غیر آن تسلیمی یا ادعائی میباشد .

## تجربه

( ۸۷۷ ) تجربه مانند استقرار در اول محتاج به تجسس نمودن از حال جزئیات است لکن تجربه در حقیقت استقرار نبوده و نوعی از قیاس است هر چند استقرار مقدمه تجربه است و در آن دخالت تام دارد .

معنی تجربه آن است که پس از تجسس و احصاء و تعیین انواع و اصناف متعلق به يك ماهیت و ملاحظه و تتبع حالات افراد و اصناف متعلق به آن ، و مشاهده يك اثر مشترك در همه انواع و اصناف آن قیاسی تشکیل میشود و از نتیجه این قیاس علم اجمالی بوجود يك علت مشترک در همه افراد و موارد حاصل میشود و هر چند ماهیت و خصوصیات آن علت مشترک مشخص نمیکردد لیکن وجود يك علت کلی بطور اجمال قطعی و یقینی میباشد .

بنا بر این حکمیکه از تجربه حاصل میشود متکی بر قضایای شخصیه و امور فردیه نیست بلکه قطعی بودن این حکم نتیجه کشف علت است و کشف علت در اثر يك قیاس خفی میباشد .

در مثال گذشته قیاس خفی چنین تشکیل میشود که میگوییم در افراد بسیاری از مردم متفاوت و در طوایف بشمارای در هر عصری دیده شده است که هر گاه سر انسانی را پریده اند مرده است ، و هر امری که در موارد بسیار و اصناف بشمار بيك نحوه واقع شود دارای علت مشترکی میباشد . « نتیجه میدهد » که سر هر فردی از افراد انسان پریده شود علت مرگ در آنجا موجود است و مرگ افراد پس

از جدا شدن سر اتفاقی نیست بلکه بعلت مشترک که ای مستند میباشد که در هر موردی موجود است بنا بر این هر انسانی که سرش بریده شود بالضرورة خواهد مرد .

### اقسام تجربه

( ۸۷۸ ) تجربه بر چهار قسم است دو قسم از جهت تجربه کننده و دو قسم از جهت مورد تجربه حاصل میگردد و با تداخل واجتماع دو- قسم اول با دوم مجموعاً چهار قسم یافت میشود و اقسام از این قرارند:

۱ - مجربات عمومی ۲ - مجربات خصوصی .

۳ - مجربات مطلق ۴ - مجربات مقید .

و توضیح هر يك از این قرار است :

( ۸۷۹ ) مجربات عمومی ، احکامی هستند که عموم مردم مختلف در زمانها و مکانهای متفاوت آنرا بتجربه درآورده و حکم ثابت کلی ضروری صادر نموده اند .

قطعی بودن این احکام کلیت و عمومیت دارد و با مرور زمان و تغییر مکان و اختلاف شرایط تغییر پذیر نبوده و هیچگاه از اعتبار و سندیت خارج نمیشوند . مثل حکم باینکه هر جسمی متحیز است و هر آتشی سوزاننده است و هر مرغی قابل انحلال است این احکام ثابت و دائم ازل و ابدی میباشد .

( ۸۸۰ ) مجربات خصوصی ، احکامی است که نتیجه تجربه اشخاص معین و محدودی میباشد . اعتبار و سندیت این احکام برای خود شخص



تجربه کننده و نسبی است زیرا برای دیگران قطعی و یقینی نیست و با اختلاف زمان و مکان و برای مردم مناطق مختلف و گاهی برای يك شخص در دو زمان اختلاف پیدا میکند ، و هر گاه بتجربه حکمی برای يك فرد ثابت شده باشد نمیتواند آن حکم را برای دیگری که تجربه ننموده ثابت کند .

باین جهت نسبت به احکام بسیاری از تجربه ها کشف خلاف میشود و سندیت آن احکام با تجربه مغالط از میان میرود .

( ۸۸۱ ) مجربات مطلق : مجرب مطلق آن است که خاصیت ماهیتی در همه حالات ماهیت و در همه اماکن و با همه شرایط و اوصاف و با همه مقارنات که در آن خاصیت ممکن است دخالت داشته باشند بتجربه رسیده باشد . این حکم برای تجربه کننده یا برای همه مردم نسبت به همه افراد موضوع همومیت و کلیت دارد .

( ۸۸۲ ) مجربات مقید ، در صورتی حاصل میشود که ماهیتی را در مکان معینی یا با صفت و حالت مخصوصی مورد آزمایش قرار داده باشند در این صورت حکم نسبت به همان حالت یا صفت خاص همومیت دارد و نسبت به طبقات و اصناف دیگر آن ماهیت همومیت نخواهد داشت مثل آنکه اگر مردم سرزمین معین یا نژاد مخصوصی را مورد آزمایش قرار داده و خاصیت معینی در آنها یافته باشیم این خاصیت نسبت به مردم آن سرزمین یا آن نژاد خاص همومیت داشته و شامل سایر نژاد ها و مردم مکانهای دیگر نمیشود .

اقسام مذکور را باید در نظر گرفته و مورد دقت کامل قرارداد تا درجه اعتبار هر تجربه ای از تجربه های علماء و مکشفین معلوم گردد .

## تفاوت تجربه با استقراء

( ۸۸۳ ) از مطالب گذشته معلوم شد که از استقراء تکرر مشاهده حاصل میشود و تجربه علاوه بر تکرر مشاهده جزء مکمل دیگری هم دارد که عبارت از قیاس خفی میباشد و نتیجه این قیاس کشف علت است ، که اگر این جزء بر تکرر مشاهده افزون گردد تجربه نامیده شده و دارای نتیجه قطعی میباشد والا استقراء خواهد بود .

تکیه گاه حکم در استقراء صرف مشاهده امور جزئی و غیر قطعی بوده و حکمی که از تجربه حاصل میشود مبتنی بر حکم کلی و ضروری عقل میباشد .

## اهمیت استقراء و تمثیل و تجربه

( ۸۸۴ ) حکم استقراء و تمثیل هر چند قطعی نیست و حکم حاصل از تجربه اگر چه قطعی میباشد لیکن بیشتر تجربه ها عمومیت و اطلاق ندارند لیکن در عین حال دارای اهمیت شایانی هستند ، زیرا استقراء و تمثیل و تجربه نتایج احساسات و مراحل ابتدائی و مبادی فکر بشر میباشد و همه مردم قبل از آنکه بتوانند از طریق تفکر و ترتیب قیاس بمجهولات خود برسند از استقراء و تمثیل منتفع میگرددند و نتایج حاصله از تجربه در استدلال قیاسی بکار میرود .

همه مردم میتوانند از محسوسات منتفع گردند در صورتیکه افراد بسیار کمی از امور عقلی و علوم کلی بهره مند میشوند بنا بر این استقراء و تمثیل راهی است که عموم بشر آنرا بالضروره می پیمایند و تجربه مرتبه بالاتر از استقراء و تمثیل است که علما از آن بهره مند میگرددند

وقیاس بخواس از مردم اختصاص دارد . بدینجهت سزاوار آن است که استقراء و تمثیل قبل از قیاس ذکر شود .

### تعریف تمثیل

(۸۸۵) هر گاه يك عنوان ذاتی یا عرضی شامل دو موضوع یا چند موضوع گردیده باشد و از این جهت بین آنها مجانست یا مماثلت یا مشابهتی وجود داشته باشد و بواسطه همان مجانست و مماثلت یا مشابهت حکم یکی از آنها را برای دیگری ثابت کنند این عمل را تمثیل مینامند .

(۸۸۶) تمثیل در اصطلاح متکلمین و اصولیین و فقها قیاس نامیده میشود . مثال: متکلم میگوید خانه مرکب است جهان نیز از اجزای اتالیف یافته است یا آنکه خانه دارای شکل است و جهان نیز شکل دارد ، و در این صفت شبیه بیکدیگرند خانه حادث است ، نتیجه آنکه جهان نیز حادث است .

### اجزاء و ارکان تمثیل

(۸۸۷) تمثیل دارای چهار جزء است که ارکان تمثیل مینامند و در اصطلاح هر يك از فقهاء و متکلمین نام مخصوصی دارند .

(۸۸۸) ( اول ) موضوع اصلی که حکم در باره آن بالاصالة ثابت است ، مثل خانه و آنرا « اصل » یا « شاهد » مینامند .

( دوم ) موضوع دیگری که شبیه به اصل است و در حکم به اصل ملحق گردیده مثل جهان و آنرا « فرع » ، یا « غایب » مینامند .

( سوم ) عنوان کلی که هر دو موضوع در آن شرکت دارند و رابط بین دو موضوع است . مثل داشتن شکل و صفت ترکیب و آن

« وصف ، یا ، علت » نامیده میشود .

( چهارم ) نتیجه تمثیل یعنی حکم جدید که در باره شبیه صادر میگردد و آنرا « قضیه ، یا ، فتوی » میگویند .

### موارد استعمال تمثیل

( ۸۸۹ ) تمثیل از استقراء و قیاس کم اعتبارتر است و سندپتش بسیار ضعیف و ناقص است زیرا ممکن است جامع اهدأ دخالتی در حکم نداشته باشد و حکم بواسطه خصوص ماهیت موضوع یا خصوصیات مشخصه اینکه مختص بموضوع است بوده باشد باین جهت تمثیل تنها در خطابه و شعر و جدل بکار میرود و در فن خطابه « اعتبار » نامیده میشود و عوام در محاورات خود بیشتر به تمثیل استناد میجویند .

### ادله اثبات حجیت تمثیل

( ۸۹۰ ) تمثیل مبنی بر سه قضیه است :

( اول ) ثبوت حکم برای موضوع اصلی مثل ثبوت حدوث برای خانه .

( دوم ) ثبوت علیت برای عنوان کلی که جامع است مثل علیت شکل برای حدوث .

( سوم ) ( اقتران ) یعنی ثابت بودن عنوان کلی برای فرع .

تمثیل از جهت قضیه اول و سوم محتاج به اثبات نیست و از جهت قضیه دوم محتاج به اثبات است .

برای قضیه دوم یعنی اینکه جامع علت ثبوت حکم است دودلیل

ذکر کرده اند : ( اول ) دلیل طرد و عکس یادوران ( دوم ) دلیل سبر و تقسیم .

( ۱۸۹۱ ) « دلیل اول ، طرد و عکس ، تفصیل این دلیل آن است که عنوان کلی با حکم همیشه قرین یکدیگر در وجود و عدم لازم و ملزوم یکدیگرند .

در مثال گذشته وجود شکل یا ترکیب علت حدوث است زیرا در هر موردی شکل یا ترکیب یافته شود حدوث نیز موجود است و جائیکه حدوث نباشد شکل و ترکیب نیز موجود نیست مثل این که خانه که دارای شکل است حادث است و ذات واجب که شکل ندارد حادث نیست و چون شکل و حدوث در همه جا دایر مدار یکدیگرند علت حدوث وجود شکل است .

این استدلال از چند جهت مردود است :

( اول ) آنکه ملازمه در وجود و عدم ثابت نیست زیرا بصرف اینکه در یکی دو مورد وجود یکی با وجود دیگری یا عدم یکی با عدم دیگری جمع شده است ثابت نمیشود که در همه جا لازم و ملزوم یکدیگر باشند .

( دوم ) اگر ملازمه بین عنوان و حکم ثابت شود اختلافی و نزاعی در ثبوت حکم در مورد فرع نیز باقی نمانده و احتیاجی به تمثیل نخواهیم داشت .

( سوم ) اگر علیت و ملازمه بین کلی و حکم ثابت شده باشد نتیجه بطریق قیاس ثابت میشود و تمثیل به اصل زاید خواهد بود .

(چهارم) اگر صرف ملازمه از علت کلی نسبت بحکم حکایت کند بایستی هر يك از آن دو علت دیگری باشد .

### دلیل تقسیم و سبر

( ۸۹۲ ) تقسیم و سبر قیاس مقسم استثنائی میباشد که جزء اولش قضیه منفصله‌ای است که اجزاء متعدد داشته و همه اجزاء غیر از یکی رفع میشوند تا همان یکی ثابت گردد .

دلیل تقسیم و سبر چنین تشکیل میشود که اولاً کلیه عناوینی که بر موضوع اول صادق هستند بطور تردید که کداميك علت حکم هستند نامبرده میشوند . پس از آن محل سبر را جاری میسازند یعنی علت بودن يكايك آنها را باطل میکنند تا عنوان مشترك باقی بماند و علت بودن آن یکی ثابت گردد .

سبر در لغت بمعنی اندازه گیری گودی زخم است و چون اندازه گیری زخم با دقت عمل میشود و باطل کردن شقوق محتمله نیز با دقت انجام میشود سبر نامیده شده است .

تشکیل قیاس سبر و تقسیم در مثال گذشته چنان است که میگویند علت حادث بودن خانه یکی از عناوینی است که بر خانه صدق میکند و آن یا تألیف خانه است و یا امکان و یا جوهریت و یا جسمیت است امکان نیست زیرا صفات واجب الوجود ممکن هستند و حادث نیستند جوهریت هم نیست زیرا عقول مجردة با آنکه جوهرند قدیم هستند جسمیت نیست زیرا بعضی از اجسام بسیطه قدیم هستند ، پس علت حدوث تألیف است .

این دلیل نیز مردود است ، زیرا ( اولاً ) از کجا عناوین صادق  
بر اصل منحصر بهمین چند عنوان باشد ، و از کجا منفصله حقیقیه باشد  
در صورتیکه لوازم و اعراض بسیاری بر آن صادق است و ممکن است  
علت غیر از اینهایی باشد که نامبرده شده است .

( ثانیاً ) ممکن است دو صفت یا سه صفت یا چهار صفت از این صفات  
رویهم علت ثبوت حکم باشند و بایستی علاوه بر آنکه عدم عملیت یکایک  
آنها را ثابت میکنند دوتا و سه تا و همه مراتب اعداد را ثابت کنند که  
هیچیک علت حکم نمیشوند تا معلوم شود که تنها تالیف علت حکم است .

( ثالثاً ) بر فرض آنکه ثابت شود که تالیف علت حدوث است  
از کجا تالیف یک قسم داشته باشد و ممکن است دارای چندین قسم  
باشد و قسم مخصوصیکه در خانه موجود است شاید همان قسم علت  
حدوث باشد و اقسام دیگر نباشند .

مثلاً تالیف اثری یا تالیف عنصری اختلاف دارد و شاید حدوث از  
خصوصیات تالیف عنصری یا قسم دیگری باشد .

( رابعاً ) جای این احتمال هست که تالیف تنها علت حدوث  
نباشد بلکه با ضمیمه شدن صفت دیگری متفاعلت حدوث باشد .

### اقسام تمثیل

( ۸۹۳ ) تمثیل از جهت جامع بر چهار قسم است :

۱ - آنکه جامع صفت وجودی باشد .

۲ - آنکه جامع صفت عدمی باشد .

۳ - آنکه علت جامع نسبت بحکم مسلم باشد .

۴ - آنکه علت جامع نسبت بحکم مسلم نباشد .

بهترین آنها قسمی است که جامع وجودی بوده و علت آن نسبت بحکم مسلم باشد . و پست ترین اقسام آن است که جامع عدمی باشد و از آن پست تر در جایی است که ابد آجامی بین آنها یافته نشود .

### تبدیل تمثيل بقیاس

( ۸۹۴ ) میتوانیم تمثيل را بصورت قیاس در آوریم مثال مذکور را باین طریق بصورت قیاس تبدیل نموده و میگوییم : جهان ترکیب یافته است ، و هر چیزیکه ترکیب یافته باشد مانند خانه حادث است . نتیجه میدهد ، که جهان مانند خانه حادث است .

### قیاس فراست

( ۸۹۵ ) علم فراست علمی است که بوسیله این علم میتوان از رنگ و شکل و هیئت اعضاء ظاهر ، خُلق باطنی و صفات روحی مردم را شناخت و آنرا فن قیافه شناسی مینامند <sup>(۱)</sup> و کتب بسیاری از قدیم و جدید در این فن نوشته شده است .

( ۸۹۶ ) احکامیکه در این علم ثابت میشود همگی بوسیله قیاس فراست میباشد . قیاس فراست برهان انی است که از وجود يك لازم بوجود لازم دیگری حکم میکنند و این دو لازم معلول يك علت بوده و واسطه ثبوت حکم همان هیئت بدنی میباشد .



( ۸۹۷ ) قیاس فراست قسمی از تمثیل است و بطوریکه ذکر شد تبدیل بقیاس شده است . مثال : میگویند هر انسانی که دارای سینه فراخ باشد طبیعت مزاجی او با شیر یکی بوده و مانند شیر شجاع است و صورت قیاس از اینقرار است : بعضی از انسانها دارای سینه فراخ هستند ، و هر حیوانی دارای سینه فراخ باشد شجاع است مانند شیر . نتیجه میدهد ، که هر انسانی دارای سینه فراخ باشد شجاع است مانند شیر .



## بخش دوم

### قسمت مادی علم منطق

( ۸۹۸ ) چنانکه در اول کتاب بیان شد فایده علم منطق شناختن ارزش معلومات اکتسابی انسان است ، و علم جدیدی که برای انسان یافته میشود از ترکیب دو چیز حاصل میگردد : یکی جزء مادی و دیگری جزء صوری .

لیکن این نکته بایستی مورد توجه باشد که علم بسیط است اجزاء ندارد و اجزاء مربوط بمقدمات و علل حصول علم میباشد بنا بر این مقدمه یا علت حصول علم مرکب از ماده و صورت است بخلاف مرکبات جسمانی که ترکیب در خود آنها حاصل است ، حال که علت علم مرکب از اجزاء است هر گاه بخواهیم ارزش علمی را معین کنیم بایستی درجه اعتبار اجزاء علت آنرا بسنجیم زیرا ارزش هیچ مرکبی بدون تعیین ارزش اجزاء آن معلوم نمیشود ، و اعتبار هر معلولی بستگی به قدر و قیمت علتش دارد .

مثلا همچنانکه ارزش خانه علاوه بر آنکه بستگی به ارزش مواد ساختمانی دارد به شکل و صورت عمارت نیز بستگی تمام دارد ، و جزء صوری و اجزاء مادی که علل حصول علم هستند از این قرارند :

- ۱ - معلومات قبلی که از ترکیب آنها علم تازه بدست می آید و اینها جزء مادی علم انسانند ۲ - چگونگی ترکیب معلومات قبلی یعنی

صورت یا هیئتی که از ترکیب مواد حاصل میشود و آن جزء صوری میباشد .

ارزش هیئتهای ترکیبی و جزء صوری علم در قسمت صوری منطق یعنی مباحث قیاس و استقراء و تمیثل بیان شد و اقسام ترکیب آنها معلوم گردید و اینک ارزش مواد علم بیان میشود .

شناسائی مواد علم که اکنون در صد آن هستیم بستگی به درجه بندی معلومات قبلی و تعیین ارزش هر يك از آنها دارد که بایستی انجام شود .

طبقه بندی معلومات قبلی یا مواد علم

( ۸۹۹ ) معلومات قبلی که از ترکیب آنها علوم تازه بدست می آید عبارتند از :

۱ - یقینیات ۲ - مظنونات ۳ - مشهورات ۴ - مخیلات ۵ - مشبهات  
به یقینیات و مشبهات بمشهورات ۶ - مسلمات ۷ - مقبولات ۸ - وهمیات  
۹ - وضعیات ۱۰ - مصادرات .

هر يك از اقسام مذکور دارای اقسام متعدد و فروع و احکام خاصی میباشد که بتقریب شرح داده میشود .

یقینیات یا قضایای واجب القبول

( ۹۰۰ ) یقینیات علوم جزئی ثابت مطابق با واقع میباشد که زوال و شك و تردید هیچگاه در آنها راه ندارد و هر گاه بچیزی یقین حاصل شود و بعدا بمعرض شك در آید آن قضیه مشتبه به یقینی گردیده و یقینی نمیشود زیرا علم یقینی علمی است که حکم بتوسط علم بعلم حاصل گردیده باشد و هر گاه علت حکم معلوم شده باشد و از علم

بعلمت علم بحکم حاصل گردد آن علم زایل شدنی نخواهد بود چه علت حکم داخل در قضیه یا خارج از آن باشد و خلاصه آنکه یقین داری سه شرط است (اول) جزم بحکم (دوم) مطابقت با واقع (سوم) ثبات و دوام جزم.

### اقسام یقینیات

یقینیات بر دو قسمند : ضروریات و اکتسابیات .

#### ۱ - ضروریات

(۹۰۱) علومى هستند که علت حکم داخل در قضیه یا لازم بهلا واسطه تصور اجزاء قضیه باشد یعنی هر گاه اجزاء بطور وضوح تصور گردیده باشند مسلماً یقین بحکم نیز حاصل میشود چه تصور اجزاء قضیه بدون کومک حس و بدون تأمل بطور وضوح برای همه کس حاصل باشد یا محتاج بشرايط و کومکهای خارجی بوده باشد .

ضروریات علوم ابتدائی بشرند که بدون جستجو و طلب قبل از علوم دیگر برای انسان حاصل میشوند .

#### ۲ - علوم یقینی اکتسابی

(۹۰۲) علومى هستند که علت حکم لازم با واسطه و خارج از قضیه است ، علوم اکتسابی یقینیات ثانوی هستند که با کسب و طلب از اولیات تحصیل گردیده و پس از آن مبادی علوم بعدی میباشد .

### اقسام ضروریات

(۹۰۳) ضروریات شش قسمند و دلیل منحصر بودن آنها در شش قسم از تعریفشان بر میآید . اقسام ششگانه عبارتند از : اولیات ، مشاهدات ، مجربات ، حدسیات ، متواترات ، قضایائیکه واسطه اثبات

با خود قضیه توأم است ( قضایا قیاساتها معها ) که « فطریات » نیز نامیده میشوند .

### ۱ - اولیات

( ۹۰۴ ) اولیات قضایائی هستند که علت حکم همان تصور اجزاء قضیه است و خود تصور اجزاء رابطه موضوع با محمول را واضح نموده و از تصور آنها جزم و لزوم محمول برای موضوع حاصل میگردد بدون آنکه احتیاجی به امور خارجی بوده باشد .

اولیات علوم ضروری و همگانی بشر هستند و این علوم برای همه کس صریح و آشکار میباشد ، و هر گاه کسی در اینگونه احکام متوقف بماند بواسطه آنستکه اجزاء را بطور وضوح تصور ننموده است و تصور نشدن اجزاء یا بواسطه نقصان غریزه ذهنی و یا بواسطه مشوب گردیدن ذهن به امور وهمی میباشد آنچنانکه کودکان نقص استعداد ذهنی دارند و ذهن عوام و نادانان بمناقضات آمیخته است <sup>(۱)</sup> .

( ۹۰۵ ) اولیات بهشمارند و برای مثال این قضایا را در کتب منطق ذکر کرده اند .

۱ - دو نقیض نه در نفی جمع میشوند و نه در اثبات .

۲ - ثبوت هر چیزی برای خود ضروری و سبب هر چیزی از خود محال است .

۳ - هر حادثی محتاج به سببی است که آنرا بوجود آورد .

۴ - کل از جزء بزرگتر است .

- ۵ - چیزهاییکه مساوی بایک چیز باشند همه باهم مساوی هستند .
  - ۶ - هر عدد زوجی قابل تقسیم بدو متساوی میباشد .
  - ۷ - دو ضد در يك جا جمع نمیشوند .
  - ۸ - يك جسم در يك زمان شاغل دو مكان نمیگردد .
  - ۹ - دو جسم در يك زمان شاغل يك مكان نمیگردند .
- (۹۰۶) این مثالها را در کتب مختلف منطق بطور پراکنده ذکر کرده اند لکن آنچه مسلماً اولی میباشد همان قضیه اول است که دو نقیض در نفی و اثبات جمع نمیشوند و بقیه مثالها جزء فطریاتند یعنی از قضایائی میباشد که قیاس با آنها توأم است و باز گشت همگی بهمان قضیه اول است زیرا عدم اجتماع نقیضین اولین قضیه ضروری و ذاتی بوده و بقیه بنسبت این قضیه ثابت میگردند مثلاً کل از جزء بزرگتر است زیرا ممکن نیست کل شامل باشد و نباشد بقیه نیز بهمین قرار میباشد .

#### ۴ - مشاهدات

(۹۰۷) مشاهدات قضایائی هستند که موضوع آنها احساس گردیده و پس از حصول احساس عقل بلزوم محمول برای موضوع حکم میکند قوای حسیه در مشاهدات عقل را یاری میکنند و عقل بکومك حس این احکام را صادر مینماید و خود قوه حسیه حاکم و مدرك این قضایا نیست زیرا در فلسفه ثابت شده است که قوه حسیه جز انفعال و تأثیر عضوی چیز دیگری درك نمیکند و حتی از وجود مؤثر خارجی بی خبر است و تنها عقل حکم میکند که انفعال عضوی بدون مؤثر خارجی ممکن نیست مثلاً عضویکه با آتش اصابت نموده ادراك تألم میکند و عقل حکم

میکند که این تألم از وجود آتش است و آتش سوزاننده است .

### اقسام مشاهدات

(۹۰۸) مشاهدات بر سه قسم اند :

۱ - محسوسات خارجی که حواس ظاهره آنها را درك میکند مثل اینکه آتش سوزاننده است .

۲ - محسوسات داخلی که با آلات درونی ادراک میشوند ، مثل آنکه هر کسی از گرسنگی و سیری و بیماری و تندرستی خود آگاه است .

۳ - چیزهاییکه بدون عضو و آلت درك میشوند ، مثل آنکه هر کسی از وجود خود و صفات نفسانی خود از قبیل علم و جهل و شجاعت و سخاوت و عشق و اراده خود آگاه میباشد .  
دو قسم اخیر را « وجدانیات » و قسم اول را « حسیات » مینامند .

### ۴ - تجربیات

(۹۰۹) تجربیات مانند مشاهدات احکامی هستند که عقل آنها را بکومک حس صادر میکند و از چند جهت بامشاهدات اختلاف دارند :  
(اول) آنکه تجربیات محتاج به تکرار احساس میباشد و در مشاهدات تکرار لزومی ندارد زیرا بایک مرتبه احساس مشاهده محقق میگردد .

(دوم) تجربه فقط در مورد محسوسات خارجی بعمل می آید و محسوسات داخلی که مدرکات بلاواسطه و بدون آلتند مورد تجربه واقع نمیکردند .

(سوّم) تجربه مبتنی بر کشف علت است و قیاس خفی میخواهد و حکمیکه از تجربه بوسیله قیاس خفی حاصل میشود کلی بوده و قابل انطباق بر موارد بسیار است لکن مشاهدات اموری هستند که قابل انطباق بر غیر يك فرد نبوده و شخصی میباشد بقیه مطالب مربوط به تجربه دنباله استقرار ضمن شماره ۸۷۷ به بعد بیان گردد. دید (۱).

#### ۴ - حدسیات

(۹۱۰) حدسیات قضایائی هستند که مبدأ حکم حدس نفسانی میباشد یعنی مجهول بطور ناگهانی و دفعتاً برای شخص معلوم گردیده و بحکم و علت حکم توأما جزم حاصل میشود حدس مانند تجربه محتاج به احساس قبلی میباشد لکن گاهی پس از يك احساس حاصل میشود مثل آنکه از مشاهده سقوط جسم معینی بطور حدس بوجود قوّه جاذبه پی برده و علم حاصل نموده اند .

و گاهی حدس دنباله چندین احساس مکرر بوجود میآید ، مثل آنکه ماه در شبهای متوالی باشکلهای مختلف دیده شده و از مشاهدات مختلف و متکرر بحس قوی علم حاصل میشود که علت اختلاف شکل اختلاف وضع ماه نسبت به زمین و خورشید است و نور ماه از آفتاب کسب شده است .

#### اختلافی حدس با تجربه

(۹۱۱) حدس با تجربه از دو جهت اختلاف دارد :

(۱) کانت فیلسوف آلمانی از مشاهدات حسی تمیز بقضایای ترکیبیه ذاتیه نموده و میگوید اعتبار این قضایا شخصی بوده و بدون اعتبارند و قضایای تجربه را قضایای موضوعیه خارجیه نامیده که اعتبار آنها همگانی وثابت است .



(اول) آنکه در تجربه بوجود علت علم حاصل میشود لکن معرفت تفصیلی ماهیت علت حاصل نشده، و فقط علم اجمالی حاصل میگردد که علت مشترکهای وجود دارد لکن ماهیت علت شناخته نمیشود، و این علم در مورد همه تجربهها یکسان است بخلاف آنکه از حدس خصوص علت معینی که ثبوت این محمول خاص برای موضوع در خارج بآن بستگی دارد بتفصیل شناخته شده وبوجودش علم حاصل میگردد.

(دوم) علم بحدسیات گاهی با سعی و طلب نبوده وباتوجه یافتن بموضوع خاصی دفعتاً علم به حکم وهم مسبب حاصل میشود بخلاف تجربه که پیشتر با سعی و کوشش و طلب است.

تفاوت حدس باقیاس

(۹۱۲) حدس باقیاس و فکر از چند جهت تفاوت دارد و اختلافات آنها در اول کتاب طی شماره (۵/۷) و (۶/۷) بیان گردیده و حاجتی بتکرار نیست تفصیل بیشتری در کتاب علم هشجاری بقلم نگارنده بیان شده و در آنجا حدس منطقی بجهات متعددی از حدس عرفانی جدا گردیده است و خلاصه آنستکه نتیجه حدس منطقی گاهی راست و گاهی بی حقیقت است بخلاف نتیجه حدس عرفانی که همیشه عین حقیقت و واقع است اختلافات دیگری نیز بین آنها هست که ذکرشان موجب تطویل است و مختصری از آن ضمن شماره ۸ بیان شده است.

#### ۵ - متواترات

(۹۱۳) متواترات قضایایی هستند که مردم بسیاری شهادت دهند که چیز را دیده یا شنیده اند و از گفتار آنها بمقاد آن قضیه جزم

حاصل گردد .

تواتر وقتی تحقق پیدا میکند که بمقاد قضیه ای یقین حاصل شود و هر گاه قراین محکمی وجود داشته باشد ممکن است با شهادت عده کمی هم علم بوجود آید باینجهت شهادت عده معینی در تواتر شرط نبوده و به اندازه ای شرط است که مفید علم و یقین باشد ، و خصوصیت خبر دهندگان و شخصیت و اوصاف آنان نیز جزء عللی میباشد که بعداً کمتر یا بیشتر تواتر وجود یابد .

(۹۱۴) قضایای متواتره با کومک عقل و حس حاصل میشوند یعنی بایستی قیاس عقلی به احساس ضمیمه گردد همچنانکه تجربه بقیاس خفی مقرون است . مثلاً هر گاه اخبار پادشاهان گذشته یا پیمبران یا وجود کشورها و شهرهای دور را از مردم بشماری میشنویم یا در کتب نویسندگان مختلف میخوانیم این قیاس را پیش خود تشکیل میدهیم که عده زیادی بغلان حادثه شهادت داده اند ، و هیچگاه چنین عده زیادی که بایکدیگر منافع مشترکی در این قضیه ندارند بر دروغ تبانی نمیکند ، نتیجه میدهد ، که این قضیه دروغ نیست .

(۹۱۵) تواتر چند شرط دارد :

(اول) قضیه ای که مورد تواتر است بایستی براین متکی باشد که مردم آنرا دیده و شنیده باشند و توافق مردم بر يك امر عقلی موجب یقین نمیشود زیرا ممکن است همگی خطا کار باشند .

(دوم) شهادت آنها بایستی منکی بر عقیده یا گفتار پیشوا و کسانی که مورد اعتماد آنان است نباشد .

(سوم) در صورتیکه آن قضیه با چند واسطه رسیده باشد بایستی در

همه وسایط تواتر تحقق یافته باشد .

(۹۱۶) شیخ اشراق متواترات و مجردات را از جهت اینکه متمکی بر دلیل عقلی هستند جزء حدسیات اشراقی شمرده است و شارح حکمت الاشراق گفته است هر گاه بگفته يك نفر یقین حاصل شود نتیجه از حدس حاصل شده و تواتر نمیباشد (۱).

#### ۶ - فطریات یا قضایاییکه قیاس با آنها همراه است

(۹۱۷) قضایاییکه قیاساتها معها یا فطریات نامیده میشوند آنهایی هستند که عقل بدون کومك احساس بصحت آنها حکم میکند لکن تصور موضوع و محمول تنها برای جزم بحکم کافی نیست بخلاف اولیات که تصور طرفین برای جزم بحکم در آنها کافی میباشد .

ثبوت و لزوم حکم در فطریات منوط بدلیل است لکن توجه بدلیل اثبات آنها محتاج به تفکر نبوده و با خود قضیه توأم است و تصور طرفین قضیه با حد وسط که دلیل حکم است متفقاً بذهن می آیند زیرا دلیل اثبات آنها نزدیک بذهن است مثل این قضیه که عدد دوازده دو برابر شش است زیرا دوازده به شش و شش دیگر قسمت میشود ، و هر عددی که بعد دیگر و مساوی با آن قسمت شود دو چندان آنست نتیجه آنکه دوازده دو چندان شش است و مثل اینکه عدد چهار زوج است زیرا بدو بخش مساوی قسمت میشود ( برای اطلاع به معنی فطرت به شماره ( ۷ - ۱۱ ) رجوع شود ) .

(۹۱۸) اولیات و فطریات در بین همه اقسام یقینیات ششگانه سندیت

مطلق داشته و در همه حال آنها را میتوان ماده قیاس قرار داد بخلاف

تجربیات و مشاهدات و متواترات و حدسیات که قطعی بودن آنها برای خود شخص تجربه کننده یا کسی است که مشاهده و تواتر و حدس برایش تحقق یافته است و نمیتواند قضایای را که حدسی و تجربی خود او هستند برای دیگران اجزاء قیاس قرار دهد زیرا اعتبار اینها بحسب شخصی یا بمقتل فردی بستگی دارد و ممکن است بخطا رفته باشد و اگر دیگران آن قضایا را از او نپذیرند راهی ندارد که بآنان بقبولاند<sup>(۱)</sup>.  
گفتار ما نسبت بمواد یقینی قیاس به پایان رسید و اینک بشرح

مواد غیر یقینی میپردازیم ،

**قضایای غیر یقینی که ماده دلیل میشوند**

#### ۱ - مظنونات

( ۹۱۹ ) مظنونات قضایایی هستند که طرف حکم بر جانب مخالف رجحان داشته ولیکن بحد جزم نرسیده و نفس بقبول آن رغبت داشته باشد .

سبب رغبت نفس و رجحان حکم گاهی صرف شهرت قضیه است بدون آنکه متکی بدلیل باشد و گاهی از جهت استناد بقول شخص راستگو و مورد اعتمادی است با احتمال آنکه شاید بخطا رفته باشد و گاهی متکی بقیاس دیگری است که مقدماتش غیر قطعی بوده و گاهی نتیجه استقراء غیر تام یا تمثیل است .

مظنونات گاهی در ابتدا بنظر قطعی میرسند و با اندکی دقت معلوم میشود که حکم لازم دلیل نبوده و حکم قطعی بدل بظنی میشود و گاهی کاذب بودن حکم نیز ثابت میگردد .

(۱) شرح منطق اشارات ص ۲۱۸ و ۲۱۹ و شرح حکمت الاشراق .

گاهی منظونات با توجه بقطعی نبودن حکم بعنوان قطع و جزم و بدون اشاره به احتمال واقع نبودن حکم در دلیل بکار میروند .

#### ۴ - مشهورات

( ۹۲۰ ) مشهورات آراء و عقایدی هستند که علت قبول آنها عقل فردی نبوده و فقط بر شهرت و مقبولیت عموم اتکا دارد . این آراء نتیجه زندگی در اجتماع است و اگر کسی از ابتداء بحال انفراد و دور از اجتماع زیسته باشد ممکن است آنها را باور نکند ، وبطور خلاصه مشهورات قضایائی است که ملکات حاصله و مکتسبه از حشر با اجتماع سبب قبول آنها باشد .

قسمتی از این قضایا علاوه بر آنکه مورد قبول همه یا بعضی از اجتماعات میباشد عقول فردی نیز آنها را پذیرفته است و این قضایا متکی بر دو اصل میباشد : یکی غریزه نوعی که هر فردی بحسب آفرینش از آن بهره منداست ، و دیگری عقل اکتسابی که نتیجه زندگی با اجتماع است <sup>(۱)</sup> .

از جهت اینکه عقل فردی باین قضایا حاکم است اولیات میباشد و از جهت قبول غرایز اکتسابی و شهرت قبول ، جزء مشهورات شمرده میشوند .

---

(۱) این مسأله که عقل فردی صرف نظر از حشر با اجتماع دارای ادراکاتی باشد مورد قبول جامعه شناسان نیست ، زیرا آنان عقیده دارند که همه علوم انسانی مکتسب از اجتماع است و حتی عقول فردی را هم زندگی در اجتماع به افراد عطا میکند .

### اقسام مشهورات

مشهورات بحسب تعریف گذشته به سه قسم اصلی مقسم میگردد و هر يك از آنها نیز شامل اقسام مختلفی میباشد که هر يك باسم مخصوصی نامیده شده است . قسمتهای اصلی عبارتند از :

مشهورات یقینی، مشهورات هادی الرأی، آراء محموده ، و توضیح و تفصیل هر يك از این قرار است .

#### اول - مشهورات یقینی

( ۹۲۱ ) مشهورات یقینی ، قضایائی است که صرف نظر از اجتماع عقل فردی بحسب فطرت انسانیت بآن اعتقاد داشته و بنظر هر شخصی ولو دور از اجتماع نشو و نما یافته باشد قطعی و جزئی باشد ، مثل این قضیه که کل بزرگتر از جزء است .

#### دوم - مشهورات هادی الرأی - پاشایعات

( ۹۲۲ ) عقایدی است که بحسب تمایلات و عواطف بهیمی یا حمینهای قومی و نژادی یا تعصبات عمومی مورد قبول همه یا بعضی از مردم واقع شده لیکن با دقت و تأمل و رجوع بعقل فردی معلوم میشود که کاذب یا غیر مسلم است ، مثل ، یاری برادر لازم است ولو در راه ستمگری باشد ، یا مردم باید همرنگ بود چه در کار زشت یا زیبا باشد و این قسم در مشبهات بغیر خواهد آمد ، زیرا ماده مغالطه است .

#### سوم - آراء محموده

( ۹۲۳ ) قضایائی است که مردم آنها را برای اجتماع خود نافع دانسته و از این جهت مورد قبول قرار داده و پسندیده اند .

قضایائی که مورد پسند عموم و مشهور است گاهی راست و گاهی دروغ اند و قضایای صادق گاهی محمود و گاهی غیر محمود میباشند .  
( ۹۲۴ ) بنا بر آنچه گفته شد بطور کلی مشهورات شامل این اقسام فرعی و غیر فرعی میشود :

- ۱ - قضایای واجب القبول مثل اولیات و مجربات عمومی .
- ۲ - مشهورات استقرائی ، مثل ، تکرار عمل موجب ملال است ، دفع دشمن لازم است .
- ۳ - نتایج حاصله از حسن تربیت که موافق با مصالح عموم است مثل ، مردم آزاری بد است ، احترام پدر لازم است ، اینها را محمودات عمومی گویند .
- ۴ - قضایائی که مورد قبول عموم متشرعین است ، مثل زنا حرام است ، آنها را محمودات شرعی مینامند .
- ۵ - قضایای دروغیکه در ظاهر از فضایل اخلاقی بنظر میرسد مثل برادر تر یاری کن و لودر کار ستمگری باشد ، با مردم همرنگ باش چه کار زشت یا زیبا باشد .
- ۶ - قضایائی که در بعضی از شرایع پسندیده و مورد قبول است ، مثل نوشیدن شراب حرام است ( نزد مسلمانان ) .
- ۷ - قضایائی که بحسب ملکات خلقی و انفعالاتیکه در بعضی از اجتماعات بواسطه زندگی در آن اجتماع حاصل شده مورد قبول است ، مثل ، کشف عورت قبیح است ،
- ۸ - محمودات صادق .

۹ - محمودات کاذبه (۱) .

### ۳ - مخیلات

( ۹۲۵ ) مخیلات یا تخیلیات قضایائی است که موجب برانگیختن قوه خیال و به هیجان آوردن نفس باشد تخیل نوعی جلوه دادن مطالب است ، مانند صورتگری و صحنه سازی که ماهران فن قضایائرا چنان جلوه میدهند که گوئی عینا در حال حاضر وقوع یافته و مشاهده میشود ، حماسه ها و غزلها و قصه سرائیها تخیلیاتی هستند که برای ایجاد حالات مختلف روانی بعمل می آیند .

مخیلات در هر موضوعی که باشد موجب شگفت و نوعی التذاذ است .

مخیلات در همه مردم از هر چیزی موثرتر میباشد و بخصوص در نفوس ساده و کودکان و عوام تاثیر بیشتری دارد . شنونده ممکن است از مخیلات چیزی را باور نکند و یا دروغ مسلمی باشد که شنونده آنرا پیش خود تکذیب کند و در عین حال اثر کلام و مقصود گوینده در او بوجود آید ، مثل آنکه بکسی بگویند یا بنمایانند که عسل تلخ و بدبو و غیر مطبوع است شنونده در عین آنکه میداند دروغ است از عسل نفرت پیدا میکند .

مخیلات گاهی ایجاد سرور و خوشحالی و گاهی ایجاد غم و اندوه میکند ، گاهی کار مشکلی را بنظر شنونده آسان میسازد یا چیزی را مشکل و محال مینمایاند ، یا نسبت به چیزی رغبت بوجود می آورد ، و یا موجب نفرت میشود ، گاه از چیزی میترساند ، و گاهی موجب



جرات و جسارت میگردد ، گاهی چیز را برای کسی عزیز و شریف جلوه میدهد ، و گاهی بنظر شخصی پست و حقیر میگرداند <sup>(۱)</sup> دنباله این مطالب در توضیح فن شعر خواهد آمد .

#### ۴ - مشبهات بغیر

(۹۲۶) هر قضیه‌ای که بقضیه دیگر مشته شود و از جهت مشابهت یا مناسبت با آن قضیه مانند اصل مورد تصدیق غیر جزمی واقع گردد مشبهات بغیر نامیده میشود .

#### اقسام مشبهات بغیر

(۹۲۷) مشبهات بر دو قسم است : مشبهات به یقینیات و مشبهات

#### بمشهورات

مشبهات بمشهورات که مشهورات بادی الرأی نامیده میشود ضمن مشهورات ذکر شد .

مشبهات بمشهورات از اینجهت مشهورات بادی الرأی نامیده میشوند که شبیه بمشبهات حقیقه میباشند و ممکن است حق یا باطل باشند <sup>(۲)</sup> .

(۹۲۸) در کتب منطق فقط دو قسم از مشبهات بغیر را نام برده و گفته‌اند : مشبهات به اولیات ، در مغالطه و مشبهات به مشهورات ، در مشاغبات بکار میرود ، لیکن شیخ در منطق اشارات بعد از آنکه دو قسم مزبور را بیان کرده مشبهات را تعمیم داده و گفته است : هر گونه شباهت و مناسبتی که از جهت مشابهت داشتن بقضیه دیگر سبب رواج

(۱) درة التاج صفحه ۱۵۹ .

(۲) تعلیقات مصنف ، بر حکمت الاخرای صفحه ۱۱۸ .

یافتن صدق قضیه‌ای بشود آن قضیه جزء مشبهات بغير میباشد .  
(۲۹۲۸) شبیه بمظنونات و شبیه بمخیلات را نام نبرده‌اند زیرا اگر  
ظن و تخیل از قضیه‌ای حاصل شود جزء مظنونات و مخیلات خواهد بود  
و صنف جدا گانه‌ای نمیباشد تا شبیه بمظنونات نامیده شود ، و اگر ظن  
و تخیل و خاصیت دیگری از قضیه ظاهر نشود سخنی بیهوده و بدون  
ارزش است و قابل ذکر نمیباشد .

عللیکه موجب مشتبّه شدن قضیه‌ای بقضیه دیگر میشود  
(۹۲۹) هر قضیه‌ای که بقضیه دیگر مشتبّه گردد یا از جهت  
شبهات لفظ و یا شبهات معنی آنها بیکدیگر است و هر يك از این دو قسم  
دارای اقسامی هستند که بترتیب ذکر میشود .

### تشابه‌های لفظی بین دو قضیه

( ۹۳۰ ) شبهات لفظی بین دو قضیه گاهی از جهت شبهات مفردات و  
اجزاء قضیه‌ای بقضیه دیگر است و گاهی از جهت مشابّهت هیئت  
ترکیبی آنها میباشد .

### تشابه دو قضیه از جهت مفردات و اجزاء

( ۹۳۱ ) مشابّهت مفردات و اجزاء قضیه بر سه قسم است :  
(۹۳۲) (اول) مشابّهت از جهت مشتمل بودن قضیه بر الفاظ  
مختلف الدلاله یعنی الفاظیکه در چند معنی مختلف بکار میروند و آن  
اشتراك نامیده میشود .

اشتراك در فن مغالطه شامل این اقسام میشود :

۱ - لفظیکه بحسب ماده و جوهر لفظ دارای چند معنی حقیقی  
باشد که در اصطلاح اهل لغت مشترك لفظی نامدارد ، مثل لفظ عین که

بمعانی مختلف آمده است

۲ - لفظیکه بحسب ماده و جوهر لفظ دارای معنی حقیقی و مجازی باشد چه آنکه یکی محسوس و دیگری معقول باشد ، مثل لفظ نور که در روشنائی محسوس ، و علم ، و وجود استعمال میشود .

۳ - لفظیکه بحسب هیئت دارای چند معنی باشد مانند افعالیکه در معانی اخباری و انشائی هر دو استعمال میشوند .

( ۹۳۳ ) ( دوم ) مشابَهت دو قضیه از جهت مشتمل بودن آن بر الفاظیکه در اصل متعدد بوده و بواسطه اعلال بصورت واحد در آمده و متحد شده اند مانند لفظ مختار که برای اسم فاعل و اسم مفعول می آید و در اصل دو لفظ بوده اند .

( ۹۳۴ ) ( سوم ) مشابَهت دو قضیه بواسطه اختلاف احوال و عوارض غیر اعلالی از قبیل اختلاف حرکات و سکون و نقطه دار و بی نقطه ، مثل آنکه در عربی هر گاه بگویند غلامٌ حسنٌ صفت و موصوف خواهند بود و اگر گفته شود غلامٌ حسنٌ بکسر نون حسن ، مضاف و مضاف الیه خواهند بود ، و حکما گفته اند واجب الوجود موجب است بصیغه اسم فاعل یعنی همه چیز را از امکان بوجود میرساند و بعضی آنرا بصیغه مفعول خوانده اند و بحکما نسبت داده اند که آنان واجب الوجود را فاعل بالا ضطرار و غیر مختار میدانند .

این گونه کلمات هر گاه بدون اعراب نوشته شود یا حرف آخر آنها با سکون تلفظ گردد موجب اشتباه خواهد گردید ، در فارسی نیز کسر اضافه و کسر موصوف گاهی بیکدیگر مشتبه میشوند .

مشبه شدن حروف نقطه دار با بی نقطه ، مثل آنسکه فلاسفه در باره واجب الوجود گفته اند بحث وجود و بحث باحاء مهمله بمعنی صرف و خالص است و دیگران آنرا تحریف نموده و یجب وجوده خوانده اند باین جهت در معنی تغییر حاصل شده و گمان کرده اند که ماهیت واجب با وجودش مغایر است .

### مشابهت اللفظی دو قضیه از جهت ترکیب مفردات

اشتباهات ناشی از ترکیب قضیه نیز بر سه قسم است :

( ۹۳۵ ) ( اول ) آنکه از يك ترکیب دو معنی استفاده شود و یکی از دو معنی بدیگری مشتبّه گردد ، مثل آنکه گفته شود : مرد دانا هر چه را بداند آنچنان است که میداند یا آنچنان است که تصور میکند ، از این جمله دو معنی ممکن است استفاده شود یکی آنکه آنچنانرا بمعلومات او بر گردانیم و معنی جمله این میشود که معلوماتش بهمان طوریکه فکر کرده درست و راست است در اینصورت قضیه صادق است و اگر کلمه آنچنانرا بخود شخص بازگشت دهیم معنی جمله این خواهد بود که خود او شبیه بمعلومات او است و ممکن است سنگیرا تصور کرده باشد در صورتیکه او شبیه به سنگ نیست و قضیه کاذب است <sup>(۱)</sup> .

( ۹۳۶ ) ( دوم ) ممکن است جمله ایرا بواسطه شباهت بمفرد مفرد تصور کنیم ، مثل آنکه گفته شود فلانی شاعر خوب است در این جمله ممکن است شاعر صفت شخص و خوب خبر جمله قرار داده شود ، و یا آنکه خوب قید شاعر و شاعر خوب رویهم خبر جمله باشد ، بنا بر اول

از جمله استفاده میشود که او مرد خوبی است و بنا با احتمال دوم شعر خوب میگوید .

اینگونه مورد اشتباه « تر کیب مفصل » نامیده میشود .

( ۹۳۷ ) ( سوم ) ممکن است مفرد به جمله مشتبه گردد ، مثل آنکه گفته شود عدد پنج زوج و فرد است مقصود از این جمله آن است که عدد پنج مشتمل بر زوج و فرد و مرکب از آن است ، و ممکن است اشتباهاً تصور شود که عدد پنج متصف بزوجیت و فردیت است و قضیه کاذب خواهد بود ، و این گونه مشابهت را « تفصیل مرکب » مینامند . ( ۹۳۷ ) مصنف کتاب ما - اگر اشتباهی در نسخه نشده باشد - از این قسم تر کیب مرکب تعبیر نموده است .

شش قسمیکه که ذکر شد تشابهات لفظی بین دو قضیه است و مشابهات دیگری هست که مربوط به ابهام معانی دو قضیه است که اینک ذکر میشود .

### شباهتهای معنوی دو قضیه

( ۹۳۸ ) گاهی بین قضایا از جهت لفظ شباهتی نیست و از جهت معنی بیکدیگر شباهت دارند ، شباهتهای معنوی گاهی بین دو قضیه به حال انفراد است و گاهی مربوط به تر کیب چند قضیه بطور تر کیب قیاسی یا غیر قیاسی میباشد ، اشتباهات معنوی که بین دو قضیه مفرد یا مربوط به تر کیب غیر قیاسی باشد در اینجا ذکر میشود ، و آنچه مربوط به تر کیب قیاسی باشد در مبحث مغالطه بیان خواهد شد . وجوه و علل اشتباهات معنوی غیر قیاسی از این قرار است :

( ۹۳۹ ) ( اول ) « جمع مسائل در يك مسئله » معنی جمع مسائل در يك مسئله آن است که چند قضیه بصورت يك قضیه بوده باشد و از این جهت چند قضیه بیک قضیه مشتبه گردد . مثل آنکه گفته شود : فلانی تنها نویسنده است مقصود از این عبارت دو جمله است : یکی آنکه فلانی نویسنده است و دیگری آنکه غیر از او نویسنده ای یافت نمیشود و ممکن است تصور گردد که کلمه تنها قید شخص است و معنی آن باشد که در حالتیکه کسی با او نیست به نویسندگی مشغول است .

( ۹۴۰ ) ( دوم ) « اینها عکس » معنی اینها عکس آن است که چنین تصور کنیم که هر قضیه ای که بطور کلیت صادق باشد عکس آن نیز کلی خواهد بود ، مثل آنکه هر گاه شنیده شود که هر شرابی سرخ فام و روان است گمان میرود که هر چیزی سرخ فام و روان باشد شراب است و حال آنکه عکس لازم الصدق موجب کلیه ، موجب جزئی است ، مثل مشهور است که میگویند : هر گردویی گرد است ولی هر گردی گردو نیست .

### سوم - اخذ ما بالعرض مکان ما بالذات

( ۹۴۱ ) اخذ ما بالعرض بجای ما بالذات آن است که یکی از متعلقات اجزاء قضیه را که شبیه به آن جزء است بجای خود آن جزء گذارند و بتوهم آنکه عین همان است آنرا صادق بدانند ، و از جمله مواردش آن است که عارض را بجای معروض ، یا معروض را بجای عارض تصور نمایند ، مثل آنکه مشاهده میشود که انسان خندان و مکلف است باین جهت ممکن است کسی بجای آنکه بگوید انسان

مكلف است صفت او را بجای موضوع ذکر کرده و بگوید: هر خدانی مكلف است، یا ملاحظه نماید که نویسندگان انسانند و بعضی از نویسندگان سفید پوستند و بجای محمول قضیه که انسان است صفت او را بگذارند و بجای آنکه بگویند هر نویسنده ای انسان است گفته شود که هر نویسنده ای سفید پوست است.

۲ - مورد دیگر جائی است که جزء را بجای کل یا کل را بجای جزء گذارند، مثل آنکه دست کسی را دیده و بگوید او را دیدم.

#### چهارم - سوء اعتبار حمل

(۹۴۲) معنی سوء اعتبار حمل آن است که موضوع واقعی قضیه ایرا ذکر کنند لیکن قید یا جزئی از آن را حذف نمایند یا چیزی بر آن بیفزایند. سوء اعتبار حمل موارد پیشماری دارد و از جمله چند مورد را مصنف کتاب ما نامبرده است:

(۹۴۳) ۱ - آنکه سلب جهت را بجای جهت مسلوب بکار برند معنی سلب جهت، رفع خود جهت و اثبات نقیض جهت است و منافاتی با صدق یا کذب اصل قضیه ندارد، و معنی جهت مسلوب اثبات همان جهت معین برای مسلوب قضیه است یعنی اصل قضیه رفع و نقیض قضیه اثبات شده است با حفظ همان جهت معین برای طرف مسلوب. سلب جهت در صورتی از قضیه فهمیده میشود که سلب را بر جهت مقدم بدارند و جهت مسلوب وقتی است که جهت را قبل از سلب بیاورند، مثلاً هر گاه جهت قضیه ضرورت باشد و گفته شود: «چنین نیست که البته

هر انسانی نویسنده باشد، در این قضیه سلب جهت شده است و سلب ضرورت موجب اثبات امکان قضیه است و امکان قضیه با وقوع یا عدم وقوع آن منافاتی ندارد، و معنی جمله مزبور آن است که لازم نیست هر انسانی نویسنده باشد و امکان نویسندگی را ثابت نموده که منافاتی با وجود و عدم نویسندگی ندارد، و اگر گفته شود: و البته چنین نیست که هیچ انسانی نویسنده باشد، در این قضیه ضرورت برای مطلوب قضیه ثابت شده است و معنی قضیه آن است که لازم است هیچ انسانی نویسنده نباشد و امتناع نویسندگی را برای انسان ثابت نموده و این قضیه کاذب است. بنابراین سلب جهت با جهت مسلوب اختلاف بسیار دارد و مشتبه شدن این دو موجب بسیاری از خطاها می باشد<sup>(۱)</sup>.

## ۴ - جزء و جزئی - کل و کلی

( ۹۴۴ ) دوم از موارد سوء اعتبار حمل، آنستکه جزء را بجای جزئی یا کل را بجای کلی یا بجای کل واحد بکار برند، و این موجب اشتباه است.

معنی جزء یا بعض که تشکیل دهنده کل است با بعض و جزئی که سور قضیه و در مقابل کلی است بواسطه نیاوردن کلمات صریح بیکدیگر مشتبه میگردند، چنانکه هر گاه گفته شود: بعضی از رنگیان سفید است گمان میرود که بعضی از افراد زنگی سفید است و به این معنی دروغ و باطل است، و اگر مقصود این باشد که بعضی از اعضاء رنگیان مثلاً دندانان سفید است قضیه راست می باشد.



(۹۴۵) همچنین کل بمعنی مجموع اجزاء و کالی بمعنی همگی افراد که سور قضیه کلیه است بواسطه حذف قیود مصرحه مشتبیه میشوند مثلاً اگر گفته شود همه زنگیان سیاه است اگر مقصود گوینده همه اعضاء و کل آنها باشد دروغ است زیرا دندانان که عضوی از اعضاء آنان است سفید است ، و اگر مقصود همه افرادشان باشد راست است .

(۹۴۶) کل بمعنی همه افراد نیز گاهی با کل بمعنی هر يك از افراد بواسطه حذف قید مشتبیه میگردد ، مثلاً اگر بگویند کلیه مردم شهر را يك قرص نان سیر میکند اگر بمعنی هر يك از افراد مردم باشد قضیه راست است ، و اگر بمعنی مجموع افراد باشد دروغ است <sup>(۱)</sup> اینگونه اشتباهات را جزء اشتراك نیز میتوان شمرد .

### ۳ - ما بالقوه و ما بالفعل

(۹۴۷) یکی از موارد سوء اعتبار حمل مشتبیه شدن محمول بالقوه با محمول بالفعل است که بواسطه حذف قید و عدم تصریح ، دو قضیه بیکدیگر مشتبیه میشوند ، مثلاً هر گاه گفته شود : هر ساکتی سخن میگوید ، اگر مقصود این باشد که در حال خاموشی بالفعل سخن میگوید دروغ و محال است و اگر چنین اراده شده باشد که قوه سخن گفتن در او موجود است قضیه راست و صحیح است <sup>(۲)</sup> .

یا آنکه میگویند هر جسمی مشتمل بر اجزاء غیر منتهای است اگر مقصود قابلیت انقسام به اجزاء غیر منتهای باشد قضیه صحیح است

(۱) شرح حکمت الاشراف ص ۱۲۵ .

(۲) شرح حکمت الاشراف ص ۱۳۰ .

و اگر مقصود وجود اجزاء غیر متناهی ، بالفعل باشد قضیه باطل و غلط است <sup>(۱)</sup> .

محمول بالفعل نیز گاهی با ما بالقوه مشتبّه میگردد ، مثل آنکه گفته شود : هیچ مردی نمیتواند سخن بگوید زیرا زبان نگشوده است اگر چنین قصد شده باشد که هر مردی در زمانهای گذشته که نوزاد بوده زبان نگشوده است صحیح و فعلاً دروغ و باطل است .

### ۴ - اهمال اعتبارات ذهنی

(۹۴۸) یکی از موارد اشتباه و سوء اعتبار حل مشتبّه شدن احکام ذهنی به احکام خارجی میباشد ، این اشتباه از طرف قوه واهمه است که محمولات عقلی را بمحمولات و اعراض خارجی مخلوط مینماید و باین جهت قطب الدین در شرح حکمت الاشراق قضایای وهمیه را جزه مشبهات معنوی شمرده است <sup>(۲)</sup> مثلاً گفته اند انسان کلی یا نوع است از این جمله چنین تصور میشود که انسان خارجی همچنانکه موصوف به جسمیت است کلی یا نوع است در صورتیکه این امور احکام ذهنی و عقلی هستند ، یا وقتی میگویند ماهیت نه موجود و نه معدوم است از این قضیه بعضی استفاده کرده اند که در خارج نیز حالت سومی یافت میشود که متوسط بین وجود و عدم است باین جهت گفته اند ماهیت در حالیکه خالی از هر گونه وجودی است دارای تقرر خارجی و غیر معدوم است .

مثال دیگر گفته اند اگر موجودات متصف به امکان یا ضرورت

(۱) شرح حکمت الاشراق ص ۱۴۹ .

(۲) همان کتاب ص ۱۳۶ .

باشند هر يك از امكان و ضرورت نیز دارای امكان و ضرورتی خواهند بود و تسلسل جهت لازم می آید ، و همه این اشتباهات بواسطه آن است که محمولات ذهنی را با اعراض و محمولات خارجی اشتباه نموده و از حیثیات ذهنی غفلت کرده اند .

### ۵ - مشتبه شدن صفات با واسطه و بیواسطه

( ۹۴۹ ) شیخ اشراق این قسم را بنام « اخذ ما بالعرض مکان ما بالذات یا بعکس » نامبرده و قطب الدین شیرازی در شرح گفته است این قسم جزء اخذ ما بالعرض مکان ما بالذات که بیانش گذشت نیست و صرفاً بین آنها اشتراك لفظی موجود است و این از اقسام سوء اعتبار حمل است <sup>(۱)</sup> .

مثال : میگویند : مسافر کشتی که یکجا نشسته است بایستی یکجا قرار نگرفته باشد زیرا در حرکت است ، این اشتباه باین جهت پیش آمده که مسافر کشتی شخصاً در حرکت نیست ، بلکه کشتی که مقرّ او میباشد موصوف بحر کت است و حرکت برای مسافر کشتی و صفت او نبوده بلکه صفت مربوط به متعلق شخص یعنی قرارگاه او میباشد و چون قیود و مصرحات حکم حذف شده است این اشتباه بوجود آمده است .

### فهرست علل اشتباه

( ۹۵۰ ) مجموع علل اشتباهات را « سیزده » قسم شمرده اند که « شش » قسم اشتباهات لفظی و « هفت » قسم معنوی میباشد . « سه » قسم

از اشتباهات معنوی مربوط بقضیه و « چهار » قسم مربوط به قیاس است در اینجا اقسام لفظی و سه قسم اشتباهات معنوی که مربوط بقضیه است بیان شد ، و چهار قسم که مربوط بقیاس است ضمن مغالطه ذکر خواهد شد .

( ۲۹۵۰ ) علل اشتباهات لفظی در مفردات از این قرار است :

۱ - اشتراك .

۲ - تشابهات اعلالی .

۳ - احوال عارضه بر لفظ از قبیل سکون و حرکت و اقسام حرکات و نقطه .

اشتباهات لفظی از جهت ترکیب لفظ :

۱ - اشتراك در ترکیب .

۲ - تفصیل مرکب .

۳ - ترکیب مفصل .

اشتباهات معنوی مربوط به قضیه :

۱ - جمع مسائل در يك مسئله .

۲ - ایهام عکس .

۳ - اخذ ما بالذات بجای ما بالعرض و بعکس .

۴ - سوء اعتبار حمل .

اشتباهات معنوی مربوط به قیاس :

۱ - عدم اتحاد اجزاء قیاس با اجزاء نتیجه .

۲ - سوء تألیف و سوء تبکیّت .

۳ - مصادرہ بمطلوب .

۴ - وضع ما لیس بعلة علة .

قضایای مشبہات بقیہ و اقسام آن شرح داده شد و اینک بتوضیح بقیہ اقسام مبادی دلیل می پردازیم .

### ۵ - وهمیات

(۹۵۱) وهمیات قضایای کلیه ای هستند که حاکم آنها قوه وهمیه است و بواسطه دخالت این قوه در صدور این احکام کاذب میباشند علت کذب این قضایا آن است که قوه واهمه تابع حس و مدرك اموری است که بمحسوسات تعلق دارد ، باینجهت احکام واهمه در موضوعات جزئی مثل احکام هندسی صادق است ، و احکام ریاضی و همیات صادق میباشند .

لکن هر گاه این قوه در امور کلی دخالت نماید و احکام کلی صادر کند کاذب خواهد بود ، زیرا همان نظریه را که نسبت به جزئیات دارد به کلیات نیز همان نظر را داشته و کلیات را بمنزلۀ محسوس تصور میکند ، و حکم محسوس را در معقول جاری میسازد ، باینجهت در بیشتر موضوعات مقدمات قیاس را قبول میکند و چون به نتیجه میرسد از قبول آن سرباز میزند ، مثلاً این مقدمات را می پذیرد که وجود حادث مسبوق به محدث است و سلسله حادثات هم وجود غیر حادث میرسد ، و چون به نتیجه میرسد با خود می اندیشد که موحود اول را چه کسی بوجود آورده است .

و همچنین قبول میکند ، که هر موجودی در مکان باشد جسم است ، و هر جسمی مرکب است ، و هر مرکبی حادث است پس موجود اول که بلا اول است در مکان نیست زیرا حادث نیست ، و نیز موجود اول ممکن ندارد ، زیرا وجودش پیش از وجود هر زمان و مکانی است و حال آنکه ممکن و مکان در وجود توأم اند ، و بعد از قبول این مقدمات می اندیشد که اگر موجود اول حقیقت دارد پس او در کجا است ، و باز قبول میکند که مردگان حرکت ندارند و کاری از آنان ساخته نیست و به کسی ضرری نمی رسانند و با اینهمه از مرده می هراسد ، و از اینگونه احکام و همی بسیار است که اگر علما و شرایع الهی با آنها مبارزه نمی کردند این قضایا جزء مشهورات میبود و باین جهت عقل و وهم همیشه در مبارزه اند و آنانی که از عقل کمتر بهره دارند و وهم در وجودشان بر عقل غالب است باین قضایا تن میدهند .

### ۶- مسلمات - تسلیمات

( ۹۵۲ ) مسلمیات قضایائی است که مورد تسلیم ظاهری فردی یا جمعی یا مردمی میباشد . و ممکن است موافق با حقیقت یا غیر موافق باشد و گوینده آنرا باور داشته یا نداشته باشد .

( ۹۵۳ ) فرق مسلمات با مشهورات آن است که کسیکه مشهورات را بکار میبرد مفاد قضیه در نظرش راجع است ولو آنکه جازم نباشد و در تسلیم رجحانهم شرط نیست .

چنانکه در تعریف اشاره شد مشهورات متکی بر شهرت و شیوع قضیه است ، و مسلمات بر تسلیم فرد یا جمع اتکا دارد و تسلیم در مقابل انکار است چنانکه توضیح آن خواهد آمد ، بنابراین مسلمات بر چند قسم است :

### اقسام تسلیمیات

( ۹۵۴ ) اقسام تسلیمیات از این قرارند :

- ۱ - مسلمات عامه که عقل خالص آن احکام را صادر نموده و اولیات میباشند .
- ۲ - مسلمات جمهور که عموم مردم بر آن متفقند و از این جهت مشهورات هستند .
- ۳ - مسلمات طایفه ای و قومی که مردم شهر یا طایفه و صنف مخصوصی بآن تسلیم اند .
- ۴ - مسلمات علمی افرادی که اهل علم یا صنعت مخصوصی بآن تسلیم هستند و در هر علمی قضایای مسلمهای وجود دارد .
- ۵ - مسلمات فردی عادی مانند قضایائی که استاد یا شاگرد یا يك نفر معمولی بآن تسلیم است و قضایائی که در جدل از جهت تسلیم طرف بکار میرود بیشتر از این دسته است .

### ۲- وضعیات

( ۹۵۵ ) گفته شد که تسلیم در برابر انکار است بنابراین وضعیات

در مقابل مسلمات میباشند .

قضایای وضعیه آنهایی هستند که مورد انکار فرد یا جمعی باشند و بهمین جهت وضعیات نامیده شده اند ، چه مورد تسلیم جمع دیگری بوده یا نبوده باشند و چه باحقیقت وفق دهند یا ندهند ، و گوینده آن را باور داشته یا نداشته باشد .

وضع شامل این قضایا میشود :

۱ - وضعیاتی که جزء مبانی مسائل علمی هستند .

۲ - احکامی که برخلاف اعتقاد استدلال کننده در قیاس خلف برای اثبات مطلوب بکار میروند .

۳ - احکام وضعیه ای که در جدل بکار میرود و مورد التزام (مجبب) وانکار (سائل) است <sup>(۱)</sup>

۴ - احکام وضعیه ای که کسی بزبان میگوید و از آن بسختی دفاع می کند در صورتیکه بدل اعتقاد ندارد ، مثل کسی که منکر امر حسی یا مسلم دیگری میباشد . مانند کسی که منکر حرکت یا منکر وجود محسوسات خارج میباشد .

(۹۵۶) بطوریکه گفته شد ممکن است يك قضیه نسبت بیکي تسلیمی و نسبت بدیگری وضعی باشد همچنانکه گاهی يك قضیه در جدل مورد التزام مجبب وانکار سائل است ، بنابراین نسبت بین وضعیات و تسلیمیات عموم و خصوص من وجه است ، زیرا اولیات تسلیمی هستند و

(۱) معنی اصطلاحی مجبب و سائل در جدل بیان خواهد شد



وضعی نیستند ، زیرا مورد تسلیم همه هستند ، و نقیض اولیات که مورد انکار همه است وضعی هست و تسلیمی نیست ؛ و بعضی از قضایائی که در جدل بکار میروند وضعی و تسلیمی هر دو هستند چنانکه توضیح داده شد .

### معنی دیگر وضعی

( ۹۵۷ ) گاهی هر فرضیه یا گفتار هر گوینده ای را وضع مینامند چه مورد قبول یا انکار کسی باشد یا نباشد و این معنی از تسلیمیات اعم میباشد .

### ۸ - مقبولات

( ۹۵۸ ) مقبولات از جمله ماخوذات است یعنی از قضایائی است که از غیر گرفته شده و با اتکاء بر رأی دیگران مورد قبول واقع شده است .

مقبولات آرائی است که یکی از دانشمندان یا گروهی از آنان بآن گرویده اند و از ایشان یا از پیشوای دینی یا اجتماعی که مورد اعتماد است گرفته شده باشد .

### ۹ - تقریریات

( ۹۵۹ ) آرائی است که از دیگران موقناً برای مصنعتی گرفته شده ؛ ولیکن مورد قبول نباشد .

تقریریات بر دو قسم است ؛ صادرات ؛ اصول موضوعه .

### مصادرات

( ۹۶۰ ) مصادرات قضایائی است که برای اثبات مطالبی بکار برده میشود و شنونده بانظر انکار و شك به آن مینگرد و بواسطه آنکه مورد قبول گوینده است و به آن اعتماد دارد موقناً سکوت میکند و آن را می پذیرد ؛ و منتظر است که بعداً ثابت گردد .

مصادرات بیشتر در قضایای هندسی بکار میرود ؛ مثل آنکه میگویند : بر هر نقطه ای میتوانیم بهر بعدی که بخواهیم دایره ای رسم کنیم .

مصادرات معنی دیگریم دارد که قسمی از مغالطه و مربوط به ترکیب قیاس است و بیان خواهد شد .

### اصول موضوعه

( ۹۶۱ ) اصول موضوعه قضایائی است که بطور مقدمه برای اثبات قضیه ای بکار میرود ؛ و بواسطه حسن ظنی که گوینده نسبت به آن قضیه دارد شنونده بانظر مسامحه و سازش با گوینده به آن قضیه تسلیم میشود و آنرا می پذیرد .

اصول موضوعه نیز جزء مبانی هندسی میباشد ؛ مثل آنکه برای اثبات قضایا میگویند : میتوانیم از هر نقطه ای به نقطه دیگر خط مستقیمی بکشیم .

اقسام قضایائیکه ماده دلیل میباشد و در کتب منطق نامشان برده

شده اینهایی بود که ذکر شد ؛ و مصنف کتابها از این جمله بذکر چند قسمی که بیشتر مورد استفاده است و در صناعات خمس بکار می رود اکتفا نموده است و بقیه از جهت کامل بودن مبحث بر آن افزوده گردید .

### یقینیات و غیر یقینیات در مصادیق و اقسام مشترك هستند

( ۹۶۲ ) انواع قضایائی که ذکر شد بواسطه اجتماع عناوین مختلف در يك قضیه بیشتر با یکدیگر تداخل نموده و دارای مصادیق مشترك هستند ، مثلاً يك قضیه از جهت اینکه ضروری عقلی می باشد از اولیات شمرده میشود ، و از جهت توافق جمهور جزء مشهورات محسوب است ، و از جهت آنکه پیشوایان بزرگ علمی آنرا پذیرفته اند جزء مقبولات بشمار می آید و در هر موردی بحسب هر يك از عناوین مختلفه بکار برده شود جزء یقینیات یا مظنونات یا مشهورات می باشد ، بنابراین يك قضیه ممکن است از جهتی یقینی بوده و ماده برهان واقع شود و از جهت دیگر غیر یقینی باشد و در اقناعیات استعمال گردد .

## بخش سوم ترکیب ماده و صورت منطقی

## با صناعات خمس

( ٩٦٣ ) مبحث صناعات مربوط است به کیفیت ترکیب اقسام قضایای مذکور، در صورتی که گانه دلیل . و از ترکیب اقسام قضایای یقینی و غیر یقینی که ذکر شد که ماده کلام اند با صورت استدلالی یعنی قیاس و استقراء و تمثیل ، فنون سخنوری یا صناعات منطقی حاصل میشود .

( ٩٦٤ ) صناعات منطقی پنج قسم اصلی دارد ، و بعضی از آنها دارای فروع و شقوقی میباشد و اقسام اصلی عبارتند از : برهان ، خطابه ، جدل ، شعر ، مغالطه .

## دلیل انحصار صناعات در پنج قسم

( ٩٦٥ ) صناعات منحصر در پنج قسمند زیرا اثر کلام ، یا تخیل و بوجود آمدن تاثرات نفسانی ، و یا تصدیق است ، تخیل يك قسم بیش ندارد و تصدیق بر چهار گونه است ، زیرا اگر افاده یقین یعنی جزم صادق کند برهان است ، و اگر تصدیق ظنی بحکم پدید آورد ، خطابه است ، و اگر از سخن اعتراف و تسلیم مخاطب نتیجه گرفته شود ، جدل است ، و اگر هیچیک از آنها حاصل نگردد ، بلکه مطلوب از کلام جزم به امور غیر واقعی و کاذب باشد ، مغالطه است ، بنابراین صناعات پنج قسم میباشد .

( ٩٦٦ ) هر يك از صنایع پنجگانه از ترکیب یکی از مواد با صورت مخصوصی بوجود می آید ، و صورت ترکیب مواد مختلفه با هر يك از صورت و صنعت حاصله در این جدول تعیین گردیده است .

(٢/٩٦٦) جدول ترکیب صور سه گانه دلیل با مواد مختلف استدلال و انواع مختلف صناعات خمس

نوع صنعت	جزء صوری	جزء مادی	جزء	نوع صنعت	جزء صوری	جزء مادی	شماره
جدل	قیاس	مسلک و مشهورات بائی الزامی	۱۳	برهان خطابه	قیاس	یقینیات	۱
•	استقراء	•	۱۴	•	تمثیل	•	۲
•	تمثیل	•	۱۵	•	قیاس	مقبولات	۳
شعر	قیاس	مخیلات	۱۶	•	استقراء	•	۴
•	استقراء	•	۱۷	•	تمثیل	•	۵
•	تمثیل	•	۱۸	•	قیاس	مظنونات	۶
منالطه	قیاس	وهیات	۱۹	•	استقراء	•	۷
•	•	مشبهات بیقینیات	۲۰	•	تمثیل	•	۸
•	•	مشبهات بمشهورات	۲۱	•	قیاس	مشهورات	۹
•	استقراء	•	۲۲	•	استقراء	•	۱۰
•	تمثیل	•	۲۳	•	تمثیل	•	۱۱
•		•		•		•	۱۲

استفاده از قضایای یقینی و غیر یقینی یعنی مقبول و مظنون و مشهور و غیره در استقراء و تمثیل چنان است که در استقراء و تمثیل قضایای جزئی و شخصی مورد استفاده اند و همچنانکه احکام کلی که در قیاس بکار میروند گاهی یقینی و گاهی غیر یقینی میباشد قضیه جزئی نیز ممکن است نتیجه مشاهده شخصی یا تواتر و یقینی باشد، و یا آنکه مشهور یا مخیل و متوهم و غیره بوده باشد، بنابراین همان اقسامی که در قیاس مورد استفاده واقع میشود در استقراء و تمثیل نیز مورد استفاده است و اختلافاتی که علماء منطق راجع به ماده هر يك از صناعات نموده اند و گفتارشان در باره مواد ذکر خواهد شد.

(۳/۹۶۶) مغالطه بردو قسم است: مشاغبه و سفسطه که مواد و صور آنها بقرار این جدول است:

جدول سفسطه و مشاغبه

نوع صفت	جزء صوری	جزء مادی	نوع صفت	جزء صوری	جزء مادی	
مشاغبه	قیاس	مشبهات بمشهورات	۳	سفسطه	مشبهات یقینیات	۱
»	استقراء	»	۴	»	»	۲
»	تمثیل	»	۵			

سفسطه از جهت اینکه مشابه برهان است و بجای برهان بکار برده میشود مانند برهان فقط در صورت قیاس تشکیل میشود لکن مشاغبه که شبیه به جدل است مانند جدل در صورت استقراء و تمثیل نیز حاصل میگردد.

## برتری و اهمیت برهان و سفسطه بر سایر صناعات

( ۹۶۷ ) هریک از صناعات منطقی در مورد معین و برای نتیجه مخصوصی بکار می آیند ، و صنعت برهان و مغالطه از سه قسم دیگر مهمتر و پر خاصیت تر است ، زیرا منفعت این دو صنعت عمومیت داشته هم انفرادی و هم اجتماعی میباشد : از اینجهت منفعت انفرادی دارند که هر فردی میتواند بوسیله برهان مطالبیرا برای خود کشف کند ، و بوسیله اطلاع یافتن بفنون مغالطه میتواند غلطهای استدلالیرا بشناسد و نتایج درست را از نادرست تمیز داده و از اشتباهات احتراز جوید ، و این دو صنعت از جهت دیگر منفعت اجتماعی دارند که هر شخصی همچنانکه از برهان و مغالطه منفعت شخصی میبرد میتواند قضایائی را که برایش ثابت شده برای دیگران نیز ثابت نماید و اشتباهات علمی را به آنان بنمایاند و ایشانرا نیز از غلط کاری برهاند .

( ۹۶۸ ) بخلاف شعر و خطابه و جدل که در حال انفرادی بکار نمی آیند ، زیرا بوسیله این فنون میتوان دیگرانرا اقناع نمود و یا قبض و بسط در آنها ایجاد کرد و این منافع برای خود شخص بحال انفراد حاصل نمیشود بلکه در حال شهرنشینی و مشارکت با مردم در زندگی اجتماعی ظاهر میگردد (۱)

( ۹۶۹ ) مطالب مزبور درباره خطابه وجدل صحیح است بخلاف شعر که در حال افراد از تفکرات شاعرانه و خلاقیت تخیلی نفس، قبض و بسط و ازدیاد عشق و سایر آثار شعری حاصل گردیده و در این جهت با برهان و مغالطه تفاوتی ندارد .

( ۹۷۰ ) مصنف کتاب ما و بیشتر نویسندگان منطق از جهت اهمیت و عمومیت منافع این دو صنعت بهمین دو اکتفا نموده و از تفصیل و توضیح بقیه صرف نظر کرده اند لیکن برای تکمیل مطالب بعد از فراغ از این دو صنعت تعریف و توضیح داده میشوند .

### تعریف برهان

( ۹۷۱ ) برهان کلام لفظی یا نفسانی ای است که برای تحصیل یقین و عقیده جازم ثابتیکه منکی برواقع و حقیقت صرف باشد یا برای ایجاد چنین عقیده ای برای دیگران تالیف می یابد ، برهان قیاسی است که نتیجه مطلق از آن حاصل میشود و صحت نتیجه اش مشروط به موافقت دانشمندان بزرگ یا اعتراف و تسلیم جمهور نیست ، بلکه به عین حقیقت و متن واقع و امور خارجی صرف ناظر است ، برهان بالاترین صناعات منطقی است ، زیرا نتیجه اش علم حقیقی و واقعی میباشد .

### ماده و صورت برهان

( ۹۷۲ ) برهان بایستی از ماده یقینی و صورت قیاسی ترکیب شده باشد و از مقدمات غیر یقینی ، یا صورت استقرائی و تمثیلی فراهم



نمی آید ، زیرا آنچه از برهان در نظر گرفته شده یقین بمطلوب است و تنها صورتیکه یقین آور است قیاس میباشد .

**صورت برهان ممکن نیست غیر قیاس باشد**

( ۲/۹۷۲ ) ثبوت محمولی که برای موضوع از استقراء و تمثیل حاصل گردد مظنون و یا مشکوک است و تا نتیجه از جهت صورت ضروری نباشد یقین بمطلوب حاصل نمیگردد ، بخلاف نتیجه قیاس که از جهت صورت همیشه یقینی میباشد ، زیرا اگر در مقدمات حکم بضرورت یا فعلیت یا امکان محمول برای موضوع شده باشد در نتیجه نیز محمول ضروری یا فعلی یا امکانی ، بطور ضرورت برای موضوع ثابت است بنابراین صورت برهان جز قیاس ممکن نیست .

**ماده برهان نیز ممکن نیست غیر یقینی باشد**

( ۹۷۳ ) ماده برهان ممکن نیست غیر یقینی باشد ، زیرا ضرورت صوری تنها برای یقین بمطلوب کافی نیست و چنانکه معلوم شد صورت قیاسی محمول را بهمان حالتی که در مقدمات ثابت بوده است برای موضوع مطلوب ثابت میکند و اگر مقدمات ظنی یا متکی بر شهرت و تسلیم در آن بکار رود ، نتیجه نیز متکی بر شهرت و قبول خواهد بود و یقینی نخواهد گردید .

**توضیح گفتار ارسطو راجع بمقدمات برهان**

( ۹۷۴ ) قضایای یقینیه که مبادی برهاند ضروری الصدق و دائم الصدق میباشد ، و معنی ضرورت قضیه این نیست که بایستی از

موجبات ضروریه باشد ، زیرا ضرورت صدق از موجبات ضروریه اعم است و ضروریات صادق شامل قضایای ممکنه نیز میشود ، مثلاً انسان بطور امکان نویسنده است ، و این قضیه ممکنه ضروری الصدق هست لکن از موجبات ضروریه نیست .

(۹۷۵) ارسطو گفته است مقدمات برهان مانند نتیجه اش بایستی ضروری باشد ، بعضی معنی گفتارش را نفهمیده و ضرورت صدق را با موجبات ضروریه اشتباه کرده و گفته اند : مقدمات برهان بایستی از موجبات ضروریه باشد<sup>(۱)</sup>

(۹۷۶) بهمین جهت ملاک تقسیم صناعات را نیز ضرورت و عدم ضرورت گرفته و گفته اند: برهان از ضروریات وجدل از ممکنات اکثریه (مشهوره) و خطابه از ممکنات متساویه و شعر از ممتنعات است ، و مقاله از ممکنات اقلیه است که اگر نسبت بآنها ادعاء اکثریت شود مبادی مشاغبه میباشد و اگر ادعاء وجوب گردد مبادی سفسطه خواهد بود<sup>(۲)</sup>

(۹۷۷) مدتها بر این عقیده بودند که مبادی برهان بایستی

قضایای ضروریه باشد و بعدها توجه یافتند که در بیشتر علوم برهان از قضایای فعلیه و ممکنه تشکیل میشود ، باینجهت از گفتار اول عدول کرده و گفتند مقدمات برهان بایستی ضروری یا از ممکنات اکثریه باشد شیخ ابوعلی در کتاب شفا و اشارات این عقیده را رد کرده و گفته

(۱) تعلیقات مصنف بر شرح حکمت الاشراق ص ۱۱۸ و شرح منطلق اشارات ص ۲۹۴ .

(۲) د د د د د ص ۱۱۹ د د د د ص ۲۹۰ .

است : مقدمات برهان بایستی ضروریه باشد ، اما ضرورت قضیه منافاتی باممکنه بودن آن ندارد .

( ۹۷۸ ) مصنف کتاب ما در تعلیقات خود بر شرح حکمت الاشراق به کسانی حق داده است که گفته اند مبادی برهان بایستی ضروریه باشد ، زیرا چنانکه شیخ اشراق گفته است یقین هیچگاه بغیر ضرورت تعلق نمییابد ، و در همه علوم جز قضایای ضروریه هیچ قضیه ای مورد استعمال نیست و امکان در قضایای ممکنه جزء محمول است و ثبوت محمول ممکن برای موضوع خود ضروری میباشد .

#### تقسیم برهان از جهت اطلاق و مقید بودن نتیجه

( ۹۷۹ ) معلوم شد که ماده قیاس بایستی یقینی باشد ، و سابقاً بیان شد که یقینات دو قسم هستند : یقینات ضروری و یقینات اکنسابی ، یقینات ضروری اولیات و فطریات و مشاهدات و تجربیات و حدسیات و متواترات میباشد .

( ۹۸۰ ) یقینات غیر ضروری از یقینات ضروری کسب شده اند ، و یقینات رویهم هفت قسم میباشد که برهان از آنها تالیف میشود ، لیکن همه این اقسام از جهت اعتبار یکسان نیستند و نتایج حاصله از بعضی مطلق و در بعضی مقید است .

( ۹۸۱ ) برهان مطلق که نتیجه اش نیز مطلق است ، برهانی است که از اولیات یا فطریات و یا یقینیاتی که از ایندو کسب شده اند

تألیف یافته باشد ، نتیجه اینگونه برهان از اینجهت مطلق است که همچنانیکه برای خود تألیف کننده و تشکیل دهنده قیاس یقین بمطلوب حاصل میشود هرگاه این قیاسرا بهر شخص عاقل دیگری عرضه بدارد و او را بمقدمات و هیئت ترکیبی قیاس متوجه کند ، برای اوهم یقین بمطلوب حاصل خواهد شد . اعتبار این براهین عمومیت داشته و همه کس از آنها علم بمطلوب حاصل میکند .

( ۹۸۲ ) برهان مقید : آن است که نتیجه اش مقید است یعنی خود استدلال کننده میتواند علم بمطلوب پیدا کند و آن برهانی است که از تجربیات و حدسیات و متواترات و مشاهدات یا قضایاییکه از آنها کسب شده اند تألیف یافته باشد ؛ زیرا چنانکه معلوم شد اینگونه قضایا برای کسی یقینی میباشد که خود او تجربه کرده باشد و قیاس خفی یعنی علت مشترکه برای او ثابت شده باشد یا خودش مشاهده نموده و تواتر برای او مسلم باشد لکن مشاهدات و حدسیات هیچکس برای دیگری اعتبار ندارد و آنها را برای دیگران نمیتواند مقدمه قیاس قرار دهد زیرا اگر طرف انکار نماید راهی برای اثبات این مقدمات موجود نیست .

✽ ( برهان لم ، و برهان ان ) ✽

( ۹۸۳ ) در هر برهانی واسطه ای موجود است که علت ذهنی برای اثبات حکم و تصدیق به حکم است ؛ و اگر این واسطه وجود

نداشته باشد حکم ثابت نمی گردد و برهان وجود پیدا نخواهد کرد .  
 (۲/۹۸۳) هر برهانی به حسب واسطه به « لم » و « إن » تقسیم  
 میشود ؛ زیرا واسطه در اثبات گاهی عین واسطه در ثبوت و گاهی غیر از  
 آن است .

( ۹۸۴ ) برهان لم : هر گاه همان واسطه ای که در ذهن علت  
 ثبوت اکبر برای اصغراست در خارج نیز علت وجود اکبر برای اصغر  
 باشد و در قیاس وجود معلول از وجود علت اثبات گردیده باشد برهان  
 لمی نامیده میشود .

( ۲/۹۸۴ ) از این جهت این گونه برهانرا لمی می گویند که  
 علت شخصی و خارجی حکم بطور معین شناخته میشود ؛ مثال : مشاهده  
 شده است که خانه ای زیر آب رفته است و گفته میشود که : آب خانه را  
 فرا گرفت و هر خانه ای را که آب فرا گرفته باشد ویران خواهد بود ؛  
 نتیجه میدهد که : خانه ویران گشته است .

در این مثال علت ذهنی برای اعتقاد و تصدیق به خرابی خانه  
 فرا گرفتن آب است و همین امر در خارج نیز علت خرابی خانه است .  
 ( ۹۸۵ ) برهان انی : برهانی است که واسطه فقط علت ذهنی  
 بوده و علت خارجی نباشد ، و از این جهت انی نامیده میشود که وجود  
 حکم را ثابت میکند و علت خارجی شناخته نمیشود ؛ و نیز از برهان

انثی فی الجملة بوجود علت علم حاصل میگردد ، لیکن خصوصیت و ماهیت علت تعیین نمیشود .

برهان انثی بر دو قسم است :

( ۹۸۶ ) اول آنکه واسطهٔ حکم که در ذهن علت اثبات اکبر برای اصغر است برخلاف برهان لم در خارج معلول ثبوت اکبر برای اصغر باشد ، در این قیاس وجود علت از معلول ثابت میشود و آنرا « دلیل » مینامند ، مثال ، میگوئیم : خاکستر موجود است و هرگاه خاکستری یافت شود آتشی وجود داشته ، نتیجه میدهد که در اینجا آتشی وجود داشته است .

( ۹۸۷ ) ( دوم ) آنکه هیچیک از اوسط و حکم معلول دیگری نباشد بلکه هر دو معلول امر سومی باشند ، در این قیاس یکی از دو معلول از وجود معلول دیگر ثابت شده و هر دو معلول در يك علت شريك هستند ، این قسم از برهان اسم مخصوصی ندارد و فقط بعنوان برهان «ان» نام برده میشود ، دو قسم اول به اتّاج نزدیکترند زیرا علت و معلول لازم یکدیگرند باینجهت از وجود یکی از دو لازم لازم دیگر ثابت شده است بخلاف قسم سوم که دو معلول لازم لازم یکدیگرند و با يك واسطه بینشان ملازمه بوجود آمده است مثال : از خانه دود برمی آید ؛ و در هر جا دود موجود باشد گرمی وجود دارد نتیجه میدهد که در خانه گرمی موجود است در این مثال دود و گرمی هیچیک معلول دیگری نیستند و علت وجود هر دو آتش است که واسطهٔ پیدایش ملازمه بین آنها میباشد .

( ۹۸۸ ) دلیل که قسم دوم از برهان است با برهان لمی در هر سه حد شریک میباشد ، زیرا اصغر در هر دو برهان یکی است و حد اوسط و اکبر در دو قیاس به حساب وضع اختلاف دارند ، و حد اوسط برهان لمی حداکبر دلیل است بنابراین هرگاه اوسط برهان لمی را بدل به اکبر کنند برهان لمی بدل به دلیل میشود که یکی از دو قسم برهان انئی است .

( ۹۸۹ ) تبدیل اوسط به اکبر و اشتراك حدود بطوریکه ذکر شد اختصاص بدلیل دارد و قسم دوم از برهان انئی با برهان لمی در همه حدود شرکت ندارند زیرا علت خارجی که در مثال گذشته آتش است در قسم سوم ذکر نشده و حال آنکه در دو قسم اول علت از جمله حدود قیاس است بنابراین تغییر وضع حدود در آن ممکن نیست و لمی تبدیل به این قسم از برهان انئی نمیشود و این قسم نیز به برهان لمی مبدل نمیکرد .

از توضیحاتیکه درباره هر یک از اقسام سه گانه برهان داده شد دانسته میشود که برهان انئی مانند لمی منکی بر علاقه علیت است ، زیرا اگر بین دو چیز علاقه علیت وجود نداشته باشد لزوم ضرورتی یافت نمیشود و انفکاک یکی از دیگری محال نخواهد بود و در این صورت وجود هیچیک دلیل بر وجود دیگری نخواهد بود زیرا مصاحبه آنها در این حال اتفاقی میباشد و در دلیل « ان » بطوری که ذکر شد تلازم مقتضای علتی است که هر دو معلول را ایجاب و ایجاد میکند <sup>(۱)</sup> .

## انحصار داشتن برهان به لمی

### و بازگشت برهان انی به لمی

( ۹۹۰ ) مصنف این رساله در کتاب اسفار خود توضیح بهتری در این مورد آورده و نکته مهمتری را ادا نموده است نکته آنست که در آنجا گفته است ما همیشه از علت بمعلول پی میبریم و از معلول هیچگاه بعلت نمیتوان پی برد زیرا حد وسط علت حصول علم به نتیجه است و علت بایستی مشتمل بر وجود معلول باشد ، حد اوسط علم بسیط است و نتیجه تفصیل و گسترش آن علم است <sup>(۱)</sup> . و باز گفته است که در پراهن انی نیز از علم بعلت علم بمعلول حاصل میشود و دلیل انی با لمی هیچ تفاوتی ندارد ، زیرا از علم به نقص امکانی معلول یقین پیدا میکنیم که علنی برایش موجود است . و نقص امکانی ، علت احتیاج معلول بوجود علت است . بنا بر این در اینجا نیز از علم بوجود علت علم بوجود معلول حاصل شده است <sup>(۲)</sup> .

این نکته سابقاً هم تذکر داده شد که اتکاء بر علیت اختصاص به برهان ندارد بلکه هر قیاسی چه برهانی یا خطایی یا جدلی یا سفسطی باشد متکی بر مبده علیت است . فرقی که هست تحقق علیت در قیاس

(۱) جمله مربوط بمورد این است «و بیانہ أن موجب الشیء» سطر ۸

صفحه ۲۹۸ .

(۲) جمله مربوط بمورد این است «وجميع البراهين الانية من هذا القبيل

فالها كالبراهين اللبية» سطر ۲۱ صفحه ۲۹۹ .



برهانی یقینی و در غیر برهان تسلیمی و ادعائی میباشد . بنا بر این همچنانکه برهان به انّی و لمّی تقسیم میشود سایر صناعات نیز دارای انّی و لمّی میباشد . هر چند که اطلاق انّی و لمّی در مورد غیر برهان برخلاف اصطلاح است .

### توضیح عبارت لمعه ۴ اشراق ثامن صفحه ۴۵

(۹۹۱) جمله متن « بل کلُّ برهان لمّ فی الحدود » شاید در اصل چنین بوده است ( فکل برهان لمّ اذا بدّل فیہ الاوسط ) . در اینصورت معنی عبارت بدون تکلف و روان خواهد بود . لکن اگر عبارت را بحال حاضر ملاحظه نمائیم بدو طریق قابل توجیه است ، ( اول ) آنکه کلمه ( لمّ ) را مضاف الیه برهان گرفته و مجرور بخوانیم و تقدیر جمله چنین باشد ، بل کلُّ برهان ذی لمّ فی الحدود ، در اینصورت جمله ذی لمّ فی الحدود وصفیه و معنی جمله مطابق ترجمه‌ای که بعمل آمده چنین خواهد بود . هر برهانی که از جهت حدود لمّی باشد ( یا دارای حدود لمّی باشد ) هر گاه اصغرش را به اکبر بدل کنند انّی خواهد گردید . ( دوم ) ممکن است کلمه ( لمّ ) را خبر کل برهان گرفته و مرفوع بخوانیم . بنا بر این جمله ( بل کل برهان لمّ فی الحدود ) معترضه خواهد بود . و مؤدّی مطلبی میباشد که از تعلیقات حکمت الاشراق نقل شد که همه برهانها در حقیقت دارای حدود لمّی و متکی بر لمّیت یعنی علاقه علیت هستند و شاید توجیه اول بطبع نزدیکتر باشد .

## مطالب ششگانه - یا خواسته های علمی

( ۹۹۹ ) <sup>(۱)</sup> هرچیزیکه متعلق فکر بشر است و میخواهد به آن اطلاع حاصل نماید و او را به انجام هر عملی وادار میکند یکی از این شش چیز است که ذکر میشود :

- ۱- تصور مفهوم چیزی بوسیله عناوین ذهنی خارج از ذات
  - ۲- تصور تفصیلی یا اجمالی ذات و حقیقت اشیاء
  - ۳- علم بوجود ذات چیزی
  - ۴- علم بوجود صفت چیزی
  - ۵- علم به علت وجود و وقوع چیزی
  - ۶- علم بعلت تصدیق بوجود چیزی یا تصدیق بوجود صفت آن .
- ( ۱۰۰۰ ) این امور را مطالب اصلی یا مطالب ششگانه میگویند ، و وقتی انسان بخواهد اینها را از دیگری پرسد به یکی از سه لفظ سؤال خواهد نمود که عبارتند از : ( ماهو ) چیست آن ، و ( هل هو موجود ) آیا هست ( لم صار موجودا ) چرا موجود شده است . هر يك از این پرسش ها بر دو قسمند که با اصول شش گانه مزبور منطبق میگردند :

( ۱۰۰۱ ) اول سؤال از چیست (ها) بر دو قسم است پرسش اسمی و پرسش از ذات .

( ۱۰۰۲ ) پرسش اسمی جستجو از مفهوم و تصور عنوان ذهنی چیزی بطور اجمال است ، مانند کسیکه هندسه نخوانده و اول بار که لفظ مثلث متساوی الساقین بگوشش میرسد می پرسد مثلث متساوی -

---

(۱) شماره گذاری اشتباه است و چون در قسمت ترجمه شماره ها چاپ شده بود تغییر شماره در اینجا ممکن نیست .

الساقین چیست به او پاسخ میدهند : سطحی است که دو خط متساوی و يك خط غیرمعین بر آن احاطه نموده است .

( ۲/۱۰۰۲ ) پرسش وقتی اسمی است که پرسش کننده از وجود آن چیز بی خبر باشد و اگر بعد از اطلاع از وجود چیزی از معنی آن بپرسد پرسش حقیقی خواهد بود ( پرسش اسمی و اقسام آن ضمن شماره (۲/۷۱) توضیح داده شد است )

( ۱۰۰۳ ) ( دوم ) پرسش حقیقی چنانچه گفته شد وقتی حاصل میشود که از وجود چیزی اطلاع حاصل است و پرسش کننده میخواهد معرفت تفصیلی نسبت به حقیقت و ذات آن چیز پیدا کند ، زیرا تا چیزی وجود نداشته باشد ذات و حقیقت ندارد ، مانند همان مثال گذشته در وقتی که دانسته است فلان زمین یا فلان جسم مثلث است و می پرسد مثلث متساوی الساقین چیست ، بنا بر این يك سؤال نسبت بیک نفر سؤال اسمی و نسبت بدیگری سؤال حقیقی میباشد ؛ و گاهی برای يك نفر در يك زمان اسمی و در وقت دیگری حقیقی است ، و پرسش حقیقی شامل پرسش حدی و رسمی هر دو میشود .

( ۱۰۰۴ ) پرسش اسمی قسم دیگر بهم دارد که پرسش لفظی میباشد و آن در وقتی است که معادل لفظی را در همین لغت یا در لغت دیگر میطلبند ؛ مثل کسیکه میپرسد شجر چیست و معادل این لفظ را در لغت فارسی یا لفظ دیگر میخواهد به او میگویند درخت است .

### دوم - پرسش به آیا هست «هل»

( ۱۰۰۵ ) پرسش به هل نیز بر دو قسم است : پرسش از وجود

خود هر چیزی و پرسش از اینکه صفت معینی را دارد یا ندارد .

( ۱۰۰۶ ) پرسش از وجود خود شیء مثل : در این شهر مردمی وجود دارند یا ندارند ؛ و این پرسش پس از آنست که مفهوم چیزی بطور اجمال تصور شده باشد این قسم را ( هل بسیطه ) میگویند .

هل بسیطه سؤال از وجود فی نفسه یعنی وجود خود شیء است .  
( ۱۰۰۷ ) پرسش از وجود صفت چیزی ؛ مثل آنکه پرسند آیا مردم این شهر دانا هستند ؛ یا نیستند ؛ و این قسم را « هل مرکبه » مینامند زیرا سؤال از وجود حالتی وصفی برای چیزی است .

( ۲/۱۰۰۷ ) جواب از این دو قسم یکی از دو طرف نقیض است یعنی گفته میشود : هست یا نیست .

( ۳/۱۰۰۷ ) سؤال به ( ای ) که پرسش از ممیز ذاتی یا عرضی میباشد قسمی از هل مرکبه است ؛ زیرا پرسش میشود که آیا مثلاً نطق با کتابت برای انسان حاصل است یا نیست هر چند پس از ثبوت ممیز ذاتی یا عرضی میباشد این اطلاق از ظاهر عبارت کتاب برمی آید ؛ لکن چنین بنظر میرسد که ای اگر برای سؤال از ممیزات ذاتی باشد جزء هل بسیطه ؛ و اگر مربوط به ممیزات عرضی باشد راجع به هل مرکبه است زیرا باز گشت « هل » به جعل بسیط و مرکب است .

سوم - سؤال از « لم » چرا هست

( ۱۰۰۸ ) این سؤال نیز بر دو قسم است :

( ۱۰۰۹ ) ( اول ) سؤال از علت وجود ذات یا وجود صفت چیزی در خارج ؛ مثل آنکه میپرسند چرا حرارت در خانه موجود است

پاسخ میدهند زیرا در آنجا آتش وجود داشته است یا میپرسند چرا آب گرم است جواب داده میشود زیرا نزدیک آتش بوده است این قسم را «لم یثبوتی» مینامند.

( ۱۰۱۰ ) «دوم» سؤال از علت تصدیق بوجود چیزی مثل ، چرا عقیده دارید که درخانه گرمی موجود است ، پاسخ داده میشود : زیرا میدانیم که آتش در آنجا وجود داشته است ، بنابراین علت خارجی هر چیزی برای اثبات وجود آن چیز در برهان حد وسط واقع میشود ، و این قسم را «لم ی اثباتی» میگویند .

( ۱۰۱۱ ) مسائلیکه ذکر شد اصلی هستند و هر گونه سؤالی یافت شود مربوط به یکی از این اقسام است ، مانند چند عدد بوده ، و کی بوده ، و چگونه بوده که همگی مربوط به سؤال از صفت شیء است و در «ای» مندرج میباشد .

### جواب لم هو با ماهو یکی است

( ۱۰۱۲ ) مصنف کتاب ما در تعلیقات خود بر شرح حکمت . الاشراف<sup>(۱)</sup> چنین توضیح داده است که جواب لم هو با ماهو از اینجهت یکی میباشد که علت شیء متحد باذات و حقیقت شیء است ، زیرا علت ذاتی ( شماره ۱۲۶ ) مقوم معلول است باین سبب داخل در حد معلول میباشد و در جواب ماهو می آید ، و مثال از مرکبات غیر تامه آورده که در شماره ( ۱۲۱ ) و ( ۱۲۵ ) توضیح داده شد و باز صدرالدین در آخر

مطالب خود گفته است : مطلب ماهو ولم هو نسبت به قسمی از موجودات یکی هستند که مبدأ وجود و غایت آنها یکی باشد و ماهیتشان از وجود فاعلشان جدا نباشد مانند مفارقات و ابداعیات <sup>(۱)</sup> لکن در مرکبات جسمانی و کائنات فاسدات این قضیه صادق نیست زیرا ماهیتشان از فاعل و غایت آنها جدا میباشد ، مقصود او از چیزهاییکه ماهیتشان با فاعل و غایت یکی است آنستکه ماهیت نداشته و وجود صرف باشند و این مطلب مطابق با ذوق اشراق است که گفته اند : نفس و آنچه بالاتر از نفس است وجود صرف خالص و عاری از ماهیت هستند یعنی حیثیت ذات آنها عین وجود است زیرا وجوب بواسطه قرب با ذات واجب بر جنبه امکانی شان غلبه یافته است .

سابقاً گذشت ( در شماره ۲/۱۲۶ ) که دو نوع از موجودات عاری از ماهیت هستند ، یکی مجردات تامه که بواسطه کمال وجود بدون ماهیتند ، و دیگری مرکبات غیر تامه که بواسطه نقص وجود فاقد ماهیت میباشند ، به اینجهت در این دو قسم علت ذاتی مرتبه کامل وجود وحد معرف آنها میباشد ، و ذوات الماهیات که متوسط بین این دو حد اند از این حکم خارجند بنابراین مشارکت حد و برهان در مورد آنها صادق نیست این تفسیر بنا بر آنست که مقصود از لم ثبوتی یعنی علت خارجی وجود شیء و مقصود از حد خصوص حد ذاتی باشد .

( ۲/۱۰۱۲ ) لکن ما میتوانیم بطریق دیگری وحدت مطلب ماهو ولم هو یا مشارکت حد و برهان را بهمه جا تعمیم داده و در همه

موجودات صادق بدانیم به اینکه لم را در این مورد اثباتی بگیریم که جوابش واسطه در اثبات است ؛ بنا براین مقصود از این که میگوئیم لم هو با ما هو یکی است آنستکه واسطه اثبات در همه جا معرف شیء واقع میشود و هر چیزی که علت ثبوت حکم و واسطه اثبات محمولی برای موضوع واقع شود معرف موضوع نیز میباشد چه واسطه حکم علت خارجی یا معاول خارجی باشد یا هیچیک از آنها نباشد ، زیرا همچنانکه علت معرف معلول است معلول نیز تا حدی علت خود را می شناساند زیرا اثر از خصوصیات موثر است .

مطلبی که در اینجا ذکر میشود همان مشارکت حد و برهان است که ضمن شماره ( ۱۲۶ و ۲/۱۲۶ ) بیان شده است و بایستی به آنجا رجوع شود و اینک دنباله و متمم همان مطالب اضافه میگردد .  
از گذشته ها معلوم شد که (اولا) مراد از حد مطابق معرف است و اعم از تعریف بذاتی یا عرضی میباشد .

( ثانیاً ) مقصود از واسطه در برهان واسطه در اثبات است که اعم از واسطه در ثبوت یعنی علت میباشد .

( ثالثاً ) گفته شد که علت چیزی است که مقوم معلول باشد و مقوم بر دو قسم است . مقوم ماهیت و مقوم وجود شیء ، بنا براین مقومات ماهیت علل ماهیتی شیء ، محسوب میشوند و علل ماهیتی مانند علل وجودی ممکن است واسطه اثبات بعضی از احکام باشند همچنانکه معرف ذات اشیا اند .

برای توضیح این مطالب گفته میشود که واسطه اثبات بر چهار قسم است و اقسام چهار گانه از این قرارند .

اول آنکه واسطه اثبات حکم باعلت وجود خارجی یکی باشد ، مانند آتش که علت واقعی وجود حرارتست و علم به وجود آتش ممکن است واسطه اثبات وجود برای حرارت گردد ، مثل آنکه گفته شود : در خانه آتش موجود است . و در هر جایی آتش موجود باشد حرارت وجود دارد . پس در خانه حرارت موجود است ( این دلیل لمی است زیرا واسطه اثبات حرارت باعلت ثبوت آن یکی میباشد ) و همین واسطه ثبوت و اثبات ممکن است معرف شیء یعنی حرارت واقع گردد مثلاً میتوانیم بگوئیم : حرارت کیفیت و صفت آتش است و آتش بدون آن یافت نمیشود و این تعریف به رسم است .

( دوم ) واسطه اثبات حکم گاهی از علل ماهیت شیء است که معرف ذاتی آن میباشد ، مثل آنکه گفته شود : مرجان دارای صفت جسمیت و نمو است و هر جسمی دارای نمو ذاتی باشد از نوع نبات است ، پس مرجان از نوع نبات است در اینجا علل ماهیتی که جنس و فصل است واسطه ثبوت و اثبات نوع نباتات برای مرجان شده است و معرف ذاتی آنهم میباشد زیرا میتوانیم بگوئیم ، که مرجان جسم نامی چنین و چنانی است که در آب میروید ( و این تعریف حدی و دلیل لمی است )

( سوم ) ممکن است واسطه اثبات حکم ، معلول شیء باشد مثل آنکه گفته شود در خانه گرمی موجود است و در هر جایی که با فقدان علل دیگر حرارت موجود باشد آتش وجود داشته است ، پس در خانه



آتش وجود داشته است ، و میتوانیم حرارت را که واسطه اثبات آتش است معرف آن نیز قرار داده و بگوئیم : آتش جسمی است که ذاتاً روشن و گرم است .

( چهارم ) جائیکه واسطه اثبات شیء باخودش هردو معلول چیز دیگری باشند ، مثل آنکه گفته شود : درخانه دود موجود است ، و در هر جا دود یافته شود حرارت وجود دارد ، پس درخانه حرارت موجود است ، و میتوانیم حرارت را معرف دود قرار داده و بگوئیم : حرارت کیفیتی است که اگر از آتش باشد با دود همراه است ، این تعریف نیز رسمی و برهان از قسم انئی است .

( ۱۰۱۳ ) بنابراین درهمه جا واسطه اثبات که علت حکم است معرف شیء، نیز واقع میشود و هر معرف هم واسطه اثبات شیء میگردد چه معرف ، ذاتی یا عرضی و واسطه اثبات انئی یا لمی باشد .

مصنف کتاب ما به همین مطالب نظر داشته که گفته است مطلب لم در قوه مطلب ما است زیرا جوابیکه فعلا از لم گفته میشود در جواب ما هو نیز می آید .

( ۲/۱۰۱۳ ) از مطالب مذکور معلوم شد که مطلب «لم» با «ما هو» یکی است و به حسب اعتبار دو مطلب محسوب میشود ، زیرا لم سؤال از سبب است ، و جوابیکه گفته میشود نسبت به نتیجه که فعلا واسطه در برهان واقع شده از مطلب لم است ، لیکن در قوه مطلب ما میباشد زیرا در ضمن اینکه وجودش را ثابت نموده ذاتش را هم شناسانیده

ومثل آنست که واسطه در تعریف قرار گرفته است (۱)

### اجزاء علوم

( ۱۰۱۴ ) هر علمی که به اسم خاصی نامیده میشود مانند علم طب و علم تاریخ و امثال آنها ، سه چیز در ضمن آنها موجود است که ارکان علم میباشند و اجزاء علوم نامیده میشوند و آنها عبارتند از : موضوع ، و مبادی ، و مسائل آنعلم .

### موضوع علم

( ۱۰۱۵ ) موضوع علم چیزی است که از حالات و عوارض در آنعلم گفتگو میشود و آن حالات عرض ذاتی موضوع میباشند ، معنی عرض ذاتی که یکی از اجزاء علوم است ضمن شماره ( ۴۶ ) در اول کتاب توضیح داده شد .

( ۱۰۱۶ ) گاهی موضوع علم يك چیز نیست بلکه چند شیء مختلف موضوع يك علم قرار داده شده اند و از حالات همه آنها با وجود دو شرط در يك علم گفتگو میشود .

( شرط اول ) آن است که همه آنها در يك عنوان ذاتی یا عرضی شریک باشند مثل انواع مندرجه در يك جنس یا اموری که شریک در يك عرض و یا اجزاء يك چیز بوده باشند .

( شرط دوم ) آنکه برای حصول يك نتیجه و يك فایده از آنها

در آن علم گفتگو شود مثل علم طب که از اعضاء مختلف بدن انسان و از دواها و غذا های مختلف که بعضی از نوع معادن و بعضی از نوع سنگها و گیاهها یا اجزاء حیوانی که انواع مختلف هستند از جهت تاثیر همه اینها در صحت یا بیماری انسان در این علم گفتگو میشود ، یاد ر تاریخ از اشخاص مختلف و اما کن متعدد و اجتماعات متفاوت گفتگو میشود ، لکن از این جهت که همگی در اطلاع یافتن بحوادث واقعه در ادوار متعاقبه مؤثر است مورد گفتگو قرار میگیرند و در حقیقت موضوع کلی علم همان جهت جامع بین آنها میباشد .

### موضوع بالاصاله و موضوع بالعرض

( ۱۰۱۷ ) گاهی چیزی اصالتاً موضوع علمی میباشد مانند عدد که بالاصاله موضوع علم حساب است و گاهی بواسطه يك امر عارضی از حالات آن شیء در علوم دیگر نیز گفتگو میشود ، مانند فلزات و حیوانات و نباتات که هر يك بالاصاله موضوع علم مخصوص بخود هستند و بواسطه خاصیت های مختلفی که دارند در علوم مختلف از آنها گفتگو میشود و از جمله از جهت خاصیت و اثریکه در صحت یا بیماری انسان دارند در علم طب مورد بحث میباشد .

### مبادی علم

( ۱۰۱۸ ) مبادی علم اموری است که محمولات مسائل بواسطه آنها برای موضوعات اثبات میگردد . مبادی بر دو قسم است : مبادی

تصوریه که (حدود علم) نامیده میشوند ، و مبادی تصدیقیه که «اوضاع» نامدارند .

(۱۰۱۹) مبادی تصوریه ، تعریفات حدی یا رسمی موضوعات علوم یا موضوعات مسائل است ، چنانکه در بعضی از علوم موضوع کلی یا بعضی از موضوعات مسائل را تعریف نموده و محمولات ذاتی یا عرضی آنها را تعیین مینمایند و همان اجزاء حدود و رسوم را که در تعریف ذکر کرده اند اصل قرار میدهند و محمولات مسائل را بوسیله آنها اثبات میکنند ، مانند علم هندسه که بیشتر مسائل آن مبتنی بر تعریف خط منحنی و دایره و مثلث و اشکال دیگر است .

علت اینکه بوسیله تعاریف مسائل علم ثابت میشوند آن است که محمولاتی که اثبات آنها در علم ، مطلوب است معلول اجزاء حدود و رسوم میباشد و اجناس و فصول یا اعراض ذاتیه که اجزاء حدود و رسوم هستند واسطه برای اثبات محمولات مسائل علم هستند .

( ۱۰۲۰ ) مبادی تصوریه بر سه قسم است : تعریف موضوع علم ؛ تعریف اجزاء موضوع ، تعریف عرض ذاتی موضوع . تعریف موضوع درجائی است که قبل از ورود در علم بوجود موضوع تصدیق شده باشد زیرا حد ماهیت وقتی حاصل میشود که وجودش ثابت شده باشد ؛ مثل اینکه در علم طبیعی جسم را تعریف میکنند به این که جوهری است قابل بُعد های سه گانه .

( ۲/۱۰۲۰ ) حد اجزاء موضوع ، مثل اینکه در علم طبیعی ماده ابتدائی را تعریف میکنند که جوهری است که تنها شأ نیست قبول دارد .

( ۳/۱۰۲۰ ) حد عرض ذاتی ، در جائی است که وجود موضوع در خود علم ثابت شود و تصدیق بوجود موضوع در خود علم باشد در اینصورت حد آن اسمی خواهد بود و پس از ثابت شدن وجود موضوع تعریف اسمی بدل بتعریف حقیقی و به حسب ماهیت میگردد ؛ مثل اینکه حر کترا در اول علم طبیعی تعریف میکنند و میگویند : حرکت اولین کمال برای چیزی است که در حد قوه است از جهت قوه بودن آن . قسم دیگری هم هست که مصنف کتاب ما متعرض آن نشده است ، و آن تعریف جزئی مندرج در موضوع است مثل تعریف جسم بسیط به اینکه ، جسم بسیط آن است که از اجسام مختلف الصوره تالیف نشده باشد <sup>(۱)</sup>

( ۴/۱۰۲۰ ) این تعریفات مبادی تصویریه برای علم طبیعی میباشد و حدود علم نامیده میشوند .

#### مبادی تصدیقیه

( ۱۰۲۱ ) مبادی تصدیقیه ، قضایائی است که برهان اثبات مسائل علم از آن قضایا تالیف میشود ، و از عبارت مصنف ما برمیآید که کلیه این قضایا را « اوضاع » مینامند ، در صورتیکه خواه طوسی اوضاع را قسم خاصی از مبادی تصدیقیه قرار داده و آنرا به قضایای واجب النسلیم یعنی مصادرات و اصول موضوعه و مبادی تصویریه تفسیر نموده <sup>(۲)</sup> و در مقام رد بر امام رازی قضایای واجب القبول را از اوضاع خارج نموده و گفته است به آنها اوضاع نمیگویند <sup>(۳)</sup>

( ۲ و ۱ ) شرح منطق اشارات ص ۳۰۰

( ۳ ) شرح منطق اشارات ص ۳۰۱

### اقسام مبادی تصدیقیه

( ۱۰۲۲ ) مبادی تصدیقیه از دوجبهت قسمت میشوند ، یکی از جهت ضروری بودن و غیر ضروری بودن آنها ، و دیگری از جهت عموم و خصوص ، و رویهم بر چهار قسم میباشد :

۱- مبادی ضروریه یا واجب القبول که (علوم متعارفه) نام دارند.

۲- مبادی غیر ضروریه که قطعی نیستند و در علوم بطور مسامحه و سهل انگاری برای اثبات مطالب ، مقدمه واقع میگرددند .

۳- مبادی عامه

۴- مبادی خاصه

( ۱۰۲۳ ) ۱- مبادی ضروریه ، اولیات و فطریاتند که قطعی بودن احکام آنها مطلق است و کسی درباره آنها شك و تردید ندارد و به همین جهت علوم متعارفه نامیده شده اند .

( ۱۰۲۴ ) ۲- مبادی غیر ضروریه ؛ قضایائی هستند که بایستی در علم دیگری اثبات شده باشند و در اینجا بطور مسامحه مورد تسلیم و قبول میباشد ، و آنها بر دو قسم اند : مصادرات ، اصول موضوعه که قبلاً ضمن شماره (۹۶۰) و (۹۶۱) تعریف شده اند .

( ۱۰۲۵ ) ۳- مبادی عامه قضایای واجب القبولی است که اختصاص بیک علم ندارد و در همه علوم مورد استفاده میباشد ، مثل این قضیه که هر چیزی یا ثابت و یا متغی است بطور منفصله حقیقیه .

( ۱۰۲۶ ) ۴- مبادی خاصه ، آنهایی است که به بعضی از علوم اختصاص داشته و ممکن است ضروری یا غیر ضروری باشد ، مانند اصل

تساوی که میگویند : چیز های متعددی که با يك چیز مساوی هستند همه باهم متساوی میباشند ، این مقدمه اختصاص بر ریاضیات دارد .

( ۱۰۲۷ ) مبادی هر علمی شایسته است که در اول علم نامبرده شوند چنانکه در اول هندسه نامبرده شده است ، گاهی هم مبادی در ضمن مسائل تعیین میشود ، مانند مبادی علم طبیعی که با مسائل مخلوط است و ناچار بایستی مبادی هر مسأله اِی را قبل از شروع به اثبات آن مسأله بیان نمایند <sup>(۱)</sup>

دنباله این مطالب در مورد مبادی علوم و اصول موضوعه در صفحات بعد خواهد آمد .

### مسائل علم

( ۱۰۲۸ ) مسائل علم قضایائی است که مقصود از علم اثبات محمولات برای موضوعات آن قضایا و بیان مطالب آن علم است .

### اقسام مسائل از جهت موضوع

( ۱۰۲۹ ) مسائل علم از جهت نسبت موضوع آنها باموضوع علم بر چند قسم است :

۱- موضوع بعضی از مسائل عین موضوع علم است و محمولات مختلف برای يك موضوع در هر مسئله ای ثابت میشود .

۲- موضوع بعضی از مسائل عین موضوع علم است با اضافه شدن یکی از عرضهای ذاتی آن موضوع ، در جائیکه محمول عرض بها واسطه باشد .

۳- گاهی موضوع مسأله یکی از انواع مندرجه در موضوع علم است.

۴- گاهی یکی از انواع مندرجه با اضافه شدن عرض ذاتی آن نوع موضوع مسأله میباشد.

۵- موضوع بعضی از مسائل عرض ذاتی موضوع علم است.

۶- گاهی نوعی از عرض ذاتی موضوع علم موضوع مسأله است، محمولاتی که برای موضوعات مسائل هر علمی ثابت میشود عرض ذاتی برای موضوع علم میباشد و معنی عرض ذاتی که در این مورد گفته میشود سابقاً بیان شده است.

### موارد استفاده از صنعت برهان

(۱۰۳۰) در علوم حقیقی یعنی فلسفه الهی که عقلی خالص است فقط از صنعت برهان استفاده میشود، زیرا برهان علت حکم را بیان میکند.

مقدمات و نتایج این علوم ضروری و دائمی مطلق است و مقید بهیچ قیدی نیست آنچنانکه در ضروریۀ ازلیه بیان شد.

(۱۰۳۱) احکامیکه نسبت بمسائل علم طبیعی ثابت میشود نیز از طریق برهان است و علت حکم را بیان میکند و نتایج آنها ضروریه است لیکن ضرورت آنها مطلق نیست، زیرا بدوام وجود ماده و طبیعت مقید است، آنچنانکه در قضیه ضروریه مطلقه بیان شد.



در علومى كه از موضوعات جزئى بحث مىکنند

از برهان استفاده نمىشود

( ۱۰۳۲ ) برهان نسبت به امور شخصیه و قضایای جزئیه جارى

نمیشود ، زیرا :

( اولاً ) معلوم شد كه حد ، و برهان در حدود مشترك هستند و جزئیات از جهت جزئى بودن حد<sup>۲</sup> ندارند ، زیرا حد از کلیات يعنى اجناس و فصول تشكيل میشوند و جزئى حقیقى از جهت جزئى بودن جنس و فصل ندارد زیرا جزئیت و کلیت از امور متقابل هستند و ممكن نیست از يك جهت در يك چیز جمع شوند و چون حد ندارند برهان درمورد آنها جارى نمیشود .

( ثانیاً ) جزئیات كه از وضع و زمان و مكان جزئى تركيب یافته اند با تغییر اوضاع و زمان و مكان دگرگون میشوند و احكام آنها دائماً درتبدل است و حال آنكه حكمى كه از برهان ثابت میشود دائمى و غیر قابل تغییر است از اینجهت نیز برهان در آنها جارى نیست.

( ۱۰۳۳ ) احكامى كه در علم هیئت نسبت به آفتاب و ستارگان از طریق برهان ثابت میشود احكام جزئى نیست زیرا در این علوم حكم بر امور جزئى از اینجهت جارى میشود كه مصداق مفاهیم کلی هستند بنابراین احكام آنها کلی است كه بر جزئى منطبق میگردد .

( ۱۰۳۴ ) ( ثالثاً ) برهان نسبت به جزئیات مادی كه قابل فساد و

زوال هستند جارى نمىگردد ، زیرا در حالت حضورشان محسوس

هستند و محسوس مورد برهان نیست بعلت اینکه برهان در مسائل عقلی جاری میشود ، بعلاوه با وجود احساس احتیاجی بدلیل و اثبات آن نیست ، و هر گاه غایب شوند احتمال زوال و فنا در آنها میرود و در هر دو حال دائمی نیستند و حال آنکه حکم برهان که دائمی میباشد در مورد امر غیر دائمی جاری نیست ، زیرا یقینی بودن احکامشان دائمی نیست.

### رابطه و نسبت بین علوم

( ۱۰۳۵ ) علوم از جهت وجود نسبت و چگونگی آن یا نبودن نسبتی بین موضوعات آنها به سه قسم اصلی و هر قسمی به اقسام فرعی منقسم میباشد .  
قسمتهای اصلی عبارتند از : علوم متداخله ؛ و علوم متناسبه و علوم متباینه .

### علوم متداخله

( ۱۰۳۶ ) علوم متداخله آنهایی است که بین موضوعاتشان از جهت ذاتی یا عرضی نسبت عموم و خصوص باشد و موضوع یکی از دیگری اعم باشد ؛ علمی که موضوعش اعم است ( علم عالی ) و آنکه دارای موضوع اخص میباشد ( علم سافل ) نامیده میشود .  
( ۱۰۳۷ ) علوم متداخله بر چهار قسم است :

( ۱۰۳۸ ) ( اول ) آن است که موضوع علم عالی از جهت ذاتی اعم از دیگری بوده ؛ و جنس موضوع علم سافل باشد در اینصورت نسبت

بین آنها عموم و خصوص حقیقی است ، و علم سافل مندرج تحت عام و جزء علم عام میباشد و خصوصیت مندرج بودن و جزء بودن هر دو در این مورد جمع شده است ؛ مانند علم هندسه و علم مجسمات ( مکعبات ) که موضوع اولی مقدار و موضوع دومی مجسمات است که یکی از انواع مندرجه در مقدار میباشد .

( ۱۰۳۹ ) ( دوم ) آنکه نسبت عموم و خصوص بین موضوع دو علم در یک امر عرضی باشد ، موضوع علم عالی نوع مطلق و موضوع علم سافل نوع مقید باشد در اینجا اختلاف آنها در یک قید عرضی میباشد و نسبت بین آنها عموم و خصوص غیر حقیقی است ؛ مانند کره که بطور اطلاق موضوع یک علم است و کره متحرکه از جهت قید حرکت موضوع علم دیگری است و آنها دو علم ( متداخل ) هستند .

( سوم ) موردی است که موضوع علم عالی عرض عام برای موضوع سافل باشد ، مثل علم فلسفه و علم هندسه که موضوع اولی وجود و موضوع دوم مقدار است و وجود ؛ نسبت بمقدار عرض عام است .

در دو صورت اخیر علم سافل تحت عالی هست ولی جزء آن نمی باشد .

( ۱۰۴۰ ) ( چهارم ) آنکه موضوع دو علم دو امر متعدد و دو نوع مختلف باشد و موضوع علم سافل موصوف و مقترن بعرض ذاتی موضوع علم عالی گردیده باشد در این صورت با آنکه موضوع علم اخص از جهت ذات مناسبتی با موضوع علم اعم ندارد علم اخص هم مندرج در علم اعم است و علاوه بر آن جزء اعم نیز میباشد و اجتماع این دو

خصوصیت از جهت مشترك بودن آنها در يك امر عرضی میباشد ، مانند علم موسیقی و علم حساب که موضوع حساب عدد و از مقوله کم است و موضوع موسیقی نغمه و کیف مسموع است و آنها از دو مقوله اند لکن از این جهت که نغمه در نسبت عددی با عدد شريك است موضوع علم موسیقی قرار گرفته است ، زیرا تا نسبت عددی وجود نداشته باشد تألیف حاصل نمیشود و از جهت داشتن نسبت عددی که عرض ذاتی عدد است علم موسیقی مندرج در علم حساب و جزء علم ریاضی گردیده است و اگر بقید نسبت عددی مقید نمی بود بایستی جزء علم طبیعی محسوب شود .

### علوم متناسبه

( ۱۰۴۱ ) هر گاه موضوع دو علم از جهت ذاتی یا عرضی شامل و مشمول یکدیگر نباشند لیکن از جهتی بین آنها مناسبتی وجود داشته باشد آن دو علم بایکدیگر متناسب میباشد ، و تناسب بین دو علم از چند جهت تحقق پیدا میکند .

( ۱۰۴۲ ) ( اول ) گاهی دو موضوع از دو نوع مختلف هستند و مناسبت آنها از این جهت است که تحت يك جنس میباشد و آن دو علم در عرض یکدیگرند ، مانند حساب و هندسه که موضوع یکی عدد و موضوع دیگری مقدار است و هر دو در مقوله کم که جنس آنها میباشد شریکند .

( ۱۰۴۳ ) ( دوم ) گاهی موضوع دو علم از دو نوع مختلف بوده و بین دو موضوع مناسبتی نیست لیکن از این جهت بین خود دو علم مناسبت

موجود است که در بعضی از مسائل بایکدیگر شریکند ؛ مانند علم طب و علم اخلاق که موضوع یکی بدن انسان از جهت صحت و بیماری مزاج است و موضوع اخلاق قوای نفسانی از جهت ملکات و حالات نفسانی میباشد و این دو علم در بعضی از مسائل بایکدیگر شریک اند و مناسبت آنها از اینجهت است .

( ۱۰۴۴ ) ( سوم ) هر گاه موضوع دو علم يك چیز باشد و به حسب قیود مختلف وجوهات متعدد موضوع دو علم قرار گرفته باشند بین آندو علم مناسبتی حاصل است مانند بدن انسان که از جهتی موضوع علم تشریح و از جهتی موضوع علم وظائف الأعضاء و از جهتی موضوع علم طب و اینها علوم متناسبه میباشد .

### علوم متبائنه

( ۱۰۴۵ ) هر گاه بین موضوع دو علم هیچیک از مناسبت های ذاتی و عرضی که ذکر شد وجود نداشته باشد و مسائل مشترک های هم بین آنها نباشد آندو علم از هر جهت متباین هستند ، مانند علم طبیعی و علم حساب ، هر چند امروزه بسیاری از مسائل علم طبیعی بطریق ریاضی حل شده و متکی بر علوم ریاضی میباشد و میتوان گفت فعلا ایندو علم متباین نبوده و متناسب میباشد .

مصنف کتاب ما نامی از علوم متناسبه نبرده است و علومی که با یکدیگر متداخل نیستند همه را متباین محسوب داشته است ، و از علوم متداخل نیز بذکر قسم اول و چهارم اکتفا نموده است .

### بازگشت همه علوم به فلسفه اولی می باشد

( ۱۰۴۶ ) علمی که متداخل هستند بایستی منتهی به علمی شوند که بالاتر از همه باشد ، یعنی موضوع آن علم از همه آنها وسیعتر و اعم از همه باشد ، مانند علم طب که موضوع آن بدن انسان است از جهت عروض صحت و مرض و این علم داخل در علم حیوان است زیرا انسان نوعی از حیوان است ، و علم حیوان داخل در علم طبیعی و جزء آن است ، و طبیعی داخل در فلسفه اولی می باشد و موضوع فلسفه اولی وجود است که شامل موضوعات همه علوم می باشد و هیچ موضوعی شامل تر و عمومی تر از وجود نیست ، بنابراین فلسفه اولی اعم از همه علوم است و در این علم از عوارض ذاتیه موجود مطلق که واحد و کثیر و قدیم و حادث است گفتگو میشود .

### دنباله مطالب ماقبل راجع به مبادی علوم

#### و روابط بین مسائل علوم

( ۱۰۴۷ ) مسائلی که در علم عالی ثابت میشود برای اثبات مسائل علم سافل مبادی هستند ، بنابراین قضائاتی که بطور اصول موضوعه در هر علمی بکار میرود بایستی در علم بالاتر از آن ثابت شده باشد ، مثلاً این قضیه که علت بر چهار قسم است یا جسم از ماده و صورت ترکیب یافته است بطور اصول موضوعه برای اثبات مسائل علم طبیعی بکار میروند ، و این قضایا مسائل فلسفه اولی هستند و در آنجا ثابت شده اند .

( ۱۰۴۸ ) گاهی برخلاف مسائلی که ذکر شد اتفاق می افتد

که بعضی از مبادی علم اعلی در علم اسفل ثابت میشوند و در علم اعلی بطور اصول موضوعه بکار میروند ، مانند این قضیه ، که جسم محال است از جزء لایتجزی تألیف یافته باشد این قضیه در علم طبیعی ثابت شده است و بطور اصول موضوعه در فلسفه اولی برای اثبات ماده اولی بکار برده میشود .

( ۱۰۴۹ ) در اینگونه از مبادی شرط است که دلیل اثبات آنها از قضایائی نباشد که در علم اعلی مبتنی بر این قضیه هستند تا دور لازم نیاید .

### حد ماهیت یا مطلب (ما) از طریق برهان کسب نمیشود

( ۱۰۵۰ ) حد ماهیت مجموع اجزاء و ذاتیات ماهیت است و ذاتی بوسیله برهان قابل اکتساب نیست ، زیرا محدود یعنی ماهیتی که میخواهیم برایش کسب حد کنیم بایستی قبلاً بطور اجمال تصور شده باشد و بعد از تصور اجمالی در صدد بدست آوردن حد آن بر آئیم در صورتیکه تصور ماهیت بدون تصور اجزاء ممکن نیست ، زیرا اجزاء مقومات ماهیتند و بدون تعقل اجزاء خود ماهیت هم در ذهن حاصل نمیشود تا محتاج به کسب حد و تعریف باشد .

( ۱۰۵۱ ) تصور اجزاء ماهیت همیشه با تصور ماهیت توأم است و قابل تفکیک از ماهیت نیست ، چیزی که هست قبل از اکتساب حد اجزاء با ماهیت بطور اجمال تصور شده اند و در تصور اجمالی توجه و التفاتی به آنها نیست و تصور آنها تبعی و طفیلی میباشد و بعد از تفصیل

به يكايك آنها توجه و التفات مخصوص و استقلالی حاصل میشود .  
( ۱۰۵۲ ) ذاتیات باب ایساغوجی که اجزاء حد هستند برای ماهیت بین الثبوت میباشند و امر ضروری و بین الثبوت قابل اکتساب نیست ، زیرا اکتساب آن تحصیل حاصل است .

( ۱۰۵۳ ) هر محمولیکه بتوسط برهان برای موضوع خود ثابت میشود بایستی دارای علت باشد و بتوسط وجود علت مجهول را ثابت نمایند ، در صورتیکه ذاتیات شیء علت ندارند تا واسطه برای اثبات آنها گردد .

( ۱۰۵۴ ) اگر بخواهیم ذاتیات را بدلیل ( انی ) یعنی از لوازم و آثار ثابت کنیم باز ممکن نیست زیرا ثبوت ذات و ذاتیات برای شیء از هر چیزی جلی تر است و ثبوت لوازم برای ذات از ثبوت خود ذات و ذاتیات برای خود آشکارتر نیست تا واسطه برای اثبات آنها گردد .  
( ۱۰۵۵ ) بنابراین اجزاء ماهیت محتاج به اثبات نیستند ، و تنظیم نمودن حد از طریق تحلیل و ترکیب که بعداً ذکر میشود برای رفع غفلت و تحصیل التفات و توجه دادن ذهن به امور ضروری و چیزهائی است که قبلاً با عدم التفات تصور گردیده است .

( ۱۰۵۶ ) بعضی از مجادلان و ظاهر بینان گفته اند : اول بایستی وجود جنس برای موضوع ثابت گردد تا معلوم شود که جنس آن نوع است و این اشتباه بواسطه آن است که ایشان توجه بمعنی جنس و امور ذاتی نداشته اند .

( ۱۰۵۷ ) بنا بر آنچه گفته شد برهان برای اثبات عرض های



ذاتی و خارج از ذات است و ذات و امور داخل در ذات قابل اثبات نیستند ، زیرا ثبوت ذات و اجزاء ذات از بدیهیات اولیه است که قابل اثبات نمیباشد <sup>(۱)</sup>

( ۱۰۵۸ ) خلاصه مطلب بطور ساده و روان آن بود که ذکر شد و مصنف کتاب ما مطالب گذشته را بصورت سه دلیل بیان کرده است :

( ۱۰۵۹ ) ( دلیل اول ) اگر حد شیء برهان ثابت شود واسطه لازم است ، واسطه از دو صورت بیرون نیست ، یا ضروری و بین الثبوت است و یا بایستی بدلیل ثابت گردد ، اگر واسطه بین الثبوت باشد همان واسطه حد شیء خواهد بود و چیزی را که حد پنداشته و درصدد اثبات آن هستیم خارج از ذات و عارض بر ذات است و حد شیء نیست زیرا ذات و ذاتی بین الثبوت است و چیزی که بین الثبوت نباشد ذاتی نیست و اگر هیچیک از واسطه و آنچه را حد می پنداریم بین الثبوت نباشند اگر هریکی را بدیگری ثابت کنیم دور لازم می آید .

فرض دیگر که در کتاب به آن اشاره نشده آنست که حد را بوسیله واسطه ، و واسطه را بوسیله دیگری ثابت نمائیم و آنهم باطل است ، زیرا تسلسل خواهد بود .

بنابراین امور تصویری را به برهان نمیتوان ثابت کرد ، زیرا نسبت محمولات تصویری برای موضوع ضروری میباشد ، بخلاف نسبت محمولات در مطالب تصدیقی که مجهول است و معلوم نیست که ضروری

یا غیر ضروری است و بوسیله برهان ثابت می کنیم که حال نسبت در آنها ضرورت است .

( ۱۰۶۰ ) ( دلیل دوم ) حد و محدود يك چیزند و تصور یکی عین تصور دیگری است و اختلاف آنها بطوری که گفته شد به اجمال و تفصیل است .

بنابراین اگر بخواهیم برای تحصیل حد برهان تشکیل بدهیم بایستی محدود را اصغر و حد را اکبر قرار دهیم و احتیاج بواسطه یعنی حد مکرر خواهیم داشت ؛ و حال آنکه حد ذات محدود است و هر چیزی برای خود بین الثبوت است و چیزی که بین الثبوت است اگر محتاج بواسطه باشد لازم می آید که بین الثبوت بین الثبوت نباشد ، و سلب شیء از خود محال و اجتماع نقیضین است .

( ۱۰۶۱ ) ( دلیل سوم ) هرگاه حد چیزی را بتوسط برهان بدست آوریم اگر ثبوت اکبر که حد است برای اصغر از این جهت باشد که اکبر بر اوسط حمل شده و بتوسط اوسط برای اصغر ثابت گردیده باشد ، از این برهان علاوه بر آنکه ثابت نمیشود که اکبر حد اوسط است لازم نمی آید که ذاتی اوسط باشد ؛ زیرا بعضی از محمولها ذاتی و بعضی عرضی میباشند ، و اگر اکبر بر اوسط به این عنوان حمل شود که ذاتی و حدّ اوسط است باز ثابت نمیشود که اوسط عین ماهیت وحد اصغر است ، زیرا ممکن است اوسط اعم از اصغر باشد ، و بر غیر اصغر نیز حمل شود و حال آنکه حد بایستی مساوی با ماهیت محدود بوده و ممکن نیست اعم از محدود باشد ، چنانکه از مثال آینده معلوم

خواهد شد ، و اگر از اول به این عنوان بر اصغر حمل شود که مجموع ماهیت و حد آن است مصادره بر مطلوب خواهد بود ، زیرا مطلوب ثابت اول را مقدمه برای اثبات خود قرار داده ایم .

مثال برای فرض دوم : هر گاه گفته شود انسان حیوان است ؛ و هر حیوانی جسم است ، پس انسان جسم است در این مثال از این که جسمیت بتوسط حیوان برای انسان ثابت شده است لازم نمی آید که حد انسان باشد ، زیرا جسمیت اعم از انسان است و حد او نیست .

( ١٠٦٢ ) حد را بوسیله ضد محدود نمیتوان بدست آورد ؛ زیرا هیچیک اولویتی بر دیگری ندارد که واسطه در تعریف دیگری گردد ، و اگر هر يك واسطه در تعریف دیگری قرار گیرند دور لازم می آید .

( ٢/١٠٦٢ ) علاوه بر آنکه همه چیز ضدی ندارد تا بوسیله ضد خود معرفی گردد ، و علاوه بر همه واسطه در برهان تعریف بایستی بر اصغر که محدود است حمل شود و حال آنکه ضد هیچ چیز بر ضد دیگر قابل حمل نیست .

( ١٠٦٣ ) استقراء حد چیز را نتیجه نمیدهد ، زیرا در استقراء اشخاص آزمایش میشوند و حال آنکه جزئیات غیر محدودند و استقراء تام ممکن نیست .

( ١٠٦٤ ) بنابراین راه بدست آوردن حد تحلیل و ترکیب است ، به اینکه یکایک صفاتی که در محدود ملاحظه میشود از یکدیگر جدا سازیم و همه را جمع آوری نموده و در آنها دقت بعمل آوریم ،

آنها بیکه ذاتی هستند انتخاب کنیم و بقیه را ترك گوئیم آنگاه در میان ذاتیها آنرا که از مقولات دهگانه است در اول قرار دهیم ، و يكايك کلی هائی را که در جواب ماهو واقع میشوند از عالی گرفته رو به پائین جمع آوری کنیم و فصول مقسم را که مقسم حقیقی و ذاتی هستند جمع آوری نمائیم تا برسیم به آن کلی که در جواب ماهو واقع میشود و پائین تری از آن نیست .

( ۲/۱۰۶۴ ) این محمولات که گرد آورده شدند و رویهم منجمومی حاصل گردید که در صدق مساوی با محدود باشد و مفهوم آنها هم یکی باشد چنین چیزی حد مطلوب خواهد بود .

( ۱۰۶۵ ) همه مقوماتی را که اعم از يك ماهیت بوده و در يك مرتبه قابل تکرار نباشند جنس میگویند ، بخلاف فصل بعید که مانند جنس اعم از يك ماهیت است ولی ممکن است دو فصل باهم مساوی بوده و يك ماهیت دارای دو فصل در يك مرتبه باشد ، مانند حساس و متحرك بالاراده که هر دو فصل مساوی برای نوع حیوان هستند .

( ۱۰۶۶ ) گاهی يك چیز در جواب ماهو و لم هو یعنی چیست و چراست واقع میشود تا علل وجودی ماهیت را تشکیل دهند و این قضیه در مورد مرکبات غیر تامه صدق میکند این مسأله راجع به مشارکت حد و برهان است که در آخر مبحث معرفت طی شماره ۱۲۵ و ۱۲۶ و در اواسط همین مبحث که مبحث برهان است ضمن شماره (۱۰۱۲) توضیح کابل داده شده و محتاج به تکرار نیست .

## قیاسهای صحیح مشابه با دور

( ۱۰۶۷ ) یکی از اقسام مغالطه که بزودی بیان میشود قیاس دور یا مصادره به مطلوب است ، معنی مصادره به مطلوب آن است که نتیجه ای که میخواهیم از قیاس بدست آوریم حد وسط خود قیاس باشد و در مقدمات به لفظ دیگری ادا شود ، مانند این قیاس : هر ناطقی بشر است و هر بشری انسان است ، نتیجه میدهد که هر ناطقی انسان است .

قیاس مزبور باطل و ممتنع است ، زیرا صدق هر دو مقدمه موقوف بر صدق نتیجه است و نتیجه نیز از مقدمات خود استنتاج می شود و دور است .

( ۱۰۶۸ ) بعضی از قیاسها از جهت مشابهت در لفظ شبیه به مصادره و دور هستند لکن مصادره نیستند زیرا مقدمه و نتیجه در معنی اختلاف دارند . مثل اینکه میگویند این زمین مرطوب است ؛ و هر زمینی که مرطوب باشد بر آن باران باریده است ؛ نتیجه میدهد ؛ بر این زمین باران باریده است .

این قیاس شبیه به دور است ؛ زیرا رطوبت زمین از وجود ابر است و ابر از رطوبت زمین بوجود می آید لکن در حقیقت دور نیست . زیرا رطوبتی که ابر و باران را بوجود آورده است بار رطوبت زمین که فعلا موجود است از حیث عدد یکی نیستند و نوع آنها یکی میباشد ، این مثال نظیر مثال معروفی است که میگویند : تخم از مرغ بوجود آمده و مرغ نیز از تخم است بین آنها دور نیست زیرا آن فردی از تخم که

مرغ مخصوصی را بوجود آورده غیر از آن فردی از تخم است که همان مرغ مخصوص آن را بوجود آورده است آنها از جهت فرد متعدد و در نوع واحد هستند .

### سوفستیک ، یا مغالطه

#### مقدمه

( ۱۰۶۹ ) هر سخنی که پرداخته یادلیلی که آورده میشود نقیض وضعی میباشد یعنی فرضیه‌ای را نتیجه و رواج میدهد و یا برای تبکیّت یعنی غلبه یافتن و قبولانیدن قضیه‌ای را بدیگری یا برای قبول و تصدیق خود شخص بکار میرود .

( ۱۰۷۰ ) بنا بر این تبکیّت بر سه قسم است :

۱- آنکه قضیه صادق و سخن حقی را بدلیل قطعی راسنی برای خود یا غیر ثابت نمایند ، و آن برهان است و کسی که اینگونه دلیل را بکار میبرد حکیم نامیده میشود .

۲- آنکه قضیه راست یا دروغی را از جهت تسلیم به مقدمات بدیگری بقبولانند و آن جدل است .

۳- آنکه دلیل غیر راست و نادرستی را که شبیه به قطعی یا ظنی راست و درست باشد بجای راست و درست بکار برند و از این راه قضیه راست یا دروغ را قبول کنند یا بدیگری بقبولانند و آن مغالطه نامدارد .

#### تعریف مغالطه

( ۱۰۷۱ ) از تقسیم مذکور نتیجه حاصل شد که مغالطه و انمود

کردن یا نمودار شدن استدلال ظاهر صحیح بجای صحیح، و گول خوردن یا گول زدن در تصدیق به مفاد قضیه‌ای است.

مغالطه شبیه به آن است که در امور مادی جنس بی قیمت یا کم بهاء فاسدی بواسطه ظاهر ساختگی بجای جنس پر قیمت سالمی نمودار گردد، مانند مس اندوده به طلا یا طلای غش‌دار یا برنج صیقلی که بواسطه مشابهت ظاهری، طلای خالص وانمود گردد.

( ۱۰۷۲ ) مغالطه جلوه یافتن یا جلوه دادن دلیل فاسد بجای غیر فاسد است، در مغالطه لازم نیست که نتیجه دروغ باشد زیرا ممکن است قضیه راستی از مقدمات دروغ یا از مقدمات راست و ترکیب غیر صحیح نتیجه گرفته شود و یا مقدمات راست و با صحت ترکیب باشد لیکن مطلوب دیگر را ادا کند و قضیه دیگر را بجای نتیجه حقیقی بیاورند، در همه موارد مزبور مغالطه شده است بنابراین هر گاه قضیه صادق از دلیل کاذب ثابت گردد آنهم نوعی از مغالطه است.

( ۱۰۷۳ ) مغالطه نسبت به کسی که گول خورده و حق را نشناخته و باطلی را حقیقت پنداشته است غلط و خود شخص را غلط کار می نامند و نسبت بدیگران که اغفال میشوند مغالطه و کسی که دلیل فاسد را برای دیگران حق جلوه میدهد مغالط یعنی مغالطه کننده نامدارد.

( ۱۰۷۴ ) مغالطه بدون ظاهر ساختگی دلیل و مشابهت بحق یافت نمیشود، زیرا تا عیب دلیل پوشیده نبوده و تدلیس در کار نباشد نقیض فرضیه‌ای را رواج نمیدهد و موجب جزم بصدق قضیه‌ای نمیشود.

( ۱۰۷۵ ) تفاوت مغالطه با جدل آن است که جدل برای اقناع

ظاهری و کوتاه کردن زبان مخاطب است و مغالطه برای جزم و تصدیق قلبی از طریق باطل بکار میرود ، و با برهان این تفاوت را دارد که برهان برای تحصیل جزم بقضیه راست و از طریق درست میباشد و مغالطه برای تحصیل جزم بقضیه راست یا دروغ از طریق نادرست میباشد .

( ۱۰۷۶ ) برهان منکی بر حق بینی و حقیقت نمائی و مغالطه بر جلوه دادن و نمایاندن باطل را بصورت حق است ، بنابراین مغالطه در ظاهر بنظر استدلال کننده نوع خاصی از دلیل نیست ، زیرا بعنوان برهان یا جدل بکار میرود .

### اقسام مغالطه

( ۱۰۷۷ ) مغالطه از دو جهت قسمت پذیر است ، یکی از جهت نوع ماده که بواسطه آن به برهان یا جدل مشابهت یافته است ، و دیگری از جهت نوع فساد و تزویری که در ماده یا صورت یا هر دو بعمل آمده و بواسطه آن فساد و تزویر مشابهت به برهان و جدل حاصل شده است . مغالطه از جهت تقسیم اول بر دو قسم است : سفسطه و مشاغبه .

( ۱۰۷۸ ) سفسطه قسمی از مغالطه است که بواسطه عللی که ذکر میشود شباهت به برهان حاصل نموده و بجای برهان بکار برده شده است .

سفسطی کسی است که منظاهر به حقیقت بینی و حقیقت جوئی است و میخواهد خود را در نظر مردم حقیقت یاب و حکیم جلوه دهد و مردم او را فیلسوف و حقیقت شناس بدانند ، در صورتیکه هیچگونه نظری



به حقیقت و واقع ندارد و پابند جلب توجه مردم است و طلب شخصیت و معروفیت میکند ، و چون دور از حکمت و معرفت به حقیقت است برای اغفال مردم متوسل به سفسطه میشود و یا خود او نیز گمراه است <sup>(۱)</sup>

### مشاغبه

( ۱۰۷۹ ) مشاغبه نیز قسمی از مغالطه است که مبنی بر شهرت قضیه نزد مخاطب و یا مبنی بر تسلیم مخاطب است در صورتیکه مخاطب در حقیقت به مقدمات دلیل تسلیم نشده است و آنها را مشهور نمیداند و بواسطه مشابهت مقدمات دلیل به تسلیمات مخاطب ؛ آنرا بجای جدل بکار میبرند .

کسیکه مشاغبه میکند در مقام فهم مقاصد دیگران گمان میبرد که آنان قضیه ای را مشهور میدانند و یا به مفاد آن تسلیم شده اند و احکام دیگری از قضایائی که پیش آنان مشهور و مسلم پنداشته استنتاج میکند ، در صورتیکه امر بر او مشتبه گردیده و آن قضایا پیش آنها مشهور و مسلم نیست ، و نیز در مقام گفتگو با مردم حیل ساخته و قضایائی را که پیش آنان مسلم نیست برخ آنها چنین میکشد که مشهور و مسلم میدانند و بطور اغفال و تیزدستی مطلبی را به ایشان می بندد و نتیجه ای برایشان ثابت میکند و این عمل در ظاهر شبیه به جدل است در صورتی که ماده جدل یعنی مسلمیات نزد مخاطب ، در آن موجود نیست .

## تقسیم دوم در مغالطه از جهت نوع فساد دلیل

( ۱۰۸۰ ) چنانکه معلوم شد مغالطه موقوف بر ابهام است و تا

ابهام و عدم تمیز وجود نداشته باشد مغالطه حاصل نمیگردد .

ابهام گاهی راجع به قضایائی است که مقدمات قیاس واقع میشوند

صرف نظر از آنکه در قیاس واقع شده اند ، و گاهی مربوط به خود قیاس است .

( ۱۰۸۱ ) قسم دوم که راجع به قیاس است گاهی مربوط بماده

قیاس یعنی راجع بمقدمات است ، لکن از جهت آنکه در قیاس واقع شده اند ، و گاهی مربوط بصورت و هیئت قیاس است و مجموعاً انواع ابهام که موجب مغالطه اند سیزده قسم میباشند ، نه قسم اشتباهات لفظی ومعنوی ضمن مشبهات بغیر شماره ( ۹۲۶ ) بیان شد و چهار قسم که راجع به خود قیاس است يك قسم از جهت ماده و سه قسم از جهت صورت قیاس است که در اینجا توضیح داده میشود چهار قسم عبارتند از :

۱- عدم اتحاد اجزاء ، مقدمات با طرفین نتیجه یا عدم اتحاد جزء

مکرر در دومقدمه ؛ و این قسم راجع بماده قیاس است .

۲- سوء تألیف و سوء تبکیت .

۳- وضع مالیس بعله مکان العله .

۴- مصادره بمطلوب اول . و اینک بشرح هر يك می پردازیم .

۱- عدم اتحاد اجزاء دومقدمه با طرفین نتیجه یا جزء مکرر

( ۱۰۸۲ ) این اشتباه از جهت مقایسه دومقدمه بایکدیگر حاصل

میشود و راجع بماده قیاس است ، برای توضیح این اشتباه بایستی متذکر شویم که در قیاس سه اتحاد شرط است :

۱- موضوع نتیجه بایستی با یکی از اجزاء صغری که موضوع یا محمول آن است متحد باشد .

۲- محمول نتیجه با یکی از دو جزء کبری متحد باشد .

۳- جزء متوسط در دو مقدمه از هر جهت یکسان باشد تا حقیقتاً تکرر یافته باشد .

گاهی بین این امور اندک اختلافی وجود دارد که سبب عدم اتحاد آنها میشود ، لکن این اختلاف آشکار نیست و اجزاء در ظاهر به نظر متحد می آیند و همین امر موجب حصول نتیجه غلط است .

( ۱۰۸۴ ) مثال مشهور میگویند : هر انسانی حیوان است ، و حیوان جنس است ؛ نتیجه میدهد که انسان جنس است در این مثال حیوان که جزء مکرر است متحد نیست زیرا جنس سه اعتبار دارد و به حسب هریک از اعتبارات با اقسام دیگر جنس مقایرت می یابد و احکام مخصوصی پیدا می کند و توضیح آنها ضمن شماره ۱۲۹ - ۱۳۲ داده شده است ، حیوان در صغرای این مثال که بر انسان حمل شده حصه مختص به انسان و تحصیل یافته است و بر غیر انسان قابل حمل نیست و آنکه موضوع کبری میباشد حیوان لا بشرط و غیر متحصّل است که به هیچیک از انواع تخصص نیافته است ، بنابراین موضوع کبری با محمول صغری اتحاد ندارد و مشابهت آنها بواسطه سه اعتبار حمل است که اگر بخواهیم حیثیت محذوفه را به هریک از آنها اضافه کنیم تا

رفع سوء تفاهم شود صورت قیاس بر هم میخورد ، زیرا حیوان مقید بشرط شیء ، با حیوان لا بشرط مغایرت دارد و حد اوسط تکرر نیافته است ، و اگر هر دو حیثیت را یکسان نمائیم صغری یا کبری کاذب خواهد بود ، مثلاً در صغری بایستی بگوئیم انسان دارای حیوانیت است زیرا حیوانیت جزء مادی انسان است و جزء مادی جنس و قابل حمل نیست و این قید اگر بجزء کبری اضافه شود کاذب خواهد گردید زیرا حیوان موضوع کبری بشرط ابهام و عدم تخصص میباشد .

( ۱۰۸۵ ) مثال دیگر : هر ساکنی سخن میگوید ، و هر کس سخن میگوید ساکن نیست ، نتیجه میدهد که هیچ ساکنی ساکن نیست در این مثال جزء متوسط در صغری محمول بالقوه و در کبری محمول بالفعل است که اگر قید قوه و فعل بهر يك افزوده شود صورت قیاس محفوظ نمی ماند ؛ زیرا حد اوسط تکرر نیافته است و اگر اضافه نشود صغری کاذب است .

( ۱۰۸۶ ) موردیکه اجزاء مقدمه با اجزاء نتیجه متحد نیست مثل آنست که گفته شود : انسان مو دارد ، و مو سفید میشود ، نتیجه میدهد که انسان سفید میشود ، در این مثال محمول نتیجه با محمول کبری متحد نیست و نتیجه صحیح آن است که گفته شود انسان جزء سفید شدنی دارد .

( ۱۰۸۷ ) مثال دیگر : انسان کلی است ، و کلی در خارج وجود ندارد ، پس انسان در خارج وجود ندارد ، در این مثال موضوع نتیجه با موضوع صغری مغایرت دارد زیرا اولی ذهنی است که در نتیجه خارجی

تصور شده است و نتیجه صحیح آن است که گفته شود : انسان ذهنی در خارج وجود ندارد .

#### ۴ - سوء تالیف و سوء تبکیّت

قسم دوم از غلطی‌هایی که مربوط به ترکیب قیاسی میباشد سوء تألیف و سوء تبکیّت است که از غلطی‌های صوری قیاس میباشد .  
( ۱۰۸۸ ) سوء تالیف و سوء تبکیّت آن است که شرایط مقرر در اشکال چهار گانه که مربوط بصورت قیاس است رعایت نشده باشد مثلاً در شکل اول ایجاب صغری و کلیت کبری وجود نداشته باشد و ضرب غیر منتج را از هر شکلی باشد بجای منتج آورند .  
این عمل اگر نسبت به برهان اجراء شود ( سوء تالیف ) نامیده میشود و در غیر برهان ( سوء تبکیّت ) نام دارد .

#### ۴ - مصادره بمطلوب

( ۱۰۸۹ ) مصادره بمطلوب آن است که نتیجه عین صغری یا کبری قضیه باشد و به لفظ دیگری صغری یا کبری قرارداد شده باشد .  
مثال اول که صغری با مطلوب یکی میباشد :  
هر خدانی انسان است ، و هر انسانی بشر است ، نتیجه میدهد که هر خدانی بشر است .  
مثال دوم که کبری عین مطلوب است :  
هر انسانی بشر است ؛ و هر بشری خندان است ، نتیجه میدهد که هر انسانی خندان است .

در مصادره هیچیک از صفری و کبری دروغ نیست ، و صورت قیاس نیز صحیح است ، لیکن از ترکیب دو مقدمه نتیجه ای که زاید و مفایر با دو مقدمه باشد حاصل نمیگردد و در حقیقت مصادره بیش از یک مقدمه ندارد و مقدمه دیگر عین نتیجه است ؛ باین جهت جزء اغلاط صوری قیاس شمرده شده است .

#### ۴ - وضع ما لیس بعلة مكان العلة

(۱۰۹۰) یکی از غلطهای بزرگ برهان که بواسطه تشابهات لفظی یا معنوی پیش می آید غیر علت را علت تصور نمودن و بکار بردن بجای علت است .

از مطالب شرح حکمت الاشراق<sup>(۱)</sup> و مثالهایی که دیگران ذکر کرده اند برمی آید که غیر علت را دو نوع میتوان تفسیر نمود :

(اول) آنکه اشتباه راجع به علت وجود خارجی شیء باشد یعنی در برهان لمی غیر علت علت تصور شده باشد بتصور اینکه واسطه ثبوت آنرا واسطه اثبات قرار داده اند و حال آنکه علت حقیقی نباشد .

(دوم) ممکن است مقصود از علت ذهنی باشد زیرا در همه برهانها واسطه که حد مکرر قیاس است علت ذهنی برای ثبوت اکبر برای اصغر و علت تصدیق به حکم و اثبات حمل است و در اینصورت غیر دلیل دلیل آورده شده است .

بنا به تفسیر اول این قسم از مغالطه اختصاص به مورد برهان لمی

دارد و بنا به تفسیر دوم شامل همه اقسام برهان میشود .

( ۱۰۹۱ ) در این قسم از مغالطه ماده و صورت قیاس صحیح است و قیاس نتیجه بخش میباشد لکن نتیجه حقیقی غیر از آن است که در ظاهر تصور شده ، بخلاف مصادره که از اصل منتج نیست .

#### مواردیکه غیر علت بعلت مشتبه میشود

( ۱۰۹۲ ) چیزهائی که علت واقعی برای وجود چیزی نیستند و علت تصور میشوند ، یا علت تصدیق به حکم نمیشوند و به جای علت بکار میروند بسیاری ، و در حکمت الاشراق بسیاری از آنها ذکر شده است و چند مورد را از آنجا نقل میکنیم .

#### ۱- دو صفت که در يك موصوف جمع شده اند

یکی را علت دیگری بدانند در صورتیکه هیچیک علت دیگری نباشد

( ۱۰۹۳ ) گاهی دو لازم که در يك موضوع جمع شده اند یکی از آنها علت دیگری تصور میشود ، یا آنکه هر دو يك چیز بنظر میآیند و یا یکی از آنها که علت حکم نیست بجای لازم دیگری که علت حکم است قرار داده میشود ؛ در صورتیکه مصاحبت آنها امری اتفاقی بوده و هیچیک علت وجود دیگری نمیشود ، مانند خنده و نویسنده گی که در انسان بطور اتفاق جمع شده اند و بین آنها ملازمه حقیقی نیست ، زیرا عقل در انفعال آنها از یکدیگر محال نمی یابد ، بنابراین هر گاه گفته شود ، که انسان خندان است ، و هر خندانی نویسنده است ، و نتیجه حاصل گردد ، که انسان نویسنده است ، غیر علت بجای علت قرار داده شده است .

( ۱۰۹۴ ) در بسیاری از موارد اینگونه اشتباه موجب دور میشود مانند متضایفین که مصاحبت اتفاقی دارند و هیچیک از آنها علت وجود دیگری نیست ، گاهی علت تصور میشوند .

از وجود یکی از دو متضایف متضایف دیگر را نمیتوان ثابت نمود ، و استدلال بوجود یکی از آنها برای اثبات دیگری موجب دور است ؛ مثلاً اگر گفته شود : فلانی فرزند دارد ، و هر کسی که فرزند داشته باشد پدر است و نتیجه حاصل نماید ، که فلانی پدر است ، اینگونه استدلال دور است ، زیرا صفت پدری با فرزندگی در يك زمان بوجود می آیند ، و علم بوجود یکی بدون علم بوجود دیگری ممکن نیست ، و هیچیک اولویت ندارد که واسطه برای اثبات دیگری واقع شود<sup>(۱)</sup>

#### ۴ - عام را بجای خاص علت چیزی قرار دادن

( ۱۰۹۵ ) گاهی خاص علت وجود چیزی میباشد و گمان میرود که عام علت است ؛ و با عدم خاص آثار وجودی آنرا برای عام ثابت میکنند ؛ مثل آنکه رنگ سیاهی علت درهم کشیده شدن چشم است و کسی گمان برد که این خاصیت برای هر رنگی موجود است .

این اشتباه بواسطه گرفتن ما بالعرض بجای ما بالذات است یعنی صفت با واسطه بجای بی واسطه تصور شده است ، مثال دیگر ؛ بعضی از اینکه حرکت وجود تدریجی و غیر قار<sup>۲</sup> است گمان کرده اند این خاصیت برای همه عرضها موجود است و عام را بجای خاص گرفته و گفته اند ؛ هیچ عرضی در دو زمان باقی نمی ماند<sup>(۲)</sup>

(۱) شرح حکمت الاشراق ص ۱۴۶ (۲) شرح حکمت الاشراق ص ۱۴۸



## ۳ - شبهه علت را علت پنداشتن

( ۱۰۹۶ ) بعضی مثال و صورت چیز را که علت است بجای خود علت قرار داده اند . مانند بعضی از کسانی که وجود ذهنی را انکار نموده و گفته اند : اگر ماهیت در ذهن یافت شود بایستی خاصیت آنرا داشته باشد ؛ و آتش ذهنی سوزاننده باشد .

## ۴ - جزء علت خارجی را علت گرفتن

( ۱۰۹۷ ) گاهی جزء علت تمام علت تصور میشود ، چنانکه ممکن است گفته شود : فلانی زنده است ؛ و هر کسی زنده باشد بینا و شنوا خواهد بود . نتیجه میدهد که فلانی بینا و شنوا میباشد .

در این استدلال جزء علت را بجای علت آورده اند ، زیرا زندگی تنها علت بینائی و شنوائی نیست بلکه حیات باصحت آلات بدنی رویم علت بینائی و شنوائی میباشد<sup>(۱)</sup>

مثال دیگر ، گفته اند : اگر جسم سنگین معینی را هزار نفر در مسافت معینی می برند يك نفر میتواند آن جسم را يك هزارم آن مسافت ببرد ؛ نتیجه این استدلال غلط است زیرا يك نفر چنین جسمی را ممکن است نتواند از جا بردارد .<sup>(۲)</sup> این استدلال به این جهت باطل است که جزء علت را علت تصور نموده و بجای آن آورده اند .

۵ - چیز را که علت حکم نیست واسطه برای اثبات حکم قرار دادن  
( یا برهان دور )

( ۱۰۹۸ ) واسطه حکم بایستی قطعی و از نتیجه جلی تر باشد و

اگر مانند نتیجه قطعی و آشکار نباشد آنرا نمیتوان واسطه حکم قرارداد هر چند علت واقعی بوده و علت آن آشکار نباشد ، مثال گفته اند : عالم متغیر است ، و هر متغیری حادث است نتیجه گرفته اند که ، عالم حادث است ، این استدلال صحیح نیست زیرا کبرای قیاس که حکم به حدوث هر متغیری است از حکم به حدوث عالم آشکارتر و قطعی تر نیست ، هر چند تغیر علت حقیقی حدوث باشد .

اشتباه در این استدلال از اینجهت است که چیزی که صلاحیت توسط حکم را ندارد واسطه قرار داده شده است ، قطب الدین در شرح این قسمت گفته است آنرا نمیتوان جزء مغالطه محسوب نمود .

( ۱۰۹۹ ) مثال گذشته مربوط به موردی بود که واسطه با اصل حکم در وضوح مساوی باشند ، و جائیکه واسطه خفی تر از نتیجه باشد مثل آنست که گفته شود : جسم سفید جزء جوهر است ، و هر چیزی جزء جوهر باشد جوهر است ، نتیجه میدهد : جسم سفید جوهر است کبری در این قضیه اخفی از نتیجه و غیر ثابت است ، زیرا هر چیزی که جزء جوهر باشد لازم نیست ، جوهر باشد زیرا سفیدی نیز جزء جسم سفید است و حال آنکه جوهر نیست<sup>(۱)</sup>

وضع مالیهس بعلة علة یا مغالطه در دلیل خلف

( ۱۱۰۰ ) دلیل خلف آن است که علت حکم به ابطال نقیض

نتیجه را ذکر کنند تا بطلان نقیض نتیجه ثابت واصل بواسطه بطلان نقیض ثابت گردد .

مغالطه در خلف باین طریق حاصل میشود که چیزی علت کذب نباشد و آنرا بجای علت کذب قرار دهند ، مثال ، دلیل تمناع را که برای اثبات توحید آورده و گفته اند : اگر دوإله وجود داشته باشد یکی از سه محذور لازم می آید ، یا هر دو عاجزند ، و یا یکی از آن دو عاجز است ، و یا اجتماع نقیضین و اجتماع ضدین لازم می آید ، و چون این لوازم باطل است تعدد إله باطل و توحید ثابت خواهد بود .

در این استدلال از این جهت مغالطه بعمل آمده است که علت حکم به حصول عجز یا اجتماع ضدین و نقیضین تنها تعدد وجود إله نیست بلکه علت حکم تعدد إله و اختلاف اراده آنها میباشد ، زیرا اگر یکی مثلاً اراده ایجاد فلان حادثه و دیگری اراده عدم آن حادثه را بنماید عجز و یا اجتماع ضدین لازم می آید لکن اگر دو إله وجود داشته باشد و اختلاف اراده نداشته باشند تالی فاسدی بوجود نمی آید . ( ۱۱۰۱ ) قطب الدین شیرازی در شرح حکمت الاشراق<sup>(۱)</sup> گفته

است شیخ اشراق در تلویحات وضع مالیس بملت را ببران خلف اختصاص داده است لیکن از تقسیم مغالطه بر می آید که اختصاص به خلف ندارد<sup>(۲)</sup>

(۱) ص ۱۵۱

(۲) تقسیم مزبور آن است که گفته اند : مغالطه در قیاس یا مربوط به ترکیب مقدمات است و نظری به نتیجه نیست و آن دو قسم اول یعنی اتحاد اجزاء و سوء تألیف است ، و اگر مغالطه از ترکیب مقدمات نسبت به نتیجه باشد دو قسم دیگر مغالطه خواهد بود ، که مصادره و وضع مالیس بملت است . ←

(۱۱۰۲) سه قسم اخیر از مغالطه غلطهای صوری قیاس است زیرا  
در این سه قسم مقدمات صادق است و غلط از جهت تألیف قضایا و تألیف  
صوری قیاس میباشد<sup>(۱)</sup>

### مغالطه های خارج از قیاس

(۱۱۰۳) اقسام دیگری برای مغالطه هست که خارج از استدلال  
و قیاس است و آن اداء کلماتی است که موجب بهت یا خجالت یا ارباب  
مخاطب گردد مانند استهزاء ، تشنیع ، قطع کلام ، لغات غیر مأنوس  
بکار بردن ، نسبت دروغ به مخاطب دادن ، عیوب مخاطب را شمردن.  
این امور سبب محکومیت مخاطب می شود ، بدون آنکه وارد بحث و  
گفتگو شوند .

(۱۱۰۴) نویسندگان منطق این امور را در تقسیم مغالطه  
آورده و جزء اقسام آن شمرده اند لیکن تعریف مغالطه شامل اینها  
نمی گردد ، زیرا این امور تصدیق بوجود نمی آورند و از قبیل انشائیات  
می باشند و بایستی آنها را از اقسام شعر بشمار آورد زیرا انفعالات نفسانی  
از آنها حاصل میشود چنانکه بعداً بیان خواهد شد .

---

← در قسم اخیر که ترتیب مقدمات با مقایسه به نتیجه موجب غلط می شود ،  
یا قیاس بکلی منتج نیست و آن مصادره است و یا نتیجه واقعی یا نتیجه ای که  
به دست آورده ایم مفایر است و آن وضع مالیه بملت است ، و از این تقسیم بر  
می آید که وضع مالیه بملت اختصاص بدلیل خلف ندارد .

(۱) شرح منطق اشارات ص ۳۱۵ و ۳۱۶

## ( ماده و صورت مغالطه )

( ۱۱۰۵ ) از مطالب گذشته معلوم شد که صورت سفسطه ممکن است قیاس صحیح یا باطل باشد و ماده سفسطه مشبهات به یقینیات یعنی شبهه به مبادی برهان است ، و همیات نیز از جمله مشبهات معنوی به یقینیات است که ماده سفسطه واقع میشود .

( ۱۱۰۶ ) مشاغبه که قسم دیگر از مغالطه است از جهت صورت تابع جدل است یعنی صورت قیاسی یا استقرائی دارد ، و ماده مشاغبات مشبهات به مشهورات یا مشهودات بادی الرأی است و برای تفصیل به شماره های ۲/۹۶۶ و ۳/۹۶۶ مراجعه شود .

## نتیجه مغالطه

( ۱۱۰۷ ) فن مغالطه نتایج بی شماری دارد که بعضی از آنها نتایج استقلالی و بعضی به تبع برهان است .

( ۲/۱۱۰۷ ) نتایج مستقل آن غلبه یافتن بر خصم و جلوگیری از غلبه طرف مخالفه است .

( ۳/۱۱۰۷ ) نتایج تبعی شناختن برهان فاسد و پی بردن بطرق انحراف از حقیقت ، و نجات دادن دیگران از گمراهی و اشتباهات است .

( ۱۱۰۸ ) چنانکه در اول گفته شد نتیجه مغالطه مانند برهان اجتماعی و انفرادی است . بخلاف صناعت خطابه و جدل و شعر که تنها نتایج اجتماعی دارند ، زیرا هر يك از آنها در مقابل مخاطب و در امور اجتماعی بکار میروند و اگر منافع انفرادیهم داشته باشند بسیار کم است

به این جهت مصنف کتاب ما به توضیح برهان و مغالطه اکتفا نموده و از شرح و بیان سه قسم دیگر خودداری کرده است و ما برای تکمیل کار خود سه قسم دیگر را هم بطور اختصار بیان می کنیم .

### تعریف جدل

( ۱۱۰۹ ) جدل سخنانی است که بطور اعتراض برای گرفتن اعتراف از دیگری به مطلب حقی یا باطلی و برای بازگشت دادن طرف را از عقیده خود انشاء میشود ، و پس از رد و بدل شدن سؤال و جواب مخاطب را الزام به اعتراف و وادار بقبول و جزم می نماید ، بنابراین نتیجه ای که از جدل در نظر گرفته میشود اعتراف جازم بقضیه ای است که در واقع گاهی حق و گاهی باطل است .

( ۱۱۱۰ ) بخلاف بیشتر اقسام سخنوری که از يك طرف است مجادله دوطرفه میباشد و بصورت سؤال و جواب واقع میگردد .

( ۱۱۱۱ ) اساس و پایه مجادله بیشتر بر آن است که دو طرف مجادله و بخصوص ابتداء کننده در نظر دارد که بین سخنان طرف دیگر مناقضه ایجاد کند و مطالبی را که خود او قبول دارد وسیله ابطال سخنان دیگرش قرار دهد باین جهت هر يك از دو طرف سعی دارد که تناقضی در کلامش پدید نیاید ، یا اگر تناقضی وجود دارد طرف دیگر را از توجه به آن اغفال کند تا حربه ای بدست طرف نیفتد .

### مطلوب اصلی و غرض از مجادله

( ۱۱۱۲ ) هر يك از دو طرف مجادله نتیجه و غرض مخصوصی در نظر دارد ، هدف شخص اول که ابتدا کننده بکلام است آنست که

مدعای طرف را درهم شکند و او را ناچار کند که از عقیده و مدعای خود دست برداشته و به باطل بودن مدعی اعتراف کند ، مقصود شخص دوم آن است که از گفتار اصلی خود دفاع نماید و به اعتراضات دشمن تن در ندهد و او را ساکت کند .

### فرق بین مجادله و مشاغبه

( ۱۱۱۳ ) شرط مجادله اعتراف جازم است و بایستی یکی از دو طرف پیروز گردد و کار به سکوت و اعتراف نکشد و اگر هیچکس تسلیم بدیگری نشوند مجادله نبوده و مشاغبه نامیده میشود که از اقسام مغالطه است ، زیرا در مشاغبه اعتراف شرط نیست ، تفاوت دیگر مجادله و مشاغبه اختلاف در ماده است زیرا بعدا می آید که ماده مجادله مسلمات و مشهورات بادی الرأی است و ماده مشاغبه مشبهات به مشهورات است زیرا مشاغبه بجای جدل بکار برده میشود و مجادله فاسد است .

### اصطلاحات متداول در فن جدل

( ۱۱۱۴ ) در فن مجادله این اصطلاحات بکار برده میشود :  
( ۱۱۱۵ ) ۱ - وضع ، مدعای اصلی یعنی قضیه ای را که معترض میخواهد باطل کند ( وضع ) نامیده میشود و معانی این کلمه در قضایای وضعیه گذشت .

( ۱۱۱۶ ) ۲ - سائل ، شخص اول که برای سرکوبی و درهم شکستن عقاید دیگری ابتدا به سخن میکند سائل نامیده میشود ، زیرا اعتراض خود را بصورت سؤال طرح میکند .

( ۱۱۱۷ ) ۳ - مجیب ، شخص دوم را که از عقیده خود دفاع میکند مجیب می نامند ، زیرا به سؤالات طرف جواب میدهد .

## ماده و صورت مجادله

(۱۱۱۸) معلوم شد که مجادله مبتنی بر ضروری بودن یا صدق مقدمات نیست بلکه مبتنی بر قبول و تسلیم مخاطب است و مقدمات جدل علاوه بر آنکه صدق واقعی در آن شرط نیست در نظر استدلال کننده نیز ممکن است راست یا دروغ واجب القبول یا غیر آن باشد ، به این جهت گفته اند قضایای واجبه و ممکنه و ممتنع ماده جدل واقع میشود <sup>(۱)</sup> و مقصود از اینها واجب الصدق ، ممکن الصدق ، و ممتنع الصدق است .

(۱۱۱۹) گفته اند مبادی جدل بایستی از مسلمات و مشهورات باشد: مسلمات ، قضایائی است که سائل بکار می برد زیرا مجیب آنها را پذیرفته و به صدق آنها تسلیم شده است این قضایا ممکن است مشهور یا غیر مشهور و از مسلمات عامه و خاصه باشد یا نباشد و فقط تسلیم مجیب نسبت به آنها شرط است .

(۱۱۲۰) مشهورات ، مورد استفاده مجیب است و شخص مجیب که طرف مجادله است مشهورات مطلقه یا محدوده را بکار می برد چه حق یا باطل باشد .

قطب الدین شیرازی در کتاب درة التاج گفته است <sup>(۲)</sup> جدل مبنی بر تسلیم مخاطب است و ممکن است فاسدی را بفاسد دیگر دفع کنند بنابراین گفتار ممکن است مقدمات دلیل جدلی در نظر استدلال کننده نیز کاذب باشد .

(۱) تعلیقات مصنف کتاب بر شرح حکمت الاشراق ص ۱۱۸ و شرح اشارات

(۲) جلد دوم ص ۱۷۵



## صورت جدل

( ۱۱۲۱ ) مقصود از جدل تحصیل یقین نیست ، بلکه الزام است به این جهت ممکن است جدل بصورت استقراء یا تمثیل باشد چنانکه مصنف کتاب ما در اشراق هفتم گفته است تمثیل را اهل جدل بکار میبرند قطب الدین رازی<sup>(۱)</sup> گفته است از استقراء معلوم نیست الزام حاصل گردد ، و اگر از استقراء مانند قیاس الزام حاصل گردد از تمثیل نیز حاصل میشود جواب از این اشکال آنست که (اولا) بیشتر عوام و غیر عوام در محاورات معمولی از تمثیل استفاده نموده و یکدیگر را اقناع می کنند (ثانیا) برفرض که قانع کننده نباشد مقصود سائل الزام است و مجیب که در مقام دفاع است می تواند از استقراء نیز استفاده کند .

## اقسام و منافع جدل

- ( ۱۱۲۲ ) جدل بر دو قسم است : جدل احسن ، و جدل مذموم .  
 ( ۱۱۲۳ ) جدل احسن ، آن است که برای الزام مردم فاسد -  
 العقیده و منکر حقیقت باشد .  
 ( ۱۱۲۴ ) جدل مذموم ، آن است که برای پابر جا نمودن باطل و پامال کردن حقیقتی بعمل آید .  
 جدل بهترین فنون کلامی میباشد و منافع بیشماری دارد که از جمله این منافع است :
- ۱- دفاع از عقاید حق در برابر معاندان و منکران حقیقت .

۲- هدایت و راهنمایی عوام و اقناع کسانی که از فهم حقایق و دقایق برهانی قاصرند .

۳- ارشاد بیان که تازه به تحصیل علوم پرداخته و بدرجه فهم مطالب دقیق نرسیده اند .

۴- تمرین ذهن برای تسلط بر جوابگوئی و سخنوری .

### صنعت خطابه

( ۱۱۲۵ ) خطابیات سخنانی است که برای تصدیق ظنی و جلب اطمینان جمهور بکار میرود .

### ماده و صورت خطابه

( ۱۱۲۶ ) مقصود از خطابه حصول اعتقاد قطعی نیست به این جهت اجزاء مادی و صوری آن ممکن است ظنی باشد ، و نیز صدق و کذب درمواد آن شرط نیست بلکه بایستی نتیجه ظنی و اقناع قلبی از آنها حاصل گردد ولو بنظر گوینده دروغ باشد .

خطابه از مظنونات ، و مقبولات ، و مشهورات بادی الرأی که شبیه بمشهورات حقیقی میباشد تشکیل میشود ، زیرا همه اینها مفید ظن به نتیجه و قانع کننده هستند ، و نیز ممکن است مبادی خطابه لازم القبول و صورت آن غیر ضروری باشد ، یا بعکس صورتش قیاس منتج بوده و ماده اش غیریقینی باشد ، زیرا در همه این موارد نتیجه ظنی حاصل میگردد .

( ۱۱۲۷ ) خطابه از جهت صورت نیز ممکن است به صورت قیاس صحیح یا غیر صحیح و فاقدالشرايط باشد ، و همچنین بصورت

استقرا، و تمثیل تشکیل میگردد ، زیرا از همه اینها تصدیق ظنی حاصل میشود .

( ۱۱۲۸ ) اقناعیکه از خطابه حاصل میشود با اقناع حاصل از جدل تفاوت دارد ؛ زیرا اقناع جدلی بمعنی سکوت است و ممکن است ظاهری و با انکار قلبی باشد ، بخلاف اقناع حاصل از خطابه که اقناع قلبی و تصدیق ظنی میباشد .

### منافع خطابه

( ۱۱۲۹ ) خطابه منافع بسیار دارد ؛ و از جمله برای حفظ انتظامات و تأمین مصالح اجتماعی و نفوذ حکومتها و ترویج ادیان و عقاید حقه و تهذیب افکار و اخلاق و تحریک عواطف و تنبیه و ارشاد عوام و بازگشت دادن غافلان را به حقیقت بسیار مفید است ، و گاهی انسان را بفکر جستجو نمودن از حقیقت انداخته و به تحصیل علم یقینی و واقعی برمی انگیزاند .

### شعر

( ۱۱۳۰ ) شعر صنعتی است که برای تحریک خیال و تغییر حالات نفسانی انشاء میگردد و هیچگونه تصدیق یقینی و ظنی از آن مطلوب نیست ، بلکه از قبیل انشائیات است که بوسیله آن انفعالات نفسانی طلب میشود .

شعر قسمی از محاکات است و معنی محاکات آن است که شبیه حادثه‌ای را انجام دهند و منظره آنرا عملاً مجسم نمایند تا احساسات

بیننده را بهیجان آورند ، بعبارت دیگر نمایش واقعه یا صحنه سازی برای جلوه دادن حادثه‌ی راست یا دروغی را محاکات می‌گویند ، بنابراین نمایشات هر دو قسم است نمایشات تصویری و فعلی و نمایشات لفظی و قولی ، قسم دوم را که نمایشات قولی باشد شعر مینامند .

### ماده شعریات

( ۱۱۳۱ ) ماده شعر قضایای تخیلیه است که از تألیف و ترکیب آنها هیجان و انفعالات نفسانی شدت می‌یابد چه باور کردنی و راست یا باور نشدنی باشد .

در کتب منطق نامی از صورت شعر نبرده‌اند لکن مسلم است که باهریک از قیاس و استقراء و تمثیل انفعالات نفسانی بوجود می‌آید . ( ۱۱۳۲ ) قدماء منطقیین داشتن وزن را در تعریف شعر معتبر نمی‌شمردند و فقط می‌گفتند شعر کلامی است که مفید تخیل باشد ، و متاخران وزن را قید شعر قرار داده و هر تخیل افزوده‌اند ، و جمهور مردم شعر را جز کلام با وزن و قافیه چیز دیگری نمی‌دانند ، و بهر حال صدق مقدمات و نظم و وزن شعری موجب شدت تخیل و انفعال نفس می‌باشد و تاثیر بیشتری در تغییر حالات نفسانی دارد ، زیرا خود وزن دارای محاکات است و لذا گفته‌اند نظم خوش وزن در روانی شبیه به آب و در لطافت شبیه به هوا و در شکل شبیه به درهائی است که در رشته‌ای تنظیم یافته باشد <sup>(۱)</sup>

### اقسام شعر

( ۱۱۳۳ ) انفعالات نفسانی که از شعر حاصل می‌شود گوناگون

است و این اختلاف بحسب تفاوت مضمون و اختلاف مقصود بوجود می آید.  
 شعر اگر برای تشدید محبت و عاشقانه باشد بایستی قصایائی  
 در مقدمه اش واقع شود که محتوی بر اوصاف برجسته محبوب باشد .  
 و اگر برای تکریم و تعظیم انشاء گردد بایستی صفات پسندیده  
 معنوی و کارهای خوب و فضائل اخلاقی بمدوح را بیان کند .  
 و اگر برای تشجیع باشد مفاخر قومی و نژادی و کارهایی که  
 برانگیخته از شجاعت است بشمار آورد و (حماسه) نام دارد .  
 و اگر برای تفریح خاطر باشد محاسن طبیعت را بیان کند چه  
 محاسن و لطایف طبیعی مربوط به انسان یا حیوان یا نبات ؛ منظره دریا  
 یا فضا ، یا خصوصیات فصل و غیر اینها باشد و (غزل) نامیده میشود .  
 و همچنین موضوعات دیگر از قبیل ، تحقیر ، تشفیق ، تشویق ، زجر ،  
 التذاد ، تعجیب ، هجو ، تخریف ، تسکین و انصراف و امثال آنها در  
 هر موردی ماده شعر بایستی مشتمل بر امور متناسب با مطلوب باشد .

### فوائد و نتایج شعر

( ۱۱۴۴ ) شعر حالات نفسانی و نهاده های درونی انسان را هویدا  
 و آشکار می سازد ، عواطف و استعدادات ناقص را به حد کمال میرساند ،  
 شعر در هر فردی نوعی اثر میگذارد ایمان را در مؤمن ، فجور  
 و هواخواهی را در مردم هواپرست ، فهم و هوش را در مردم با هوش و  
 دانش خواه ، مال دوستی را در مردم مال دوست ، رحم و شفقت را در  
 مردم رحم دل ، خونخواری و ستم گری را در مردم سنگدل پرورش  
 میدهد و به این جهت در حدیث نبوی رسیده است که ان "من البیان لسحرا  
 وان " من الشعر لحکمة .

(۱۱۳۵) قضایائیکه در شعر گنجاینده میشود بمنزله صغرای قیاس است و کبری از کلام محذوف است ، و اگر تحلیل نمایم صورت قیاس چنین است : فلانی این صفات خوب را دارد ، و هر کس چنین صفات پسندیده‌ای داشته باشد دوست داشتنی میباشد ، پس او را بایستی دوست داشت .

این قسمت از مطالب را قطب‌الدین ذکر کرده است (۱) لیکن آنچه بنظر میرسد شعر در حقیقت برای نقل اخبار و ترکیب قضایا نیست زیرا نقل مطالب و ترتیب اقیسه برای تحریک فکر و تحصیل تصدیق یا اقناع است در صورتیکه قبلا بیان شد که شعر برای تحریک احساسات و تغییر حالات روحی است و از قبیل انشائیات میباشد بعلاوه پیشه شعر در صورت قیاس نیست بلکه بیشتر در صورت تمثیل و گاهی استقراء است .

(۱۱۳۶) شعر و خطابه در منافع مشترکند و منافعی که برای خطابه ذکر شد شعر نیز همان آثار را داشته و معاضد یکدیگرند با تفاوت اینکه نتیجه خطابه تصدیق ظنی است و این نتیجه با ظهور کذب مقدمات ممکن نیست حاصل شود لکن نتایج شعر که ظهور آثار و حالات نفسانی است با مقدمات مسلم الکذب نیز حاصل میشود و تاثیر شعر از خطابه بمراتب بیشتر است باین جهت اغلب خطابه‌ها بشعر آمیخته است.



## فهرست موضوعات و مطالب به ترتیب حروفی هجایی

۱۵۲، ۴۸، ۶	ام و اخس مطلق	۱۰۷، ۱۰۲	ابواب و فصول منطق
۱۵۲، ۴۸، ۶	ام و خس من وجه	۱۲۸، ۱۱۴	
	افالط ۱۰۶	۶۳۷، ۹۱، ۳۵	اجزاء علوم
	احیان ثابته ۲۷۶		اخلاص بالمرض مکان مابالذات ۴۰
	اقتران (در تمیقل) ۵۷۵	۶۰، ۹۸	
	اقناع ۶۷۸	۱۵۸، ۴۸، ۶	اخس تحت الاعم
	آلت ۱۱۰	۱۴۰، ۴۶، ۳۹	ادات
۱۲۹، ۴۵، ۴	الفاظ و منطق	۵۹۳	اراء محموده
۳۲۳، ۶۲، ۱۷	امکان	۱۱۱	ارغنون
۳۲۴	امکان اخس	۱۱۱	ارگانون
۳۲۵	امکان استمدادی	۵۶، ۵۶۰، ۸۷، ۳۲، ۳	استقراء
۳۲۵	امکان استقبالی	۵۶۳، ۵۶۲	
۳۲۴، ۱۷	امکان خاص	۱۳۹، ۳۶، ۵	اسم
۳۲۶، ۶۵، ۱۸	امکان ذاتی		اشتیاهات لفظی و معنوی ۶۰۷
۳۲۳، ۶۴، ۱۷	امکان عام	۱۱۰	اشراق
۹۲، ۳۵	امور متغیر فاسد شدنی		اصحاب تسمیه ۲۱۶
	انالتیک ۱۰۴	۱۲۳	اصل انقسام مزدوجات
	انمکی ۲۱۸	۵۷۴	اصل (در تمیقل)
۱۰۷، ۱۰۲	انولو طیفای اولی	۱۲۳	اصل سبب کافی
۱۰۷، ۱۰۳	انولو طیفای ثانیه	۱۲۳	اصل عدم تناقض
۶۰۵		۱۲۳	اصل کل و جزء
۶۴۰، ۹۲، ۳۵	اوضاع	۱۲۳	اصل مساوات
۱۱۲۵، ۱۲۰، ۸۸، ۳۳	اولیات	۱۲۳	اصل هو هوی
۵۸۴		۶۱۳، ۹۳، ۳۶	اصول موضوعه
۱۰۷، ۱۰۶، ۴۳، ۳	ایسا فوجی	۲۱۸	اطراد
	ایسا گوجی ۱۰۶	۳۰۶، ۶۲، ۱۶	اطلاق عام
	ایهام عکس ۶۰۱، ۹۸، ۳۹	۵۷۵	اعتبار (در تمیقل)



پ

بادرمناس ۱۰۳، ۱۰۲، ۵۷، ۱۳  
۲۳۳، ۱۰۷  
بازگشت امکان ضرورت ۳۲۹، ۶۶  
بازگشت برهان انی به لمی ۶۲۷  
بازگشت جرئی به کلی ۳۲۹، ۶۵، ۱۸  
بازگشت محالیه بموجه ۳۲۹، ۶۵، ۱۸  
بازگشت شرطیه بحملیه ۶۵، ۱۸  
بازگشت قضا یا به موجه کلیه ضروریه  
۳۲۸، ۶۵، ۲۷، ۱۸  
بازگشت همه ضربها در همه اشکال به  
ضرب اول ۳۹۲، ۸۰، ۲۷  
بازگشت همه علوم به فلسفه اولی ۳۷  
۶۳۹، ۹۳  
برهان ۲۳، ۸۹، ۸۸، ۶۱۸،  
۶۴۳، ۶۱۹  
برهان ان ۶۲۳، ۹۱، ۳۵  
برهان انی ۶۲۴، ۹۱، ۳۵  
برهان لم ۶۲۳، ۹۱، ۳۵  
برهان مطلق ۹۲، ۳۵  
برهان مقید به مادام ۶۴۳، ۹۲، ۳۵  
بعض بمعی جز، ۶۰۳، ۹۸، ۳۹  
بعض بمعنی سوری ۶۰۳، ۹۸، ۳۹

پ

پرستها، رجوع شود به مطالب

ت

تالی ۲۵۶، ۵۸، ۱۴  
تبدیل قیاس واستقراء و تمثیل به یکدیگر  
۶۶۵  
تبکیث ۶۵۷  
تجربه ۵۷۰

تجربیات ۵۸۹، ۹۸

تحلیل ۱۰۴

تحلیلات اولی ۱۰۷، ۱۰۵

تحلیلات ثانی ۱۰۷، ۱۰۵

ترکیب دوم ۳۹۶، ۷۱، ۲۲

ترکیب مرکب ۶۰۰، ۹۸، ۴۰

ترکیب منفصل ۶۰۰، ۹۸، ۴۰

تسلیمیات ۶۱۰، ۶۰۹

تشابه مفردات ۵۹۷، ۹۷

تشابه مرکبات ۵۹۹

تشابهات لفظی ۶۰۷، ۵۹۷، ۹۷

تشابهات معنوی ۶۰۰

تشکیک ۱۴۷، ۴۷، ۵

تشکیک اخصی ۱۴۹، ۱۴۸

تشکیک خاصی ۱۴۹، ۱۴۸

تشکیک عامی ۱۴۹، ۱۴۸

تصدیق ۱۱۹، ۱۱۸، ۴۴، ۲

تصور ۱۱۹، ۱۱۸، ۴۴، ۳

تصورات سازجه ۱۰۲

تعریفات ۱۰۷

تعریف دوری ۲۳۱، ۱۳

تعریف صریح ۲۴۲

تعریف متضایان ۲۴۲، ۵۶

تفصیل مرکب ۶۰۰، ۹۸، ۴۰

تقدم دروات و تقدم در فعل ۱۶۰

تقریریات ۶۱۲

تمثیل ۵۵۱، ۵۶۰، ۸۷، ۳۲، ۳

۵۷۴

تناقض ۳۳۷، ۶۷، ۱۹

تناقض، در مفردات ۳۳۸

تناقضی در قضا یا ۳۳۹، ۳۳۸

تناقض (شرایط حقیقانه) ۶۸، ۱۹

۳۳۴

تناقضی (شرط وحدت حمل) ۶۸۰۲۰  
۳۵۸

### ج

جامع (در تمییل) ۵۷۹، ۵۷۸، ۵۷۵  
جامع و مانع (در حد) ۲۱۸  
جدل ۶۷۳، ۸۸۰، ۳۳  
جدل احسن ۶۷۶  
جدل مضموم ۶۷۶  
جزء و جزئی ۶۰۳  
جزئی ۳۳۲، ۱۴۲، ۲۰۱۵  
جزئی اضافی ۱۵۷، ۴۸۵، ۶  
جزئی حقیقی ۱۵۷، ۴۸، ۶  
جزء مادی و جزء صوری علوم ۱۱۲  
جمع مسائل در يك مسأله ۶۰۱  
جنسن ۱۹۳، ۱۹۰، ۵۱، ۳۷، ۸  
جنسن و فصل پمید ۱۹۳  
جنسن پمید ۱۹۷، ۵۲، ۹  
جنسن و کثرت درجات ۵۲، ۹  
۱۹۸  
جنسن و ترتیب درجات ۱۹۹، ۵۲، ۹  
جنس و اعتبارات مختلف بشرط شیء  
بشرط لا، لا بشرط (جنس طبیعی) ۱۲  
۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۱۹۱  
جنس قریب ۱۹۴، ۵۲، ۹  
جنس و نوع اضافی ۲۰۳، ۲۰۲  
جهت حکم در قضیه ۳۰۰، ۶۲، ۱۶  
۳۰۲  
جهت مطلوب و سلب جهت ۹۸، ۳۹  
۶۰۲  
جهات اصلی و غیر اصلی ۴۲۳، ۱۸  
۳۹۱  
جوهر اول و جوهر ثانیه ۱۰۳

### ح

حجت ۳۹۶، ۱۲۶، ۴۴، ۳  
حد و معانی مختلف کلمه ۲۳۲  
حد ۲۲۰، ۵۴، ۴۴، ۱۱، ۱۰  
۲۲۹، ۲۳۶، ۲۲۵، ۲۲۱  
حد اجمالی و تفصیلی ۲۲۲  
حد تمام ۵۴، ۴۴، ۳۶، ۱۱، ۱۰  
۲۲۳  
حد ناقصی ۲۲۳، ۵۴، ۴۴، ۱۱  
حد و تشکیک ۲۲۵، ۵۵  
حد و اکتساب آن ۹۳، ۳۷، ۳۶  
۶۵۰، ۹۴  
حد کامل برهان ۲۳۴، ۲۳۰، ۳۷  
حد مبده برهان ۲۳۰، ۳۷  
حد نتیجه برهان ۲۳۰، ۳۷  
حد و وجودی ۲۳۵، ۲۳۰، ۳۷  
حد اصغر، حداکبر، حد اوسط ۲۳  
۴۰۶، ۷۳، ۳۷، ۳۶، ۳۵  
حدود ۴۰۶، ۷۱، ۲۲  
حدس ۵۸۷، ۱۲۱، ۱۱۶، ۴۳، ۳  
حدس عرفانی ۱۲۲  
حسیات ۵۸۷، ۱۲۱، ۸۹، ۳۳  
حرف ۳۶۱، ۶۸، ۲۰  
حرکات ذهنی ۱۲۱، ۱۱۵  
حسیات ۵۸۶  
حقیقت و مجاز ۱۵۱، ۴۸، ۶  
حکم ۲۷۳، ۲۴۸  
حماسه ۶۸۰  
حمل ۲۵۰، ۱۷۲، ۱۵۸، ۴۹  
حمل اشتقاقی ۱۸۰، ۴۹، ۷  
حمل اولی ۱۷۵، ۴۹، ۲۰، ۷  
۳۵۹  
حمل بالذات (ذاتی) ۲۰، ۷

دلیل سهر و تقسیم ۵۷۷  
 دلیل عکس ترتیب ۴۹۹  
 دلیل عکس ضمری ۴۵۰، ۲۷، ۲۵  
 ۵۰۰، ۳۸۳  
 دلیل عکس کبری ۱۷۷، ۲۷، ۲۵  
 ۵۰۱، ۳۸۳، ۳۳۲، ۷۹  
 دلیل عکس مقدماتین ۵۰۱  
 دلیل طرد و عکس ۵۷۶  
 ج

ذات ۱۶۰  
 ذاتی باب ایساغوجی ۱۷۵، ۱۵۹  
 ذاتی باب برهان ۱۶۲  
 ذوات الماحیات ۲۲۷، ۲۳۳

ر  
 رابط (مربوط به دلیل) ۵۶۱، ۳۰۶  
 رابطه ۲۵۱، ۵۸، ۱۳  
 رابطه اتصالی و انفصالی ۲۵۳  
 رابطه مابین علوم ۶۴۵  
 رابط سلب و سلب ربط ۲۸۸  
 رأسان ۳۰۷، ۲۲  
 رسم ۲۲۳، ۵۴، ۱۰  
 رسم تام و ناقص ۲۲۴، ۵۴، ۱۰  
 ریطوریتی ۱۰۸

س  
 سائل (در جدل) ۴۷۴  
 سؤالات شش گانه (رجوع شود به مطالب)  
 سفسطه ۶۱۷، ۸۹، ۸۸، ۳۴، ۳۳  
 سوء اعتبار حمل ۶۰۲  
 سوء تالیف ۶۶۳، ۶۶۱  
 سوء تکیکیت ۶۶۳، ۶۶۱  
 سور ۲۶۸، ۶۱، ۵۹، ۱۵، ۱۴

۱۷۵، ۱۷۳، ۴۹  
 حمل ذوهو (فی هو) ۱۸۰، ۷  
 حمل ثایب ۱۷۹، ۱۷۶، ۲۰، ۷  
 ۳۵۹  
 حمل مرضی ۱۷۶، ۴۹، ۷  
 حمل مرضی بالذات ۱۷۹، ۴۹، ۷  
 حمل علی هو ۴۹، ۷  
 حمل متعارف ۱۷۶، ۴۹، ۷  
 حمل متوالی (مواطانی) ۳۹، ۷  
 ۱۷۹، ۱۷۳، ۱۷۳  
 حمل مفید و غیر مفید ۱۷۵، ۴۹، ۷  
 حمل هو هو ۱۷۳، ۴۹، ۷

### ح

خاصه ۲۰۹، ۵۳، ۵۰، ۹، ۸  
 خاصه اضافی ۲۱۱، ۵۳، ۱۰  
 خاصه حقیقی ۲۱۱، ۵۳، ۹  
 خاصه شامل و غیر شامل ۲۱۰، ۵۳  
 خطابه ۶۷۷، ۸۸، ۳۳

### د

داخلتان تحت القضا ۳۴۷، ۳۴۶  
 دلالت ۱۳۰، ۴۵، ۴  
 دلالت عقلیه ۱۳۱، ۴۵، ۴  
 دلالت طبعیه ۱۳۰، ۴۵، ۴  
 دلالت لفظیه ۱۳۱، ۴۵، ۴  
 دلالت وضعیه ۱۳۱، ۴۵، ۴  
 دلیل ۶۲۵، ۹۱، ۳۵  
 دلیل افتراض ۴۴۷، ۲۷، ۲۵  
 ۵۰۲، ۴۸۵  
 دلیل تمناع ۶۷۰  
 دلیل خلف، رجوع شود به قیاس خلف  
 دلیل دوران ۵۷۶

ضروریہ ۶۲۲، ۶۲۱، ۸۹، ۳۳  
ضروریات ۵۸۳

ط

طبقه بندی مبادی علوم ۵۸۲  
طبیعی ۲۱۳  
طوتبقا ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۳  
طوبوی ۱۰۵  
طوریقی ۱۰۷

ع

عام و شخصی ۳۶۱، ۶۸، ۲  
عبارت ۱۰۴  
عدم المدم ۳۶۱، ۶۸، ۲۰  
عرض خاص ۲۰۸، ۵۳، ۹  
عرض ذاتی ۱۶۵، ۱۶۴، ۵۰، ۸  
عرض عام ۲۱۱، ۲۰۸، ۵۳، ۵۱، ۹  
عرض غریب ۱۶۳، ۵۰، ۸  
عرض لازم ۱۶۷، ۱۶۶، ۵۰، ۷  
عرض مفارقی ۱۷۱، ۵۰، ۷  
مرض و مرضی ۲۰۸  
مرضی ۱۶۶، ۱۶۲، ۱۶۱  
عقد العمل ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲  
عقد الوضع ۳۸۳، ۲۷۷، ۶۰، ۱۵  
۳۸۴

عکس ۳۶۵

عکس منوی ۳۶۵، ۳۶۲، ۶۹، ۴۰  
عکس در قضایای شرطیه ۳۷۰  
عکس قیاس (قیاس عکس) ۸۶، ۳۱

۵۵۵

عکس در قضایای موجهه ۶۹، ۲۰  
۳۷۱

عکس نقیض ۳۸۷، ۷۰، ۲۱

عکس نقیض بطریقه متاخران ۳۹۵

سوفسطیک ۶۵۷، ۱۰۶  
سوفسطیقا ۱۰۶، ۱۰۳  
سوفسطی ۹۶، ۳۸  
سوفسطوس ۱۰۶

ش

شاهد ۵۷۲  
شایعات ۵۹۳  
شبهاتهای لفظی و منوی رجوع شود به  
شبهات شبهه  
معلوم مطلق و مجهول  
مطلق ۲۷۷، ۹۰، ۱۵  
شم ۵۷۸، ۸۹، ۸۸، ۳۳  
شنب ۲  
شکل ۴۰۸، ۷۲، ۲۳  
شکلهای قیاسی چهار گانه ۴-۹  
شکل اول ۷۴، ۷۳، ۲۴، ۲۳، ۷۴، ۷۳، ۲۴، ۲۳  
۴۱۸، ۴۱۱  
شکل دوم ۷۵، ۷۳، ۲۴، ۲۳  
۴۳۶، ۴۳۲، ۴۱۳  
شکل سوم ۴۱۳، ۷۸، ۷۴، ۲۶، ۲۳  
۴۸۲، ۴۶۴  
شکل چهارم ۴۹۵، ۴۱۵، ۷۳، ۲۳

ص

صفری ۴۰۸، ۷۲، ۲۳  
صفات با واسطه و بدون واسطه ۶۰۶  
صناعات خمس ۶۱۵، ۸۸، ۳۳

ض

ضرب ۴۰۸، ۷۲، ۲۳  
ضروب محتمله در شکله ۲۶، ۲۴  
۷۴  
ضروب منتهیه و غیر منتهیه ۷۸، ۲۶، ۲۴

علمت (در تمیثل) ۵۷۵

علم ۱۱۷، ۱۱۸

علم اشراقی ۱۲۵، ۴۴۰، ۳

علم اعلی (یا فلسفه اولی) ۹۳، ۳۶

۶۶۹

علم اکتسابی ۵۸۳، ۱۱۹، ۳۳، ۳

علم حدسی ۱۲۵، ۱۱۹، ۴۴۰، ۳

علم فطری ۱۱۹، ۴۴۰، ۳

علم مرکب ۱۱۸

علم مفرد ۱۱۸

علوم متداخله ۶۳۵، ۹۳، ۳۶

علوم متباینه ۶۴۸، ۹۲

علوم متناسبه ۶۴۷

علوم متعارفه ۶۴۱

عناد ۲۵۷، ۵۹، ۱۳

## غ

غاطیه و ریاس ۱۰۳، ۱۰۲

غایب ۵۷۴

غزل ۶۸۰

غلط صوری ۶۵۹، ۹۷، ۳۹

غلط مادی ۶۵۹، ۹۷، ۳۹

غلط ممنوی ۶۰۰، ۹۸

## ف

فتوی ۵۷۵

فرع ۵۷۴

فصل ۲۰۳، ۵۲، ۹، ۸

فصل اخیر ۲۰۵

فصل بعید ۲۰۶

فصل قریب ۲۰۵، ۵۲

فصل محصل ۲۰۷، ۵۲

فصل مقسم ۲۰۷، ۵۳

فصل مقوم ۲۰۷، ۵۲

فطرت ۱۷۴

فطریات ۱۲۳، ۱۲۰، ۸۹، ۳۳

۵۹۰

فعل (کلمه) ۱۴۰

فکر ۱۲۱، ۱۱۶، ۱۱۵، ۲۳، ۳

فلسفه اولی ۶۴۹، ۹۳، ۳۶

فنون منطقی (رجوع شود به صناعات

خمس) جداول و فهرستهای مربوط به

مطالب مختلف ۲۹۲، ۱۸۱، ۱۳۳

۲۹۰، ۳۸۹، ۳۷۰، ۲۹۸، ۲۹۵

۴۴۳، ۴۳۲، ۴۲۵، ۴۲۲، ۳۹۴

۴۷۱، ۳۶۹، ۴۶۳، ۴۵۳، ۴۴۴

۴۷۴، ۵۳۶، ۴۹۶، ۳۸۱، ۵۳۷

۶۱۷، ۶۱۶، ۶۰۶

## ق

قانون ۱۱۱، ۴۳، ۳

قرینه ۴۰۸، ۷۲، ۲۳

قسطاس ۱۱۲، ۱۱۱، ۳

قضیه (در تمیثل) ۵۷۵

قضیه انشائی ۲۴۳، ۱۴۱، ۴۶، ۵

قضیه خمریه ۲۳۶، ۲۴۳، ۵۷

(۱) قضیه از لحاظ تملیق یا تنجیز حکم

۲۴۸، ۵۸، ۱۳

حمله متصله، منفصله

حمله ۲۵۰، ۲۳۹، ۵۷

شرطیه ۲۶۴، ۲۵۴، ۶۱، ۵۷، ۱۶

۲۹۷

شرطیه متصله ۲۵۶، ۲۵۵، ۵۸، ۱۴

شرطیه متصله اتفاقیه ۲۴۳، ۵۸

شرطیه متصله لزومیه ۲۶۳، ۵۸

۲۵۸

قضیه شرطیه منفصله ۲۵۸، ۲۵۷

۲۵۰، ۲۴۹، ۲۶۳

حینیه ممکنه ۳۴۹	منفصله حقیقیه ۲۵۸، ۱۳
دائمه ۳۱۶، ۱۷	منفصله مانده الجمع ۲۶۰، ۵۸، ۱۳
عرفیه خاصه ۳۲۱	منفصله مانده الخلو ۲۶۱، ۵۸، ۱۳
عرفیه عامه ۳۱۸، ۶۳، ۱۷	(۲) قضیه از نظر بیان کمیت افراد
ضروریه ۳۱۰، ۱۶	موضوع ۲۶۵، ۵۹، ۱۴
ضروریه ازلیه ۳۱۲، ۶۲، ۱۶	شخصیه ۲۷۹، ۲۶۷، ۵۹، ۱۴
ضروریه ذاتیه ۳۱۲، ۶۲، ۱۶	طبیعیه ۲۶۶، ۵۹، ۱۵، ۱۴
قضیه ضروریه بشرط المحمول ۳۱۵	۲۷۹
ضروریه مطلقه ۳۱۱، ۶۲	مسوره ۲۶۸، ۶۱، ۱۵
عرفیه خاصه ۳۲۱	حزبیه ۲۶۷
عرفیه عامه ۳۱۸، ۶۳، ۱۷	کلیه ۲۶۷، ۱۵، ۱۳
مشروطه خاصه ۳۲۰	مهمله ۲۶۵، ۵۹، ۱۴
مشروطه عامه ۳۱۳، ۶۳، ۱۶	محسورات شرطیه ۲۹۲، ۶۱، ۱۵
مطلقه عامه ۳۰۹	(۳) قضیه از جهت نحوه وجود موضوع
مطلقه لازمی ۳۰۹	۲۷۳، ۵۹، ۱۳
ممکنه ۳۱۸، ۶۲، ۱۷	حقیقیه ۲۷۴، ۵۹، ۱۴
ممکنه خاصه ۳۲۳، ۶۴، ۱۷	خارجیه ۲۷۴، ۵۹، ۱۴
ممکنه عامه ۳۱۸، ۶۳، ۱۷	ذهنیه ۲۷۴، ۵۹، ۱۴
منتشره ۳۲۲، ۱۷	(۴) قضیه از جهت سلب و ایجاب ۱۵
منتشره مطلقه ۳۱۵، ۶۳، ۱۶	۲۸۰، ۶۱
وقتی ۳۲۱، ۶۳، ۱۷	سالبه ۲۸۶، ۲۸۲، ۱۵
وقتی مطلقه ۳۱۴، ۶۳، ۱۶	موجب ۲۸۱
قضیه وجودیه لادائمه ۳۲۲، ۶۳، ۱۷	موجب سالبه المحمول ۲۹۲، ۲۹۰
وجودیه لازمی ۳۲۲، ۶۳، ۱۷	(۵) قضیه از لحاظ عدول و تحصیل ۱۵
موجهات مرکبه ۳۱۹، ۱۷	۲۸۵، ۶۱
موجهات غیر ممکنه السوال ۲۱	محصله ۲۸۱
۳۹۱، ۳۸۶، ۷۰، ۲۵	معدوله ۲۸۷، ۲۸۵، ۶۱، ۱۵
موجهات ممکنه السوال ۲۵، ۲۱	(۶) قضیه از حیث بیان کیفیت نسبت
۴۳۷، ۳۹۱، ۳۹۰، ۷۰	حکم ۳۰۰، ۶۲، ۱۷، ۱۶
قضایا قیاساتهما ۵۹۰، ۱۲۱	مطلقه ۳۰۵، ۶۲، ۱۶
قضایای واحده القبول ۵۸۲	موجه ۳۰۵، ۶۲، ۱۶
قول ۱۳۷، ۴۶، ۵	حینیه لادائمه ۳۷۳
قول شارح ۲۱۶، ۵۴، ۱۰	حینیه مطلقه ۳۷۳، ۳۷۲

کلی معوالی ۱۳۷، ۳۷ ۵  
کلی مشکک ۱۴۷، ۴۷۰ ۵  
کلی منتفع الافراد ۱۳۳، ۴۷  
کلی ممکن الافراد ۱۴۳، ۴۷  
کلی منتشر الافراد ۱۴۴، ۳۷، ۵  
کلی منطقی ۲۱۲، ۵۳، ۱۰  
کلیات خمس ۱۸۱، ۱۰۷، ۵۱، ۸  
کلیات مترتبه ۲۰۰، ۵۲، ۹  
کیفیت نسبت حکم ۳۰۰  
ل

لا دوام ۳۲۰  
لازم اول ۱۹۳، ۱۶۲، ۵۰، ۷  
لازم بین اخس ۱۷۰  
لازم بین اهم ۱۷۰  
لازم خارجی ۱۶۷، ۴۹  
لازم ذهنی ۱۶۷، ۴۹  
لازم غیر بین ۱۷۱  
لازم ماهیت ۱۶۷  
لازم وجود ۱۶۷  
لاشئ ۳۶۰، ۲۰  
لا ضرورت ۳۲۰  
لامفهوم ۳۶۱، ۶۸، ۲۰  
لاممکن ۳۶۱، ۶۸، ۲۰  
لزوم حقیقی ۲۶۲  
لزوم حکمی ۲۶۳  
لفظ متعدد المعنی ۱۵۰، ۶  
لفظ معکثر المعنی ۱۵۰، ۶  
لفظ مترادف ۴۷  
لفظ مرکب ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۴، ۴۶  
لفظ مفرد ۱۳۴، ۴۶، ۵  
لمعه ۱۱۰

م

(ما) حقیقی و رسمی رجوع شود به مطالب

قوه فلسفه ۱۲۵، ۴۴، ۳  
قیاس ۳۹۷، ۷۱، ۲۳، ۲۲، ۳  
۵۶۰  
قیاس استثنائی ۸۳، ۷۲، ۲۹، ۲۲  
۵۳۰، ۴۰۴  
قیاس اقترانی ۴۰۳، ۷۲، ۲۲  
قیاس اقترانی حملی ۴۰۵، ۷۲، ۲۲  
قیاس اقترانی شرطی ۵۰۷، ۸۰، ۲۷  
قیاس بسیط ۵۴۴، ۳۰  
قیاس خلف (دلیل لا خلف) ۳۰، ۲۶، ۲۵  
۳۸۳، ۴۴۹، ۳۴۵، ۹۹، ۸۵، ۳۱  
۶۶۹، ۴۹۷  
قیاس دور ۵۵۶، ۸۶، ۳۱  
قیاس شبه به دور ۹۵، ۳۸، ۳۷  
۶۵۶  
قیاس عکس (رجوع جود به عکس قیاس)  
قیاس فراست ۵۷۹، ۸۷، ۳۲  
قیاس مرکب ۵۴۴، ۳۱، ۲۲  
قیاس مرکب مفصول النتائج ۵۴۶  
قیاس مرکب موصول النتائج ۵۴۶  
قیاس مساوات ۴۰۱، ۷۱، ۲۲  
قیاس مقسم استثنائی ۵۴۳  
برای اطلاع بقیه اقسام قیاس به دلیل رجوع شود

ن

کل ۳۹  
کل و کلی ۶۰۳، ۹۸، ۳۹  
کاتیکوریاس ۱۰۳  
کبری ۴۰۸، ۲۳  
کلمه ۱۴۰، ۴۶  
کلی ۱۴۲، ۳۷، ۳۹، ۵  
کلی طبیعی ۲۱۲، ۵۳، ۱۰  
کلی عقلی ۲۱۲، ۵۳، ۱۰

محمودات صادق و کاذبه ۵۹۵، ۵۹۴  
 محمول ۱۷۲، ۵۸، ۴۹، ۱۳، ۷  
 ۲۵۱  
 محمول با واسط ۱۵۸، ۵۰  
 محمول بی واسط ۱۶۸، ۵۰  
 محمول ذاتی ۱۵۹  
 محمول عرضی ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱  
 مختلطات ۴۵۱، ۴۲۳  
 مخيلات ۵۹۵، ۸۹، ۳۳  
 مرکب نام انشائی ۱۴۱، ۴۶، ۱۳  
 مرکب نام خبری ۱۴۱، ۴۶، ۱۳  
 مرکب ناقص ۱۴۲، ۴۶، ۱۳  
 مرکبات ۲۲۸  
 مرکبات اعتباریه ۲۲۷  
 مرکبات عقلیه ۱۷۴  
 مرکبات حقیقیه ۲۳۳، ۲۲۷  
 مرکبات خارجیه ۲۲۸، ۲۲۷  
 مرکبات غیر حقیقیه ۲۲۶  
 مسائل علم ۱۴۲، ۹۲، ۹۱، ۳۵  
 ۶۴۹  
 مستعار ۱۵۱، ۴۸، ۶  
 مسلمات ۶۰۹  
 مشارکت حدود برهان ۲۳۱، ۹۵، ۳۸  
 ۲۳۴، ۲۳۳  
 مشافیه ۶۷۴، ۶۶۰، ۶۱۷، ۹۶۱  
 مشاهدات ۵۸۵، ۱۲۲، ۸۹  
 مشبهات بشر ۵۹۶  
 مشبهات به مشهورات ۶۶۰، ۹۹، ۳۸  
 مشبهات به یقینیات ۵۹۶، ۸۹، ۳۳  
 مشترك ۱۵۱، ۴۷، ۶  
 مشتق و مبده اشتقاقی ۲۰۸، ۱۶۱، ۵۰، ۷  
 مشهور ۹۶، ۳۸  
 مشهورات ۵۹۲، ۸۹، ۳۳

ماه و من هو ۱۷۸  
 ما بالذات ۶۰۶، ۹۸، ۴۰  
 ما بالعرض ۶۰۶، ۹۸، ۴۰  
 ما بالفعل و ما بالقوه ۶۰۴، ۹۸، ۴۰  
 ماده حکم ۳۰۲، ۳۰۱، ۶۲، ۱۶  
 ۳۰۴، ۳۰۳  
 ماده قیاس ۴۰۵  
 ماهیات حقیقیه ۲۳۳، ۵۵، ۱۱  
 ماهیت غیر حقیقی ۲۲۸، ۵۵، ۱۱  
 مبادی تصدیقیه ۶۴۰، ۹۲، ۳۵  
 مبادی تصویری ۶۳۹، ۹۲، ۳۵  
 مبادی خاصه ۶۴۱  
 مبادی عامه ۶۴۱  
 مبادی علوم ۶۳۸، ۵۸۲، ۹۱، ۳۵  
 مبادی علوم یقینی ۱۲۰  
 مبادی غیر ضروریه ۶۴۱  
 مبادی ضروریه ۶۴۱  
 متبائن ۱۵۲، ۴۸، ۶  
 متدا خلطان ۳۴۷، ۳۴۶  
 متساوتیان ۱۵۳، ۴۸، ۶  
 متضادان ۳۴۷، ۳۴۶  
 متضایان ۶۶۷  
 متناقضان ۳۴۷، ۳۴۶  
 متواترات ۵۸۸، ۱۲۲، ۳۳  
 مثال ذهنی ۲۱۳  
 مثال خارجی ۲۱۴  
 مجاز مرسل ۱۵۱، ۴۸، ۶  
 مجربات ۱۲۲  
 مجربات خصوصی ۵۷۱  
 مجربات عمومی ۵۷۱  
 مجربات مطلق ۵۷۲  
 مجربات مقید ۵۷۲  
 مجیب ۶۷۴



موضوع ۲۷۰، ۱۳، ۷  
موضوع علم ۵۳۷، ۹۱، ۳۵  
موضوع بالاساله وموضوع بالمرس ۱۳۷  
موضوع منطق ۱۲۷  
موضوع قضیه موجهه وسالبه ۲۷۵  
موضوع علم وموضوعات مسائل علم ۱۶۳

# ن

نتیجه ۴۰۹، ۲۳  
نسب اربع ۱۵۳، ۴۸، ۶  
نسبت بین نقیض کلی ها ۱۵۵  
نسبت بین دو جزئی حقیقی ۱۴۸، ۶  
۱۵۷  
نقیض ۳۳۷  
نقیض موجهات ۳۵۸ تا ۳۴۷  
نوع حقیقی ۱۸۵، ۵۲، ۵۱، ۹، ۸  
۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸  
نوع اضافی ۱۸۸، ۱۸۶، ۵۱، ۹، ۸  
۱۸۹

# و

واحد ۱۴۴  
واحد بالذات ۱۴۴  
واحد بالمرض ۱۴۵  
واحد حقیقی ۱۴۶، ۱۴۵  
واسطه در اثبات ۱۶۸، ۳۵، ۸  
واسطه در ثبوت ۱۶۷، ۳۵، ۸  
واسطه در انصاف ۱۶۹، ۳۵، ۸  
واسطه در عروض ۱۶۸، ۸  
وجدانیات ۵۸۶  
وجوب ۳۰۱، ۶۲، ۱۶  
وجود ۳۲۶، ۲۰۲، ۳۶  
وجودهای چهار گانه ۵۸، ۱۳، ۵۸، ۲۴۴

مشهورات بادی الرأی ۵۹۳  
مصادرات ۶۱۳  
مصادرة به مطلوب ۶۶۳  
مطالبه شگانه، ما اسمی و حقیقی، ای،  
لم یثبوتی و اثباتی، هل ۵۱، ۳۷، ۳۳، ۹  
۶۳۱، ۶۳۰، ۶۲۹، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۹۰  
مطلب لم هو با ما هو یکی است ۶۳۳  
مطلب ۶۰۹، ۳۵، ۲۳  
مظنونات ۵۹۱، ۳۳  
معموم مطلق و مجهول مطلق ۶۰، ۱۵  
۳۶۰  
میدومات ۲۷۶، ۶۰  
معرف ۱۲۶، ۱۰۷، ۵۶، ۵۴، ۱۰  
۲۲۸، ۲۲۷، ۲۱۹، ۲۱۷، ۲۲۶  
۲۴۰  
منالطه ۶۵۷، ۹۶، ۸۹، ۳۸، ۳۳  
۶۷۲، ۶۵۹  
مفالمطه ای خارج از قیاس ۶۷۱  
مفکب ۴۱۸  
مفرد ۴۶، ۵  
مفرد حقیقی و مفرد حکمی ۲۵۰  
مقبولات ۶۱۲  
مقدم ۲۵۶، ۵۷، ۱۴  
مقسمه ۴۰۵، ۷۱، ۲۲  
مقولات عشر ۱۰۷، ۱۰۳  
ممکنات اقلیه، اکثریه متساویه ۶۲۱  
منطق ۱۱۲، ۱۱۰، ۴۴، ۴۳، ۴۲  
۱۱۷، ۱۱۳  
منطق صوری ۳۹۹، ۱۰۲  
منطق (قسمت مادی) ۵۸۱  
منطق و سیر تاریخی آن ۱۰۹، ۱۰۸  
مواضع ۲۳۶، ۱۰۵  
موجود ۱۶۱، ۵۰، ۷

وضع ۲۳، ۳۸، ۶۱۲، ۶۷۴	وجود موضوع موجب ۱۴، ۱۵، ۵۹
وضع ۲۵۶	۲۶۸
وضعیات ۶۱۰	وجود موضوع در باب ۱۵، ۵۹
وهمیات ۶۰۸	وجود مفاهیم در مبادی عالی، ۶۰
وهمیات صادقه و کاذبه ۶۰۸	۲۷۶
ی	وحدت حقیقه ۱۴۵
یقین ۳، ۴۴، ۱۱۸	وزن ۲
یقینیات ۳۳، ۸۸، ۸۹، ۵۸۲	وزن در شعر ۶۷۹
۶۱۳، ۵۸۳	وصف (در تمثیل) ۵۷۰
	وضع مالکیت بملک مکان المله ۶۶۵، ۶۶۹





## فهرست اعلام و کتبیکه نامبرده شده است

۵۹۹، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶،	فهرست کتبیکه نامبرده شده است
۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰،	اسفار اربعه ۱۶۵، ۲۳۱، ۲۹۲
۶۷۵	برهان قاطع ۱۱۱
شرح شمسیه ۱۲۱، ۳۹۵، ۵۱۴	تاریخ الفلسه اليونانیه ۱۰۴، ۱۰۵
شرح مطالع الانوار ۵۱۳	۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱
شرح منظومه ۲۷۹، ۳۹۳	تعلیقات صدرالدین بر شفا ۱۴۷، ۲۴۰
شفا ۱۹۱، ۴۶۶	تعلیقات صدر الدین بر شرح حکمت
کشف الظنون ۵۷۹	الاشراق ۴۹۰، ۴۹۲، ۵۱۷، ۵۲۷
منهجه الارب ۱۱۱	۵۲۹، ۶۱۸، ۹۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳
منطق اشارات ۷۴، ۱۱۶، ۱۳۶،	۶۷۹، ۶۷۵، ۶۶۰، ۶۳۷،
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۴،	تعلیقات میرسید شریف کرگانی بر شرح
۱۷۸، ۲۲۶، ۲۷۲، ۵۶۲، ۵۶۳،	شمسیه ۱۳۰، ۱۷۳، ۱۶۴، ۴۹۰،
۵۶۶، ۵۸۴، ۵۹۱، ۵۹۵، ۶۱۸،	۴۹۲
۶۲۱، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۵۲، ۶۷۱،	تعلیقات قطب الدین رازی بر منطق
۲۳۶، ۴۰۲، ۴۱۷، ۴۶۶، ۳۸۵،	اشارات (محاکمات) ۵۲۸، ۶۷۶
۳۸۶، ۱۶۰، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۷۱، ۱۹۲،	جوهر النضید ۳۱۷، ۳۲۶، ۳۹۱
اعلام نامبرده شده	۳۹۳، ۵۱۴، ۵۱۴
ابن سینا (شیخ ابوعلی) ۱۷۱، ۱۹۲،	درة التاج لاول السماج ۳۹۱، ۳۹۲
۴۰۲، ۴۱۸، ۱۹۱، ۲۳۶، ۳۸۵،	۳۹۳، ۴۵۰، ۵۹۶
۵۷۶، ۴۱۷، ۴۶۶	دروس فی تاریخ الفلسه ۱۰۶
ارسطو ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹،	رساله منهاج مبین ۴۱۱، ۵۰۸
۱۱۱، ۲۱۴، ۲۵۶، ۵۰۹، ۶۲۰،	رهبر خرد ۱۳۸
۶۲۱	شرح الاشارات والتنبیحات ۳۹، ۱۱۶
اسکندر افرویدی ۱۱۱، ۳۰۹	۱۶۰، ۱۷۳، ۲۴۶، ۳۹۱، ۴۱۸
افضل الدین کاشانی ۴۱۱، ۵۰۸،	۵۳۵، ۶۰۰
۵۱۴	شرح حکمت الاشراق ۲۶، ۲۷، ۲۸
افلاطون ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۵۸	۲۹، ۳۸، ۸۲، ۳۱۵، ۴۵۰، ۵۶۶
پارمنیدیس ۱۰۸	۴۹۲، ۵۶۵، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۶،

۲۹۲، ۱۸۹، ۱۴۷	تنوفراسطس ۳۰۹
علامه ۳۹۳	نامطیوس ۳۰۹
فارابی ۳۸۴، ۳۴۳	خواجه طوسی (نصیر الدین) ۲۸۰،
فرغور یوس صوری ۱۰۶	۳۰۹، ۳۹۱، ۴۱۸، ۵۱۴
فلوطين اسکندرانی ۱۰۶	دکارت فرانسوی ۱۵۸
قطب‌الدین راری ۲۸۰، ۳۰۹، ۵۱۴	سقراط ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۷۷
قطب‌الدین شیرازی ۳۹۱، ۳۹۳	سوفسطائیان ۱۰۸
۵۵۷	شیشرون ۱۱۱
کانت آلمانی ۵۸۷	صدر الدین . ملا صدرا . صدر المتألهین
معلم اول (ارسطو) ۷۳، ۸۹	

